

باب پنجاه و یکم در پسان پرویه	باب پنجاه و دوم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و سوم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و چهارم در پسان فرانسه	باب پنجاه و پنجم در پسان مختصر از تاریخ
۲۰۴	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۶
باب پنجاه و ششم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و هفتم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و هشتم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و نهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۲۲۱	۲۲۴	۲۳۶	۲۵۶	۲۶۰
باب پنجاه و یازدهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و یازدهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۲۶۷	۲۶۹	۲۷۳	۲۷۸	۲۸۰
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۲۸۱	۲۸۲	۲۸۸	۲۹۹	۲۹۷
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۳۰۴	۳۰۶	۳۲۸	۳۳۱	۳۳۳
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۳۳۵	۳۳۶	۳۴۴	۳۴۸	۳۵۱
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۳۵۷	۳۵۸	۳۶۷	۳۶۷	۳۷۴
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۳۷۷	۳۸۰	۳۸۳	۳۸۷	۳۹۱
باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ	باب پنجاه و دهم در پسان مختصر از تاریخ
۳۹۲	۳۹۵	۳۹۹	۴۱۳	۴۱۷

جداول معطیات و وقوع از حیثان دانش که هر کس که خواهد از روی این جدول قیاس کند
و اگر غلط در کسری باشد آنش فرستد و بعضی جا که غلط شده است
بعضی تغییر داده و بعضی غلط افشاده و بعضی جا که غلط کرده اند از روی این جدول قیاس کند

صفحه	سطر	مفصل	مصحح	مفصل	مصحح	سطر	مفصل	مصحح
۲	۱	سید	سیدنا	۶۰	۳۰	خات الدین	خات الدین	۱
۲	۲	طایفه شاه	طایفه شاه	۶۷	۲۶	که اهل یورپ	که اهل یورپ	۲
۳	۳۰	بعضی	بعضی	۶۹	۲۱	آن قوسها	آن قوسها	۳
۵	۲۰	افغانه و صفا	افغانه و صفا	۷۳	۲۲	از آن جهت	از آن جهت	۵
۶	۱۷	پلور و زرد	پلور و زرد	۷۶	۲۶	وقتی که ماه	وقتی که ماه	۶
۷	۲۸	سوالی بر این	سوالی بر این	۸۳	۱۴	قوتها	قوتها	۷
۱۳	۱	صیت	صیت	۸۴	۲۵	بسی مکان	بسی مکان	۱۳
۱۴	۲۹	ان قطبات	ان قطبات	۸۹	۲	که در میان	که در میان	۱۴
۱۷	۹	یادشاد	یادشاد	۹۳	۷	که او تقریباً	که او تقریباً	۱۷
۱۸	۱۷	استولی علی	استولی علی	۹۴	۱۷	تجرب	تجرب	۱۸
۲۲	۹	ریز و لوت	ریز و لوت	۹۴	۱۷	صاحب قیوم	صاحب قیوم	۲۲
۲۲	۳۰	که آن قیمت	که آن قیمت	۹۵	۱۷	از نوع آن	از نوع آن	۲۲
۲۵	۶	کیسین	کیسین	۹۹	۱۶	بکزدون	بکزدون	۲۵
۲۷	۲۴	باید برادر	باید برادر	۱۰۴	۱۳	پا عث	پا عث	۲۷
۳۱	۲۰	احبار	احبار	۱۰۵	۲۲	دولت جهان	دولت جهان	۳۱
۳۲	۱	کشی در آن	کشی در آن	۱۰۷	۱۰	دولت خاندان	دولت خاندان	۳۲
۳۴	۲۷	کمان که آن	کمان که آن	۱۰۷	۱۴	سی و شش سال	سی و شش سال	۳۴
۳۵	۲۹	قطبهای باجری	قطبهای باجری	۱۰۷	۱۶	دو قی نزاد	دو قی نزاد	۳۵
۳۷	۲۸	اضافه کنند	اضافه کنند	۱۰۹	۷	سلس و یک	سلس و یک	۳۷
۳۷	۳۰	در هر حال	در هر حال	۱۰۹	۲۷	کوهای هر دو	کوهای هر دو	۳۷
۴۴	۲۴	استریمسیر	استریمسیر	۱۱۰	۱۳	دین و بگرد	دین و بگرد	۴۴
۴۵	۱۶	درجات عرض	درجات عرض	۱۱۴	۱۱	خطبسط	خطبسط	۴۵
۵۴	۳	فلک اعظم را	فلک اعظم را	۱۱۵	۱	سلس و یک	سلس و یک	۵۴
۵۴	۱۴	درخت	درخت	۱۱۸	۱۶	قرب	قرب	۵۴
۵۸	۱۲	دست دایره	دست دایره	۱۱۹	۱۳	خواهم و با کعبه	خواهم و با کعبه	۵۸
۵۹	۱۰	موضع میازند	موضع میازند	۱۲۲	۲۷	بهر گشت	بهر گشت	۵۹
۶۰	۱۶	الگوی ناکش	الگوی ناکش	۱۲۳	۱۹	گر از نو	گر از نو	۶۰
۶۵	۱۴	آبشیش	آبشیش	۱۲۴	۱۷	جمل و هفت میل	جمل و هفت میل	۶۵
۶۵	۲۵	نزد دین	نزد دین	۱۲۴	۲۳	در شرقی	در شرقی	۶۵

بانی این الوفا

بسی مکان
مکان باغ
که در میان

تجرب
صاحب قیوم

از نوع آن
دین و بگرد

خطبسط
سلس و یک

این کتاب در سال ۱۳۸۱ هجری قمری در شهر تبریز چاپ شده است.
 تألیف: سید محمد باقر خراسانی
 تصحیح: سید محمد باقر خراسانی
 چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 ناشر: سید محمد باقر خراسانی
 پخش: سید محمد باقر خراسانی
 توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 فروش: سید محمد باقر خراسانی
 قیمت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره ثبت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره نشر: سید محمد باقر خراسانی
 شماره چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 شماره پخش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 شماره فروش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره قیمت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره ثبت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره نشر: سید محمد باقر خراسانی
 شماره چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 شماره پخش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 شماره فروش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره قیمت: سید محمد باقر خراسانی

صفحه	عناوین	صفحه	عناوین	صفحه	عناوین
۱۲۸	ازاد و نجات	۲۰۲	ازاد و نجات	۹	برای و نجات
۱۳۰	مکتب پانین	۲۰۲	مکتب پانین	۲۰	وای و نجات
۱۳۲	فیلد	۲۰۴	فیلد	۱۳	انقلابات کلیه
۱۳۴	مور و ریت	۲۰۴	مور و ریت	۱۴	ویا مکتب پور و ریت
۱۳۶	مترتیه	۲۰۶	مترتیه	۲۲	کوتلیات
۱۳۸	سخت	۲۰۷	سخت	۲۱	بمان رخ چند روز
۱۴۰	مربع و مکتون	۲۰۹	مربع و مکتون	۲	انصاف
۱۴۲	مت نموده	۲۰۹	مت نموده	۱۰	سامان
۱۴۴	موراد	۲۰۹	موراد	۱۳	کرد ی ازاد
۱۴۶	داشندی	۲۰۹	داشندی	۲۲	وصول مسجد
۱۴۸	موراد و نجات	۲۰۹	موراد و نجات	۲۴	ترجیه شده است
۱۵۰	نار	۲۱۰	نار	۲۸	که در ایتالیای
۱۵۲	مور و نجات	۲۱۰	مور و نجات	۸	تورس
۱۵۴	الب	۲۱۴	الب	۲	ل ر و سل
۱۵۶	فلپ	۲۱۴	فلپ	۱۲	نفران و مکتون
۱۵۸	بجاده و نجات	۲۱۵	بجاده و نجات	۱۰	زلف و نجات
۱۶۰	فر و نجات	۲۱۵	فر و نجات	۱۶	کرم
۱۶۲	نابری و نجات	۲۱۹	نابری و نجات	۲۳	جزر و نجات
۱۶۴	میر	۲۲۶	میر	۲۲	همه جنگا کرده
۱۶۶	سویس	۲۲۷	سویس	۵	مطابق و نجات
۱۶۸	مطابق و نجات	۲۲۲	مطابق و نجات	۱۷	مطابق و نجات
۱۷۰	مطابق و نجات	۲۲۲	مطابق و نجات	۲۳	مطابق و نجات
۱۷۲	آمار و نجات	۲۲۵	آمار و نجات	۴	مطابق و نجات
۱۷۴	محصول و نجات	۲۲۷	محصول و نجات	۳۰	مطابق و نجات
۱۷۶	ملوک	۲۲۷	ملوک	۲۳	مطابق و نجات
۱۷۸	اسپانیا	۲۳۸	اسپانیا	۱۱	مطابق و نجات
۱۸۰	خط	۲۳۹	خط	۱۱	مطابق و نجات
۱۸۲	واتر و نجات	۲۳۹	واتر و نجات	۲۵	مطابق و نجات
۱۸۴	زبان و نجات	۲۳۹	زبان و نجات	۲۶	مطابق و نجات

این کتاب در سال ۱۳۸۱ هجری قمری در شهر تبریز چاپ شده است.
 تألیف: سید محمد باقر خراسانی
 تصحیح: سید محمد باقر خراسانی
 چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 ناشر: سید محمد باقر خراسانی
 پخش: سید محمد باقر خراسانی
 توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 فروش: سید محمد باقر خراسانی
 قیمت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره ثبت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره نشر: سید محمد باقر خراسانی
 شماره چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 شماره پخش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 شماره فروش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره قیمت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره ثبت: سید محمد باقر خراسانی
 شماره نشر: سید محمد باقر خراسانی
 شماره چاپ: سید محمد باقر خراسانی
 شماره پخش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره توزیع: سید محمد باقر خراسانی
 شماره فروش: سید محمد باقر خراسانی
 شماره قیمت: سید محمد باقر خراسانی

صفحه	مصحف	غلط	صحیح	مصحف	اسطر	غلط	صحیح
۲۳۱	۱	یک و چهار طاق	یکصد و چار و رطاق	۲۱۲	۲۰	اینولات سبب	اینولات سبب
۲۳۲	۲	ریمه	ترمیمه	۲۸۳	۳۰	ارز قریه	ارز قریه
۲۳۳	۹	سردار و میان	سردار و میان	۲۸۴	۲۹	در جانب سرب	در جانب سرب
۲۳۴	۱۱	باغزار	باغزار	۲۸۵	۳۰	کار سکا	کار سکا
۲۳۵	۶	بر طرف علم	بطرف علم	۲۸۶	۱۴	جواب دادید	جواب دادید
۲۳۶	۲۷	مبتصد و دینی	مفتصد و دینی	۲۸۷	۲۰	که به تعبیه	که به تعبیه
۲۳۷	۳۰	بر مارتق	بر مارتق	۲۸۸	۱۳	بعد حوارین	بعد حوارین
۲۳۸	۲۷	جوار لاری	جوار لاری	۲۸۹	۱	مطابق	مطابق
۲۳۹	۱۳	که به مایت	که به حمایت	۲۹۰	۱۱	براب سورش	براب سورش
۲۴۰	۲۷	واژ متصرفان	واژ اکثر متصرفان	۲۹۱	۲	حالات طاعت	حالات طاعت
۲۴۱	۶	تعاقد فادیت	اتفاق فادیت	۲۹۲	۲۴	تشیخ کس بیت	تشیخ کس بیت
۲۴۲	۷	مرشل تولت	مرشل تولت	۲۹۳	۱	لوسم	لوسم
۲۴۳	۱۰	که در سال	که از سال	۲۹۴	۴	حکس اورند	حکس اورند
۲۴۴	۲۱	تاریش و درش	تاریش و درش	۲۹۵	۶	صحیح مانع ارادت	صحیح مانع ارادت
۲۴۵	۲۲	بیرا	بیرا	۲۹۶	۱۰	مطابق	مطابق
۲۴۶	۴	و این جزیره را	و این جزیره را	۲۹۷	۱۴	و این جزیره را	و این جزیره را
۲۴۷	۱۴	و تخمینا نو و دینار	و تخمینا نو و دینار	۲۹۸	۱۶	یا بست	یا بست
۲۴۸	۲۱	صادرم اکت	چهارم اکت	۲۹۹	۱۲	در طرف اکت	در طرف اکت
۲۴۹	۱۵	در عالم نظیر	که در عالم نظیر	۳۰۰	۱۴	و نو و دینار	و نو و دینار
۲۵۰	۲۷	بیل	بیل	۳۰۱	۲	و از بلاک	و از بلاک
۲۵۱	۱۳	جیش بخار	جیش بخار	۳۰۲	۳	از سرخون	از سرخون
۲۵۲	۱۷	اکسریه	اکسریه	۳۰۳	۱	مستخر کردند	مستخر کردند
۲۵۳	۲	ادرا	ادرا	۳۰۴	۷	جاده	جاده
۲۵۴	۹	کلا سیر	کلا سیر	۳۰۵	۱۲	مطابق	مطابق
۲۵۵	۱۱	و غیر	و غیر	۳۰۶	۱۶	مطابق	مطابق
۲۵۶	۱۱	هم	هم	۳۰۷	۲۳	مطابق	مطابق
۲۵۷	۱۳	اروینت	اروینت	۳۰۸	۲۴	برقی	برقی
۲۵۸	۲۷	تا نشان	تا نشان	۳۰۹	۲۷	عقاید فاسد	عقاید فاسد
۲۵۹	۱۵	ودای بزنا	ودای بزنا	۳۱۰	۲۸	بغیر دوشان	بغیر دوشان

بسیار

الای

و در

و در سال ۱۳۰۵
 و در سال ۱۳۰۶
 و در سال ۱۳۰۷
 و در سال ۱۳۰۸
 و در سال ۱۳۰۹
 و در سال ۱۳۱۰
 و در سال ۱۳۱۱
 و در سال ۱۳۱۲
 و در سال ۱۳۱۳
 و در سال ۱۳۱۴
 و در سال ۱۳۱۵
 و در سال ۱۳۱۶
 و در سال ۱۳۱۷
 و در سال ۱۳۱۸
 و در سال ۱۳۱۹
 و در سال ۱۳۲۰
 و در سال ۱۳۲۱
 و در سال ۱۳۲۲
 و در سال ۱۳۲۳
 و در سال ۱۳۲۴
 و در سال ۱۳۲۵
 و در سال ۱۳۲۶
 و در سال ۱۳۲۷
 و در سال ۱۳۲۸
 و در سال ۱۳۲۹
 و در سال ۱۳۳۰
 و در سال ۱۳۳۱
 و در سال ۱۳۳۲
 و در سال ۱۳۳۳
 و در سال ۱۳۳۴
 و در سال ۱۳۳۵
 و در سال ۱۳۳۶
 و در سال ۱۳۳۷
 و در سال ۱۳۳۸
 و در سال ۱۳۳۹
 و در سال ۱۳۴۰
 و در سال ۱۳۴۱
 و در سال ۱۳۴۲
 و در سال ۱۳۴۳
 و در سال ۱۳۴۴
 و در سال ۱۳۴۵
 و در سال ۱۳۴۶
 و در سال ۱۳۴۷
 و در سال ۱۳۴۸
 و در سال ۱۳۴۹
 و در سال ۱۳۵۰

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۲۰۹	ارزل آن نه	ارزل آن نه	۲۸	۳۳۳	دوازده هزار	دوازده هزار
۷	۳۱۰	امیریتست	امیریتست	۲۸	۳۳۳	کال کوبند	کال کوبند
۲۴	۳۱۱	در لایت نیست	در لایت نیست	۴	۳۳۷	وست نیست	وست نیست
۱۳	۳۱۳	شهرالبه	شهرالبه	۱۴	۳۳۷	بنای از رنگ	بنای از رنگ
۳	۳۱۵	فواجر	فواجر	۴	۳۵۰	انگلیسی	انگلیسی
۶	۳۱۵	بکمال	بکمال	۵	۳۵۰	و بخاری	و بخاری
۱۸	۳۱۵	لرغ	لرغ	۲۲	۳۵۰	کوز و باف	کوز و باف
۵	۳۱۶	لسیدن	لسیدن	۲۶	۳۵۰	جزیره الاندلس	جزیره الاندلس
۸	۳۱۷	نابروس	نابروس	۱	۳۵۱	عابدیه	عابدیه
۱۹	۳۱۸	فلیس رشت	فلیس رشت	۳	۳۵۱	این جزیره	این جزیره
۳	۳۲۶	سطونیه	سطونیه	۱۸	۳۵۱	استحمام و امور	استحمام و امور
۳	۳۲۷	نایب	نایب	۲۲	۳۵۱	پناه آورده	پناه آورده
۵	۳۲۷	منفج دشت	منفج دشت	۲۶	۳۵۱	گل مثل بریندر	گل مثل بریندر
۱۱	۳۲۷	نایب	نایب	۲	۳۵۳	آورد	آورد
۲۵	۳۲۷	ماوراء القلیم	ماوراء القلیم	۳۰	۳۵۴	نارمن و انگلند	نارمن و انگلند
۵	۳۳۰	ورجی معنی سر	ورجی معنی سر	۱۱	۳۶۱	و نمک	و نمک
۲۲	۳۳۰	کونتی با حمار	کونتی با حمار	۲۳	۳۶۲	به بریک	به بریک
۱	۳۳۱	وسوی اکیلس	وسوی اکیلس	۱	۳۶۴	کری گوری	کری گوری
۱	۳۳۱	وری فل	وری فل	۱۷	۳۶۴	داکتر راربت	داکتر راربت
۲۳	۳۳۱	نمر	نمر	۲	۳۶۹	ترقی بود و حمید	ترقی بود و حمید
۷	۳۳۲	جرونت	جرونت	۱۵	۳۶۹	آیرند	آیرند
۳۳۲	۳۳۲	در حلقه ادن	در حلقه ادن	۲۰	۳۶۹	اجرت	اجرت
۱۹	۳۳۲	کینر بارو	کینر بارو	۲۲	۳۷۰	اش رز	اش رز
۲۳	۳۳۲	یکند	یکند	۲۶	۳۷۲	نصف نمود	نصف نمود
۲۶	۳۳۲	رشت ایوز	رشت ایوز	۱	۳۷۴	فرساده	فرساده
۲۸	۳۳۲	تد کینر	تد کینر	۳	۳۸۵	پر دس فیانیس	پر دس فیانیس
۴	۳۳۳	در و نت	در و نت	۲۳	۳۸۶	مشون	مشون
۷	۳۳۳	واسودن	واسودن	۵	۳۸۸	ترا آسترکس	ترا آسترکس
۹	۳۳۳	و نیج	و نیج	۲	۳۸۸	همه	همه

و در سال ۱۳۵۱
 و در سال ۱۳۵۲
 و در سال ۱۳۵۳
 و در سال ۱۳۵۴
 و در سال ۱۳۵۵
 و در سال ۱۳۵۶
 و در سال ۱۳۵۷
 و در سال ۱۳۵۸
 و در سال ۱۳۵۹
 و در سال ۱۳۶۰
 و در سال ۱۳۶۱
 و در سال ۱۳۶۲
 و در سال ۱۳۶۳
 و در سال ۱۳۶۴
 و در سال ۱۳۶۵
 و در سال ۱۳۶۶
 و در سال ۱۳۶۷
 و در سال ۱۳۶۸
 و در سال ۱۳۶۹
 و در سال ۱۳۷۰
 و در سال ۱۳۷۱
 و در سال ۱۳۷۲
 و در سال ۱۳۷۳
 و در سال ۱۳۷۴
 و در سال ۱۳۷۵
 و در سال ۱۳۷۶
 و در سال ۱۳۷۷
 و در سال ۱۳۷۸
 و در سال ۱۳۷۹
 و در سال ۱۳۸۰
 و در سال ۱۳۸۱
 و در سال ۱۳۸۲
 و در سال ۱۳۸۳
 و در سال ۱۳۸۴
 و در سال ۱۳۸۵
 و در سال ۱۳۸۶
 و در سال ۱۳۸۷
 و در سال ۱۳۸۸
 و در سال ۱۳۸۹
 و در سال ۱۳۹۰
 و در سال ۱۳۹۱
 و در سال ۱۳۹۲
 و در سال ۱۳۹۳
 و در سال ۱۳۹۴
 و در سال ۱۳۹۵
 و در سال ۱۳۹۶
 و در سال ۱۳۹۷
 و در سال ۱۳۹۸
 و در سال ۱۳۹۹
 و در سال ۱۴۰۰

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۹۱	۲۰	منبعہ اوبات	منبعہ اوبات	۲۹	۱۰۴	اوران بودہ	اوران بودہ
۳۹۲	۳			۱۰	۱۰۴	یجاء و یجاء	یجاء و یجاء
۳۹۲	۹	وکارینت	وکارینت	۱۸	۱۰۸	یادشاه قہار	یادشاه قہار
۳۹۲	۱۳	حدود اور کیہ	حدود اور کیہ	۱۹	۱۱۰	سلطان محمد بن	سلطان محمد بن
۳۹۲	۱۶	موت نگر	موت نگر	۲۳	۱۱۱	سردار احمد	سردار احمد
۳۹۲	۱۷	کردنیہ	کردنیہ	۲۴	۱۱۴	لیو دینہ ناپیہ	لیو دینہ ناپیہ
۳۹۲	۲۲	قبیلہ	قبیلہ	۳	۱۱۵	موضع کرد	موضع کرد
۳۹۲	۲۳	ویامای سوکت	ویامای سوکت	۶	۱۱۶	مغلا معروفی	مغلا معروفی
۳۹۲	۲۸	آی بینہ	آی بینہ	۴	۱۲۱	وما انظم الیہا	وما انظم الیہا
۳۹۳	۸	وونٹ	وونٹ	۱۳	۱۲۱	چنان	چنان
۳۹۳	۱۱	در نوارنج	در نوارنج	۲۲	۱۲۱	وہن سہر و کجک	وہن سہر و کجک
۳۹۳	۱۳	گیسولی	گیسولی	۸	۱۲۲	فراست	فراست
۳۹۳	۱۶	یجاء و یجاء	یجاء و یجاء	۲۰	۱۲۲	فلیسی	فلیسی
۳۹۳	۲۲	یونان	یونان	۲	۱۲۳	عیمی نمودہ	عیمی نمودہ
۳۹۶		حاشیہ فی کربا	حاشیہ فی کربا	۲	۱۲۴	مدت	مدت
۳۹۷	۲	وار قرار کیہ	وار قرار کیہ	۸	۱۲۶	اخا فرمودہ و یجاء	اخا فرمودہ و یجاء
۳۹۷	۳	اقریش	اقریش	۲۱	۱۲۹	نامعور	نامعور
۳۹۷	۱۹	کرلوس	کرلوس	۲۲	۱۳۰	درواز	درواز
۳۹۷	۲۴	سواکل	سواکل	۲۱	۱۳۲	کرد و درکشت	میکرد و درکشت
۳۹۷	۲۹	اکندر کسر	اکندر کسر	۵	۱۳۳	ن	باین
۳۹۸	۷	فوت پد	فوت پد	۷	۱۳۳	قرب	غریب
۳۹۸	۷	معروف و حنیہ	معروف	۱	۱۳۴	دقر	و قمرکی
۳۹۹	۲۱	الکتیوم مان	الکتیوم مان	۱۰	۱۳۶	لثرة	کثرة
۴۰۰	۱۲	عرب و عربان	عرب و عربان	۲۸	۱۳۶	لہا البال	لہا البال
۴۰۰	۲۵	الیمیش	الیمیش	۱	۱۳۷	فی حرمہ	فی جرمہ
۴۰۲		رشدہ یک نفرہ	رشدہ یک نفرہ	۱۲	۱۳۷	صاحب ابن خلکان	احمد بن خلکان
۴۰۲	۲۹	ویا ارشان	ویا ارشان	۶	۱۳۷	فعل اکسر	فعل الخبر
۴۰۳		حاشیہ لا	حاشیہ لا	۷	۱۳۷	کہ کرکین	کہ کرکین
۴۰۳	۲۴	از نقر است	از نقر است	۲۸	۱۳۷	از نوا لایت	از نوا لایت

این کتاب در سال ۱۳۰۲ قمری در تبریز
 تصحیف و تصحیح شد و در سال ۱۳۰۳ قمری
 در تبریز چاپ شد و در سال ۱۳۰۴ قمری
 در تبریز تجدید تصحیف و تصحیح شد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۵۱	۱۸	مصنف	مصنف	۵۹۲	مقطرہ باندہ	امساک	اصحاب
۵۵۱	۲۷	اروس	بارف دانی			عروس	عروس
۵۵۱	۲۸	ارون مرکون	افزون نیرکونہ			طول	طول
۵۵۹	۱۲	ہالی باجیا	چالی باجلی	۵۹۳	مقطرہ باندہ	ای	ای
۵۵۹	۳۰	زسردس	ایستین دین			عین	عین
۵۶۰	۹	کرتہ	کرتہ			۵۵	۵۵
۵۶۲	۸	کوچہ	کوچہ			۵۵	۵۵
۵۶۳	۲۲	مقدار غنت	مقدار غنت	۵۹۹	مقطرہ باندہ	قوا	قوا
۵۷۰	۱۸	ادیرل الورکول	ادیرل الورکول			عین	عین
۵۷۱	۱۸	واراواجر	واراواجر			۴۹	۴۹
۵۷۲	۱۰	طوال وجہ	طوال وجہ			طول	طول
۵۷۱	۲۴	جزار لصوص	جزار لصوص	۶۲۳	سطر	نقیون	نقیون
۵۸۰	۱۷	شمالی آن لوج	شمالی آن لوج				
۵۸۰	۲۰	دراقب بکرا	دراقب بکرا				
۵۸۰	۲۱	بجج	بجج				
۵۸۰	۲۲	کہ نور	کہ نور				
۵۸۰	۲۲	وقیعہ کوہ	وقیعہ کوہ				
۵۸۰	۲۵	قطر الیوداد	قطر الیوداد				
۵۸۱	۱۴	کہ عدد درخت	کہ عدد درخت				
۵۸۲	۱۰	دارکت الیوداد	دارکت الیوداد				
۵۸۶	۱۳	رقتہ الیما	رقتہ الیما				
۵۸۶	۲۲	فی نین جیہ	فی نین جیہ				
۵۸۷	۱۸	دشت قیاق	دشت قیاق				
۵۹۳		خبر بستان	خبر بستان				
۵۹۹	۳	بار	بار				

۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰

[illegible]

کتابخانه
مجلس
ریاضی و فضا

هو الله الغنى المستعان

خزائن

و تبارخ است و همه
سلسله سلاطین و سلاطین
که اکنون بر اراک سلطنت میکنند
تا زمان تحریر کتاب ضبط شد
و طول و عرض همه بلدان و جزایر که درین کتاب
مذکور است در جدول علیحدگی در آخر کتاب بعض
ارباب دانش و اصحاب پیش رسیده و منبذ
طول از گرمی پنج است و منبذ عرض از خط استوا
و مسد طول را هر طایفه از جانی فرض کنند ولی در
عرض هیچ اختلاف نیست و متقدیم و متاخرین
درین باب اتفاق دارند و چند مسائل
متفق و یک نبرد ضمن بعضی ابواب و در خانه
کتاب ذکر شده است و اینامی
قدیمه مالک نیز
در

ایرین جهان
۱۲۶

احوال
۱۷۲

ومن الله الاثاق و علیکم التکلیلان

جدولی
دیگر آورده
۱۲۷۲

بقای
خداست
ملک

هو الله الغنی المستعان

دولت روز افزون
علیحد قدرت دار احمت
صعرت ثانی جیش ثالث و حوز
اقای سیه آسمان مهر بر ورشهر بار کردون
پادشاه انجمن ناصر الاسلام منصوب الاعلام
اتسلطان ابن آفتابین ناصر الدین شاه قاجار
خلد اند ملکه و سلطانه و در وقت وزارت و صدارت جناب
جلالتها عظم و شکوفت نصرت اشرف امجد اخ
الدوله الغلیبه میرزا آقاخان دستور معظ صید برام
وام اقباله العالی این کتاب جام جم که حاوی اخبار و امار
عرب و است با ختمام رسیده شروع باین باب
زست تطادریال هزار و دویست و هفتاد و شد
که تاریخ جهان تاریخ است و در
سال هزار

احوال کرده از
۱۲۷۲

تاریخ جهان
۱۲

ومن الله الاعانه و علی السکون

چشاد و دود
رسیده احوال
آز تاریخ
اراد

هوانند

تعالی شانه العزیز

شکست جام از جام

۱۳۲۱

سیدنا احمد الزم

الکلیه اندکی جمل الارض قرار و جمل خلایا انهارا و جمل رواسی و جمل بین البحرین جابجا و السلام علی
محمد و آل محمد و انما اوصافنا انما جابجا و لعل جنین کو بدیده خیر فی سبیل الجید و فی ذلک لیس فیها لعل
ایام توقف خطه از سر کس از جام شکستنی البراق و پادشاه فردوس جایگاه مرق و درین بهمن تازی محمد شاه غازی کیان فر
بوده مرید بود و کتاب جزایای قدیمی است افاده و تفصیل کم و کیف بجای از از ان نسخه در رساله ویکه ساری نقل کرده که برین
نام بحث و ان نسخه بهر قدمت زمان اعتباری چندان نداشت عیت پس ان کهها چون بود و نصاب به سوزان
بشویان آب و دهماره در خاطر خط و مرک که اگر کتاب جزایای صحیح است انقد شاید طایف نداشت و شاه مقصد و بجلوه ظهور
پس از مدتی که بی و جزایای قلیل الحقیقه الفایمن از ان ایفات مورخ و ان و لیهم چون یک در لغت الحقیقی تحصیل شد که بهر خبر افاش
و بهر مختصری از تاریخ بعضی ایلات پس از ان ایالات گنجینه را وادی خصلت نمود و دعای رتبه بر جان کتاب را اقرین بصواب و ان
خسته و دل شکسته شاه مقصد و نهای مد و زفات و در درده حیا عیت مساهل طلب جامه از ما میکرد و انچه خود داشت
متنای کرد و انجمنی بر فردم خطاب کرد و گفت که و لکن ترا رات قر علی آتقی و غیره و بر سر صحنه و مقام و در مقام سبک داشت
بر زبان را اند که اندک مشت دل افکار نباید بود و اندامیده امیدوار نباشد و قلم در بر رقم تقدیر خطا کند باید رضا بقضا و ادا
چون کند که ناک غم باید خورده و رخ باید بر دستان این جزایای کتاب از کلفت اصحاب را بی جت و کلفت و انچه که ناکست
استوار صریح بر زاری پاشی و بوق که که از بحر بردن آری و بری که با و کشف از غمی اندر علی حکم شایع حال ان شخص
ایکانی اندر و انجا محسینی اندر باری صحنه درین زمان متاع پیش فاسد آواز از و انش کاسد دکان معرفت مهد و شمس
تفسیل است و م آن الاذیت سقطه و بطاش سحر بنا و قد حوی و شارف اندر و سحر سقذ و ذوی و اسفی علی الیوسل را

منظر مطروحه و محاسن و سیر و دود و دود و دود

کتاب جامع

که بعد از این که در جابر بن یحیی بن سنان و سهروردی را در حواله ای هم کرد و فسخ نهاده و این ملک نیز معلوم باشد که اگر لایق
و اسامی را از این بود و چون لفظی نماند که نوشتن و گفتن آن فبازی زمانان نهایت صعوبت را دارد و اگر در خط بعضی الفاظ
که بعضی از عهد بنیامیه و بعد از او دیگر آنکه بعضی اسامی و الفاظ که از خرافات و الف مسمیه هر که نام قبل او داشته اند
تحتانی است تلفظ او مثل ماه مخفی است که قبل او یا باشد چون معاویه و یاسویه و دینه و ریه و در فارسی چون سایه و یاسایه
در کتابت آن الفاظ را با ماه مخفی ثبت کرد و هر که نام که قبل او یا داشته اند تحتانی نیست و اما الف مسمیه و معین سخت
و دیگر آنکه کلماتی که از شاع عرض طول و جبال و بقاع را بقوت شخص کرده اند و قوت دولت ایشان را معنی پست و بزرگ
بر عیال قاسم فتن می یابد و اگر مترجمین غافل از این معنی شده و ترجمه این الفاظ را بمعنی حقیقی او که پست بیان میکنند و این
تفاوت کلمات با اصل مقصود دارد و هر که بر قوت را ایشان بدو از ده پنج تعبیر کرده اند و هر پنج مقدار سه خصوص است
که بطول یکدیگر ملحق باشد و هیچ پای انسان است که الحاقه بقدر دوازده پنج نیست بلکه یک پنج و دو پنج و سه پنج و چهار پنج و پنج
تفاوت دارد و در غیرت اگر که شود و مثلاً ارتفاع فلان کنسید پست قطعا چنین نام با اصل لغت و تشخیص ایشان اختلاف
حاصل خواهد کرد پس ناچار هر جا که ذکر شده آیهان لفظ قوت بیان خواهد کرد چنانچه ارتفاع و غلظت جبال را بپست و غلظت
هزار فوت معین کرده اند هر که میت و هفت هزار یا ترجه و صیرح تعیین آن ارتفاع بحسب واقع بیان شده و هفت هزار و هشت
فقره غلظت کرده هر چه با پنج تشخیص میدهند و دیگر آنکه تصنیف همه جاقین سنین چهار یا پنج ابدال شمس و ذکر یکصد و ماه هر جا که
سال شمس و ذکر و شمس و سال هجری را نیز با او مطابق ساخته بیان میکنند که برای ناظرین کتابت ضبط تواریخ و وقایع را با ایشان
باشد شعر بنامی آباد کرد و غراب و زبان و زبان اقبال و غلظت و از سر کار خلیفه که از باد و باران سیاه کردند
که بر خیمه ها می گفت باز به بماند ازین سیالان باز به بکشد چهل باب و یک حائمه فرشتاد و به جام جم موسوم نموی و جابر و غیره
دارا و احوال بر دریا باب اول در بیان بعضی مقدمات بد آنکه چنانکه فی فی جغرافیا و هشتی یعنی تاریخ فایده و لغت
از علوم دیگر زیاده تر است و از جغرافیا بیانه و تخطیط ارض و از تاریخ احوال سکنه و وقایع که در زمین اتفاق افتاده معلوم شود
و این دو علم در حقیقت رفاهی برینست و در استند که از یکدیگر بمنابر فی ندارند و تحصیل از اینها بدوین تحصیل دیگری ملایم
و بلا ترد است و تاریخ و دیاع و بایست که منقذ شده است که ازینست یعنی قدیم و بی یادون یعنی جدید و ازینست به هشتی
یعنی تاریخ قدیم بیان میکند از خلقت نباتات و زمان و احوال دولت روم در غربت و حسیه ها و شد و وقایع و شش سال بعد از ولادت
حضرت عیسی که این چهار صد و شش سال بعد از عیسی و چهار هزار و چهار سال قبل از ولادت حضرت عیسی شامل میشود و یکصد
که چهار هزار و چهار صد و شش سال است و تاریخ این زمان و دولت روم در غربت و حسیه ها و شد و وقایع و شش سال بعد از ولادت
دور وقت انهدام دولت روم چندین امور در انطالیق واقع شد و طایفه بی تربیت کثافت و غایت و غنای غلبه کردند که کثافت
افروخته علوم خاموش و ادب انسانیت در میان شد و خاموش گردید و ما و زن هشتی یعنی تاریخ جدید از احوال و احوال
دولت رومیان است در غربت زمان تالیف کتاب که سده هزار و شصت و چهار سال و چهار سده مطابق باشد هزار و دو دولت و هشتاد و هجری است
و بعضی از صاحبان جغرافیا و مورخین زبان متوسطی برای تاریخ و احوال داده اند که از عهد کلاش بن بن کبیر که در زمانه را بعد از ولادت
حضرت عیسی تا زمان فتح کلاش بن بن کبیر که سلطان محمد ثانی فتح نمود و طایفه این زمان را صحیح و درست است
از عهد ضبط بر آمده اند و تاریخ قدیم را نیز بدو منقسم نموده اند که را سکه و هشتی گویند یعنی تاریخ مقدس و مبارک و
بر و فین و هشتی خوانند یعنی تاریخ بخش نامبارک و تاریخ مقدس را آنچه گویند که در او ذکر سیدکان مشهور مکرّم خداوند

باب اول در بیان بعضی مقدمات

[illegible]

۱۳۱۰
عمر حبیب ترغی فخری
میرزا محمد علی قزوینی
۱۲۶۰

کتاب جامع جسم

و این حکایت پانصد و سی سال قبل از ولادت حضرت مسیح اتفاق افتاده و از بعضی زایل نوروت استماع شده است که سرزمین
 کعبه و ده کیلومتر و باغها و غارها و در شاهنامه و تواریخ و دیگر مذکور است منافات کلی دارد البته این روایت فرقی نیست
 و حقیقت است و در تاریخ و دیگر که ترجمه و زبانی آتش خشمی میگویند یعنی مخزن التواریخ هیچ این کیفیت را ذکر نکرده و نوشته است
 که سرزمین پانصد و سی سال قبل از عیسی فانیات کرد و دیگر گویند پس از و بخت جلوس نمود و اختراع جنگ با شمشیر و کمر از دست
 چرخ از و بخت شتر با تیر و کمان جنگ میکردند و پس از سرزمین کعبه را وادشاه شد و او پادشاه و قاهر بود و پسر بود و چنانچه در احوال
 سلطنت خود در پانصد و سی سال قبل از عیسی که بهر شمشیر و سپهر و مصر را فتح نموده و کل آن سامان را فتح کرد
 آنکه ملوک مصر را قتل نموده بود و شهر کاتب با کمال اسرار و لد و اچ لکن را زرع و القاب با جمیع او و و پی بنویسند و پادشاه مصر که
 از فرعون بود و دست او کشیده و سکه را فرغانه که بزرگوار و مشهور و شست و سه سال بود در مصر سلطنت قیام داشته
 پس از آنکه کشیده آن پادشاه بزرگوار و سکه را فرغانه که بزرگوار و مشهور و شست و سه سال بود در مصر سلطنت قیام داشته
 و لی چون لشکر سپاهیان کویر از بیانی و کرسی که در کاف شده و سکه را فرغانه که بزرگوار و مشهور و شست و سه سال بود در مصر سلطنت قیام داشته
 چندان و اومی نداشت و خوشتر از خشمی و لی دولت استعجیل بود و از آن زمان ملک مصر تصرف سلاطین ایران در این چنانچه
 کما بی اطاعت داشتند و باج میفرستادند و کما می که در سلطنت ایران فتوری حاصل میشد بهای خود دیگری افتاده و
 خلاف از علف می کشیدند بر این منوال یکصد و نود و سه سال طول کشید تا آنکه بیک مصر را قهر و قضا با جلیط و قضا
 و از این میان هر که در آن مملکت بود وقتل رسانید و از آن پس سلاطین ایران به پیروی در امور مصر داخله نداشتند و در وقت
 قومی مملکت اسلام تصرف اسلامیان در آمد چنانچه دیاب یکصد و پانزدهم شخصی در دیاب قایم مصر است و آنکه
 خواهد شد و کشتن و قتل آموختن نیز از شاه است و دیاب یکصد و پانزدهم بیان خواهد گشت که نتیجه مملکت عربی و کشت
 است که صغیرا و گویند اول از انالی اولایت که در آن بطلان و فقره اختراع میشد و شهرت یافتند و این ولایت را اکنون
 این بنیانی که گویند و با تحت این ولایت سینه تا است که از این شهرت دارد و سینه تا اسم طایفه ایست
 نیز سینه یعنی ایران و در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 و پس از این سینه تا که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 تواریخ اهل اروپا و مشرق که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 هر فرضی نوشته ثبت آورده ایم در اینجا میان می کشیم و از یونس اول بر سر پست نشین است که با سینه
 نذر از آمدن متحد شده پادشاه عمر سید دین خروج کردند و پادشاه مات مقتا و مت نیارده فرار کرد و دوازدهم یونس از پسرند
 و چون پانصد و سی سال قبل از عیسی تاج و تخت را مالک شد و شهر با بلایا مستخر نموده و برج و باره شهر را بکل خراب نمود
 و مالک شرقی را تار و خدانه انداخت و سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 جنگ از دیار سجانب یونان و یونانی و سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 فاجعه رخ داده بجانب ایران بر گشت غلام که از او معسکر آن شهریار بدست یونان افتاد و در پندین چنین بود
 که جنگ فرعون از وقایع است که در تواریخ و دیاسی قدیم است که ده هزار نفر لشکر یونان پانصد هزار لشکر ایران را کشت
 داد و ده نفر از سرداران لشکر ایران سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست
 تیغ آید و ده نفر از لشکر و تیغ چهارم سینه تا اسم طایفه ایست که در این خطه شمشیر و در این سینه تا اسم طایفه ایست

باب اول در بیان بعضی مقدمات

درینست و هم پیشتر که مطابق با آنچه میسر است چهارصد و نود و سال قبل از آنکه اتفاق افتاد و در آن زمان در میان
کشکان هخامنشی را که حرکت این قتل بود و بقوت تمام او را هلاک نمودند و قصه از بوشهر اول درین
نخستین سال که چهارصد و شصت و پنج قبل از عیسی قیامت و پس از آن و زرتشتی میسر و درین
اول که از پادشاهان عظیم نشان ایرانست بخت پادشاهی جلوس کرد که او را یونانیان از گنبد شتر پس از آنکه
یعنی اردشیر دراز دست و در توارنج عجم بهین پسر اسفندیار لقب یار و شیر دراز دست او در ایام سلطنت خود پسر
آنیان متصرف شد بر ممالک خود و نیمه ساخت و بجانب دیوالشکر کشید و در چهار صد و شصت و سال قبل از عی
بتلافی خسران پدر داخل مملکت یونان شد و از بوزان پس نوشت که بعد ازین فیصل او که خواستد جریسته عبور نمود
و هر ایرانیان او در آن سفر از سواره و پیاده و زنان و خواجگان و عیال و اطفال و لشکران و همچنین بقدری طمان و دوست
هستاد و سه هزار و دویست و پست نفر تبار و جمعی آورده اند و این جمعی کثیر و جم غفیر که صحرا و که از کشت آنهاست و بود
در تیر نفوس با سیصد نفر از اهل استخر که در زیر حکم یونان پادشاه انجامت بود و عاقر شدند و آن شجاعان و نجاران
تبع جلالت احش لشکر از عبور مانعت کردند و پادشاه ایران ازین واقعه بحیرت افتاد که چگونه این عدو قلیل را این لشکر کثیر
حمله آورده از در عاف و زامده و مانع از حرکت شده اند بعضی از لشکران عجم فرمود که آنها را زنده باید بچسوریا و بید و بید
جنگ از طرفین اتفاق افتاد و اکثر مردمان دیر او کشته شدند و دیران استخر که باز در مقام منع و خودداری میخواست
برآمد ولی جمعی از اهل تیرا کینه با ایرانیان ساخته لشکر ایران را بچهار از آنها از طرف جنبه بکوهستان بردند و اهل استخر
غیر غافل بودند که لشکر ایران غفلت بر سر دیران استخر که در محله آمد و بقتل آوردند و جنگ تیر و یونانی آغاز و سخت طالع
زرتشتی و دو هر چه از اینجا پیشتر میرفت بخاطر می افتاد و ناشستی می آورد و از آن میز و قوم و لشکر عرق کردند
طمان لشکر جبار و دلاوران نامدار از مقابل و مقابل اشخاصی که در دریا با او جدال داشتند مقام عجم را بدو تاج رانگی
آذوقه و کرانی آورد و مراجعت کرد و با لشکران او خسارت زیاد رسید و راهی را که در چند ماه طی کرده بود و با چنین لشکر
سکران در یکماه طی کرده بامانت ایران وارد شد چون بفرجور مایل بود و زنان و دختران مردم دست درازی میکرد و اهل
رجعت بر او شورید و در خجواب از جنبش خواب که بزرگ خواجگان و بزرگست تحفظین بود و اهل بعل ساز و دست اندازی او
پشت و سال بود و این واقعه در هشتصد و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و سلاطین ایران را بحیرت از یونان بین
همه و حاصل شده همیشه لشکر سکران بجز آنکه در آمده و از شتر و قلیل شکست خورده مراجعت کرده اند و پس از آن و زرتشتی
ثانی پادشاه شده بعد از چهل و پنج روز کشته شد و پس از آن و سال و دینش بر او و جلوس کرد و پس از شش ماه او
نیز کشته شد و پس از او از گنبد شتر پس اول میسر و زرتشتی جالس بر سر شهراری شد و از بوشهر قاتل پدر را بدو
باشت عقوبات هلاکت رسانید و درین نوشته که قاتل زرتشتی و پدر را بکش خواجه که بزرگ خواجگان بوده
و چند کتاب دیگر از بوشهر نوشته اند و درین نوشته که قاتل زرتشتی پس را در صندوق گذاشته که دست و پا و کلاه او
از صندوق بیرون بود و عمل بدست پای و کلاه او مالیده در برابر آفتاب نگاه داشتند و بنور حرشرات الارض بر او
جمع شده و رایش میزدند و بدن او را در میان صندوق میزدند و جرحها گرم از آن زخمها میگون شده و بدن او را میخوردند
و بجهت این که برودی تلفت نشود هر روز غذای خوب با میخورانند و اگر در خوردن غذا اکتفا نمیکرد وادش که بچشم او فرو میزدند
ناچار شده غذا میخورد و باین عقوبت مدتی گرفتار و عجزه لئالیان بود و تا تلفت شد و از گنبد شتر پس در ایام سلطنت خدیو بکلیتیه لشکر

کتاب جامع

کسیان نام از مشرک و مصر را دوباره مفتوح نمود و پس از آن سال سلطنت در ۲۵ ساله چارصد و پنجاه و یک سال قبل از این وقت
 کرد و پس از او از یونان دوم پسر از تاسیس بنیادین شهرهای مراغه و خواجه خود بری ستمین را بقصد فتح خود و
 و در ۳۱ سال چهارصد و چهار قبل از عیسی فاکر و ولس از او از کنش ستمین و قمر تاج شایسته ای بر سر گذاشت و او را ستمی
 لقب داد یعنی او کمال اطاعت از مادر خود بری ستمین داشت و امور مکی را تصویب میداد و پسر از او
 که بگوشت استیای صغیر را مریود از سواحل دریایه هزار نفر و از اهل یونان سیزده هزار لشکر فراهم آورد و علم مخالفت مراغه
 و از کنش ستمین از شنیدن این خبر چون یک بر خود جو شید و با نصد هزار نفر لشکر دفع برادر و بنیاد مکران روانه شد
 و از کنش آسید و در برادر مکی فریقین شده اند و هزار نفر که از سواحل دریایا و جسته بودند مکی معترض لقب داد و پسر
 یک گشته شد و از یونانان جمعی کشت شده و بقیه بنیت جان از آن معرکه خلاص گردند و از کنش ستمین مظفر و منصور
 خود بر کشت و دو نفر از دخترهای خود را بصد از دواج خود آورده و پسر ارشد خود را از یونان لقب داد و آن پسر را از کنش
 ساخته بر پدر خود و خود کرد و در این حرکت هیچ صدمه نبرد و از کنش ستمین از غم و خنده در شش و دو چهار سالگی در کشته
 سیم و پنجاه و هشت قبل از عیسی چهارم از او نام که در کشته اند که او یکصد و پنجاه نفر و او یکصد و پنجاه نفر کشته داشت
 و پس از او از کنش ستمین سیم که با او کنش لقب بدینی و بعضی لقب از یونان دوم را او کنش نوشته اند و پسر
 همانماری عروج کرده و او پادشاهی قنار و خود بخوار بود و ششاد نفر از برادران اقربای خود را بقتل آورد و در ایام سلطنت خود
 مصر را در وقت پیش سر از اطاعت باز نهاده و پسر ستمین را در ششاد سیم و پنجاه و یک قبل از عیسی کشته
 داشت و پسر را نام راج نمود و در کشته بزرگ که با کادنی و اصل هیچ فوق نیک داشت و در ششاد سیم و پنجاه و یک
 در میان طعام طبیب او را زهر داد و در تاریخ دیگر مسطور است وزیر او بانس که یکی از اهل مصر بود او را هم کشته
 او را بکوبه داده و از آن شخو انهای آن با و شاه دشته شمشیر و عدوت باطنی وزیر را با و شاه از جده بکوبه کرد
 تخم مصر از هم کشتان و جمعی معترض قتل و هلاکت رسید و در تاریخ دیگر مدت سلطنت از کنش ستمین سیم
 مدت پست و شصت سال نوشته اند و این بانظم و تریخی که از کتاب جسته است آورده و بایست که در این باب کتب دیگر را
 کنی دارد و در تاریخ آن زمان اختلاف گشته است و ما از زمره جده را بعل آورده اگر خطائی رفته بحشم اغراض ننهد
 و پس از او از یونان سیم پسر از کنش با کانتانکس وزیر که با او قرابت داشت که معاصی آن گشته است که در تاریخ ابر
 دارد او اسکندر ضربه کرده اند تا جهمانماری بر سر گذاشت و این از یونان بجنگ اسکندر لشکر کشید و با کانتانکس
 نفر تفرک داد شعری که کنی زمین بنیت بدی که فاکت او رفتن نیاید می سپه ایسان که از بنود و جهانماری
 جوانه بنود و شهرت مکت و دولت لشکر و عسکر او را در شهرت جلا دستان بود و آنچه که در محک و خفاست
 سلطنت بوده از بنیر است طایخ دویست و هشتاد و هفت نفر سفره جمعی است و در تاریخ سالی پست و هشتاد و هفت
 نفر مجرمه و بار خود سوز چهل نفر و اشخاص که انواع ریاضین و کله چیده در مجلس طعام در سر خوان حاضر می شدند
 شصت و شش نفر با کله با آن لشکر کران از اهل مسمی و فنی و حکمت خاش خورده قرار کرد و لشکر کران اسکندر را کشت
 چنان محکمی را که کران تا کران بود بغارت بردند و از یونان شکستگان و کشته بجا بنیت آمد و در تاریخ ستمین
 بی از او بود او را بقتل رسانید و در تاریخ ستمین با کانتانکس و این واقعه در ستمین یک سال قبل از ولادت مسیح و شصت
 و بعضی نوشته اند که در قتل دارا بنیر از کنش با کنش شرکت داد و اسکندر لشکر از وفات دارا بر سرش آورد و رسید دل یکی

باب اول در بیان بعضی مقدمات

از سرداران اسکندر در حالت نزع بر سر اورسید و دارا بیعت نمود و در ادعای جلال و قتل آن و نفر امیر خدارا و کوفه
بود اسکندر نیز بر جدیت او رفتار نمود و خاندان پیشین در دارا نویسنده می نمود و بعضی سلاطین را
دویت و نه سال بر بعضی بجای که ما معلوم داشته ایم دویت و سی سال معتین بوده اند و پس از او اسکندر
ممالک ایران و هند را مستخر و قایل دارا بنسب اسکندر حکم کرد و مادر ختمای قوی را حاکم کرده و بارسیان بکرم
پسند و دست و پای او را بران رختهاست بیکر تبه ریمان باز کردند که هر یک عضو او از یک کج جدا شد و کس از
اسکندر سلطنت ایران تقریباً نصد سال طوایت بود و هر یکی از ایشان ملکی مستقل داشت تا در ۲۲۲ دویست و بیست
و نه سال از عیسی از نیکس پیشین که یکی از لشکریان و بعضی نوشته اند که از سخانی ایران بود بر تخت پادشاهی جلوس گردید
ممالک را مستخر نمود و میان سلطنت جدید که داشت و او را نیز از آنکس پیشین اول میشت و این همان اردشیر بابکان است
و از آن پس تاریخ صحیح درست است و پس از اردشیر سه و او ساپور یعنی شاپور در ۲۲۶ دویست و سی و شش سال از عیسی
بر تخت جلوس گردید و او را در ۲۷۱ دویست و هفتاد و سه سال گذشت و پس از او شاپور دوم بنفشه تخت جلوس گردید و پس از او
ساپور دوم یعنی شاپور که بطور مستم معروف جهان بود در ۲۷۶ سیصد و ده سال بعد از عیسی پادشاهی سرفراز شد و این همان
شاپور ذوالکاف است که هفتاد و سه سال سلطنت کرد و مدت عمر او نیز هفتاد و سه سال بوده و پس از شاپور اول در ترتیب
سلاطین پادشاهانی فایده ایست که احکام میان مورخین ایران و اردو پانزست و این سلسله دیر وجود و بنجام سیصد
که عربان در این سلسله شصت و پنج و یک سیم مطابق سی و یک هجری سلطنت عجم را مستخر کردند و خاندان اردشیر بابکا
چهار صد و بیست و دو سال طول کشید سلاطین معروف این سلسله اردشیر بابکان بهرام گور و اردشیر و ان و خسرو
پرویز که لقب میل هر یک در تاریخ ایران و اردو با مسطور است اینست بر تن یعنی ایل است پادشاه معروفی است
در ۲۹۶ و ۳۰۱ و ۳۰۶ و ۳۱۱ و ۳۱۶ و ۳۲۱ و ۳۲۶ و ۳۳۱ و ۳۳۶ و ۳۴۱ و ۳۴۶ و ۳۵۱ و ۳۵۶ و ۳۶۱ و ۳۶۶ و ۳۷۱ و ۳۷۶ و ۳۸۱ و ۳۸۶ و ۳۹۱ و ۳۹۶ و ۴۰۱ و ۴۰۶ و ۴۱۱ و ۴۱۶ و ۴۲۱ و ۴۲۶ و ۴۳۱ و ۴۳۶ و ۴۴۱ و ۴۴۶ و ۴۵۱ و ۴۵۶ و ۴۶۱ و ۴۶۶ و ۴۷۱ و ۴۷۶ و ۴۸۱ و ۴۸۶ و ۴۹۱ و ۴۹۶ و ۵۰۱ و ۵۰۶ و ۵۱۱ و ۵۱۶ و ۵۲۱ و ۵۲۶ و ۵۳۱ و ۵۳۶ و ۵۴۱ و ۵۴۶ و ۵۵۱ و ۵۵۶ و ۵۶۱ و ۵۶۶ و ۵۷۱ و ۵۷۶ و ۵۸۱ و ۵۸۶ و ۵۹۱ و ۵۹۶ و ۶۰۱ و ۶۰۶ و ۶۱۱ و ۶۱۶ و ۶۲۱ و ۶۲۶ و ۶۳۱ و ۶۳۶ و ۶۴۱ و ۶۴۶ و ۶۵۱ و ۶۵۶ و ۶۶۱ و ۶۶۶ و ۶۷۱ و ۶۷۶ و ۶۸۱ و ۶۸۶ و ۶۹۱ و ۶۹۶ و ۷۰۱ و ۷۰۶ و ۷۱۱ و ۷۱۶ و ۷۲۱ و ۷۲۶ و ۷۳۱ و ۷۳۶ و ۷۴۱ و ۷۴۶ و ۷۵۱ و ۷۵۶ و ۷۶۱ و ۷۶۶ و ۷۷۱ و ۷۷۶ و ۷۸۱ و ۷۸۶ و ۷۹۱ و ۷۹۶ و ۸۰۱ و ۸۰۶ و ۸۱۱ و ۸۱۶ و ۸۲۱ و ۸۲۶ و ۸۳۱ و ۸۳۶ و ۸۴۱ و ۸۴۶ و ۸۵۱ و ۸۵۶ و ۸۶۱ و ۸۶۶ و ۸۷۱ و ۸۷۶ و ۸۸۱ و ۸۸۶ و ۸۹۱ و ۸۹۶ و ۹۰۱ و ۹۰۶ و ۹۱۱ و ۹۱۶ و ۹۲۱ و ۹۲۶ و ۹۳۱ و ۹۳۶ و ۹۴۱ و ۹۴۶ و ۹۵۱ و ۹۵۶ و ۹۶۱ و ۹۶۶ و ۹۷۱ و ۹۷۶ و ۹۸۱ و ۹۸۶ و ۹۹۱ و ۹۹۶ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۶ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۶ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۶ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۶ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۶ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۶ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۶ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۶ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۶ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۶ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۶ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۶ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۶ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۶ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۶ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۶ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۶ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۶ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۶ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۶ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۶ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۶ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۶ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۶ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۶ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۶ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۶ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۶ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۶ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۶ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۶ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۶ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۶ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۶ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۶ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۶ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۶ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۶ و ۱۳۹۱ و ۱۳۹۶ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۶ و ۱۴۱۱ و ۱۴۱۶ و ۱۴۲۱ و ۱۴۲۶ و ۱۴۳۱ و ۱۴۳۶ و ۱۴۴۱ و ۱۴۴۶ و ۱۴۵۱ و ۱۴۵۶ و ۱۴۶۱ و ۱۴۶۶ و ۱۴۷۱ و ۱۴۷۶ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۶ و ۱۴۹۱ و ۱۴۹۶ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۶ و ۱۵۱۱ و ۱۵۱۶ و ۱۵۲۱ و ۱۵۲۶ و ۱۵۳۱ و ۱۵۳۶ و ۱۵۴۱ و ۱۵۴۶ و ۱۵۵۱ و ۱۵۵۶ و ۱۵۶۱ و ۱۵۶۶ و ۱۵۷۱ و ۱۵۷۶ و ۱۵۸۱ و ۱۵۸۶ و ۱۵۹۱ و ۱۵۹۶ و ۱۶۰۱ و ۱۶۰۶ و ۱۶۱۱ و ۱۶۱۶ و ۱۶۲۱ و ۱۶۲۶ و ۱۶۳۱ و ۱۶۳۶ و ۱۶۴۱ و ۱۶۴۶ و ۱۶۵۱ و ۱۶۵۶ و ۱۶۶۱ و ۱۶۶۶ و ۱۶۷۱ و ۱۶۷۶ و ۱۶۸۱ و ۱۶۸۶ و ۱۶۹۱ و ۱۶۹۶ و ۱۷۰۱ و ۱۷۰۶ و ۱۷۱۱ و ۱۷۱۶ و ۱۷۲۱ و ۱۷۲۶ و ۱۷۳۱ و ۱۷۳۶ و ۱۷۴۱ و ۱۷۴۶ و ۱۷۵۱ و ۱۷۵۶ و ۱۷۶۱ و ۱۷۶۶ و ۱۷۷۱ و ۱۷۷۶ و ۱۷۸۱ و ۱۷۸۶ و ۱۷۹۱ و ۱۷۹۶ و ۱۸۰۱ و ۱۸۰۶ و ۱۸۱۱ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۱ و ۱۸۲۶ و ۱۸۳۱ و ۱۸۳۶ و ۱۸۴۱ و ۱۸۴۶ و ۱۸۵۱ و ۱۸۵۶ و ۱۸۶۱ و ۱۸۶۶ و ۱۸۷۱ و ۱۸۷۶ و ۱۸۸۱ و ۱۸۸۶ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۶ و ۱۹۰۱ و ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ و ۱۹۱۶ و ۱۹۲۱ و ۱۹۲۶ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۶ و ۱۹۴۱ و ۱۹۴۶ و ۱۹۵۱ و ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶۶ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶ و ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱ و ۲۰۰۶ و ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶ و ۲۰۲۱ و ۲۰۲۶ و ۲۰۳۱ و ۲۰۳۶ و ۲۰۴۱ و ۲۰۴۶ و ۲۰۵۱ و ۲۰۵۶ و ۲۰۶۱ و ۲۰۶۶ و ۲۰۷۱ و ۲۰۷۶ و ۲۰۸۱ و ۲۰۸۶ و ۲۰۹۱ و ۲۰۹۶ و ۲۱۰۱ و ۲۱۰۶ و ۲۱۱۱ و ۲۱۱۶ و ۲۱۲۱ و ۲۱۲۶ و ۲۱۳۱ و ۲۱۳۶ و ۲۱۴۱ و

کتاب جامع الجسم

استغال داشتند و در انجلسی بطایعی باه فارسی سیکارند ولی در لفظ بحدف باه فارسی میخوانند
 مسمی فی فنیته جارت از ماکاؤ فنیته است که در کتاب ماصد الاطلاع و تقویم البلدان مقصودیه باوال میجو
 برمان الفقه باوال مصلحه ضبط کرده است ولایت بزرگی است و در اروما که النون در تحت اختیار دولت عثمانی است
 و اول شخصی که در انجا دم از سلطنت زد و اسد شاهی بر او اطلاق شد که از آن است که تخمین هشتصد و چهار سال
 قبل از عیسی دواست و شاه اخر بیان دودمان پرسیه میگویند است که از اهل و دم شکست نخورده و در سال یکصد و هشتاد و دو
 قبل از عیسی دولتشان منقرض گردید و لگات خند داشت که عبارت از اسکند بکیر باشد پرسیه است که تم القلاده
 این دودمان رفیع البشیر است که در سال سیصد و سی و شش قبل از عیسی بجای پدر خود فلینت تخت نشست و در سال
 سیصد و سی و پنج قبل از عیسی یونان را فتح کرد و در سال سیصد و سی و چهار با سید الشکر شد جنگ انوشیروان
 اسکندر رود را در سال سیصد و سی و سه قبل از عیسی افتاد و در سال سیصد و سی و دو مصر را فتح نمود و شام را فتح نمود
 و جنگ از بلا که جنگ سیم فیما بین دارا و اسکندر است در سال سیصد و سی و یک بوقوع مییست و درین جنگ کتانی
 در اتمام شد و آنکه دیگر ایرانیان از انجا که پیروز شایان اسکندر پس از ان بابل رفت و با مکر و فریب کسان
 شاف و تخت دارا در سوسه جلوس نمود و بجانب پرسیه روان شد و دارا در نزدیکی ری نفس رسانید
 و بجانب شرق زمین لشکر کشید و فوجات بسیار کرد و در سال سیصد و سی و هفت قبل از عیسی هند را گرفت و از هند
 مراجعت نمود و در بابلون در دوازدهم ذی قعد سال سیصد و سی و سه قبل از عیسی وفات یافت و نقش او را حاکم
 به اسکندریه مصر کردند و او را بطلمیوس در سال سیصد و سی و دو و پنج کسیر و تاریخ اسکندریه را در عهد
 مرحوم از انجلسی فارسی ترجمه شده است و در عهد شاه مرحوم محمد شاه ان تاریخ چاپ کرده اند هر که از احوالات

۷۵۳

انجا ابرار بسته بان کتاب رجوع خواهد کرد و از بیک جهان از بل است
 تر فوخم که در اسامی قدیمه و نام ضبط کرده اند دار السلطنه کنونی ایتالیا است و از ان غیره رؤفوس است که به مقصد بنام و
 سال قبل از ولادت عیسی بالایی پشته بنا نهاد و در زمان قبل از آن شهر با و شد و پشته ای اطراف و میان شهر افتاد
 از انست که میگویند هفت کوه در میان شهر بود و رؤفوس را و لیکن با دوشاه آن مملکت است و هفت نفر در آن مملکت
 کرده و دیشته اوچل و پنجال سلطنتان طول کشید و پس از ان و بنای جمهوریت و پانصد سال نیز دولت جمهوریه بود تا
 قیصره بعصره ظهور کردند و در اصد الاطلاع رومیه ضبط کرده و قال رومیه تحقیق الیاء النقطه با مقبرین بر تخت و اما
 رومیستان احدی با مبلد الروم و بی مدینه رماستان الروم و علیها من عجایب الدنیا بناء واسعة و کثره خلق و قد حکی فیها
 حکما ما با العقل و سبعا اشی و او را رومیه الکبری نیز در کتب قدیمه ذکر کرده اند

سینا و تبت است که اطلاق میشود بسلطین سلیوشیه که سلاطین سیریه هستند و ابتدای سلطنت آنها از
 شهر بابل است که سلیوشیه که گویا سیصد و یازده سال و چهار ماه قبل از ولادت عیسی انخار را فتح کرد و اهلش
 آنها بعد از فتح سیریا است که با نیمی از مملکت را بقبر و غلبه منسوخ ساخت سلیوشیه اسم قدیم قسریه است در
 که در کنار دریای واقع است و در اسامی قدیمه انقدر ساحل دریا را سیریه مینامند که در غری انطا که اتفاق افتاده است و در
 ساحل سیریه هشت قبیله است که سلیوشیه با تخت انطاقت بنا نمود که اکنون خراب است و در اسامی قدیمه سلیوشیه که
 سلیوشیه خوانند یکی از هفت شهر داین بوده که در کنار دجله در مقابل کتیش فن واقع بود و کتیش فن همان

باب اول در بیان بعضی مقدمات

خفیفون است که از سرداران بنای طاق و کلاشت و بعضی که بند و سر سببان بزرگ و در نزدیکی طیفون بود و طاق آسانها و
 و سایرین بنای شسته پس از آنکه هر که مالک است از تقسیم شد با و شاه می رسیدند و طیفون را با طاق آنکس
 طیفون می خوانند و بنای شهر سلوکیه از سلوک کنش کتور است که آن شهر را در کناره جاده با و با هم خود نامید
 سیریه اسم قدیم شامات و فلسطین آن و اعیان مانتی بر سر و در دولت جمهوری روم است که قبل از
 جوتیوس قیصر اول بوده است و مدتی نیز با قیصر اول در مکه داری شرکت داشت و با منی از روم بعزم لشکر مشرق به یمن
 آمد و در عرض سه سال شامات و جودی و عراق عرب و جزیره العرب را در منبیه و دمار بجزیره حبشه و در آورده و مد نظر و
 بروم برگشت و درین سفر باز در ملک و هشتصد و هزار قلعه فتح کرده بود و چندین نفر از سلاطین را در کان چه با هم نزد او
 بر سر نهاد و در روز و او بروم در کباب و بودند و آخر الامر قیصر را بفتح مغرب من فرستاد و قیصر را کلاً بحیطه
 تصرف آورد و پانته از قیصر محزون شد و زن او نیز که در قیصر بود پس از وضع حمل در نفاس دفن کرد و بدین سبب
 اسباب حشمت در میان آمد و امیر نامدار ظاهر کردید پانته هر قدر خواست قیصر را بشهر روم آورده و در غالی او گذاشت
 مرغ زیرکی بود و بدین می افشاد و آخر الامر لشکر بجانب قیصر کشید و در نزدیکی شهر فارسی کشید و در و از دهی که مطابق باست
 در وجه و راست چهل و شش سال قبل از عیسی مسیح آمد و سردار کامکار نزاع و اتحاد و از اول دولت روم نام آن حضرت چنان
 و سردار کامل انا میگوید که بر و رفته بود که کل می شرق است و ساخته و یکی مغرب من را متوجه و است و بالا و پانته
 شکست خورد و قاتل و مقتول نیامده و فرار کرد و در پنهان نوشته که درین جنگ پانته هزاران لشکر را از پانته
 و مقتول شده و بر و پانته پست و چهار هزار گرفتار گرفته و نوشته که درید و از لشکر پانته قیصر زیاده از دویست نفر کشتل
 و پانته پس از این و او بجز از رحمت خود را بجز در قیصر شمس رسانیده و خیال مصرا ف و بجهت ساقه بودی که با مصیران دولت
 روانه مصر شد و مرغ از چون اجل آید سوختی سیتا در و و بطلمیوس پادشاه مصر مرده و پسر جوانی از او بجست شده بود و چون
 پامپی ساجل شهر لیبیوم که در میان باشد رسید و دو روز مک مصر میزاید و آدم فرستاده از و رو و او را
 اعلام کرد و مصریان بجهت اینکه خدمتی بقیصر کرده باشند با من او را ضعیف شد و آخر جنین صلاح دید که او را بجاگ آورد و بکس
 از و حقوق سابقه او را که نسبت به مصریان بتقدیم رسانیده بود و فراموش کردند و آخلاقش و زیر بطلمیوس و در وقت
 بکشتی پانته درآمد و بجز بنای و بطالیف انجیل او را راضی ساخت که بروی او نشسته بخدمت بطلمیوس برسد پانته از
 از حالت او استنباط نمود و مکر کرده و شری بدینضمون خواند که هر از و مردی که بدین ساری غلامی بر و د و از او بد و او را
 بنده او کرده است و ما بد طاعت او را قبول کند و لیکن من با و در مکه که مصریان اینقدر غدار و نیک بگرام باشند
 زن و فرزند خود را و او کرده بروی کشت کالبا حشمت حقه بظلمه با و و نفر خدشکار وانه شد و اهل کشتی بر سطح کشتی را
 نظاره میکردند چون زوری قریب ساحل رسیدند و آخلاقش و یاران او دست بقتل پانته دراز کرده ان شیرینه
 شجاعتر آن ر و با صفهان هزار خوار و مذلت از پای در آوردند و اهل کشتی فرصت کشیدند و لنگرهایشان را به
 برین در آوردند و پانته را بی سر و گردانید انداختند که مردم چند روزی بجا شای او میفرستاد و پس از چند روز
 فلکیت نام که غلام حسن او بود و فرستی حبه او را از کنار دریا برداشتند و با شش سوزانید و قیصر متعاقب پانته از
 که نشسته بخاک آید سید اجل شد و دانست که پانته بجا مصر رفته است قیصر را صلح غری ملاه آید گرفته نشین جنوب
 در حرکت آمد و تمامی انسانان را مستحق ساخت با سکه تیریه مصر و در اینجا از او قیصر پانته خبردار شد و بطلمیوس را که آن دولت

باب اول در بیان بعضی مقدمات

علی بن الحسین و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام
 بالبحرین و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام
 نوشته که لشکر یونان نیز که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 صورت گرفته و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام
 سالی شهر صوفی را نسبت به بی بی شاد و او اندک از سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 اطلاق کرده و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 نوشته که لشکر یونان نیز که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 با نصد و شصت و یک جهان فانی را و او اندک و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 قبل از عید یحیی علیه السلام آورده و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 اثنی زده کشته مسجد را و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 تقدیر العزیز علیه السلام و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 دارد و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 بصورت است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 نام قبایل است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 که بجز در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 می باشد و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 یعنی بیست و شش و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 خام نمود و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 از سیرت است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 خلفه و وزیر که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 ملک است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 فرمی جینه اسم قدیم یکی از ولایات است که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 ملک است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 واقع شده است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 به یونانی و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 و بهر که بجهت از دیگری میفرستد و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری

دقیق قوت و استیلا یافته بر اکثر ولایات استین تسلط شدند و هار صد و نه سال قبل از عیسی بخیر و پس پیلی دخل شده
 انجی را سنجر کردند و در پیش در وقت و شصت سال قبل از عیسی باز لشکر باین روم آن طایفه را شکست داده از آنجا
 سرون کردند و سیاست کلیه آن طایفه دار بود که هرگز از دشمنان خود بدست می آوردند و ابدی می کشیدند و شهر کوچ
 شهر بسیار بزرگی بوده است که در ساحل شمالی افریقا نزدیک تونس اشاقی افتاده بود و دولت کوچ نیز دولت عظمی بوده و بر
 افریقا و جزایر بحر سفید استیلا یافته و سالهای سال با رومیان حرب ضربت کشیدند و از لامر دولت روم بر آنها غلبه
 یافته شهر کوچ را می نمود که پس از نصد سال در نیم محاصره شهر را بدست آوردند و رومیان بقبل و غارت مشغول شدند و لیلان
 کوچ نیز شهر را آتش زدند که هفتصد هزار و در شهر سوخت و در آنوقت نیا در تراز هفتصد هزار نفوس آن شهر مسکن داشت
 و این واقعه یکصد و چهل و شش سال قبل از ولادت مسیح واقع شد و هر دو دیار را می تسلطه را نیز رومیان حرا کردند و از آن
 پس آناری باقی نماند و دولت کوچ که سالهای سال با قدرت و اعتبار مشهور و روزگار بودند دلیل رومیان شدند و شهر کوچ
 هشتصد و شصت و نه سال قبل از ولادت مسیح جماعتی از اعراف طین در ساحل شمالی افریقه بنا نهاده بودند و در پیش
 نوشته که این شهر از اینجاست و یا البتة خواهد گشت مکتون با و شاه نیز است در سنه قبل از ولادت حضرت عیسی بنا نهاد
 و البتة پس از آنکه هر دو شهر را گشت در ولایت سپید و قون بخیره بافریقا آمد و باعث بنای این شهر گردید و از آنکه مخزن العلوم
 چنین معلوم میشود که البتة اسم خانواد است و در پیش و اسم ملک است العلم عند الله تعالی و در کتاب مرصدا الاطلاع
 قرطاجنه ضبط کرده است و قال قرطاجنه بالغیثم الکون و طامه و جیم و نون مستدده و قبل اسمها قرطاج
 و اضیف الی جنبه بلد قدیم من نواحی افریقه و هی عظیمه شامحه البسناد اسوارها من الزخام الا مضربها من العسل
 الا لوان بالاحصی ای علی ساحل البحر جنبا و بین تونس و ماسنا عشر مایا و تونس عسرت من غرابها و بالاندلس الاخری
 قرطاجنه الخلفاء استولی علی اکثرها و اسم کوچی نه را اکنون ولایتی در امریکای جنوبی گذاشته اند که در ساحل جنوبی
 بحر کربین بین واقع شده است که جزو مملکت کولومبیه است و کوچ را کوچ نیز خوانند و باب هشتاد و دوم ذکر آن کوچ خواهد
 باب دوم و پنجاهم و در کتاب سوادی اصل خلقت آسمان و زمین تفصیل معلوم شده است که در پنج حصه بنا
 آنها لازم نیفتاده و بناؤی نیز بعضی را زمین ظاهر شد که مورخین سلف کیستی نوردان قدیم هیچ خبر از آنها
 آگاهی نداشته اند که یکی ایریکان است و یکی انترال ایشیه است و یکی قون ایشیه است که این چهار پیش از متعارف میگردد
 که در هر یک از این اشاق افتاده است و زمین اکنون بر حسب اصطلاح به پنج حصه بزرگ تقسیم شده است که اسم آنها از آنست
 یوروب ایشیه آفریقا ایریکان انترال ایشیه و از آن نه حصه اولی متقدین آگاهی داشته شرح آنها در آخر
 و از آنست که آن نه حصه را آلد و رلد میگویند یعنی دنیای عتیق و امریکای نیو و رلد میگویند یعنی دنیای جدید
 یور و پ یعنی اروپا که بعد ازین همه جا را و با ذکر خواهد شد اگر چه بحث است که چون حصه دنیاست بجهت
 عبوریت و آبادی و انواع حرفه و صنایع و تجارتهای گوناگون از آنها دیگر بزرگتر عنوان میشود
 ایشیه یعنی آسیا که پس ازین لفظ آسیا تغییر شود و بجهت جمعیت و وسعت از سایر قسمت نام آفریقا یافته و بجهت اینکه
 مبطر آدمی علیه السلام و بنی نوع انسان درین حصه بعرصه ظهور و آمده مشرفات و مظاهر است و درین حصه
 چندین امور عریضه و وقایع عجیبه آشکار شده است که متون و تاریخ از آن مشحون است
 آفریقا یعنی افریقه که بعد ازین بلفظ افریقایان خواهد شد و بجهت وسعت و بزرگی آن که در این حساب کرده اند و لیکن بجهت اینکه در

در این کتاب

خواهد

باب دوم در خصوص دنیا عموما

اقاب سوزان و آفتاب خندان و صغی ندارد امیر کجاست که بنیای جدید و یکی دنیا اشتها دارد و سعت او را ده ازارق
 دیگر است ولی باین وسعت و فحش خندانی و سنگینه ندارد و اول کسی که آنجا را پیدا کرد کوه کوهی بود که در آنجا هزار و چهار
 نود و دو مسطحی برشته و نود و هفت هجری آن اراضی را یافت
 انشراح آتشینه که حکایت از اقسام ارض است و شملت بحریه استرالیه که او مشتمل است بر نیو ماکند
 و نیو توت و نیز و نیز از چندی که پیرامین استرالیه منتشر شده اند و سوا این جزیره هنوز معلوم است با حان نشده
 و ادوهای وحشی آدم خوار درین جزیره بسیار است و اطراف این جزیره و سواحل او را دولت انگلیس تصرف کرده
 آباد ساخته اند و معدن طلائی هم درین جزیره هست و اندک قطر زمین از شمال جنوب هفت هزار و نه صد و شصت میل
 و دایره او بیست و چهار هزار و هشتصد و هشتاد و شش میل است و قطر قطبی او سی میل است از قطر خط استوائی او
 شصت و یک مایل و مقدار فرسخ میل در هر طایفه بحلاف طایفه دیگر است و متقدمین و متاخرین نیز درین باب
 اختلاف داشته اند و آنچه درین کتاب ذکر میشود میل انگلیس است که هر میل انگلیس یکجزار و هفتصد و شصت و شصت
 که هر تریه سه فوت است و هر فوئی مساوی دوازده اینچ است و هر اینچ مقدار سه شعله است که بطول یکدیکر
 ملصق باشد و بر این مصلحت شصت و نه میل و سه عشر میل و بحساب این جزایا شصت میل مطابق یکدیکر جهت
 ولی در نقشه خان آرو شصت و یک مایل و یکدیکر که معلوم شده است شصت و نه میل تمام انگلیسی مطابق
 یکدیکر است و در میان متقدمین و متاخرین نیز اختلاف کثیر در اصطلاح ذراع و میل و فرسخ است
 اما در اصبع اختلافی در میان نیست چرا که هر یک اجماع و اتفاق دارند که اصبعی مقدار شش شعله و مقدار
 که بعضی یکدیکر ملصق باشند اما در ذراع اختلاف در میان اند و طایفه حقیقی است چرا که در نزد متقدمین مقدار
 سی و دو اصبع است و در نزد متاخرین بیست و چهار اصبع است و ذراع متقدمین از ذراع متاخرین و متدین شصت
 اصبع بلندتر است اما میل در نزد متقدمین سه هزار ذراع است و در نزد متاخرین و متدین چهار هزار ذراع
 و خلاف در میان این طایفه دنیا بحلاف لفظی است چرا که مقدار میل در نزد و متدین و متاخرین و متدین
 اصبع است و اختلاف در اعداد و ذراع موجب اختلاف در حقیقت میل نیست چرا که در هر دو تفسیر و دو
 اصبع اگر یکی دو قسمت کنی حاصل قیمت سه هزار ذراع میشود و هرگاه بر بیست و چهار حاصل قیمت چهار هزار
 ذراع میشود و اما فرسخ در نزد متقدمین و متاخرین و متدین سه میل است و اتفاق ولی بذراع قدما نه هزار ذراع
 یکفرسخ است و بذراع متاخرین و متدین دوازده هزار ذراع یکفرسخ است چه کمیل در نزد قدما سه هزار ذراع و کمیل در
 متدین چهار هزار ذراع است و علی کلا القولین کمیل شصت فرسخ و اتفاق هر دو طایفه سه میل یکفرسخ است پس ازین مقدار
 که مقدار فرسخ و اندازه او معین باشد و اختلاف در حقیقت آن نباشد به رای متقدمین که بر سه میل و در نزد
 بیست و دو فرسخ و دو فرسخ فرسخ است که شصت و شش میل و دو ثلث میل است و به رای متاخرین و متدین که بر
 نوزده فرسخ و دو ثلث فرسخ است که پنجاه و شش میل و دو ثلث میل میشود و برای قدما و دایره عظیمه ارض شش هزار فرسخ تمام است
 و قطر ارض دو هزار و پانصد و هجده و پنجاه فرسخ است و به رای متاخرین و متدین دایره عظیمه ارض شش هزار و شصت و شصت فرسخ
 و ما برای قدما فرار کرده یکدیکر را درین کتاب بیان بیست و دو فرسخ و دو ثلث فرسخ حساب خواهیم کرد و در ذراعی
 یوروپ نیز یکدیکر که عبارت از فرسخ است سه میل است و ازین فرار امیال قدما با امیال انگلیسی قریب بیست و یک مایل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

کتاب جامع جسم

انکلی از ایسا قدام و میل یک ثلث افزون تر است پس در هر سه درجه ایسا انکلی هفت میل از ایسا قدام
 قزوین خراب بود چنانچه سه درجه حساب قدام و است میل تمام است و بحساب انکلیست و است میل است
 و معنی آنکه این مطلب در درجات استوائی است و هر چه بقطبین نزدیک شود اختلاف حاصل میشود و زیاده
 شای عراقی که معمول بر کسبه و تجارت عراقی است از ذراع زیاد تر است و باید در ابعاد عراقی سنجید
 ده برد انکلیست سنجش بقدر ذراع عراقی است و بحسب انکلیست از مقدار سنجش بقدر یک هزار و نصد و شصت و شش ذراع
 خواهد بود و اینکه مصنف باینکه قطر قطبی اوسی میل کمتر از قطر خط استوائی است از این است هرگاه که مرکز
 ان حقیقی باشد جمیع اقطار ان متساوی و مساحت جمیع دوائر عظام مفروضه بر سطح ان کره نیز متساوی خواهد بود
 ولیکن این جزایا باستقراء و تجربه معلوم نموده اند که آنچه از کره زمین در تحت خط استواء افتاده که در تحت
 آن صحیح است و محیط دایره خط استواء نیز دایره واقعی است و هر قطری که در سطح این دایره واقع شود و قطر
 کره زمین است و دایره که بر قطبین کره ارض بگذرد در حقیقت دایره نیست بلکه محور کره زمین از قطر خط استواء کمتر
 بقدر سی میل و تصور بشر این نحو است که کره از چوب سازیم و دو نقطه در ان معین کنیم بجای دو قطب زمین
 و از نیمه محل قطبین و حوالی انز با سیم مقدار معین پس بیاوریم و دایره که بر دو قطب گذرد دایره خواهد بود و قطر
 سیمی خواهد بود و قطر عظمی ان همان قطر زمین است که در سطح خط استواء واقع است قطر اقصی ان شکل سیمی محور زمین است
باب سیم در بیان قسمت های سطح زمین و اصطلاحات جغرافیائی
 زمین مشتمل است بر خاک و آب که یک ثلث از زمین خشکی و دو ثلث او آب است و زمین را بچندین اقسام تقسیم نموده است
 کان فی تحت الشمس یعنی زمین تحت الشمس و آب نیز بچندین شعبه تقسیم گردیده است اول شمس پس
 گلفس پس انجمن پس لیکس پس ریور پس که تفصیل هر یک مسلم میشود و این هر دو قسم در افراسات علامت جمیع است
کان فی تحت یعنی حصه که در اصطلاح اهل اروپا متل است بسم است و اوجار قسمت از یک سطحی از خشکی
 که شامل باشد بچندین ممالک و ولایات و بادریا نیز تقسیم نشده باشد چنانچه که یک مکان فی تحت ارواد و آسیا و این اقسام
 خمره بر یک کان فی تحت است اما بقدر یعنی جزیره که در فارسی اداک و انجمن گویند عبارت از یک جزیره خشکی خواهد
 بزرگ و خواهد کوچک که یکی از همه جانب با آب محصور باشد چنانچه جزیره که بر زمین یعنی انکلیست که در حقیقت
 کان فی تحت تیره خشک جزیره را دارد و اگر آب و احاطه کرده و لیکن در اصطلاح او را جزیره میخوانند مترجم که در جزیره
 و انکلیست اول نیز گویند زمین شد عبارت از یک ناحیه از خشکی که همه طرف او را احاطه کرده است مگر از
 یک سمت که خشکی کل با یک انجمن اتصال داشته باشد چنانچه جزیره که بر زمین و چینش است را به جزیره و کان
 نامید انجمن که بعضی در حکم انجمن بحذف تافوقانی نیز گویند عبارت از یک ثلث بوغازی از خشکی که ان
 خشکی همان بود و در اتفاق افتاده باشد که بدان بوغاز وصل شود و یک زمین شد یک کان فی تحت چنانچه
 که شد با دو کان فی تحت یک یک جزیره یا با انجمن شود و افریقا یا آسیا اتصال نماید و انجمن را بعضی الا جزیره
 تعبیر کرده اند مترجم گویند که شکلی میان دو بزرگ را نیز انجمن گویند چنانچه میان دو جزیره و ان در دو دایره
 و غیره افراسات یعنی بحر محیط که در فارسی دیای بزرگ و اروند گویند عبارت است از یک سطحی و بسطی از آب
 که زمین را گرفته است و محیط بر پنج شعبه و نیز در اهل جغرافی تقسیم شده است و پس نیز هر چه با بطن محیط پان خواهد شد

باب سیم در بیان اصطلاحات جغرافیون

اَللّٰهُمَّ كُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْفِتَنِ نَارُ شَرِّهِمْ اَوْ شَرِّهِمْ سَوْتَرُنْ اَوْ شَرِّهِمْ قَفْصِلْ هَرِكَبٍ يَنْ كُنَّا فِيْهِ اَوْ اَبْوَابُ حَبْ اَكَا نَهْ رَوْ مَكَلَكْ
مَشْكِلِيْنَ رَوْ شَرِّهِمْ اَوْ اَكْرَدِيْهِمْ سَمِيْ تَنِيْ بَجَرْدُوْعِيْ حَبِيْنِ اَسْمُوْ دَارْدُوْدُوْ فَارِسِيْ دِرِيَا خَوَانَشْ عِبَارَتِ اَز اَنْك
كُوْكَلَتَرِيْنَ مَجْمَعِيْ اَز اَنْك كِه مَحْمُوْدُوْ شُدِه اِسْتَبَاخْشَكْ خَرَا بَنِيْ كِيْ كِه بَحِيْرُوْ حَصْلِ اِسْتِ يَادِرِيَا يِ دِيْكَرُ بَا يَكْ بُوْ غَاغِي
اِقْتِصَالِ دَارْدُوْ جَانْحِدُوْ قَرِيْنِيْنَ بَا اَللّٰهُمَّ كُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْفِتَنِ نَارُ شَرِّهِمْ اَوْ شَرِّهِمْ سَوْتَرُنْ اَوْ شَرِّهِمْ قَفْصِلْ هَرِكَبٍ يَنْ كُنَّا فِيْهِ اَوْ اَبْوَابُ حَبْ اَكَا نَهْ رَوْ مَكَلَكْ
گُلْفِ بَنِيْ حَبْلِيْجْ وَشَرِّهِمْ كِه دَفَارِسِيْ بَا رُوْ اَز دِيَا قَعِيْرِيْ سَتُوْ اَنْ كِرْدُوْ عِبَارَتِ اَز اِيْجَحْدُوْ اَز دِرِيَا كِه دِرِيَا نِ حَشْكِيْ
اَسْدَاوِيَا فِدُوْ اَشْدُوْ جَانْحِدُوْ خَلِيْجِ كَسْكُوْ كِه دِرِيْكَ دِيَا مِيْ ثَمَالِيْ وَاَقْعِ اِسْتِ حَبْلِيْجِ اَلْحَرْمِ خَلِيْجِ فَيَسْتَلْنَدُوْ شَعْبُوْ اَز حَشْكِيْ
كِه دِرَاغْر جَانْ شَدُوْ اَوْ شَرِّهِمْ بِيْطَرِ زَرْزَرُكْ وَاَقْعِ اِسْتِ مَحْرَمِ كُوْ يَدِكْ دِرِ حَقِيْقَتِ خَلِيْجِ بَخْلَافِ بِيْنِيْ شَلَا
اَو اَز رَسْمِ مَتِ بَا اَبْ مَحْصُوْر اَكْر اَز اِيْجَحِيْ كِه بَا يَكْ بُوْ غَاغِيْ بَشْكَلِيْ كَلْ وَصْلَتِ حَبْلِيْجِ اَز رَسْمِ مَتِ بَا خَشْكِيْ مَحْصُوْر اَبْ
بَا اَز اِيْكَ مَتِ كِه دِرِيَا يِ كَلْ اِقْتِصَالِ سِيْ يَادِرِ اَشْتِيْ

فی عبارت از چو غم و آغوا جاج دریاست که داخل در باشد و داخل او غالباً همین ترین قیمت است چنانچه
فی بسکی که در عربی فرانسه واقع است و بی شکال متحرک هم که بدنی در معنی شبیه الخلاج است ولی خلج است
و بی اینست در آنچه هر که باطلس رجوع کند معلوم او میشود و استی

ان شریعت یعنی حلال البحر کہ ترکی بوغاز کو نیکد کہ پس ازین بہ جا بوغاز میان خواہیم کہ عبارت از بیشکناں ازان
کہ ازان بیشکناں دریائی بدریائی دیگر اتصال می یابد چنانچہ بوغاز جزیرہ انار یعنی جبل الطارق کہ تفصیل او بعد ازین بیان
خواہد شد و بوغاز دواز کہ میان فرانسیہ و انگلیس و بوغاز قسطنطنیہ و غیرہ

لیکن یعنی بخیر و کفایتی دریاچه خوانند عبارت است از یک مجمعی از آب خواجه شور باشد خواه شیرین که بجای آب
مخصوص باشد چنانچه دریاچه کسپین که اشاره به بحر خزر است که در استیای اولی این دریاچه را غائله دریا اطلاق میکنند
و در بای کسپین میگویند و دریاچه شور بریر که در امیکاست دریاچه کسپین بزرگترین دریاچه آب شور است که در دنیا

[illegible]

فی الجمله تفاوتی با دیگرى دارد چنانچه مرش جانی را گویند که آب استند و ده و نى زار باشد و نازک با طلاق را گویند
رویز یعنی شط و وادی که بغیرى رود نامش عبارت است از یک طول و شش جمدی از آب تازه که روان و جاریست
بابت ملایم حرکتی بجانب دریا که مصتب او در راست چنانچه رود تخمیش که از وسط شهر لندن میگذرد و رود وید

که از وسط بغل او جاری است و رودی است که مساحت و مسافت شان یکسان آنها را برپونوگوش و برپونو
 و در عری نیز وسعید گویند و رودخانه که در او کشتی می تواند حرکت کند نوعی گنبدی برپور میسند مانند بعضی رود
 که قابل است کشتی در او شراع کشید و در عری رود بزرگ را سنجبل گویند و آن خضرو کودالی که در او رود

جاری باشد فیما بین کناره های او را که آب از آن میان جریان دارد و چمن و پدیم می گویند که در عربی دو کلمه دور الزمقوتان و کلمه رود را شطی و جلگه می گویند مترجم گوید که چمن در اصطلاح اهل جغرافیا حاشی زریار را گویند مشایخ چمن موزیک و چمن فیما بین انگلیس و فرانسه ای و آن مکانی که دور و خانه سگ می کشد

در اینجا وصل شود اینجا را کان فلک است یعنی مجمع النهرین ترجمه که در چنین مکانی را جنگل شیر گویند و رودخانه که از
بلندی و کوه به سرعت و شدیدی ریخته شود و او را کاکا تارکت و قال میگویند یعنی آب شارب و اگر مقدار آب که است
او را آنکه یکدینا یعنی آب شارب که یک و منبع رودخانه را که آب از اینجا درآمده جاری است او را آنکه
میخوانند که در عربی به شمع و صین و در فارسی چشمه گویند و منابع اکثر رودخانه ما در کوه باستان و لی چنین رودخانه
نیز هستند که از دریاچه باجران دارند و سمت راست و چپ رودخانه آن سمت است و چپ شخصی است که از
طبع آن رودخانه بجانب دمان او حرکت کند و مراد از جانب دمان رودخانه جانبیست که بدریا مصمت و صفت
علیای رودخانه است که منبسط او نوزده است سمت شمالی است که بدانان او نزدیکتر است و یک قریه جرمائی که کبر
تمام از آنکه کوهی پائین سر از بر شود و او را تارکت میگویند که در عربی سیل و در فارسی بن خوانند
و نوبت نیز در اصطلاح چوبی بزرگتر از نوبل گویند ولی در استعمال فصحا هر یکی از این الفاظ بصفتی اختصاص
دارد چنانچه گویند رینا یعنی چوبی است و در آن کلمه نوبل یعنی نه صاف و روشن گرگ لپنا و نوبل
یعنی نه رقیقه کنند و کلمات آن قسمت خیری از دریا است که آنرا کسافی و خشکی و ساحل جاری باشد و در بعضی
از دریا را گویند و او را تارکت و نوبل نیز خوانند مترجم گوید بایست نیز معنی کبر است و در اطلس
بعضی جاها را باین لفظ تعبیر میکنند چنانچه بایست آن بینه فرایقی شده دریا یا بیسیا کوکب تینه فرا که در عربی از لقا
قریب بخدا است و اسمی این شوازی و فرشت جای عریض و رودخانه را گویند یا اینجا است که چنین رودخانه
سکندر در اینجا متصل شود و در او که نوبل است شوازی آن شعبه از رودخانه است که در او جزر و مد واقع شود چنان
همچنین در محل و چنانچه فرشت آن فازت در آنجا که مترجم گوید رودخانه همین در جانب شمال ولایت لنگران
که در تلفظ این کن گویند در مملکت شمالی انگلند واقع است و قصبه قبل نوزده شمالی و شهر اتفاق افتاده
فرشت آن فازت نیز در شمالی شهر ادین بزرگ در مملکت انگلند واقع است اسمی
پهنون یا هر نوزده آن حصه قلیل از آب است که با خشکی محصور باشد مگر اینجا که بدریا اتصال میابد و چنین جایی است
باطمینان و آرامی انگلستان اندیند از چنانچه باز شمشیر نوزده یعنی نوزده نذر باز شمشیر و مملکت از
همین یعنی پهنون بندر مملکت مترجم گوید یا نوزده شمشیر که در تلفظ باز شمشیر گویند بندر مملکت است
که در جنوبی مملکت انگلند اتفاق افتاده و مملکت از نوزده ندری است که در مملکت انگلند و غربی ولایت و نیز واقع شده
و پس از این هر جا که نوزده نوزده است و اصطلاح اهل بوشهر و ساحل عمان چنین جایی را ایک لحاظ
خورد خوانند و در عربی فرضه گویند محققا قال صاحب الفناوس القرضه بالقسم النهریة المستفی منها من البحر و النهر
رود نهری که از نوزده نوزده نوزده که در فارسی لنگرگاه گویند آن قسمتی از دریا را گویند که قسمتی را بتوانند اینجا
لنگر بندازند چنانچه نوزده نوزده یعنی لنگرگاه نوزده مترجم گوید بندر نوزده که در تلفظ
نوزده گویند بندر بزرگی است که در شرقی مملکت جنوبی انگلند در کنار دریا واقع است لنگرگاه و جزئی دارد و
نوزده آن قسمتی از نوزده نوزده است که غنی و افشر باشد که اگر اینجا سنگ بندازند یا بقدری رسید و
معلوم شود چنانچه نوزده نوزده که در میان نوزده نوزده واقع است و چنین جایی را در فارسی پایاب خوانند
نوزده یا نوزده یعنی ساحل و سبف که در فارسی کنار دریا گویند کن قسمت از ولایت را گویند که محدوده باشد با دریا

باب چهارم در بیان صفحه زمین

چنانچه گوشت آن گوشت یعنی ساحل گشت و کلمات گوشت و شورتر مراد قند و بی اختلاف معنی استعمال میشود ولی لفظ
 پنج و شش و کلفت که معنی ساحل است در اصطلاح تفاوتی دارند مگر جسم گوشت که معنی است
 که در حقیقت جنوب انگلند و این جنوب و مشرق لندن در کنار دریا واقع شد و چندین بندر دارد و بندر معروف
 انجرا و اور است که بوزار و اور چنانچه گذشت با هم و معروف است و پنج و شش که کنار رودخانه هموار است و شش
 وقتی که کنارش از طرفین ارتفاع داشتند استعمال میکنند اما
باب چهارم در بیان صفحه زمین چنانچه ابقا از باقیه است درستی و بلندی و اراضی
 مشتمله و منبثه و غیره و غیره و این نیز بر کسبهای صورتیهای متفاوت اتفاق افتاده و بهر آنکه
 جغرافیهون هر جانی را اسمی گذاشته اند لیکن بعضی صحرا که در فارسی است گویند عبارت از مقدار قطعی از خشکی
 که سطح و هموار باشد و هیچ ارتفاعی نداشته باشد چنانچه ساحل نوری پلین یعنی صحرائی ساحل نوری که در مملکت انگلند
 و اگر وسعت آن صحرا زیاد باشد و اگر شیبین گویند و در لغت لاتین میگویند آوانند و اراضی در لغت یونانی اسم اینها
 میباشند چنانچه مؤن یعنی زمین و مؤنث و پهن است و پهن است و راکس و حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است
 مؤن یعنی زمین و طود و در عربی چندین اسم دارد و در فارسی گویند چنانچه عبارت است از بلندی زمین که ارتفاع
 زیاد باشد و امتداد نیز داشته باشد و بسا از کوههاست که یک سلسله و یک امتداد و زیادتی که بسافت باشد در صفحه
 زمین گسترده شده است چنانچه مؤن یعنی تارنس و مؤن یعنی کاکش مگر جسم گویند که تارنس اسمی
 صندرات که شعب او تا دریا بخان و کرجستان امتداد دارد و کوه کاکش اشاره بکوه فقفازا است که در قسمت آسیا
 و در میان بحر خزر و بحر سیاه واقع شده است اشی و کوهی که از او شعله آتش و بخار بر می آید و او را لگنو مینامند چنانچه
 کوه اتنا در جزیره سیسیل و کوه و سونوئوس در ایطالیا و هیکلا در جزیره آئیس لند
 هیکل یعنی آگه و در فارسی تپه و شسته گویند عبارت از کوه که حالت و لی بعضی اوقات در اصطلاح اهل جغرافیا بجای
 کوه بزرگ استعمال شده است چنانچه میگویند آلی یعنی پهن است و تیزی یعنی پهن است و حال آنکه لازم بود که بگویند
 تیزی یعنی مؤن یعنی جسم گویند که جبال آلی یعنی در ایطالیا و جبال تیزی پیش فیما بین اسپانیا و فرانسه
 و در کتاب تقویم البلدان جبال تیزی پیش را جبل البرت نام میدادند
 مؤنث یعنی تل و در حقیقت لفظ مؤنث مصغر مؤنث یعنی است چنانچه هیکل مصغر هیکل است و مراد از مؤنث
 کوه کوچک است ولی باز بعضی اوقات بجای کوه بزرگ استعمال میشود چنانچه میگویند مؤنث تارنس یعنی کوه تارنس
 و مؤنث کاکش یعنی کوه فقفازا و حال آنکه لازم بود که بگویند مؤنث تارنس کاکش
 راکس جمع اک است یعنی تپه و باقاره و باصواته یا که در فارسی بنکهای بزرگ و کوه ماره تعبیر میشود عبارت از سنگهای
 بزرگ و شمشاد است که بپایه کوهها از آنهاست و ترکسهای مختلف دارند و اکثری از آنها را شست و بعضی مایل اند و بعضی
 نیز از آن سنگها مایل است که اکثر اوقات باعث خرق و غرق گشتی میشود و بعضی از آنها چنان ارتفاع دارد
 که دایم از آب برآیند و بعضی از آنها در حالت جزیر دریا ظاهر میشوند و بعضی بجهت تری دریا همیشه در آب است و بعضی
 و زمینهای است فرو رفته و بسیار در اصطلاح گویند که بعضی اراضی مخصوصه که در عرض و دامنند چنانچه گویند در اسکاتلند
 و لوند در سلطنت نیدرلند و لفظ نیدر در لغت یعنی پستی و شیب است و لوند یعنی زمین و لوند لفظ جمع است چون اراضی آن ملک است

کتاب جامع

لذا باین اسم موسوم شده است **ولی ویل ویل** در لغت الفاظ مترادفند ولی در اصطلاح فی الجمله به معنی
 قبیله و قبیله در فارسی دزد گویند عبارت است از تنهی و کا ویده صفتی از زمین که از شیب فراز زمین با و که به ساد است
 چنانچه گویند باز منس و قل یعنی بهر طرف بسفید که در بر کن شیب است و بر کن شیب و ولایتی است که در حقیقت جزو ملک
 انگلند و در بی لندن واقع است و در اصطلاح ولی دزد را گویند که رودخانه یا جوی از میان او گذرد و در اطراف آن رودخانه
 یا جوی فی الجمله وضعی باشد که از هر طرف بدرازی آن رودخانه امتداد داشته باشد و از زمین های اطراف و از حد
 میگذرد اگر آب از میان آن رودخانه گذرد و او را قیل میخوانند و هرگاه شیب آن دزد زمین هموار باشد و باقیم میمانند
 پس باقیابل یعنی منسل که در فارسی کور را گویند عبارت است از تنگ راهی که میان دو تپه و یا دو کوه باشد که به تپه یا تپه
 ولایتی و یکدور از منتهای غیر ذاتی و غیر ذاتی نیز میگویند اسم این از زبان چنانچه رودخانه از قیل میگذرد
 و رودخانه منسل که در عربی غیطل و عیس گویند و از نیز میگویند قسم است فایز نش و و دهن گریز نش
 ملک کا بهرند و نیز نش و حرف سین در آخر کلمات جمع است

[illegible][illegible][illegible]

باب چهارم در بیان صفته زمین

که در بعضی است و واقع است و کاهی لفظ در زنت بار خشی شود و اریضه غیر کوه نیز شاذ اطلاق میشود چنانچه در زنت کوه گرتن
که در ملکیت نوزند بطول رود خانه و غیره واقع است و اکثر بیابانهای نامارستان که خالی از سکنه و مسوخته و صحراست
از همین قسم است که آنها را نیز در زنت گویند ولی در حقیقت آن بیابانها را و بلند زینت میتوان گفت یعنی چنانچه
که در عربی چنین سامانند و هنوز جل نامند که رفته در او مالک شود و هیچ نشان نیابد
بر ارضن تخری قسمتی از خشک اگر کند که بزاری میان دریا امتداد داشته باشد و ازین بعدین قسم غیر میساید
گفتنیست و مانده تا که در عربی خیابنیم بحال و در عمان بحال گویند یا فتنس یعنی ملک و نوزده
پنهانند یعنی راسل اراضی یا فارتند زینتی طالع الارض و ملوک و فارتند لغت انگلیسی ازین پیش برآمده را گویند
که صغر بر ارض تخری از سطح آب برآمده و ارتفاع داشته باشد و راکت میکند چنانچه کت اف گویند که در جا
جنوب افریقا است و وقتی که صغر آب نیست و سوار است یا ارتفاع اندکی از سطح آب دارد و راکت و بلند گویند
و یعنی اوقات فارتند نیز خوانند چنانچه نارت فارتند یعنی دماغه شمال که در ولایت کینت و در شمالی بندر زمر گیت واقع است
و قوس تجارت ازینست و ملندی بشاری و پشته های زیادی که مقدار کم یکجور واقع شده و درختی و نهالی ندارد
باشد که کوه سفیدان در اینجا بجزرند که در فارسی ما هور که بند چنانچه ما هور نامی بر تهم در کینت و لفظ دون یا از لغت فرانسه
از لفظ دون استخراج شده است یا از لغت سیکنت است که از دون استنباط کرده اند و دون در لغت سیکنت
تبدیل شده است و در اصطلاح لفظ و نیز بکنگاه نیز استعمال میشود چنانچه بکنگاه و ساحل شرقی کینت را که در میان
شوش فارتند یعنی دماغه جنوب و زمر گیت است و زمر میگویند و زمر گیت یکی از بنادر ولایت کینت است که در
شرقی آن ولایت در کنار دریا اتفاق افتاده است
انتهای تجارت از آن قسمت ساحل است که در حالت مد دریا در آن پنهان بشود و در حالت جزر پیدا گردد
ستفاده بکنکن یعنی کناره های یکی تجارت از آن توده لای است که بعضی از آنها در وقتی که مد دریا تمام شود ظاهر شود
و بعضی از آنها در آب پنهان است و اینجا می گویند که ظاهر است نامیده میشود شوش یعنی
و شوش یعنی که عمقها و درین بکنگاه یعنی دریا از سایر جاها کمتر است و هرگاه درین کناره ماضی و ماضی عظیم پیدا شود و کارها
مزوج باشد اینجا را فالتا شوش میگویند و هرگاه چندین صخره بزرگ نزدیک هم واقع شده باشد اینجا را زلف خوانند
سیسمیه کت اف گویند و دماغه است که در اقصی جانب جنوب افریقا واقع شده و اکنون در تصرف دولت انگلستان
و کینت در لغت بمعنی دماغه است چنانچه ذکر شد و گویند بمعنی خوب خوش و ممت یعنی امید و رجاء و اطله هاروی
و اطله این بکنگاه را اسرار الصالح میگویند و قیامین محل مابین اسم از آن است چون سفاین از آن بگذرند که بند و ستان
میروند باید از تحت خط استواء از محیط آلتیک جنوبی که در عربی افریقا است که شش ازین مکان عبور نماید و محیط آلتیک
جنوبی مختاطره و تلامطم زیاد دارد چون سفاین باین محل برسند از مختاطرات عظیمه محیط آلتیک سلامتی خلاص شده اند
تفان این مکان باین اسم موسوم ساخته اند که امید خوبی است که پس ازین سلامت بند و ستان برسند
شاید که باز پسندیدار ایشان را تو در بار باشد و چشم نوزدگری ازینمطلب خواهد شد
باب پنجم در بیان اصطلاحات مدینه و امور دوله و قوانین ملکیه در اقسام ارض
همین دو پرتوین یا پرتوین بکل دو پرتوین یعنی حصه های ابد و مدینه یا دلیه و دنیا رجوع میشود یا بحالات صلته و غیره

[illegible]

باب ششم در تفصیل هر یک مری یعنی اولی

مؤنذ آنکه یعنی شهریار و مطلق العنانی وادعایرت اقتت از مملکتی و دولتی که محکوم باشد با شخص مفردی
ولیک بقاعده اکنون این لفظ بیامیزش و یکنگار و منسل اختصاص یافته است
اقتیر دولت و کشور را گویند که تحت حکومت امپروز باشد یعنی شاه و این لفظ وقتی بر دولتی اطلاق میشود که چند
ممالک دیگر تحت تصرف داشته اند چندین ایالات خراج کرده و بر دول دیگر تفوق داشته باشد چنانچه امپیر
اف گیریت پرتین وایز کند یعنی دولت انگلیس بر ایرلند و هرگاه پادشاهی بر پادشاه دیگر حکمرانی کند او را
لقب بیامپروز شاه یعنی شاه و یا اسمی را دهند که معنی این داشته باشد چنانچه سلطان در میان ترکها یعنی
خانیها و شاه در میان عجمها و خلیفه در میان عربها و خان در میان مغولها و تانار و امپیر مثل امپروز است
و اختیار کامل دارد اگر چه قواد و ولت های قدیم را مثل دولت اسپر و ویدنه و ایران و یونان و بایکون لفظ امپیر
با کرده و ضمیمه نموده اند اما ایشان بجز شاه و پادشاه لقب دیگر بر خود قرار نمیکند استعد و اختیار کل داشته
و به امپیرش آزادی است اما جانشینی و وراثت سلطنت همیشه به پسر بزرگ میرسد بلکه پادشاه اختیار دارد که
و دیگر را ولیعهد تعیین کند چنانچه در سلطان عثمانی و وراثت سلطنت همیشه به پسر بزرگ میرسد بلکه پادشاه اختیار دارد که
این کار را کرده اند ولی در بعضی دول رسم چنان است که حق سلطنت از آن اولاد و گو است چنانچه دولت آنتیه و عثمانی
و ایران و چین و فی در دول دیگر اولاد و اثاث نه حق سلطنت دارند چنانچه در روسیه و ونفر قبل بر این بقا صلا فلیلی بخت
سلطنت جلوس گردید و همچنین هرگاه پادشاه و دیگر را بقعه و غلبه مستحراز داد و از امپروز گوید چنانچه
سلطان عثمانی را در وقت تخریب شهر قسطنطنیه و تسخیر پادشاهی یونان در سال ۱۲۰۵ هزار و چهار صد و پنجاه و سه سیج
مطابق هشت صد و پنجاه و هفت هجری شاهنشاه لقب دادند و هرگاه پادشاهی فتح بدی کند او را نیز لقب امپروز
دهند چنانچه بطرکسیر را که به سمرقند معروف بود بعد از فتح قوئلوا که جایانش دوازدهم پادشاه سویدین را در ۱۲۶۰

باب ششم در تفصیل مری یعنی اولی

منست و ششم چون سکه هزار و هفتصد و سی و سی مطابق غره جمادی الاولی سنه هزار و صد و بیست و یک هجری شمسیت می
 شاهنشاه خوانند و لیکن هر پادشاهی میل خاطر و احشیا و غیره و لغت است و نیز بر خود قرار دهد تا اجازه از همسایگان
 خود از دول دیگر که با او برابری دارند حاصل بخند یا در ولایت و مملکت و معنی و قدرتی بر دیگران نداشته باشد
 که مستغنی و قویم اسمی است که اطلاق میشود بجهت مملکتی که حکمران و لقب شاه می داشته باشد یا لفظی که معادل معنی او باشد
 چنانچه کراک در میان طوایف اسکندریه و خان در میان ترکها و مغولها و بعضی اوقات سجای امیر و نیز که معنی شاه است
 نیز استعمال میشود و مترجم گوید که کنگ در لغت انگلیسی معنی شاه است و کنگ در قویم یعنی مملکتی که شاه در او باشد
 اعظم دلالتهای بر خلاقیت شمار که از طوایف مختلفه و از ولایات بومی و غیره جمیع شده باشد بر یک کنگ و قویم که معنی می
 اتحاد است و این بسیار که از ولایت واحد باشد و هر چه تغییرات از او منطقی الغانده بخلاف کنگ و قویم که
 در اطاعت و مطهر پادشاه شده و بعضی از کنگ و قویم های قدیم اکنون در تحت اختیار دیگری واقع شده اند و این
 از آن خانواده و سرودن رفته است چنانچه کنگ و قویم جزیره آیزل که کنگ و قویم پریشان شده و کنگ و قویم مانگزی و قویم
 قلع پادشاه استریه گردیده و کنگ و قویم که تحت اختیار و سرور آمده است و صاحب قدرتی و قویتی نیز معنای لقب
 شاهی یا اختیار خود و خود قرار دهد که اینک همسایگان او از دول دیگر تصدیق این مطلب کرده و چندین سال نیز از
 او عامی او کند و شاهی و در او با چندین کنگ و قویم در سلسله های جدید به سریده است چنانچه سلطنت بر پشته
 در حق بازگوین مملکت بریدن ترک در سنه هزار و هفتصد و سی و سی مطابق هزار و صد و سی و هجری خورشیدی
 سلطنت تهر و پشته به دیون مملکت سوازی در سنه هزار و هفتصد و سی و سی مطابق هزار و صد و سی و هجری
 تعلق گرفت و سلطنت یقینا سر و کنگش شاهزاده مملکت استین در سنه هزار و هفتصد و سی و سی مطابق
 هزار و صد و چهل و نه هجری رسید و سلطنت بنده کشه زرشاهزاده آرزو در سنه هزار و هشتصد و چهارده هجری
 مطابق هزار و دویست و بی هجری مغرض شده و همچنین در بعضی چندین سلطنتهای جدید در سگانی و تواریه
 و در تبرک و هتوزا آشکار گردید و در همه کنگ و قویم سلطنت بوراست است که خلفا عن سلف در آن خانواده همان
 پادار است و طایفه انات نیز حق سلطنت دارند بخبر در مملکت فرانسه که در اینجا بقانون سلیک طایفه انات از پادشاهی
 محرومند و مترجم گوید که بقانون سلیک قرار است که در چهار صد و بیست و چهار هجری در عهد فرامند و فرانسه کینا
 شده است که طایفه انات در سلطنت حق نداشته باشند و در اسپانیا نیز همین قانون بود تا بعد از فوت فرودمند
 پادشاه اسپانیا در میان امرا و سبای خلاف شد بعضی دشوار را که وارثه سلطنت بود و پادشاهی خواستند و بعضی
 گفتند که موافق قانون سلیک طایفه انات حق ندارند و باید پسر پادشاه صاحب تاج و تخت شود و سالها نزاع
 فیما بین و طایفه بر پا بود تا این قانون قید را به زده دشوار و پادشاهی برداشتند که اکنون نیز پادشاه اسپانیا
 و اسپانیایا در لفظ استین گویند و پس از این همه جا اسپانیایا ذکر خواهد شد
 ریاست یعنی جمهور که اورا کمان و لث نیز گفتنی و ثروت عام و اوجا تر است از حکومتی که در او احدی قدرت
 مستحق طلق نداشته باشد بلکه جمعی مشورت و صواب میدیکد که امور مملکت را فیصل دهند و همه خلافتی در آن حکومت
 حق داشته باشند و ازین جهت او را پالیکار که در عوض مؤنذ که می توان گفت چنانچه شد و نیز استین یعنی مالک
 متعده در امر یکای شالی دکن منسوب زنده و دیگر دول جمهوریه که در یکی دنیای جنوبی مثل کولونیه و بولی و

کتاب جامع بآب علم در تفصیل سکنده یعنی تانوی

در این کتاب سیمیه پالی در لغت معنی چندین است و گمانی که معنی کلمات و ابواب و نام مرکب استعمال میشود
حاکم چندین اشخاص چون در جمعه و در همه حقیقتی دارند اما پالی کاری میکند بخلاف مؤلفان که معنی و حکومت شخص
و اعداد است و همچنین پالی کلماتی که دارای یک معنی هستند و پالی گمان معنی شکل که چندین نادره دارد
و گمان در لغت معنی یکفصل که یکی از این است و گمان لفظ جمع است معنی قطعات و ابواب است و نیز لفظ تانوی
باب هفتم در تفصیل سکنده یعنی تانوی و قسمتهای دولته ممالک الکلیه
و نیز تانوی یکفصل و غیره و ممالک که در دست ثانویه واقعه اند و در تحت است بارش تانوی است که از یک
دو قسم است که این قسم شش تانوی در او پدیدار ضعف و انحطاط و دل عظیم پیدا شد که در این ممالک از جانب
سلاطین بکار می آید و است شده و بالاخر خود مختار و صاحب ادعیه گردید و بسبب کار و در رفتن با بقعه و غلبه با ممالک
و لامالی که از دول عظیمه مغرور شد و بوجت اختیار آنها درآمد و القاب و توک و نشانی و فرقه و نشانی و بزرگان
و غیره که القاب منصب و قدر بودند القاب و حجت و افتخار کردند چنانچه آنان در کثرت پرستی و فخر و متداول است و اما
آن لایات که قدر تری بودند حکام آن لایات از جانب سلاطین مأمور بودند و خرجی میدادند و لیکن در وقت استقلال
تمام در ولایات متصرفی خود داشتند و در فعل و عمل شاه بودند که لقب شاهی بمانند اطلاق نمیدادند و این قسم
سلاطین در مرتبه ثانیه در او پدیدار است چنانچه الکلیه پیش پیر و پیشین و توک و نشانی و فرقه و نشانی و بزرگان
نزدیک و پیش و غیره و لفظ سین در آخر کلمات علامت جمع است و لفظ قدر تری از لغت لغت
با خفایات و معنی میداد چنانچه دیگران در آن عهد و متناقض است و ولایت قدر تری یعنی ولایات موقوفه
و لفظ الکلیه نیز کلام لغت اخذ شده است در لغت الحرفه گویند یعنی گزیدن و انتخاب کردن و در اصطلاح دولت
دار و بر شخصی که او داشته باشد حق انتخاب گزیدن و دیگر را بمنصبی القبی این لفظ خصوصاً ثابت هنوز
بر معنی اطلاق میشود که انما حق داشته شخص را باشد و این در میان خود بود از شاه و دیگر انتخاب نمایند و لیکن
چنان در زمانی نیست که این اسم در بر معنی موقوف شده و سلاطین اینچنین را داشت ایشای میرسند و بنا بر این
لقب الکلیه در حقیقت یکی از میان قد است و الکلیه نیز تانوی را گویند که الکلیه پیشین باشد
بر معنی یکتبی تانوی است که حکام آن بآل لقب بر نشاندند معنی شاهزاده و لفظ بر نشاندن نیز از لغت بر نشاندن
ناخود است و یعنی اول و بزرگ است و اول لقب از برای است مثل لقب لاز که بهمه مراتب سلاطین از خود و بزرگان
الطریق میشود چنانچه اولاد و شاهان بر نشاندند و اولاد و شاهان بر نشاندند و اولاد و شاهان بر نشاندند
بر معنی بودند و شاه و توک و یا توک و نشانی و فرقه و نشانی و بزرگان و اولاد و شاهان بر نشاندند
و گاهی نیز خود مالدان و شاهان بر نشاندند و اولاد و شاهان بر نشاندند و اولاد و شاهان بر نشاندند
یکی دیگر اطلاق نمیشود که در دولت و کس که بر نشاندند از شاهزادگان و اولاد و شاهان بر نشاندند
در آن دولت بمنزله آن است که در ایران متداول است که اکثری از صاحبان منصب و اعیان دولت از نشاندند
و این لقب را بکسیر شایع ساخت چنانچه لفظ خان در مغولستان و نیز سلاطین و شاهزادگان کسیر شایع اطلاق نمید
و در دولت صفویه و ایران شایع است که اکنون اکثر مردم را خان میخوانند ایشی و در ولایاتی که پیش از لقب حضرت
و افتخار است مرتبه او مافوق مراتب القاب و ماتحت لقب پادشاه است چنانچه در کثرت پرستی و بارش تانوی

بر معنی

باب ہفتم در التخصیص سکندری یعنی ثانوی

همیشه لقب پرنس آف ولز میخوانند و در اسپانیا نیز پسر ارشد پادشاه را بعلت پرنس آف آستوریا مینامند
مترجم هم گوید و نیز مملکت بزرگی است که در غربی انگلند واقع است و بجهت حشمت و جلال آن مملکت
دائما ولیعهد پادشاه انگلیس را با اسم انجلی پرنس آف ولز میگویند یعنی شاهزاده ولز و این از زمان ایزد و اول
متداول شده چنانچه در باب ولز بیان خواهد شد و همچنین پرنس اسم مملکتی است که در جانب شمال اسپانیا
در کنار دریا واقع است و ولیعهد دولت اسپانیا نیز با اسم آن مملکت پرنس آف آستوریا خوانند انجلی
و گویند و قوه قهر با واهی یعنی دیوگان نشین آن مملکتی را گویند که حکمران انجلی دیوگان باشد و در بعضی ایتالیا دیوگان
یعنی پادشاه نشینی را دارند و لیکن در انگلیس در فرانسه محض حرمت و اعتبار است
گویند و ولایتی را گویند که حکمران انجلی شاهزاده خارج از سلسله باشد و لقب گویند نیز داشته باشد و در اصل جنین ولایت
در انگلند در قدیم بوده و اکنون همان معنی با لفظ شیر استعمال میشود و لفظ گویند از لغت فرانسه و لفظ شیر از کلام حکمران
استنباط شده است مترجم هم گوید که فیله اکنون در انگلند بقره صوبه در هندوستان چنانچه در هندوستان
اصطلاح است صوبه بنارس صوبه بنگال و صوبه احمد نیر و غیره گویند و در انگلند نیز اصطلاح است جهت شیر و ولز شیر
شیران شیر کنگا شیر و غیره میگویند و لفظ شیر در انگلیسی مثل لفظ شیر است در فارسی که در غربی اورا شیر
گویند اول و سکون ثانی مجهول است انجلی
گویند نقش یعنی گوشت یا منصب ولایت خودشان ابو را شت متصرف بودند چنانچه در فرانسه در زمان هیوگ گویند هم
بود ولیکن درین زمانه جدیده اکثری ازین گوشت ها ازین درجه افتاد و املاکشان تبصرف سلطان دانند
و در فرانسه و انگلیس گوشت نیز محض لقب حرمت و عزت شده است اما در بعضی از بعضی باقی مانده اند که
خانواده و سلسله خود را حفظ و حرمت کرده اند مترجم هم گوید هیوگ گویند و لدا شد هیوگ است
که آیت و گوشت کبیر پاریس و غیره بود و در میان مردم حرمت و نیز لایق داشت و آخر الامردوم با و داشت کرده او
محض ظلم و عدوان تاج سلطنت فرانسه را از چنگ چارلس لایرن که عموی لوئیس تریتس برین بود و در ۹۱۷
هزده هشتاد و هفت سیاهی مطابق هشتاد و هفت هجری در بر بود و خود پادشاه بنیشت و ارا و این سلسله
سلطان سلسله کی در بنیشت و کی بنیشت موسوم شد چنانچه در وقایع کشور فرانسه اشارت نمود خواهد شد
و آیت شخصیه گویند که بزرگ ویر و طلب باشد و لایرن اسم قدیم ولایتی که در کشور فرانسه در شرقی ولایت
شعبین و یکی از سی و دو پراونش فرانسه است که در قدیم کشور فرانسه سی و دو پراونش تقسیم شده بود و این
نیز یکی از سی و دو پراونش قدیم است انجلی و مملکت انگلند و اسکا تلند و ایرلند نیز پنجین و گویند لقب هم است
ولی حکمرانی آنها کلا لغت بی پادشاه گریته برین دارند و اهل صوبه برین گوشت را بعلت خود گرفت میخوانند
که معنی او دلالت دارد و بجهت دارالقضاة که در انجلی ابدال امور را فیصل دهند و چون گوشت مادر اجرای
امور و نظم ولایت کمال سعادت داشته اند از انجلی با اسم میخوانند و در میان شاهزادگان جزین و ارا
آن مملکت نیز چندین القاب متداول بوده است مثل لند گریو گریو گریو بازرگونی و لند گریو
لند گریو یعنی لند گریو با آن گوشت را گویند که در ولایات بقضاوت و حکم مشغول بودند
گریو گریو یعنی گریو با کانی را گویند که حفظ و حرمت ثغور و سرحدات داشتند

باز اگر بگوئیم یعنی باز گزیند ما آن گوشت را که گوشت در شهر را بحکومت تعیین می شد
 پانزدهم گوشت یعنی پانزدهم گوشت یا ششصد گوشت که در دیوانخانه عدالت داد و خواهی می شد
 و قارین گوشت یعنی گوشت که از لقب و دوک پست تر و از لقب برون بالاتر است و است القابل که در
 انگلیس متداول است و هر گوشتی از رتبه را غالباً اهل جرمن مرکز ویت می خوانند و ولایتی را گوشت
 که در تحت اختیار گوشت پست تر گوشت باشد و این چنین ولایات در جرمنی و ایطالیا معمول است و اما در فرانسه
 و انگلیس اشخاصی که لقب تر گوشت دارند مثل سید القاب محض حرت و حمت است باز آزادی و امتیاز
 مخصوصه و لفظی تر گوشت از لقب تر گوشت است و لفظ و کثرت استخراج شده است که معنی حافظه لغوات
 که در فرانسی زبان و سرحد دارد گوشت در جرمنی تر گوشت را یعنی ولایاتی که در سرحد واقع باشند تر است
 می کنند و لقب تر گوشت یعنی است که پایین مرتبه و دوک و مرتبه ایل و گوشت است و این لقب در انگلستان
 از رجا و ستم معروف شد که او را پرنس و پسر را که پسر تر گوشت بود و تر گوشت قبلین کرد
 پانزدهم گوشت یا گوشتی پلتن ولایتی را گوشت که در تحت تصرف پلتن باشد و پلتن قدیم لقبی بود با شخصی که
 در دیوانخانه ولایت شاهزاده نشین نشسته بود و رتبه می رسید یا در آن دیوانخانه که منصب معین می شد
 داده می شد و گوشت پلتن نیز لقب احترامی بود که این اشخاص در حالتی که خدمتی می رسیدند عنایت می کرد
 گوشت و رتبه ولایتی را گوشت که با اختیار رتبه تر گوشت باشد و این مناصب و این ولایات در جرمنی زیاد معمول
 و متداول است و لفظ تر گوشت جرمن است و ما خود است از لفظ و کثرت که معنی اوقاشی و ولایت است
 بر فو فی جانی را گوشت که در تصرف برون باشد و سابقاً لقب برون از القاب دیگر بالاتر بوده است
 ولی اکنون در انگلستان از مرتبه و رتبه گوشت پست تر و از مرتبه برون است بالاتر است
 فیف جانی است که در تصرف عاریه شخص باشد که منفعت و اختیار را در اختیار او باشد ولی اصل و ملک
 از دیگری محسوب شود و در حقیقت معنی سیور فال قبول است

در حقیقت یعنی سب و غال و تنول است
باب هشتم در بیان قسمتهای مملکت و کشور

پروا و تش در جفا عارت از آن پادشاه و کشین یا خلیفه کشین یا ملک کش و سید است که شامل ما و محمد بن
گوشت کشی گوشت کشین یا پیشین یعنی بلدان و قویش یعنی قصبات و غیره که در تحت تصرف یک حاکم باشد
مجلس هم گوید از تفرار در کشور ایران و خراسان و آذربایجان و فارس را پروا و تش میگویند
و گویند عارت از یک بلوکیست از یک کنتری که در زیر حکومت بی شکست یعنی خلیفه باشد و این لفظ
بمعنی شکیست و دلالت دارد و مراد از او جانی است که وقت ملک باشد
چون پیش و پیش عارت از یک ناحیه و سید یک ولایتی است که امر آنجا بایک نفر قاضی یا حاکم مفصل
باشد و آن ناحیه در تصرف و اختیار او باشد

کن تری لفظی است که گاهی در اقلیم استعمال میشود و گاهی در مملکت و گاهی در ملک و نامزد و خست و ساد و لای و کجا
خواه بزرگ باشد و خواه کوچک باشد ندارد چنانچه میگویند کن تری آن تور و ب یعنی کشور را و یا که بچیدن ملک و لایا
استعمال دارد و میگویند اطلالی از افاضین کن تری یعنی ایتالیا است یک تری و میگویند فی بین پاریس و لایتر

کتاب جامع باب هشتم در بیان قسمتهای مملکتی و کشوری

باب اول در بیان عجب باصفای کن تری است و درین میان چندین شهر و قریه فاصله است و باقی بعد از اینهاست مترجم گوید آری شهر بزرگ است در کشور فرانسه که در جنوب پاریس واقع است و آنست و در شهر است در مملکت پرتغال که این مملکت فماین شمال و مشرق کشور فرانسه اتفاق افتاده است اشقی تری تری لفظ لاتین است و او نیز خلقت استعمال میشود و گاهی ولایت میکند بهمه ولایات و بلوکاتی که یک پادشاه یا شاهزاده متعلق باشد و گاهی بعضی از ولایات استعمال میکند مترجم گوید مثلاً ولایت تری تری فارس که چندین محالات قصبات سلطنت نیز میتوان تری تری لار که مخوفی از مملکت فارس است اشقی گوید مترجم لفظ مختلف استعمال است گاهی یک قسمتی از زمین و گاهی یک ولایتی که یک شهر داشته باشد و گاهی یک قسمتی از یک شهر استعمال می کنند که عبارت از محله باشد و در لغت بمعنی یک ربع نیز هست که کنین عبارت از یک کوادر است و یک قطعه صغیره از یک ولایت است و شوش در لغت چندین کنین تقسیم شده است که هر یکی از آنها بزرگی و جاسکی دارد

گوشتی تقسیمات عمده مملکت انگلند است که انگلند بچهل کوشی و دوازده کوشی تقسیم شده است و این کوشی یا شهر یا هر یکی از چندین قطعات متقسم کرده اند رئیس این شهر دین رئیس را این رئیس هندی و رئیس و اینها نیز به تائی و رئیس و پری رئیس قسمت شده اند و حرف سین را و آخر کلمات علامت جمع است هندی و در لغت بمعنی صداست و در جارت از یک قسمتی از یک کوشی که در وقت استیلا اهل سکانش شامل بود از ده بره که هر که اسی ده خانوار باشد و در معنی جانی را میگویند که صد خانوار سکند داشته باشد و صد خانوار را از یک بگذرد و نسبت قسمتی دیگر از یک کوشی است و بعضی اوقات دلالت بر همان هندو میکند و بعضی وقت جانی را گویند که چندین هندو شامل باشد و معنی بلوک و محال را گویند

گشت قسمتی دیگر از یک کوشی است که از یک تائی و دین بزرگتر است و از یک هندو کوچکتر است و این لفظ از کلام مسکنان از لفظ لیث مأخوذ شده است

و پری رئیس یک هندو و قریب المعنی است جانی را گویند که در یک صد نفر و با دربار از دین من و دین من و دین من را این دینان قسمتی را گویند که از یک هندو بزرگتر باشد و صوبه یا دین شیر قبه را این دینان قسمتی شده است و این دینان مشرقی و دینان غربی و دینان شمالی

تائی و دینان کوچکترین حصه یک کوشی است همان معنی بر و را دارد که هر که اسی از ده خانوار متل بود که ده تائی و دینان یاده بر و یک هندو است و تقسیم انگلند در تائی و دینان هندو از الف و ک است و این ده خانوار که یک تائی و دینان محسوب میشود هر یکی از خود داشت که او را تائی و دینان من میخوانند یعنی ده تائی و این لفظ از کلام مسکنان از لفظ تیدا مأخوذ شده است که قسمت هم هر چیزی را گویند و در عربی عشق خوانند و الا ان این لفظ بخارج دیوالی کلر می یعنی متعلقان و سنده کلیسا استعمال میشود

پری رئیس حصه مخصوصه از یک بلوک یا بلوک مخصوصه را گویند که متعلق یک کلیسا باشد و اخیراً را کاشیش است انگلند را هندو رئیس اینج بی بی است یعنی حسیله اعظم کنین و توری در عده شصت و شش می باشد مطابق با تیره و هر یکی چندین پری رئیس تقسیم کرده بود مترجم گوید کنین توری شهر بزرگ است مملکت کنین که فیما بین مشرق و جنوب لندن است

باب هشتم در بیان قیامهای مملکتی و کشوری

و بکلیسای بکلی در آن است یا بر توکل و کلیسیای گیتی در آن کلیسای اعظم آن است که در او بی شب یعنی حسیله مکن باشد
 و در توکل است باشد و بر توکل یعنی کلیسای محمد آن است بجهت عبادت در محلات ساخته باشند
 سستی یعنی مدینه و مصر که در فارسی شصت و پنج و برزگر اکوین عبارت از مکانیست که شامل باشد از بیوتات
 کشور که مفروض باشد با کوه باو جمع کشور از زن و مرد و او مسکن که قریه باشند و در آن شهر چندین که خدا
 و محبت باشد که بطور عدالت و انصاف در شریعت انجا گوشند و در انگلیس که خدا و بریس را میسر گویند و در خزان
 گوشتن و در جرمی پراوشت خوانند و لفظ سستی از لغت لاتین از لفظ سستی قش باخود است که دالت بازو جام
 و معنی از توکل کشور باجهت لازم و تعلقات میکند و لیکن اکنون لفظ سستی به کلمه سستی یعنی پاشتهای ممالک
 پادشاهی و بشهرائی که جمعیت زیاد داشته و بشهرائی که در انجا بعضی علامات مفروضه و احترامات لایق باشد
 استعمال میکنند مگر حرم گوید ازین قرار در ایران طهران استی که میند که پایتخت پادشاهیت و تبریز و مشهد
 سستی خوانند که جمعیت زیاد دارند و مشهد قمر راستی شمارند که احترامات لایق دارند و شوش راستی میتوان
 گفت که علامت مفروضه مثل سستی و بر معروفی دارد که از انبیه غریبه میتوان شمرد انبیه
 قون یعنی بلده و کوره که در فارسی شهر گویند و کاهقی قصبه خوانند عبارت از مکانیست که است تراز سستی
 و کاهقی استی را قون میگویند و این لفظ از سکنان از لفظ تن باخود شده است و قن دلت ایشان در برزین
 و خطره را می کشند که با او اهل کسان بیوت خود را در وقت جنگ حفظ و حراست میکردند و در انگلیس چندین
 قصبه است که بدین نامی اعیان میباشند بر توکلش مرکز توکلش و لفظ بر توکلش نیز از لغت سکنان از لفظ
 باز هو استنباط شده است و جماعتی را گویند که مثل باشد از ده خانوا که یک یک بر اقصای خاص داشته کفیل و ضامن
 یک یک میباشند و پس از آن لفظ بر توکلش بطلاق میشد که در دور او دیواری پستی بود و ولی اکنون بطلاق قصبه
 اطلاق میشود که خواه در دور او دیوار قلعه باشد و خواه نباشد و لفظ بر توکلش بطلاق میگردد و کار توکلش
 یا کار توکلش استعمال میشود ولی او شهر نیست و در حقیقت باز همان بر توکلست و بسا کار توکلش نیست
 که بر توکلش نیستی ندارد و همچنین چندین بر توکلست که کار توکلش نیست مگر حرم گوید کار توکلش
 در انگلستان جمعی از انخان سستند که اقیانازات کلی در مملکت دارند و موجب و مرید و انبیا موروثی است
 که با ان جیب انبیا میرسد و از پادشاه فرمان ازادی دارند و کار توکلش جالی است که انبیا داشته و مر فوع
 القلم و القلم است انبیه و درین زبان اسم بر توکل در انگلستان مخصوصا بقصباتی اطلاق میشود که حق دارند
 از شهرهای بای خود لوای و کلاه بر توکلست یعنی مشورتخانه بزرگ دولتی بفرستند و مرکزت یعنی بازار است و مرکزت
 توکل عبارت از آن قصبه است که در انهار روزهای معین برای معامله و داد و ستد باشد
 و لیکن یعنی قریه و کفر که در فارسی گویند عبارت از مکانیست که بیوتات متسلطه داشته و سکنه او را با و برزگران
 باشند فرق قریه با قصبه است که قصبه کلیسا و بازار هر دو دارد و لیکن در ده بازار نیست همان کلی
 اقط است و در کلام انگلیسی قن که توکل با اسم هر یکی ازین که شود دالت بر آن دارد که ان مکان در جنب یک بر توکل یا
 بر توکلست که معنی شهر صغیر و روستا است و واقع است با و برز یکی او واقع شده است مگر حرم گوید در کلام عرب
 مجازا بجای شهر و مصر استعمال میشود و در کتب مقدسه سواد که اخیرا استعمال شده است چنانچه در قرآن مجید در قصه حضرت

کتاب جامع بحسب

برینس مرد و کار جل و علایم میفرماید فلان کائنات قرینه است فقهیایا بالاقوم کونسل انما کشف عنهم عذاب خیری فی
 الدنیا و متخاتم الی چین و بروایت مورخین و معتبرین قرینه یونس اشاره بشیر یقینی است که در زمان خود یحیی از بزرگان
 عظیم بود و یا حسا بشیر و چنانچه در قفسه حضرت یوسف میفرماید و اسئل القرینه التي کتافها که در او اخوان یوسف
 از قرینه مرسل است یعنی بر سر از اهل مصر که بودیم در آنجا و در آن عصر شجره در غنمت و وسعت و دنیا نظیر داشت و امثال
 این در و آن مجد بسیار است امشی حکمت یعنی بشکری که کلامه گویند عبارت از ده که چسکی است که قلیل خانواری
 داشته باشد و کلیه اهل در آنجا نباشد قارن شمس اسم عامی است برای مکان مخصوصی خوا و خلقه آن مکان محصور
 و نخت به آنجا بر سر امن او که باشد و یا صنفه او را سخت و محکم کرده باشند چنانچه قارن تن سید کنس کیسانس
 تا و رنس بر دو کس اشکان سن و عرف بین در او افر کلمات علامت خصل است
 سید کنس یعنی اگر عبارت از آن مکان محصور است که در جبهه خیری نباشد باشد برای است آن شهر از دشمن و یا هم حفظ
 عیایای آن بلد و از مخالفت خصیان قارن تنی حصن یصل عبارت از مکان محصور که چسکی است که داشته باشد
 مؤنت و زنتی و بر پست متحرک که پدید مؤنت خندقی را که مذکور در دو خانه و برج کند و زنتی و لوار را
 گویند که دو قلعه باشند و در غربی تفصیل گویند و بر پست دیوار دیگر دو قلعه گویند که ارتفاع او تا بسینه آدمی
 باشد و در او از قارن قلعه محسبی است که برج و باره و خندق و خاکریز و جان پناه داشته باشد
 کسلی یعنی برج عبارت است که در او جمع لوازم یک خانوار از پست و کن باشد و منفرد آنیز واقع شده باشد
 ما و بر یعنی بناره و یک برج عبارت است از بنای بلند و در تقعی خواهد بود و باشد خواه مرتفع که اندرون او بسیار
 در حسن قلعه را گویند که در او جمع لوازم از پست و انبار و غیره باشد و در دو قفسه اشکان قلعه کوچک گویند
 کتل عبارت از جانی است که مثل خندق کنده از دو خانه یا از دیوار یا بر آنجا آب انداخته و از آب ملو ساخته باشند
 که برای حمل و نقل متعده و غلات گشتی و زورق در آنها بتواند حرکت کند و در گشت بر ستین یعنی الکلیس که بر زمین کتلها
 بسیار است که بجهت این کتلها ساخته اند و برای سردین و تجارت و ارباب است که حاصل است که یکی از آنها است که
 و توک بر پنج و اثر در نزدیکی پنجه ساخته است و یکی کتل است که در دوشه است و یکی گریه بنشین یعنی ملتقای
 عظیم تر است که در آنجا دو کتل بزرگ یکدیگر وصل است و دیگری کتل که شست و چندین کتل دیگر نیز هست
 و دیوکن بر پنج و اثر اول کسی است که در آنجا بنای کتل گذاشت و در آنجا هزار و هفتصد و پنجاه و هشت و بی
 مطابق هزار و صد و هشتاد و دو و هجری بر این کار شروع نمود و این کار بزرگ از اهل تمام و صورت و قریه یا
 سیمیه الی دمن سابقا کس الف تلفظ میشد اکنون بالف مبدوده تلفظ مینمایند بحسب شخصی گویند که
 از جهه تجربه و اکتسابی قابل باشد که نظر امور خطایفه را داده و بشا از ده یک و لایق را نیز در مصالح و مشورت معین
 باشد و به تجربه معنی او معنی پیری و ی لونس از است یعنی مشا و خطی و صاحب تیر و پیری و ی معنی مخفی و پنهان گویند
 مشا و مصلحت که را گویند و در آیام اهل سکنان همه بطولایت و مل ایشان چهار قسم منسلک بود اول
 آفی اینک میخوانند یعنی شاهزادگان که از یک اصل و نژاد باشند و هم را بر و نسل میگویند یعنی نیا و بزرگان
 سیم را الی دمن مینامید یعنی اعیان و ریش سفیدان چنانچه هم را ثین گویند یعنی عوام و کسب و کلی اکنون
 الی دمن مخصوص است به پست و شرف و ریش سفید و ریش که در پست نشسته اند و پست نشسته اند و پست نشسته اند

باب ۳۲ در بیان قسمتهای ملکی و کشوری

اور سکنی دارند از میان این میت و شش نفر هر سال یکبار انتخاب کرده لازمتر میباشد که رجوع آن میت بفر
دیکر در امور با اوست و سال بسال نیز آن شخص را عوض کرده دیگری را لازمتر می کنند که در هر سالی یکبار
شهر است و لازمتر چنان شایان دارد که باو شاه بخانه او میرود و باو شاه راه می کند
الفرد که از سلاطین مشهور انگلند است در سال ۱۸۳۹ میلادی سی و شش سالگی در دست پنج هجری در فرنگ
متوکه شد و در شصت و هفتاد و دو سالگی مطابق ده و بیست و نه هجری بعد از آنکه باو شاه شده و لندن را از قصر
طایفه و زن سپردن او در ورا چشتر را محصور کرد و آنجا را با کشتیه های جنگی تفرغ و غلبه در سال شصت و هشتاد و دو
میل مطابق دویست و شصت و نه هجری منقرض ساخت و سکنه آنجا را بکلی از علاج و اخراج نمود و مملکت انگلند را
در کونی باو تنه و زما تقسیم نمود و در سه انگلند و از سالی اوست و در کتب کثر آنجا که در ماطله جاست است
چنین نوشته که درین رسته سه هزار تلیز در سرسخت خوانند و در انگلند چندین قوانین یکو قرار داد که حالا
ان قوانین متروک شده است و لیکن از آن قواعد را مردم ولایت نیوکومینارند و سه زن بجای خود در آورده و چندین
اولاد از ایشان داشت و در سال هشتاد و یک سی و شش سالگی مطابق دویست و هشتاد و نه هجری وفات نمود و پسر
دویم را واد و آرد جان شیران او شد و در میان انگلند نیز محضری از احوال او نشا را اند بیان خواهد شد
و شش قصبه است در بزرگ شیر که در غربی لندن واقع است
و چشتر اسم مکانیست که در آنجا مسجد و صومعه معروفی است که در سال شصت و سی و پنج پست و دو سال قبل از
هجرت بنا شده است و در کنار دریا در شمالی ولایت واقع شده است
و زن یعنی اهل و بزرگ چنانچه اهل آن را و اوج میگویند و اهل پنجونم را پنج و یک و فلپینک و اهل بریتین را بریتین
و اهل فرنگ را فرنگ و اهل چشتر را چشتر میخوانند و نظریه و نظریه و از آنست که ری اسم بلد است و از
اهل بلد و استان اسم ولایت و سکنه ری اهل سیستان چنانچه سکنان امصار حجاز را عر و سکنان بایه را عر
نامند و امصار هر یکی اسم جداگانه دارند آنس فرزند و پسر است که با هم تهر آنس فرزند و پسر است
بر بدخ و اتر شهر است در ولایت سیستان و شیر که ان ولایت در غربی انگلند در کنار دریا واقع است
منچتر شهر شهری است در ولایت کنکا شیر که ان ولایت در شمال انگلند واقع است
چشتر شهر و پامخت ولایت چشتر است که ان ولایت در شمال اتفاق افتاده است
لندن قصبه است در ولایت یازگ شیر که ان ولایت نیز در جانب شمال انگلند است
باب نهم در بیان کرات مشرعه
گل و نس یعنی کرات که عمارت از اجسام مدوره و اشکال مجنمه است بدو قسمت یکی از منی است که او را
تر شتر بل خوانند و یکی فلکی است که او را سپین بل گویند و از بدیر و از داب صفای کرات مشرعه
میتوان سکان که آن مشابهت کلی بکره آسمان و زمین دارند و لفظ گل و نس یعنی کرات از کلام لیلان لفظ گل و نس
ماخوذ است که بمعنی کوله و کوی است و کره را سفیر نیز گویند و آن لفظ مشرعه معنی است که از یونان
استنباط شده است و در اصطلاح تر شتر بل یعنی کره از منی را چشتر بل گل و نس نیز خوانند یعنی کره
جغرافیائی و سپین بل کره فکیر است و نامی که گل و نس نیز گویند یعنی کره نجومی و در کره ارضی بهیشت

کتاب جامع جم باب نهم در بیان کرات مصنوعه

ارض را بر او بجا افتد و مسافت هر یک بجای خود رسم می کنند و در کوه فلکی نیز تصور کوکب و کائنات یکشن یعنی
 برج و ستارگان نامی را هر یک بموضع خود و بعد و قریب یکدیگر چنانچه مشهود است نقش می سازند و در
 آن نقشش سفره یعنی کوه مصنوعه خواهد فلکی باشد و خواه ارضی و دایره عظیمه و صغیره مفروضه را که در فنیست
 و ریاضی مبرهن است می کشند و تفصیل آن دو دایره از سطر است اما کوهی تا نشان اینکلیست که تریاک
 نوزدین کل پیرایش اف آتی پیو و قری و دیش یا آوزنیر کائنات تفصیل هر یک بعد از آن ذکر خواهد شد
 و بر کرات مصنف چه چندین چیز مختص می سازند که تفصیل آنها ازین قرار است برین تری دین خودری یا
 آوزنیر کل هنوز نوزان کوه و درشت اف آتی پیو و قری و دیش که پس که بواسطه آنها انواع مسائل مشکل
 در جغرافیا و ریاضی باسانی و سهولت حل میشود و قطر کوه های مصنوعه اشتلاف دارند که باهمی قطرشان
 بعضی سه لایحه و بعضی چهار لایحه است و کوه های بزرگ قطرشان دوازده لایحه و هجده لایحه و بیست لایحه است
 و بعضی کرات نیز سازند که قطرشان سه فوت است که کسی دیش لایحه است ولی کوه که دای پتیری قطره
 دوازده لایحه باشد همه حل مسائل و رفع مقاصد جغرافیا و دیش لایحه احسن است
 برین تری دین عبارت از دایره نصف النهار است که از برج می سازند که جرات منقسمه و کوه از او
 او بجهت شده است و در میان آن دایره در آن کس خود یعنی محور خود چرخ می خورد و نگهانی آن محور را بول یا سنجی
 قوی هنوز نوزان یعنی لایحه عبارت از آن قالب مخروطی است که در زیر او بایه نصب کنند
 و در او دو شکاف است که دایره نصف النهار در میان آن دو شکاف حرکت نمیکند و صفحه آن قالب مخروطی را
 که بطور دایره در دور کوه احاطه دارد و چندین دایره قسمت کنند و دایره اوسط او شامل است بدوازده لایحه و دوازده
 یعنی منطقه البروج که بیست و درجه قسمت شده است و آن دایره دیگر دایره بولین است و دایره نیم
 گری که برین کلید است و از طرف خارج این دایره قری و دیش و قیاس نقطه های کس یعنی قطب نما را رسم کنند
 قوی بر کس هنوز نوزی یعنی ساعت برنجی یا آوزنیر کل یعنی دایره ساعتی عبارت از آن دایره است
 که در کوه کوه نصب شده است و در او ساعات بیست و چهار که شصت می سازند و یک عقربه یا سوزنی
 هم دارد که آن ساعات را با او نشان میدهند
 کوه و درشت اف آتی پیو عبارت از آن باریک و منقسمه از برج است که منقسم در نوز
 درجه و یک ربع دایره را معلوم می سازد و او دار و یک ربع مهره از برای محکم کردن او در هر قسمتی از برین تری دین
 یعنی دایره نصف النهار برنجی هرگاه ضرورت داعی شود و قری و دیش کس را غالباً نصب میکنند
 در آن چوبی که دایره افق است که بر کوه محیط است که در وقت ضرورت حاضر باشد و این آلات را
 اکثر اوقات ملاجین و ناخدا یان در دریا استعمال میکنند و طرق بجز را شیره قان و غرنا و شمالاً و جنوباً از او تشخیص
 مترجم کوه کس یعنی قطب نماست و قری یعنی ملاهی و بحری و آن حرف سین در آخر کله علامت
 اضافه است چون شستی را بچرخ کس قطب نما در دریا می سازند لهذا بدانند که قری و دیش کس یعنی
 یعنی قطب نمای با بحری اشی و اخراج قطب نمای ملاهی را اکثری نسبت به قیاس و یومیدند که از اهل الما فی است
 که تخمین در شمس هزار و سیصد و سیصد و سیصد و دو و هجری اخراج کرده است و دیگران او را باطلین

باب نهم در بیان گزات مصنف

نسبت میدهند که در چین اختراع شده است و از قرار یک جلیقه است که در میان گزات نوشته است
 چنان معلوم میشود که اختراع این صنعت و این علم در چین شده است و از چین به اروپا و از اروپا به
 که از اهل و غیر است در سده هجری و دولت و صنعت مسیحی مطابق شصده و پنجاه و نه هجری آورده است
 و غالباً ترکیب و شکل این آلات را یک شکل و صورت میسازند و در بزرگی و کوچکی تفاوت دارد و اشکال
 از یک جبهه و قوطی بر چینی یا چوبی که در ده او کاغذ مجذولی میزنند که در آن کاغذ سی و دو نقطه قطب نما
 کشیده شده است و در مرکز این قوطی و کاغذ عمودی نصب میکنند که سوزن و عقربه بکینست
 مغناطیس بدان نحو قرار گرفته است که اشاره میکند بجانب شمال با اختلاف قلیلی که آن اختلاف
 از قطب المنة مختلّفه زیاد و کم میشود و همچنین در یک مکان نیز در اوقات مختلفه اختلاف مییابد چنانچه در بعضی
 هزار و شصت و شصت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و یک هجری در لندن معین کرده اند که مغناطیس در یک
 شمال میایستد و از آن تاریخ تا این زمان که قریب بدو سده است مغناطیس درجه بدرجه بجانب
 مغرب میل کرده است که اکنون در لندن تقریباً بهست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و این اختلاف
 امر غریبی است که تا اکنون سبب معلوم افکار حکما و مخترعین فرانکستان نشده است ولی همیشه درین خیالند
 که برای تریزین و تسهیل شدن حل آن مشکل کرده و این مقصود را بجفت آرند و در تاریخ هر چه برستی معلوم
 نمیشود که صانع و مخترع از تفحص سفر یعنی که مصنف چه یکست و پلینی که یکی از مورخین است او را به
 نامی نسبت میدهند پس از آنکه او اختراع کرد و هرگز که یونان او را ترویج داد و بعضی او را آنکه مخترع
 نسبت میدهند که رفیق دشت کرد و این است که با قصد و پنجاه سال قبل از مسیح بوده است و باقی نسبت
 یا ختن چنانکه فنگل فنس یعنی صفا جی که عبارت از نقشه باشد و ساقین بن دایره امید هستند
 مترجم گوید سن دایره نصف کاغذی یا لوحی است که خطوط چند را نقش شده است که با سایه
 شاخص ساعات روز را از آنان خطوط معین میکنند و اینجاست مجرای اینقدر معلوم شده است که متقدّمین در آن
 از منتهی نموده اند که در ابصار جغرافیا بعمل آرند و اکنون بلدان و ولایات را نیز نمیدانند و چنان مقلدانند
 که در قبل از زمان بی سینه بوده و او یکی از امانی نیز سینه است که در زمان او پیدا شده است و از آن
 و بسیار کوشش نموده است سال قبل از عیسی و را مشهور و معروف ساخته است و بی سینه اولی که
 که مواضع اکنده و ولایات را بعلم ریاضی و هست محقق کرد و ارتفاع قطب را در سینه معلوم ساخت و بسیار کوشش
 اول شخصی است که مواضع را با خطوط ترسیم و ترازوی و عرضی بنظم ترتیب آورد ولی باز معلوم نیست که در آن
 زمان هم که مستعمل بود و یاد روز حاکم و اهل علم قدر و منزلتی داشته است چنانچه اکثر کتب و کتب
 نموده است و اگر کسی که بعد از طالیمی بود هیچ چه از کیفیت کرده مانی که در آن زمان معلوم و معمول
 بوده است و کفری نموده و حال آنکه ایشان از جهالات و ادوات ریاضی و هست و جغرافیا اطلاع داشته
 و حتی المقدور در ترویج آنها کوشیدند و از حکمای سلف هر چه تالیف شده است ذکر نموده اند و باجمه
 آنچه معین است این است که از یونانیان صنعت کرده و در میان آنکه کردند و از میان عربان و ایرانیان
 دریافت نموده و پس از آنها ترکها و تاتارها را تعلیم کردند و اهل چین حلقه را بهر مدتی برانند که کرده را

کتا جا بزم

[illegible]

مجلس

باب نهم در بیان گزات مصوفه ۳۱

آن گیسنه را میسند چنانکه مدت یازده دقیقه درین عرض مدت سه روز نشود و این سال کله در حق الحقد
مطابق با سال شمسی حقیقی است و بخط و خطانی در او نیست پس از آنکه گری گوری سیزدهمین این تاریخ اقرار
داد در وقت کنونی که در همین روز و ماه همان سال هزار و پانصد و هشتاد و دو و سی و یکم متداول و معمول شد و این
کله در را باو نسبت داده گری گوری آن نامیدند و در ولایات دیگر و ملوک و پادشاهان بکلیت از او منصرف و نمود و یکجای
مطابق بکلیت از او منصرف و یازدهمین سال بکلیت از او منصرف و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و دو سی و یکم
و متعارف گردید و انگلیس و فرنگ و یونین این تاریخ را قبول کردند و از آنجا که در انگلیس در سنه بکلیت از او منصرف و
بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و هشتاد و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و هشتاد و دو سی و یکم
بکلیت از او منصرف و بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و هشتاد و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
قانون جدید و این که از ترتیب سنه بکلیت از او منصرف و بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و هشتاد و دو سی و یکم
گری گوری عمل کنند چون گیسنه یازده روز اختلاف داشت لهذا در سال دیگر که سنه بکلیت از او منصرف و بنجاه و دو سی و یکم
یازده روز از کله در برون کردند و بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
با کله در گری گوری مطابق با سنه و اکنون این تاریخان بجهان گری گوری است و در سال دویست و سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
در سنه سی و یکم بنده که اختلاف یازده روز که در میان استیل قدیم و جدید ظاهر شده بود و این استیل جدید یازده
روز از استیل قدیم زیادتر است پس بر شخصی که استیل قدیم استعمال سازد تاریخ او از اول می است و شخصی که
به استیل جدید رفتار کند از او و دو سی و یکم می شمارد و این قانون گری گوری را طایفه عرب رسیده و از آنجا که بزرگوار
نمودند و عدلستان این بود که اگر موافق استیل جدید رفتار کنیم اعیان و اموال مذبح که در ایام مخصوصه
بعل پادشاه اختلاف پیدا میکنند و این خلاف عادت و رسم استلاف است لهذا در میان سال دویست و سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
و میان سایر ملوک و پادشاهان این تاریخ همان یازده روز اختلاف است و بتدریج اختلاف زیادتر میگردد و بخوبی
بعد از هر سال یازده دقیقه تقریباً اختلاف می افتد و از این قرار اختلاف بنجاه و دو سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
بعد از سه و نیمی تاریخ بنده همیشه اول گری گوری یا اول سال انگلیس و فرانسه و سایر ملوک و دویست و سی و یکم مطابق بکلیت از او منصرف و
در این زمان و دوازدهمین بنده تاریخ را اول سال خودشان حساب میکنند و بتدریج سیزدهمین و چهاردهمین و پنجاه و یکمین
سال ایشان خواهد شد و اول سال بنجاه همیشه مطابق با اول قانون لاهزدومی است و لازم نیست که آن همیشه
مطابق با دوازدهمین بنده تاریخ باشد

چونکه موسی سیزده عبارت از قضا و لول است که در سال شصت و پنجاه و چهار بعد از بنای قوم و نود و هشت سال قبل از ولادت مسیح و هفتصد و بیست سال شمسی قبل از هجرت حضرت خنسی باب در روم متولد شد و است که بحسابین قمری پنجاه و هفتصد و سی و نه سال قبل از هجرت بنود پدرش کاهن کهنی از سلسله بطریقین است و مادرش از آریستیه خواهر مازنیوس است که بچی از شاهان ایران و م است مازنیوس یکی از بزرگان جمهوریه و دولت روم است که مائستفا در امر سلطنت و دولت شریک بود چون بقصر تختش از ده سالگی رسید پدرش دهالکی که موزوبیا میکرو و برک مغایه در گذشت و پس از آن در حجر تربت مادر و حال نشو و نما یافت و شش سالگی از سلطین جمهوریه روم است که اعیان و امارد روم را بحد حساب عرصه شمیر ماحت و طایفه مازنیوس را که قبل از هجرت کمران روم بودند قتل

میتواند از ماندن بهانه جرمیه و سیاست نمود و با خدای اموال آنها فرمان میداد و جوئیوس نیز بسبب اینکه دامان
سینا و خواهرزاده نارتوش بود چنان بدشواری از آن مملکت بیرون برد و سینا شفاعت جمعی از دوستان
خود از سرخون آورد که گشت و گفت او را بخشیدم اگر چه بدنام صد مارتوش در جوئیوس خسته است و چنان بود
که او گفته بود چه که مثل او پادشاه جلیل القدر عاقل کامل و انانی کسی که در طبقه سلاطین ذکر نشده است و
علم جنگ سرآمد شجاعان را ابطال برود کار بود که هیچکس بهتر از او علم جنگ را نمیدانست و در عفت و مروت
و سخاوت عدل و نظیر نداشت القیسیس از امان از سینا از شهر روم بیرون رفت و تا سینا حیات داشت
بروم بر گشت و سینا پس از استیلائی تمام بعد از نیمه عام مرض بالجوالی گرفتار شد و در مجمع گشت خود را از
از پادشاهی قطع کرد و در خانه خود نشست و خندی نمیشد که مرض او القل دشت و شش سال قبل از
میخ جهانزاد و اع کرد و پس از دو کار پانمی بالا گرفت و قیصر روم مراجعت کرده و دختر خود جوانه را که در
حسن نادره و دهر بود به عقد پانمی در آورد و با پانمی که شش سال از احوال او در بابا با و ل گرفتار آمده بود سلطنت
شرکت کرد و در قهرقه کار و بجای کشید که در معنی سینا خود سلطنت روم رسید و در فرنگستان چندین
جنگ در وقت سرداری خود کرده است جنگ اول قیصر جنگ بلوایتین است که اکنون بر سر شهر است
دارد که قیصر در آن جنگ دو سیت هزار نفر از آنها گشت و بقیه السیف امان طلبیدند جنگ دوم
او با ریتوشین پادشاه جرمین است که میشاد هزار نفر از آنها گشت و جرمین را دستبرد نمود جنگ سوم با بلوایتین
القدر گشت که رودخانه و نهر بار از اجساد گشتگان بر ساحل بجای مل از روی جسد آنها گذشت جنگ
چهارم جنگ تیرویوین است که درین جنگ از لشکریان قیصر نیز جمعی کشته شدند و اگر مردی و مردی و اگر
قیصر بود و بای جلالت در آن محله که منقش و هراینه بجای تمام بود تا آخر الامریم فتح بر قیصری زید
گرفت و فتح کرد و از آن کرده احدیر امان نداد و همه را قتل عام نمود جنگ پنجم با طوایف سیلیتیک است
و این طایفه در دریا بر تاسط داشتند آخر الامر با طاعت درآمد جنگ ششم جنگ تیرویوین و بلوایتین و غیر
تمامی ممالک فرانسه با بنجار شعیان دریا که فایمین انگلیس و فرانسه است جنگ هفتم جنگ بریتین است یعنی
انگلیس که اول بندر داورا شمش کرد که در مملکت گشت واقع است با یکدیگر در عرض شش سال که در فرنگستان
بیشتر گشتی مشغول بود حساب کردند که هشتصد شهر و قصه مشحون ساخت و بیستصد طایفه مختلفه بکوران
و بر سر کور و لشکر نظرافت که دو کور در جنگ کشته شد و دو کور را اسیر نمود و دو کور بر بهزیت داد و قیصر
پس از آنکه پانمی را از میان برداشت مشرق زمین را نیز تصرف آورد و از قریه را نیز صاحب شد و در سکنه
چندین جنگ میان او و مصریان اتفاق افتاد و در یکی ازین محروب بود که مصریان بر سفاین رومیان
حمله آورده علیه کردند و اهل سفاین بهزیت بکشتی قیصر درآمدند و از فراریان سپاه کشتی تاب نیاورد
گشته شد و نزدیک بود که غرق شود و قیصر خود را با آب انداخته میگذاشت کتاب روزنامه خود را گرفته که دایما
احوال خود را مسافر و حضر در آن کتاب ثبت میکرد و زره و اسلحه خود را نیز برندان گرفته با دو با و یک
هفتصد فرغ مسافت را شنا کرده خود را با ساحل رسانید و آن سفینه بایر که بود بجای غرق کرد و نیز
در محاصره هسکندر ری بود که در جزیره قرقوش که روبروی اسکندریه است قیصر سفاین مصر را از آنکه

قیصر اردوی خیمه اغارت کردند و بجانب اردوی خیمه تاح لشکر یان پامپی برای حفظ اموال خود از جنگ
دست کشید و روانی میسر خود شدند که آنها را منع کنند این حرکت باعث شکست آنها شد و قیصر
تفریاد را آورد که خصم فرار کرد و لشکر یان او قوی دل شده مراجعت کردند و بر عساکر سردان پامپی
شکست دادند و بعد از آن از امرای پسران پامپی و طایفه پامپی گرفتار شدند و این آخرین جنگ قیصر است
که در ماندا اتفاق افتاد و قیصر از آن همیشه تنگست که در همه جنگها خیال این داشت که چگونه
خانی سوم ولی درین جنگ درین خیال بود که چگونه جان از میدان بدرم و قیصر ثانی مالک اسپانیا
بجای ضبط در آورده بقیه بابت سازاد اسپانیا مانده در خان آن سال بر دم برگشت و خلق روم را
از وضع و شریف رهن الطاف و اعطاف خود ساحت چنانچه بقیه طایفه پامپی که از و کمال وحشت را داشت
به سحر و اذیت و آزاری بخورده بلکه احسان نمود و از استبدادی قیصر در امور ملک و دولت فی الحقیقه
بلا رسم از جمهوری باقی بود قیصر خواست که این اسم را نیز بر دشته سلطنت خاصه را بجای او برقرار کند چنانچه
در باطن شاهنشاهی کل فرنگستان و افریقا و آسیا بود و ظاهر تر تاج سلطنت بر سر گذاشته بود خود را
پادشاه روم و شاهنشاهی آن مرز و بوم خطاب کند و بعد از خلق ترک وین از روم اسم جمهوری بر سر نهاد
سال بود که برت در بود و روم میان هم میزد و هم میگوشت شده بود و ند که ابد اسم سلطنت خاصه را
بر احدی اظهار نکند و از اصرار قیصر اهل سنت راضی شدند که سکینه و خطبه بنام قیصر باشد و بختیوار
بلا مدت باشد و تحت زرین برای او در محکم است گذارند که قیصر جاس آن بر سر باشد ولی اسم پادشاهی
خاص را که خلاف جمهوری و قانون بانصد ساله است بر خود قرار ندهد و قیصر راضی نشده و اهل سنت
کالیست بن پیدی لغتال جنگین چاره نداشتند و التماس و عجز آنها مفید فایده نبود تا آنکه طوعا و کرها
قرار بر آن شد که پادشاه خاص باشد و لقب شاه بر او قرار دهند و قیصر بذارک سفر سه ساله دید که
بسمت ایران آمده و تبرکستان رفقا از خاک روستبه به مالک فرنگستان عود کنند اهل غریب او را اصل
فرصت نداده در روز نازدهم فرج قرار شد که در محکم است حاضر شده تاج بر سر گذارد و جمعی از مفسده
جویان که از شوکت قیصری در خند بودند با یکدیگر میزدند که آن پادشاه و الاجاه را در محکم است
قبض آرنجی از آن اشخاص بر و طوطوس نام داشت که قیصر او را فرزند خود میخواند و قیصر خیر از معنی آن
روز موعود با فرس کند و شوکت داران محکم است روان شدی از دوستان او ازین تنه
مطلع شده خود را بقصر قیصر انداخت که او را بخدمت بر چه خواست خود را بقیصر رساند مجال یافت کسی
او را راه بحضور قیصر نداد و یکی دیگر نیز در عرض راه عریضه عرض کرده بدست او و او انصیل واقعه را با
اسامی اشخاص نموده در آن عریضه درج کرده بود و از او حامی کسی که در آن روز حاضر شده بود
قیصر محال خواندن عریضه نکرد و همان عریضه در دست او بود که محکم است داخل شد و تحت
زرین قرار گرفت سیمبر که یکی از اشخاص نموده و از اعیان جمهوری بود او را بر خواسته عریضه
بدست قیصر داد و در باب برادر خود که قیصر او را نفی بلد کرده بود التماس کرد که قیصر تمسک و رانند
ان غدار بیانه عجز و انکسار را نمود و آمده بهر دو دست و امان قیصر را گرفت که او نتواند بر خیزد و بپای

باب نهم در بیان کرات مصنوعه ۴۲

کرید که داشت و قصر از ابرام و اصرار او را شسته نموده که قوم از تیرا بدین امجد و خواهی ساخت
 انحال گشت که از نهم بدین بود و نیمی از پشت سر قصر و قصر سر اسیمه شده برخواست و یک دست
 کرمان کاسکه نیکوست و یک دست نیز اگر فرمود ای ملک بجزایمان در چه خیالید که از اطراف این
 ریخت شد چشم قصر بر و مظهرش افتاد که از نهم زیاد تر درختی او جان کرده بود و فرمود ای فرزند تو چنین
 بود پس رد آنی خود را بر سر کشیده با بست و دو و خشم کاری خود را بای تمثال با نیمی انداخت در زمین
 در اگر کشید و جان تسلیم نمود در سن چاه و شش سالگی در از چهار ده سال حکمرانی و شاهیست بی درسیال
 به قصد و بعد از بنای روم و چهل و چهار سال قبل از ولادت مسیح و دنیا را دواع کرد و بی منصب بود
 و اختیار کامل او در امور جهان را بعد از خنک غارت خلیفه مدت چهار سال شد و روز بود و مظهرش
 با دوست و خیر خون گود و بر آستان کرده گفت ای خدا یان ما شما گواه باشید که این کار را در حق
 آزادی خلقی روم کرده و دشمنان را از میان برداشتم و با داد شما آزادی خلق را دادم و بار
 بر قس را خواهم کرد و ازین واقعه شورشی در آن روز در میان خلق افتاد که کونی قیامت کرد و اهل روم
 بهو او ای قصر بر آید و و خانیهای اشخاص نموده را اقل زنده و قاتلان قصر را محال زیست در شهر
 روم نمانده قصر را کرده و انداخت و بی که نام مناسب در روم بود از اهل سنت اجازه خواستش او را
 بیدان روم آورد و ادانی و عالی اهل روم در آن روز حاضر شدند که در کوی و برزن و در و بام از کثرت
 از دحام مجال حرکت سبک کام نبود و غش او را با چوب صندل سوزانیده آتش زدند و صدای گریه و
 زن با سنان می رسید و سپاهیان او کلا هر چه در آن مدت نشان جلالت و افتخار را زد و کشته بودند بالا
 جنازه او با آتش افکند و سوزانند و همچنین زبان روم حلی و زیور خود را در آن روز با آتش افکند و آتش
 او آتش زدند و از قاتلان قصر هیچکس باطلی نماند و پیغمبر و دیگر دهر ولایت که ایشان را یافتند کشته شدند
 اینکه مورخین گفته اند که هر چه که سوزانید و ناپایون بیا پارت را در غم جسم و رزم را بر گرفته اند
 و هر یکی از ایشان نیز قریب چهار ده سال استیلا و حکمرانی و سلطنت داشته اند و سنت بر وزن
 غلب یعنی دیوانخانه و محکم جمهوری روم و یکمیت و یکمیت یعنی مختار مطلق روم و قرار جمهوری روم
 بران بود که هرگاه ضرورت داعی شود این منصب و شغل را زیاد تر از شش ماه بچینی نهند و سیدان این
 قرار را بجهت خاطر خود بر مردم زده او را در تختی و زادی و محتار کل لقب دادند و در لفظ لاتین است
 چون در کلمات انگلیسی بعد از حرف بی اگر حرف ای یا ای یا و ای واقع شود او را مثل سین جمله
 تلفظ میکنند ولی در لغت لاتین او را قاف میخوانند و حرف آر پس در تلفظ انگلیسی کای را از جمله است
 و در لغت لاتین همان حالت خود که سین است باقی میماند پس تلفظ سیز را فتر که شد چنانچه جزیره
 سیسیلی را در زبان لاتین سیسیلی میگویند و در کتب قدیمه چنانچه ضبط کرده اند و قصر در لغت لاتین که را گویند
 که شکم مادر را باره کرده در آورده باشند چون شکم از شکم مادر جوهرس را باره کرده طفل را در آورده
 لهذا جوهرس را قبضه خوانند و اکنون این عکس اگر ضرورت باشد که شکم ایامه کنند که طفل در شکم ایامه
 مرض دیگر باره نمایند نسبت به القیصر اصطلاح اغلب اوجا خان بلطفه لاتین بر وزن ایامی کس میگویند

و در این فرزند
 خود خطاب
 میگوید

و در این
 کتب

یعنی عمل و کاری که نسبت بقصر دارد کتب طول قلمه محکی است که در بالای کوه طربستان که از جبال
 هفت کا زروم است در باصده و هفت سال قبل از عیسی بنامها ده اند و این قاعده را معبد یکن چو یکنی شری
 قرار دادند و منزه این قلمه و معبد در زرو میان زیاد بود و وجه تسمیه اش از آنست وقتی که مینا و عمار
 می کنند کلمه بنانی از زور خاک بر آید و لوح فرارش نیز همان حوالی بود معلوم شد که آن کلمه طولی نام بود
 و کتب طول مخفف کیا طولی است یعنی کلمه طولی چه کپا و در زبان تیسین یعنی کلمه و طولی اسم آن شخص است
 و در این معبد از اساس و زینت و ابواب و معارج طلا و نقره و اشدر و فک کرده بودند که بهای او را نیز
 خدای کس نمیدانست و در سال یکصد و هشتاد و هشت قبل از عیسی این معبد باری سوخت و دو بار و بنا
 نهادند و باز در سال هشتاد و دو و ولادت عیسی آتش گرفت مانند آشنه است که در جنوبی ملکیت اند و تسمیه او
 و اند و تسمیه همان اندک است که ملکیت بزرگی است و در جنوب اسپانیا واقع است المانی جایست در
 در کتاب تهیدین در باب مغایر خنن نوشته است که استر میونس در کتاب خود در تاریخ
 و قاع سال یکصد و هشتاد و دو و سیحی مطابق یکصد و هشت و سیحی خنن نوشته است که آثار
 خنن نوشته است که قوت جاویه مغایر اینچیکل درست معلوم نموده است و کسی که کاشف این ستر با همایکو
 بخشه است ولیکن آن کسی که خاصیت حرکت او را از بهر سمت بجانب قطب شمال استنباط کرد و از حیرت بجان
 بود که در سفر نیست نیز ممکن داشت و در کتاب چون یکصد و دو و سیحی مطابق یکصد و دو و سیحی
 و از اخبار سال و وفات کرده است و این ایتالیا ماده او را از ماده فولاد و آهن دانسته اند و از آنکه اختلاف اولی
 مکت سان نیست بهوی لئو و سیحی که شرف ساح و آنکسی که قطب نمای ملاخی را اختراع کرد
 فلو و جو و جا بود که یکی از این تاس است که در سال یکصد و دو و سیحی مطابق یکصد و دو
 هجری اختراع نمود و سیل و انحراف این آلت مخصوصه را در سال یکصد و هشتاد و دو و سیحی
 مطابق یکصد و هشتاد و چهار هجری تا سال یکصد و هشتاد و سیحی مطابق ۹۸۱ هجری و هشتاد و
 هجری را برت نام زمین که یکی از سکه نندن بود معلوم نمود و مشهور در سینه یکصد و هشتاد و
 سیحی شد و شجر یک جمل برت در سینه یکصد و سیحی مطابق یکصد و هشتاد و سیحی هجری رسید و قطب نمای
 مصنوعی در سینه یکصد و هشتاد و سیحی مطابق یکصد و هشتاد و سیحی هجری اختراع
 کرد و در زبر و زرتنی و شدت یافت و در اطلس بلاک که در شهر آدن بزرگ در سینه یکصد و
 پنجاه و یک سیحی مطابق یکصد و دو و سیحی هجری چاب شده است در صفحه سیم اختلاف
 و میل قطب نما را شرقا و غربا معلوم کرده است و هر که تفصیل را بخواند باطلس بلاک رجوع
 کند و مختصری از آن درین کتاب ذکر میشود و نیز قطب نما اکنون در بعضی اشیاء و میل ندارد
 و بقطب شمال خط مستقیم خواهد افتاد و در افغانستان یکصد و هشتاد و سیحی هجری در جانب مغرب انحراف دارد
 و در آسان و کرمان سینه درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در طهران و اصفهان و شیراز و بعضی
 از اکنه فارس چهار درجه انحراف بجانب مغرب دارد و در تبریز و سایر بلاد از اینجا تا نجد درجه
 بجانب مغرب انحراف دارد و در همدان و کرمانشاه و کرمانستان و آن سامان سینه درجه بجانب

۱۰۹۳

۹۸۳

۷۰۲

۹۸۳

۱۱۶۵

انحراف قطب

باب دوم در بیان پیش یعنی صفیاح و نقشه

مغرب انحراف دارد و در صوره درجه و در گوشه سفیده درجه و در مرکز است درجه بجانب مغرب
 انحراف دارد و در کتب و در چهارده درجه و در کتب آن گویند بی و دو درجه بجانب مغرب انحراف
 دارد و در کتب معلوم و در اذه درجه و در اینها از بازده درجه تا هفده درجه بجانب مغرب انحراف
 دارد و در اسپانیا و پورتوگال از بیست و یک درجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در
 فرانسه از هفده درجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در سیه پاریس بیست و دو
 درجه انحراف دارد و در انگلند از بیست و سه درجه تا بیست و شش درجه بجانب مغرب انحراف
 دارد و در آلمان از بیست و شش تا بیست و هفت درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در استکان بلژیک
 تا تحت سترین است بازده درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در قطر بزرگ بیست و سه درجه بجانب مغرب
 انحراف دارد و در بیست و شش درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در استکان بلژیک تا تحت سترین است بازده درجه بجانب مغرب
 میل سوزن قطب میباشد مشرق چنانچه در استکان بلژیک در در سیه پاریس بیست و دو درجه و در کتب
 بیست و سه درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در ملکوت برتنه از بیست و سه درجه تا ده درجه بجانب مغرب
 انحراف دارد و در وسط جزیره استرالیه از بیست و سه درجه تا در نقطه شمال می ایستد و از وسط جزیره
 تا آخر مشرق جزیره از یک درجه تا بیست و سه درجه انحراف مشرق دارد و از وسط جزیره تا آخر مغرب جزیره
 از یک درجه تا پنج درجه انحراف مغرب دارد و این انحراف و میل نیز بر تمام درجهها جانی غیر متبدل
 میباشد چنانچه این زمان در طهران چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و احتمال میشود که گفته
 پنجاه سال انحراف او شش درجه بجانب مغرب شود یا اینکه از چهار درجه بزرگتر شود و وقتی نیز پنج درجه انحراف
 باشد هنوز و میل این اختلاف معلوم نشده است و اسامی هم که درین باب ذکر شد مختصری از
 احوال هر یک و با خراب و دوازدهم ذکر خواهد شد نشاء الله تعالی

باب دوم در بیان پیش یعنی صفیاح و نقشه

یک است یعنی نصف و یک نقشه عبارت از صورت و نمایش حصه ای معلومه زمین است که مرز
 در یک نصف مشرق و هواری و آن نیز بر دو قسمت یا عمومی یا مخصوصی و آنجه عمومیست او را خیرل یعنی
 صفیاح عام و بویژه و در اصل است یعنی صفیاح و دنیا که ظاهر و آشکار میکنند تمام نصف زمین را
 یا دو نصف که در او این نقشه و دنیا که آشکار میکنند زمین را در یک صفحه مسطح در دو دایره یا در دو نصف
 کره یکی از آنها را استرالیه و دیگری میگویند یعنی نصف کره مشرقی که او را ایشیت میگویند یعنی نصف
 کره و در قسیمی نیز از این نام گویند و دیگری نامیده میشود و بیشتر میگویند یعنی نصف کره مشرقی
 او را گویند و بیشتر میگویند یعنی نصف کره که در قسمت به دو نیمی و در قسیمی دیگر آن نام گویند
 و نقشه ای مخصوصه ظاهری سازد بهین قدر بعضی ولایت یا ملکوت مخصوصه را ولی نقشه ای عمومی بر همه
 آنها کلیه اشمال دارد و بیان میکنند باجمالی آن جزیره که نقشه ای مخصوصه هر ولایت بزرگی و تفصیل
 آنها را آشکار می سازد و اینها که مخصوص نشان میدهند دریاها را آنها را در اصطلاح چهره
 مینامند که جمع چهرت مشرق هم گویند حرف محلی و آن مرکبات در زبان بطوری لفظ میشود مثلاً

در هر یک از اینها که در این نقشه و دنیا که آشکار میکنند زمین را در یک صفحه مسطح در دو دایره یا در دو نصف

۴۵
کتاب جام بسم

در انگلیسی حروف فارسی تلفظ می شود که اورا حروف میگویند و در فرانسه با همین معنی تلفظ شده و بیشتر بنامند
و در آلمانی با کاف عربی تلفظ شده و گشت میخوانند و در یونانی و جرمنی با فاء و معجمه تلفظ شده و حروف میخوانند
و تلفظ حروف در بعضی قریب با این معنی دلالت دارد و چنانچه جوهری در صحاح اللغه میگوید قال الکافی
حرفا الارض اذا عرفنا و اما حروف علیا طرفها و در نسبت که از یونانیان عرب اخذ کرده و از عربان نقل
و دیگر رسیده بعضی حروف و بعضی حروف بلسان خود تلفظ کرده باشند انتمی نقشه یا کوه تفاوت کلی
دارند چرا که هر شباهت دارد و به مثالی شخصی بهیئت و شکل و نقشه شباهت به تصویر او یکی نشان میدهد
بزرگ در قیاسی و شباهت و دیگری بهین قدرت و دلالت بر اثر و سیاهی او دارد و معلوم است که نشان
مجموعه تا صورت منقش اختلاف فاحش خواهند داشت و نقشها خواه عام باشند یا خاص بطور مثال
و میزان درست همیشه از درجات عرض وضع میشود و کله یا قسمت بالای بر نقشه همیشه بجانب شمال
و پایین او دلالت بجانب جنوب دارد و درست راست او علامت مشرق است و درست چپ علامت
مغرب مگر آنکه در آن نقشه علامت کل بوسن یا کل لاله کشیده باشند که در آنجا علامت و رسم دلالت
بجانب شمال میکند مگر رسم کوه یا نقشه زمین در اصطلاح و قسمت یکی را سمت کوه یا چنانچه گفته
و ذکر کرده در او همیشه درجات عرض و طول را ثبت کرده و در جنب رسم و قانون بالای ورق و صفحه طرف شمال
باین طرف جنوب است و بیکر این گویند که در او عرض و طول را معین میکنند بیکر بجهت است یا از جهت
آن نقشه که کل بوسن یا کل لاله نقش کرده باشند سران کل که بهر جانب است دلالت دارد که آن سمت
شمال است و مصنف لفظ این را ذکر کرده است و در جانب عرض در نقشها و اینها بر طرفین مشرق و مغرب
نقشه و درجات طول همیشه بر طرفین شمال و جنوب وضع میشوند و سواحل دریا را در نقشها همیشه خط
سبز سایه دارد و رودخانهها را با خطوط مارپیچ دراز و جنگلهار را با اشجار کوچک و جبال را با سایههای
ستاره افراشته و دریاها با سواحل سایه دارد و باطلات و دیگر ارباب را با نقاط صغیر نشان داده و متقاربه
یکدیگر تصور میکنند و جهت جریان آنها را به سمت ریاح یا تیرهای کوچک و طرق را با خطوط نشانه
منحرفه و صفحههای عظیم را با صلیبهای کوچک رسم می سازند و حصه های سلطنت هر دولتی و
اقالیم معلومه را با خطوط منحنی از یکدیگر مفرقه و پیوسته نمایند و بعضی اوقات با لوان مختلفه از یکدیگر
استباز میدهند و حدود و مالکات و ولایات را با نقاط صغیر تر از خط طولانی و بلدان و قصبات
بزرگ را با علامت صغیر و بعضی وقت بشکل کلی نشان میدهند و اسامی ممالک و اقالیم را با حروف
کبیره و ولایات را با حروف صغیره و شهرهای بزرگ را با حروف روم و قصبها و شهرهای کوچک
و دیار را با حروف ایتالیا میکارند مگر رسم کوه یا حروف روم استقیم و حروف ایتالیا
مؤرب می نگارند تا استباز می حاصل شود و بر ناظر در یاد می نظر معلوم کرد که کدام یک شهر بزرگ است
و کدام یک قصبه و قریه است و اشتراع نقشه بدون اختلاف بسیار قدیم است و لیکن
این مطلب بسیار مشکل است که حاصل اشتراع او تحقیق در چه عصر بوده است چرا که در این باب اقوال
مختلفه بسیار است و یونانیان اشتراع نقشه را به آنالسی میگردانند و میگویند که او نقشه دنیای

چون

ع ۴۰
باب یازدهم در منفعت جغرافیا

عقین را تخمینا با نصد و پنجاه سال قبل از ولاد مسیح کشیده و منتشر ساخت و از یونانیان عبری و یهودان
عرب و رومیان اخذ کردند و لیکن نقش غالب آنست که از یونانیان باریانیان رسیده و از اریان
و میان آنرا که و تاتاری غریب منتشر شده است و تاتاری شرقی از چین اسباط کرده باشند و چین
در تواریخ چین خلافاً للجمهور چنین نوشته اند که اشراف نقشه زمین و اولاد چین شده است و بکج و بای
سپاه شاه چین و دوزخ را در ویت و وقت سال قبل از عیسی نقشه کشید و مملکت داخله چین را در طرف
بزرگ می نوشتند و لیکن استن این اصلاح و ترتیبی که در نقشها بعد از آن کسی شد و از اتفاق افتاده است
باستصواب بطبیوس بوده است و او اول کسی است که بر نقشها خطوط مری و یمن یعنی نصف النهار را
و همچنین خطوط گرانش یعنی عرض و دایره را اضافه کرد و نقشها را یک قبل از زمان بطلیوس رسم می شد و
و همچنین بود که بعد و مسافت امصار را بدون شاسب عرض و طول رسم میکردند و این اصلاح و همچنین
بجهت ارتباط اماکن و تخصیص مواضع فایده عظیمی بخشید و از زمان بطلیوس در میان و نهاد نقشه از زمان
در مایه است و در هم اختلاف و تغییر پیدا کرده بود و لیکن از آن پس دانشمندان و استادان در این
اهتمام کامل کرده و روز بروز در تصحیح و تمییز او کوشیده و اند چنانچه اکنون بزرگترین قسمتی از کارها در این
غرض صحیح پرداخته و ساخته شده است

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

تحصیل علم جغرافیا بهمان شفافیت و از اجزای صفحه زمین و قوانین و قواعدی که در آنست بلکه مثل یک لایه
فایده است که در وقت جوانی تاریخ را بآنگونه و مواضعی که در او واقع عظیمه اتفاق افتاده است و امکان
ظاهر می سازد و این علم جزو اشخاص عموم و ما و بسرواران و محبت و روحیه و مورخین و سیاستمداران
خضر صلا لازمست چرا که سردار لشکر که از معارف و طرق و جبال و مسالک اطلاع کامل نداشته باشد
نمی تواند قدرت و توانایی بر جسم حمله یا در دایه طور امن و سلامت از مملکت و دشمن بیرون برود یا با مایه
بجهت معرکه خود قرار دهد و درین باب که در تجربه شده است بدستیکه اکثر خود و حکیم آگاه و انانی بود و از
جغرافیا اطلاع داشت او همان سبب چندین دلائل و آثار بدینجهتی که از عدم اطلاع باریانیان و یونانیان
و عساکر و میان دست داده چنانچه که مؤثر از بابت ندانستن جغرافی و اطراف و ولایت در گری را بایمانی
آورد و لیکن کوشش خاین غدار که بقول او اعتقاد کرد و بجای نیت یافته با مال شد و برخلاف اولی که در
اتمس با مضبوط کردن طرق و معابر را در یک یوغازی بنهت لشکر را در یوش مقابل شده و لشکر را در یوش
سختست داد و همچنین حضرت موسی در وقت عزیمت کنعان اول جاسوسان را بر شخص معابر و مسالک
تعیین فرموده تا بطور شناسائی و علم حمله با نولات آرد و همچنین اکثر در عزیمت ایران اولی که
بجهت تحقیق فرستاد و پس از آن بر او مینیم و بر نشیبه حمله آورده و لشکر کشید و همچنین امیر تیمور اول جاسوسانی را
بر جاجیه روانه کرد و پس از آن که ایشان را کاهی یافته بعضی رساندند بر آن مملکت عزیمت نمود و به بخار
منفعت بزرگی از آن علم حاصل است که طرق و مسالک را بر او بجز آنسجده مسافت هر دو
دانسته بطور معرفت در کج و بزرگ حرکت کنند و بهر مدتی که از جهت معرفت بقضایای الهی کرد

۴۴

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

کتاب مقدسه سطور است معلومست چنانچه در کتب مقدسه اگر نگذرد که موضوع که ذکر شده است با احوال
از علم جغرافیا ناشد حق و شکست و نه انقیاد کوارس یعنی اشخاصی که علامات و آثار قدیمه را تفحص کرده و
مایل باشند و برانگیزد کتب یعنی اشخاصی که ارقام و حروف و رموز قدیمه را بخوانند و جنبه کنند
بیت منفعت و معلومست که اگر از جغرافیا استحضار نداشته باشند چگونه معرفت آثار قدیمه و طلال البلیه
درین مذهب و ن خالی حاصل می شود که در بعضین بدون معرفت جغرافیا هر خواننده تاریخ بخت
و جهالت احوال سلاطین و غریب و هنرستانها را دریافته است چنانچه اگر کسی از جغرافیا مطلع نباشد
چگونه از هنر با و جنگها و محاصره های الکثیر در درگاههای و امیران و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه
و با سلاطین و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه و ایشیه
که او را هر کس که سوسن میگویند و قاعده و روستایان بود که اگر سرداری در جنگ شکست بخورد و در
بر شکست روز در دریا و کلاهی از آس و غار میگذاشتند و بجزیره و استند او را و آدمی شنیدند
و در جلو او کوفته می کشید و اگر باغ و ظفر بر شکست کا و تسربانی می نمودند و کرسوس دوم سردار است
که او را با ن خفت و استند او را در روز سال باضد و متقبل از ولادت عیسی داخل کرد و او برین
شکست و غارت قبل کرد که از تقصیر او بگذرند و بیفتد و در میان از این حرکت آن بود که هر
تن پرور را بجنک چکار است باید کلاه از درخت آس و غار بر سر عوض خود در بکار گذارند که اگر ششم و رابعه او
مطابق باشند و خون کوفته که عاجزترین جوانانست در جلو آنها ریخته شود و نوشته اند که هر که شکست
آس را بکشد خواب رود و شکست شود و درخت غار را نیز که بوزانند بوی خوش دهد و این دو درخت بوی
و قف و نوس کرده بودند و نوس اسم ستاره زهره است زهره نیز ستاره پیش و غیبت و طرای و طرای است
و خستیار این دو درخت نیز برای این کار و دلالت بر تن آسانی و طالت دارد و کبری اسم قدیم حرکت که
در ولایت مسو و نوسمه است و مسو و نوسمه اسم قدیم ملکی است که فها بن رودخانه و حله و فرات و این
لفظ تیس است و نوسمه لفظ جمع یعنی رودخانهها است و نوسمه مفرد است و نوسمه یعنی وسط و
اندرونست یعنی وسط رودخانهها چون این ولایت میان دو رود واقع شده لهذا مسو و نوسمه نامیده اند چنانچه
عربان نیز بدین مناسبت ملا را بجزیره میگویند

السنو منس مکانست در کنار بحر سفید در ساحل جنوبی اناطولی که در عرض سی و شش درجه و پنجاه دقیقه شمال
و در طول سی و شش درجه و ده دقیقه شرق اتفاق افتاده است و این جنگ می است که میان لشکر دارا و اسکندر
بوقوع سوست و در آن جنگ صد هزار نفر از لشکر دارا قتل و اسیر شد و حرم و عیال و ارکانا گرفتار شدند و انکارا
اسکندر زیاده از چهار صد نفر بهلاکت رسید

که انیکش یکی از دو خانهای میانی است و معروفست از برای جنگی که در آنجا میان اسکندر و دارا اتفاق
افتاد که درین جنگ ششصد هزار نفر از لشکر دارا از سی هزار نفر لشکر می و دو تنه که در تحت رایت اسکندر بود
خوردند و این اول جنگی است که میان اسکندر و ایرانیان اتفاق افتاد و این رودخانه در غربی آسیای صغیه
واقعست که مصداق و بحر مرقه است

کتاب جام جم

فرد و احتمال هر دو که او اول کسی باشد که گروهی از متب ساحت و خطوط مدارات عرضی نصف النهار و دگر در دور
فلکی را دور و رسم کرده باشد و او در سال یکصد و هشت و پنج قبل از عیسی جان را و دواع نمود پس فی جغرافیا اول از ان حکیم نام
شده و پس از او بطلمیوس و نیز ویج این کار کو شیده با عتب سار و اشتها را و افزوده است و بطلمیوس یکی از
حکمای قدیم و از اهل مصر است و به او در کتب کمال جد و جد داشته و بیشتر کتاب بحالات از دوری و نیز و سبک
حکیم کرده تا بر تیره رسیده که در عصر خود دینت و ریاضی و هندسه و نجوم سر آید کامی عصر شد و تولد او در مصر کنیا
بنشاد و سال بعد از عیسی اقمده و در سنه یکصد و چهل و هشت بعد از عیسی وفات کرده است و او را در سبک
ملک النجاشی میخوانند و تالیفات او در علوم و جغیه روزگار بسیار و کار باقی است ولی عجیب است که آنکه شمس چنین مذکور
ساحت که بطلمیوس از خود هیچ چیز را اصرار و استنباط ننموده است بلکه اخبار و اقوال دیگران را عاریه کرده
از ذوق سلیم و جبار فی یکو بکله ظهور می آورد و القصد فی اربط لمیوس عربان و ایرانیان نیز با شرح و تفسیر
الات و ادوات جغرافیای بخیر میراثی را و اندوختی حاصل نور و پنا این از سنه جدید به یکی این علوم را افزوده
کرده و باعث بر این کار خود بعضی از معتبان بود که به خدای سبح اعتراف کرده و علوم ریاضی و جغرافیا را
ضدالت و جهالت می پنداشتند بیکه چنان اعتقاد داشتند که زمین سطح یا شکل مربع است و این خیالات
فاسده تا ما به تیره معروف بود و در اقسام ماه چهار و هم خیال عموم مردم نور و پنا و در بیان مذکور
این بود که زمین مسطح و تیره و شمس و کواکب و سیارات و اجرام که در آنجا مکتوف شود بر کرویست ازین
اطمینان نداشت ولی پس از آنکه امریکایات شد علم جغرافیا قوت گرفته که دینت زمین را بدین گونه و نیز
قدما تیران قابل بوده اند و همچنین در فقه جغرافیای بخوبی متعارف و معمول شده و پس از ان جغرافیا
مهندسی تفصیص را و به تکمیل رسانده و کتب نخستین جغرافیای و اهل بیت بر ناست و آن اول کسبت که سبک ایل
خسوف و کسوف را در یافت و شرح کرده و زمین را بر کسب که نسبت داد و سایر دگر کامل و یکی آنکه می شناسد و
یکی آنکه می شناسد و یکی آنکه می شناسد است و هر یک که در روضه تصفا و ضمن احوال کمالیست
نوشته که با همین باشد ولی اشتباه در زمان او کرده که او را بعد از بطلمیوس نوشته و حال آنکه زمان او
مقدم بر زمان اوست و پیش از او کسبت که زمین را درین اطق تقسیم کرده و چنانچه در باب نوزدهم سار
و او اول کسبت که نقطه افلاک و خط معتدل النهار را تقسیم کرده و سایر اقسام کسبت و جبر و فلك کرد
چنانچه پس از ان عموم دانشندان مصر تصدیق اقوال او را کردند و ثلث از ثلث که مؤمن است که یکی از
سلاطین یونانست و تولد او در آسیای صغیره در ملده و سیلئوس نخستین است و در چهار سال قبل
عیسی اشاق قیاده و وفات و در سنه نود و شش سالگی در سنه پانصد و چهل و هشت سال قبل از عیسی
بود است و سیلئوس از شهرهای ولایت گریه است که النون ولایت گریه را افتا میگویند
آنکه کسی نمی شناسد از آثار یک نقشه اند او اول کسبت که ساعت را با شمس تعیین کرده و نقشه و کمر را او
نموده است و او خیال کرده که آفتاب که در ایست از آتش و پست و هشت مرتبه از زمین نزر کرده است و نیز گفته
که او اول کسی است که انحراف دایره اقلینتیک را معلوم نمود و نیز نخستین کسبت که ارقام و فتر جغرافیا
و نجوم را تشریح داد

باب دوازدهم در بیان خبر افغان که تقسیم شده است

در قدیم و جدید
آنگاه که پیش چنین پنداشت که زمین مسطح و آبها را که در مجوف و یکدیگر احاطه دارند و ستارگان مثل آتشی
را آسمانها نصب شده اند و بر این خیال قاسم مدنی در از زمان اعتقاد داشتند
مشا که در پیش بینی فضا غور و حکم دانائی بود و عموم خلق از حکمت و علم او بهره یافتند و میگویند که زمین
مرکز جمیع کائنات و لیکن بعضی از عالم اند خود که در فهم و ادراک سبقت از دیگران داشتند در حقیقت
مقصود خود را کشف نمود که ناهنجار و خیال او بود که بر این قرون متتابعه کار نیکو کشت که زمین مرکز کائنات
در دور آفتاب میسر میخشد که آفتاب مرکز کائنات و این کلمه را از ابراهیل میند دریافت کرده بود و مشا که در
از ابراهیل چنانکه گویا است ولی کمان تولد او در یونان غیر معین است و جمعی اعتقاد بر آن دارند که در جزیره قیوش
متولد شده است و زمان شهرت و اعلای درجه مرتب او تخمیناً پانصد سال قبل از عیسی بوده است و آن
حکیم دانشمند در عقولان شباب تحصیل کالات بولایات فی فی سیشیه و کلدی و ایران و هندوستان و مصر
بار سفر است و در مصر مدتی توقف کرد و از چندین آخرا لامر ذات سیر لیباً مجموعه کالات کردیده در یونان
حکمت عموماً و در علم بنده خصوصاً سیر اند اقران شد و او اول گیت که او القاب فیلا سوفرد او مدعی
فیلسوف و اشخاصی که قبل از آن مشغول تحصیل علوم بودند لقب سوفیستین داشتند یعنی موقطای انجیالم
است و یکی از بزرگان اهل بیت و از اهل یونانست و در نزد یونانیان قرب و شرف داشتند و در سال
او را در آتاسینه که در سرحد کیدوشیه است اتفاق افتاده و در عصر سلطنت آنتس هبت و پنج سال
بعد از عیسی وفات یافت است
اگامیرین

نیکو کار نیکو است یکی از جنین معروفست در بلده نازن در ملکوت بود اند که در قسمت بر و شمسیت
در دهم جنو آری سال بخزار و چهارصد و هشتاد و دو سیحی مطابق شعبان منتهی شد و پیش از دو پیشتر
متولد شده است و او اصلاح کتبه حکمت فیثاغورث بود و او صنف رسوم حقیقی حرکات نجوم است
الآن در میان خلق بر رسوم کار نیکو شهرت دارد
میشود بر اشیای یکی از جنین معروف و نخب و نگران است که در سال بخزار و پانصد و چهل و شش سیحی مطابق
نهمصد و پنجاه و شش هجری متولد شده است و پیشتر بر قول الطلیبوس متابعت کرد و در کار نیکو اقدام نمود
لکنه خیال او این بوده که زمین ثابت است و آفتاب در دور زمین می‌چرخد و باقی ستارگان بدو ایضا
حرکت میکنند و اشخاص معدودی متابعت رای او را کرده اند و کسی که رسوم کار نیکو را انجام رسانید
و اقوال فیثاغورث را احیا کرد سیصد و نوزاد و سه روز حکمای بزرگوار
سرایرت میوتان است و این شخص از اهل انگلیس است و مکان تولد او و وقت تولد در ولایت انگلستان
که در سنه چهار و شصت و چهل و دو سیحی مطابق بخزار و یکصد و یک هجری متولد شده است و او همچنین است
که افلاک را تشریح کرد و در ترقیب حقیقی حرکات سیارگان از کشف نمود و وقت جاذبه هر یک از ستارگان را در نقل
هر یک از ایشانرا معلوم فرمود و بواسطه این شخص دانا اهل انگلستان متواتر از شعور و کیاست و فراست

که در میان او نقطه توان برض کر که بر خط که از ان نقطه محیط آن جسم را استقامت بکنند همه برابر باشند
شکل اگره خولند و ان سطح محیط کره و سطح مستد برتر گویند و ان نقطه را مرکز و ان خط ما را انصاف اقطار
نامند اشی و کره نجومی ان محور دایره محیط است که چنان است که یک دایره احاطه دارد بر کره ارض که در او
اجسام مساوی ثابت بر نظری آیند و بر یک تیای بعدی از چشم ملاحظه میشوند و این را کره و دنیا با افلاک
میخوانند و نمونه او است ان چیزی که ما را کره ارض است یعنی مستوی یا کره ای که بر میخوانیم که پس ازین بیان خواهد
و لفظ آرمی کره یا ماخوذ از کلامین از لفظ انبساط است که معنی میدهد ان جسم را که مذکور و بسیار
باشد چنانچه دست بندی بر با حلقه و کره آرمی کره محتوی بر و و اعظمه چند است که از فلات یا جویه یا نقطه
ساخته باشند و این یکند و و ایر مسو عظیمه و یا را که گذار است اندک یک بر بطور نظم ذاتی و طبیعی و
مشهودی سازد و این درک ترتب افلاک و حرکت اجسام مساوی را و کره آرمی کره حرکت میکند بالای یک
در وسط یا فی مفضضی که تقسیم شده است در درجات و حرکت میکند بر طرف بالای یک عمود و یا
برخی و دیگر قسمتها و و ایر شده بعد از النهار و منطقه البروج و دایره نصف النهار و مدار اسطرلاب و
و دایره قطبی و این دایره افلاک در کره ارض تر جاد است میشود و از کیفیت و ترتب ایشان نسبت یکدیگر
می سازند ان چیز را که او نامیده میشود ترسیر یا تفسیر یعنی کره ارضی که در او تر این دایره یکی از ترسیرین
و تفسیر یکی مرسوم است و این کره ارضی مختلف میشود در مواضع مختلفه و بنا بر میل و دایره نیمه منقسم میشود
یکی را نیمه یسیر یعنی کره یسیره و کره یسیره که نشان میدهد ان موضع زمین را که در او خط استوا عبور میکند
از یک نیمه به نیمه است و در قطب باشد در افق و کسانیکه سکنی دارند در تحت استوا و در ان موضع را
و چنین خلقی دارند یک دایره بعد از النهار که روزها و شبهای ایشان دایره درازی و دایره ساعت است
ستارگان در هر دو نیمه گردان ظاهر میشوند یعنی چنانکه کوکب را طلوع و غروب بود و اقباب در عرض یک سال
دو مرتبه سالتر و ترسیر یعنی نقطه افلاک این یک گذر و و همیشه آنها دارند و تابستان و دوزستان و تخمین
بیاورد و خندان و تابستان آنها و فوجی است که اقباب نسبت الی اس ایشان یعنی نقطه اعتدالین میرسد یکی
الیکت یا یسیر یعنی کره یا نیمه است ان محلی که در انجا خط استوا و افق میان زمین یک زاویه خرد اندک باشد
میکند ما این خط استوا و قطبها دارند ان محلی که همیشه یک خط فوق افق است و دیگری در تحت افق و از قطب
مرفق همیشه برابر است با عرض ان محل محرم گوید یعنی عرض بلد از خط استوا امتداد چهل درجه است از قطب
تیر در ان بلد جزا و شمالی باشد خواه جنوبی باز بقدر چهل درجه است اشی و ایشان می بینند همین قدر قسمتی از افلاک
و هر قدر بر درجات عرض می افزاید روزها و شبها در می شود و در برابر یکس یعنی مدار اسطرلاب و واحدی
بلند ترین روز ذاتی و طبعی نمره ساعت و نیم است و در نوکر ترین یعنی در قطبی که مراد تمام میل کلیست یا طول
ایام است و چهار ساعت است و یکی بر کل تفسیر یعنی کره مداری که عرض تعیین است و هست ان محل را
که در انجا افق با خط استوا منطبق میشود و آنها را که زمین گاهی میکنند و قطبها را که در ان محل نشو و در ان محل را و ایشان
هرگز نمی بینند زیاد تر از نصف آسمان که است تا آنجا می کشند در دوزستان یک نصف منطقه البروج همیشه
افق است و نصف دیگر در تحت افق و همچنین قطبها یکی در سمت الی اس و دیگری در سمت القم و انجا سراسر

کتاب جاحم بس

باب چهارم در بیان انقشال سفیر یعنی

گرچه مصنوعی

یکروز یکشت تنه مقصود از برکن سفیر آن است که در اینجا بر طبق حرکت اولی بر مدار موازی زحل حرکت میکند نه طلوع میکند نه غروب بلکه بر ارتفاع مساوی گرد میگردد و اگر قطب شمالی برست راس بود نصف شمالی ظاهر شود و نصف جنوبی خفی و اگر قطب جنوبی برست راس بود برعکس و حرکت فلک عظیم در عرض تعیین بخوی و در خط استوا و دایره ای در بینهما حاصلی و مایل میخوانند و آنکه نصف کث که در خط استوا دو تابستان و دو زمستان و دو بهار و دو خزانست از آن است که در وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال دو تابستان است که برست الراس کند و در وقت رسیدن آن بدو نقطه انقلاب و در زمستان که کمال بعد را دارد ولی سردی شود بلکه بالنسبه ثاوت خواهد کرد و چهار دوری آفتاب از سمت الراس مقدار پست و سه درجه و نصف ثاوتی چند آن در هوا ظاهر میشود و دو بهار و دو وقت رسیدن آفتاب بوسط اسد و دلو است و دو خزان و دو وصول آفتاب بوسط ثور و عقرب و بعضی علم گفته اند اعدل قیاس بر روی زمین خط استواست و کوبان تساب احوال فصول باشد یعنی همیشه حال هر یک یکروز و یک وقت و قدوة الحاکم اخواجه فیض طوسی نیز خط استوا را اعدل قیاس دانسته و گفته است شبانه روز مساویست و صورت حرارت روز را برودت شب را بر یکست و جزیره سرانند که از جانب شمال قریب خط استواست بحسب حث میحضرت آدم است این جمیع تنه مقوی قول خدا علیه الرحمه تواند بود که آن حضرت از بهت برانند بافتاد که در ارض بحسب اعدل قیاس ولی بحسب استغفار و دلیل مواضعی که تحت خط استوا واقع شده اند چون ولایت و وسط افریقا و بعضی جزایر و امریکای جنوبی بغایت گرم است اهل آن قیاس بسیار و میان و چند میان و شد و میبایند و از اعتدال فراج و خلق و حشرات نیک و در افتاده اند و صورت انسان در صورت حیوانات

باب چهارم در بیان اصل و بنیان انقشال سفیر یعنی گرچه مصنوعی

مکملای قدیم ملاحظه کرده اند که همه ستارگان میچرخند در دور زمین از مشرق بجناب مغرب در مدت یک ساعت و آن دایره ای که آنها را میچرخند در حرکات خودشان هر یکی بدیگری موازیست ولی آن دایره در دور ثاوت دارند و اینها نیکو میگذرند بالای و وسط زمین هستند بزرگترین حالتی که دیگران کاسته میشوند و اندازه بقدر خودشان از او و نیز قدما گفت کرده اند که دو نقطه در آسمانهاست که آنها همیشه در همان موضع ثابت و برقرارند و آن نقطه را را ایشان نامیده اند قطبهای افلاک زیرا که در بافته که آسمانها در دور آنها همیشه در حرکت اند و از برای تمیز آن حرکات آنها که بر مصنوعی را از حرکت کرده اند که از وسط مرکز او عبور میکند یکجور میگویند که منتهایه هر دو طرف او چهلست بان غیر از حرکت قطبها نامیده میشوند قطب و نیز فرموده ما معلوم داشته اند که در مدت یکم قمر که اول طلعت و پست و نیم بیشتر که اول میزانست و دایره که فرض شود با سیر قیاس بشود در یک مساوی بقدری از بهر دو قطب و این دایره بنا برین لازمست که تقسیم کند زمین را در دو قسمت مساوی و از آنجمله است که اویت نامیده شد و آنکه بیشتر یعنی خط استوا و او را نیز انجومی نامتقل ازین میساختند یعنی خط معتدل النهار زیرا که آفتاب و قمر در حرکت میکنند و او را یکروز با او شبهارا بطول مساوی در تمام دنیا و نیز فرموده ما ملاحظه نمودند که از بهتیم چون که اول سرطانست تا پست دوم و سیم که اول بدست آفتاب حرکت میکند هر روز بجناب کجی خطه یعنی

باب پنجم در بیان استعمال که با جغرافیا

در این فصل

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

و چنانچه با شاهی آن نقطه رسد باز مراجعت میکند بجان آن نقطه که از آنجا حرکت کرده بود یعنی از سمت
 دوم و سیم بر میگردد و باین جهت و بجهت چون و پس از آنکه با آنجا رسید باز تازی از آنجا منصرف
 میشود و از این جهت قیاس آن دو نقطه که ثابت بودند در وقتها الیه حرکت نفس را نشان میدهد یعنی
 و نیز قیاس ما شرح کردیم و در حرکت افق با دایره که از آن دو نقطه معلوم میگردد و این
 آن دو دایره را از یکدیگر نامیدند و ترایک از کلام یونان ما خوانست که معنی میدهد ایات و یا بر اجزای افق
 همانکه یکی از این دو نقطه رسیده باز بجان دیگری رجوع میکند و همیشه در زوایایات و غیره تحقیق تفحص کردند و با
 وقت بسیار حرکت افق را مسجند و ملاحظه کردند که آن مقدار یکدو و در حرکت یو سه خود نزدیک میشود و دور میشود
 از نقطه تقاطع مدار او با دایره استواری بقدر یکدو و در استواری عرض یکدو و در استواری عرض یکدو و در استواری
 از مابین رجوع نیست که آنها را از دو دایره قیاس از تصویر افق و از آنجا که آن بروج بر آن صورتهاست
 و این دایره که در هر دو حرکت میکند تمام میکند بر ترایکات افق که بعضی مدار اسطرخان در یکطرف و
 ترایکات افق که بر کجای آن یعنی مدار اسطرخان یکی از طرف دیگر و قطع میکند استوا ملاحظه مخفی در یکدو و در یکدو
 است و در هر دو جهت و در وقت و قیاس است این بزرگترین مثل افق است و بجهت توضیح این حرکت ایشان فرض کردند که
 در استواری یکدو و در دایره استواری آنها را نامیدند قطبهای دایره و دایره که در حرکت میکند
 افلاک با محور خود و مداری که از قطبهای منطقه البروج میگذرد و او را قوس بزرگ مینامند یعنی دایره قطبی
 در آن فصل سفر یعنی که در مصنوعه دایره معدل النهار و این دو دایره ترایکات یعنی دو دایره افلاک این
 دو دایره قطبی است قطع شده در زوایای قائمه با دو دایره دیگر که آنها را قوس بزرگ مینامند که یکدو و در دایره
 سائرین یعنی افلاک این با الگوی ناگس یعنی اعتدالین و قطبهای معدل النهار و ترایکات
 قوس بزرگ است و در دایره قوس بزرگ است و در آنجا که این قوسها که عدد از یکدیگر گذشت او را با خط
 استعمال میکنند و مدار از قوس بزرگ دایره با قطب اربعه و دایره که بر اسطرخان و میزان و دو قطب معدل النهار
 و نیز قیاس ما معلوم کردیم و در وقتیکه افق است و در نقطه از سه و چهارم و در وقتیکه افق است و در نقطه از سه و چهارم
 تا قطب جنوب در مواضعی که محاذات یکدیگر واقع شده اند و از نظر اوجها و اوقات و این باعث شده اند که آنها
 قیاس کنند یکدایره که میکنند و از مابین قطبهای دایره که ایشان آن دایره را بر می دارند نام نهاده اند یعنی دایره
 و این دایره نصف النهار در هر دو مصنوعه مثل قوس بزرگ یعنی دایره افق غیر حرکت و همیشه به ثبات خود
 برقرار است و دایره افق دایره است که بیان میکند قیاس این و نیمه که ظاهر است بکنه هر مکانی و چنانچه بیان
 تفصیل میکند ظاهر مرئی نصف کرده و در بالا ای دست از آن نصف باطن و غیر مرئی کرده که پایین دست و پس از آنکه
 اصل که را معلوم کردیم او را بایستوان حتی المقدور با استعمال آن و در چنانچه لازم است بمنافع جغرافیا

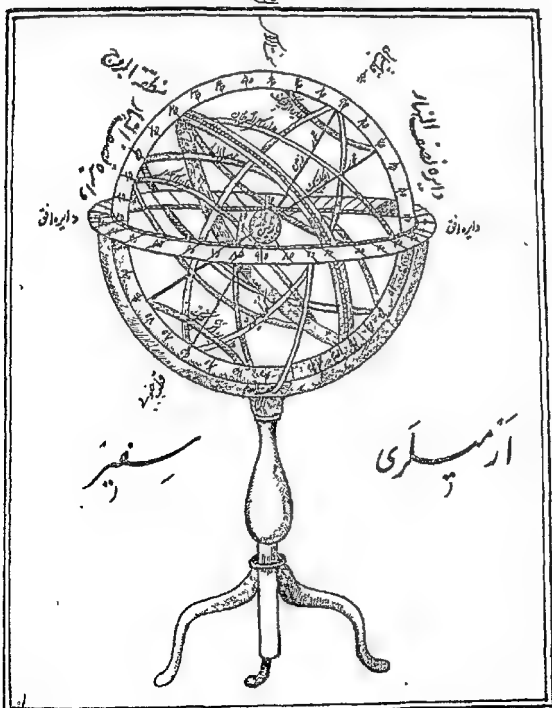
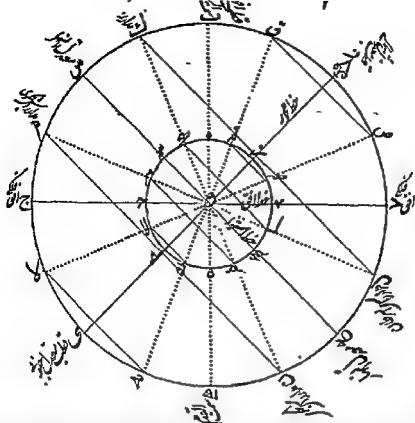
باب شانزدهم در بیان استعمال که با جغرافیا

مخفی نماند که خواه زمین مرکز عالم باشد و خواه بطور حلاوت یعنی گردش در دور افق بکند چنانچه از اصولیکه زمین
 شده است مشهور است و علی الاطلاق باقی است در همان موضع خود و نسبت با افلاک و تحقیق بحسب قاعده و
 دلیل و از طلوع و غروب ستارگان و از شعاع آنها بالای افق بر این واضح دلالت دارد و بر آنکه موضع که از زمین

تغییر نماید و این سلب پس از آنکه معلوم شد اساس است فصدین چگونگی همه خطوط و دوار و مفروضه در
کره که لازم است و جغرافیا که استعمل شود در صفحه زمین زیرا که اگر با قیاس کنیم خطوطی که کشیده
شده است از هر کفر فاین همه نقطه های افلاک آنها قطع خواهند کرد و صفحه زمین را که همگی آن محل
مماس بر همه دوار یک معلوم میشود با انعکال آن نقطهها خواهند مفروضه شد با یک خط پس کوچک
بدون اینکه تعبیر و تفسیر در وقت دیدار آنها ظاهر شود چنانچه این صفحه را بسیار واضح و
صریحاً با تعبیر خواهیم کرد و اما قیاس که معلوم شده است که در اینجا دو قطب و خط استوا باشد
و نصف النهار باشد منتقل شده بصورت زمین و بر همان نظم و ترتیبی که قیاس شده اند افلاک
مخبر هم که دیگر مصنف در این باب ارقام بحر و کبره و صغیر انگلیسی تخصیص داده است و حروف
کبره را در انگلیسی که پیش از ترس گویند که با آن حروف در کتابت و کتاب حرف اول سامی سلاطین
و شاهزادگان و بلدان و بنادر و اشخاص معروف مشهور را می نویسند و حروف کبره از اینقرار است
A B C D E F G H I J K L M
N O P Q R S T U V W
X Y Z

و حروف صغیره را در انگلیسی اینست که پیش از ترس گویند و حروف صغیره از اینقرار است بچند طور دیگر
حروف صغیره را می نویسند
a b c d e f g h i j k l m n o
p q r s t u v w x y z
و با این حروف صغیره تحریر میکنند و حروفی که با او کتاب یا روزنامه چاپ می کنند طور دیگر است که مخصوص چاپ
و اما اگر متابعت مصنف میکردیم بر باطنین کتاب که از این حروف اطلاع نداشتند هیچ معلوم
نمی شد لهذا تشبیه را لهذا آنچه ارقام فلکی است بچند شیخ و آنچه که ارقام ارضی است با
ارقام نجومی تعبیر نمودیم و با آنکه خطی که نشان میدهد در افق فلکی که او قطبهای او هستند دو
نقطه است که خط مطابق او خط γ نشان میدهد در افق زمین را با نسبت مکان
که سمت الراس او سمت δ و سمت القدم او سمت ϵ و این دو نقطه γ نشان میدهند
قطبهای دنیا را با قطب فلک اعظم را چنانچه مطابق است با خود ترس که بیان میکند آنها را زمین را و این
 γ نشان میدهد است محورها است از خط مطابق او ترس ϵ نشان میدهد محور زمین را که میگوید که از
خیالین مرکز و که عمودیت دارد که هر مرکز زمین است هر آسمان این دو خط γ و ϵ هستند زیرا که هر فلکی
که هر کدام از آنها است سه درجه و نصف تقریباً بعد از آن از خط معتدل النهار γ و این دو خط مطابق γ که هم
بشدت را یکسر که ارضی و بطور است و می دانند از خط γ که با از این دو خط γ و ϵ که نشان میدهند و در
قطبی که این را قطب البروج را که هر کدام تقریباً است سه درجه و نصف بعد از آن از معتدل النهار و مطابق
انها خط γ و ϵ که نشان میدهند و دایره قطبی ارضی را همان دوری از قطبهای خود و این مشهور است
این دایره γ که است خط نصف النهار و افلاک فلای هر خط γ که است خط نصف النهار از این

و این حروف را که در این کتاب است
در این کتاب است



باب نهم در بیان احوال تیرستریل لکوب معنی که ارضی

و حرکت خواهند کرد و در حالتی که آن دو نقطه همیشه ثابت و غیر متحرک خواهند بود و آن نقطه که مرزیت است
 در که ما و خواهیم داد و این قطب شمال عالم را و آن طرف مقابل که با مرئی نیست خواهیم نامید قطب جنوب و اما محور
 منطقه البروج آن قطب است که در خط استوا باشد و در هر دو طرف آن دو دایره و دایره عذراست معالیه
 منفرجه دارند و اما محور ارضی آن قطب است که همیشه ثابت و بی حرکت است و یکی از این قطب یعنی قطب ارض
 آن نقطه قیاسی در است که با استقامت است بالای سر ما و از اینجا است که هر وقت ما عرض یک مکان
 خود را عرض یک مکان است از سرخ و دما را و اما تیر یعنی سمت القدم است آن نقطه از است که است جهت
 در زیر اقدام ما یا بالائی سر است و از آن است و لیکن اول لازم است تا معلوم شود که چنانچه سمت القدم ما است
 سمت ارضی آنها چنان است ارضی سمت القدم آنها است و هر چه که گوید آنتیپا و در نقطه مقابل
 و در آن کسانیت که در آن است که هر چه که پای آنها پای با نقطه مقابل دارد و اشی و در هر مکان
 در زمین آن دو نقطه را دارد و چنانچه ما بتوانیم بگویم که آن دو نقطه را ما با خود میبریم هر جا که میسر و در این دو
 نقطه ما است در آن قطبهای افقی و آنها نیز نشان میدهد که همیشه ثابت است که آنها هستند در مقابل یکدیگر و
 رسم ما از دو ثابت میکنند تیر و در نصف النهار را نیز که دایره نصف النهار دایره است که بدو نقطه
 سمت ارضی سمت القدم و دو نقطه سمت جنوب میگذرد

و بی اینگونه تیر یعنی خط الاستوا و دایره عظیمه است که در دو سوی دایره است و در قطبها و دایره
 قمری میگذرد و در دو حلقه مساوی که یکی نامیده شود و از آن نصف یعنی نصف کره شمالی و دیگری در جنوب
 یعنی نصف کره جنوبی و او است ایضا نامیده شده و این الگوی ناگشتی که در خط معادل النهار و بعضی
 اوقات از راه شدت رفت نامیده شود و از آن جهت که خط و زمانیکه اقباب ظاهر میشود و حرکت کردن
 بالای او روزها و شبها میشود و در یک طول مساوی در قسمت دنیا و این اتفاق می افتد و مرتبه در
 عرض یک مکان نسبت به یکدیگر که در اول حرکت و در سمت و سمت است که اول میزنند و این اولی است
 نامیده شده و در آن الگوی ناگشتی یعنی خط اعتدال ربعی و این ناگشتی ناگشتی یعنی نقطه اعتدال
 خریفی و این دایره لازم است که دانسته شود که در هر دو دایره یعنی محیط هر دایره را خواص عظیمه باشد و
 مانند پس او را بر سید و شصت قسمت میکنند که نامیده میشود و در این دایره حلقه است
 تیر سید و شصت در جهت شده است که اصل دایره و بسیار است چنانچه دایره و دایره است و در جهت
 و ثبوت است که ثابت میشود همه مدارات عرضی و انداز یک دایره بالای خط استوا و همچنین انداز و یک
 به دو دایره عظیمه دیگر در زمین است مقدار شصت میل جغرافیائی و شصت و نیم میل شمسی و این شصت میل
 که تقسیم دایره بر سید و شصت از آن است که این عدد در مجموع کور الاشیع را شامل است و در ازای یک دایره
 در زمین بقول شصت میل جغرافیائی شصت میل و این الگوی شصت و نیم میل و در هر دایره و در اولی حساب
 کتاب مخزن العلوم شصت و نیم میل و نصف کره است و در نقشه جان ارنو میست که کمال و توفیق عمل است
 و در نقشه بلان و غیره شصت و نیم میل تا م انگلیسی یک دایره که در آنجا که در آخر باب دوم مذکور شد است
 و غیر از این منافع مسطور در خط استوا یک دایره که در آنجا که در آخر باب دوم مذکور شد است

و در هر دو طرف آن دو دایره و دایره عذراست معالیه
 منفرجه دارند و اما محور ارضی آن قطب است که همیشه ثابت و بی حرکت است و یکی از این قطب یعنی قطب ارض
 آن نقطه قیاسی در است که با استقامت است بالای سر ما و از اینجا است که هر وقت ما عرض یک مکان
 خود را عرض یک مکان است از سرخ و دما را و اما تیر یعنی سمت القدم است آن نقطه از است که است جهت
 در زیر اقدام ما یا بالائی سر است و از آن است و لیکن اول لازم است تا معلوم شود که چنانچه سمت القدم ما است
 سمت ارضی آنها چنان است ارضی سمت القدم آنها است و هر چه که گوید آنتیپا و در نقطه مقابل
 و در آن کسانیت که در آن است که هر چه که پای آنها پای با نقطه مقابل دارد و اشی و در هر مکان
 در زمین آن دو نقطه را دارد و چنانچه ما بتوانیم بگویم که آن دو نقطه را ما با خود میبریم هر جا که میسر و در این دو
 نقطه ما است در آن قطبهای افقی و آنها نیز نشان میدهد که همیشه ثابت است که آنها هستند در مقابل یکدیگر و
 رسم ما از دو ثابت میکنند تیر و در نصف النهار را نیز که دایره نصف النهار دایره است که بدو نقطه
 سمت ارضی سمت القدم و دو نقطه سمت جنوب میگذرد

کتاب جام جسم

یک اسامی بنمایند از برای تعبد و قدادتی برودش یعنی عرض و انجی و قدس یعنی اطوال و تعبد از برای
 مقاصد دیگر و مدارات باشد و ایرضیه که موازی اند خط استوا و درجه جابجایی و دورند از یکدیگر و
 این دو ایرضیه که یکدیگر در یک قطبها و نزدیک خط استوا و هر یکانی دارد و مداری چنانچه میتوان قائل
 چندین مدارات بعد و قطبهای سمت الراس باکن از شمال با جنوب و در میان این مدارات
 چهار مدار است که از جهت فواید و منافع ایشان بشمارنایمده شده و بر سائیس آفت و بر سائیس یعنی مدارات
 معلوم میکنند و با سائیس آفت و سائیس یعنی مدارات مناطق حر که این محدوده و بدیناطاق که پس ازین
 خواهد شد و این چهار مدار آن چهار و ایرضیه است که دایمنا میسر میشوند و در تریایک
 یعنی دو مداریش یکی و این دو و دیگر یکی یعنی دو و ایرضیه قطبی و این دو و تریایک هستند و دو و ایر
 که کشیده شده اند و یکی از یکطرف خط استوا و با موازی هستند و آنکه کشیده شده است در شمال خط استوا
 سمت نایمده شده و تریایک آفت و بر سائیس مدار راس البرطان آنکه در طرف جنوب است نایمده شده
 و تریایک آفت و بر سائیس مدار راس الجدی و آنها هستند جنس نایمده شده از جهت که شش از آنها از اعلا
 در این آن علامت و صورتیکه در منطقه البروج است و تریایک با محدوده و جمر آفتابند فلاجرم است و این
 و کلامی است یعنی مبتدا و را چنانچه حرکت کنند است و در خط سحر و با آن خط منحرف جنوب است میرسد
 هر دو می ایشان و هرگز تجاوز نمیکند و در این دو مدار و از آنجا است که این دو و ایرضیه را تریایک نایمده اند که کلام
 که کلام نمانست و معنی اباب و باب درین و با زانست و حرم جسم که یزد و کلامی است یعنی لفظ القین است یعنی میل
 و انقضای اصطلاحی است در نجوم که دلالت دارد بر افتاب یا ستاره یا سیاره یا نقطه دیگر که یکی از خط استوا و از
 سمت شمال باشد یا سمت جنوب این همانست که در اصطلاح جغرافیا است و در سائیس نایمده یعنی عرض و در سائیس
 ایران عرض را یعنی دوری که کسب از مدار زمین یعنی یک یکین است که احتمال میکند چنانچه میگوید عرض فلاجرم
 و در خط است مثلاً یعنی دوری آن از مدار زمین و درجه است پس افتاب را با این عرض نباشد اما دوری افتاب
 از اعتدال النهار است که نایمده عرض است تریایک با نشان میدهد بالایی یک یکین است ان دو نقطه افلاک
 که محدودند و نایمده از رزون یعنی منطقه حاره و یا محروقه و قسمت یکستند و از این دو و بر سائیس رزون یعنی منطقه
 معتدله و افتاب میرسد به مدار راس البرطان و بر سائیس یک چون که است نایمده شده بسبب سائیس راس البرطان
 یعنی نقطه افلاک صیفی وقتی که آنها یک سکنی دارند در شمال این مدار دارند و از ترین روز و کوتاه ترین
 شب را و آنها یک در جنوب خط استوا هستند بخلاف این یعنی در انوقت برای آنها بر سائیس و افتاب میرسد
 به مدار راس الجدی در سمت دوم و سائیس که است نایمده شده بسبب و بر سائیس بر سائیس یعنی نقطه افلاک شتوی
 و حرم که بر سائیس بر سائیس از کلام سائیس از لفظ سؤل که معنی افتاب است و از لفظ استوا که معنی استوا است
 توقف کردند تا آخر است و افتاد و یکدیگر معنی وقتی را که افتاب در غایت میل است از خط استوا چون در ان
 چنان معلوم میشود که افتاب استوا و کثت دارد و چه که میل افتاب از او آخر جز تا او آیل سرطان برکت
 پنج است و چنان تفاوت ندارد و همچنین از او آخر قوس تا اوایل جدی و جنوب تریایک از او دارد و چون تفاوتی در
 میل نمیکند بنظر چنین می آید که کثت دارد و از ان جهت او را سائیس نایمده اند که در معنی اشاره به وقت

باب ششم در بیان احتمال فایده ترستریل گلوب یعنی که ارضی

و کت آفتاب است اشی و تریامیک با هم شده یک دایره تقریباً است درجه و نصف از خط استوا بعد دارند
مهرسم گوید یعنی است درجه و هشت دقیقه گرفته و برخی است درجه و سی و دو دقیقه
و آنستند و آنچه حال استو است و نصف هر یک کنند و اندا علم تحقیق الامور و ان دو و دو کره
هستند و دو دایره نصف و از آن چهار مدار معلوم میزند که کشیده شده اند و از خط استوا و بهمان خط
از قطبها چنانچه دو تریامیک هستند و از خط استوا و آن دایره که میسک در دو و دو قطب شمالی است نمایند
شده و از آن تریامیک یعنی دایره شمالی یا از کت است یعنی دایره که کت است یا از کت شمالی
است و از دو دایره صورت از کت یعنی دایره که در نصف است جنوب است نمایند
سویزین تریامیک یعنی دایره جنوبی یا از کت است یعنی دایره که کت است یا از کت جنوبی
بودن او مقابل اولی مهرسم گوید آتی در کت یعنی مقابل و محاذ است اصل این لفظ آتی از کت
یعنی مقابل از کت است و به جهت در نقطه از کت است بگویند آتی و این دو دایره هستند و هر دو با
قطبهای آن کت است و آنهاست کت و هر دو در کت یعنی مناطق بارده یا متجمده که جدا می سازند
اینها را از کت طاق معتدل

ذی جری دین یعنی نصف النهار و است یک دایره عظیمه که میسک از دایره قطبها قطع کنند است
خط استوا را از دایره قائمه تقسیم کنند است که در دو و نصف که یکی را از کت است و یکی را از کت
نصف که شرقی و یکی را از کت غربی گویند یعنی نصف که غربی و لفظ جری دین است
شده است از کلام تیس که انهار جری دین میگویند که نشان میدهد یعنی نصف النهار و از کت است
که در حرکت یومیه زمین این لفظ یعنی کت در محاذی بود راستی و استوا یا جنوب است که آفتاب در آن
خواهد داشت غایت ارتفاع خود را از کت خواهد شد پس از آن نصف النهار را باطله شدن و جنوب است و از کت
به آن گوییم که در کت آن دایره نصف النهار است که خواهد داشت نصف الیل همانها است که در کت
در طرف مقابل او از زمین هر نقطه در صفحه زمین لازم است که داشته باشد نصف النهار خود را پس بعد نصف
النهار را به کت است یا شمار و بی حساب خواهد شد فلا جرم که می تواند قیاس کند چندین نصف النهار با شمار
لغظهای است از شرق تا مغرب و شمار دایره را در خط استوا که آنها قطع میکنند خط استوا
و سایر مدارات را از دایره قائمه و نصف النهار را با صطلاح مجتهدین بر دو قسم است یکی را از کت است و
فرست بگویند یعنی اولی نخستین و دوم سکنده یعنی ثانی و از کت جری دین یعنی
نصف النهار اولی است اگر از آنجا مبدأ طول را قرار دهند پس سکنده جری دین یعنی نصف النهار
ثانی که در آنجا مان جری دین بگویند یعنی نصف النهار عام شده آنهاست که به سمت شرق یا
سمت مغرب و ثانی یعنی نصف النهار یک مبدأ طول را از آنجا معین کرده اند تا آنها ملاقات بکنند یکدیگر
در یکصد و هشتاد و درجه و نصف النهار اولی که عبور میکنند از دایره قطبها و مرکز آفتاب قابل تغییر و تبدیل است
و هر چقدر نصف النهار اولی بالذات در میان نصف النهار با ثابت شده است چنانچه خط استوا
ثابت است در میان مدارات چرا که اهل جزایای هر یکی بسیار کرده اند که نخستین نصف النهار

این لفظ در کتب قدما و کتب جدید
و در کتب قدما و کتب جدید
و در کتب قدما و کتب جدید

باخشیار خودشان و ساقا اگر ملایم بود نخستین نصف آنها خودشان از افزو که یکی از خزار کناری است
 نسبت کند و دو بود ولی اکنون عموماً ایشان از پانچت نامی خاص و دشان مین میکنند چنانچه از آن انگشت عموماً
 یکصد از میان آب در دریا می ریزی و صد خانه گری می کشی که هست تقریباً شش و قیسه در شرق است و بال و دانه
 متحرک است که می دانی چقدر مایه بعضی از خزار خالکات که اکنون در آب انهار دارد و بهر اطلال قرار داده اند
 و بعضی از این اطلال مغربی از قیاس است و مایه و دانه بعضی از کنگ در شرق زمین بهر اطلال را رسم کرده اند
 اشی و فایده نصف النهار باست ترتیب آوردن ایشان دادن عرض و طول الیه را که هست آن عرض الیه
 بعدی که آنها دارند از شمال با جنوب خط است و طول الیه از شرق تا مغرب نصف النهار اول و نیز آنها نشان میدهند
 مکان افکار و نصف النهار و در کرات مصنوعه مایه و چهار دایره نصف النهار رسم میکنند که هر یک از آنها
 باز در درجه یک یک مساوی دارد که آفتاب آن باز در درجه را در عرض یک ساعت قطع میکند و بهر نصف النهار
 و در عظیمه اندک تفاوت مدارات که آنها را در عرض مایه و مدارات کلاً با خط استوا و باید که موازی باشد
 این خطوط نصف النهار قطع میکنند مدارات را با خط مخفی و نصف النهار از مدارات مختلف فاضی
 و از هر جری که نصف النهار باقی می کشند زمین را در دو حصه بوسیله نصف کره و از شمال با جنوب و در هر
 قسم میکنند زمین را در دو حصه غیر مساوی از شرق تا مغرب و نصف النهار با مایل میشوند و یک یک
 نزدیک میشوند درجه بدرجه چنانچه نزدیک میشوند نقطهها و لیکن مدارات باشند مساوی و دراز یک
 تنه جزیای کناری سیر و جزیره است که در دریای شمالی انگلستان در غری از قیاس واقع شده اند
 و جزایر خالکات که قدما بهر اطلال از جانب مغرب قرار داده اند که با همین جزیای کناری است و با قیاس
 باین برده که بقول حکما در آب مغرب شده است و تقصیل جزیای کناری ایشان الله در اینجا و هنوز در اینجا
 گری پنجم قصبه است در ملکیت در جنوب شرق اندون در جنوب جنوب رودخانه نیمه اول قیاس
 شده است و در اینجا رصدی در بالای است و بعضی یک چارکس و قوم دیننه هزار و ششصد و هشتاد و پنج
 مسیحی مطابق یکبار در شتاب و شش چارکس است و اندون نیمه را با اسم قصبه نیمه معروف که آن رصد
 بسته است و موزم سخته اند که اکنون قصبه نیمه است که مایه و دانه اطلال از اینجا قرار داده اند و در آن
 رصدخانه اشد لالت رصدی در چوبی قصبه که در آنکه عقل از تصور آن چیست چنانکه صاحب شرح میگوید
 بندی اشد که از آلات و ادوات رنج خود لاف میزند اگر او را ملاحظه میکرد و از آن میبود و میگوشت این چوبی
 استیل بر سطح اینست و طول و در بین های کوچک آن رصدخانه از چوب اینجاست و در اینست و در اینست
 نزدیک از شصت اینجاست و با شتاب اینجاست تقریباً از دو ذرع افرون تراست و بعضی تا پنج ذرع را از اینست
 بخوار و ششصد و هشتاد و پنج مسیحی حساب کنند ولی بعضی از سال بخوار و ششصد و هشتاد و پنج که مطابق
 با یکبار و نو و چوبیت حساب میکنند که سال تمام رصدخانه است که بهر اطلال از اینجا قرار داده اند و عجیب نصف النهار
 که پیش از تقصیل این رصدخانه در اینجا و در باب انگلند پراخته است و بهر بعضی جزایر که بهر ضرت
 نه امده است مگر خود را مشغول با شتاب اینچنین از میان معلوم خواهد شد و میان رصدخانه و این
 و کلیسای عظمی است و بال شش و قیسه مساوی است که تقریباً بهشت میل انگلیسی است چون چندان معتدلات

۱۸۵

ملاحظه

۱۹۰

این کتاب در کتابخانه عمومی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تهران است
 شماره ثبت کتابخانه ۱۸۵
 شماره ثبت کتاب ۱۹۰
 این کتاب در کتابخانه عمومی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تهران است
 شماره ثبت کتابخانه ۱۸۵
 شماره ثبت کتاب ۱۹۰

کتاب جام جم

تفاوت این سائ بسیار شکل است شعروا شکل دایره باضی که فاصله باطل را اندر حساب خط
 از خط استوار و روی سویی هر دو قطب در طول است تفاوت کند این شعروا خط در طول بر وجه شود و کاسته بر خط
 کویم برستی که نشانی در خط و عرض و تفاوت چندان میکند در کاف سته شماری و در عرض لام خط
 در عرض مبرج بود و در عرض فنون در شصت نصف یک ربع آمد بدین خط در عرض شصت و نه آری و در حساب
 زان پس هر که گشته شوی از خط و مقیط و ملت یک پس از آنکه انتخاب کرد و دیگر بری پنج را بجای خط که از او قطع
 کند طول خود را و از این خط که عبور میکند از بالای او و قطع میکند خط استوار است خط طراح شد و نصف النهار
 اول و از این خط که تقاطع کرده است با استوا طول است حساب شد و جانب شرق و بجانب مغرب همان بقسمی که عرض
 حساب شد و بجانب شمال و بجانب جنوب از خط استوا و در اعظمه در کره یک کی در وسعت یک است و نصف النهار
 گری پنج نیز شش را خواهد شد همان شماره درجات و خواهد شد در همان اندازه و مقیاس خط استوا
 قوسی که قطع شده است فیما بین قطب و خط استوا میشود یک ربع که شاطعت از نو در وجه و اگر پس از آن بهایم
 قوس نصف النهاری را که قطع شده است فیما بین لندن و خط استوا شامل خواهد شد به پنجاه و یک درجه و بیست
 دقیقه شمالی با از آن جهت میگوئیم که لندن واقع شده است در عرض شمالی پنجاه و یک درجه و بیست
 و پنج دقیقه و قوس نصف النهاری را که عبور میکند بالای او در بزرگ و خط استوا ما خواهم داشت اذن
 واقع شده است در شمالی پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و پنج ثانیه و این واقع شده است در عرض شمالی
 پنجاه و هشت درجه و بیست یک دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این واقع شده است در عرض شمالی
 که نصف میل هر یک بعد از آنکه در خواهد شد و پنجاه و یک ثانیه که بالای او نصف النهار عبور میکند واقع
 شده است فیما بین خط استوا و خط جنوبی عرض او خواهد بود و چون این خط یک است و گوئیم که در وقت در عرض
 جنوبی سی و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه که در عرض جنوبی است و در سمت جنوبی که گشته شده است
 در عرض جنوبی پنجاه و پنج درجه و بیست و یک دقیقه و پنجاه و یک ثانیه در عرض جنوبی پانزده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست
 و یک ثانیه و قوس و نصف النهار و دو مکانی که واقع شده اند فیما بین هر یکی از آن مکانها تا محل تقاطع
 آن قوسها که با خط استوا ماکث خواهد بود که تفاوت عرض اینها بین آن دو مکان معلوم خواهد شد و چون عرض این
 میشود پنجاه و پنج درجه و بیست و یک دقیقه و عرض لندن پنجاه و یک درجه و بیست و یک دقیقه و هر دو مکان در یک سمت
 خط استوا گشته شده اند و با تفرقی کردن عدداً از آنکه حاصل خواهد شد چهار درجه و بیست و یک دقیقه و هشت
 پس از آن بزرگ چهار درجه و بیست و یک دقیقه و در تریجانات شمال خط استوا از لندن واقع شده است ولی اگر با تریجانات
 تفاوت عرض اینها بین دو مکان بر مقياس بل تمام از طرفین خط استوا که یکی در عرض شمالی و یکی در عرض جنوبی باشد
 پس عرض هر دو مکان از خط استوا گشته شده است فیما بین این دو مکان معلوم خواهد شد که در این دو
 عرض را باید که بر جمع خواهد بود و حاصل تفاوت عرض است فیما بین این دو مکان مطلوب خواهد شد و چون عرض
 پنجاه و پنج درجه و بیست و یک دقیقه و عرض جنوبی است و عرض لندن پنجاه و یک درجه و بیست و یک دقیقه و شمالی است و
 با جمع کردن این دو عرض باید که حاصل شصت و یک درجه و بیست و یک دقیقه خواهد شد پس خواهیم گفت که
 بعد از این دو مکان از یکدیگر شصت و هشت درجه و بیست و یک دقیقه است

نصف النهار
 خط طراح
 خط استوا
 خط جنوبی
 خط شمالی
 خط عرض
 خط طول
 خط ارتفاع
 خط عمق
 خط عرض
 خط طول
 خط ارتفاع
 خط عمق

باب هجدهم در بیان عرض و طول



از آنست که افقی تیو یعنی مدارات عرض که از هر یکی از قطبها یک شمار تا دوازده و ابریکه مرکز نشان غیر مرکز کره
باشد کشیده شود بر زمین که موازی باشد با خط استوا چنین و ابرخواهند خدمت کرد و نشان دادن عرضهای
چندین گفته را که از میان آن گفته اند آنها میگردند و آنچه هست که آنها نامیده شده اند نیز آنست که تیو یعنی
مدارات عرض در موسوم شده اند با ردی یعنی نصف قطر متوالیا که حرکت میشوند از آنکه در خط استوا و این مدارات
شدند خاکاسته میشوند تا آنکه در قطبها آنها عاقبت غیر مرئی میشوند و این مدارات که رسم شده اند با ردی هرگز مرکز نشان
مرکز کره نخواهد بود و اینها را در غیر غیر نامند و اینها تعریف و تفسیر میکنند تمامی که چیزها را مدارات و جغیه مقصود و
مترجم گوید توضیحی در این مطلب لازمست و نشان است که اگر کشیده شود بر زمین و دایره که موازی باشند با
دایره استوا چنانچه در اکثر همه بر محور زمین باشد هر یک بر نقطه دیگر چنین و دوازده نشان میدهند عرضهای یکایک که در
آن مکانها این دوازده میگردند و از این خاصیت است که نشان نموده شده اند نیز آنست که تیو یعنی مدارات عرض
که رسم شده اند بر ردی یعنی بر محور زمین و متوالیا که حرکت میشوند از آنکه در خط استوا یعنی مقدار دوازده آنها
میشوند و مقدار دوازده در خط استوا تا آنکه آخر الامر در قطب شمالی نقطه میسر گردند و از این بیان معلوم شد که ردی
نصف قطر است و جمیع او در پس است یعنی انصاف قطار چه مراکز جمیع این مدارات بر نصف محور زمین و
هر مرکز بر نقطه از محور خواهد داشت شمال باشد خواه در سمت جنوب و لیکن چنین مدارات که مراکز آنها در آنها
بر ردی یعنی بر محور زمین که حرکتند از آن دایره که رسم شده است بر مرکز کره یعنی در خط استوا و سطح
شماره گذشت بر مرکز کره پس این مدارات نخواهند بود و از دایره عظام و لیکن که حرکت میکنند از دایره عظام و اینها
و دایره عظام بر زمین و اینها تفسیر میکنند مقصود را از مدارات جغیه این یعنی که مدار یک در هر یک کشیده شده اند
که آن موضع بخند عرض دارد و اشی در میان یافتن طول پس از آنکه داشتیم ترتیب بنظر آورده بودیم
نصف النهار اول که از او طول هر مکان را در زمین حساب خواهیم کرد یعنی بعد طولی از نصف النهار اول معلوم
پس تصور خواهیم کرد نصف النهار دوم که کشیده شده است قیاسا بر قطبها و آن مکان مطلوب که البته قطع
کرد خط استوارا و بعد از آن نقطه تقاطع نصف النهار اول خواهد نشان داد و طول مکان مطلوب بر این جانب مشرق
یا بجانب مغرب موازی موضع اول نسبت به نصف النهار اول چنانچه خواستیم بدانیم که طول کشتون در چه موضع است
بشماره کردن از نصف النهار اول که یکسره در دنیا میگردیم و دایره نصف النهاری که کشیده خواهد شد قیاسا
که یکسره در دایره کشتون کران دایره قطع خواهد کرد و خط استوارا در یک نقطه که یکسره در دایره کشتون
و قیاسا بر این جانب مشرق آن نقطه است که در آنجا نصف النهار اول قطع کرده است خط استوارا پس طول کشتون
یکصد و سی و نه درجه و شش آن در دایره قیاسا بر این جانب مشرق که میگردیم و این خط استوارا
یعنی در شش طول کوی یک در یک دایره قیاسا بر این جانب مشرق که نصف النهار آن قصبه قطع خواهد کرد و خط استوارا
در نقطه هفتاد و یک درجه و دوه و قیاسا بر این جانب مشرق از نقطه تقاطع نصف النهار اول با خط استوا فلانجه
خواهد شد کوی یک در طول هفتاد و یک درجه و دوه و قیاسا بر این جانب مشرق که میگردیم و این خط استوارا
بران بود است که طول از نصف النهار اول بر این جانب مشرق تمامی در دایره خط استوا یعنی یکصد و شصت
جسایب گردند و این عمل الآن تروکت چرا که مستحق چندین غلط و تعب است و هیچ حاصلی نخواهد داشت

۷۱
کتاب جامع

اکنون تحقیق این خبر را اقرب دانسته گفته اند که هیچ مکانی در کره قاره نیست که زیاده از یکصد و هشتاد و درجه طول
و استیم باشد که نصف النهار است و غرض از این آنست که دو مکان در یک سمت از نصف النهار اول واقع شده
باشند بلکه بعد است البته زیاده از یکصد و هشتاد و درجه بعد از آنکه داشت پس با هر قریب کردن اقرب از نصف النهار
طول فاصل بین آن دو مکان معلوم خواهد شد چنانچه شما خواستیم تفاوت طول را مابین کلنگه که در قسمت بدست
هستاد و قسمت درجه و هشت و چهار دقیقه و چهل ثانیه که گسترده شد و قسمت در طول یکصد و شانزده درجه و هشت
و نیمه بدینجهت بر دو بلد شریفی که برینج واقع شده اند و از شرق اول آنکه معلوم میشود که تفاوت طول این
آن دو بلد است و هشت درجه و سه دقیقه است و هرگاه دو مکان در طرف مقابل نصف النهار اول باشند یعنی یکی
در سمتی واقع شده باشند و دیگری در سمتی از نصف النهار بقدر خود درجه و هشت و چهار دقیقه تفاوت طول فاصل
مجموع کردن طول هر یک با دیگری معلوم خواهد شد چنانچه خواستیم بدینجهت که تفاوت طول فاصل مابین و پستگاه
و قسمت در شانزده درجه و هشت و یک دقیقه که برینج واقع شد و قسمت در هر یک که گسترده شد و هشت
در طول هشتاد و پنج درجه و دو دقیقه مغرب که برینج چند است پس با جمع کردن بر دو طول و خواهد شد و دیگر درجه و
یک دقیقه شرق است که تفاوت مابین بلدین مذکورین خود و یک درجه و سی و یک دقیقه است و در باب بعد
مابین دو بلد را باقی بماند که یک خط مستقیم که در زمین کشند فاصله معلوم میشود بدانکه هرگاه بخوانند بعد
مابین دو بلد را با خط مستقیم که یکدیگر بدانند از دو بلد با هم می آید خط استوا واقع شده و اندک یا در جنوبی خط استوا
همسایه با یکی از اینها شمالی و دیگری جنوبی است اما در حالت اول اگر کج عرض متحد و کج طول مختلف باشند در
صورتیکه طول هر دو بلد از یک جهت باشد یا در تفاضل درجات طول آنها را گرفت در صورتیکه از یک جهت
باشند یا در مجموع درجات طول آنها را گرفت بعد از آنکه تفاضل یا مجموع درجات اگر در تحت خط استوا باشند
باید عدد درجات را در شصت ضرب نمود زیرا که در اینجا هر درجه را شصت ثانیه میسبب شخص کرده اند و در عرض و جنوب
اختلافی ندارد و اگر در عرض است درجه باشند یا در عدد درجات را در شصت و پنج ضرب نمود چنانچه آنرا در طول مابین
این باب تا به شاهد درجه معلوم کردیم و اما در جای دیگر عرض آنها را با هم جمع یا با هم کسر کردیم و بدانکه درجات در
یو بیست و پنج درجات و دوازده طول آنها را با هم جمع یا با هم کسر کردیم و اگر کج طول متحد باشند و کج عرض مختلف
صورتیکه طول هر دو بلد شریفی با هم در تفاضل درجات عرض آنها را گرفت و در شصت ضرب نمود زیرا که
اوقوسی است از دایره نصف النهار که اوقوس معادل النهار از دایره عرض است پس هر درجه و شصت ثانیه میل فاصل
در صورتیکه طول یکی از اینها شریفی و دیگری غریبی باشد یا در عدد درجات تفاضل عرض آنها را جمع نمود و در عرض
درجات طول این فرد و پس چند مجموع المربعین عدد درجات مابین البلدین است که باید در شصت ضرب نمود و حاصل
عدد امیال مابین آن دو بلد است اما در حالت ثانی یعنی در حالتی که هر دو بلد جنوبی باشند و کج عرض آنها
مثل حالت اول است و اما در حالت ثالث یعنی در حالتی که یکی از اینها شمالی و دیگری جنوبی باشد اگر از یک جهت عرض باشند
یا نباشند باید درجات عرض آنها را جمع نمود و بعد از آن در صورتیکه طول هر دو بلد شریفی با هم در کج
عدد درجات جمع شود باشد بعد مابین بلدین مجموع درجات عرض است که اولاً جمع کرد و بودیم و اگر کج عرض
درجات طول متحد باشند درج تفاضل طول این را با مجموع المربعین باید جمع نمود و در حاصل بعد مطلوب است

باب هجدهم در بیان عرض و طول

در صورتی که طول یکی از آن دو بلد شرقی و دیگری غربی باشد باید عرض درجات مجموع طولین را با مخرج مجموع عرضین جمع نمود و عرض حاصل درجات بعد از این البلدین است و بجهت تخصیص ساعات مذکور به پایتخت مثال ایراد نمود
 تا بر مصادقه کشندگان ایشان شود و فرض کنیم که دو بلد باشند که عرض هر یک از جانب شمال سی درجه
 باشد ولی طول هجدهم شرقی و طول چهارم درجه شرقی است در این صورت معلومست که مواضع این دو بلد یکدیگر باشند
 تفاضل آنها یعنی فاصله را از آن دو بلد و چون عرض سی و هشت درجه از آن دو بلد و از این فاصله
 لهذا باید تفاضل آن هجدهم درجه است درجه چهارم و در ضرب نمود پس معلوم میشود که بعد مابین دو بلد مفروض هزار و صد و
 هشتاد و سی و یک است و هرگاه هجدهم دو بلد باشند که عرض هر یک از آن هجدهم درجه است ولی طول آن از طرف شرق است
 درجه و طول آن از طرف مغرب سی درجه است چون مجموع طولین هجدهم درجه است و هر دو بلد از آن دایره هجدهم درجه است
 پس باید هجدهم درجه است و در حالت هجدهم درجه است و در حالت هجدهم درجه است که دو بلد از آن دایره و در صد و هجدهم درجه است
 مابین دو بلد مفروض است و هرگاه هجدهم دو بلد باشند که عرض هجدهم درجه است و طول هجدهم درجه است
 متعادلند و عرض سی درجه و عرض هجدهم درجه است لهذا تفاضل مابین آن عرضین را که چهل است که در فاصله
 که عدد و سی درجات همان دایره است ضرب میکنند ظاهر است که دو بلد از آن دایره و در صد و هجدهم درجه است
 بعد مابین دو بلد است و هرگاه هجدهم دو بلد باشند که عرض هجدهم درجه است و طول هجدهم درجه است
 شمالی و در عرض هجدهم درجه شمالی است و در طول هجدهم درجه شرقی و در طول هجدهم درجه غربی است
 آنها را که سی درجه است باید مخرج نمود و حاصل که نهصد و هشتاد و هشت درجه است و در صد و هجدهم درجه است
 افزود پس جذر حاصل که هجدهم درجه است و در درجات مابین این دو بلد است و در صد و هجدهم درجه است
 که بعد مابین دو بلد مفروض است و هرگاه هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 و بجهت حالت ثالث چند مثال ایراد میشود و اول فرض کنیم که هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 از آن هجدهم درجه شمالی و دیگری سی درجه جنوبی است و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 که شصت است از آن دو بلد و در شصت که عدد هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 که بعد مابین دو بلد مفروض چهار هزار و صد و هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 سی درجه شمالی و در عرض هجدهم درجه جنوبی است و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 و حاصل که دو هزار و پانصد است بر مخرج تفاضل طول آنها که نهصد است می نمایند که طول هجدهم درجه است
 شرقی و طول هجدهم درجه شرقی و بعد از آن جذر مجموع را که تقریباً هشتاد و شصت است در شصت که در شصت است
 که عدد هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 بعد مابین دو بلد را بدینند که در عرض هجدهم درجه شمالی و در طول هجدهم درجه شرقی است و در طول هجدهم درجه است
 درجه شرقی و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است و در طول هجدهم درجه است
 مجموع طولین که هزار و شصت است جمع نموده و جذر مجموع را که تقریباً هشتاد و شصت است در شصت که در شصت است
 نموده معلوم میشود که بعد مابین دو بلد مفروض چهار هزار و صد و شصت است و در طول هجدهم درجه است
 غالب اعمال مذکور حکم کلی عرض و طول است که مخرج و در دو مخرج و در دو مخرج و در دو مخرج

باب سیم در تقسیم زمین در کلائی میتس یعنی اقلیم

انجامات سرد است چنانچه چاه و عرض سال همه جزیره بارف مستور است و سکنه وسط جزیره را سمار حقا
صفت آنها را در این میتس میگوید یعنی هندی یا قریه که ابدان و آب و خوراک با جزیره ای است و در
رنگت میکند و شکار گوی در این جزیره و فراوانست و مختصری نیز از احوال این جزیره در باب چهارم و پنجم در ضمن تصرفات
دولت انگلیس بیان خواهد شد جزایر آنزویس که اورا بهترین آنکه میتس میگویند یعنی جزایر مغربی که جزیره است
که نزدیک بهم در محیط ائتسیت شمالی فیما بین بورو و امریکا اتفاق افتاد است و این جزیره را واندو و زنگ نام
یکی از تجار برنج در سال یکصد و چهار صد و سی و نه مساحت مطابق بهشت صد و چهل و سه جری پید کرد و او را واندو و زنگ نام
بایع یعنی باز است چون در این جزایر با شکاری سمار ملاحظه کردند آن جزایر را آنزویس نام نهاد و برای این جزایر
سارو و با جزایر این زمانه سازگار است و خاکش غلیظ و بهریش طرب آید است برنج و حبس که از شهرهای
بلجیوم است که در نقطه مرز با انداز فارسی میگویند و در آن شهر کارخانه است که در اینجا مشغول و کلائون بعمل می آرند و
و مقبول است سمار کاظم دارد و مختصری نیز از احوال جزایر آنزویس در باب شصت و دوم در ضمن تصرفات دو
پورنگاز است و ذکر خواهد شد

باب سیم در بیان تقسیم زمین در کلائی میتس یعنی اقلیم که اورا اقلیم اعظمی میگویند
کلائی میتس یعنی اقلیم است که در این میتس میگویند و در این میتس میگویند و در این میتس میگویند
و پهنای و درازترین روز در مدار نزدیک قطب و درازترین روز از آنکه در سمت خط استو است با نصف
ساعت و از دو دایره قطبی با قطبها آنهاست تقسیم شده با ایام و شود و اصل مقصود از این تقسیم ثانوی آن بود
که درازی روز و در مواضع مختلفه عرض در اول نقطه اتفاق یعنی با درازترین روز در سال ظاهر معلوم شود و این تقسیم
ماخوذ است از شبانه روز و خط استوا است که هر یکی دو دوازده ساعت است و در عرض شصت درجه و سی
چهار دقیقه در هر طرف خط استوا طول ایام شامل است از دوازده ساعت و سی دقیقه و در عرض شصت و درجه و سی
چهار دقیقه شامل و جنوب طول ایام شامل است از شصت و درجه و سی دقیقه و در عرض طول ایام شامل است
ساعت و پنجم است بدین طریق با ملاحظه کردن آنکه راکه در اینجا طول ایام بقدر هر ساعت از دیگری می افتد و او
باشد یک شماره از دوازده که مرکز آن غیر مرکز دیگری باشد رسم خواهند شد که موازی خط استوا خواهند بود
و این شاملی متضایقه که ما بین دوازده اتفاق افتاد و اندک کلائی میتس اصطلاح شده اند و نقطه کلائی میتس از
کلام می دانست که یعنی مید بیل و نقصان بتدریج را می بینیم که به معنی اگر بحسب درجایست
هر چه قطب تر و دیگر میشود و در جات عرض می افتد و پهنای اقلیم است اعظمی بتدریج کمتر میشود و
در عرض می افتد و اگر بحسب ساعت ملاحظه کنیم هر چه خط استوا نزدیکتر میشود و پهنای اقلیم
می افتد و از عرض می افتد معلوم نیست که ازین لفظ مراد کدام یک است و بهر دو معنی افتاده خواهد بود
اشی لیکن این تقسیم صفحه زمین اکنون غیر متعل است با وجود علم و طالع بر مدارات عرضی از وفایده حاصل
نخواهد شد و از این نقصان که بیان شد معلوم کردید است چهار قسم است که در میان خط استوا و هر یکی از دایره
قطبی و شش اقلیم فیما بین هر یکی از دایره قطبی با قطب خواهد شد و مجموع آن شصت اقلیم است که سی در جانب شمال است
و سی در جانب جنوب است و چهار قسم است که ما بین خط استوا و دایره قطبی است تفاوت هر یکی از دایره

این تقسیمات در کلائی میتس است و در این میتس میگویند و در این میتس میگویند و در این میتس میگویند

باب بیست و دوم در دلائل گرویت زمین

بجاء انگلیس	اسامی شهرهای انگلیس	عدوایام	اسامی شهرهای فرانسه	عدوایام	اسامی شهرهای ایتالیا	عدوایام	اسامی شهرهای اسپانیا	عدوایام
January	جنوری آری	۳۱ روز	ژان وین	۳۱ روز	جنوور	۳۱ روز	کانون الافر	۳۱ روز
February	فبرو آری	۲۸	فوریو	۲۸	فور آل	۲۸	شباط	۲۸
March	مَرچ	۳۱	مَرچس	۳۱	مارش	۳۱	اُور	۳۱
April	اپریل	۳۰	اپریل	۳۰	اپریل	۳۰	نیمان	۳۰
May	مَی	۳۱	مَی	۳۱	مَی	۳۱	ایار	۳۱
June	جون	۳۰	ژون	۳۰	ایون	۳۰	حزیران	۳۰
July	جولای	۳۱	ژولایه	۳۱	ایون	۳۱	تموز	۳۱
August	اگست	۳۱	اگست	۳۱	اگست	۳۱	آب	۳۱
September	سپتمبر	۳۰	سپتمبر	۳۰	سپتبر	۳۰	ایلول	۳۰
October	اکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	تشرین الاول	۳۱
November	نومبر	۳۰	نومبر	۳۰	نومبر	۳۰	تشرین الآخر	۳۰
December	دسپتمبر	۳۱ روز	دسامبر	۳۱ روز	اکاپر	۳۱ روز	کانون الاول	۳۱ روز

باب بیست و دوم در بیان صورت زمین و دلائل گرویت

در قرون سالهای فی ثمانی از مردان فی ثمانی آن مکان و مشخصه که زمین یک سطح منتهی بآب است که همه طرف با دریا و آسمان محدود است و پس از آن جمعی از حکمای با تحقیق این خیال را باطل دانسته بر این اعتقاد بودند که زمین بشکل کلوله مدور یا کروی مدوری است و ادعایست کردند که مکان او در میان پنجمار جسم مرتبه کائنات معین شده است و بجهت کثافت از اجزای دیگر دور و مجر افاده است علی ای حال زمین مدور و کروی محسوس است و گرویت آن ازین دلائل آیه معلوم خواهد شد اول آنکه از طرف ماه که بجهت جایل شدن جسم زمین فیما بین افاق ماه ظل ارض مانع از تابش آفتاب میشود و این ظل در هر موضع بزمین همیشه بشکل مخروط ظاهر شده است و علی الظاهر دلائل دارد بر آنکه همه ماه و خورشید و آب که زمین را احاطه می کنند متعاقباً کروی خواهد بود و بلندینا و پستیها که صورت ظاهری صغیر او را تغییر میدهند با قدری غیر محسوس یا هیچ از ترکیب کروی او که خواهند کرد و چرا که نسبت ایشان به جبهه کره ارض بسیار اندک است و در یک بساخور و نخواهد بود و بلندترین جبال و صغیر او میشوند کمی زیاد تر از دو برابر جزو قطر آن و بخود جزو است که قطر زمین باشد و نیز جسم کروی را هیچ در کتب یا ضعیف یا معلوم کرده بلندینا است که نسبت آن جبال بکره ارض مثل نسبت شش شعاع است بکره که قطر او یک ذراع باشد این شش اشخاصی که ساحل استاده باشند ملاحظه میکنند گشتی که از ساحل دور میشود و البته اول از نظر جبهه گشتی غایب میشود و پس از آن شرع نمایی پائین و پنهان میگردد و در فاصله با افزایش بعد سر و گل تا نیز غمر می خواهد بود و چنانکه علی الظاهر که گشتی در دریا غرق نشد و همچنین جبال این وقتی که گشتی از دریا با ساحل نزدیک شود اول قشیری از او که نمایان میشود و سر و گل های گشته است و در هر چند دیگر قشیری از آن نمایان میشود و بعد از آن تمام جبهه گشتی نمایان خواهد بود

باب سبت دوم در دلایل کفایت زمین

و این امر عجیب و دلیل میباید شد که بجهت آنکه سطح صفی مدور در باست که سبب شود و این سطحی را زمین
و این امر متعجب و در باست بلکه در حقیقت نیز این ملاحظه شده است چنانچه آتینا بی که از اقول تا آخر
صحیح است که فلان زمین غیره را مباحث کرده اند و ملاحظه کرده اند که اول روز پس مناره با دو جهات
شد و بر هر دو جهت تر شد و باقی آنها از زمین نظر آمده است تا آنکه دلیل اینکه زمین صفی سطح نیست
بلکه گردی و الاصل است صریحا از مسافران بحر معلوم شده است که کبریا و قدرت در دور و پهنای کعبه ایستاده اینچنین
ملاحظه و قصد دارد کرده اند و از بعضی از آنها بهر جهت که میسر شده و بعضی بجهت که میسر نموده اند و این
ایشان را محبت کرده اند و همان مکان و بندری که از اینجا اولاً بسف دریا شروع کرده بودند و از این دلایل
و چندین دلایل دیگر که در کتب معتبره موجود است اندک و است این مشهور و معلوم میگردد و همچنین که فلان زمین
ولایتی است در میان فرانسه و پیچوم و ایتنا ولایتی است و پیچوم و خود پیچوم را نیز فلان زمین کاهی میگویند و در
اینجا مقصود خود پیچوم است چون خاتم حکومت باشد و پیچوم حکم واحد داشت لهذا ای ایران فلان زمین را
تصفی و تحریف کرده و فلان زمین کفایت نموده و صفت در بنات حکایت از اقول متقدمین در باب زمین از عقاید وانی
که داشته اند نوشته است احقاق او در اینجا خالی از قیاس نخواهد بود

لکثرت تن تنیوس که تلفظ آنکه لکثرت تن تنیوس از کتب معروف است در مابعد ابعاد با صراحت
و در کلام اشخاص که بر مخالفت دین صحیح کفار و قیام داشته اند و چنانچه جمعی از اشخاص که بدان
کلیسای مسیحی بودند تا یک تمام بر همان خیالات لکثرت تن تنیوس باقی بوده چنان می بیند اشخاص که زمین
باین امتداد دارد و بر بالای چندین بنا یا ایستاد بر قرار است هر گلی قس که از فلاسفه فی فلسفه است
و فیلسوف قبل از عیسی کر زمان شحرت او بوده و چنان میدانست که زمین بترک کشتی است و خوف است
کرده است که زمین بترک کشتی پس که از انالی می پذیرد است که چهار صد و پست و هشت سال قبل از عیسی بود و چنان
اهل یورود میگویند که قبل از عیسی است و عیسی کرده اند که بترک او گردی است و قطبهای او هموار است و از برای محبت
این خبر درستی این قول اگر کسی فضا را از زمین سلفه حکم میگرداند و او را بر آن کلیسای مسیحی مرود و چون خطای
و متابعان این فکر را بخیر و بختی سادی کلیسا که قیام می نمودند سهل است که بقصد لاک او که می باشد چنانچه زمین
با خبر می دهند که این جلیو تنس عالم و فیلسوف است در سویدن چون خواست که حکمت و دلیل آنکه
او در زمان ثابت کند بقول سید و گل لیکو که از متبعین معروف و مشهور فلان زمین است چون حرکت زمین را مشخص
کرد در زمان مجرب شد و او را علما قوامی او را بجهت آنکه او دیگران بجهت آنکه نقشه و از معرفت و دکاوتی
که او را بر این داشت که تشخیص حرکت زمین را داده اند که الان عموم خلق قایل شده اند اهل این کلیسا چنانچه میگرد
است و اعتدالات و جهالت در مذہب خود با و او ند میگویند که این چنین صلیح ادراک و فهم و کلیات
طغنه زده ایشان را در و میداند و کافر میخوانند یا بجهت آنکه لیکو را در سال هزار و شصت و سی و دو و سی مطالبین
چهل و دو هزار می شمرده بر زمان فرستادند و تا سال هزار و شصت و سی و چهار مطالبین هزار و چهل و چهار
هجری در زمان بود و دو دختر او را در دم سوزاندند و لی اقول او که مصدق گفته های بطلمیوس و کافر تمام کتب و

و این امر متعجب و در باست بلکه در حقیقت نیز این ملاحظه شده است چنانچه آتینا بی که از اقول تا آخر صحیح است که فلان زمین غیره را مباحث کرده اند و ملاحظه کرده اند که اول روز پس مناره با دو جهات شد و بر هر دو جهت تر شد و باقی آنها از زمین نظر آمده است تا آنکه دلیل اینکه زمین صفی سطح نیست بلکه گردی و الاصل است صریحا از مسافران بحر معلوم شده است که کبریا و قدرت در دور و پهنای کعبه ایستاده اینچنین ملاحظه و قصد دارد کرده اند و از بعضی از آنها بهر جهت که میسر شده و بعضی بجهت که میسر نموده اند و این ایشان را محبت کرده اند و همان مکان و بندری که از اینجا اولاً بسف دریا شروع کرده بودند و از این دلایل و چندین دلایل دیگر که در کتب معتبره موجود است اندک و است این مشهور و معلوم میگردد و همچنین که فلان زمین ولایتی است در میان فرانسه و پیچوم و ایتنا ولایتی است و پیچوم و خود پیچوم را نیز فلان زمین کاهی میگویند و در اینجا مقصود خود پیچوم است چون خاتم حکومت باشد و پیچوم حکم واحد داشت لهذا ای ایران فلان زمین را تصفی و تحریف کرده و فلان زمین کفایت نموده و صفت در بنات حکایت از اقول متقدمین در باب زمین از عقاید وانی که داشته اند نوشته است احقاق او در اینجا خالی از قیاس نخواهد بود

و این امر متعجب و در باست بلکه در حقیقت نیز این ملاحظه شده است چنانچه آتینا بی که از اقول تا آخر صحیح است که فلان زمین غیره را مباحث کرده اند و ملاحظه کرده اند که اول روز پس مناره با دو جهات شد و بر هر دو جهت تر شد و باقی آنها از زمین نظر آمده است تا آنکه دلیل اینکه زمین صفی سطح نیست بلکه گردی و الاصل است صریحا از مسافران بحر معلوم شده است که کبریا و قدرت در دور و پهنای کعبه ایستاده اینچنین ملاحظه و قصد دارد کرده اند و از بعضی از آنها بهر جهت که میسر شده و بعضی بجهت که میسر نموده اند و این ایشان را محبت کرده اند و همان مکان و بندری که از اینجا اولاً بسف دریا شروع کرده بودند و از این دلایل و چندین دلایل دیگر که در کتب معتبره موجود است اندک و است این مشهور و معلوم میگردد و همچنین که فلان زمین ولایتی است در میان فرانسه و پیچوم و ایتنا ولایتی است و پیچوم و خود پیچوم را نیز فلان زمین کاهی میگویند و در اینجا مقصود خود پیچوم است چون خاتم حکومت باشد و پیچوم حکم واحد داشت لهذا ای ایران فلان زمین را تصفی و تحریف کرده و فلان زمین کفایت نموده و صفت در بنات حکایت از اقول متقدمین در باب زمین از عقاید وانی که داشته اند نوشته است احقاق او در اینجا خالی از قیاس نخواهد بود

باب سیم در بیان محیط

در همه جا شدت داشت پس از آنکه تصانیف کاینکس را بدست آورده بر ترویج او کوشیدند و الا آن هیچ باکی از طغیان
عصر و زبانیان نمیداد و اما این زمان نماند و پس از آنکه شمس حلتی و معرقی از علم نجوم و ریاضی و هندسه
طاهر شد تا اینکه کلی التوحید نقص درین علم بود و در میان هند هم بعد کمال رسید و از قرار که گفته اند کلی التوحید
کلی است که دور بین را احاطه کرد و این الت را بعدی ترقی داد و که بکار نجوم هم آمد و او اول کسی است که اکثر متحرک
ساعت را متحرک کرد و که ساعت بزرگ نصب کردند و ساعت و حرکت افتاد و محاسبه گوید از احوال کلی التوحید
مخصوصی در آخر ماب شصت و نهم نیز ذکر خواهد شد و اینکه مصنف بر توحید و طعن کلیسای روم کوشید از آن است
که طایفه کثرت که اطاعت پادشاه را بدین طایفه بر وقت شت را کافر میدانند و بخین بالعکس از بر و تسکنت
ذکر می درین کتاب خواهد شد آنرا شمس از اهل سیرا کین است و هندس نامدار و حکیم عالمی است
و زمان او پنجاه و یک سال قبل از عیسی بوده و از افکار صایب نوشته اند که شمس را در حرکت و ارجاع سماوی در آن
میداد بود شمس که کوشش شهر مغظمی در جزیره سیسیل بوده که اکنون آن آبادی سابق را ندارد و در کتاب سیرا
محیط کرده اند و تفصیل او در باب هفتم از کتاب ذکر میشود
افق شمس شهر بزرگی در آسیای صغیره بوده است و اکنون آناری از زمانه و کتب دینا را درین شهر
ساخته بودند که تفصیل او نشانده در باب دوم معلوم خواهد شد
آید که شهر قدیمی بود در مملکت شراشیه که اکنون خراب است در طول جدول و بکار رفته و در عرض است و چهار در
و پنجاه و شش دقیقه شمالی در کنار دیوار واقع شده بود و این شهر را بر کوهی بازم مشق خود آید و روستا نهاد

باب سیم در بیان ذی و شش یعنی محیط

ذی و شش یعنی محیط جمع عظیمی از آبهاست که می پوشاند بزرگترین قسمتی را از صفحه ارض و نفوذ کرده است درون
قشتهای و لایات با شکافهای بزرگ و فرجه های عظیم و جناح ها و بوغازها و قشتهای دریای محیط حاشیه جز
خشکی احاطه دارد و این از قیمت های دوست که بخشی خط است و این چنین قسمت را به شش گفتم و شش
هنوز شش که کس گویند که تفصیل هر یک با معانی در باب سیم مرقوم شده است و این شبهه با فرجه با محیط
چنان مطنونست که بقدر بجزار و در خانه بزرگ انصبا دارد و این آب محیط است یک سعه و فنجی را در
گروه که دو بار بزرگتر از آنست که خشک بر او احاطه دارد و این محیط یک بزرگ آب است که دریاها و رودخانه
در او خالی میشوند که ازین آب باز حجاب بالاتر و بجا متصاع میشود و از آن پس ترشحات و باران بر آن و غلظت
میکرد و در زمین را حصب و کوب میکند و آنچه که از چشمه ها و رودخانه ها از جریان بازمی آید فانی هر چند این محیط
که بر همه جوانب ارض احاطه دارد ولی چنان نیست که جسم سکرانی از آب باشد و در قیمت های مختلفه است می
میشا به بجه تشخیف و لغین او نهاده اند و سایرین درین اسم خاص او را تمیز داده اند که سامی آنها از میقار است
بایفیکت اتمتیک اندرین و شش ناز و شش اوشن سونترین اوشن و اکاهی از عمق محیط هنوز برده
یقین توضیح و ظهور نرسیده است البته یک عمق معینی خواهد داشت چون هنوز تحقیق نرسیده است البته
او را سکران میدانند و ما عموماً دانستیم که عمق محیط به دریج که از کنار او دور شد ایم زیاد تر شده است ولی
این مطلب را نیز خیال کرده ایم که این کثرت عمق البته یک حد معینی خواهد داشت که از آنجا دور نگذرد و چنین است که عمق او تنها

مختلف و هم فرزند است که گویند که در آنجا یک دریا را در آنجا

باب هفتم در بیان محیط

حرکت مافی آن وجود نیست و انی است که بر آب در دو یا سه جانب مغرب از زمین حرکت در نزدیکی خط استوا به
 مشهور است از آنکه در سمت قطبین و این حرکت آب از مشرق به مغرب ناشی از گردش زمین است که بر دو طرف خود
 حرکت دارد و در این میان قطعات افریقا و امریکا مقطع شده است و حرکت او باره نامی مختلف مثل شمال
 گردیده است و آن را بهر اگر تنش می مانند یعنی جریانها و سیلابها و این گردش ماهیه است و حساب و احصای
 با آنها در حرکت می آیند و گاهی حرکتشان سریع است و گاهی خفیف و بعضی از این گردشها با گاهی چنان حرکت می
 دارند و چنان قوت دارند که بتوانند یک کشتی بزرگ را خود در دور گرد و حرکت در آن گرداگرد کشتی را مافی آن
 یا از باد شده مد جارض نشود و حرکت ثالث دریا حرکت تاید است یعنی جزر و مد که این حرکت بحسب قاعده
 خواستن و افتادن دریاست و در تید در عرض سیست و چهار ساعت این حرکت قبله بعضی اوقات نامیده
 شده است اینک یعنی جزر و مد و تید یعنی مد و جزر که دریا چون آب حل شدن یکدور را
 در عرضی مد نامند و چون بر پس کشان که در او را جزر خوانند و این تاید یعنی جزر و مد جریان دارد و قوتش
 و اوام آن زمانی که او تید ریج آناس می کند چنانچه داخل میشود بدین نامی هر روز با و در خانه با و او می کشد
 آنها را آبهای پشت خود و قوتش ساعت و باز چنین معلوم است که بجز آن اندکی کش دارد و او را و او را
 می کشد یعنی آب است و پس از آن باز شروع می کند بجزایر مثل سابق و این حرکت دریا از قوت جاذبه و سایر
 اشیاء ماه است ولی با ماه بیشتر است و بسبب قوتها جاذبه اشیاء ماه که حادث میشود در وقت ماه و اوام
 تاید که مراد استقبال و اجتماع است با او از آب دریا را نامیده شده و تایدش یعنی بلندترین جزر
 و مد و یا اسیرینک تایدش یعنی جزر و مد خزان و لیکن وقتی که جاذبه آنها با یکدیگر مقابل میشود که اتفاق
 می افتد در ویرج یعنی تید اول و تید دوم نامیده او را و تایدش یعنی بلندترین جزر و مد و
 تایدش یعنی جزر و مد هموار و برخواستن این جزر و مد و بعضی از آن با چرخش و دور و خانه های فراخ و
 از دوازده فوت تا چاه فوت است و بعضی اوقات زیاد تر میشود ولی در دریای بزرگ نادرا زیاد از سه یا چهار فوت
 و حرکت جزر و مد در بعضی قیاسات منوط بطریقه حرکت ماه است و زمان نامی و از دور بر مکان مخصوص و تایدش
 بعد از آنکه ماه از نصف النهار گذشت و اقمه میشود و هر روز پنج تا چاه دقیقه و بر خواهد بود و تایدش
 که بجهت اطلاق میشود از لفظ او شیا کوش است که بر غم و میان خدای قیوم دریاست که بر سر نورانیوس و تایدش
 و شوهر شیت است و سپهر شد او و بر طریقیوس است که یکی از خدایان دریاست که از تیدش فعل آمده و تایدش
 از جوهر ذاتی چنان بود که بعد از پنجگون بخلاف رسید او هر ساعتی بصورتی و بیای می شکل می شد و در سبب جزر
 و مد بحار که می سلف از اختلاف بسیار است بعضی بر آن قایلند که بحار را نیز مثل حیوانات و حی است که تنفس
 دارد و داخل نفس سینه و اخراج آن باعث مد است و این در خارج از قاعده است چرا که اختلاف
 و مد بحار و عدم آنها در بعضی مثل این مکان است و بر می حرکت شخص فقط و طایفه حرکت فرو گردای حرکت تید
 چنانچه صفت یکدور نسبت داده اند و گردای جزر و مد بحار که سبب تید و تایدش است و تایدش
 و فرقه نیزین خود و سایر ستارگان و تایدش می دهند و عدم جزر و مد در بعضی از بحار مثل بحار التبت
 و بحر الاسود و بحر آردوم باین وجه مذکور شده اند که تایدش که آب است بقابل اختلاف دارد و همیشه مغزشت بران است

در این کتاب که در بیان محیط است و در این باب که در بیان محیط است و در این باب که در بیان محیط است

بابست چهارم در بیان محیط آلتیستیک و شعبه های او

محیط جارست و آب است که منحل میگردد و عموماً در عرض سال سه ماه با جاری می شود و در آن وقت که آب
کمتر است قنات منگ که تا ششصد امتداد دارد و آنوقت که آب جاری است قنات مسافت چهارمیل کمتر می کنند و قنات را از قنات
و در آن وقت که در حیل شوند واقع است یا و شاید قنات از هر شش که بجز آب است که داخل قنات می شود و در آن وقت که آب
در شعبه نیست شده است یکی دوازده است پنج ششال که او را خلیج قنات می خوانند که ولایت قنات را از روستای مفرور می سازد و در آنست
و یکی کشنده است به سمت شرق که او را خلیج قنات می خوانند که ولایت قنات را از روستای مفرور می سازد و در آنست
این خلیج آخری است بطول بزرگ با بخت شاهنشاهی رسیده واقع شده است بجز در آن قنات در میان رود و آب
و افریقا واقع است و راه دارد و محیط آلتیستیک با بوعاز جبرالتار و به ملاک سی با در و تانس و دریای مفرور و بوعاز
قطب خطی و اکسم او میان میکند و وسط زمین را که این اسم را قدام ما روید اندک شسته اند که ایشان در آنوقت که اطلاع
قلیل از صفحه کره و ولایات جوانب آن دریا داشتند متوجه می گویید که در قنات قنات لفظ لاتین است و در بعضی وسط و زمین
بمعنی اراضی است چون این دریا در وسط اراضی اشاق افتاده است لهذا او را بدین ترین نامیده اند از این و در این
نیز جز روند ندارد و اگر در جزئی است که کمتر محسوس شود ولی این دریا یک گزینت سرخ سندی دارد که همیشه در محیط آلتیستیک
میان این دریا جریان دارد و اکثری درین خیال سهوت و حیران مانده اند که با وجود این سیلاب سیر عظیم که از محیط
به مدترین همیشه جریان دارد پس چرا سطح آب همیشه یکقرار است و هیچ تفاوتی در سطح آب ظاهر نشود و لی قنات قوی
بر این است که بسبب افتاب متصاعد می شود با او پورترین یعنی بخارات و ذرات و آن ذرات با وزیدن بیاچ و در هوا
نایدید می گرد و در مصنف در حاشیه می گوید او پورترین لفظ یونانیست و اصطلاحی است در آن حکما که معنی می دهد
استحاله را بر اینجا و از جمله سبک بودن او از هوا متصاعد می شود و در سطح زمین بعد از آن در هوا می افتد و همیشه
ابر و احوال متباین را می شود و باران و دریا مانی که راه دارند به بدترین از این مقدار است دریا می آورد و به قنات
که او را خلیج و غیره می گویند و دریا می آید و زمین نزدیک یونان و لیبی و در محل مصر و غیره و آنچه حکما که اینجا
دارند دریای مفرور و یک با یک با هم گنجانده شده اند و تانس و ملاک سی متصل است دریا می مفرور و با بوعاز و قنات
و دریا می آید و از وقت وصل است بپلان سی با بوعاز لقا و دریا می بدترین محسوس بر چندین هزار است که جزایر
کبر او را نیز قرار است مجاور کا کاسه کاسه و دریا می سیل کند به سیرش و خلیجها و بی نامی صلیح
آلتیستیک نیز بدین تفصیل است بی یقین و بی شک که راه خلیج با بوعاز و تانس و بوعاز بدین و از مد و دری
بی یقین است که در حیل فرانسه است خلیج سست لاریس که فاین قنات را از آنکه نوشته اند که است
راه دارد و محیط با بی قندی که او یک مجاری و مجاری دارد و دریا می سیل میکند و چون از این آرائی آن تری
که بر این کوچه که اینها شش میل و بزرگترشان قریب هزار و پانصد میل است و این دریاچه تا یکی می گذرد
افتقال دارند و همه اینها قابل است که شش در آنها به ولایت حرکت کند و بی قندی که کاهی او را خلیج می خوانند
یک بزرگ با زونی و شعبه از دریا است که فاین زمین است که از قنات و تانس و بوعاز و تانس و بوعاز و تانس
بی یقین است که وسیع این شوری است از ممالک متحد و بیگانه ای شمالی که در بالای یک شبهه و با بخت ملاک
متحد و شهر و آلتیستیک بی اتفاق افتاده است و در میان دریاچه اراضی و دریاچه آن تری آن آن عجیب و غریب
است و در آن آن واقع شده است که پنهانی این آب بشمار نصف میل است و آب سرازیر می شود و محیط

باب چهارم در بیان عجایب آلتیستیک و شبهه های او

در این باب
چهارم

در این باب

مستقیم بقدر یکصد و شصت فوت که تقریباً چهل و هشت فرسخ است مصلی هر یک با مسافت پانزده میل سرسبز و حاصل
که بعضی اوقات اورا یکسکن میخوانند یعنی دریای یکسکه که فیما بین ایریکای شمالی و ایریکای جنوبی است و احاطه دارد
به بیابانهای وسیع و بیابانی نامزدش و خلیج بانی و درین متصلت به آلتیستیک با بوناز فارید و بدریکای کوبا
و دریای کولومبیین یا کریکین و دریای کولومبیین که اورا کریکین نیز خوانند بحیاط آلتیستیک اتصال دارد و بحیاط
در جنوب کولومبیین و در مشرق با لیزر استی و کئی تن صغیر که اورا جزایر کریکین نیز گویند و در شمال با کریکین
استی تن یعنی استی کس که عبارت از جزیره کوبه و همکار و کئی و غیره است و در مغرب با یونس کئی مشیت
و کولومبیین و خلیج نامزدش متصل است به آلتیستیک در اطلالیوس لفظاً او قیاقوس میان میاز و جاناخا و قوت جمعی است
الاطلاق در بیان بحر الحجاز ذکر میکند و در صحیح لفظاً او قیاقوس میگوید او قیاقوس یعنی آلتیستیک تمام اکبر و قیاق
مکسور و با و الف و او و سین و اسم البحر الحجاز من جهة الغرب اندکی خروج منتهی بقصطنه بلاروم و آلتیستیک و قیاقوس
تخریف او شیا قیاقوس است که یکی از خدایان دریاست و در یونانی او کایا قیاقوس خوانند و بوناز کریکین فیما بین قیاقوس
و بحر ادرم است و اورا از قیاقوس گویند چنانچه صاحب قیاقوس گوید ز قیاق کفراب حجاز البحرین طنجه و جزیره انفسل
و صاحب مراصد گوید از قیاق بقصر اوله و آخره مثل تانیع حجاز البحرین طنجه مدینه با المغرب الی آلتیستیک و لاسکنه
و الجزیره انفسله و فی جزیره الاندلسین اشقی عشر میل و قبل سته و لئون میل و کانه الانب و محیط آلتیستیک
بحر الانفسله و بحر الغربی نیز گویند و آلتیستیک را در اطلسها به آلتیستیک شمالی و آلتیستیک جنوبی نیز مینویسند آنچه که در شمال
خط استوا شمال خوانند و آنچه که در جنوب خط استوا جنوبی خوانند و از بحر آلتیستیک که اکثری برین بالنطق خوانند
و که قدیمه یا دگری و تفسیری نیست و اگر در کتابی ذکر شده است بنظر این بنده رسیده است
که کتیسم جسم حلیمی است در محیط جزیرن که در مابین یویدن و فون و واقع است و دریای آلتیستیک یا حلیج از تیه بوناز
داخل میشود و یکی را سوند میسنا که مابین یویدن و زین است و یکی را کریکین بلت میگویند یعنی منطقه کبر که در میان زینلند
و فیونین است و یکی را لیل بلت میگویند یعنی منطقه صغیر که در میان فیونین و زینلند است و بلت بر وزن جبر یعنی
منطقه و کمر بند است و وسعت دریایار مابین زینلند و فیونین چون زیادتر است لهذا اخبارا کبر و دیگر را صغیره
نامیده اند و بحر مدو ترین را در کتب قدیمه بحر ادرم و بحر المغرب ذکر کرده اند و اورا بحر لایق و بقاری دریای سیف
و تریاق و کیز گویند و صاحب مراصد میگوید بحر المغرب یعنی قطعه من البحر الغربی علیها بلاد المغرب و مصر و ام من جهة
الجنوب و بلاد الاندلس و غیره مابین جهة الشمال حتی متصل بلاد و رومیه و وسط خطه و بین بلاد البحر و بحر العظم مسافت بسیار
و صاحب تقویم البلدان میگوید بحر الروم و هو البحر الخارج من اوقیانوس جهة الشرق و استواء من چند طنجه و یونان
مابین طنجه و سبتیه و غیره مابین زینلند و بین الاندلس و فیونین و بحر الزقاق و هو بقیع مناک و سایر تفصیله که او
چنان میسازد و خبر نیست که در اینجا ذکر شود چرا که حدود این دریا و سوال این دریا بتفصیل در ذکر ولایات اروپا
و آسیا و آفریقا بر خوانندگان معلوم میشود ولی صاحب تقویم البلدان را به تنگی یاد کرد که در آن زمان با عدم اسباب
و عدم اطلاع کامل بر احوال و حدود و وسایل او چندان تفسیری نگذارد
چیزها را که در این کتاب به بیان الطریق است که اورا بحال الطریق نیز گویند و این که با هم طریقی بن یاد بربری میگویند
و طاریق اول کسی که از اسد مابین به اندلس وارد شده است و طاریق از جانب موسی بن نصیر مخفی بفتح بلاد اندلس در زمان

در این شهرت

۱۰۶۱

۱۲۲۱

در این شهرت

خلافت ولید بن عبد الملک مامور شد طارق با جمع قلی از دیار جاور کرده خیمه شمر چسبیده بود و دوجمعی که بوی که اکنون
بخیل طارق موسوم است در ساحل اسپیا صعود کرد و طارق اندک آنرا محک و تفصیل او را نشان داد و از ضربات
هشتم تمان غواهی نمود و در آن شهرت که او را پارس گشت نیز گویند و این بر دو لفظ یونانی است و اکنون یونانی
گلی بولی شهرت دارد و ما بتفصیل و جیت سینه هر یک را هر قوم میداریم اما در وقتان عبارت از دو برج محلی است
که در طرفین بوجاز بنانها داده اند که یکی از آنها پارس گشت بنامند که در زمانه بنانها داده اند و دیگر آبیدش میخوانند که
در آنوقت واقع است و این هر دو قلعه محکم بر مدخل بوجاز شرفند و این دو برج را سلطان محمد را پنج و شصت
شصت و پنجاه و هشت سیاهی بکبار و شصت و نه جوی تمسیر کرد و در استحکام او از هر جهت افزود و بنامها
به در و دوازده نسل از بابت قریب از قریه در و دوازده نسل است که در این دیکی اتفاق افتاده و این دو قلعه را با توپهای بزرگ
قلعه کو بجان استوار کرده اند که سفاین خارجه را از آنجا بصوبت نیز گذر ممکن نیست و در روز دهم قزواری
سال هزار و شصت و هشت سیاهی مطابق دوازدهم دی که از آنجا آمد و در وقت و بیست و یکم شهری آید و هر
دولت انگلیس سر جان دکن و آرت ازین بوجاز بجهت نیز رو گذشت و از آن توپهای آتش فشان که از طرفین
کلوله آنها مثل قطرات باران بر آنها ریختن گرفت اندک شکر و بعضی گفته اند که در صحن خلعت قلعه کیان آید و هر
مذکور فرستی جسته از آنها گذشت و در هر حال تا از آن گشتی جنگی و در خارجه از بوجاز گلی بولی جاور کرده بود و دوم
او میرل مذکور بد آنجهت در او پای بلند آوازه شد و او میرل چون در مراجعت ناچار بود و بلند آورد و دوم فرج سینه
فرموده که از محاذی بر جای بنشین و آبیدن میکند شصت و زیاده سفاین حرمه انگلیس سید اما پارس گشت
بعضی چنین گویند که بلی و ختر آمانش با دوشا پیش بود و بار او شش فرسنگ متوقف در بای میشت غرق شدند
و این بوجاز با سیمانی شهرت یافت و بعضی گویند از آنجهت با سیمانی گویند که اهل یونان را پارس خوانند و گویند
مختلف گشت که بعضی در میاست یعنی دریای یونان ازین بوجاز زیر گشت اشاره به بعضی ملقب با ریشه دراز
و بیست و شصت سیاهی یونانیان اقدام کرد و این بوجاز شک در باین آرو با و اسپیا اتفاق افتاده که در
او اسپیا و خدی غری او دار و پا و خدی تالی او دریای پرفر و پنهان است که اکنون فرموده نامند و خدی جنوبی او دریای ابحین
که اکنون از چپیلک خوانند و مختصری ازین بوجاز مستند در باب بود و یکم ذکر میکند و طول معروض بوجاز را معلوم
میسازد اما از آنجهت مذکور او را اینجا نبرد و حسیم و درین بوجاز بود که دو عاشق و دو دار غرق شدند و محمل آن چنین است
که هر دو معشوق کینه زد بود و در نهایت یک ساط آبساط و احتلاط گسترده از وصل یکدیگر منع داشتند تا اینکه شعر
تر اصبام و آب دیده شدند غمنا و در غم عاشق و معشوق راز دارانند سرشان فاش شد و حکایت عشق آنها
مسامره هر سیر و مذاکره هر برتا و سیر کردید و گشت هر دو از تنگ لوم و جنگ قوم او را به رقبای عیون سیر و در روزی
بر حسب اتفاق از کوه هر دو با جمعی از زنان خود میگذشتند و از او دور وین اهی سرودشید و گفت شعر
بدت و رفیق منم شما نه با فاجع الحسنی و اما قبح الاخری و در خود افتاد و بعضی از عابراین سبیل با و خرم کرده
بخاش آورد و در هر دو بهر و بعضی کینه زدند و می نمود و در محفلت او درین کار میا که فرمود تا او را نیز از اینجا برون
کردند و درین طرف بوجاز در خانه بعضی از آثار متزلز او ندید بوجازی در میان جایل بود و اهلیمان بران داشتند
که در صال عاشق و معشوق باین سهولت میگذشت و ولی خافل از اینکه آتش عشق در میان ایشان چنان شعله و بر

باب هفتم چهارم در بیان محیط الکسبیک و شعبه های او

که جز آب و بخار منظمی نشود و بدین ترتیب بر آن گذشت تا عشق معشوق در او بدین ترتیب بدین اندیشه و انجمن بود که هرگز
برنج نیست پس می آمد و مشعل روشن می ساخت و دیند ز بر روشنائی مشعل از بوغاز شش و کرد و کرد و می کرد و شش ران
برنج زمانی از یکدیگر گشت و کام می شدند و باز قریب بصبح با هر از صرشت قد را دوای کرده و مراجعت نمود و بدین حال
مذبحگاه گشت تا شبی نیز بر جبهات لیث شد ز روان شد و معشوقه در بالای برج اشطاری کشید و از انقباضات
آن شیطانی در دیبا طایر شده و از اضطرار بود و لیکن زینور جمال معشوق و شعله ما عشق و آتش مشعل هزار رحمت خود را
قریب بخار رسانید ولی باز وی از ملاحظه امواج از قوت افتاده ناگهان موج سخی او را در بود و حال نهانها امواج
من الغرقین معشوقه که انجالت را دید بی اختیار خود را از برج بدر با انداخت و گفت شعر بخانی برت بهاء البحر ظاهر
فالما علی الاحاسن یقصد به و هر دو مختل شربت ناکامی از عجز و نرسیدن به رسیدند و هر دو در نظر از اولاد و بخای
یونان بوده اند و این مقصد ششصد و هفت سال قبل از ولادت عیسی اشاق افتاده و حتی خیرت معشوقه
زیادتر از عاشق بود که خواست بی عاشق در سر افغانی بخندی زندگانی کند غرق او با اضطرار بود و دلهات این باغها
از آنست که ملای روم میفرماید یمنوی عشق معشوقان نهان است و ستیزه عشق عاشق با دو صطل و نفی و غوغا
قططنیه یونانیان با سقر شش نمایانده و حیرت از آنست که با سقر لغت یونان معنی کا و است و فرس و زن
عشق یعنی معبر است یعنی محل عبور و دریا در آن مکان افتد راست که می تواند که بعضی دریاها شنا کرده
از آنست که اصل یونان بر سر آفرینش است که او را خلیج و یمن و بحر و مدیانه و خلیج ایتالیا و جون البناد و ترنیا
چنانچه صاحب التیوم البلدان میگوید چون البناد و ده و خلیج بخرچ من بحر الروم مغربا و شمالا من بلاد اسبانی و بلاد
تولید و بند مغربا و مایله الی الشمال حتی یسیر فی طرف غربیه رودیه و علی طرفه مدینه البسندیه حیث الطول من اصل بحر
المغربانی تا قریب ثلاثون درجه و العرض اربع و اربعون درجه و من شمالی مغربا تا سبع و سبعون درجه و بلاد البناد و علی اصل لغت
بحرانی لغت یونانی و درین قریب و لغت لاتین معنی شرق است و قسمت شرقی دریا می شود ترنیا را از آنجهه لغت یونانی گویند
که جد و شرقی و از خاک آسیا می رسد و قدیری از آن طایفه و خزره و فرس است و از خاک افریقا سواحل مصر است
و از آنست که قدیمه است و او را بحر اکتانام نیز گویند از چپ سواحل آن چنانچه سابقا نیز اشاره بر آن شد یعنی بحر اکتانام
و درین محل جزایر بسیار دریا قریب است و اندک اندک از آنست که با سقر جزایر است و انجرا دریا می رسد و سواحل آن جزایر
که در ساحل قدیمه یونان می باشد دریا می رسد و از آنست که با سقر جزایر است و اندک اندک از آنست که با سقر جزایر است
او به دره و از آنست که در آن دریا جزایر است می رسد و سواحل آن جزایر است و از آنست که با سقر جزایر است
یعنی دریا می رسد و از آنست که در آن دریا جزایر است می رسد و سواحل آن جزایر است و از آنست که با سقر جزایر است
الیا قوت بحر یمنس البناد الوحده المنجوبه ثم السكون و ضم الطار و السمنه و حونی وسطا المعبره ما رض الصقله و از دره
بنا السمنه الی یونانین بعد من بحر اطراف البریده و هو فوضه بخرچ من سواحل قسطنطنیه و الاثران تضایق حتی یقع
فی بحر الشام اشقی و بحر الاسود و قدما یسیر و یمنس نیز گفته اند و کما می بحر اطراف البریده نیز خوانده اند که اکنون بطراف
شهرت دارد و در قریب البلدان میگوید که بحر الاسود را بحر القرم نیز خوانند که قاع بحر یمنس در زماننا بحر القرم و بحر
الاسود و ما به بحر علی القسطنطنیه و یمنس حتی یصل فی بحر الروم و لهذا تسمی الماکب فی سیر ما من القرم الی بحر الروم
و یصلی اذا جارت من بحر الاسود الی القرم لاستقبالها جراین الماء و یصل بحر القرم فی القسطنطنیه و هذا الخلیج

توضیح

توضیح

توضیح

توضیح

باب بیست و چهارم در بیان محیط آستیک و شعبه های او

القطب قطب کانت بمنزلة الذریع الی البحر و نوشتن سایر تفصیل او باعث تطویل است که موجب است که در این باب را صحرای
 بیا بر موشه فتح کرد و چنانچه مذکور شد و اوطان با تقریب قطب است که یونانیان میخوانند و صاحب تقویم البلدان
 بیا بر موشه تحتانی قطب کرده چنانچه میگوید بنظر بحیر النون و سکون الیاء المشرقة من تحتها و طاء و حمله که سوه وین
 معبر و هو اسم البحر فی کتب القدیمة و سُمی الیاء البحر الاوسطی و در کتاب المکتشف بلفظ افتاده است و در بحر الاسود بان غفلت
 هیچ جزئی نیست و ابتدا و این دراز مشرف مغرب است چنانچه وسیع ترین جای او از طول است و بیست و هشت درجه
 مشرقی تا طول چهل و دو درجه مشرقی گریخت است و مملکت قمر در شمالی این دریا نیست شکی است که تقریباً در وسط دریا
 واقع شد که جانب مشرقی این زمین شایع بحر ازوف است و جانب مغربی او همان بحر الاسود است که در مذهبها الیه
 شمالی و قصبه خیر شمس الشاقی افتاده و قریب مغرب خرمین بندر مشهور است و جانب شمالی مشرقی این حصه دریا را
 که در شمال مملکت قمر است خلیج برکات گویند و برکات قصبه است که در این مملکت قمر واقع شده است
 و شهر دیگر مملکت قمر اقی سحلت که اکنون بیست و هفت و یک شهرت دارد و دیگری قصبه یا عجمه مرست که در میان شهرت
 و سمنه و یک است دریای آذو که یونانیان او را بحر میگویند و صاحب مرصده در بیان لفظ آذو در قریب بحیره
 ما و طین که میگوید صاحب تقویم البلدان با تفسیرش آمده چون بصله اسم او پیرداخته است معلوم نیست که
 با تفسیر صحیح باشد و آنکه صاحب مرصده گفته اقرب بصواب است هر که اکنون در نقشه مادر سامی قدیم میبیند
 میگوید که اخی حال این بحیره را بحر الاراق نیز قده نامیده اند چنانچه صاحب تقویم میگوید بحیره با تفسیر بعضی
 زمانها بحر الاراق و بعضی بفتح الهزه و الزاء المعبره القاف بدینته مشهوره علی ساحله الشمالی فرضه للتجار و هی فی
 من الارض عند مصب نهر تان فی بحر الاراق و هو المعروف بحیره با تفسیر و قلیل الملوحة بشبهه المسافرون و بحیره
 فی شبه البر و دریای ازوف دریائی است که محدوده بمالک روسیه است و بحر الاسود با جمل محلی اتصال دارد
 که آن مضیق را بوفازانی کیل میگویند و طول این دریا از قصبه ازوف تا برکات قمر بیست و هفت و یک کیل است
 چنانچه میل است و پهنا می او یکصد و هشتاد و یک است و عمق زیاد او از سی و پنج فوت تا چهل و یک فوت است لهذا کشتیه های
 بزرگ درین دریا حرکت نمیتوانند کرد و تمام صغیر او بحر صغیر سیلی در مرکز دریا مدت یکماه در وسط رستگاه میماند
 و این دریا از طول سی و سه درجه و چهل دقیقه مشرقی گریخت تا طول سی و سه درجه و چهل دقیقه است و از عرض چهل و یک
 و بیست و دقیقه شمالی تا چهل و هفت درجه و بیست و دقیقه شمالی است و اخی کیل بندریست که در اقصی مشرقی ولایت قمر
 واقع شده است و شهر ازوف را اکنون در اطلس ازوف و بعضی ازوف میگویند و آن دریا را باسم او میخوانند که در
 الیه این دریا در جنوبی نهر تان واقع شده که در اطلسها نهر تان را و آن میگویند و ذکر او ان شاء الله خواهد بود و هر که
 البلدان بر جوع کند خواهد دید که او در آنها بحیره ازوف ذکر میکند و میگوید نهر ازوف بالزاد المعبره بعد الالف فی اخر
 و او نهر عظیم نامی من الشمال و هو فی شطره کثیره مغرباً ثم یعطف و یجری مشرقاً حتی یصب فی بحر من بحر القرم و بقیه
 خواهد افتاد شاید این بحر ارق که اکنون امل یورپ ازوف سمنه باسم او موسوم شده است او را چنین رودخانه
 در آنها یک بحر الاسود و بحر الاراق انصبا دارد و معروف نیست اگر اسمی از آنها در قدیم ازوف بوده اکنون شهرت
 ندارد و ثانیاً خواند و بیان میکند که بحر ای او از مشرقی شمس است و مصب او بحر القرم است و طناً نهر و نیوت سمنه و بحر القرم
 بحر الاسود است و از بحر ازوف تا نهر نیوت سمنه است و این نهر را برای آن یاد کردیم که هر که بان کتاب جوع

بحر الاراق

باب پنجم در بیان محیط منجمد شمالی و محیط آبهای غیره

خوانند و در وقت مذکور با اسب یا مین این جزیره و ساحل را رفتی با سرعت شتیدی بحرکت در می آیند و در وقت
آنها میسر گردند بهشت دریا با یکصدای هولناکی که برابر است با صدای هزار آتش شاکر که این صد و درشت
چندین لیگ کشیده می شود و در وقت بحر که داب عمیق و وسیع او پدیدار می شود و هیچ شستی را در غایت
تساقف تکمیل در بحالت تیز دمی او برود و لغو فایده اگر با قاف غضب ذاتی او بقطر اید البته از یک لیگ
زیادتر نیز می رشتی که در آن حال باشد در آن گرداب تلف خواهد شد و اگر زور قمار گشتیها و بغلایا را بر آن
و کاهبانی نکند از خط چنین دشمنی حفظ نماید البته با قوت جاذبه آن گرداب کجایم او خواهند افتاد و در
دریا از سنگهای کران قطعه قطعه شده و در حالت تکثیر شدت غضب او در بالای آب آن قطعات کسره ظاهر
شده و در چنگال مجرای چنین گرداب خطرناک نیست چون سی بی بجای می رسد که او را خیلی از نخل نیز مانند یک
شعبه از دریای مغرب شمالی است که دونه است در شمال روسیه و قسمت کند قطعات را از تنوید و درین دریا دام
فصل آستان ساق از قنیه مغربی و جنوبی او و پارو افتاد و شد و پس از آبادی سیست بطرز بزرگ تجارت
این دریا تخفیف کلی یافته است محیط با شیفک گسترده است فیما بین امریکا و آسیا و استرالیا است که امریکا
در شرقی این دریا و آسیا و استرالیا در مغربی اوست و بزرگترین پهنای او تقریباً بقدر یک نصف کره است
که بخین در پهنای ده هزار میل فر و تر است و امتداد او از دایره اکتسبک شمالی تا پنج و شصت درجه جنوبی است
قبول نمود اسم با شیفک را از مجرای معروف که بجهت هوای معتدل مستمری که در آن دریایافت رفتی که از آن زیادند
هزار و پانصد و شصت و شصت می باشد و در وقت هجری در دور دنیا سفر میکرد و متحرک بود با شیفک در وقت
یعنی حلیم و سلیم و آرام است چون اغلب اوقات این دریا آرام است و اقلی از آن را بخت و دریا با شیفک نام نهادی
چنین معلوم شد است که غایب در وقت حرکت خودشان از آکا پو لگو در جنوب و دریا با شیفک نام نهادی
که شلرهای خود را تبدیل تغییر دهند و همچنین شده است که هیچ کشتی در سفر خود درین دریا گم نشده و کسی رسیده است و در
حالت است آن قسمت دریای آلتشیفک که وقت سفر کردن از کینت گودشت بریزل که از میان دریای آلتشیفک
چون کینت آلتشیفک است و اقل اوقات آرام و مسکون دارد و آن قسمتهای محیط که از خشک زیاد و مسافت
چندین در آنکه طوفان اتفاق می افتد و بادهای قاصف و عاصف تر از هر از دریا و باین محیط اتصال و از دریای
گشتن گنگا که در ساحل مشرقی سپهریه و تمار است و دریا با خلیج کاری با جیان که فیما بین چین و ژاپن
و خا بر جیان است و یکتوی یعنی بحر الاسفر که در مشرقی سکون در چین است و طلوع تان کون که در جنوب چین است
و خلیج کلفا نیه که فیما بین کلفا نیه و امریکا است بی شک که در جنوب است و قسماً است و جدیداً کشف شده است
این کندی یعنی دریای در خشک که در ساحل مغربی امریکا می باشد و در آن قسمت است و مسافت زیاد و از آنهار عظیمه که
باین محیط اتصال دارد و یکی دانسته شده است این درین اوشن یعنی محیط هندوستان گسترده شده است فیما بین
مشرقی افریقا و جزایر شرقی هندوستان و می تواند و خیره و پهنای این محیط بخینا چهار هزار میل است و امتداد این
دریا از ساحل جنوبی آسیا تا بحینا تا سی و پنج درجه بطرف جنوب خط استوا است و دیگر قسمتهای این محیط را دریای
یعنی بحر الاحمر که فیما بین افریقا و عربستان است و خلیج پرسیه و خلیج فارس است که فیما بین ایران و عربستان است
و بحر بنگال و خلیج سیام است که در ساحل هندوستان است و دیگر بحرین یعنی دریای عربستان که فیما بین

کتابخانه ملی افغانستان

محمداً بن محمد

945

知

21/5

باب بیست و چهارم در بیان محیط سمجده شمالی و محیط پامنیفک و غیره

جایگاه
در این جزیره

که در ساحل شمالی این دریا واقع است این دریا از سواحل جنوبی است و دارد تا بکوه مشدب میرسد که در طرف جنوبی
بحر قزقم است و مقابل او بر عدن است و دریا در اینجا کمال تنگی را دارد و این مضیق را از اینجا به باب المندب میگویند
و بحر السوین را از اینجا که نزدیک درخت البها این دریا در طرف شمال بلده سویس که در سویز نیز گویند واقع شده است
و این دریا در طرف شمال و در جنوبی شود و شعاعی که است و او بجا شمال و اندکی مایل شرقی است که تنها الله و افاضه عقیده
که طول این شعبه شصت و یک میل و بزرگترین پهنای او پستل است شعبه که بطرف شمال مغرب است که پهنای آن دو بند
سویس است که او را حنیف سویس نامند و گاهی با اسم جزیره دریا را بحر السوین گویند و این شعبه از آن یکی دریا است
که او تقریباً یکصد و هشتاد و یک میل و بزرگترین پهنای او سی و یک میل است و در میان این دو شعبه خورب و جل است که در
منته مشهور است و شکل این دو شعبه زیادتی شباهت بفرج میان شباه و ابهام دست چپ دارد که در خط عقبه
بجای ابهام و چپ سویس بجای شباه و فرج میان آنها که در عربی فخر نامند پاهای شوز و الیم و که در خورب و جل
سینا و رفید فرست و طول آن دریا از شمال جنوبی شصت و یک میل است و مابین این فرقا و عربستان واقع
شده است و بزرگترین پهنای او دو پستل است و این دریا در شمال با بحر مدترین با اشمس سویس معروف است و پهنای
این اشمس تقریباً شصت میل است و در جنوبی پستل و در میان با بوغاز باب المندب و مقابل دارد و است و این دریا از دوازده
درجه عرض شمالی تا سی درجه عرض شمالی است و درین دریا چندین جزیره است که معروف آنها کوز و جنتین است و چند جزیره
دیگر در داخل سویس که بزرگترین آنها جزیره شده و آن است که در نزدیکی محل افراست و دیگری جزیره دهلک است
که در تقویم البلدان جزیره دهلک پاهای میار که قریب ساحل شبه مجازی شود و واقع شده است و بنام معروف آن دریا
جده و جبار و منبع است که در ساحل شرقی این دریا اتفاق افتاده است و بندر عقبه را قدام الیه مینامند و صاحب
مراد گوید آنگاه با فتح مدینه علی ساحل بحر العسلم و تا علی الشام قبل بی اخرا لجنه و اول الشام و بی مدینه الیه و
اعتدالی السبب الیه اینجا حجاج مصر و بلده سویس با نازا بهر ایل از دوازده نقطه می رسند و صحیح آن است که صاحب
مراد میگوید سویس قریب مدینه علی ساحل بحر العسلم من فواح مصر و یومنا اهل مصری مکه و مدینه و مدینه و بین الفسطاط
انام فی برته معطش بخل من مصر الیه الخلال علی الظهر ثم یطرح فی المراكب یتوجه بها الی البحر من شقی
بزرگترین گفت یعنی خلیج العجم که او را بحر العجم و بحر الخمان و بحر فارس گویند و این دریا مستغرق از توصیف است
و است و او شمال مغرب مغرب است و او در میان این جزایر است و طول او تقریباً شصت و یک میل و بزرگترین
پهنای او دو پستل است و پهنای او در محل کینس پستل است که او را امین دوم نیز گویند و از آنجا به خلیج
میل نیست و این کینس در مقابل بندر عباس است و درین دریا چندین جزیره است و جزایر معروف او یکی جزیره
هرموز است که از سویز نیز گویند که در مقابل بندر عباس است و جزیره هشتاد و یک میل طولانی واقع شده است
از اینجا به بحریره و دراز شهرت دارد و طول او تقریباً شصت میل است و پهنای او در محل است و طول آنجا و در
و در عرض پستل و شش درجه و پنجاه دقیقه شمالی اتفاق افتاده است و این جزیره قریب بندر لنگه است که در ساحل لارا
و طول آن عرب و این جزیره سنگی دارند و دیگری جزیره بحرین است که در نزدیکی ساحل عربستان است و مسافت او
تا ساحل عربستان تقریباً پانزده میل شود و تا بندر بو شهر تقریباً نود و یک میل است و در جانب شمال مغرب شهرت دارد
این کمال شهرت دارد و در جزیره حرق نیز که قریب بحرین است و از مدینه و احی می کنند و آل عرب و جزیره بحرین

نگینی دارند و این جزیره محتوی چندین قریه است از او بزرگتر جزیره دجیر الحسیم و دیگری جزیره خاک است که جزیره کوچک است و در شمال مغرب بوشهر واقع شده و تخمیناً ده میل دور است و آل دمن که طایفه از آنرا است در اینجا بسکن دارند و قبر محمد بن الحنفیه شریف دارد که در آن جزیره است و الباقی در سطح کنسجک و مقبره با اسم او معروف است و در سواحل جزیره خاک مرور میدنیز بایست میشود و دیگری جزیره خاک کویت که فریب جزیره خاک است و جزیره کیش است که جزیره فست است دارد و قریب بند خارک و تانوا است که از بنادر است و جزایر دیگر آنست که جزیره الفم و جزیره فکم و بوشقیق و شطرا و الباقی و تویج و قور و دهنرالی و بنجام و امض و ام القرم و ام الخیخ و ام الحلب و ابو علی و ابو سقعه و دام و فله و حاکل و غوبی و فارکس و قرین و قرین و قران و چند جزیره دیگر است که بجهت کوچک با سالی آنها نرسد و از بنادر معروف این دریا از خاک ایران بندر عباس و لنگ و خارک و تانوا و محمدی و محمدی و طاهری و لنگان و کنگه و بوشهر و کت و کت و کت است از خاک عربستان آن بوشهر و قطیف و بده است که بعضی بزرگ و کت و دیگری السید و چند بندر کوچکتر مشهور است و بحق این دریا را زیاده و ترازی بکشد و دنیا فله و قطیف بزرگترین بندر خلیج عربیت بلکه اکنون بزرگترین ولایت است و ولایت احسان با اسم بلده اینجا است مشهور است و این ولایت را بجهت مجاورت نزدیک جزیره بحرین قدما بحرین نیز می خوانند چنانچه صاحب صمدیکو بدو احسان بالفتح و المذبح جمع یک اسم است و سکن این شهر المان و شفه الارض من ازل فاذا صار الى صلاية اسكنه فخر الله الرسل و منتهى حرمی کثیره بالبادیه و هی علم علی بدینة بالبحرین و دل من مشربا و حبشها و حبشها بعبه هجر و بطاهر القرمطی الشبی و محمد بن سید البحرین با اسم جامع لبلاد علی ساحل البحرین من البصرة و عمان من جزیره العرب عمان اخرا و بدینها انحر و صاحب تقویم البلدان سید هجر اسم شش علیه جمیع البحرین کاشان و العراق و کت و بدینة بسینها و از کتاها می یکنیز چنین معلوم میشود که هجر اسم شش بحرین است و قصیده او حساست میان این مطلب آنچه درین مقام مناسب نبود ولی الکلام بخر الکلام و لا یحسب فی یدیه بحر عربستان در حقیقت همان محیط هندوستان است ولی در اینجا سلسله و اقیانوس و خیمه میدهند چنانچه از عرض شمالی و عرض است و در شمالی و از ساحل جنوبی و جنوبی جزیره الفرت ساحل مغربی هندوستان در اینجا بحر العرب نامند که قدما از طول شمال و جنوب تا طول امشاد و دو درجه شرقی است که در جنوبی و محیط هندوستان و شمالی حلیج ارموز است و حلیج ارموز آن طایفه است که در شمالی و سواحل بلوچستان و دینا است و در جنوبی و بحر العرب است که در اینجا حلیج صابو عمان نامند و عمان سراسر چنانچه با قوت میگوید عمان بقیع اوله و تخفیف ثانیه و اخره و ان اسم کوره غریبه علی ساحل البحرین و فیه شمس هشتاد و شش علی بلدان یضرب بحر المثل و الما خارج اباضیه و عمان بالفتح و اللش بدین طرف الشام و کان البلقا حکه الخطابی فیه تخفیف المیر ایضا و قسلا تها بدینة دقا و قسب بها الکوف و القرم و حق این است اطلاق بحر عمان بخر المیر خطا و این است از بعضی اطلسها چنین معلوم میشود که از حلیج ارموز مقصود همان حلیج است و حوالی است در مسقط است و میان این حلیج و بحر العرب یا بحر عمان می بینیم که در اکثر نقشات تفصیل این جزیرات غیر دارند بلکه میدان دریا را با اسم بحر هند و کتاها می یکنیز فوفا زانی و کتاها و سوندا و غیره و انشا الله بعد از این وقت خود معلوم خواهد شد کتین کون از بحر میان کامل و نامی انکلیست و رحمتی که او در فرامی دریا خور

طاهری

عمان بقیع اوله و تخفیف ثانیه و اخره و ان اسم کوره غریبه علی ساحل البحرین و فیه شمس هشتاد و شش علی بلدان یضرب بحر المثل و الما خارج اباضیه و عمان بالفتح و اللش بدین طرف الشام و کان البلقا حکه الخطابی فیه تخفیف المیر ایضا و قسلا تها بدینة دقا و قسب بها الکوف و القرم و حق این است اطلاق بحر عمان بخر المیر خطا و این است از بعضی اطلسها چنین معلوم میشود که از حلیج ارموز مقصود همان حلیج است و حوالی است در مسقط است و میان این حلیج و بحر العرب یا بحر عمان می بینیم که در اکثر نقشات تفصیل این جزیرات غیر دارند بلکه میدان دریا را با اسم بحر هند و کتاها می یکنیز فوفا زانی و کتاها و سوندا و غیره و انشا الله بعد از این وقت خود معلوم خواهد شد کتین کون از بحر میان کامل و نامی انکلیست و رحمتی که او در فرامی دریا خور

عمان بقیع اوله و تخفیف ثانیه و اخره و ان اسم کوره غریبه علی ساحل البحرین و فیه شمس هشتاد و شش علی بلدان یضرب بحر المثل و الما خارج اباضیه و عمان بالفتح و اللش بدین طرف الشام و کان البلقا حکه الخطابی فیه تخفیف المیر ایضا و قسلا تها بدینة دقا و قسب بها الکوف و القرم و حق این است اطلاق بحر عمان بخر المیر خطا و این است از بعضی اطلسها چنین معلوم میشود که از حلیج ارموز مقصود همان حلیج است و حوالی است در مسقط است و میان این حلیج و بحر العرب یا بحر عمان می بینیم که در اکثر نقشات تفصیل این جزیرات غیر دارند بلکه میدان دریا را با اسم بحر هند و کتاها می یکنیز فوفا زانی و کتاها و سوندا و غیره و انشا الله بعد از این وقت خود معلوم خواهد شد کتین کون از بحر میان کامل و نامی انکلیست و رحمتی که او در فرامی دریا خور

و در مغرب دریای آلمانیست که در جنوب با دریای مدیترانه منتهی است از آسیا با خط مفرق قبی
از جزیره کنده تا سیاه از حبس ملکو و از انچه به دره منس و بحر مرقه و از انچه به بحر قسطنطنیه و سراسر بحر
الاسود و دریای آزوف تا دهنه رودخانه دان و از بالای این رودخانه میگذرند و میروند و به سمت ارمینیه
میروند و پس از آن چو رسیدند به تنگ استرس رانارود و تنگ کمرین و دو خانه تیر کشید و میروند و چندین سیلها
و پس از آن خط سرخ کشید و می شود بسطیل بر از جبال کورال که انجبال بجانب شمال امتداد دارد و خط سرخ
از قسطنطنیه انجبال تا سیاه انجبال معین میگرد و از سمت االیه انجبال تا بحلیج اولی است که ان بحلیج
بحر طرک است متصل است و تفصیل که بهای بزرگ و آنها عظیمه و دریاچه ها و کیفیت خاک و هوا و سکنه
ولایات یورد و یکش و ملت حکومت هر یک از ولایات و قصبات پس ازین ذکر خواهد شد و اروپا
درین زمان است و اخیر و چهارم کنگنه و قوم و چندین ملکت و کنگنه شده است و آن است و اخیر و چهارم
روشنه و یکی آستریه و دیگری ترکی است و کنگنه و قوهای مشهور گرجستان بریتین و فرانس اسپین و کنگنه
روشنه و آستریه و دیگری ترکی است و کنگنه و قوهای مشهور گرجستان بریتین و فرانس اسپین و کنگنه
نواریه و آستریه و دیگری ترکی است و کنگنه و قوهای مشهور گرجستان بریتین و فرانس اسپین و کنگنه
و در تحت اختیار آن دولت واقع شده اند چنانچه سلطنت آستریه و دیگری جزو سلطنت آستریه است و سلطنت
اسپانیا و آیرلند جزو انگلیس است و دو جمهوریه دیگر نیز در دولت که یکی سویس و دیگری لوزرن
آلمانیست یعنی هزار یونان است اما جزایر یونان در تحت حمایت دولت انگلیس است و ملکت مصر نیز چندین ولایت
دارد که مطلق العنان و از او و علی الظاهر حکم را پیش آستریه را اخراج دارند و از او شاه با اینها عین بیان
دارد و قسطنطنیه از مالک ایتالیا در تحت اختیار است که اولایت که املاک باقی دووم میگویند یک قسطنطنیه
از اروپا و از قسطنطنیه و در تحت حبس آن کشور که اسپانیا و ایتالیا و یونان است و قسطنطنیه و دیگر که
نزدیک محیط آلمانیست و بغایت سرد است چنانچه سردی هوا مانع از رویدن نباتات و عمل آمدن جو نبات است و
دریای آلمانیست که دریای مدیترانه و اقیانوس و موانعی و غله و میوه و شراب و سایر مایحتاج حسب قاعده و عمل مایه
چسبیده در قیام و احوال مشغول ذکر کرده اند بعضی گویند مایه خود از اروپا نیز است که نام و جزو حملیاد ای بود که
بر واسطه لطافت هوا و طراوت اشجار چون عمارات املاک با اسم موسوم شده است یا مایه خود از لفظ آژو و است که
یعنی کثرت جنگل است که بواسطه کثرت جمعیت بآن اسم موسوم شده چنانچه در اسم آیدیه اروپا نوشته اند و در کتب
الکون بزرگ و اند و قوت در مرصه بیان میسکنند و در فی الفتح تم اسکن فتح المراد و القاد شده که سوت
و هو احد اقلام الارض الثلثة التي فيها الیونان و او و اجها و سیه و مال علیها سوا الشمال و فی و لری و چندین باطن
الغرب الشمال بحرا و قیام و سکن الجنوب بحرا و هم من الشتر انهر الذي يخرج من بحیره ما یطیس لبطن و سکن
الذي یز علی سطحه و یغصب بحر الروم و یسکن به القطیعه کما لجزیره فیل قسطنطنیه اسمها لاز و حام لها و القطیعه
الثلثة آسیا و اور فی مغرب اروپا است

باب ششم در بیان سلطنت عثمانی

سلطنت دگرانی سویدن ملکت بر ملکت سویدن خصوصاً در ملکت نازونی و پلند عوفا و این ولایت و شمالی اروپا اتفاق

استان بکرات جمعیته پنج شصت هزار نفر می شود این شهر نیز خوشی دارد که داخل شدن با منی صعوبت دارد و این شهر بالای
جزیره کوچک بنات و است که آن هزار بار جبهه تا سیکه یک اتصال دارند و بسیار سخن و مطبوع و آفتاب و اندوخته و مردم
این مملکت گناشت بزرگ است که جمعیته پنج شصت تناسی هزار می شود و مترجم می گوید که او را کاکا بن بزرگ می گویند و شهر دیگر
آب سسل است که برای مدرسه عالی که در آن شهر است مشهور شده است و شهر دیگر کارنس که گونا است که این
شهر جمع چهار ماست و در شهر نور و صد چهار چنگ که بزرگ می تواند بار می انگریستند و از مکرول ایام بستان از
نا جاری برای اهل بیدین و نارسونی و لکن عادت شده است که احوال و انتقال و مایحتاج خود را از بالای سنج و برف جامان
بعد و برند و چنان عادت کرده اند که بهولت و استانی جمیع ضروریات خودشان را از بالای سنج از مسافت صد
میل و چهار صد میل راه می آورند و ما در فصل سیستان هوا تیر و تار است و همه جانوران حیوانات بزرگ انسان و حیوانات
ایلی که در خانه ملاحظه می کنند حیواناتی که از بی قوی بی قوی هیچ جان بدین ندارند و علی الاطلاق و چنانچه
عج بکنند نایم شیر و طبیعت غریب است و ولی قیست تابستان از تاثیر اقیانوس آب سردی در حالت آنها اتفاق می
که کل مایه ای از زمین و مایه ای از زمین پس که از زمین می آید و طوری که از سر می برسد با قوت پروازند و
در آن فصل از بهر جانب با خاری می آورند و کشتار و جنگلهای و بیزار و باطله ای از آن طوری خوش حل و خال می شود و
و بعد ولایت از نعمات و ایمنی آنها بران نعمه و آواز منوچهری فرماید بوستان کوی همچون بت فرو خاشده است و هر خان
چون شهر و کل بچکان چون شمشاد که کافور سن و شاکر که سطر زنت و فاخته های زن و بطشه و سبزه زانو
برده است زندان و بر شاخ چار پی برده ماده زند قفس بر بار دانه از فروغ کل اگر اهرن آید بر تو به از بری نازند
دو بر اهرن و دانه و بعد در آن ولایت در آن فصل می کسب تغسل خود میروند و مایحتاج رستخیزان در آن فصل
حاضر و آماده میکنند و در فصل شهبانیز مثل روز صاف و روشن است و مملکت شمس قنبره است و هزار و شصت
فصلی غنای هزار و دویست و شصت و چهار هجری جزو ولایت می بین بود و از آن پس اکنون در تصرف و
روسیه است و حکمرانی و اختیار مملکت می بین با پادشاه است که با پادشاه انجرا با سیم پادشاه می بین و از آن
می خوانند و ملت شان بر و توفیق است که می باشد سلیقه بزرگ که در آب شل می بیند با سیزده کشیش
و دیگر می نمایند و تجارت می بین معتبر است آشیانیک از آن ولایت بسیار ممالک با منی نقل می شود و غله
و بزرگ و تنباکو و شکر و قهوه و اقلام شراب و ابریشم است و اهل می بین عمو مالمند قامت می شوند و صادق و صفا
هنر و دلیر و فرمان بردارند و ادانی اینجا اغلب نا نشان از بکارهای سخت و امید دارند مثل شیکا کردن و غیره و سخن
بادا و آن دازاب باز ورق حل و نقل آمده بودند و بار می بین و اعلی انولایت از سسل گامانند
هستند و دو جوان فردی و رشادت و صداقت و مغرب فانی بی نظیرند و ازین حمله قحط خیزان و غلات
شمالی دارند و کسبه و رعایای اینجا اکثر اوقات بکار فلاحه و کندن معادن اشتغال دارند و کارخانه های سیکه
باجری کار می کنند در انولایت نیست لهذا اکثر سیکه اینجا صنایع کونا کونا را با هنر و ست شکار می سازند و در احوال
یدی انواع سلیقه و هنر را بکار می برند و هیچ ملتی از آن رو یا چه در زمانهای سابق و چه درین عصر از برای جنگ
و مجادله یا ملیر و راغب تر از اهل می بین نبوده اند که مثل آنها در تحت اطاعت پادشاه خود ثابت قدم نباشند و شعر
قوم ادا الشرایع و نایم ایام طار و الیه تر رفات و صدانایه لایسلو با خا می بینند و بی فی النیابا علی قابل مانا

۱۱۳۴
در این مملکت
بسیار از
در این مملکت
بسیار از
در این مملکت
بسیار از

دو سلسله مسافت باور و کوز می نمایند و ولایت لیتوان در سینه شیده است گیر او نشانی از آنست که سینه یعنی لیتوان
متصرفی زمین یا شمالی و تاتی را سودیش است و آنست که لیتوان یعنی لیتوان متصرفی سویدن یا جنوبی و تاتار را رشتن یا لیتوان
لیتوان نامند یعنی لیتوان متصرفی روسیه یا شرقی و خسته شودیش لیتوان جای که بکار باید نذر و قصه معروف است لیتوان
که در نزدیکی خلیج بوشنی واقع است و دیگری قصه تازنی است که او را تازی نیز گویند که در همان خلیج اتفاق افتاده و آن
در میان سرخدر و سینه واقع است و این قصه تازیست که طالب و سیمیاخان فرانسه از اینجا بیرون آمدند و مرستی که در جنگ
در سینه هزار و هشتصد و سی و پنج سوار و یکصد و پنجاه نفر پیاده و ده هزار نفر سینه شدند و درین قصه لیتوان و تازی و سینه
با یکدیگر میانه تجارت دوست و برادر معده دارند چون لیتوان در میان دایره قطعی واقع شده و لیتوان از ولایت اقامت در سیمیاخان
همیشه متوالی با این اقیانوس است همچون فصل تابستان از هفت بلای اقیانوس است که هر کس و هر کس که در این اقیانوس
ماه و ستارگان در روشنائی از نور آفرین لیتوان و لیتوان است که مقامیت یا دوری اقامت میکند و دولت سویدن
سرای لیتوان و ناروی از مملکت دیگر تصرفی ندارد مگر اینکه بجزیره کوچکی است که در سینه بر تو آفریند که بجزیره سینه تصرف
و این جزیره را سیمیا و دشوار میستوان تیر میسل مرز حساب کرد ولی بقدر راجده هزار جمعیت دارد و قصه سیمیا و سینه
حقیقت سینه تیر میسل از چین است که او را به قدری که بماند و شک شود مثل سیاه او را میوراند و درین جزیره سینه
که شاخ و مثل شاخ درال است ولی درجه از او کوچکتر و دست و پایش کلفت تر است از نور آفرین و لیتوان لیتوان است و
عبارت از روشنائی و سینه تابی است که در هر دو اید و لیتوان لیتوان در نصف کره شمالی و اید و لیتوان لیتوان است
و سیمیاخان شود و در او از حلالیت سینه هوایان مختلفه ظاهر کرد و ولی بر یک اصلی و سیمیاخان او را ناروین لیتوان
یعنی نور شمالی که بجزیره سینه بر تو آفریند که بجزیره کوچکی است در جنوب سینه بر سینه در عرض هفده و پنجاه و دو
شمال و طول شصت و دو درجه و پنجاه و دو دقیقه مغرب اتفاق افتاده است از تصرفات و لیتوان سینه جزیره گات لیتوان
که در جنوب لیتوان شمال و شرقی جزیره لیتوان واقع است که مصیبت سیمیاخان را و میان کرد و جزیره لیتوان و لیتوان
سویدن است اگر چه مصیبت او را در باب سیمیاخان چهارم در بعد و متصرفت و سینه لیتوان است و لیتوان لیتوان است
بفتح الف است که او نیز جزیره دیگر است که در جنوب لیتوان اتفاق افتاده و در تصرف و سینه است

باب سی و یکم در بیان مملکت سویدن

تاریخ قدیم مملکت سویدن بنظر زبانه و سینه تازی است تاریخ نویسم در سینه تازی که کرده این است که لیتوان
و سینه تازی که لیتوان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان
در ناروینی ممکن بودند که حقیقت سینه است که در لیتوان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان
ولایت مقام داشتند که از ولایت را از هر جهت در تصرف خود گرفته و میان از ولایت محسوب میشدند و بعضی چنان
که مسکنه اول لیتوانی نویسه هم از طوایف فن بوده که از ولایت سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان
اوپن بوده احتیاج داشته اطاعت نموده و ولی درجه عصر طوایف گات و سینه لیتوان سیمیاخان سیمیاخان سیمیاخان
نیست و از قرار سیمیاخان تاریخ نویسم قدیم ناروینی معین کرده است اول کسی که لیتوانی نویسه را مسخر کرده است
اوپن بوده است و اوین یکی از ایل سیمیاخان است که از ظلم و تعدی روسیان که در تحت اختیار سیمیاخان بود و در سیمیاخان
سال قبل از ولادت سیمیاخان قبیل خود فرار کرده به سمت شمال روان شد و بر اکثری از ولایات جرمنی و فنلاند سویدن

تاریخ قدیم مملکت سویدن

تاریخ قدیم مملکت سویدن

خلق کرد و تحت اطاعت خود آورد و داخل الامپریون مقدر و انجانات یافت و اسم اصلی این شهر اوستیاست بل ناکه
 قریبات از اواخر پشته او را دین نمایند و این اسم بر طایفه واطلاق نمودند که بعضی دین میخوانند و از آن پس از این
 طایفه مذمت پرستی در میان این نیکسان دین و جزیره انگلند و دیگر ملل شیوع یافت باطله لازم نیست که در این
 قریب طوایف گشت اضراری داشته باشیم یا قریب که در آن عصر در سویدن اتفاق افتاد و است اعلام داریم و بر تعلیم تاریخ
 اطلاع و قریب از زمانی که در چین سیوی در سویدن و ناروژی شیوع یافته است کافیت و دین جمیسی در اولایت بیاری و گاه
 آن کشوری کوشن خلیفه بر مین رسال مستعد پست و در مسیح مطابق دولت و چهارده هجری شایع شد و پس از شیوع
 این کشن باز سالهای بسیار هجری جافین در تاریخ اولایت نیست طریائیکه اولایت فی ترتیب است یکدیگر نزاع و قریب
 داشته و قریب و غارت یکدیگر هیچ مضایقه نداشته اند و اساطینه چهاردهم نیز مؤرخین اغراض گذرانده اند و اما در عصر
 نیز با دینهای متقل در اولایت نبود و همه ملکت در میان حسنای دین و نیکبخت بود و هر کسی مکانی و جایی داشت و به
 در عیای اولایت نیست و شوقت که در آن میکردند و تجارت و صفت تجارت در هر کار و خود خواسته و صنایع و علوم از دست
 بود و دایم غارت و نزاع میان خلفا و نجاران و اتحاد و خون خلقی بسیار در میان و درین جنگها ریخته میشد و هم درین جنگها بار بار
 مال دولت بود که یکی میخواست از دیگری برتری داشته باشد و بعضی اوقات پادشاه از اجاری باقیله متقی میشد و بعضی
 با دیگری اتحاد میبورد و در حالت صلح و در حالت جنگ هم میبورد و عینت چاره با مال میشدند و با وجود انقشاش در اولایت
 اهل ملکت از عهد هساکان خارجی هم برنی آمدند چنانچه اهل دین درین نیکبختی و انقشاش و صفت نیست دانسته سلطنت
 صاحب شد و در وقت ترکیز و خسرو ارث و الدیز پادشاه و ترکیز بود که درین پادشاهان ناروژی در ترک و ناروژی کرانی
 داشت و ترکیز زن عاقله و هوشیاری بود و بدین کار متصرف شده و اهل انجاری را بتغنی سخت و با اتفاق انهادت
 و استیلا خود در ملکت سال چهار و سیصد و هشتاد و هفت مسیحی و فی هفصد و شصت و نه هجری ملکت سویدن را صاحب شد
 سلطنت کرد و ناروژی و سویدن را به سلطنت قرار گرفت و از آن عاقله درین ملکت خوبت که میکرد و توقف نمود و در عیای
 هر سه ملکت برابری و عدل قیام فرمود و اتحاد و این سه ملکت تا زمان کریستین ثانی باقی بود و او پس از آن که از دوشک نشست
 بطور سلاطین سابق رفتار نمیکرده و میخواست که پنجای سویدن را بدو وقت باشد و بر او شوریده و او را سلطنت تسلیم کرده و سویدن
 سلطنت جدا خواهند ساخت و تا بر این اندیشه تدبیر کرد که پنجای سویدن را بقتل رساند تا که با مجال خلاف نباشد لهذا با کار
 معروف ملکت سویدن از سال قبل است که در سنه هزار و پانصد و پست مسیح مطابق فی هفصد و شصت و نه هجری اتفاق افتاد و از آن
 تاریخ بعد فایده تاریخ سویدن معلوم میگردد که قابل مطالعه تا طریقت و مؤرخین از نظم و احسنای کریستین ثانی و شاه و ملوک
 حکامها ماکند و اندک تفصیل اول درین مختصر تلخیص و در بابینا اسطرنو شمال میسند و از جمله اسم و جور و انجاری بود که
 باعث شد که همه اعیان خانواده مای بر بزرگ و دیگر و زکشت شوند و بجهت فیصل دادن این امر و ظاهر است این کار
 زشت و خیالناست تا چار اولیاد و بر خود تفرات که خلیفه بزرگ است و بود موافقت کرد و با او با بچیل قسم یاد کرد و او را
 شرک و دولت خود دانسته از انقشار و اتحاد و بکنند و بجان اولایت از میان بردارند و بی تحمل در سلطنت شرکت
 داشته باشند پس از اطمینان از ویرشیر روزی در عمارت حجی و همه نجاران و اعیان را دعوت نمود و در آن صفت انواع
 اطعمه و شیرین در سر خوان حاضر ساخت و آن نجاران و غافل بودند که آن دیر را ندیده و در بی است پس از طعام شیرین و خیر
 بود پس از آنکه همه بزرگان در آن مجلس حاضر شدند و در سر خوان نشسته و درین مجلس با خلیفه بزرگ بهمانه از انجالی پس درین

و پس از لحظه با جمعی مکل مسلح بر سر خوان ضیافت مراجعت کردند از آنجا که ایشان را حالت بی تابان شد چنانکه از میان
 تیر ناب تنه نیامده بر مرکب دل نهادند و در آن روز نو و چهار نفر از ایشان خاص معروف قتل رسید جمعی دیگر نیز از عوام
 الناس پس از آن بدون تمیز دادن بزرگ از کوچک مردان زن بستانا و رسید و از آن جمع و از آن عیان حالی
 گشته و پس از آن نام که شجاعت و شادان موصوف بود در آن روز به شهادت رسید و پسران هفت و از سر سران
 پادشاه خوشنوار سلاطین غنیمت دینستند بهر جهت تا بحال دلی که گشته که سخت و چندی در آن جبال سخت است رسید
 و کربلایین از فرار او آگاه شد همیشه ازین عمل پادشاهان جوان رشید خردمند اندیشه پاک بود و می دانست که او را
 انجمن از او دست میدادند و او را دشمن می بنامند و هر حیل که توانست میدادند در دستگیری او بکار بردند و چنانچه
 داد و هر گشته و پس از آن را بعضی سواران و دولت بی نیاز خواهد بود و با همه عدد و حیلند سرانجامی نرسید
 ولی تا این گشته و پس از آن که در زمانی ملک خود از جنگ پادشاه ستفکانی باکی داشت سودمند افتاد و چنانچه در وقت
 خود که در کوهستان دلی که گشته که نشینان و حتی خوشنوار آن کوهر را با خود موافق و متوجه ساخت پس از آنکه بران طوطا
 استدلیات از دشنام برآمد و متع خلاف ازین نام کشید چون سبل و بان از انجمن سرازیر شد و از لشکریان کربلایین سخن بر سر گرفت
 کشید و کربلایین سخن چندین بار را بشکر داده آنها فرستاد و در هر جنگ غلبه از ایشان ظاهر شد تا بحال کشید که اهل آن زمان را
 از ملک سودین بیرون کردند و بجهت این جلاست که ولایت خود را از جنگ ظلمان و ستم کشکان خلاص کرد و اهل ملک را از
 او و دیار هزاره با نصد و پست و سی و سی مطابق سال نصب و بجزی شجاعت پادشاهی شادمان گشته و پس از آنکه از دیار خود
 است از طرف مادر از دین سلسله سلاطین سودین رفتی میشود و در شش پادشاه و در آن سال هم در آن وقت سی و سی
 درین غوغای بزرگ در روزهای قتل رسید چنانچه که کشید و این پسر اشقام خون پدر و دیگران کشید و باعث اشتباه و افتخار
 و دمان و حشمت و استقامت سودین نیز گردید و این نیز را در ملک و داج داد و قوانین نگه نهاد و در سینه خود را با نصد و پست
 مطابق نصب و حشمت و استقامت و جری جهان فانی را و داج نمود و اهل آن ملک اکنون اسم او را بخوبی می یاد و می گویند که پسر
 بین خوشنوار قاتل کار است لهذا دشمنی بآن میکند کربلایین تالی بجهت عظم و جسی ذاتی خود از الامار سلطنت بی پروا
 گردید و لقب پسر نو شمال را دادند و او را نام صبی مشبها نیز با خلاق و میوه سوار است و جنت ستر انصاف داشت و چنانچه
 در آن وقت نیز دوست و دشمنان را از نو کناره حشی کشید و کربلایین متشابه و دیکت زایل مالند که از آنرا ذل الناس نواله و در آن
 بود و از آنرا در سر بری داشت که او را سنجید و بنام می نامند که در مزاج خرد خود کربلایین رسوخ داشت و جوانی سلطنت نام
 که از او ام آنها و پیش از آن بود و خدمت کربلایین نیز تادی جاسل کرد و چنانچه اخلاص و در سینه حلیه و نای خاص و نکرشته
 و این اشخاص همه تحت کربلایین احاطه داشتند و او را بر اعمال حسنه افعال و فیل تحریک نمودند و اخلاص را از آنجا از آن
 ولایت گرفته و زن بانس در انداخته الله در همه تواریخ قتل نجای سودین را که در استاک نام اشفاق افتاد و ضبط کرده اند
 تشنه و طاعت بابران پادشاه کشوده اند و پس از آنکه گشته و پس از آنکه گشته و پس از آنکه گشته و پس از آنکه گشته
 ولایت برگزین کربلایین شوریدند و او بجز فرار جاره در آن کار نداشت از نو نکرشته و نیز فرار کرده و از آنجا که
 برادر زن او بود و او را خواست و او را قبول نکرد و بی نیل و ام در آن ولایت مستقام گرفت و پس از آنکه سال مراد و باطل
 ناز و بی بهر ساند این مراد و باعث آن شد که از او هر اسس کردند و او را گرفته بحال انداخته و مستقام گشت که قتل و سفار
 و شسته است در سفر دنگ از جن و قید آن پادشاه هر چه اطلاع یافته بیان کرده است که آن پادشاه را در یک سیاه جان

۲۴

۹۲۹

۹۶۷

و تارسی انداخته و راور آمد و سانشید و در فرقه بران قرار دادند که بقدر ضرورت از ان و آب با و از ان بر فرقه میرسانند
و در ان سیاه چال یکدور و اندامی او در فرقی بود و یک نفر از لشکر ان او که میرد بود اذن خواست بهیئت اوقات خود او رفت
و از ان روزن با او صحبت میداشت و او را از نوایب بحر و زکاتین میبیداد و این تسلیم بر تصمیم میرت او می افزود و از شید
و افندی میسج جو با و فنی سرود و شکر لاطهر ان عادل و عاقله جالک فی التراء و الضراء و فخر حتمه المتبیین جزا زنی
القلب مثل شهادت الاءاءه و ما من حالت یا زده سال از زندان بود و تسکین فرزند عمو یا و کیس او سلطان بود و
یافت و در فرقی بین ثالث که پسر او بود و بخت شاهی جلوس کرد و او را از زندان بیرون آورده عرض کرد که هر جا بخواه برو و
بخواه کن و ماوی گیر و در حق او این پادشاه چون کمال الطیف و عنایت نمود که او را از حبس در آورده مطلق العنان ساخت
بسی چندین گنبد بزرگان چون کوکبا یا کار و ولی که بر تن از مصایب و زکار چنان پریشان خاطر بود که هیچ چه خاطر عز و دل
غمن و شاد و نیت و در کسین بین ثالث خطبه خطبه را شفاق و الطاف می افزود و او را بجزم سراسی خود آورده چند نفر خدمتکار
بر او تعیین کرد و از ان بزرگواران که بر سر میخواست بر او میبایست مصطفی این عبارت گشت که در حق او افتد و رحم و ان
کرد که ان غشیهای همی در حق فقر آنگاه که بر تن اینی از جان و رمانی از زندان و عطف و سلطانرا غنی میباشی و پسر
و شاکست که نیز او را یافته بود و هیچ ان از خدمت سر غم خود جدا نمیشد و در سواری و پیادگی چون سیاه لازم افتاد بود
و همیشه پادشاه میگفت که تو را از حبس نجات دادی و باعث حیات من شدی بجز زبان شکر احسان و بجای او درم بخش
جلبت یا دیگر غنای که و چون پادشاه بر سر می مقام صدف و صفای و بعد از نفوذ ان شهریار کامکار را غرضه سر خود
چندی کشید که سراسی فانی را ببرد و کرد و عمر او همشاده و شب سال بود و در سن ۶۰ و دو سالگی بر سلطنت جلوس کرد و ده سال
حکامی نمود و ده سال فاراری و تنواری بود و باز ده سال در جبر و شانزده سال دیگر در کوشش و غارت و فراغت بال نیت و انوار و نفع
سلطنتین بود و میر و ازیم بعد از وفات گشته و سوس قزاق در سال هزار و پانصد و شصت اتفاق افتاد و میر و ازیم بخت
جلوس کرد و پادشاه خود را می خود خواه بود و افعال و اعمال پر هیچ با و میراث شید لقب گرفت و بر کن را و او در عهد خود
و سلطنت و معروف ساخت از اضرار الحزن و بر او شوزده و در سن هزار و پانصد و شصت و شش یعنی سن سبطاق نهصد و هشتاد و چهار
از سلطنت حمله کرد و بر زندانش فرستادند و در زندان نیرو و فکرم و برادر او جان را از امر بقوت برادران دیگر بخت
نشاندند جان سیم برادران یک پس از انکه پادشاه بر سر میبایست خود و بخت محض را و بخت ملکیت بودند در سن هزار و پانصد
هشتاد و هفت یعنی سبطاق نهصد و نود و پنج هجری بمکن ساخت و پس از جان سیم او را بار و دیگر او جانشینت کرد و در سن
هزار و پانصد و نود و دو یعنی سبطاق هزار و یک هجری بر سلطنت عروج نمود و پس از انکه در سلطنت استقامت و استقامت
حاصل کرد و حد و نعل او باعث شد که سپنج تخته را از تحت حکومت بودند بی نصیب از و در این کار جدید بلین داشت
منصفه و جانشین پس از هجده سال حکامی وفات یافته تاج و تخت را به پسر خود گشت و سوس قزاق او آلفس گذاشت
گشته و سوس قزاق او آلفس در سن هجده سالگی سلطنت سید بسیار جوان رشید دانائی بود که با این سن ابرای ولایت
او را بر سرید نشست و او امر و نوای او را بجان دل مفتاد و بودند و او در سلطنت امر و ولایت در رفاه و عزت کمال سعی داشت و در
اول سلطنت او دل شبا خود با دو لتهای همی ساخت و بنای جدال و کاوش گذاشت با وجود دشمنان و از خیر و دینی
شکر بیاد و برینه با زبان پادشاه و او را همی از اعدای خود خوف بهم داشت و در همه صروس و عدا غلبه و و اگر
میل خلق با زادی بایه منقصت این کاتب خود را صاحب سلطنت و تخت رسیده میکرد ولی با این ملاحظه از خیر حال منصرف شد

۹۲۴

۹۹۵

۱۰۱

یاریج سویدن

[illegible]

[illegible]

باب سی و دوم در تاریخ دینک

دسته و آشوب آنها در آن حواله سال از آن روز و در آن روز مطابق با فصد و شش هجری بانی در برابر بود تا و تسکین سوزن
 پادشاه دینک تمام جنگند را فتح کرد و در آن جنگ سیزده هزار پادشاهی شد و کشتیوت پس از در تاریخ پادشاهی انگلند
 و دینک از آن روز و در سال از آن روز مطابق با فصد و چهارده هجری بر سر گذار داشت و کشتیوت پادشاه داشت
 و عظیمت بود و پس از آن از او پس از آن در سال از آن روز و در سال از آن روز مطابق با فصد و چهارده هجری بر سر گذار داشت
 جلوس کرد و او را سار پادشاه و جاع و خرد و خواه بود پس از آن در سال از آن روز و در سال از آن روز مطابق با فصد و چهارده هجری
 هجری وفات کرد و پس از او برادر او بر روی کشتیوت جانشین شد و او را ابل کلیمس نام داشت و او را در خود نشان بر تخت نشاند
 ولی بر روی نظام و تعدیل و قلمی و قدرت کرد و اشراف و مخالفت او و در سلطنت او چندین دامی شد و در سال از آن روز
 مسیح مطابق با فصد و چهارده هجری وفات یافت و کشتیوت جانشین شد و او را ابل کلیمس نام داشت و او را در خود نشان بر تخت نشاند
 چون از آن جنگ و در آن کشتیوت معلوم شد که او را انگلند حکمرانی کرده است ولی بعضی مورخین او را بر فرخ و ملاطین دین
 که در انگلند حکمران بوده اند نوشته اند که مصنف تاریخ دینک را تا به سوزن پان کرد و در آن زمان از آن خبر که شمس الدین
 سوزن پان بود و ما را می اطلاع از بارگانی تا آن زمان اسمی سلطان دینک را چنانچه در این کتاب مذکور است پان میایم
 و تاریخ نویسان دینک بنا بر اینست که پادشاه ذکر می کنند و لیکن تحریرات ایشان به طایران مورخین جدید دینک
 که بر سر شمس الدین ذکر کرده اند خلاف کثیر دارد و آنچه که صحیح است از تقریر است تاریخی که در جنبه اسمی سلطان دینک
 شده و خواننده سال جلوس آن پادشاه است

تاریخ هجری	اسامی سلاطین	تاریخ مسیحی
۱۹۸	برادر باهر و کلد	۸۱۳
۲۳۶	ارکات اول	۸۵۰
۲۴۰	ارکات دوم و جی کلد یعنی اطلعل	۸۵۴
۲۷۰	کارکوتی که یعنی شایخ باوستان کردی و پناه دهنده سال	۸۸۳
۳۲۳	برادر دوم ملقب باو کوش یعنی کبد و دندان	۹۳۵
۳۷۵	سیون باو کوش ملقب ذی فاکر که مرز یعنی پیش و پناه	۹۸۵
۴۰۵	کشتیوت دوم ذی کشتیوت یعنی کلیمس پادشاه دینک و انگلند	۱۰۱۴
۴۲۷	کشتیوت سیم برادر بر روی کشتیوت در انگلند	۱۰۳۶
۴۳۴	کشتیوت ملقب ذی کوش یعنی یحیی دینار و روی	۱۰۴۲
۴۶۵	این یحیی یعنی ایام فرخ و خلوت از پادشاه	۱۰۷۳
۴۷۰	برادر دینار یعنی ابراهیم	۱۰۷۷
۴۷۳	کشتیوت چهارم	۱۰۸۰
۴۷۹	الاس چهارم ذی باکری یعنی یحیی	۱۰۸۶
۴۸۸	ارکات سیم ملقب ذی کوش یعنی یحیی	۱۰۹۵
۴۹۶	این یحیی یعنی ایام فرخ	۱۱۰۳

۴۹۸	نیکو دین اول گشتیدر پادشاه	۱۱۰۵
۵۲۹	ارکیت چهارم ملقب بپیر نوبخت یعنی بزرگوارش	۱۱۳۵
۵۳۱	ارکیت پنجم مدعو ذی کرم یعنی اکل	۱۱۳۷
۵۴۲	سبوقین یا سونین سیم کرک و دینار دوز	۱۱۴۷
۵۴۲	گنوت پنجم یا سنده ۱۱۵۴	۱۱۴۷
۵۵۲	والدین فقط ذی گریخت یعنی لکسیر	۱۱۵۷
۵۷۸	گنوت ششم ملقب ذی پونین یعنی لکنی	۱۱۸۲
۵۹۸	والدین دوم ذی پونین یا دینار دوز	۱۲۰۲
۶۳۹	ارکیت ششم	۱۲۴۱
۶۴۸	ارکیت سیم یا دینار دوز و دوشین تیر گشته	۱۲۵۰
۶۵۰	ارکیت دهم یا دینار دوز	۱۲۵۲
۶۵۷	ارکیت یازدهم	۱۲۵۹
۶۸۵	ارکیت بیستم	۱۲۸۶
۷۲۰	ارکیت بیست و دوم	۱۳۲۰
۷۳۴	این بیستم یعنی پادشاه	۱۳۳۴
۷۴۱	والدین سیم	۱۳۴۰
۷۷۷	این بیستم یعنی پادشاه	۱۳۷۵
۷۷۸	الاسیر پنجم	۱۳۷۶
۷۸۹	مگر گشت ملقب ذی سیم یا دینار دوز یعنی سیم یا دینار دوز	۱۳۸۷
۷۹۹	مگر گشت و ارکیت پنجم یا دینار دوز سیم یا دینار دوز	۱۳۹۷
۸۱۵	ارکیت پنجم یا دینار دوز سیم یا دینار دوز	۱۴۱۲
۸۴۲	این بیستم یعنی پادشاه	۱۴۳۸
۸۴۳	ارکیت بیستم یا دینار دوز	۱۴۴۰
۸۵۲	ارکیت بیستم یا دینار دوز	۱۴۴۸
۸۸۶	خان پنجمین یا دینار دوز	۱۴۸۱
۹۱۹	ارکیت بیستم یا دینار دوز	۱۵۱۳

که بنور بحسب قانون قدیم سیاست کند نیز و هر سید که سیاست قیدی چگونه است کهنه مختصر را عریان کرده و وسایل او را
 ووشا نهاده است که این سیاست میگوید که او را در کوه و باران گردانیده اند و شلاق میزنند تا بمرور و زور از استقامت او
 و آنچه که در خیمه که با خود داشت در آورده و خیمه خود را بکشد که در ده بن چو تری گشت هر آن آوازی که در وقت برین
 میخوانند بخواند تا او بشنود و بروقت صدای هم است که گویند میگردانند اما عین سیدید با چنانچه بر بار کوه میگذشت
 بتقویت یکی از غلامان خود و چنانچه بر او بر آید آنجا که مالک و در خیمه نشسته اند در آنوقت یکی از سران بندگان بر او میگوید
 گفت که ساری شایسته آمده ام بر تو گفت و بر آمدی و خای تو بین قدر بود و همه مؤدیان نشسته اند که اگر اعمال زشت او را در
 چهار کوه از تو برداریم در حدی که بر تو نینجده و صاحب گزینیم بدست شاهنشاهی او را سیر و مال بدست و بدست و بدست
 نوشته است در سن سی و دو سالگی و بیاز و جو بدست او پاک شد و برین زمین دوم پادشاه و دینک را به شقاق و بدیاری نیز و شایسته
 و مؤدیان و غارانی که عیسویون از حضرت شیخ وار و آمده به تعداد در آورده اند و بدست چون غایده تاریخی داشت لهذا اندک
 او میبرد و اولاً این کتاب پنج ازین کسر زد که در سال شصت چهار بعد از ولادت عیسی عیسویون را بجهت سوختن شهر روم ششم ساخته
 جمعی را سیرید و جمعی را در پوتشهای حیوانات و شیخ فام کا و گرفته که سکا آنها را باره بار و کرد و بعضی را بدار کشید و خرا
 زنده و در شهر آنکه در ملک خود فرمان داد که هر که از عیسویون پیدا با انواع اذیت از آزار و عقوبت بدلاکت رساند و در عین
 او این طایفه بیای میگوید که فرار شدند تا با باعث بیکار و این گونه عقوبات و دومی شین بود و در خیمه ال بعد از عیسویان
 در شاهنشاهی برین بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک
 سیر و شین بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک
 سال بعد از سلطنت و سیر و شین بود و این پادشاه از سلاطین دیگر که ذکر شد شدید بعد از او و سیر و شین بود و در خیمه
 چنانچه که کرد که در ملک او در پنج جای عیسویان را بکشد و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 و در آن بجهت از جان مال و حریم و بدینجهت عیسویون انواع سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 کرده و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 در شاهنشاهی برین بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک بود و بعد از سال بعد از عیسویان را بعد از دینک
 چهار سال بعد از عیسویان برین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 بنده در این خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه و سیر و شین بود و در خیمه
 مردی که شاه باشد که بکشتن بخواند و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد
 گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد
 باشد او را چسبنا کند و در یکی ملک ملکه کند و در فارسی اسمی مخصوصه ندارد و این که قتل و غارت را در کشتن و در یک شاه با گوشتی بکشد
 بنامند و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد و در یک شاه با گوشتی بکشد
 دیگر و قشده سان نماید و در اینجا اگر تفصیل او بر دایره باعث تطویر است محمد نه فرقه ناجیه بخدی ۱۲۰ از برکت وجود مبارک
 حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله ازین که قتل و غارت و زجر و عقوبت این بود و اندک از حین که رخا انگریزی کرد
 ولایات مسلمانان را فاسد عالم کرده و این عده عدالتین نبود بلکه مصلحت جهانگیری چنان تقاضا نمود و رعیت الهی

از او از او از او

از او از او از او

میل است و در رستمان این دریا پنج فیهند و از قرار یک فیهند از پنج دان علم می گذارد و در سمت شمال از جنوب علم ادر
دوازده هزار و بیست فوت می باشد اندوه از زرک در او حکایت می تواند کند و در میان کوه و کوه چنان می کار که در میان
یک هزار و بیست و هشت و شش می طایر می آید و بیست و چهل دو و چوبی را بار می ترسد و کم کرده اند که سطح دریا به ازل
بحر خزر است و همیشه در موقع زلزله و غیره در یکی در وسط این بحیره و در دو خانه چون در سیحون باین بحر و انصباب
دارد دریا به یکجای آفتون مغرب شمال شرق تقریباً سیصد و شصت و شش میل طول و از بیست و شش میل تا بخانه و در بیست و شش
میل و از بیست و دو و نیم تا نو و نیم تخمین دارد و این دریا به از طول یکصد و شصت و سه و سی دقیقه مشرقی تا طول یکصد و دو و سه
مشرقی که در پنج و از عرض پنجاه و دو و سه تا پنجاه و پنج و سه و سی دقیقه شمال است و دو خانه و آن را در کتب قدیم بیان کرده
که در اندک محال صاحب تقویم که این دریا را بالا الااله الف و فی و ل و ناهشت نامه من فوق و فی اخر قانون و در هر یک
مشرقی از دو و غرضی الاصل بحری من شمال الی الجنوب و نسبت فی بحیره من سطی و فی بحر و قد فی زماننا بحر الاذن و الاذن و فتنه علی حده
بقصد انبار و نصیب نهران عند الاذن من غیر سنای فی البحر الذکر بحر بره و فی مقابله جزیره است که در بحر خزر است
و وسط این جزیره در عرض بیست و دو و درجه شمال و شصت و سه طول شرقی که در پنج و در سمت این جزیره و از کان فی فتنه باوقاف و در
حد است که اگر در فتنه نرسد

کرده در نهایت استحکام مضبوطی گنبد و درگاه آن مخروطی و درونی میلدار که در دو دیوار برود و بهین که بنام
سوخه شدن روزنه با مالک کلید آن رخ گرفته شود و از آن کلیدی پنج عکس در ستانی ضعیف زردی بان سوراخی
که روشنائی آنها چنانست تصویر چینی چانی و چنان چنانی که در یک خانه تازی چینی دینی باشد چنان
و زحمت متواتر از قبیل سر او دو دور و راجه بدو که در کتی و کتی چنانکه در آن می نماید و بجهت آنکه آنها خودشان
از کثرت خالص نادانی و ولایت خودشان اشتهای روی زمین برای آنجا بترین هوا با می نیایشند و از آنست که بر روی
عالیان در کتب پس میفرماید که خرب مالکیم چون در اصل روسیچین لاف میزند که اصل آنها از ابله نوان است
این نادعار است که بپایان است و بپایان است و بپایان است و بپایان است و بپایان است و بپایان است و بپایان است
و از دوزخهای نهایت خالی از وجو است و لطافت نیستند و بی یوز یک میل تمام دارند و از سازها آنکه که پسندند و مطبوع
ایسان است یکی بگت پایت دیگری در اول است و شتر حرم کوید میوزیک دارد و سیه کوزنجان کویند و بگت پایت
قوی از آن است که در پهلوی و قوبر قیسه کرده اند که آن قوبر بر از باز می شود و بگت و لغت یعنی قوبر و جرمی و پایت یعنی
و کوک است و کوکین کجایه فرنگی است و بگت پایت اهل اسکانه تیریز یاد دوست می سازند و می و ابله روسیه در با نایست
تقلید با بل فاشانه دارند و در برستان غلبه با شین از خود دوست میوان است و حکمرانی روسیه بسته با خشیار
با و شاه است و با و شاه بان کمال سلطه را در هر باب و ولایت خود دارد و جانشینی آنجا موروثی است و شاهان و
آن دارد که دیگر با جانشینی نیست اما که شاهان روسیه باقی بران سیر می کشند و ابله آن و از آن درین او کثرت می خواند
یعنی خیار و داد و ستاد و بعضی امور و آفاق ذی پیش میسانند یعنی شاهان و کثرت روسیه و سبقت از دوزخ
چین هر سال از روسیه خیز یاد می دهند و در عوض و ابریشم و سیه و طلا و غیره می آورند و محل تجارت قصبه گیت است
و شتر حرم کوید که در او بعضی طایفس با کتخت میکارند و می و ابله روسیه در جانب جنوب دریاچه کجک در سر حدت
تا تار چین واقع شده و تخمین می کند که در یکصد و شصت سال مغرب نیز یک است از سایر ولایات روسیه بر ما
و دیگر فله و شاهانه و غیره و قطران و غیره و قوام و قیرای بزرگ و غیره و اهل قصبه که از ولایات دیگر روسیه سایر
استعد و لغز و مات که می آورند و سبج طی و سبج دولتی و صفه و زنجاره و در نان قدیم و خواه و در نان جدید و دند و نشو و نوید
شده است که در زمان تسلیم چین قریب یکصد و پنجاه روسیه زنی کرده که جمعی از مردمانی تربت جوشی صفت در ممالک
با خراب و مشکو سیر نشسته بودند و در عرض این مدها الکتیبه چنان شده که آن جوشی صفان تربت یافته از اشعه علوم
منور گشته و در صنایع و حرفه و مشاغل حاصل شده اند و در حال دولت و ثروت رسیده اند و از نادانی و تربت این سلطنت باز
معالات ابله خفیه چنان معلوم میشود که بسیاری از آن مملکت برای صاف عبدل دارد و بی قیمت خیر که از آن ممالک
محموی بر روی سر و کشت است چنانچه در تابستان نیز سبقت بر طوفانها و بارانهای شمالی میبستند و فتنهای جنوبی و
سمرقند عثمانی و بحرین برای گرم مناسب دارد و در جبهه با انگل حتمی به مغز و مات مصارف اهل ولایت را میبست و آن
بعلا آورد و این زراعت و فلاحت برای روسیه قطع کلی دارد و شگت نیست که این زراعت و تجارت غفرت سته را در سه
اعلا غنی و ثروت برساند و در سوال و دواغه می شود و از پیشین کارخانه بعضی صنایع را و انداخته و در ولایت آن کمال سعی را
دارند و بنظر چینان غربت یکومی آید که گوید دنیای تازه پیدا شده است چنانچه با قن نصف که غریب منظر خان عرب
می آید و در او بر معروف منصفی روسیه کجی قویر و منصف است که در محط صحنه شایان نصف آن قشاده و کوکل بن حجره و صحنه

نہایت اہم و ضروری

دشت استی این شاهزاده پس از آنکه تخت استامبولت که در عهد الی زایش رونش که بود بی رونش که در عهد خاسانی
 بازو شد که در وزن خود را ترک کرده و مغور را بجزایم زادگی است شربت او و خود را در ملکیت این احوال پس به معروف
 و غیر خلق عدم قابلیت او را دانسته بعد از شش یا هشتاد و پنج سال که در دوزخ و تر و کد و گشتن با شاهنشاهی قبول نمود و بعد
 بعد از هشت و نوزده سال و بعضی خان پندش تانکه معشوق و مولی این ملک که گوشت از قوف او را در جسدش نقل رساند و گشتن
 تانی پس از آنکه تاج شهر باری بر سر گذاشت بکن با می تدبیر و شکام ولایت خود کوشتید و در اصلاح معایب مملکت خود
 سعی نمود و کار دولت او روز بروز رونق گرفت و جلال و شوکت او از همه سلاطین روسیه در گذشت و با دولت عثمانی در سال
 هزار و هشتصد و شصت و شصت سی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری بنای منازعه گذاشت و در چندین محروم و ظریف
 مملکت زیادی از تصرف آن دولت در آورده و غنیمت و ولایات روستاها در سال هزار و هشتصد و هشتاد و دو و در سی
 هزار و صد و هشتاد و شش هجری ظاهر و دوا مملکت توکند را در مملکت خود و آستریه و پرتو تقیم نمود و در سی و
 و اطوار شایسته در رعیت داری و مملکت داری از آن ملک باقی ماند و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه و سی و
 هزار و صد و نود و هشت هجری از با دولت عثمانی متحد تر و فروع کرد و با دولت یونان نیز حرکت کرد و فخر یافت و در
 مملکت گوشت از قوف با توکم که در دخیل بودند و آن ملک بی صدا بدینا با ماری بی خشت و ساز غنیمت این دولت روسته
 و سونیدن در سال هزار و هشتصد و نود و سی مطابق هزار و دویست و چهار هجری با تمام رسید و همچنین با این دولت روسته
 و دولت عثمانی در سال هزار و هشتصد و نود و سی مطابق هزار و دویست و هفت هجری انجام کار انید ولی در این جنگها
 بی شمار و ضرر مالی و ملکی و دینی بد دولت عثمانی و خود و جمال روسیه درین حرب و سوار و قوف بود و پس از صلح فیما بین عثمانی و روسیه
 شش و از قوف را ولایت توکند فرستاد و شش و از قوف در مملکت توکند خراسانی زیاد رسانید از غنای دما و سی شایسته و داری
 کرد و گشتن با گشتن برینان حمید محکم بست و درخواست باحالت ایشان سبیل خون طغیان دولت فرانسه راستی سبیل
 پس از این عهد بزودی مرگ انگلیس او را در بر و در پیش گفته در نیم نو بر سال هزار و هشتصد و نود و سه و سی مطابق هجری
 سال هزار و دویست و یازده هجری در گذشت و عمر او شصت و هشت سال مدت سلطنتش و سی و سه سال بود و در سی و سه سال
 گشتن بی در ایران بخورشید کلاه شهرت او در و قضی قلیخان قاجار برادر پادشاه قاجار با قاضی خان قاجار از سطوت آن پادشاه
 فرار کرده و نزد خورشید کلاه رفت و دولت روسته امداد او کرده و شکر بر سر آن پیشین کردند و در بوقت شاه شهید و در خراسان
 تشریف داشت از شنیدن این خبر کمال دشت را حاصل کرده و مشهور که از خاندان عالیه این مملکت مرگ خود با او را کرده و در
 آن پادشاه مقرون با جایت شد و هر دو همان سال وفات کردند و در مرگ خورشید کلاه بزودی رسید و هر که در روسته
 مرحمت نمود و شاه شهید نیز متعاقب آنها لشکر کشیده بقرا باغ رفت قلعه شوشی را فتح کرد و در پست یکم و پنجاه
 همان سال خود نیز شهید شد و بی بعد از وفات گشتن دوم پیشین آن خانشین شد ولی انشای شک و عدم قابلیت بی ثباتی
 او باعث خرابی کار او گردید و آخر الامر در پست و سی و سه سال از دشت قصد و یک سی مطابق واسطه فی قهده
 هزار و دویست و پانزده هجری او را کشید و پس از آنکه کشیدند بر سر او صاحب تخت فاج شد و این شاهزاده را در اول
 جلوس خود و عهد استواری انگلند و آستریه رضایت مخالفت دولت فرانسه بست ولی لشکر او و آستریه تیرگشت
 فاحشی از لشکر فرانسه خورد و در سال هزار و هشتصد و هشت سی مطابق هزار و دویست و پست و دو و هجری الکساندر
 شده با بنا بارت در تکیست عهد بسته عهد نامه را بجه خود و قضی دشت در سال هزار و هشتصد و هشت سی مطابق

۱۱۲۲

۱۱۱۱

۱۱۹۷

۱۲۰۴

۱۲۰۷

۱۳۱۱

باب می چم در تاریخ روسیه

می چم مطابق سوال وارد و دست و پشاه بجزی در سبیل تیریه که قصه است و جنوبی دشت که در لنگر و واقع است
 میان می چم و روس اتفاق افتاد و خفاش کوش سر از معروف درین مردم بدو شده و کشتی لشکر روسیه بود و پس از
 جنگ مملکت که با مورشنگان ملک تار است کند و در می چم یک ستم بر اوست قصد و بخواه و چهار سب مطابق است و در
 هزار و دویست و پشاه بجزی در لنگر جنگی می چم که لنگر و روس اتفاق افتاد و در ستم نیز شکست خوردند و عساکر
 روست می چم عداوت و توب بالای بلندی ستمگر ستم بلافی اقامه شد با وجود این که دولتشه بوش و در روسیه را
 از پیش داشتند و از نو عداوت و پشاه رفتن ستمی از پیش می چم و روس اتفاق افتاد و ستم نیز از پیش رفتن
 روستی تلف شد و از حلقه خایم که در ستم می چم و روس اتفاق افتاد و ستم می چم بود که در آن ک که کاغذی بد شد که می چم
 به پشاه عارض کرد و بود که ستم می چم در مقابل ستم ستم و در بالای کوی در جای ستمی ستم بود که اگر قصد نیز از پیش رفتن
 ستم می چم باشد تا ستم می چم می چم از ستم می چم و در مدت ستم ساعت همان مکان را گرفتند و پس از آن فاعه ستم می چم
 که چهار ستم از ستم می چم در دشت می چم است و جنوبی مملکت قزم در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 چهار ستم مطابق است و چهار ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 کرده لشکر لنگر ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 پس دوم می چم از ستم می چم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 به ستم می چم و چهار ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 جنگ و ستم می چم در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 ستم می چم ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 لشکر فرانسه و دو ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 و دمه بود که به ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 و از جانب می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 که می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 الشان را و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 که ستم می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 میل است و از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 دولت می چم ساخته اند و از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 و باطل می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 نمود و بجهت صورت خلقت و قد بلند و عظم جبهه و عقل و فراست نیز نظیر و عدل بنا داشت با سلاطین شهر و زکار او را
 برابر می توان کرد بلکه بعضی بجهت آن که در دشت می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 آن سلاطین باغ و نماین می توان حسا و در دشت می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 ماضی را سلاطین می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم
 است و در دشت می چم از ستم می چم از ستم می چم و در دشت می چم است و در ستم می چم ستم می چم

هنگام اول شش ماه

[illegible]

که برخی شاهان جلوس کردند چون دولت استر بخلاف کرد و شد که اگر ضابطه کرد و دولت روسیه نیز او را موافقت
 و بر نوشته نیز به تخته چینی امپراطور روسیه بگوشتن او را ضابطه گشت لهذا دولت انگلیس شاهنشاهی روسیه را بطلبید و از اخلاف
 الدول از همه زودتر تصدیق کرد و از انقضای عهد دولت استر بود که فتنه مجارستان و ایتالیا برخاست و بهر طریق
 در اعانت دولت استر بحال جد و اجتهاد را کرده باغبان دولت استر را ایستاد و دستگیر نمود و اگر نه حمایت
 بود دولت استر به شهبانی از عهد مانگری و اهل اطالیه را برنی آمد و پس از آن که دولت روسیه خنجر
 و نالت دعو و بخشال آن افتاد که ملای دولت عثمانی را بجای تحلیف شاق اندازد و غافل از آنکه دولت انگلیس
 فرانسه بجهت مصالح دولتی و مقاصد ملی خود در این استند و میل لطیفان را پسندید و دولت استر
 نیز آنان بجهت حمایت که دولت روسیه دحق او چند سال قبل اهل اور و بجهت حفظ سلطنت بحال اعانت نخواهد کرد و با و سازد
 نیز با وجود فرات که برادر زن امپراطور روسیه و خالوی امپراطور جدید است سلامت خود را در سکوت ملازمت
 داشته هیچ یک از طرفین باری و دکار می نخواهد نمود و بخلاف آنکه در فرانسه ساز افروخته قضا از انبار
 فلکی است و از قرائن خارج نیز چنین شفا و مسکه در درین و سال که سال از روشتن صد و پنجاه و پنج مسیحی
 سابق هزار و دویست و پنهان و یکت چهری و دل هزار و پنهان صد و پنجاه و شش مسیحی که سلطان نیز از دولت
 بهشاد و دو چهری است تغییرات کلیه و عود و شروط جدید در دول فرانستان و آل عثمان ظاهر کرد و دولت
 انگلیس نیز شراز دولت گشتی و یکی و او را که از یکصد و سی توپ چهار توپ اردو به بحر الاسود و بحر بالتیک بفرست
 و بداند و دولت فرانسه یکصد هزار نظامی حاضر ساخته که بر عرض میدان دراز و دولت پرورش و استر
 البته با طرفی مؤلف و با دیگری مخالف خواهد بود و اگر هم ساکت باشند بخلاف فتای دولت روسیه است هر دو
 و دولت امید اعانت به تفریب جوار و قیامت و دولت نوید نیز که دشمن قدیم روسیه است پس از آنکه اوضاع
 لشکر و توپ گشتی را بر آتش وید نیست به مقام آن نیست که ملک قدیم سویدن را بهت کلفت خواهد افراشت تا
 تقدیرات نزدانی با قدرت انسانی چکند و رب النور فیعل ما یشاء و این دلایلی است که هر کسی پس از خود تصور میکند و در زمان
 نویسنده این خود جاب نیز ندیده است بحالت تصور بحزالت قصد بق مقام نزدیک سوای مقام خلیف است و دولت روسیه
 اکنون به فتائی در مقابل ایشان اولیه حریف ضرب افراشته است بر که در این حلقه نیست قانع ازین باجرت فریختن ملک
 سنگ قیمی سارو من ابلهانه گیریم در این حصار و از ساراجی و از نو می خوانند من آه آن است که چون
 گویند بهت اسامی سلطانین دولت در میان نکرد و از ابتدای دولتشان از زمان قیامت ملکشان معلوم میساریم
 و در میان با ملی دولت نامانیه نیز هم بعد از ولایت مسیح و وقایع زشت شیخ رواج است یکی که بر آن گمن سال
 خود شاز وقت که از روی شاه اندکی گشتند و یکی که از اطفال سحر و اقصاء اعضا که از مادر متولد میسند باز روزی میسند
 و اهل دولت را بوزن و پولش خوانند چنانچه اهل دولت را و این گویند

۱۲ از یکس دولت فرانسه

۲۲۸	۲۴۷	۲۷۹	۸۴۲	۸۶۱	۸۹۲
بایج جوی	اسامی سلطانین	اسامی سلطانین	بایج جوی	بایج جوی	بایج جوی
۲۲۸	۲۴۷	۲۷۹	۸۴۲	۸۶۱	۸۹۲
بایج جوی	اسامی سلطانین	اسامی سلطانین	بایج جوی	بایج جوی	بایج جوی

۱۳۶

باب سی و ششم در بیان پولند ۱۴۷

۱۰۲۳	سجی	این ترجمه	۴۲۹	هجری
------	-----	-----------	-----	------

تاریخ هجری	اسامی سلاطین	تاریخ مسیحی
۸۰۱	لدرش از پنجم که در عهد اول مسعود و بنو قنقش می شدند	۱۳۹۶
۸۳۸	لدرش از ششم که در عهد لدرش از پنجم که پادشاهی باکتری در سال هزار و چهارصد و	۱۴۲۳
	چهل و هجری مطابق است قصد و چهل و چهار هجری رسید	
۸۴۹	این ترکنم یعنی ایام فرو	۱۴۲۵
۸۴۹	سیم چهارم	۱۴۲۵
۸۹۸	جان البرت اول سیم چهارم	۱۴۶۲
۹۰۷	الکساندر زشاهزاده و یوآنیه برادر جان البرت	۱۵۰۱
۹۱۲	سیم پنجم و اول برادر الکساندر که ملقب شد و می گویند یعنی الکسیر	۱۵۰۶
۹۵۵	سیم ششم و دوم برادر سیم پنجم و اول سلطنت بسیار خوبی کرد و یوآنیه را بر ملک خود	۱۵۴۸
۹۸۱	این ترکنم یعنی ایام فرو	۱۵۷۳
۹۸۲	چهارم و اول که برادر پادشاه فرانسه که برادر جان البرت فرزند	۱۵۷۴
۹۸۳	استیفن پت نامی شاهزاده و ترسید و می گویند که طایفه قزاق با جدیت او داشت و بسیار	۱۵۷۵
۹۹۴	این ترکنم یعنی ایام فرو	۱۵۸۶
۹۹۴	سیم ششم و سیم پادشاه سویدن و در استغنا می گویند که پادشاه استر با عیان	۱۵۸۷
	پادشاهی انتخاب شد	
۱۰۴۲	لدرش از ششم و دوم سیم ششم	۱۶۲۲
۱۰۵۸	جان دوم با سیم پنجم برادر لدرش از ششم و عزلت میا کرد و در فرانسه	۱۶۳۸
	شخصه و عباد و دو سیم مطابق هزار و شصت و هجری وفات یافت	
۱۰۷۹	این ترکنم یعنی ایام فرو	۱۶۶۸
۱۰۸۰	میشیل کاری پت و لدرش از ششم و دو سیم که در سلطنت و طایفه قزاق با ترکها که اشارت	۱۶۶۹
	عظمی باشد می شد و به دولت عظمی آورده بودند را خراب کردند و میکایل را	
	املفظ میشیل گویند	
۱۰۸۵	جان سیم و سیم که در لادر و بود و با اهل قزاق و عثمانی جنگها کرد و قتلها نمود	۱۶۷۴
۱۱۰۹	این ترکنم یعنی ایام فرو	۱۶۹۷
۱۱۰۹	فریدرک استر که برادر جان الکساندر که باکتری در سال هزار و شصت و	۱۶۹۷
	چهار سیم مطابق هزار و صد و شصت و هجری رسید و در آخر الامر استغفار کرد	
۱۱۱۶	استن لدرش از ششم و دو سیم مجبور از سلطنت خلع شد	۱۷۰۴
۱۱۲۱	فریدرک استر نامی پادشاه شد	۱۷۰۹
۱۱۳۷	فریدرک استر دوم پسر فریدرک استر اول پادشاه ماضی	۱۷۳۴

باب سی و هفتم در بیان جرمی

تاریخ مسیحی	تاریخ قمری	اسامی سلاطین	تاریخ جرمی
۱۷۳۳	۱۱۷۷	ابن کرم یعنی یاقوت	
۱۷۳۴	۱۱۷۸	استغفار لایق دوم گنبدی و بنی فایز شد سلطنت نشاء خود	
۱۷۷۲	۱۱۸۶	دولت آخریه و در وقتیه قیمت اول خود را در بوند قرار دادند	
۱۷۹۳	۱۲۰۸	قیمت ثانی این سلطنت با همین دولت گنبد	
۱۷۹۵	۱۲۱۰	استغفار یعنی لایق و آن پادشاه بدو در طرز رنگ در سال هزار و هشتصد و نود و ده	
مسیحی مطابق هزار و دولست و دوازده و هجری وفات یافت			

باب سی و هفتم در بیان جرمی

جرمی مملکت وسیع بزرگ است و داری او بمسکنانش تصدیق و بهنای انجا با نصیب است و خدای او داری جرمی و دیگران و بحرالتیست و حد و قمر و بر پیشینه و بوند و رسته است و جرجوی اوجال التی و سویت زرتشت است و حد و بحر او فرانسه و دیگران است و با کستین که جزو مملکت جرمی است اکنون در تصرف ترک است و جرمی در آن محاصره حدود و مختلفه است و غیره و تبدیل لایق و حدود آن مملکت باقیه است و قبل از انکه این تبدیل سلطنت فرست جرمی به وقتیه بزرگ اقیم شده بود و گمان نه قیمت را بر کاش میامید یعنی وایرولی در عهد نامه وینا که در سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دولست و سی و هجری با انجام رسید جرمی را در میان جرمی کان و دیگران پس یعنی شاهزادگان متمدنه متفق است نموده که هر یک از آن شاهزادگان در ولایت و حصه خود با زادی حرکت مملکت کنند و این قسمتهای جرمی را الان جرمیست که کان قدرش بین میامید یعنی جرمی متعده متمدنه و امور آن ولایات را در دشت یعنی مجمع اعیان و وکلا در شهر و کفورت که در جنب و دخانه بین است صورت بدیند و قبل از این عهد نامه سلطنتهای سابق و دیگران و باریه در تحت تصرف بنابارت در آمده و در بعضی با سلطنت بنو زیز و حسن بود و قدرت نامیر و حکم این دشت یعنی مجمع وکلا و اعیان و عدد و میرات از وکلا و ولایات پس از این که خواهد شد قیمت اول جرمی قبل از عهد نامه وینا که به وایر و معین بود و اینقدر که در مملکت در شمال و وسط و جنوب بوده و در ولایت شمالی و اوار سگانه یعنی سگانه سفلی از سگانه یعنی سگانه علیا و متفالیست و سه ولایت وسطی و اوارین یعنی رین سفلی از رین یعنی رین علیا و کفورت یعنی رین و سه ولایت جنوبی استریه و اواریه و سواهیست و این قیمت در عهد نامه وینا منقوع و متروک شد سهلست اسم شاهنشاهی تراز جرمی است و اوار لقب اکثر میر ممنوع گشت و شاهنشاهی از جرمی به استریه امثال اویش چنانچه سابقا شاهنشاه جرمی می گفتند الان شاهنشاه استریه میخوانند و اوار نه گانه الان در میان کیست دوم با و گیرند و اچای با و پرسی می با و فریستین یعنی شهنشاهی از اوار تقسیم شده است که برخی از آنها استقلال از ولایت خود و اوار نه هر کسی تبعیت و آداب خود و قیام دارد و آنها از نیت دیگرند که در آن مملکت انداز برای حفظ ازادی و جلب نفع و آسودگی اتفاق کلی با یکدیگر دارند و این مملکت که در کفورت جمع میشوند همین قدر ناموریت دارند که جرمی را حفظ و حراست کنند بلکه در حقیقت پادشاهان و امرا می مملکت را از تعدی و اجحاف یکدیگر منع نمایند که برای جرمی بهانه جرمی از یکدیگر کنند و بخال حکمت و خدال

جرجی

کان فایز شد

داری نام

باب سی ہفتم در بیان بحر منی

[illegible]

ماسبع انبوه در کشتی سفال که از آنجا می آید و شاهان کهنه بود و جغرافیای جرمنی از کثرت قیمتات باد مخاوط و در سیم است و از برای درن و سب ط جغرافیای این مملکت لازم است که شخص اوقات خود را بمطالعہ صرف کند و با معانی و کلمات نماید تا اطلاع حاصل کند و تعداد نفوس و مملکت و ولایت جرمنی را در شهر از کشتی در سال هزار و هشتصد و هجده میخی مطابق هزار و دویست و سی و سه جری معلوم کرده و صورتها و اشیاء را در کان جرمنی داده اند و در اینجا این تفصیل را می نویسد که بسیار از این تعداد وقت و قدرت هر مملکتی نسبت به دیگری در یافت معلوم خواهند

ممالک	عدد نفوس	ممالک	عدد نفوس
استریش	۱۰۰۰۰۰	رومانی	۱۰۰۰۰۰
پوارتیه	۱۰۰۰۰۰	مالت	۱۰۰۰۰۰
پتور	۱۰۰۰۰۰	کیمپان	۱۰۰۰۰۰
بیدن	۱۰۰۰۰۰	بافند و چسل نزار	۱۰۰۰۰۰
واجی کیریس	۱۰۰۰۰۰	شصد و نوزده هزار و باصد	۱۰۰۰۰۰
کوسین	۱۰۰۰۰۰	دویست و چهارده هزار و پنجاه	۱۰۰۰۰۰
میکلن بزرگ شورین	۱۰۰۰۰۰	سیصد و پنجاه هزار	۱۰۰۰۰۰
ساکسن ویم	۱۰۰۰۰۰	دویست و یک هزار	۱۰۰۰۰۰
ساکسن بزرگ	۱۰۰۰۰۰	هشتاد و هزار و دوازده	۱۰۰۰۰۰
ساکسن بزرگ باسین	۱۰۰۰۰۰	پست و نه هزار و سیصد	۱۰۰۰۰۰
الدین بزرگ	۱۰۰۰۰۰	دویست و هشتاد و هزار و سیصد	۱۰۰۰۰۰
انهایلت بزرگ	۱۰۰۰۰۰	سی و هشت هزار و چهل و نه	۱۰۰۰۰۰
مکوز بزرگ	۱۰۰۰۰۰	چهل و پنج هزار و یکصد و هفده	۱۰۰۰۰۰
مکوزین بزرگ	۱۰۰۰۰۰	چهارده هزار و باصد	۱۰۰۰۰۰
مکوزین بزرگ	۱۰۰۰۰۰	سی و پنج هزار و سیصد و هشت	۱۰۰۰۰۰
ریوئیس قدیمه	۱۰۰۰۰۰	پست و دو هزار و پنجاه و پنج	۱۰۰۰۰۰
اسکام بزرگ لیت	۱۰۰۰۰۰	پست و چهار هزار	۱۰۰۰۰۰
پریس بزرگ	۱۰۰۰۰۰	پست هزار	۱۰۰۰۰۰
سهر رمن	۱۰۰۰۰۰	چهل و هشت هزار و باصد	۱۰۰۰۰۰
سهر بزرگ	۱۰۰۰۰۰	یکصد و پست و نه هزار و سیصد	۱۰۰۰۰۰

و جمیع و خلاقی همه اروپا بر یکبار در تنی و از در اداست و جرمنی الان بدون شک بر سی و پنج میان نفوس شامل است و جهة اثبات دماغی خود همین یک نفر را پانسیه کافی است که نفوس سلطنت و بزرگ را در اول نوامبر سال هزار و هشتصد و پست و شش میخی مطابق پست و نه مریح الاول هزار و دویست و چهل و دو جری بشماره در آورند و یک میان و با صد و هفده هزار و سیصد و هشتاد و نوزده سال قبل آن تاریخ که تعیین کرده بودند یک میان

باب سی و نهم در بیان جبرئیلی

با صد و چهارم مقصد است که هر دو سیمه این قهر را بر اب بصیرت پنهان نباشد که در یک سال چگونه دوزخ
 هزار و پنجاه نفر در یک خلعت افزون شود یا چگونه در زمان تکلیف جمع کثرت در یک بلد زیاده است که در دلیل این چند
 چیز است یکی آنست که ولایت است که خلاقی در ممدان آسوده اند و از قتل و غارت پنهانند و در ممالک که سوا از این
 البته بر سر این چندین نیز از قهر و سختی قتل میرسد خاصه در میان طوائف سر بر عرب ترکمان افغان و بر قبایل میان
 که درین ولایات کثرت دارند و یکی کثرت دارند از غارت و اطمینان که در هر بلد و ناحیه مهاجران درین گاه تمام کرده اند
 از صد مرتضی و صد نفر البته متفاوت و خلاف ممالک بسیار و ازینکه که الا مصار و بلدان با سکنه و از دست
 و ایلات است خجسته و البته از صد مرتضی و صد نفر تلف خواهد شد و یکی ترمن در عمل المیه است که درین کجا جیل سی کابل
 دارند و تجربه کرده که از نسبت فقر طفلی که آنکه کوسید دارند و فقر احتمال دارد که تلف شود و اگر آنکه نکو بند است از نسبت
 و فقر نجات خواهد یافت و قدوة الحکما حاج میرزا محمد طوبی که در سال زار و دولت و صفت بخت جبرئیل از ترحم و عطف
 امام ثامن رضی الله عنه بر سی از ضایعه و علی بابا سلام مشرف شده بود بیان میکرد که در آن سال در مشهد مقدس بر توده بزرگ
 طفل مرض آنکه تلف شده بودند و در سایر ولایات نیز اطفال شمار ازین مرض هلاکت میسرند و مملکت آذربایجان
 نسبت بسیار ممالک ایران پیش فارس و خراسان و مغاز و حبس است کثرت و بیجهت آبادی جمیع بیشتر است و چون
 گفت که جمیع آذربایجان نسبت بغارس با مضاعفت و دلیل این همان است که گفته بود که در سی و اند سال حال آنکه
 مرحوم عباس میرزا با آنکه راه خلاقی انجام یافته و حال و فراغ مال را کسب عیش خود اشتغال داشتند و آثار ایشان
 و عمر و با آنکه ماعز و با و دیگر بی روح عمل آنکه بود که اکثر اطفال آن ولایت را از حسن اتمام آن شاهزاده شادان
 از سال زار و دولت و صفت و شش جری بعد آنکه کوسید دارند و برای شیوع این کجا چندین سال از غفلت انگیز فارسی مجرب
 کرده و جواب زده در ولایت آذربایجان شش فرموده اند آنکه خود و نه پهلان خود را از بزرگی و جلالت آفریده بود و در ولایت
 امور عمارت قرار و بلدان مملکت داری آن بزرگوار این قدر کافیت و فنی که حکومت آذربایجان سرفراز شد و جمیع ولایات
 نبی برار و توان شد و چهار خوار غله بود که محبت از رعیت برخواست و در او خیر عبد و چنان آباد شد که شصده هزار
 تومان شد و پنجاه هزار خوار غله و وزن هزار مثقال معامله میشد و میفرمودند و میگویند که حکومت آذربایجان مامور شدند در
 کل تیریز یک اوقاق بود که اری و بیشه قبی داشت که مخصوص سیر خفقیان و برسی حاکم باضی آذربایجان بوده و آنکه
 دزدان من جمله رعایای فرنگی باشند و ندیک بکار میرند تا با عیان دولت و بزرگان حضرت چه رسد و غیره
 در اوقات نصف قلعه تبریز آبادی داشت و چند خاوری هم در محل و خوش قلعه اما مراد و حمزه که خارج قلعه است سکنی
 و آنکه لکنون آبادی تبریز است این جهت آنکه از قریه با ریخ تا قریه قراکات امتداد دارد و البته سی هزار نفر از این
 آذربایجان در معارک روم و روس در کاب ایشان خاک پلان افتاده اند و با وجود این باز کور و انات با آذربایجان
 او را بد مملکت ملک و رعیت داشته بر او حجت میفرستند و امام او را خیر الایام میدادند و اکنون نیز ارقام و ارباب
 الاتباع و احکام او را مطاع میپندارند یقین دان که بود آنکه و اگر نه شما مرا علی حاضریه رعیت فواضله فتم بصا
 فالتاس فی کلهم ما جوز و التاس ما تم علیه و احدی کل و در تیره و قریه عیال را رفع از غنی خسته فی جو فی جیل انتم که نورانی
 ادب است فاضل خان که فسی در معان بزرگوار شده است و کز و بر پستی صد تومان انعام یافت و آن نسبت
 است ناز آبی التیر فی شانها و خود و الا حجار و التاس ان هی الاستیف سلطانا بدانی الله بر و ان

از قبل من قل فی الذی فی اندی و الباس صیحاک و عیسیٰ ملکک جرمن با ایل ایران منسه و کاهی لفظ مجمع است
 و عثمانی یا بنی باجم فارسی خوانند و در کتب قدیمه آلمانی نوشته اند بعضی آلمانیه بخلاف الف کهنه اند و در کتب قدیمه
 نیز در نقشه آلمانی ضبط کرده اند و چنانچه تیر کونیند و آلمانی در معنی همان لفظ آلمان است که آلمان ترکمان و آلمان اوزبک
 گویند و ایل جرمنی اصلا از طوایف ترکمان و اوزبک بود و آنکه به جرمنی در زمان قدیم آمده و وطن خود را از آنجا
 بزبان آلمانی منسه را آلمانی میگویند و آنجا و در آنجا به جرمنی در اولاد ترک بر یافت نهاد که از آن خیمه قبایل و فرقه شراز
 عد در مال در صحرا جمعی بپوشال برانگه شدند و اکنون نیز در ترکستان چندین شعبه و تیره از آن نژاد باقی است که صحرا
 و کوه از کثرت آنهاست و است رودخانه دیوبند آلمانی گویند و در کتب قدیمه طایفه ضبط شده است
 حکما قال صاحب تقویم البلدان نه در کتبایض الطایفه و فتح النون و الالف و بهو نه عظیم میگویند که این در جبله
 و الفرات اذا اجتمعوا بکثیره و یجری من اقصى ایشال الی جنوب و یترقی شرقی جبل سی قشایط و مغنا
 اجبال الصحب بصعوبه مرقاه و بهو جبل اجناس مختلفه من الکفر و مثل الاولاق و الما جاز و السرب و غیرهم و نه اندر
 العظم من شرقی جبل المذکور کما یجری جنوبا قریب من بحر خزر و یصل الی رمانا جاز و القرم و لا یزال تجارته و یقرب
 ما بین الجبال و البحر حتی یصلت نه در کتبایض المذکور فی البحر فی شمالی مدینه منی و یجری مدینه فی رافطه و یصل الی فی شمال
 بمسئله یسیره الی الغرب فغرضی صحیحی چنانکه اکثر من عرض القسطنطنیه الی عرضها خمس و اربعون فغرض صحیحی قریب
 انهم سین بالقرم و از مدینه علی انهم سین و یقتضی سبیلها انشی و شهر قبی النون و طلس من معلوم نیست که کدام شهر است
 چرا که در اسامی اخیر کتب حاصل شده است و صاحب تقویم البلدان در عرض بلد تیر کشیده کرده است چرا که جایگاه دیوبند
 بهر الاسود و اتصال دارد و تقریباً چهل و هجده در عرض دارد و پنجین سیان کرد که نه در کتبایض از جمله وفات بهر کثرت
 این تیر کشیده است چرا که دیوبند با جلد برابر است و صاحب نقشه البلاد و سیکو که که چشمه دیوبند از او میسر
 سیکو است و در سواد چیمه در جبهه پهنای دیگر و در مدنی میگرد و از آنجا جبال شمال مشرق جاریست و در کتبایض
 که کشتی در او حرکت بکند و از شمال مشرق جبال آلمانی تیر کشیده است و از او با مدنی میگرد و از او نزدیک شهر ویک کشیده
 و در قرب شهر بزرگ رودخانه مورا و از آنجا جبال شمال متصل شود و از آن پس کاهی بجانب مشرق و کاهی بی جنوب
 جریان دارد و از شهر بگذرند تا ارسا و فاصله میان سرحد عثمانی و استریت و پس از جریان تیر سیان مشرق باز
 بجانب شمال میاید و از آن پس از جانب مشرق جاری شده و با پنج دهن دریای سیاه میرزد و جویهای مولا و دیوبندی
 سراسیمه کی با و داخل میشوند و طول نهر او تقسیم بنابر او مشخص و پهنای او بسیار مختلف است ولی قدری با آن
 از پس او کمتر از دیوبند است و در حوض کوه مصنف طول او را هزار و سیصد سیزد کرد و صاحب نقشه
 البلاد هزار و شصت و سیل بیان نمود و در نقشه آلمان هزار و شصت و سیل مسطور ساخته است و صاحب مژن العلوم
 در یورپ بعد از او که رودخانه بزرگتر از دیوبند نیست و طول نهر او مقدار هزار و شصت و سیل است و با پنج دهن بحر
 الاسود متصل میشود و چون در وصف طایفه عنوان داشت که مصنف با ایلان است
 ناب بی و ششم در بیان القیم جرمنی در زیر کاش فی و در چنانچه در زمان انباشتی بود
 قسمتهای این ولایت بواسطه تبدیلات در اعصار مختلفه حدود متفاوت داشته و تاریخ این ولایت غالباً از زمان
 شاهنشاهی و جرمنی برقرار شده است و روایت شده است و از اندراج این ولایت در دوا و چنان لازم است که ما اولاً قسمتهای

در کتب قدیمه

۲ یا قدری
قرون

دوایر خاصه انجا را معلوم سازیم و ثانیاً قسمتها با فعلی او را که بقدرها و سلطه‌های کویک تقسیم شده بر دایره و در
 ازمنه سالها در دو خانه بزرگ سرخه قیامین جرمی و گال و فرس جدید بود و اندک زمانی قبل این سرخه را این ولایت
 یافت و حیالات جان غری و دو خانه بزرگ بزرگان جرمی و نوین جرمی را در دو شهر اداکان جرمی و کلاک
 بر خودشان بنیاد را واسطه باینه بدیم بعد از ولایت ح قرار دادند و جان بود که خست بسیار اشخاب کردن و
 از میان خودشان مخصوص خود کرد و ده بودند جرمی در زمان شاهنشاهی که بعد بزرگ چارلس و
 در ده قسمت منقسم بود که اینها را سرکشش یعنی دوایر بخوانند و دایره بزرگی و ولایات مفصله که اکنون
 گفته میشود از این شهرهای موضوع شده و دایره دیگرانی مانند کونیه دایره سته و شمال و سته دربر
 و سته در جنوب و این دوایر ششعلیهایی و دوایر ششعلیهایی و دوایر ششعلیهایی است یعنی سیکو
 علیا و یکی کوارنسکیا یعنی کسائی و دیگری سشفالیه و آن سته دایره جنوبی که است و دیگری سشفالیه
 نوآدرین یعنی سشفالیه و دیگری سشفالیه و آن سته دایره جنوبی که است و دیگری سشفالیه
 اما سشفالیه علیا که منقسم شده است بر ولایت که دایره که اکنون در تصرف پادشاه و رومیه است
 و قضات بزرگان چارلس است و دیگری سشفالیه و کلاک است و بزرگان است که او نیز در اطاعت پادشاه
 رومیه است که با بخت انجا بزرگان است و قضیه بای کلاک ولایات پادشاه و بزرگان است که در کلاک
 از دوایر است و این کلاک است جدید است که تابع و مشاقد پادشاه خودشان شده و بعد باینه بنای است
 او بعد از ظفر و بر وسیع سلطه شده بود که آن سلطه است و بزرگان است که او نیز در اطاعت پادشاه
 و دوایر و کلاک است و قضیه بای بزرگان است که او نیز در اطاعت پادشاه و بزرگان است که در کلاک
 نوآدرین معروف که مضمون یکی از مذاهب عیسویت منوکه شده است و تولد او در سال هزار و چهارصد و هشتاد و
 بیست و سی مطابق شصت و هشتاد و هشت هجری و وفات او در سال هزار و پانصد و پنجاه و هشت و سی
 هند و شصت و هشت هجری اتفاق افتاد و پادشاه اماسا که سشفالیه که معلوم شده است مشهور بر ولایت کلاک
 که الآن در اطاعت پادشاه و منوکه است در هاتین و و شهر دیگر است که آنها را بهمنش کس سیکو یعنی
 یعنی قصبه‌های مهند که پس ازین ذکر خواهد شد که یکی کلاک است و دیگری بزرگان از دوایر و واقعت واری
 تجارت بندر که خوب است و این دوایر شهرهای از دوایر و یکی از ارکان مهند و جرمی محسوب شوند و سگانی سشفالیه
 شامل ولایت لایان بزرگ است و آن قسمت لایان بزرگ که در جانب شمال و دوایر التبت در تصرف پادشاه و منوکه است
 و آن قسمتی که در جانب جنوب و دوایر مغرب است در تصرف سلطنت است و اینها شامل بر کلاک و کلاک
 که در تحت خست بسیار شاهزاده انجا است و مشتمل بر بیست و یک قبل این الکلیت بود و لایان بزرگ و دوم است
 که در اطاعت پادشاه خود ماد شاه گریه بریتین است مشتمل بر کلاک و کلاک و کلاک و کلاک و کلاک
 چرا که در مشهور قاعده سلیک نامیدن پادشاه بولیس از آنکه باج انگلند بکون و یکصد و سیصد بقاعده
 سلیک است و مشهور از تصرف پادشاه انگلند برون رفته پادشاه انجا ارغشایر پادشاه انگلند است و اینها
 از قسمتهای سگانی سشفالیه است که در زمان پادشاه و دیگری ولایت و برون است که تابع سلطنت است
 و ولایت بزرگان بزرگ است که در تصرف و و فریو و ک که یکی از سگانی بزرگ شورین گویند و دیگر از سگانی

دوایر خاصه انجا را معلوم سازیم و ثانیاً قسمتها با فعلی او را که بقدرها و سلطه‌های کویک تقسیم شده بر دایره و در

ازمنه سالها در دو خانه بزرگ سرخه قیامین جرمی و گال و فرس جدید بود و اندک زمانی قبل این سرخه را این ولایت

یافت و حیالات جان غری و دو خانه بزرگ بزرگان جرمی و نوین جرمی را در دو شهر اداکان جرمی و کلاک

بر خودشان بنیاد را واسطه باینه بدیم بعد از ولایت ح قرار دادند و جان بود که خست بسیار اشخاب کردن و

از میان خودشان مخصوص خود کرد و ده بودند جرمی در زمان شاهنشاهی که بعد بزرگ چارلس و

در ده قسمت منقسم بود که اینها را سرکشش یعنی دوایر بخوانند و دایره بزرگی و ولایات مفصله که اکنون

تاریخ جهانگشای جهان

بزرگ شهر خوانند و گندی بزرگ است که در شهر بارشاده و بر و شیب است اما شرف عالیته بزرگترین قسمت آنجا
 در قصری است که بر و شیب است و باقی آن ولایت در خشت بارشایان کوچک است مختلف است و قصبات مشهور و مستحضر
 یکی است بزرگ و دیگری اندک و بیشتر و بیشتر و کوهستان و در سید از هند و پنج است و در نزدیکی قصری بزرگ
 بود که لشکر کلکس با عساکر مشفق که در تحت رایت فریاد شایان بر و شیب و یک بود لشکر فرانسه را در اول گشت
 هزار و هشتصد و پنجاه و نه مسلمانان و اهل آنجا احترام هزار و صد و هشتاد و دو و هجری شکست دادند و قصبه را به کوه
 لشکر اندک لشکر مشفق به نیز زدند و است و کسبهای این ولایت بسیار بزرگ و خوب بود و کوههای این ولایت نیز در
 قریب استان مشهور و زیاد در رفعت دارد و چنانچه راههای ناک بود و آن کوهکاران با شرف عالیته خوانند و شرف
 به کسب نیز به شرف است که معنی آن است سهل است بجهت آنکه به تفرقه و شرف سدا لا اگر راههای کوهکاران در ولایت
 و یک نیز با شرف این ولایت نامیده و بفرودش میرسانند و شرف عالیته با شرف اندر و قصبه معتبره است و شرف است اما رتبه علیا
 شامل بر چندین ولایت است که در شرف شایان کوچک است مختلف است که آنها را بالاقاب لشکر گز و کوه گشت و در اول شرف
 و بعضی شهرهای این ولایت و در شرف شایان است و درین آیه شهر کفورت است که در شرف رودخانه است که یکی از
 شهرهای آنرا در ارکان مهند و عید جری است و شهر است نیز است که آن در شرف نوار است و شهر است نیز است
 که باغات اکثر است و لشکر نیز است و دیگران که بر خدایت و مخالفت رایت شایان در اینجا منعقد است و شرف
 و این کار در آن شهر و سال هزار و با صد و بیست و دو مسلمانان به قصد و بی شرفی شایان است و این بود
 که بر عیال و عیال کوم بود هر که متابعت کرد و او را بر و شرف شایان اندک شرف کومید و شرف و لغت معنی تری
 میان طلب بر و صد و وضوح و آشکار است چون گویند که مقنن این مذهب شایان است که لیکت روم به شرف
 احوال شایان است که در و در شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 مقید با حکام شایان است که در و در شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 سید است بر که وجه کرف با و داده به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 کتا و و شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 شست و شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 با اعیان خود ولایت بود و این شهر است که در و در شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 بر و شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 و بعضی نواح دیگر است که چندین شهر است که در و در شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 و نه مادر طاسل در معلوم کرد و عیال شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 قبل ازین احوال آید و و شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 نشین و شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 سی مسیحی مطابق به قصد و یکت جری شایان است که لیکت روم به شرف شایان است که لیکت روم به شرف
 او علی خود در سال هزار و با صد و بیست و دو مسلمانان به قصد و بی شرفی شایان است که لیکت روم به شرف
 اما فر نونیه و تحت خشت یا چندین نفر از شایان در کان کوچک و مرگ و با خلیفه است و قصبات بزرگ

۱۱۷۲

۹۳۶

۷۳۱

۹۳۷

باب حشم در بیان سلطنتها و شرعی و دنیاوی استبریه

منقسم بود و در اجتناف تصرف بخیر درآمد که او را دو یک مانگری لبت اند و این شخص که از این لبت سر بلند شد چنان
نام داشت پس از آنکه جینا بدین عسوی درآمد حکومت اختیار آنرا و لایزال در سال هزار سی و سی و سیصد و
هجری بهر خود استیضاح کرد و استیضاح پس از آنکه تحت جلوس کرد و لقب پادشاهی بر خود قرار داد و چون
چنین شد که او بسیار عادل و با انصاف بود و از عدالت او بود که ایل و ولایت و را با پادشاهی ایل
کردند و مانگری بهر منوال سالهای سال سلطنت مختار پتقی بود و در سال هزار و پانصد و بیست و هفت
سی و سی مطابق نصد و سی و چهار هجری اختیار آن مملکت بخاندان استریه انتقال یافت و آن اکنون نیز جزو آن
شاهنشاهیست و یکی از ناما بزرگ مانگری رودخانه دیویشست که داخل ولایات مانگری بامانگ مسافعی در سمت شمال
و سیما میشود و این رودخانه میشود دیوارهای شهر بزرگرا که اجتناف جدید و ولایت و دیوارهای شهر بزرگرا
که با تحت قدم انجاست و در مانگری جمعی کثیر حبس است که اینها نقل و تحویل میکنند و از جانی و آگاهی و آواز
و در بزرگرا مذکورند و آنرا طبقه کدزان و درنگی ازینا بپارشیانی و نمکدستیت نفوس مانگری بخاندان سلطنت
و این سلطنت مانگری و آن ناحی حرمین که متصرفی استریه است بر دولت و قوت شاهنشاهی استریه افزوده است
و بیست و هجری که با جارجستان شتر در سال هزار و بیست و صد و چهل و بیست سی مطابق هزار و دویست
و بیست و چهار هجری بشاهنشاهی استریه باغی شدند و جنگها کردند و خیالشان بر این بود که ولایت خود را از
کرده مل سابق سلطنت مستقل و دشته باشند و دو سال ازین دشته طول کشید و شاهنشاهی استریه با جارج
سلطان و روسیه و یوگوسلاوی و دولت و از جانب امپراطور روسیه سالار اعظم روسیه غراف سکوچ بالگران
بفرمانته سرکشان نامور شد و پادشاه روسیه نیز موافقت کرده و ایل مانگری از جمله ایشان بنامه طو
و کرنا از اطاعت درآمد و خسارت خرد در وقت ولایت مانگری رسید و لشکری بسیاری بشاهنشاهی
استریه دولت متفق و ملت شد و چنانکه لفظ جمیع استبدنی قراچی و این طایفه در هر ولایتی از جارجستان
بازند چنانچه در ایران نیز در هر مملکتی با همی معروفند مثلاً در فارس و آن سامان قوچ میگویند و در عراق و اصفهان
غریب و در خراسان قوچ غریب میگویند و در آذربایجان اطراف قراچی میگویند و در کرمانشاه
و کاف و دیم میگویند و در گلستان قوچ میگویند و در مازندران پادشاه مرحوم محمد شاه طاب
شاه شهنشاه میفرمودند که وزیر خوار دولت اکلیس جان کینین من عرض نمود معلوم نیست که این طایفه در چه
زمان از هندوستان درآمده و در کل ناکلایران افغانستان کل را و پاشنه شده اند که در بهر حال
کدزان اینها بهر طریقی که شاید میشود و رفتار و حرکات ایشان همین منوالست چیزی که تفاوت دارد
تفسیر است و این بدان جهت است که اینها را باقی میگویند که دلغیت هندی میباشند و در سال هزار و بیست و صد و
و دویست مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری شاهنشاهی استریه حکم کرد که کل قراچیهای تختقالی شوند و
عمارت و مسکن ساخته و دیگر نقل و تحویل دهند و صاحب نفوذ الیلان میگوید که بلاد الهنقری وقاعدتیم هندی بود
و قال ابن عربی و فی شرقی بلاد الهنقر و الهنقر و هم ترک و متخضر و المجاوره الی المائین و لهم مدین و عمار علی
الهنر الکبر و قاعدتیم هندی برینو و هو ایضا حاکم الهنقر و هم ترک و متخضر و المجاوره الی المائین و لهم مدین و عمار علی
متوجه هنقری شده است و هنقری معتر مانگری است و ولایات مانگری حاکم و در نقشه روستا معلوم

باب چهل دوم در بیان طغیانی و کبر خونی مثل سکانی و بواریه و جهنم و غیره

۱۷۹۹	کمی میلین جوسف دوم بر تبه الکتر رسید	۱۲۱۴
۱۸۰۵	کمی میلین جوسف اول این الکتر مقدم کربنای سرفراز شد	۱۲۲۰
۱۸۲۵	لوئیس چارلس که در پشم خرم سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق چهار دهمس الثانی ۱۲۶۴ هجری ختم شد	۱۲۳۱
۱۸۴۸	کمی میلین جوسف دوم بعد از قطع پدرش لوئیس چارلس در پشم خرم سال ۱۸۱۴ مسیحی که مطابق با نو روز ۱۲۶۴ هجری ختم شد	۱۲۳۶
۱۸۵۵	سلطانی موافق با نزد دهمس الثانی سال ۱۸۴۸ هجری ختم شد که چون کربنای سرفراز سال ۱۸۵۵ هجری ختم شد که مطابق با نو روز ۱۲۷۱ هجری ختم شد	۱۲۷۱

و سبب خلق چارلس لئیس از سلطنت آن شد که بابت آن فاحشه سماء به او آلت تناسل کرد و دل از او با من کار زشت معروف بود آن
کرفت در فتنه رفته ناز و آریه عشق در دل پادشاه بوار نه بخند و در کرد و بد و جمال دلارای محشوقه جهان خست بار از دست پادشاه ربود
و کار بجای کشید که مشوقه در محام ملکی و دزد بی خبر و دخل و تصرف میکرد و هر چه او میکشید پادشاه همه را طاقه کند و در آنجا حرام
و بچکان و دل میکشید و اگر کان ولایت هر قدر سعی کردند که پادشاه از اینکار دست بردار دفایده نکرد و پادشاه از سلطنت
دست برداشت و عشق از این بسیار کرد دست داند و ملکی مسکین بکسر عمر زیاد کرد و در سال هزار و پانصد و نود و هشت
فرزند و یونک بواریدند و در سال هزار و شصت و هشت و چهار سی مطابق این هزار و سی و هشت و سی از جانب شاهنشا
الکتر سرافرا کرد و در پنجاه و چهار سال در بوارید و یونک و الکتر بود و سی سلطنت بهمنور بهمنور و سی در سال هزار
و شصت و پانزده سی مطابق این هزار و دویست و سی هجری سلطنت فرزند و این ولایت معاف از آذاز انگلند است هر چند پادشاه
انجا و نیم چهارم است که پادشاه گریست برین است و ملک بهمنور مثل بروغیست که یکصد و پنجاه میل از شمال جنوب و تقریباً
از مشرق تا مغرب علی ترکیب و بسیار بقاعده و مختلف اتفاق افتاده و محدوده است در شمال و در باری شمال و رودخانه الت و
در غرب نیز کشند و زو و ولایت مشرقی بر پوشید و جنوب پیش کسل و در مشرق بر پوشید و بهمنور محکوم است بکفر و سیرامی و
حکمران و صوبه دار که امورات و ولایت دارد و دو پادشاه عدالت و مجمع اکابر و ایمان صورت میدهند و گوزنار حیرل و بی حیرل
حکمران اینجا نیز اندک آنس فریدیک است که دیونک کبر مانج بود و جنبه ای بزرگ اینجا بی شهر است که بخت آن ملک است
که با سمن ملک موسوم است و جنبه ایست نیز انقوس دارد و دیگری اندرین و استنا بزرگ و گاتین جن است و شهر
بهمنور در محاربات فرانسه خسارت و حرابی زیاد رسید و الکتر خارج قبل از آنکه تحت سلطنت گریست برین جلوس کند در اینجا
ممکن است و پسر و جازخ و دوم در اینجا در سال هزار و شصت و هشت و سی مطابق این هزار و نود و چهار هجری متولد شده است و در
در شهر در سال هزار و شصت و هشت و سی مطابق این هزار و صد و چهل هجری وفات یافت و الکتر نیز مثل منجم معروف در شهر
در سال هزار و صد و سی و هشت سی مطابق این هزار و صد و پنجاه و یک هجری متولد شد و لیب نیز متولد شدند در اینجا در سال
و هفتصد و نوزده سی مطابق این هزار و صد و سی و یک هجری وفات نمود و جازخ اول در سال هزار و شصت و هشت سی
مطابق این هزار و صد و چهل هجری در راه استنا بزرگ جان نسیم کرد و یک صلحی فیما بین جرمنی و نودین در سال هزار و شصت و چهل
و هشت سی مطابق این هزار و پنجاه و هشت هجری در شهر اتفاق افتاد و این منصف معروف کلا سبک در سال هزار و شصت و پانزده
سی مطابق این هزار و دویست و سی هجری در گاتین جن وفات یافت و در سال هزار و شصت و دو سی مطابق این هزار و دویست و هشت
هجری و الکتر نیز که از ابل برین است یک ستاره ستاره سوای سیارات معروف پیدا کرد که اسم او را ماسن گذاشت
و این اسم از آن زمان بر آن ستاره اختیار کرده اند و در این ولایت معادن نقره و مس و آهن و مس و روی و گوگرد و زاج

۱۲۳۵
مکتبہ اسلامیہ

۱۹۴
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴

باب چهل و نهم در بیان مختصری در تاریخ جرمی

مکتبها و بیرون از آن که در هر کجا است بغیر و غلبه تصرف بود و بخت دولت و وسعت ملک او از هر شاهزاده بی زور و قوی تر کرد و در او با
 بود و در گذشته و در عهد شاهنشاهی او بود که در صلح دین و منبر در جرمی شیخ بافت و چهارلسن جزا و جزا آن لغت نمود
 و با بر و ان لغت بنای مجامع که است و در اینجا یک شکت بر شکریان چارلس افاد و بخت این جنگ جنگهای دیگر که با فرانس است
 امور سلطنت او بر شان شد و چارلس یکی از سلاطین خوشتر که در اوایل سلطنت خود فرزند از جنل جنگ که خود نصیحت در آن
 عرب مشغول جنگ با بعد از نظراف ولی در او اخراج او را و فر و گرفت و بخت از او برگشت چنانکه از سلطنت او را قطع کردند
 و در حدود مصر و لیبی و در آنصورت که در دو سال بعد از قطع خود از سلطنت چهار روز و دایع نمود و پس از قطع چارلس بن برادر او
 فرو رفتند اول در سال جزا و با نصیحت و بخت و بهشت مسیحی مطابق نصد و شصت و پنج جرمی با بی اختیار نمود و این شاهزاده
 بسیار عظیم و برادر بود و در سال جزا و با نصیحت و شصت و چهار جرمی مطابق نصد و هشتاد و دو و جرمی وفات نمود و کسی مسئولین را
 پادشاهی روم انتخاب نمود و بخت تمام معصوم و در این جرمی با بی مختصر و تاریخ مجمل اگر بفرقه اظهار شود خالی از فایده
 نخواهد بود که جرمی قبل از زمان گشتن مسکن با نفع مختلف بود که بقاعده ایالات و شتم مثل تازمائی الاان رحله ششماه
 و اصف استند و گشتن بر خراب و جرمی سیزده سال اول ولادت مسیح بر جرمی غالب شد و در آنوقت روم میان بهر
 عمل ششماه شمالی استولی و مسلط بودند و ابل جرمی قبل از غلبه استند و سال قبل از مسیح بجانب کال با خت تازمائی
 و پس از آنکه گشتن بر آنها اعتبار یافت ابل کال از صدمات آنها آسوده شدند و گشتن را و لا با پسری در گشتن را حکومت
 جرمی مامور کرد و با نیا جرمی گشتن بر گشتن را با نوا لایت فرستاد و حکومت جرمی گشتن در جرمی در سال نازده
 بعد از ولادت مسیح بود و ابل جرمی سالها با طاعت روم میان تن در داد و نیا سال یکصد و شصت و نه با بی خلاف گذشت
 و روم میان قمر که گشتن از گشتن را بخت بر گشتن جرمی مامور ساختند و ابل جرمی در سال دویست و پانزده فیما بین تن
 حلیا و لک عمدی با یکدیگر بخت شد که در مخالفت الطایلا و کال متحد باشند و پس از چندین کوششهای پیاپی به بی نیا مامور بود
 خودشان بخت شدند و در سال یکصد و هشتاد و شش قبیله وی بی کاکش از الطاول طایفه بان فرار کرده از و میبخت
 عبور کرده در بر ایشته متوطن شدند و این قبیله بزودی بر ایشتهای و بخت یک اگر یک معروف علم طغان بر ایشته نوا لایت
 الطایلا و ایشته نوا و اصل گشتند و انوا لایت را خراب نمودند و از آنجا بخت کال که الاان بر فرشتن مامور است چهل و سه سال
 بعد از عبور آنها از و میبخت و ناه شده و در ولایت کال مسکن اختیار کردند و بیشتر شکری نیز از قبایل و ندل و سونگی
 و بخت گندی از صد و در بای بخت یک از مقام اصلی خود کوچ کرده آلتش را در وقت حرکت خودشان تصرف نمودند
 و از پایش ولایت جرمی عبور کرده و الطایلا رسیدند و حرا بی زانو نیز از ایشان بمالک الطایلا رسید و در آنجاک
 و نهضت بخت از قبایل خود خوار کرد و آلتش نامدار بود و در آلتش اخراج در دست جمعی از امتایان خود گشتند
 و انقبایل از الطایلا بختی فرجست نمودند و از رودخانه زین بخت بخت کال و کسپار و ناه شدند و در سال چهارصد و چهل و شصت
 شتر با خون ششام آلتیاء پادشاه بان که یکی از مل با نوا لایت که در حد و بحر الاان و منزل استند بر خطیایف بی ترتیب
 و حتی صفت که اطراف دینوب جرمی متوطن کردند بودند غالب آمد و هم برادر و بار اوست و بهشت نذرت و سلطنت
 او بزودی پس از وفاتش زوال یافت و قبیله آلتش کاکش سلطنتی را اقتداری در سونگیه که الاان استریم مشهور است
 با فخر بودند بعد از وفات آلتیاء در سال چهارصد و نود و سه بعد از مسیح الطایلا آمد و نوا لایت و قبیله آلتیاء که در سال با نصیحت
 و بخت و بهشت بختی تعدادی از آنک از کسپار فرار کرده بالای بحر و دینوب آمده بودند و در همان اننا تسلط یافتند و

[illegible]

۲۵۱

۲۲۵

०३५

4/20/19

۲۰ این کار را
ف

۱۸۳
باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

نام پادشاهی	اسامی سلاطین و ثنائیان و جمعی سلسله که از او بن جین	تاریخ پادشاهی
۸۰۰	چارلینگن	۱۸۴
۸۱۴	لوئیس فرانس	۱۹۹
۸۴۰ ۸۵۵	لوئیز اول و لوئیز دوم که در هر دو سلسله و صومعه وفات یافت	۲۲۵ ۲۴۱
۸۵۷	چارلیم دوم بنو زونی البه یعنی الاخری پادشاه فرانسه که با پی پی دی خود موسی بزوشینس موسوم	۲۴۳
۸۷۷	این پادشاه یعنی ابام شمره	۲۶۴
۸۸۰	چارلیم دوم که با پادشاهی ایتالیا را بر سر گذار و مغرول شد	۲۶۷
۸۸۷	آرملف یا آر تول میای چارلیم دوم بنو زونی شافناهی بود و در سال هشتصد و نود و شش سی می مطالب بود	۲۷۴
۸۹۹	لوئیس یکم که او را لوئیس چهارم خوانند پس از آنکه با اسطفت رسید و بدو سلسله که از او بن جین و بنی هسپانیا	۲۸۶
	سلسله اسکان	
۹۱۱	آو با مثلث دیوک سکانی از اسطفت بجه پری و بنو خیز استغفار کرد	۲۹۹
۹۱۱	کان رد اول دیوک فرنگی	۲۹۹
۹۱۸	پیری اول عقبه فولر یعنی فرنجی که پرا تو دیوک سکانی است	۳۰۶
۹۳۶	آو اول عقبه فی گرت یعنی لیکر که پیری اول است و اکثر مورخین اسم او را در طوفان سلاطین ذکر نمیکند	۳۲۴
۹۷۳	آو دوم عقبه بلو یعنی فرنجی که پیری اول است و اکثر مورخین اسم او را در طوفان سلاطین ذکر نمیکند	۳۶۲

سال هجری	سال شمسی	تاریخ
۳۷۳	۹۸۳	اوتوسب ملقب بوزی رزونی الاسر که پسر اوتودوم و در جوانی مسوم شد
۳۹۲	۱۰۰۲	پنزی دوم دیوک بواریه ملقب بوزی هوقلی بوزی لیم یعنی المقدس والاسج
۴۱۵	۱۰۲۴	کان رزودوم ملقب بوزی سلیمک
۴۳۱	۱۰۳۹	پنزی سیم و عتوزی پلان یعنی الاسود پسر کان رزودوم است
۴۴۸	۱۰۵۶	پنزی چهارم پسر پنزی سیم که صغیر بود و مادرش اکتس غنایت او با سلطنت پدرش عاقبت برود و عتوزل
۵۰۰	۱۱۰۶	پنزی پنجم بزرگ کرد ماویا میکلدا در پنزی اول پادشاه انگلند را
۵۱۹	۱۱۲۵	لوئیس دوم ملقب بوزی سکان یعنی
۵۳۳	۱۱۳۸	این تریگم یعنی ابام مشه
۵۳۳	۱۱۳۸	کان رزوسیم دیوک فرنگویه
۵۴۲	۱۱۵۲	فروریک بزرگ و سا که بی اسلاطین حاکم عادل جمنی است و از اسب اردو خانه سلطنت که او را سیدش فرزند افاده غن شد و سر سیم که یک بزرگ یعنی پنجم بزرگ از این برین یعنی برین و سیم یعنی فرزند سیدش و دفا سیم که در سبای یعنی سبای است و پنجم بزرگ است که آن پادشاه بای صغیر شده باشد یا اینکه در سبای است و رزودفا سیم که اکنون بان اسم است و در اردو
۵۸۶	۱۱۹۰	پنزی ششم پسر فروریک است ملقب بکسیر است بیان بن یعنی شش و سبای شریف یعنی فرزند و این پادشاه یکبار اول پادشاه انگلند که فرزند ولایت خود مجوس نمودن پس معلوم شود که یکبار در سبای او بوده در جرنی که فرار شد
۶۰۵	۱۱۹۸	فیث برادر پنزی ششم در پنزی بزرگ اوتو با شاهه فغانیه سرش را زن جدا کرد
۶۰۵	۱۲۰۸	اوتو چهارم ملقب بوزی سوپر یعنی اعظم و این که اول پادشاهی جرنی معروف شد و در سبای یک پادشاهی بزرگ بود و در سبای او در سلطنت بود
۶۰۹	۱۲۱۲	فروریک دوم پادشاه سبیل پنزی ششم و عاقبت رحمت بر او شوریده او را از سلطنت خلع نمود و پنزی ششم که نوای پادشاهی را پادشاهی میشار که در فروریک در سال ۱۲۵ مطابق ۶۰۹ هجری وفات یافت و پسر خود را کان رزودوم نام داشت و جانشین خود ساخت ولی این پسر حله را قبول نکرد و لقب پادشاهی بر او نگذاشت که از آن کذب بود و بنسبت
۶۴۸	۱۲۵۰	کان چهارم پسر فروریک
۶۴۸	۱۲۵۰	ولیم از آن کذب و فاکتور در سبیل سال ۱۲۵ مطابق ۶۴۸ هجری و پس از آن که پادشاهی سبیل را
۶۵۳	۱۲۵۶	این تریگم یعنی ابام مشه

سلسلہ پیشین بزرگ کو کسم بزرگ و بواریہ

[illegible]

تاریخ هجری	شاهنشاهی	تاریخ شمسی
۱۲۹۳	کلیسایین اول پسر فردینک اول در سال ۵۱۵ هجری مطابق ۹۲۵ هجری وفات کرد و ولایت برگزیده بواسطه برادر کوچکش پورته الملک بنقل پسرش شد و فرشتین اول فرانسه و پارس اول اسپانیا مدعی سلطنت شدند	۸۹۸
۱۵۶۱	پارلس پنجم پسر اول اسپانیا پسر خوانا سلطنت انگلی و اسپانیا و نیز زندگانی کرد و در اسپانیا سلطنت کرد و در اسپانیا خلع شد و در مجیکه مکس گرفت و در آنجا بزودی پسران من از سلطنت وفات کرد و ولایات صبرن برادرش فرزند و اسپانیا و نیز زندگانی کرد و در اسپانیا	۹۲۵
۱۵۵۸	فرزند اول برادر پارلس پادشاه انگلی	۹۶۵
۱۵۶۴	کلیسایین دوم پسر فردینک پادشاه انگلی بنویسید	۹۷۲
۱۵۷۶	رادالف دوم پسر کلیسایین دوم	۹۸۴
۱۶۱۲	مستورین برادر رادالف	۱۰۲۱
۱۶۱۶	فرزند دوم پسر رموی او که پسر فردینک پادشاه انگلی بود	۱۰۲۵
۱۶۳۷	فرزند ششم پسر فردینک دوم	۱۰۴۷
۱۶۳۷	لیوپولد اول پسر فردینک ششم	۱۰۴۷
۱۶۴۵	جوزیف اول پسر لیوپولد	۱۱۱۷
۱۷۱۱	پارلس ششم برادر جوزیف او پادشاه آفرین از اولاد و کوز خانوادہ پرنس بگ است	۱۱۲۳
۱۷۲۴	فرزند پرنس در خرد پارلس ششم که انگلی بنویسید که در او بر این شاهنشاهی با بختند بر داشته شد	۱۱۵۳
۱۷۴۲	پارلس ششم الکتر توارید و سلطنت او دولت فرارشته شدند و بجهت تصرف تاج و تخت جزئی جنگ سختی از طرفین افتاد و پارلس پنجم چون سال ۱۷۴۴ هجری مطابق جمادی الاولی ۱۱۵۸ هجری وفات کرد	۱۱۵۵
۱۷۴۵	فرشتین اول لارین دیوک نوشکی ملک اماره انگلی بنویسید پرنس را که در شاهنشاه پارلس ششم بود و بعد خود را آورد	۱۱۵۸
۱۷۶۵	جوزیف دوم پسر فرشتین اول که مادرش جریت پرنس است	۱۱۷۹
۱۷۹۰	لیوپولد دوم برادر جوزیف دوم	۱۲۵۰

باب چہل ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریہ ۱۸۷

[illegible]

این خسارت و نقصان را بکنند و غله فراوان که بدین وعده چین بیاورند و چمنهای تنگ و دار و کنگره و دره های متعارف
در آن چمنها چزاره می اند و که در غیر فراوان دارد که از اولایت بخارج نیز می رسد و حسب وسعت و انداز و مالکند که از مالک
بر حقیقت معهوده کرده اند و نخست چنانکه در سال هزار و شصت و هشت و سی مطابق هزار و دو و سیست و چهل و شش هجری تخمیناً دو طغیان
و یکصد و سی و دو هزار نفوس را بخار آبشار در آورده اند و طلب کنند این کن تری از سطح دریا نشیب تر است پس از آن طلب
این و لایت را از صدها امواج دریا در حالت قریب واسطه و مست که جمع و تم است یعنی بند و بند و بند و بواسطه و کنس که جمع
و یکت است یعنی چنانکه مخصوص و محروس داشته اند و کاهی که رخنه در آن شده اند اتفاق بیفتد موج دریا و لایت را فرا میبرد و
و خسارت متعارف با بل و لایت می رسد و لغت و یکت چنانی مطلق میشود که در او آب باشد و تم و نمودن سدی را گویند که مانع منور
و طغیان امواج باشد که آب از او بطرف دیگر بخارج و رخنه و منورهای معظم مالکند و یکت است که یکت است و دیگری
است و تم است که پس از آنکه در شهری بجهت تجارت قابل تر از او دراز و پالیت و را از او تم و یکت است و دیگر تر است
متر خرم گوید که منصف شهر یکت را با یکت مالکند معین کرد و حال آنکه در این اوقات اینجا است و تم است و حال
میرود که در از انسیب الف یکت است بوده از آنچه منصف کرده است و بعد از آن شهر را که سازند و غرضی ملک است
و انچه شده اند آشی است و تم از شهرهای زیاده و نادر و دنیا است که منصف نوشته است و نوشته است یعنی است
مانند شهر که که پیشتر را با عمارت خوبی در بالای شتا و دو و جزیره در زیر و در زیری بنا نهاده اند و این جزایر را یکدیگر با صند
جسر اتصال دارد که بسیار این جزایر را به هم وصل کرده است و در یکجا ضرورت که جسر را با یکسانند و هر جزیره معهوده و یک
خواهد بود و در سال قبل از آنکه باندی نشان میدهد اولی اکنون چنان تمور شده که در شهر فراوان تر از
دو است و پنجاه هزار نفوس سخی دارد و پیشتر را پادشاه پرتو شیه در سال هزار و شصت و شش و سیست و چهل و شش هجری مطابق هزار و دو و سیست
و یکت هجری تصرف کرده در سال هزار و شصت و نو و پنج و سی مطابق هزار و دو و سیست و ده هجری تسلیم لشکر فرانس کرده و در سال هزار و
و شصت و سیزده و سی مطابق هزار و دو و سیست و شصت هجری نخستین بانی بود که مجمع خانواد و از آنج شد و با همه جهای محرو
الز و فرست که جمعی از نفاشان بودند در آن شهر و در شهر گنبدین بنشیند و در شهر است و تم است که شهر را نامی بر نهاده
که از آنرا کامی بنویسند و نموند و جازگاه پیشتر که در اینجا جازگشتی میبازند و حقیقتاً جازای او کمال شهر را دراز و با دارد
و عمارت بنشیند و بنوس که جمیع اکابر و عیان قدیم بود و از بناهای عالی اروپا است و متر خرم گوید که در زیر و در زیری طبع بر یکست
از دریا به حرم که در میان لایت مالکند میهند و دارد که از جانب شمال بدریای حرم متصل است و در جانب مشرق او و لایت
فرز کند و او را میسبل و انچه است و در جانب جنوب او و لایت کوچکتر که در جانب مشرق او قدری از خاک
و لایت مالکند و چند جزیره دیگر است که بداری بنسب اتفاق افتاده و در مشرق مالکند است و بی را از او تم و یکت تجارت و لیت
شهر و تم مالکند است تجارت کلی اینجا با جزئی است و سدر کاه و زرک از حساب میشود که این بندر با یکس فرآورده و تجارت
دارد و در این شهر است و شش معروف منو له شده است و متر خرم گوید که محضری از احوال او در بابی و نیم ذکر شد که گنبدین و یونان
و شهر معروف است مدارس بنک و دارند و شش معروف منو له شده است و متر خرم گوید که محضری از احوال او در بابی و نیم ذکر شد که گنبدین و یونان
شده است و این دو نفر است و کمال بنسب آنرا که دو کس موس در شهر نوشت داشته اند و با تمامی معروف الز و فرست
صاحب نیز بنسب که در این بلوخر در اصراف نموده اند و نیز بنسب که در این بلوخر در اصراف نموده است و متر خرم گوید که محضری از احوال او در بابی و نیم ذکر شد که گنبدین و یونان
بجسر بانداری که در قطع داری در مقابل لشکر بسیار در سال هزار و با صند و شش و سیست مطابق هزار و شصت و شش و سیست و ده هجری

۱۲۳۳

۱۲۸۱

۱۲۸۱

۱۲۸۱

در این شهر است و شش معروف منو له شده است و متر خرم گوید که محضری از احوال او در بابی و نیم ذکر شد که گنبدین و یونان

۹۱۱

مجموعه
تاریخ
مستشرقین

درجه و پست و سده دقیقه شمال و پست جزیره یونان آری جزیره کولیک که در شرق جزیره کرکوت است و در طول شصت و پنج
و مائزده دقیقه مغرب که ری پنج و در عرض دوازده و چهار دوازده دقیقه شمال و پست جزیره سبت مغرب
جزیره کوچکی است در بند غرب که درازی او شصت و مائزده میل و پهنای او دوازده میل است و در اینجا جاده ملک است
سوار است و قدری از ان در تصرف دولت فرانسه است و در طول شصت و سده درجه و پست دقیقه مغرب و در
عرض سجد درجه و چهار دقیقه شمال و پست

باب چهل و نهم در بیان بلجیوم

ملک بلجیوم در جنوب آلمان است و درازی او پنجاه و یکصد و شصت میل و پهنای او صد و چهل میل است و مشتمل بر سی و یک
که هزار و صد و پنجاه و شش میل مربع باشد و اکثر ان ولایت مثل آلمان است و هموار است ولی حاصل خیز تر و مقبول تر از آلمان
و بلجیوم اکثر اوقات گلوله گشت نیز کند و گویا یعنی نیز کند که نقلی بدین باب گلوله گشت دارد و چه که مدنی در تصرف دولت
اسپانیا بود و بعضی اوقات نیز کند و گویا که وقتی در ضبط دولت اسپانیا بود و برخی خرج نیز کند و گویا
که زمانی در اطاعت اهل فرانسه بود و جمع او را فلندرس میگویند و این اسم مشهور تر است و وقتی نیز از ولایت میان
اسپانیا و فرانسه دراج قلم شده بود و متبرسم گوید و کند نیز همان ضعیف و تحریف فلندرس است که اربابان و فلندرز
خوانند امی و ملک بلجیوم در آن ولایت قلم شده است که فصل او از اسپانیا است و نارت بر پست یعنی بر پست
سوت بر پست یعنی بر پست جنوبی قلم بزرگ است و پست و پست فلندرس یعنی فلندرس مشرقی
و پست فلندرس یعنی فلندرس مغربی چون ملک آلمان نیز در مشرقی بلجیوم است سابقا
متمنی از شاهنشاهی جرمنی محسوب میشد متبرسم گوید چون نالت را در نقشه طاک و نالت خط کرده است ولی در نقشه
های نو نمیکند امی و این ولایت مدهای مدبر در محاصره فیما بین اسپانیا و فرانسه و نالت و نظیر لال مشن و مصد و خواجه
بود و هیچ ولایتی در او باقی نماند بلجیوم قتل و خسارت و هرب و هرب نمانده است و این ولایت چندین محاربات عظیمه و
و محاربات و خیمه اتفاق افتاده که متون او این است از ان میگویند شمر که از انخض الزمان بلجیوم و محذوره و هنانک
مسطر را سها به و وقتی که این ولایت در میان دراج و فرانسه و اسپانیا تقسیم شده بود و پستی از پست و این نیز که فلندرس
در تصرف دراج و از نالت و متبرسم از پستی و فلندرس در تصرف فرانسه و بعضی در کف کفایت اسپانیا بود و متبرسم
گوید از نالت و لالت که در شمال فرانسه که در مابین فلندرس و اسپانیا و نالت و نالت است و در لفظ آلمان نیز گویند
استی و از چکل بزرگ و وسیع آفرین که در زمان سابق از رودخانه موزل را دریا میداد و پست و همه ولایات نیز از آن
فرو گرفته بود اکنون نیز قیامت معتبر در پی نود و داج و گشت بزرگ به پست متبرسم گوید رودخانه موزل از نالت و نالت
که نشسته بر رودخانه بر تین داخل شود امی و ولایت بلجیوم شباهت کلی ولایت جنوبی آلمان دارد و در عرض و از خط
بالعرض اینجا مساویست و در هیچ ولایت و مملکت اروپا خط فلات را بهتر از اهل بلجیوم نمیدانند و خوشه های خط لالت
پسار بزرگ و بردانه و در پست میوه های مختلف است هرگز بر پست صنعت کج را میرسانند و هیچ چای را
اصلی این ولایت از جنس حسن نیست و بر ورس در مرغی و خوبی اعیار کامل دارد و اهل ولایت در پست جمع بلجیوم گویند
یعنی بلجیا و همچنین فلندرس و فلندرس و نالت و پست اسم آن نیز زیاد تر است که عمومی اهل بلجیوم را فلندرس میگویند و اهل
این ولایت از نالت و پست و داج شباهت کلی دارند و کعبه و رعیت این ملک از جنه داشتن ولایت

۲۰۰
باب چهل نهم در بیان بلجیوم

حاصل خیر صنعت نموده است تنگش و علم گشتی را فی جناب از نظر دریا علی الاتصال بفلات و صنعت استعمال اید
از آنست که غده و ساچه جوبات این بکات امتیاز دارد و فلزیست که در کشتیهای خودی بکار اندهند و بعد از مدارس
نقاشی ایتالیا از سایر مدارس نقاشی اروپا برتری دارد و شاید و دلیل خوبی اینند و سینههای برنجی و فلزی که در کشتیها
که هر یک ایشان در صنعت نقاشی مرتبه و مقام بلند داشته اند و شهرهای معروف بلجیوم یکی بیلسن است که باغی است
و دیگری آنت و ریت است که قلعه محکم دارد و در دو خانه اسکلت و هست که بعضی در فلزات است که کوندر و شهر
گشت و کمر و آنتس و بر و ریت است که در فلزات بر و ریت است که در فلزات است که در فلزات است که در فلزات است
فاری خوانند و محترم گوید که در قلعه پاک رودخانه اسکلت نوشته است بر کشتیهای مشهور آب است و با صاف
کلاسون و مشغول خوب با مشن خالیهای مرغوب شده است و در این شهر بود که بارلسن هم در سال هزار و پانصد
و پنجاه و پنج مسیح مطابق هشتاد و هجری مالک خود را به سر خود و فلیپ یکم که در دوران صفندی که او در وقت
نشسته است هنوز در این شهر کاه داشته اند و محترم گویند که در کشتیهای که در محرم و بعد عباس میرزا در کان جاپی و
اونشسته است و بعد از صاحب رایت است در تاشخانه مشکو ضبط کرده اند که بر روی این چندین عقد دوستی
دو دولت قوی شوکت استوار یافته است این شهر در نزدیکی کولینس و فیروا و فیروا است که در اینجا بارت را
در محرم خون هزار و پانصد و پانزده مسیح مطابق یکصد و پنجاه و هجری عیسی که در متفق در کشتی
دیوک و لیکن کتون و در مثل بلوخر و دیکت فاضل دادند و شهرت و ریت و دام زمان تجارت بل و قلعه و شهر
یکی از شهرهای باغها و ثروت و با صاحب میشد و فی در ایام محاربات که شهر سحر ازادی خود و بر خالف اهل بیای
در سال هزار و پانصد و هشتاد و هجری مطابق هشتاد و هجری هشتاد و هجری هشتاد و هجری هشتاد و هجری
چنانچه لنگر بیایان در کشتیهای که دیوک الو شهر الفرف کرده اند و در متوالی نقل و غارت مشغول بودند و پس از
خرابی شهر کوکب اقبال و شهرت شهرت و در طوع کرد و پس از مجموع شدن و کثرت با این بطرح و دنیا این شهر
یعنی تجارت خانه و صرف خانه شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
گوید و رباب بغداد و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
بنازه و کشتیهای شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
افسانه مانند و بطور غریب اتفاق افتاده است و میان این شهر و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
یل و جبر اتصال دارد و چندین رودخانه و کولنها در میان این شهر و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
در این شهر در سال هزار و پانصد و هجری مطابق هشتاد و هجری هشتاد و هجری هشتاد و هجری هشتاد و هجری
بیزی چهارم پادشاه انگلند نیز در اینجا در سال هزار و سیصد و هجری مطابق هشتاد و هجری هشتاد و هجری
و عهد نامه و باین انگلند و افریکاد و این شهر در سیبر سال هزار و سیصد و هجری مطابق هشتاد و هجری
و دولت و سی هجری با مضار رسید و در خطا کد هشتاد و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
بندرگاه و بازار و با صاحب میشد و لیکن روی با خطا کد هشتاد و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
و در این شهر کلیسای بسیار از قدیم ایام ساخته و بنا نهاده اند جمیع بلجیوم در سال هزار و سیصد و هجری مطابق

عقبتی است
و در کشتیهای
بلجیوم

۹۶۲

۱۲۳۰

در کشتیهای

۹۰۶

۷۴۱

۷۴۱

۱۲۳۰

۲۰۸ باب پنجاه و سیم در میان یونانیان

در اواخر پادشاهی آن کون مولی و سرور اهل یونان خود را میسازند و پسر او فردر یکم در سال هزار و هشتصد و یک سی و پنج مطابق هزار و صد و سیزده هجری بر تریه سلطنت رسید و چنان شد که همه دولتهای اروپا بجز اجمت و محافظت سلطنت او را مسلم داشتند و شش پسر در بین تقصیل مرگ نماند و یک پسر پادشاه معقل ضبط شد است ولی در اینجا حاجی خبر گرفت در سال هزار و هشتصد و یک سی و پنج مطابق هزار و صد و سیزده هجری که بقیام و مرتبه پادشاهی رسید انداز اخبار است که معلوم میشود

سال هجری	اسامی سلاطین پرورشیده	سال هجری
۱۷۱۱	فردر یکم اول پادشاه پرورشیده	۱۷۱۳
۱۷۱۳	فردر یکم و یکم اول پسر فردر یکم اول	۱۷۲۵
۱۷۲۵	فردر یکم دوم که فردر یکم پسر یونان گفت لقب دنی گزیده یعنی الکس که پسر فردر یکم اول است که بعد از پسر پادشاه شد و در عهد او پرورشیده نرغی که دو نظام و لشکر پرورش بجای نظم و نظام ارتش	۱۷۵۳
۱۷۸۵	فردر یکم و یکم دوم برادر زاده پادشاه ماضی	۱۸۰۰
۱۷۹۷	فردر یکم و یکم سیم بنیاد پارت جنگها کرد و اواخر امرا دولت بگنجد در امپراتور دولت فرانسه تمام اروپا را در سال ۱۸۱۲	۱۸۱۲
۱۸۱۴	فردر یکم و یکم چهارم پسر فردر یکم و یکم سیم که در هفتم جون سال ۱۸۰۶ سی و پنج سالگی در ۱۲۵۵ هجری بعد از پدر تاج شاهی بر سر گذاشت و آن کون که هفتم جولای سال ۱۸۰۶ هجری مطابق ۲۵ شوال سال هزار و دویست و یک هجری پادشاه است و خواهر این پادشاه زن امپراتور روسیه نیکولس اول بود که مادر امپراتور مبدی گئورگ پنجم است و این پادشاه	۱۸۵۶

با کمرش هیچ اولادی ندارد و برادرش و بعد از او است که پسر است و دو سال که یک پسر از پادشاه است و اگر برادرش وفات یابد و ارث سلطنت بپادشاه او بود که بجای هم برکت خواهد داشت و خوشکار در خزانه کون و منظوریه است و هنوز معلوم نیست صورت گرفته است

باب پنجاه و سیم در میان یونانیان و غیره

طوائف یونان از قبایل قدیم است که در ازمینه ساله بوده اند و باقی اینه سیمیری همیشه اتحاد و یکپارگی داشتند و هر دوی آنها در عهد بائبیک متوطن بودند و طوائف یونان غالباً در جزیره بالکان سکنداشتند و طوائف سیمیری در چین شکالکالان جنگند میگویند شکر بودند و بدان جهت بود که آن جزیره شکار اسیمیر کاکرتونی فاسس سکینه و زبان یونانی است و هر صحن قدیم است و او را امم اللغات و آتم اللسان میسازند و نظام و سپاه و یونانیک بجز سواران سپاهی بودند که در او اواخر مایه دوازدهم و بیستمی گشت برقرار شد که در اینجا اهل صحن جنگ استی که در دهمینری پادشاه خیر و سیم با شاهزادگان دیگر بر این خیال شده اند و سواران سپاهی را برقرار نمودند و پشایزایا سیم نامیش آف میشت خارج میخواند یعنی سواران خارج مقدس و بعد از آن پشایزایا سیم حضرت مریم خوانده و پشایزایا سیم تفری میامید یعنی سواران مریم مله و تفریحین مقرر داشتند که امپراتوران باید از اینجا هر طایفه و اعیان برسد باشند و پشایزایا سیم شجاعت در محاسن است و صحبت دین سیمی و بیونیک گشت از دادن مال جان ضایقه نمکنند و در اندک زمانی این سواران چنان مستور شدند که خلق ولایت متعقدین دین صیمی ایشانرا اهل طاعت و خیرات یاد میکردند و بدین سبب امپراتوران صاحب ثروت و دولت گشتند و در سال هزار و صد و نود و سی مطابق با هشتاد و شش هجری سیمیری و ایلانیک که یکی از چنانی صرمنی بود و بجهت خیرت و عبادت بر امثال شوق داشت و او را سیرکی و سکر کردی انواران مخب نمودند و یونانیک پشایزایا سیم سواران یونان که آنها را صرمن پشایزایا

۱۱۱۳

۱۱۱۳

فردر یکم اول پسر فردر یکم اول

۱۸۱۴

۵۱۶

باب پنجاه چهارم در بیان فرانسه

و شهرت بسیار در دنیا چنان بکمال است و عظمت موصوف بودند که در زمان در میان سید و انبیا را آنش آف گال لقب داد یعنی
 شهر آتش گال معروف بود چون آتش از ملک و نمان از اجتماع ارباب صنایع و کمالات و علوم معروف بود و کار و دلبند
 انبیا را هم که در فرانس بهینه اصحاب کمالات و حرفه استیاد داشت بان اسم میخواندند اشی و هم چنین اینی انبیا را نیز شهرت
 از خود میبخشیدند یعنی با نومی علم و دانش و در روز و این شراب معروف بعین میاید که از آنجا به ارو با حمل و نقل مییناید و او را
 با نیکو کار است بنیامند و در سال هزار و هشتصد و سی و پنج مطابق هزار و صد و سی و دو هجری در کسینا و باقی حادث شد که نواد
 تفرانسه که آنجا بهلاکت رسیدند و انبیا را نیز بر کرین بنیدر دریای مدترین و مرکز معامله لوئیس است و پشتر تجارت و
 و معامله فرانس در شهر است و شهر نور و معامله با بند العرب دارد و از آنجا به بند العرب و ولایات شراب با حمل
 و نقل مییناید و فرانس که در نقطه روانست گویند با بخت نازند است و جمیع آنجا فروتر از نو هزار است و کارخانه های نیکو دارد
 و کارخان معروف که تولید و از آنجا است و نیز یعنی شاعری که شغریای خواندن در مجالس تعزیه و تماشای خانه و
 و غیره میگوید و در آنجا شنگو کرد و از آن بودن چند کلمه از معنی است بایک کلمه که معنی استمال شده است و در شهر بود
 که در نیکو برج کوچکی چنان دیو که بدافز و خند آف از نیز را جسم که در دو در پنجاه و او با یکم رسید و صورت ترن با یاد
 در آنجا بنا نهاده اند و احوال در آنجا مرقوم داشته اند و هم از شنیده لشکر کش زون و از آن است که در میان
 از نیز در سال هزار و چهار صد و سی و پنج مطابق هزار و صد و سی و دو هجری که فرانس و او را بهمت جادوگری بهلاکت
 آنجا از آن خیرت مردان را در اد است و در آزادی ولایت خود و حب وطن کمال جهاد را می نمود و از نیز آنچه میخواست و لا
 بزرگ عنوان میخواند و در وقت که شدن نیز پنج عجز و لایه از او ظاهر شد و نصف مائلی مگر ترن یعنی خانه ما بهیا
 مراد است که اخبار ماه در آنجا ثبت است چنین نوشته است که از آن مدار را بهلاکت رساندند بلکه از انور سلطنت
 ایست و به از نیز آمد و مالی ولایت مقدم او را معهود داشته پس از چندین توسطه از پیش چنین میزد و از آن در سال هزار
 و چهار صد و سی و پنج مطابق هزار و صد و سی و دو هجری یکی از آنجا میخانواده و امثال پس که از خانه آنها می معروف فرانس
 بود و شهر که در روز و آنکه موصوفه که حکایت که او را و آنم نظیر قبل از کامیاب شدن او نتایج انگلستان نهاده بود و چنین
 مشهور است که وقتی ولیم مطهر انگلستان لشکر کشیدن او مت یزد و در بعضی معابد و بعضی مشغول بود که خبر قیامش شنید
 رسید که ولیم مطهر انگلستان خاک را بلند کرد اسم انصوم را تو تر و اقم و تو تر و اقم و تو تر و اقم که شد یعنی خانم مائوس
 خرم خرم که گویند و آنکه فضا بهت در کنار دریا در ولایت شکست که در جنوب انگلند و در جنوب لندن و وقت
 اشی و کلیسای بزرگ شهر و آنجا است که از آنرا قدیمه و از بنا های اهل کث است و او را و آنم نظیر در سال هزار و صد و سی و
 سی و پنج مطابق چهار صد و پنجاه و پنج هجری تعمیر کرده آباد نمود و در آن کلیسای قبر رول و مونس خاندان زمین است که از اهل بزرگ
 که در سلسله این امیران را بخت انگلند جلوس کردند و انبیا را بهیچید جان بدو خورد و قبل از کجا ز اول پادشاه انگلند
 دفن شده است از نیز که در نقطه بعضی از نیز گویند شهر معروف نیست و در کنار کوآ اتفاق افتاده و بهینه میزد و از نیز
 نیز مشهور رسیده است و تا بهشت می سال هزار و چهار صد و سی و پنج مطابق شغبان بهتصدوی و دو هجری لشکر کش
 نیز یعنی و فیصلی حاصره داشتند و زون و از آن بدو قلعو کیان اهل ولایت خود برخاست و لشکر کشید و نعل مر
 از دور قلعه برخواستند و از آنرا که فرانس کشید و صورت از نیز که تدارک آنرا و احوال از آنرا رسید و از نیز که

در این کتاب

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۹۱۶

۹۱۷

۱۱۳۳

۱۲۶۱

۱۴۷۷

۱۵۵۷

۱۶۱۷

۱۶۱۷

در این قول دویل در سال هزار و پانصد و شصت و یک مسیح مطابق هند و شصت و دو هجری قمری که در شهر اتریش
 علیها فاطمه و ابیالی الاشاره فلیس ولایت تارشدی محل ولادت و کیم اول است که اورا پسندیدیم و کیم بی گمان کرر
 میخواستند یعنی لمظفر و اورا بدین لغت ازان میخواستند که در جنگ سیزده سال در سال هزار و شصت و شش مسیح مطابق چهار
 و پنجاه و شست هجری قمری شش کرده انگلند را سرخاست و مادر این پادشاه و سردار باغی بود که در فلیس بدیانت مشغول بود
 نیکویش که در غلط انگلیسی نامشست گویند شهر معمور و ولایت یعنی است و در سست نیز در همان ولایت یکی از پادشاهان معمور است
 که چهار خانه و چهار کاخ دولت فرانسه است و این بند نیز پوز سخی دارد که غیر ممکن است بهر دولت انگلیس خبره که فرس این
 بند در سال هزار و شصت و دو و چهار مسیح مطابق هزار و صد و شش هجری قمری و تلاش زیاد کردند ولی کاری از پیش نبردند
 توکلون که در غلط انگلیسی توکلانت گویند یکی از پادشاهان معتز فرانسه است که در بدترین و بدترین و بدترین و بدترین و بدترین
 فرانسه حساب شود ولی این بند را زوای هملک در سال هزار و صد و شصت و یک مسیح مطابق هزار و صد و شش هجری
 خراجی زیاد رسید و سکنه آنجا به ملک رسیدند و این بند در سال هزار و صد و شصت و دو و چهار مسیح مطابق هزار و صد و شش
 هجری قمری و همان شهر دولت انگلیس در آمد ولی در همان سال از خلیه کردند که لیس آنجا از شهرهای رنسا و ولف فرانسه
 و جمعیست آنجا تنگنا میباشند و هزار و شصت و دو و چهار که یکی دارد که آنجا نانی از آن توین است که از آن توین یکی از قلاع محکم است
 و در شهر کمری خلیه فیلان مسکن داشت محرم گوید توین باخت ولایت بند مونیست است که در صحرای
 و جهت و پادشاه سرودینه در آنجا میباشند و کبرنی در شمال فرانسه با بن شمال و شرق مینیست و جهت انتی
 استر بر بزرگ در نزدیکی رین بزرگی از شهرهای معمور فرانسه است و در شهر استر پیر بندیت که بندترین استر در اروپا
 حساب میشود که با هند و هند و چهار فوت ارتفاع او است که تخمینا یکصد و هشتاد و دو فرس است و پیر استر از توین
 در ولایت فلیت شیر چهار صد و ده فوت است که تخمینا یکصد و بیست و سه فرس است محرم گوید پیر استر معنی منار و حوض
 باکند و حوض است که سر او منی یک لفظ میشود اشی و در کلیسای سیت نامش در شهر استر بزرگ و حوض منار نامش که پیر
 و جمعیست استر فروتر از آنجا هزار است و در شهر بای پیرس و قریه کیری کی پادشاه کامکار اید و از دسیم انگلند بعد از فرانسه
 غالب آمد و چنانکه کیری کی که اورا کیری کی نیز گویند در سال هزار و صد و شش مسیح مطابق هشتاد و هفت هجری
 و جنگ باقی پیرس در سال هزار و صد و پنجاه و شش مسیح مطابق هشتاد و پنجاه و هشت هجری اتفاق افتاد و در جنگ
 باقی پیرس اید و از دسیم جان و میرا فلیت را گرفتار نمود و او را از مغلوله انگلند آورد و در قریه اجین کورت
 که اورا از این کورت نیز گویند ستر کیم پادشاه انگلند پادشاه هزار انگلیس قصد پیر فرانسه را در سال هزار و چهار صد و
 مسیح مطابق هشتاد و هجده هجری قمری شکست داد محرم گوید اجین کورت قریه است در شمال فرانسه که در ولایت کلینس
 که تعلق فرانسه کال خوانند آشی و در شهر استر و ولایت کورت که در تعلق استم گویند بعد از بدست و هفتم مرج سال هزار
 و شصت و دو و مسیح مطابق او از قریه همد هزار و دو و سست و شتر و هجری قمری فیما بین اسپانیا و فرانسه و بلند و انگلند با کام
 رسید ولی بقای نهجید سل عهد در این بی اعتبار بود و از آنجا ماه طول کشید و در شهر نظر از است مشهور متولد شده است
 و او اول کسی است که اهل اروپا است که ریا از جنگ سترش فرامی مبت اندکس از جنگ لیسان و عطف و دلالت کرد
 و در قریه رنس در زمین سلاطین فرانسه تاج بر سر میگذارد شد متحرم گوید ولایت بیام در جنوب ولایت کلین
 در شمال فرانسه اتفاق افتاده است و بنا بر بزرگ فرانسه یکی بود که کورت است که در غلط توکلانت میگویند و دیگری

گرفته بود و لباسی که او در میان پوشید اکنون در انگلند مضبوط است و مصنف تاریخ بابلک اورا هزار و چهار صد و بیست و یک
و صاحب مخزن اعلوم هزار و چهار صد و بیست و یک در سیدن چنانچه ذکر کردیم هزار و چهار صد و بیست و یک ضبط کرده
و میرد لغت یعنی کزیر کرده است چون نزن از ایل آلتریز بوده است کند اورا با هم انجانب است داده اند و روی مصنف بیاورد
که نزن بر شده از این در خطه ناک خلاص شد و هیچ کانی ملاحظه شده است بلکه جمیع موزین آنند که اورا زنده بخشند
بد قور و قصه و کوتی در انگلند است که در این شمال و مغرب اندن افتاده است کاهم بیکین شهر است که در شمال فرانس در
باریس است کری می دوفرت است در فرانسه که یکی در وسط مملکت نزدیک نجد مشرقی و یکی در جانب شمال نزدیک در
و جنت معروف در تغییر باختری اتفاق افتاده است و اینچنان بود که از آن دو یک پادشاه انگلند و پسر و پلاک بر نشین
شاهزاده سیاه با پادشاه فرانسه فلیپ پنجم بخت بخوایسته و صفوف قتال در دست ششم است سال هزار و صد و چهل
و شش مسیح مطابق ربع اثنای هفصد و چهل و هشت هجری از کشته شد و در اینجانب لشکر فرانسه شکست خورد و جان دیوگلی
و پنجم پادشاه چون که در لوبک و لیرین که با دلا لشکر فرانسه بود و نیا با سیرا در کان خطام و جمعی از امراء
و اینچنان فرانسه و سیرا در لوبک و لیرین که با دلا لشکر فرانسه بود و نیا با سیرا در کان خطام و جمعی از امراء
که بدست لشکر انگلیس افتاده از انزان باحال ان تاج در انگلند محفوظ است بای می ترس شهر است که در غنی فرانسه است و ان
جنگ معروف نیز از شهر باقیان او از دو پسر و پلاک بر نشین ایان پادشاه فرانسه در نوزدهم سپتمبر سال هزار و صد و پنجاه
و شش مسیح مطابق رمضان هفصد و پنجاه و هشت هجری اتفاق افتاد و در اینجانب علم دولت فرانسه بدست لشکر مان انگلیس افتاد
و جمعی نیز از ایان و ایان بک اسیر و قتل شدند و پادشاه فرانسه نیز دستگیر شد که اورا مغلول آید لندن و در نوزدهم بل
لندن جهانشانی او بیرون فرستاد و بنیت چهار بدست سپاهیان انگلیس در تبعیر که افتاد و تفصیل شرحش که در سپاهیان است
که در باب اسپانیا ذکر شود و قبل از آنکه بان باب برسم بیان میکنیم که اطلاعی قبل از وقت معنی او حاصل آید چنانچه ما نزد مسلمانان
که در مملکت اسپانیا اسپانیا افتاد ایل اروپا چهار قسم است یکی از آن بعضی عرب است که کونین یعنی عربها که اصل ایشان از طایفه عرب
بود که برانها استیلا یافت و بعضی مسیحی کونین یعنی صحرا ایشان بدو بیان چه سیرا همان صحرا است و ایشان جمعی بودند که بعد از
ششصد و بیست و دو مسیح مطابق یازدهم هجری که بعد از حضرت رسالت بنیایی است ترقی کرده بر اکثری ممالک اسپانیا و اقلیاد و
غالب شدند و اسپانیا را در سال هفصد و یازدهم مسیح مطابق نو و دو و هجری فتح کردند و سلطنت شش سال طول کشید و در سال
هزار و دو و بیست و پنجاه و هشت مسیح مطابق ششصد و پنجاه و شش هجری در بغداد طایفه تاتار برانها غالب شده به زوال رسید و برخی
مؤرخین کونین یعنی مورا که لفظ جمع است معر او طایفه است که از ماری می حرکت کرده به سپاهیان دست یافتند و در اسپانیا سالیان
در آنجنگرانی و پادشاهی مشغول بودند و اول شکستی که بر مسلمانان رسید از آلفونس اول حکمران کور بود که در سال هزار
و صد و پنجاه و بیست و دو مطابق با هفصد و دو و زده هجری و هفتاد و مسلمانان در مملکت غرناطه جمع شده آنجا را محتل خود قرار دادند و آن
یازدهم حکمران بون و کشتن در سال هزار و صد و بیست و هشت مسیح مطابق هفصد و بیست و شش هجری و بدست هزار نفر از
از مسلمانان از اهل مملکت اسپانیا که به سبب نزیل راه از اجاس و کشکان مال مال بود که بهر آن قتی طعمه نبرد و غارت و قلمه کلاب
و زنا بشد و اخلال مردم دولت مسلمانان فخریه کردند و در سال هزار و چهار صد و نو و دو مسیح مطابق به هفصد و نو و دو و هشت
هجری بانجام رسید ولی باز مسلمانان در ولایت مسکن داشتند تا فلیپ پنجم حکم داد که یکی آن چهار کاره از اوطان چنین
ساله اخراج کنند و اموال آنها را ضبط نمایند و در سال هزار و ششصد و ده مسیح مطابق هزار و نوزدهم هجری نهصد و هشتاد و هشت سال را از

۷۴۷

۷۵۷

۷۶۷

۷۷۷

۷۸۷

۷۹۷

۸۰۷

۸۱۷

۸۲۷

از سپهانیان بر آن کردند و چون تقصیر و فساد ایشان محقق شد در احوال سپهانیان و کفر و جاهل شدن و برخی میخواستند بعضی میخواستند
 ایشان است که بنسب سپهانیان و دیده خلفه اطاعت حضرت حتمی باب مادر گوش کرده اند باری پس از این در این کتاب
 جام جسم هر یک از نظر شریعت و محال شود و مراود مسلمانانست و بعضی گویند از شریعت مراد صحرا نشینان است که در
 عربستان بوده اند و مورخین ایشان را گویند که از افریقایه سپهانیان رفته در ولایت توالد و شاسل کرده اند تا بی حال
 اسلام سازند و این سپهانیان مذکور به نام میرند ماری بنیه اسم قدیم ولایت مغربی افریقا است که محتوی سرملکه
 فاس و مرکش است که تلفظ انگلیسی فزو و مارو گویند و اهل مرکش را ماری میگویند که مورماخو دان اوست و ماری
 جزیره مغربیت است که او را در کتب قدیمه قورمه صند ط کرده اند و در شمال جزیره سوز بنیه اشفاق افاده و از قرار یک صاحب
 لغت البلاد نوشته طول آن جزیره صد و ده میل است و شصت و چهار در سال هزار و شصت و دو و پانزده مسیح مطابق هزار و دویست
 و سی و هجری شماره در آورده اند صد و هشتاد و چهار هزار و هشتصد و دو نفر بوده است و اکنون زیادتر از این است و در آن جزیره
 جبال مشاهیر است که همیشه قلعه آنها با بر و ستور است و ماری و لیمو و شراب و انکور و انجیر و میوه های دیگر بخوبی در این جزیره
 بعل میاید و معادن غره و سرب و مس و آهن و زنجیر در آن جزیره یافت میشود و آن جزیره را فنی اهل کتب تصرف داشتند و در
 رومیان سپهانیان را پس از آن مسلمانان تخریم نمودند و مسلمانان را از این جزیره بیرون کردند و بدین طریق در آن جزیره راه
 یافته است و اکنون چنانچه نصف ذکر کرد در تصرف دولت فرانسه است و شهر کبیتیه در شرقی جزیره و در جانب شرقی که در قلع
 ایماچو گویند در شرقی جزیره است و جمیع شهرهای این جزیره در سال هزار و شصت و دو و پانزده مسیح مطابق هزار و دویست
 و نه هجری شماره در آورده اند یک طیان و جنگل غنیمت و در دور شهر پاریس و کبیتیه و فیلیپ پادشاه فرانسه در ایام سلطنت خود
 قلعه از مسنک است و کبیتیه که خانه شکیب خاندان اوصاف و عاقل است و مرتب فی کروبول بران حرج آن قلعه شده است
 و دوازده فرسخ دور از قلعه است و شانزده قلعه کوچک دیگر هم با فاصله اندکی بیرون از قلعه مثل کبیتیه و در آن قلعه و دوازده
 و دویست و شصت مساحت است که در حضور اجمال بیش از آن نباشد و این قلعه سی دروازه دارد و قلعه قدیم پاریس سابق
 در میان بنقله جدید و است و در کتب قدیمه هیچ آبی از طردان فرانسه ذکر نکرده اند که از آنجا صاحب قلعوم البلدان میگوید
 میگویند علی الجرجی و بی فرقه مملکت البیزی و مرسیبکیه فرضه من فرض الفرج بی عربی ابلاد و بیرویه در حاشیه کتاب میگوید
 و فی شمالی من مکتوب من ریش حب الطول اول و فی وسطه اند و انچه مدینه پاریس قاعده افریقا و هند اند و نزل من جبل
 دیوس الکپرش و مراد از آن بنو نه همان یونان و مرسیبکیه همان مرسیبکیه و پاریس همان پاریس است و از آنجا قلعوم البلدان
 آنجا را نوشته است

۱۲۶۹

این قدر کافی است
 خود را میسازد
 آنجا را نوشته است

۱۰۳۵
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۵
 ۱۲۰۹
 ۱۲۳۳

باب پنجاه و پنجم در میان تصرفات دیگر دولت فرانسه
 جزایر معمر که در تصرف دولت فرانسه است یکی گداگویت و دیگری مری نیات است که در هند لغزیت و کین در سال
 گویند این جزایر در نزدیکی ماداگاسکر است و میان دیوچی و گرکل و غیره در ساحل کار و مندل در هند و
 جزیره مری نیات یکی از جزایر مری نیات است و طول او کمین شصت میل و پهنای او سی میل است و اهل فرانسه آن جزیره را
 از سال هزار و شصت و سی و پنج مسیح مطابق هزار و هشتاد و چهار و پنجاه و پنج مسیح مطابق هزار و دویست و
 و صد و هشتاد و هشت هجری در تصرف داشتند و در سال هزار و هشتصد و شصت و دو مسیح مطابق هزار و صد و هشتاد و
 هجری دولت انگلیس آن جزیره را میخرید و در سال هزار و هشتصد و نود و چهار مسیح مطابق هزار و دویست و نه هجری
 هزار و هشتصد و نه مسیح مطابق هزار و دویست و نه و چهار هجری باز تصرف کردند و باز بعد از چندی بدولت فرانسه

[illegible]

جزیره و فرانس که اوراماری شش تن که میدارند در تصرف فرانسه نیست چون نصف ذکر کرد و لندمان سبب بد که در اینجا بان
ماری شش جزیره است در محیط هندوستان و در شرقی ماداگسکار و ماچین شمال و مشرق جزیره نوریان افتاده و آنچه را
اول ابل نوز کمال پیدا کردند و بعد از آن در سال هزار و پانصد و نود و هشت سی و پنج مطابق هزار و هشت و هشتاد و هشت که در آن وقت
از آن دولت فرانسه تصاحب نمود و در سال عام بقوت انگلیس که آنکس از آن جزیره تصرف دولت انگلیس است و در آن وقت
نیز ذکر خواهد شد جزیره سینت ایتیکو که او را پیشین بنیولایتر گویند و سکنه آنجا را پتی خوانند اگر چه بسیار آن بود که در این
جزایرند لهر بیان کنند ولی چون قوی در تصرف دولت فرانسه بود چنان اولی داشت که در آنجا کورس و جزیره سیست و
یکی از جزایر بزرگ هند انگلیست و درازی و در شرقی تا مغرب کشیده و نوایل و نهایی و از مشقت مملکت و نجات
و آنچه را به چنانچه کوه و جزیره و جزایر کوه و افست که جزیره و کوه در مغرب بود و جزایر کوه و در شرق اوست و آنچه را
اول در میان دولت فرانسه بسیار باقی مانده بود و فرانسه را بسیار آن جزیره و چون که ابل فرانسه تصرف
داشتند و او را پتی میگفتند که جزیره را نیز به اسم او میخوانند و خاک آنجا حاصل خیز است و از هر شش نبات ببل میاید و شکر فراوان
از آنجا بسیار جزایر و بلاد و جزایر بسیار و اغلب آن جزیره و محوی در حال بسیار است که متدا و نیمه از مشرق تا مغرب و معادن
سرب آهن و قلع و طلا و بعضی سنگهای گران بسیار و چو در آن جمالی یافت میشود و هوای آن جزیره بسیار گرم است و چندین رود
دارد که از آن جمالی به جزیره و در سال هزار و هشتاد و سی و پنج مطابق هزار و دو و سیست و چهار جزایر قبل از انقلاب فرانسه که آن
الشب با بحث شد که آن جزیره از تصرف ایشان پر و زلفت جمیع آن جزیره را اشترده بودند و پانصد و سی و چهار جزایر و هشتاد و سی و
بود که از آنجا است و چهار جزایر اسفند و از آن بودند و باقی کلا بسیار و محمد محمود میشد و فتنی که در تصرف بسیار بود و کجند
و چنانچه و در هزار و شصت و چهل نفر بود ولی اکنون جمیع آن جزیره کلا فتنی بیک طایفه است و آنچه را در آن کوه و شش در سال
هزار و چهار صد و نود و سی و پنج مطابق هشتاد و نود و هشت جزایر پیدا کرد و از آن زمان در تصرف دولت بسیار باقی ماند
خیرا و او را پیشتر هم بود و پیش از آن دولت فرانسه نیز در آن جزیره کسب و بافتند و در انقلاب فرانسه در سال هزار
و هشتاد و سیست و سی و پنج مطابق هزار و دو و سیست و چهار جزایر امانی آن جزیره با ابل فرانسه که در آنجا متوطن بودند بنای فتنه
که نهشتند و دولت فرانسه بجهت انتقامت داخل از غده اعداد و اعانت ایشان برینید و بعد از بسیار آن زیاد بود و بسیار
چندین جنگها که از طرفین اتفاق افتاد بسیار آن جزیره بر فغان غالب آمدند و یکی بفرنگی چیر و کردید شکر میقوم را از آن
برداشتند تا ج که قوم را جدا کردند و بر چنین و از آن زمان آن جزیره از آن شد و در آن بسیار آن خود را به طور لقب داد
که الان او را امپراطور یعنی میبایستند و اکنون امپراطور بسیار آن سلوک نام است و در آن جزیره هر که بسیار است بخت بسیار
آنها که دور که هستند در آنجا بمرتب و وسط را دارند و هر که هستند مثل عسکرها و سواران و کلاه که بدتر از ایشان می باشد
و سلوک جدید فیصل سلطانی که از آن بلندن فرستاد و سفارش کرد که کاش که بهتر از او ممکن نباشد و بالاتر از او هیچ کس نباشد
باشد برای او ساخته یعنی فرستادند و همیشه بر کلاه خود را بلی میزدند و از دول خارجی را و یا نیز در آن جزیره و قتل که میباشند اند
و سلوک بسیار کاکای با فاعده و سلوک و با مردمان خارج نیز رفتار خوب دارد و در آنجا بسیار آن جزیره بنا کرد و است
و معتمدین از هر علم و ادب آنجا آورد و در تربیت آنکسان کمال سعی را دارد و عطف طبع که این ملت بسیار صاحب مقامات نمائند و
در تعداد یکی از اولایات اروپا و در جزیره و کمال محسوب که در آن جزیره از طول شصت و هفت در و سی و پنج دقیقه تا طول سیصد و چهار
درجه و پانزده دقیقه و در عرض سیصد و درجه و سی و هفت دقیقه تا شصت درجه شمالی اتفاق افتاد است و هشتاد و هشت معروف به جزیره

۱۰۰۷
جزایر جزیره

۱۲۰۳

۱۹۷

۱۲۰۳

امپراطور

۱۲۳۰

تاریخ

تاریخ

۱۹۹

۱۵۱

نه هشتاد و یک سال از پادشاهی خود میگذشت و او را با خیال و اغفال از دارالملک خود بیرون کردند و در سال هزار و شصت و
 سی و شش در نزد دولت چهل و شش سحری مسکند و یکی سلطنت پنجاب کردند و وقت پادشاه فرزند پادشاه فریختی بنده را در
 محرم که در بعد از خرداد سال نوزدهم از خرداد گذشته پادشاه بیرون کرده و با حسن همیوری استوار کردند و پس از آن
 یکم پنجاب کردند و چون در خواست داشتند که اهل فران را در اردو پایتخت میفرستاد و بی خیالی و حجبی نسبت میدهند و
 آیت الله ایوب سلطان بی باک است که در ضمن سلاطین خود را در حسن تاج و زار کار میآورد و اندر در سنین نوشتند و وقت
 او را که در آن کاف بود یعنی باز نماند و در باب بیخودم ذکر از او رفت و این پادشاه شبی در حالت مستی جمعی از بندگان را
 بسیار رسانید و در آن شب در حرمی که در حسن نادر بود مستاقه با یکدیگر میخواندند و در آورده بود پس از آنکه با آن
 جمعی خلوت کرد در حالت جمیع جان بقای اهل و اولاد سپرد و آنوقت در سال چهارصد و پنجاه و سه بعد از میلاد مسیح اتفاق افتاد
 و امیر مشهور ابو الحسن سیمو را نیز از خیانت در پیشاورد دست داد که در وقت بسیار به باغچه فروشد و لا اصراری داشتی از
 ایتالیا است که سابقا همه سیسیلیا کال استمال داشت و الان مخوی بر همه ولایات فیما بین او و خانه استیسی در خانه
 بود و چون پیش است و سلطنت لا اصراری است و در میان پایتخت انجاست و تفصیل او در باب استر به که در وقت و
 پس از این نیز در خواست داشتند که سیسیلیا که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 بالا پوش داشتی و امیر استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 در آبادی ملک و اسایش و محبت خود و صرف میداشت و خواستند که بکنند و با او در پیش یافت و شکیبایی و با سلاطین عصر
 بار سال اسلج محمد موافقت چنانچه بیرون ارشد و خلفه بعد از او را در جزو بدایه و محف ساعتی فرستاد که در ایران
 بودند و از آن پس ساعت در فرنگستان شیوع یافت و در تکمیل و تیسر و او که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 و میرزا از آن پس میرزا میفک که بدید دیگر قرآن خلوتی بود که مثل طومار در پوست است و نوشته بود و در آن زمان
 در خانه از آن پس در آن پادشاه عاقل همه ممالک فرانسه و جرمنی و قسمی از انگلیز و نیز از آن پس در آن پادشاه
 و ولایات ایتالیا را نامداد و در آن وقت و بصره آورد و ممالک خود را در میان سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 گریستن ایتالیا را بر پیچ خود پس بقلب پادشاهی ایتالیا سلم داشت و میخواستند که او را سیسیلیا استر که
 و جانب شمال فرانسه و جرمنی و نیز از آن پس در آن پادشاه عاقل همه ممالک فرانسه و جرمنی و قسمی از انگلیز و نیز از آن پس در آن پادشاه
 پس بدید که خود را که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 فرانسه بر وال رسید و جرمنی قبل از سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 بودند و طایفه ننگسان را که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 گرفت و پس از او عاشقین های و از عهد حسن و در بطانیه ایل بر نیامدند و سران مختف فرات گشتند و
 بران لیتن معنی که است چنانچه در نگلیسی گریستن که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 اس قریب ولایت از آن پس است پس از آنکه از ولایت را جازا سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 با هم نماندند و شهرت یافت استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 سکان در فرنگستان و سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که
 هزار و صد و هشت و چهار سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که سیسیلیا استر که

باب پنجاه ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

۲۲۹

تاریخ	تاریخ	تاریخ
۷۲	کلاویس سیم	۶۹۱
۷۶	چهارمین سیم	۶۹۵
۹۲	دو گزینت پیر چارلست	۷۱۱
۹۱	چهارمین دوم دانیال در اغیار چارلست	۷۱۶
۱۰۱	کلاویس چهارم	۷۱۹
۱۰۲	چهارمین سوم	۷۲۰
۱۲۴	چهارمین چهارم	۷۴۲
	سلسله کارلوون	
۱۳۵	پنجمین	۷۵۲
۱۵۱	چهارمین	۷۶۸
۱۹۹	کویس	۸۱۴
۲۲۵	چهارمین	۸۴۰
۲۶۴	لوئیس دوم	۸۷۷
۲۶۶	لوئیس سوم	۸۷۹
۳۷۱	چهارمین	۸۸۴
۳۸۴	فرودیس	۸۸۷
۴۸۰	چهارمین	۸۹۳
۳۱۰	رابرت	۹۲۲
۳۱۱	رادالف	۹۲۳
۳۲۴	لوئیس	۹۳۶
۳۴۴	لوئیس	۹۵۴
	کرو	
۳۷۶	لوئیس	۹۸۶

چهارمین

۱۲۱۸
۱۲۱۷
۱۲۱۶

۱۲۲۵

۱۲۲۶

۱۲۲۹

۱۲۳۰

۱۲۳۱

۱۲۳۶

۱۲۴۹

۱۱۶۹

هجری

۱۲۳۹

عنه

مرداری هم ما موشد و مصر را فتح کرد و از مصر بی اندازه عیان جمهور بر سرال ۱۷۹۹ هجری مطابق ۱۲۱۸ هجری مایسرا آمد و با مشا در این سو
 بکونی نامه ده سال در پیشتم می سال هزار و شصت و دو هجری مطابق با ایل محرم احرام هزار و دو و سیست هجری که دید و در دوم است
 مطابق اول پس الشانی سالان برادرش کونسل اول ملایه رسید و در هجری می سال ۱۸۰۱ هجری مطابق ششم صفر لطفه ۱۲۱۹ هجری غلبه شایسته
 فراموش شد و زویند و به کوسه خود خوشنایان بر او اولاد اولاد و اندشت نایب حساب الامر و طلاق داد و میرزا کونسل شاهزاده خانم
 استریدار در پیشتم بر ایل هزار و شصت و دو هجری مطابق می رسع الاول برار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 در پیشتم می رسع برار و شصت و دو هجری مطابق می رسع و ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 او در جهای کیری بدان وادشت که کل دول اروپا بنجای احمد و بر خویشند و او ناچار شده کشت فران و ایتالیا بار اول که در دور
 و در چهارم بر ایل هزار و شصت و دو هجری مطابق چهاردهم بر ایل هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 از به فرار کرده و در اول پنج سال هجری مطابق چهاردهم بر ایل هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 بر او و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در پیشتم می رسع برار و شصت و دو هجری مطابق می رسع و ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 می سال ۱۸۱۲ هجری مطابق بار و دو و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 پادشاه معظم عهد از زبان انگلیسی نقلی کرده اند که کلمات و قانع را خواند است بدان کتاب رجوع خواهد کرد و در مصنف در باب
 چهل و یکم چنانچه ذکر شده جلوس او را در شهر ملان در پیشتم می سال هزار و شصت و دو هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 در هجری می سال هزار و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 که هشت و در سال هزار و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و ایتالیا خواندند و پس از آنکه در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 یافت زنی در کجا گرفت که از آن زن پسری متولد شد و او را عرفان لکونی گویند و در دولت کونسل ملان برقی کرده و مناسبت میسر فرار شد
 چون در اروپا بقیه ایل اروپا نمی نمود لیدر حقیقی ملان نبود و در مدب عیوی نیز چون زیاد لکونی نیز نیست لیدر نیز زیاد لکونی نیز نیست

۱۸۱۳	سلسله نوزبان بنیاد	۱۲۲۹
------	--------------------	------

کونسل هجری برار و دو و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و داخل این شهر و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 بر ایل هزار و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل

۱۸۲۴	چهارم برار و دو و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل	۱۲۳۹
------	--	------

سویا در این شهر و شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل
 و در شصت و دو هجری مطابق ششم صفر لطفه هزار و دو و سیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از میرزا کونسل

۱۲۳۹
نخستین
و یافت

[illegible]

۱۲۲۳
۱۲۲۹
ارودیت پست
۱۲۲۳

میرزا و شام ۱۲۲۳

۱۲۲۹

۱۹۲۲

952
915

برین یکس که هستند در میان کجیه تریانی و خونی این شهر را به اسم جولید و خیریه اول بنوا اند و مسلمانین
کاشیک قبل از آنکه مفر سلطنت خودشان را به آنجا بفرستند و نقل نمایند درین شهر توطن داشتند و پس از آنکه یکی دینا
دولت و حاصل یکی دینا از رودخانه گول گوی و وزیر پول نقل و تحمل شد که این شهر حقیقت در اوقات خزن و متجربین بنا
حساب میشد و فلج این شهر بجز رانی و بزگی مشهور اروپاست و در یک جمعیت آنجا قون تر از شصت هزار بود و این شهر
در زمان جدید نیز با سخته کشور اسپانیا و آنا که فلیپ دوم مفر سلطنت خود را از آنجا بار اسطیغید زید که مرکز اسپانیا
حساب میشد نقل کرد و درین شهر مسلمانان قناتی احدث کرده اند که شش میل طول است و مسجد جامع این شهر که اکنون
کلیسای بزرگ آنجاست بعضی بزرگتر کلیسای در دنیا میاند که کلیسای شمسیت بطور دوم از بزرگتر کلیسای در دنیا
و در آلاماره آنجا که اکثر میگذشت یعنی قصر اخضر از انبای رفیع مسلمانان است و مجلیان حروف ازین شهر شرح کشید و در سال
بهار از انبای و نوزده سیحی مطابق هند و میت و پنج خمری بسافرت در در و در دنیا روان شد و در انبای معروف و آن
یو که اکثر باطلاب علوم اهل فرانسه مرافقت کرده به پیروز به تشخیص دادن شکل و نبات زمین و ارتقاع و انحطاط در بعضی فرستند
در سال هزار و هشتصد و شانزده سیحی مطابق هزار و صد و میت و شش متولد شده است و در سال هزار و هشتصد و نود و پنج سیحی
مطابق هزار و دویست و ده خمری وفات یافته است و سر و اثر حروف کا نیز در نزدیکی این شهر وفات یافته است و کا نیز
کی از سرداران مشهور اسپانیاست ملکیت یک کوه دیگر مالک جوانی امریکار او سر ساخت و بی سجد کمال شایسته که از سر
نوده است در میان سرداران اروپا بدست چاکر که بر سر انولایت که در معنی انجیوات حساب میشد هیچ رحمی نموده بزرگوار
زن و مرد و بنا و پیر از دم شمر که زانیا و وجود اینک چندین ملکیت متفر کرده بود وقت بشتن به اسپانیا که از باد و شام خود
امید رحمت و نوح انعام و قلعت داشت مایوس گردید مردم اورا بدل سردی و ولایت طافات کردند و چاکر
که آقا ولی نیست او بود بطور تغییر و استجاب قتی که بحضور او شتافت رسید جوئی و اثر یعنی کیست او بود که
آن است که گویت که آقا است و کا نیز در زمانه جواب داد اسمی احم ذی منقن هنوز هم بیرون بود و سر او را
و آن یوزان سبب خزن لفت و توکوش یعنی من مستم آن شخص که دارد و بدست به شایسته مالک از آنکه این
شاکد اشتد اند برای شاهصبات و مراد است که هر چه از اجداد شاکد و شهر مرث رسیده است من برای شاکد از آنکه شاکد
او ملک و ولایت مستخر کرده ام و چاکر پنجم از جواب باصواب او سر پیش افکند و هیچ حکم فرمود و کا نیز با نبات اشتغال ولایت
از مجلس بیرون رفت و این سر و از انبای در سال هزار و هشتصد و پنجاه سیحی مطابق هند و میت و یک خمری وفات یافت
و در عکس و شب و سال بود که یوز شمر قدیم و بنر شوری است که در بزره کوچک ایون درنی کوچک که در جنوب است
سیحی رودخانه گول گوی از است نباشد است و این بندر در این از سر جدید انبار و خزان مال و دولت امریکای صایسته
و این شهر از انبای اهل فی فی شده است که در فی خاندان پس از آنکه در میان بر اسپانیا و این شهر استیلا یافته اند
کیش امید درین بندر هنوز از حکامات بنیه قریباتی است صیاح جهان گرد مشهور از هر یک کیش و من و یوس
بهر و این بندر در سال هزار و چهار صد و نود و هفت سیحی مطابق هند و میت و یک خمری ازین بندر روان شد و این شهر را در
سال هزار و هشتصد و نود و شش سیحی مطابق هزار و پنج خمری شکر انگلیس تصرف کرده ایما نوند و در انیم حروب یدیه فرانسه
این شهر را از سر فرانسه چن سال آنجا صره انداخته برای تا شاد و جوی بزرگ سیت جیمین در لندن نگاه داشته اند و مترجم
کوید بزرگ یعنی شکار کا و ولی در اینجا مراد قریح کاه است و بزرگ سیت جیمین یکی از شرافت باصفای لندن که مشن جاز

۹۲۵

۱۱۲۸

نکله

در این شهر از انبای اهل فی فی شده است که در فی خاندان پس از آنکه در میان بر اسپانیا و این شهر استیلا یافته اند
کیش امید درین بندر هنوز از حکامات بنیه قریباتی است صیاح جهان گرد مشهور از هر یک کیش و من و یوس
بهر و این بندر در سال هزار و چهار صد و نود و هفت سیحی مطابق هند و میت و یک خمری ازین بندر روان شد و این شهر را در
سال هزار و هشتصد و نود و شش سیحی مطابق هزار و پنج خمری شکر انگلیس تصرف کرده ایما نوند و در انیم حروب یدیه فرانسه
این شهر را از سر فرانسه چن سال آنجا صره انداخته برای تا شاد و جوی بزرگ سیت جیمین در لندن نگاه داشته اند و مترجم
کوید بزرگ یعنی شکار کا و ولی در اینجا مراد قریح کاه است و بزرگ سیت جیمین یکی از شرافت باصفای لندن که مشن جاز

۲ آوریل

در این شهر از انبای اهل فی فی شده است که در فی خاندان پس از آنکه در میان بر اسپانیا و این شهر استیلا یافته اند
کیش امید درین بندر هنوز از حکامات بنیه قریباتی است صیاح جهان گرد مشهور از هر یک کیش و من و یوس
بهر و این بندر در سال هزار و چهار صد و نود و هفت سیحی مطابق هند و میت و یک خمری ازین بندر روان شد و این شهر را در
سال هزار و هشتصد و نود و شش سیحی مطابق هزار و پنج خمری شکر انگلیس تصرف کرده ایما نوند و در انیم حروب یدیه فرانسه
این شهر را از سر فرانسه چن سال آنجا صره انداخته برای تا شاد و جوی بزرگ سیت جیمین در لندن نگاه داشته اند و مترجم
کوید بزرگ یعنی شکار کا و ولی در اینجا مراد قریح کاه است و بزرگ سیت جیمین یکی از شرافت باصفای لندن که مشن جاز

و بدینجهت قایل گال بنیل کردید جمعی از ایشان که بیکدیگر ازی اوافاد نم شوند قبل ساز و تنبیه لشکر و بدیالیا ریان شد و درکن رودخانه
ترقیه جنگی بکرمیان او لشکر رومیان اتفاق افتاد و در جنگ بدی میر المیدیک لشکر رومیان با چار شده از رودخانه گذر شده
و در آن طرف رودخانه سنگی رسیده و در حال خشم نشینند و این حرکت ایشان باعث وحین و شکست ایشان جمعی در میان رزمگاه
قتیل و برخی فرار کرده خود را از نزار دست بشهر پلایا سبطیه که اکنون پیرسین فرزند خوانده رسانیدند و قبل بقیه رستنا از آنجا مانده در میان جنگ
اطر و تیره روان شد و از آنجا مقصد او در راه بود که یکی دور بود یکی نزدیک و راه نزدیک با طلاق و چرخ زیاد داشت که شش از آنجا
مستقری نموده و رومیان بدین خیال گذشتن آنان معارضه شکل بل حال آنکه سوده خاطر بودند و تیرتیه و تدارک داده و افتادند و بنیل بر سر جنگی خصمانه
از راه نزدیک روان شد و در میان قتل ضرر کشید و رستم را در رسید و رودخانه از نو در سیلاب بناری صحرای جخل را گرفته و لشکران
بنیل سده روز نتوانی و در این حال میان لای و کل حرکت سنگین کردند و در این جنگ چرخ بنیل در گرفت و یک چشم او کور شد و باین حالت با تفرق
و نزاع دست برداشت و در کنار دریاچه بر سر پشته جنگی که قدیم است بنشیند و لشکر و کربا لشکر روم کوه و سوار در میان کوه سلیم
فلان پست بود که شده و از لشکر روم در آن روز مانده و همگسفت و دینزد و هزار نفر و دیگر دید و بنیل هر که از اسرای رومان که رومی بودند
و هر که از آلمین و طایف دیگر بود و در خصم فرود و بدینجهت در میان شکران روم مشایره و ساقه برخواست و از لشکر بنیل در جنگ تیراز
و پانصد نفر کشته شدند و بزرگ لشکر کشی در دهانه بود و در هوا صاف و لشکر روم را در کنار دریاچه بنیار و صواب فرود گرفته بود که از لشکر
خصم غفلت داشته سهل است یکدیگر را نیز تیر کشیدند و سوار دیگر رومان که با مد و فلان پست می آمد پس از جنگ رسید و بنیل از آن لشکر کشته
می آمدند بنای کاوش و جنگ گذاشت و دوی هزار نفر از رومیان کشته شدند و دوی هزار دیگر امان طلبیده اسلحه حرب را بقیه خود را تسلیم کردند
و این شکست چهارم است که لشکر روم رسید و بنیل بکثرت آذوقه و غذا و حضرت عین و نصرت و غذا و بنیاد و مسیل کرد و در کوه کوه
کنا پشته بجان کا پوزی مشایه و در ضلع دینگی بود که عیوش که با چار از آنجا بود و روم پیش از وقت سران جنگ را گرفته و بنیل
حالی عجز از آن مقام و مناقب تفسیر نشود و چهار هزار نفر از لشکر روم در دین آن جنگ بقا و بنیل از تیر گاه شده و کشته
حیرت افتاد و خصم فر از جبال و طلال گرفته و تنگ را بنیسه و کرده اند و با چار بزم راسخ دل بر کن داد و حیل اندیشیده و هزار کاه و کاه
از رومی اول و در آناب و قرون شان حشر و غلبه و قاق حطبه آتش زد و کاهان را بر فر از جبال که کردند و بچوهای شکست جنگی نیز
آتش افتاد و از خوار بقرات سلطه و آوار ز غرات نشسته در میان لشکر و میان خود افتاد و این چاه بنیاز که در دین جنگ بقا و بنیل از تیر گاه
بود و بنیال که بنیل بنیخون لشکر روم آورده از سر راه برخواست و اما لشکران بنیاز جبال شتافت و بنیل فست از دوست نماد و خصم
در آن حالت گذشت نصف شب سرعت تمام از کمانی در گذشت و بفر از جبال افتاد و چو چکا و یکی از سرداران روم باقی پست سوار کربال
محبوبه و کار و جهنم اصحاب بود و خلاف کرده بزم جنگ بیرون آمد پس از آنکه کرد و فر شکست خورد و و فلان پست از غارت و غنایم
ناچار باید ادا و شتافت بنیل صرفه در جنگ ندید و بکرم خود را محبت نمود و این سال ستم و دوست و شانزده سال قبل از این اعیان
که بنیل در ایطالیا اقبال و جدال مشغول است و بنیل در شهر چرانم قتلش می کرد و ارکان ستم و جمهور روم نیز تیرتیه و تدارک سپاه مشغول
لشکر انبوه بیرواری آمیلیوس و و آنرا فرستادند و چنان حکم کردند که هر روز یکی ازین دو شهر را در حرب ضرر متعاقب دیگری می
او مطیع باشد آمیلیوس برود و نیا دیده و سر و دم و روزگار حشید و بود و کثرت لشکر خصم در ولایت غریب متاصل میاید و با خست و قطع
علوفه و آذوقه نمود که از کل فوت و سیویات باز نماند چنانچه در آن امام در شک بنیل زیاد تر از آذوقه و علوفه در روزه نبود و یکی وارو
که جوان و از روم جنگ چنان طبع نداشت و نماند ارکان ستم او را بنصب عظیم و لقب جسم مفتخر ساخته بودند بخلاف

و بدینجهت قایل گال بنیل کردید جمعی از ایشان که بیکدیگر ازی اوافاد نم شوند قبل ساز و تنبیه لشکر و بدیالیا ریان شد و درکن رودخانه
ترقیه جنگی بکرمیان او لشکر رومیان اتفاق افتاد و در جنگ بدی میر المیدیک لشکر رومیان با چار شده از رودخانه گذر شده
و در آن طرف رودخانه سنگی رسیده و در حال خشم نشینند و این حرکت ایشان باعث وحین و شکست ایشان جمعی در میان رزمگاه
قتیل و برخی فرار کرده خود را از نزار دست بشهر پلایا سبطیه که اکنون پیرسین فرزند خوانده رسانیدند و قبل بقیه رستنا از آنجا مانده در میان جنگ
اطر و تیره روان شد و از آنجا مقصد او در راه بود که یکی دور بود یکی نزدیک و راه نزدیک با طلاق و چرخ زیاد داشت که شش از آنجا
مستقری نموده و رومیان بدین خیال گذشتن آنان معارضه شکل بل حال آنکه سوده خاطر بودند و تیرتیه و تدارک داده و افتادند و بنیل بر سر جنگی خصمانه
از راه نزدیک روان شد و در میان قتل ضرر کشید و رستم را در رسید و رودخانه از نو در سیلاب بناری صحرای جخل را گرفته و لشکران
بنیل سده روز نتوانی و در این حال میان لای و کل حرکت سنگین کردند و در این جنگ چرخ بنیل در گرفت و یک چشم او کور شد و باین حالت با تفرق
و نزاع دست برداشت و در کنار دریاچه بر سر پشته جنگی که قدیم است بنشیند و لشکر و کربا لشکر روم کوه و سوار در میان کوه سلیم
فلان پست بود که شده و از لشکر روم در آن روز مانده و همگسفت و دینزد و هزار نفر و دیگر دید و بنیل هر که از اسرای رومان که رومی بودند
و هر که از آلمین و طایف دیگر بود و در خصم فرود و بدینجهت در میان شکران روم مشایره و ساقه برخواست و از لشکر بنیل در جنگ تیراز
و پانصد نفر کشته شدند و بزرگ لشکر کشی در دهانه بود و در هوا صاف و لشکر روم را در کنار دریاچه بنیار و صواب فرود گرفته بود که از لشکر
خصم غفلت داشته سهل است یکدیگر را نیز تیر کشیدند و سوار دیگر رومان که با مد و فلان پست می آمد پس از جنگ رسید و بنیل از آن لشکر کشته
می آمدند بنای کاوش و جنگ گذاشت و دوی هزار نفر از رومیان کشته شدند و دوی هزار دیگر امان طلبیده اسلحه حرب را بقیه خود را تسلیم کردند
و این شکست چهارم است که لشکر روم رسید و بنیل بکثرت آذوقه و غذا و حضرت عین و نصرت و غذا و بنیاد و مسیل کرد و در کوه کوه
کنا پشته بجان کا پوزی مشایه و در ضلع دینگی بود که عیوش که با چار از آنجا بود و روم پیش از وقت سران جنگ را گرفته و بنیل
حالی عجز از آن مقام و مناقب تفسیر نشود و چهار هزار نفر از لشکر روم در دین آن جنگ بقا و بنیل از تیر گاه شده و کشته
حیرت افتاد و خصم فر از جبال و طلال گرفته و تنگ را بنیسه و کرده اند و با چار بزم راسخ دل بر کن داد و حیل اندیشیده و هزار کاه و کاه
از رومی اول و در آناب و قرون شان حشر و غلبه و قاق حطبه آتش زد و کاهان را بر فر از جبال که کردند و بچوهای شکست جنگی نیز
آتش افتاد و از خوار بقرات سلطه و آوار ز غرات نشسته در میان لشکر و میان خود افتاد و این چاه بنیاز که در دین جنگ بقا و بنیل از تیر گاه
بود و بنیال که بنیل بنیخون لشکر روم آورده از سر راه برخواست و اما لشکران بنیاز جبال شتافت و بنیل فست از دوست نماد و خصم
در آن حالت گذشت نصف شب سرعت تمام از کمانی در گذشت و بفر از جبال افتاد و چو چکا و یکی از سرداران روم باقی پست سوار کربال
محبوبه و کار و جهنم اصحاب بود و خلاف کرده بزم جنگ بیرون آمد پس از آنکه کرد و فر شکست خورد و و فلان پست از غارت و غنایم
ناچار باید ادا و شتافت بنیل صرفه در جنگ ندید و بکرم خود را محبت نمود و این سال ستم و دوست و شانزده سال قبل از این اعیان
که بنیل در ایطالیا اقبال و جدال مشغول است و بنیل در شهر چرانم قتلش می کرد و ارکان ستم و جمهور روم نیز تیرتیه و تدارک سپاه مشغول
لشکر انبوه بیرواری آمیلیوس و و آنرا فرستادند و چنان حکم کردند که هر روز یکی ازین دو شهر را در حرب ضرر متعاقب دیگری می
او مطیع باشد آمیلیوس برود و نیا دیده و سر و دم و روزگار حشید و بود و کثرت لشکر خصم در ولایت غریب متاصل میاید و با خست و قطع
علوفه و آذوقه نمود که از کل فوت و سیویات باز نماند چنانچه در آن امام در شک بنیل زیاد تر از آذوقه و علوفه در روزه نبود و یکی وارو
که جوان و از روم جنگ چنان طبع نداشت و نماند ارکان ستم او را بنصب عظیم و لقب جسم مفتخر ساخته بودند بخلاف

[illegible]

تاریخ جهانگشای
سلطان محمد

الغفران
محمد بن محمد

رومیان کردید و دولت گنج از عهده لشکر رومیان بر نامه با جهان شورت دیدند که باب با اظفت را
دارند و بنابر اسب داری داد و دیار افراختن کنند سپید سردار بزرگ رومیان و پسرش پسر پسر است که
پدرش را در جنگ تیگانه از جنگ دشمن برانید و در آن روز چند سال داشت از جانب ارکان سنت سرداری را
و در سن بیست و شش سالگی کل کشور اسپانیا و پورتگال را فتح کرد و لشکر گنج را از آن کشور خارج و از عالج نمود و افریقا را نیز
مفتوح ساخت که او را سپید و فرنگی خوانند یعنی فتح کننده افریقا و دو چنین سلف و خلف عقل و نبالت و بهر نسبت
همه سرداران را در میزان عدل و انصاف سجده سپید و برابر بر این که فتند و پاکدامنی و صداقت او را از دلا ترا دانستند و
مشاوران را به استیخار اسپانیا و پورتگال که نسل اول جمهوری روم شد و بجانب افریقا لشکر کشید و لشکر گنج را در افریقا
لشکست عظیم و اوارکان جمهوری روم گنج در رعایت بریانی و استیصال چنین لشکر و ارباب و طلبه نمود و در آن زمان
تا گلبه بلخ نمودند که این مرحله بنایت از رده خاطر و ملول بود و جهالت و بطالت ارکان دولت بود که
اسحاق حضرت و شش بر در دام چون مادر خود می سپید و شکست در آن زمان که سن بر است اقبال سوار بود
مراسیده کردید احانت نموده امانت نمودید و مراد خاک دشمن چل و مغل که اشتیاد تا کار بدینگونه نباشد اکنون که دشمن
بر وانه شهر رسیده است ناچار مایه است و حمایت می طلبید با خیالی که سن در شهر روم و دشمن اکنون ایشان در شهر گنج
دارند و لیس که این جرم و ناله با جمعی بود و در میان مخبر غیبت ذاتی و حجت وطن ناچار لشکر خود که از سی هزار تن
بجای نام سباحل در یار وانه شده و از آنجا که شتیا هستند و بعد از مدت پانزده سال که اکثر ولایات تحت ایتالیا است
بود تا کام و نام از آن سرزمین رخت رحلت برست و بخت شعر قسم کاش من ملک شایار که در کار من خطر
من دل نگران بستم باری و ما و امیکار و سواد ایتالیا بنظر من رسید بادیه بر از آنست بران ملک میگریست
تا سفت بر میزد و ملک بدین میگریز و آدمی کشید و بر غافل و چنان دولت خود فرین میگرد و بخواند شعر و انداخت
اخت لفظی که عزنی علیه و لا اثم علی دل و تا طلوا و ملک ایتالیا از نظرش غایب شد و چنان که گنج وارد شده دولت
گنج و رود او را مقسم دانسته که یکا که روانی در بدن و جانی در تن ایشان در آمد و او را سپه سالار کل کرده بهر چه گشتند
و در اندک زمانی پیش طرفین در حوالی شهر زانه که در گنج منبری گنج است یکدیگر مقابل شدند و در بین من کاشان بود
تا میبید با دوازده هزار سواره و پیاده بشکر رومیان و بعضی سپه سالار و بعضی سپه سالار کل کرده بهر چه گشتند
مقدور از غدت و کیفیت لشکر ختم معلوم نمود و جاسوسان میفرستاد درین نوبت نیز خیزد و لباس من در آنجا میس
فرستاد و قولان اردوی رومیان جواس را شناخته و گرفته بخت سپید و آوردند و سپه سالار روم خلاف
عادت اکثر جاسوسان در گذشت و کافر نمود و آنها را در محک خود گردانید و از کم و کیف سپاه آگاه شوند و خبر
براستی بر نزد خود نیز فرمود که درست ملاحظه کنید و بدقت بسجید و راستی خبر بر پس ایشان را رخصت انصراف
داد و گفت چنین سلامی از من رسانیده بگویند که ما را از تو بهیچ جا ندیش نیست و اکنون که بر استعداد و احتیاج
ما بطور راستی مطلق شدی پس بهتر است که در جنگ تاخیر نکنی و ما را و خود را ازین خیال بر بانی و جاسوسان غیبت
چنین شاقه از گاهی آگاهی دادند و دو چنین عهد و سپاه روم و گنج را که بر یکی در جنگ چیده و شسته اند تحقیق
بیان نکرده اند و لیکن از دلایل قاطعه واضح است که دولت گنج استعدادهای را دیده و لشکر منبر که از ایتالیا
برگشته بودند اضافه آنها شده و بقیه لشکرشان از رومیان اقوت تر بود و شهادت بخیر فیل جنگی میدان آورده

نقد و نظر
بر این کتاب

از کتابخانه

دولت کج گنج هزار مال گشت
تقد که بعد چهار کرور این زمان می شود عرض بجا و سال بدقعات بقسط اسپین
نظم کار سازی کنند و نمایان از مالک اسپانیا و جزیره سیسیلی و جزایر دیگر بحر الابیش بکلی قطع علاقه کرد و دستهای نمایند
انچه از ولایت ماسانیس پادشاه تو میدید منتصرف شده اند با و رو کنند را بقا حاج از مملکت افریقا با هیچ طایفه و دودلی
جنگ نکنند و در خود افریقا نیز کرنی اذن و اطلاع و دودلی لشکر هیچ هستی نترساده و با هیچ طایفه خصومت نوزند خاصا
فراریان دولت روم را کلا مستر و سازند و سادنا اسرای دولت خود را از دولت روم خریداری کنند و هر که
پس ازین پناه بدولت روم آورد مطالبه کنند سابقا فیلهای جنگی و شیتهای خود را کلا بدولت روم واکند کنند
و هرگز بعد ازین قبل جنگی و زیاده تر از ده فرزند نشی ندانند باشد تا ماسا صید نتر از اعیان و معتبرین گنج هر که را که بکند
کرو و نواد بوند و دولت گنج شرط نمایند را با چاق قبول کرده بوند علی دخن مغرور شده رضا بقضا دادند و این بوند
دولت سال قبل از میلاد حضرت مسیح اتفاق افتاد و محاربات دولت روم و گنج بعد از هفده سال جنگ و اینها
و سپید پانصد فرزند شتی را که از فرزند طوطا مصاحبه تسلیم وی شده بود یکی را سوزانید و فراریان رومیان را ناله بوند
گنج برده بودند نیز ای خود رسانید و منظور روم مراجعت کرد و ارکان سبقت باغرا شایسته و استقبال ایستاد
بشهر روم داخل کردند و او را سپید و آفریقا خوش لقب دادند و این مدت مصاحبه پنجاه سال طول کشید و پس از پنجاه سال
بسی چشم زخم زمان مشاعر آن موقت و صفایکند رشد که تنه و داستان و اضراب بقضا و دودلی است و اینها
القیه پس از آنکه حقوق مصاحبه حکم شد مثل چندی برقی و قوت مقام ملک پرداخت تا اعیان دولت از نقد قید و قید
در نزد رومیان متمم ساخته و چنان جلوه دادند که او یکسند دیرینه و مقام خلاف خواهد ایستاد و هفده صفت خواهد بود
ارکان سبقت روم مختصا نزد ارکان گنج فرستاده حکما قبل را مغلولانچ استند و گرجیان جز تسلیم چاره ندانستند
و بر این خیال بودند که او را دست بست بکشتگان روم بسیارند مثل اکاهی یافته با میان لباس مخمور و کفن از محراب
بر پا خواسته با دودنفر دستگاز برپاده از شهر زدند و دوش باز روزیاده راه میرفت تا بکنار دریا رسید و بخی نشسته
خود را مکی از جزیره کوچک بحر الابیش رسانید و از آنجا بدربار اظلیا خوشن نامی سیرینه پناه برد و در اند دولت مرتبه
البحری یافت مدتی در آن دولت آسوده بود پس از گشت اظلیا خوشن چنانچه ذکر خواهد شد فرار کرده وادی باور
و کوه کوه میکردید تا بدربارگاه پوروس موس پادشاه یونانی رسید و حاجی بدو شد و بی بغض و عداوت رومیان
با او نه بجندی بود که او را در بحر و برکتی آسوده گذارند و همیشه احوال او بودند تا خبر بدیشان رسید که او در یونانی است
فرستاده او را از پادشاه انجام مطالبه و او ناچار بود که عوار و عار جهان کشی را بخرد و قرار دهد که تا بمقامت دولت
روم نماند مثل که ازین واقعه اطلاع یافت یکی از خدام خود که محرم او بود و گفت بیار آن امانتی که در فلان
وقت بدست تو سپرده ام و غلام جامی پرا زهر بدست او داد و چنین جام زهر را گرفته رو باسمان کرد و گفت که آن
طبیعی من چندان نمانده است بنده ام چه اینقدر رومیان با پی من شده اند و صبر ندارند که اجل من برسد
و من اکنون خود را دایشان را ازین بشویش فارغ نمیکند که اینقدر در مرکب مثل تعجب کنند و زهر را خورده جان داد
و عجب اینکه درین سال سپید و آفریقا خوشن قریب قبل از جهان را و او عتد و اظلیا خوشن پادشاه سیرینه و آذربایجان
و ازمنشیه و دیار بکر و عراق عرب است و مالک اناطولی را نیز تا کنار دریا در تصرف داشت و چنین را در
طل حمایت خود جای داد و در یونان زمین با دولت روم جنگ کرد و رومیان پس از شکست او را از یونان

باب پنجم در بیان تاج اسپانیا

۲۳۸

میزون کردند و سپید اندک آنوس که بر قبل غالب آمده بود باسی هزار سواره و سیاه و سپید نیز قبل از بونا کون
 که نشسته از تحت الظنیا خوش داخل خاک اسپانیا شد و این اقل نوبتی است که لشکر روم از خاک اروپا که شش سال
 اسپانیا شده اند و الظنیا خوش تیره لشکر دیده با هفتاد و هزار پیاده و دوازده هزار سوار و فیلان جنگی با استقبال
 عساکر روم شتافت و حوالی شهر ماکریستیه ثانی فریقین دست داد و الظنیا خوش شست خورده پنجاه و پنج هزار از
 لشکر او سپرد و قتل شدند و از لشکر روم نمانده از سیصد پیاده و هشت و پنجاه هزاره کف نشسته بود پس ازین
 و الظنیا خوش از در صلح درآمد و میان راضی شدند بدین شهر و طاکان زده هزار ازانش که مبلغ شش و پانزده
 زمان است بجز خسارت لشکر روم بدید و از مالک یونان بجای قطع علاقه کرده و بهیچ وجه او را نگنجد و در اسپانیا
 نیز حدود و لایش تا آن طرف که بهار شمر باشد و از مالک اناطولی نیز آنچه که آن طرف کوه است دست
 بردارد و از خاک مصر نیز هر چه تصرف کرده است پس بدید و قبل را نیز بنیل رومان کند الظنیا خوش شش و شصت
 قبول کرد و گردان بنیل را گفت بنید نامی را که گاه از دست دشمن سپاهم قبول نخواهم کرد و بنیل پس از استحضار
 از خواهرش رومان شبانه سرخویش و راه صحرا از پیش گرفته فرار کرد و مصاحبه الظنیا خوشین با رومان
 مذکور که کشت بخت بیکی از ولایات ترکی این یوزوب است نویسنده اسم قدیم بلاد آنجز و این
 که اکنون اینجز کیند لار و دیلسان مجوزی شیخو لار و دیلس گوشت یکی از فرمانان نامی مجری
 انگلیس است و او پسر عم او مؤمن دیلسان است و مسکن این خانه واده و دیلس یار و در کوفتی تار فوک است
 و لار و دیلسان معروف در تبریز سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق محرم احرام هزار و صد و
 و هفتاد و دو و مجری متولد شد و چند زمانی در مدرسه تاج مشغول تحصیل بود و تا اینکه در علم اراک مشهور گردید و
 پس دوازده سالگی عموی او را بجا خود طلبید و مشغول معین برای او مقرر داشت که اگر علم شریعی بیاید
 و آن شش شخصت چهار توب داشت و در آن نیمی خدات او مقبول افتاده و بی باور و اندوان نوبتی
 بحدک دولت اسپانیا بجزایر خاکت لند نامور شد و رشادت ذاتی لار و دیلسان در آن جنگ بر ملا
 و اقران مشهور گردید و پس از انقطاع ایام جنگ چون لار و دیلسان شوق ملاطفت در سرزمین کتین بنگران ارا
 یکی از کتین نامی هبند الغرب سپرد که او سفر را در پیش داشت و هبند الغرب روانه شد و در سال هزار و صد و
 و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش مجری مراجعت کرد و باز عمویش او را بکشتی خود آورد
 و چندی کار در درو خانه تیمیشی را می بود و در سال هزار و صد و هفتاد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و
 هفت مجری جمعی را از دولت کتین و بخش کج شمالی معین کردند و لار و دیلسان با اصرار تمام خود را با کتین لار
 و پنج اشکانر که گاه را بهرام خود سپرد و دیلسان سال هزار و صد و پنجاه شمالی شده و کتین فیش یکی از فرمانان
 آن شهر است روایت کرده است که بی لبنت هم اسرید و که از برودت هوا نفس در میان میخورد و زبان را یار
 کفار بود و بنا بر لطافت رفتار شوق دیدار دیلسان بجا طرم افتاد و او را طلبیدم بنود و هر چه جزی که در دنیا فخر چون
 صبح شد دیدم در جلی که کشتی را آنجیکه وصل شده است ایستاده است گفتک دوست و حقائق در دست گذار
 خرس سفیدی پویان است چون مراجعت کرد و چندی هم این چه حرکت و چه حرکات است که چنین تحمل خطرناک
 از یاران خود دور می نویی جواب داد که شوق آن داشتم که پوست این خرس سفید را برای پدر خود برسم خف

افضل

تاج اسپانیا

۱۱۷۲

۱۱۷۳

۱۱۸۰

۱۱۸۱

باب پنجم در بیان باقی اسپانیا ۲۵۲

شادمان شده بود و خواند را لشکر کرده کشته شد که مغلوب از دنیا رفتیم این گفت و جان ما چون خبر
 فتح ما نگذشت رسید این سبند ولی از کشته شدن نلسان خور و بزرگ غمگین بودند و از دولت از برای اولاد
 او نلسان بعد نسل و طبقه معین کردند و دوستان او را منصب و مال بخت میاز دادند و غش او را بلند
 آورد و در کشتی درل کشت جانخ و دفن کردند و از عمر او چهل و هفت سال گذشته بود پس از وفات او کارهای
 که شهرت او را رسنه و افواه زیاده تر از ایام حیات او بود و در یونان و اسیه گنجان سردار کل تبری را نیز پس از وفات
 در جنبه فرود دفن کردند و این دو سردار را در مقام و رتبه برابر می دانند و در احوال از نلسان چهارانی که
 اعلام او بود است مرقوم شد مخفی نامه که جوازات عسکریه و سفاین جریده انگلیس در دسته مشک است و
 اول که اعلام او بود دست مرتبه اولی است و آنها را که اعلام مفید دارند مرتبه ثانیه است که مرتبه و مقام
 او از اعلام او بالاتر است و آنها را که اعلام فرود دارند مرتبه ثالثه است که مقام او از اعلام سفید بالاتر است
 و مافوق مراتب است و از ویل سفاین قمر بران دوم مرتبه چکران است و اد میرل سفاین سفید بر کوب و
 ابو عبد الرحمن موسی بن نصیر اللانج صاحب سج اندلس و از تابعین است و او یکی از حجاجان و اسخا و انصا
 و در هیچ لشکری شکست نخورد و خداوند پیروز و ظفر را قرین رکاب و عنان او گردود و پدرش نصیر در خدمت
 موسوی منزله و رتبه عالی داشت ولی در محاربه صفین از پیش موسوی تقاعد و در زید معویه پسرید را و که سبب
 تقاعد جیت گفت بشکر گفت تو غیبت او غم نگران نعمت حقیقی کنم فاعطف فانه جیت چشم پوشش و بر موسوی است
 سر پیش افکند و هیچ نفقت و در زانی که خلافت بولید بن عبد الملک رسید موسوی خود عبد الله بن مروان
 که حکام مصر بود نوشت که موسی بن نصیر را با فرقیه روان کن موسی بن نصیر در سال شش و نه هجری مطابق
 به بقعه و شش هجری با فرقیه و مغرب زمین شش تافت در جنب و غارت و قتل و آتش سر بر کوب و
 نوشته اند که هیچ عصری بقدر سیامی افریقا سیر نیامده اند چنانچه دو نفر از ایران خود عبد الله و دیگر
 مروان را الفخ بلا فرستاد و هر کدام از همتی صد هزار اسیر آوردند سوای آنچه که خود اسیر آورده بودند
 سیامی شخصت هزار رسید و پنجاه افریقه خراب شد و خطه دران مملکت ظاهر گشت و موسی تا سن
 از قی رفت طواف بزرگ که باقی مانده بود بپایار از در استیمن در آمدند موسی برایشان دلی
 گذاشت و چند نفر را بتعلیم قرآن و فراغ ایض اسلام مامور کرد و غلام خود طارق بن زیاد بربری را
 بحکومت طنج و اعمال او نظب فرمود و لشکران طارق همه برتری بودند که تازه بشراف اسلام
 در آمده و در خود جهاد کمال جد و اجتهاد داشتند و موسی سالها و غنا با افریقه مراجعت نمود پس از نظام
 مملکت طارق حکم فرستاد که بلاد اندلس را شش و چهار مشغول باشد و طارق با ابو جیحی خود از برریان قلی
 از اعاب سوار شکی نمانده بخاک اندلس رسید و بر کوبی که اکنون محل الطارق مشهور است و اهل اردو
 جزا التارکونیند در روز و شب پنجم رجب سنه نو و دویست هجری مطابق به بقعه و دویست و سیصد و در درگاه
 او و از ده هزار سوار را از او و از دیگر حاضر بودند و صاحب سیامی در وقت لذت برقی نام داشت و
 طارق پس از اعتدای جبال موسی عرض نمود شش و اندک مملکت اندلس و سهولت که شستن از دریا
 بعض رسایند و موسی پس از خواندن نوشته طارق دانست که طارق آن مملکت را فتح

نجم

نجم

نجم

برشاونه	و يقال ايضا برشونه
گرانادا	دلتا یا یا بلع المار چون دریا انالسیار در کیم نا
لوجا	در جنوب گرانادا
رینده	رینده
المیریه	در ولایت گرانادا
کلونیه	در غربی تولیدو
سکمنکا	طایفه
سکونسا	ای قاعده اکثره
طازطونه	طازطونه فی شرقی دی علی شرقی النهر الی النهر علی شرقی
طاکونا	ما بین طازطونه و برشاونه
جین	جیان
گنتیلو	در مابین جنوب مغرب جین
چین چیکا	در جنوب مغرب گرانادا و قرینا و روبا
بیرزه	از اعمال جین
طرزونا	نزدیکی تودیل
تودیل	طایفه مابین شمال و مشرق طرزنونه
لریدا	لا رده در شرق طرزنونه
برشتر	ما بین شمال و مغرب لریدا
درینه	در مملکت ولنیه
سن تن در	سن تن در
آرنیدو	در جنوب تودیل
سینتر	ما بین شمال و مشرق جین
بیرزه	در کنون در تصرف پورتگال است
فریره	در تصرف پورتگال است

جزیره کجا جزیره مشهور است و در نقشه های قدیم میوزرگان نیز می نویسند و در کتابک و ممالک میوزر قبط کرده اند
جزیره بزرگ بلیکراف است و در سمت مشرق کشور اسپانیا واقع شده و فاصله مسافت میان این جزیره و ساحل
اسپانیا صیدیل است و ساحل ولایت آنجزیره از ممالک افریقا است حدود پنجاه میل است و در آن ای این جزیره جبل
میل و پنهانی او تقریباً همان مقدار است و جمیع اینها قریب یکصد و چهل هزار می شود و تقریباً همه اینها یکسانند
از جبال با سبک است مخصوصاً که امتداد یک شعبه از آن جبال بزرگ این جزیره است و هوای آنجا معتدل و قصبه
بزرگ این جزیره پلما و آکو و دینه و لوزیر و دینوز است و مزارع در ساحل این جزیره یافت می شود و شکار و خوش
فراوان دارد و دینوز خوب از آنجا اسپانیا می برند و قوی بر آنجاستان زیاد و آکو و ریتون و دیوما است و در آنجا
انگلیک است و قدما جزیره مجورکا و مینورکا را جزایر بلیکراف می گشتند و مینورکا جزیره دیگر بلیکراف است که در
مساک و ممالک قدیم میوزر قبط کرده اند و مسافت میان او و مجورکا سی و هفت میل است و در
مجزورکا اشاق افتاده و یکصد و سی میل از ساحل اسپانیا دور است و در کلب او یکصد و سی و هفت
تقریباً دویست و چهل تریغ است و در عرض جبل در شمالی اشاق افتاده و جمیع آنجا در تراسی بسیار است
و قصبه بزرگ او سیو و دولا است که پایتخت آنجا است و دیگری بندر مونیون است و صفحه این جزیره بسیار
ناهموار است و کوهی در وسط جزیره است که در آن می بینند و دیگر کوهی که با فاصله بسیار است و لشکر انگلیس
از سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج میل مطابق هزار و صد و نوزده جزیره ای سال هزار و هشتصد و پنجاه و هشت میل
هزار و صد و هشتاد و پنج جزیره ای ضبط کردند و پس از آن دولت فرانسه آنجا را ضبط نمود و در چند سال هزار و
هشتصد و هشتاد و پنج میل مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت جزیره ای باز انگلیس داد و در سال هزار و هشتصد و
سپاه این هزار و صد و نوزده و شش جزیره ای دولت اسپانیا دوازه آنجا را تصاحب نمودند و لشکر انگلیس از سال
هشتصد و نوزده و هشتاد و پنج میل مطابق هزار و دویست و دوازده جزیره ای گرفتند و باز در سال هزار و هشتصد و
سپاه این هزار و دویست و هشتاد و پنج جزیره ای با اسپانیا می نمودند و مینورکا و لوزیر و کلب اسپانیا یعنی بزرگ مجورکا یعنی کلب
او کجا که او را اسپانیا نیز گویند در کتابک و ممالک جزایر اسپانیا ضبط کرده اند جزیره دیگر که است و مسافت او یکصد و
مربع است و جمیع آنجا باز در هزار و نوزده و هشتاد و پنج جزیره ای و مزارع بسیار است و در آنجا بلیکراف
از آنجا با اسپانیا میزند و مسافت میان او و آنجزورکا پنجاه و دو میل است و پایتخت او انیمین است و در هر
خوبی دارد و جمیع این قصبه قریب هزار نفر است

باب پنجاه و نهم در بیان متصرفات خارجی و غیره و کتابک

دولت اسپانیا اکنون در امر کجا که او را و تیرین می نویسنند یعنی نصف که خارجی آنکه در تصرف و در جزیره
کوبه و جزیره پور توکرا است که در هند الفرب است و جزایر فالک کنده و جزایر کندی و جزایر کندی و جزایر کندی است
و این چهار جزیره چندین شهر و اعتبار دارند و در افریقا جزایر تناری است و کلبه است که بسیار
محکم است و در مقابل قلعه جزایر تناری واقع شده است و میان دو جزیره و کلبه است و چندین تجارتخانه خارجی که
دیگر است که در ساحل افریقا است و در حرم کوبه و پلما بندری است در ساحل و تیرین که در شمال
افریقا واقع است و میان دو جزیره بلیکراف و جنوب بندر سیو و دولا و سیو و دولا است و

کتابک

کتابک

۱۱۹

۱۱۲

۱۱۹۶

۱۲۱۳

کتابک

باب پنجم در بیان تصرفات خارجه اسپانیا

شماره ۱۹۷

در این کتاب

فلاک

در این کتاب

در این کتاب

۱۱۶۱

۱۱۶۰

در اسپانیا در تصرف دولت اسپانیا جزایر فیلیپین جزایر آلتینس یعنی جزایر مرتبه است که اورا لند
 زدن آلتینس یعنی جزایر لندرون نیز گویند و بعضی از جزایر که اولاین است اما جزیره کوچکترین جزیره
 بند الغرب است که اورا گویند و سال هزار و چهار صد و نود و دو مساحتی مطابق بهشت صد و نود و هفت مجری
 پیدا کرد و دارای اوختینا بقتصد میل و پهنای آنجا نود میل است و جمیع آنجا را شصت و هشت هزار و شصت و نه
 و خاکی آنجا حاصل خیز است و شکر خوب و قهوه و عسل و تنباکو و صیفی و ادنی در آنجا معلوم آید و قصبه بزرگ آنجا
 پوتیه است که تخمینا یکصد و سی هزار جمعیت دارد اما جزیره پوزویرگو فیما بین جزایر کریبی و جزیره پیتی
 واقع شده است و دارای اواری یکصد و سیل متجاوز است و پهنای او تقریباً سی و چهار میل است و این
 جزیره کو به سارا است اما حاصل خیز است و یکصد و پنجاه هزار نفوس دارد و این دو شهرشان مثل جزیره پوتیه
 غلام سیاه است و محصولات خاصه آنجا شکر و قهوه و تنباکو و قصبه و پنجه و پاخت این جزیره فیما بین
 که در ساحل شمالی واقع است و سی هزار جمعیت دارد اما جزیره فالک لند جمع آنجا بزرگ است که در مساحت
 بمسافت بعدی از دو غار تخمینان اتفاق افتاده اند و شکر و قصبه و جزیره بزرگ و سی هزار جزیره بسیار کوچک
 و جزیره بزرگ آنجا بطول یکصد و سیل و پهنای پنجاه میل است و این جزایر را دولت انگلیس در سال هزار و پانصد و
 نود و دو مساحتی مطابق به جزایر کریبی پیدا کردند و این جزایر را بادی دارد اما جزیره چلی جزیره معتدلیت که در محیط
 پاسیفیک فرسب بسیار چلی و اقیانوس و اتصال او بسیار چلی چنانست که جزیره ویت با یکدیگر و جزیره
 معجور آبادیت و اکثر امانی آنجا از اهل اسپانیا و اهل مکزیک و لوبو مهای الوالات است و دارای آن جزیره
 صد و چهل میل و پهنای آنجا سی و پنج میل است و قصبه بزرگ آنجا کتو است و این جزیره شون از جنگل مشمار و انعام
 و مویشی بسیار است و تیراندازی کان از جنگل او بسیار ولایات غیر متحرک گویند ویت جزیره است در یکدیگر
 که در ساحل جنوبی شیز و اقیانوس میان آن جزیره و ویت شیر خندنی فاصله است که پهنای او از دو میل تا هفت میل
 اما جزیره جزین نیز در جزیره کوچکی است که در محیط پاسیفیک جنوبی اتفاق افتاده و دارای اوختینا پانزده میل
 و پهنای آنجا چهل است و این جزیره تخمیناً یکصد و سیل و مغربی چلی و اقیانوس و پهنای آنجا بیست و دو میل
 نیکو دارد که گشتیه می توانند بار اخی و اطمینان در آنجا لنگر اقامت میندازند و هوای آن جزیره بسیار خنک
 و درختها و نباتات آنجا همیشه سبز و خوشم است و در آن جزیره بود که آنکسندر سلطنت کرد یکی از امانی اسپانیا
 مفقود شد و آنچنان است وقتی که کپتین شیز دلیگت با این جزیره رسید و آنکسندر سلطنت از گشتی سپاده شد و بتماشای
 جزیره رفت و قتی که کپتین مزور شرع کشید مشا را اله را فراموش کرد و او آنکسندر سلطنت در آن جزیره مدت
 چهار سال چهار ماه و شش هفت نمود و خوراک او از نباتات و میوه های جنگلی بود تا آنکه در سال هزار و پانصد و نه
 مساحتی مطابق به جزایر ویت و یک جزیره کپتین را جزایر سیاه رسید و بتماشای جزیره مشا رفت و مشا را
 پیدا کرد و همراه خود کپتینی آورد و او یکی زبان خود را فراموش کرده و هیچ حرف نمیتوانست بزند که یکی از ناد
 او فراموش شده بود متحرک گویند که در مخزن العلوم مدت هفتاد و سه سال آن جزیره پنج سال نوشت
 و در آن جزیره اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و شصت و شش مساحتی مطابق به جزایر ویت و شش جزیره
 ساخته اند و آنجا جزایر گلاپاس چندین جزایر غیر مسکون است که در محیط پاسیفیک در سطح خط استوا بمسافت

کتابخانه

۹۳

۱۸۰

۹۹۲

۱۱۴

۹۳

۹۱۵

میسی باو شاه گشت شدند و او بنیان سلطنت در محکم کرده باطلت می سی گشت مشهور شد و بی سلطنت طول کشید در سال
 هجری سیصد و دوازده سیحی مطابق نو دوسه هجری شمسی که ابوالفراتر شمس نیز گویند بر آنها خالید شدند و از آن سال
 تا سال هزار و چهارصد و هفتاد و پنج سیحی مطابق هشتاد و شش هجری شمسی که اشاره بر مسلمانانست در قسهای جنوبی
 کشور اسپانیا حکمرانی داشتند و در سال هزار و چهارصد و نو و دویست سیحی مطابق هشتاد و نو و دوش هجری بمکی سلطنت
 مسلمانان در کشور اسپانیا بغیر فرقه دوائی زیاده انجام رسید و از زمان بدوالت شاهنشاهی در میان تازوال دولت
 مسلمانان کشور اسپانیا در میان چندین سلطنتهای کوچک تقسیم بود ولی در نکاح فرقه دوائی پادشاه آرکان بالی بر کوار
 و ملکه تیل بمکی این کشور بجز مملکت نورنگال حکم و احادیف و در زمان سلطنت این ملک و ملکه بود که کریم بن قوچو کوکوش
 باعانت اقلات ای زیاده اقلیم امریکار در سال هزار و چهارصد و نو و دویست سیحی مطابق هشتاد و نو و دوش هجری سیدار
 و در زمانی که مسلمانان در اسپانیا تسلط داشتند ضایع و خروجه ترقی کرد و علم و امور کشش شکوه و خندان شد در حالی که
 مابقی اروپا بجهالت و نادانی خود باقی بودند ولی این شاهزادگان مسلمانان رفته رفته بواسطه شوق پرستی و جهالت
 از شوکت و دولت خود کاسته شدند و وزرای ایشان بتمکاری و داخل و جلیب منفعت مشغول بودند چنانکه یکایک قطعه
 و سلسله عید الرحمن یکی از این بفارو کرد و از منقرض شد و کار دوا که بقرطبه شهرت دارد یکایک اصل مسلمانان و در آخر
 مسجد عالی عید الرحمن اول بنا کرد و هر چه بنامی داشت بر او با تمام رسانیده در سال هشتصد سیحی مطابق صد و شصت و چهار
 هجری این مسجد را بایمان رسانید و سلاطین مسلمانان هر یکی بر او افزودند تا در سیستلای عیسویان انجیر را کلیسا نمودند
 و وقایع سیستلای مسلمانان از سال سیصد و دوازده سیحی مطابق نو دوسه هجری تا دویست و شصت ایشان در سال هزار و چهارصد و
 نو و دویست سیحی مطابق هشتصد و نو و دوش هجری لایق مطالعه و تذکار است ولی در این مختصر اگر تفصیل اورا بخواهیم ذکر
 کنیم باعث تطویل است و چه سیستلای مسلمانان از آن شد که در آغاز تاریخ هشتم بعد از ولادت عیسی علی نبینا و علیه السلام مری
 از جانب و لید خلیفه حاکم افریقا شد و از بیک پادشاه و وی سی گشت در سال سیصد و یازده سیحی مطابق نو و دویست
 هجری بخش نشست و قبل از سلطنت این پادشاه از حسن رفتار و کردار محبوب القلوب بود ولی بعد از آنکه باریک پادشاه
 جلوس کرد و ظلم و استغاف بجهت کمال رسید و بعضی و جبر و ترس و کشتن بولین را گرفته تصرف کرد و بدو پادشاه از ترس پادشاه
 شوانت که دوم در زند و خلافتی کند ولی از آنجک پادشاه رنجیده خواطر نمود و دستها بد کرد که تا انتقام اینکار و کشتن خویش
 راحت کند بنحیه باموسی حاکم افریقا بنای مراد و ده گذاشت و او را به تخریب اسپانیا بفرستاد تا باموسی شکر نشین کرد که اسپانیا
 را بخر کرد و از بیک پادشاه اسپانیا در جنگ کشتن بزد را ندو سیستیه در سال سیصد و سیصد و سیصد سیحی مطابق نو و چهار هجری
 شکست خورد و کشته شد چنانکه کسب از آن جنگ کسی اثری داشت فی از او یافت و پس از این شکست عیسویان قدرت سیصد
 سال در اطاعت مسلمانان بودند تا آخر پیشان غلبه کرده بکلی انهار از آن کشور اخراج کردند و غلبه پس از سیستلای مسلمانان
 باز بعضی از کشور اسپانیا در تحت اطاعت مسلمانان بود که هر یکی در ولایت خود حکومت داشت و بعضی از ولایات در
 در اطاعت مسلمانان بود چنانچه ولایت استورین و لیون و الکستیل و لیسبه و لوز و ارکان و گنتونیه
 در اطاعت عیسویان بود که این ممالک را که در سیستین اسپین می خوانند یعنی اسپانیای عیسویون و باقی کشور در اختیار
 مسلمانان بود و شهرهای بزرگ مسلمانان قونید و و کار دوا و سوبیل و گرانادا و نو دوسه سلطنت می سی گشت
 اگر چه مدت سیصد سال طول کشید ولی بسیار سلطنتی نظم و سجاهه بود و وظایف و وی سی گشت جمعی بودند که اصل ایشان

۲۶۲
باب ششم در بیان مختصری از تاریخ اسپانیا

از کشور سؤیدیت بنشیند از گائث حساب می شود و در میان خود بینه سده منقسم شده است که اول آنها چسیدی و نامی آنها
استر گائث و ثانی وینی گائث است و در اسپانیای مسلمانان اسپانیای رسال مقصد و وارثه می می مطابق
نود و سه هجری که دولت ویسی گائث بزوال رسیدگی از نشا هزار دکان میسی به پنجویس از این دریای فشه خود را
باصطلاحات رسانید و بجال استورکین بنه برد و در آن ملکیت مردم را و گردید و او را بادشاه استورکین
نامیدند و کار او در آن ملکیت رونقی گرفته و ترس از او بر سرش افکند و ولایت گلبه و لیون را نیز بر ولایت خود
و اولاد پنجویس در این ولایات تسلط بعد از حکمرانی سال هزار و سی و شش میسی مطابق چهار صد و بیست و هفت
هجری کردند تا در ویند بادشاه کستیل در سلطنت قدرت یافت بهر رسانید و در ویند پنجویس حکمرانی استورکین
آی میگوید از آن تیر بجگرانی نور شمول بود و نوکید و قستی از نوکیتل اعیسویان در سال هزار و هشتاد و پنج
مطابق چهار صد و هشتاد و هشت هجری و سلطنت ویند را در سال هزار و دویست و سی و شش میسی مطابق شصت و
سی هجری و کار او در سال هزار و دویست و سی و شش میسی مطابق شصت و سی و شش هجری و گنار ویند را در سال
هزار و دویست و سی و شش میسی مطابق شصت و سی و چهار هجری از تصرف مسلمانان بیرون آوردند و قمر حرم گوید
در وفیات الامعیان احمد بن خلکان نیز چنین نوشته است که فرطبه از فرنج از تصرف مسلمانان در سوال شصت و سی و
هجری بیرون آوردند و در اسپانیای معادن طلا و نقره نیز یافت می شود و در این کشور شهرهای خوب و آبها
مرغوب بسیار است و از امریکاد دولت زیاد و ملکیت پشمار این کشور آمد و از کثرت طلا و دولت چنانکه که انگلی
این کشور او شغل فراحت و زرع است باز مانند و از کسب کار افتادند و بطور کسب میست که صنایع و علوم در دور دنیا
سیر میکنند و هر وقتی با دولتی هم خوش می شود و وقتی از جایی چون کوکب آفل و از جایی دیگر طالع می شود و از هزار
در وقت حکمرانی فرزند وای زکریا کوکب اسپانیای در فلک اقبال مضاعف شد و در وقت چارلس پنجم به قدر اوج و بلی
رسید چنانچه درین روز کار انکند بهما خالت سابق اسپانیای را دارد و کمینت دارد و سطا میاید به قدر هم دولت اسپا
چنان ترقی داشت که همه اروپا از آنها در رسوم و قوانین تعلیم میگیرند و درج المردی و دلاوری در او با ضرب
المثل بودند ولی اکنون انکال را زوال و انقصور در اهبوط است شش عید الرحمن اول که ذکر شد اشاره بعد از این
ابن مویه بن هشام عبد الملک بن مروان انکلی است که در اسپانیای سلطنت کرد و پدر او معاویه اول کسی است که در اسپا
در سال شصت و سی و نه هجری تحت شاهی جلوس کرد و پیر او عبد الرحمن اول مرد حافل و کافی بود و کمینت ناچای سال
پادشاهی او طول کشید و از شغل چند نفر سلطنت رسید و اندر مندر بن محمد معروف ترین سلسله است که وجود و شغل
و کمال است باز داشت و نسب مندر از انقرار است مندر بن محمد بن عبد الرحمن ابن انکم بن هشام بن عبد الرحمن بن مویه بن هشام
بن عبد الملک بن مروان انکلی و در حق مندر شعر اقصایه تر گفته اند و از انکلی ابن دولت است شعر با مندر بن محمد
شرف بلاد الاندلس و الطیر فها ساکن و الوحن فها قد انس و سلطنت او تقریباً در اواخر مایه ناله و اوایل مایه راجه
بعد از نجات حضرت جمعی باب لودیت و پس از مندر پیر او حکم شاهی رسید و پس از حکم پیرش هشام تحت جلوس کرد
که او آخرین پادشاهی مایه است که تقریباً در سال چهار صد و بیست و پنج دولت بنی امیه در اسپانیای بزوال رسید چون
در حال نجر کتاب پیش از این اطلاع بر احوال ایشان بود لکن اید بن محمد انکار کرد و هر که تفصیل باید و بر این کتاب احقاق
سازد زبیری حکمت و نصفت است و در وفیات الامعیان احمد بن خلکان بعضی از سلاطین اندلس ذکر کرده است و

۲۶۴
باب ششم در بیان مختصری از تاریخ سپهانی

<p>امالی جزیره را از ازمیر رساندند تا روی دیگر تنگه ای اهل فرانسه جمع شده مشغول صیقلی بودند که یک عروسی از امانی سیسیلی از پهلوی آنها جرس افشان بخانه داد و پیر دندویکی از اهل فرانسه بجانب عروسی ها شانه سپهانه انیکه در بدن هم را بن عروس نباشد یکراکاو دیده تا بهر وس رسید و بهر وس نبای کج کاوی گذشت و اقسام هم از سر جهالت از او صادر شد و یکی از جوانان سیسیلی که بهر عروس بود بر ناموس خود در و انداخته شبیهی که داشت بر کلاه جوان فرشته کوفت که جز از خاک پلاک افشاد و اهل فرانسه بقام خود خواهی بر آمد و هم را بن عروس بزد دست در آورده و بخت نفر از اهل فرانسه کشته شد و هم را بن عروس میان شبیر شتا و سهای اقبال اقبال در و انداخته و هم را بن بد اخوانی بر خسته لشکر این فرزند را از تنگه گذرانیدند و بهر در نفر از اهل فرانسه کشته شد و کسانیکه بکلیسا میآمدند و بودند و بهر تنگه یعنی تار حصرت چون انوا فقه در انوقت اتفاق افتاد و بعد</p>		<p>سیسیلی را از ازمیر بر سر خوانند</p>	
۱۲۸۵	الفونسو سیم ملط عین فی شیشه یعنی انعم	۶۸۴	
۱۲۹۱	جیمس دوم ملط دی جاست یعنی العادل	۶۹۰	
۱۳۲۷	الفونسو چهارم	۷۲۷	
۱۳۳۶	پیتر چهارم دی سرنی عوفه و شمس یعنی التواضع	۷۳۷	
۱۳۷۸	جان اول	۷۸۹	
۱۳۹۶	مترتین اول	۷۹۱	
۱۴۱۰	ابن قریکم یعنی ایام قره	۸۱۳	
۱۴۱۲	فرز قیصر ملط دی جاست یعنی العادل با د شاه سیسیلی	۸۱۵	
۱۴۱۶	الفونسو پنجم ملط دی قریکم یعنی ایام قریکم	۸۱۹	
۱۴۵۸	جان دوم پادشاه کورنیا و الفونسو پنجم در سال ۷۹۴ م سیسیلی مطابق ۸۱۵ م هجری وفاته یافت	۸۶۲	
۱۴۷۹	فرز قیصر که خدک را می پنداشت و ولش و ملکه کتیل را و این دو سلطنت حکم و اعد یافت	۸۸۴	
۱۵۱۲	فرز قیصر که از آنکه گرانادا و نو راتر قریکم و پادشاه کل اسپانیاست	۹۱۱	
۱۵۱۶	چارلس اول نواده فرزند قیصر که تا ملکه کتیل و قلیب ملک استریت و او پادشاهی هجری	۹۲۲	
	در سال ۱۵۱۹ مطابق ۹۲۵ هجری رسید که او را چارلس اول اسپانیای هجری منی و او را امر سلطنت		
	او را فخر کرده و از تاج اسپانیای هجری برد و کشتن کرد و در صومعه منزه شد		
۱۵۵۶	فیلپ دوم پسر چارلس پنجم پادشاه فیلیپ و سیسیلی بسیار پادشاه خدک و مسکار بود و شاهزاده فخرم کلستان بسماء هجری که کنین گشت را بعد خود را در دنیا خوشی غریب جانا و دایع که در کل بدن او مجروح و مشروح شد که هم را از آنجهات متکون شدند و در مکرانی خود شکری ابله از اهل اسپانیای هجری آورد و خیال تیر کشاند که در آن پیش بر آرد که گویند و باین پیش کش و سفاین پیشار شکست خورد و حکم آرد بدست لشکر انگلیس افشاد که اکنون نیز آن برده در اوطاق بخت نیست از مکران محفوظ است	۹۴۳	

باب مضموم در بیان محقری از تاریخ کهنایا ۲۶۷

اقتی علی التکلی المرام و له
دار الزمان علی دارا و قاتله
فنجای الدیر انواع منوخته
دبی با بجزیره خطبه لایعزله
فشل بنسبه ماشان بر سره
کذا اظلیط دار العلوم فلم
وابن جراثها علیا و رخرها
و الما بجری لسا حات لم یجربها
و این جامعها المشهور کم کتبت
و عابد خاشع لله مهتلل
و کم بد اخنها من شاغیر فطن
و این جراثها الزهراء و فتنها
و کم شجاع زعمه فی الوشی لظیل
و وادیان عدت با کفر عارف
بکی الحقیقه لیهضامن سب
علی و بار من الاسلام خاتمه
با خافلا و له فی الدیر موعظه
تکلم لم یصیبه است ما تفرقا
و حاطین سیوف الهند و ربه
اعتمد کم بناء من امر اندلس
ماذ لقاط فی الاسلام سبکم
با من لفسره قوم شتموا افراق
فلو ترمیم خیاری لا و لیل لهم
بارب طفل و ام حیل تنبها
بقود ما البیاض علی صباغره
بل للجماد بهامن طالب فلقد

حتی قصوا افکان التکل ما کانوا
و ام کسری غاواه ایوان
و لفران سرست احزان
بوی له اخر و انهند شان
و این قرطبه ام این جهان
من قاضل فی سماءها له شان
کا نهاسم جنان اکمله عدنان
و قد فجد و لیا زهر و ریکان
فی کل وقت برائی و فرقان
و البیض منه علی اکثر من طوفان
و ذی فون له حذق و بیان
و این یقوم الباطل و فرسان
بد الی العدی فکنت و مکان
و رد توجیه با شرک و طغیان
کما بکی لفران الالف سیمان
قد افترق فلها با کفر عید
ان کنت فی بنیه و الدیر فکانت
و ما لیا مع طول الدیر شیان
کا نه فی ظلام لیل یزان
فقد سرى کمدیث القوم کما
و انتم با عباد الدیر اخوان
سطی طلبهم بها کفر و طغیان
علیهم من ثیاب الذل الوان
کما لفران ارواح و ابدان
و العین ناکیه و القلب حران
ترخوف جنبه الماوی لها شان
ثم الصلوة علی الخیار من مضر

و صار ما کان من ملک و ملک
کا نه الصعب لم یسهل له سبب
و للمصائب سکوان بیوتها
اصابها العین فی الاسلام محنت
و این جحفص و استخیر من زره
و این عمره فله دار اکباد و کم
قوا عد کن ارکان البدا و فها
و نزل العذب کما فی فتنه سله
و عالم کان فیه لیکجول بیری
و این الفقه مرسی المار کبکم
و کم کجا رجها من منزله فرج
و این بنیه دار العرفان فخل
کم جدلت بده من کاف فعدا
کذا المیزه دار الصاکحین فکرم
معنی المحاربت عکی و سی جاده
حیث لها جد فمست کنا یسیر
و ما شیا ما جابهیه موطنه
یا راکبین عناق السجیل مضمره
و راقین و راهن من دعه
کم سبغیت صنادید الرجال و هم
الانفوس اتبات لها هم
با لاسم کانوا طوکما فی فتنه
فلو رایت کجا هم عند پیغمبر
و خاده ما رانها المشر طالع
لمش بزا یذوب القلب مرید
و اشرف اکجور و الدان من عرف
ما هب کج صبا و استر غصان

کما حکى عن خیال الطیف و شیان
یو ما ولم ملک الدینا سلمان
و ما لیا حل با لاسلام سکون
حتی فلت منه افطار و بلدان
و نهر العذب فیاض فطمان
استد بها و هم فی انحراب حبهان
عسی البکاء اذ لم تنق ارکان
سیوف هند لها فی استخوان
مدر کش و له فی العلم ثیان
انست لبا حتها فکنت و غریبان
و جنبه خولها ندر و بستان
راى شپها لها فی انجسان
بنکبه من ارشد اهل و ولدان
قطب بها علم غوث له شان
حتی المنا بکى و هی عیدان
بهن الانو شمس و صلبان
البدیع لعمز لمره او طان
کا نه فی مجال السبق عشقان
له با و طانهم عزو سلطان
استری و قلی فلا یتر لسان
اما علی کجیضار و اعوان
و الیوم هم فی قود الکفر عیدان
لهالک الامر و استهتوکم جزا
کا نه ای با قوت و مرجان
ان کان فی القلب ادم و ان
فازت لعمری بهذا سحر شجان

باب شصت و یکم در بیان محکمت پورنگال

محکمت پورنگال سابقا جزو کشور اسپانیا بود و در انقلابات اسپانیا از آن کشور موضوع شد و این محکمت در وضع و ترکیب و بواسطه آنکه مشایخ کامل به اسپانیا دارد و چنانچه او وقتی در شکفتن و خوشنکی بود که اکنون از آن حالت جلال و کمال افتاده است پورنگال نیز وقتی در شربت و دولت مجدداً در جلال رسید بود که اکنون کاسته است و هم محکمت را قدر کمتری تنگ میکنند و در منتهی مغربی اروپا و مغربی جانب چین است و اسپانیا است و ولایت گلیسید در جانب شمالی این محکمت است و این محکمت گلیسید و شصت میل در طول و صد و بیست میل در عرض است و جمعیت آنجا ستمندان و مقصد هزار است و قبل از اینستایل فرانسه در سال هزار و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت و چهل و چهار میلان نفوس است و پس از انقلاب جمعی از این محکمت بجانب پرتغال نقل و کوچی کردند و آنها را مشهوره این محکمت کیکیس و دیگری ستنو و دورو است که اصل منبع آنها از اسپانیا است و تخمیش که او را آنچه بزرگتر و نامیده نیز تکارند از استیل بر میخیزد و هر سال مثل میل مصر طراف و کنارهای خود را میراب بسیار و در جنگهای فیما بین اهل کوچ و رومیان ولایت پورنگال بر تشریل کشور اسپانیا محل حوادث و فتن بود و پس از نایب نجم که دولت رومیان بر او تسلط یافت آن وقت و منتهی و در جنگی کات بر این ولایت استیلا یافتند و در نایب ششم بعد از ولادت مسیح این ولایت را مورد اعدا شکست از آن ملک پادشاه اسپانیا منجر کردند و در تصرف مسلمانان تا نایب یازدهم باقی بود و پس از آن را ولیران گشتیل از انولایت سرون نمودند و پس از آن او را به هنری حاکم برگزیدند و در عوض خدمات او که به حمایت عیسویان برخاسته بود و او را کردند و او را بولایت و در مرتبه تصرف اهل اسپانیا در آمده و مدتی نیز در قسطنطنیه ایشان بوده ولی در سال هزار و شصت و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هجری اهل پورنگال بمقام خود دیگری برگزیده و رفقه اطاعت پادشاه اسپانیا را از رفقه خود بیرون کردند و دو یک پرتغال را پادشاهی انتخاب کردند که از آن زمان تا وقت ایشان باقیست و پس از سلطنت رادر پورنگال هنری برگزیدند و بنا نهاد و مشارالیه مرد داناتی بود و یکی از دشمنان الکونینو پادشاه استیل را بعد خود در آورد و بدین واسطه امر او در پورنگال رونق گرفت که او را در سال هزار و شصت و هشت مسیحی مطابق چهارصد و شصت و یکت هجری کونت پورنگال نامیدند و اهل پورنگال در نایب یازدهم و نایب شانزدهم ترقی کامل کرده اکثر جزایر را ایشان یافتند و بیشتر در زمان دین هنری پیر جان دویم بود و اهل پورنگال سیوا مغربی افریقا را الفصحی جستجو می یاب کردند و در سال هزار و چهارصد و بیست مسیحی مطابق شصت و بیست و هجری مدیتره را کشف کردند و در آن جزیره میشکر لعل آوردند و اصل نشکر را عربها از هندوستان بجزیره سیسیلی و جزیره سیزش آوردند و از آن جزیره با مرکب کردند و اهل پورنگال اول کسی هستند که دومیته از کیت کو دیت کشتند و نیز ایشان اول کسی هستند که بر تریل را در آخر میانشان ترمیم میدادند و مدتهای متمادی کوکب عظمت و جلال این دولت در میان اروپا و تیان و شل نیز دولت اسپانیا رختان بود و لیکن الان مثل اسپانیا این دولت نیز بحد زوال رسیده است و از تصرفات غریبه دشمنان کوما کشته است و فتن فلاحیت و زراعت نقصان یافته اگر چه اهل پورنگال از بر تریل فخرات کران بها و طرا بار بار بولایت خود میبرند ولی در عوض متعه و فتنه سایر ولایات اروپا جزو ارض است میگویند و از آن است که دولت اسپانیا و پورنگال متدربا کاسته و از درجه اعتبار افتاده اند و صفیه ولایت پورنگال بیانیکی و خوشن است و خاک انولایت حاصل خیز و بامنفعت است و قابل است که غله فراوان در آنجا لعل آید و هوای آنجا خنجر و سازگار است

۱۲۲۲

۱۲۲۱

۱۲۲۳

بنامات و معدنیات و محصولات انیولایت مشابیه تمام اسپانیایا و اروپا هر قسم موهر در آنجا است علی الخصوص ناز
و نیمه و پورنگال و فیوی آب و کجور و انکور و بادام و خربزه و گرد و آلو و بلو که بخوبی عمل میاید و شراب انجا و فینک که بسیار
بهترین شرابهاست و در انیولایت جنگل کم است و بهر حال که است غلبه جنگل سرد و گاو رنگ تری است که برای بسیار بزرگ
دار متحر جسم که بد کار رنگ تری درخت است که خوب ان بر شیشه نارنجی می بندند و سبوات انیولایت
مثل حیوانات اسپانیاست ولی کسبهای انجا خوب نمیشود بخلاف قاطر که بسیار سخت و درشت و قوی توانم شود
و اسب اسپانیاست بهترین مقبولترین کسبهای اروپاست بسیار شد و پاک و خوش رفتارند و از نجه بهت کراف داد
و ستم میشود و اهل پورنگال عموما سیاه چهره میشوند و در اخلاق و عادات باالی قابلیم حاره مشابیه دارند و بسیار
کینه کش و نادرست و شد خوی هستند و در فراغت و خروشی مشهورند و قوی استیلاطت کوچک در بایه پندهم در حکمرانی چیزی
و انشوی اول مشهور کل فاق بود و با وجود اینکه انیولایت با کشور اسپانیاست مشابیه کلی دارد ولی عداوت
و دشمنی تمام در میان اهل این مملکت مرموز و غلبه نفوس است چنانچه و اکثر ستمی نمیشد است که اهل پورنگال
اهل اسپین با حقیر و زبون میدارند و اهل اسپانیایا ایشانرا کس و دون میشمارند و با یکدیگر مکالمات با طفره و طعنه
زیاد دارند چنانچه اهل اسپانیاست در مقام طعنه میگویند که اگر اهل اسپانیاست از عقل و بهر منسلوب سازی الوقت
مثل اهل پورنگال خود را بدو اکثر ستمی نیز که یکی از اهل انگلیس است چنین گفته است که اگر با و سالوس با هم بسیار
معایب اهل اسپانیاست یعنی در انوقت معنی اهل پورنگال را خواهد داشت و حالبا هر کس در اسپانیاست لایان
و سنگار میکند اهل پورنگال علی رغم ایشان هرگز عادت ندارند و ایشان غالباً با فیه عادت دارند و اهل اسپانیاست
هرگز چو میل بر و نیستی ندارد که با یکدیگر چرخ حرکت میکنند و آدم و او را حرکت میدهد استعمال میکنند و میکنند
که این مایه حیرانان است که حرکت بد آدمی نباید تحول اختیار باشد و اهل پورنگال بخلاف اهل اسپانیاست
هرگز بار بد و شمش خود نمیکشند و میکنند این لای حیوانات است انسان چرا باید متصل شود و الفقه هر مملکتی
در این شهرت کرده است و بیکدیگر رسیده و از آن پورنگال در زمان انشوی که بود وقتیکه و سکوتی گما
راه اهل اروپا را بپایند و استان ارا را یک کس که در این شهرت داده و شهرهای بزرگ انیولایت نیز چون است که با یکدیگر
و شاعر معروف گوشت انفعال ایشانرا در نظم و شعر شهرت داده و شهرهای بزرگ انیولایت نیز چون است که با یکدیگر
و بطور خوب و آیین مرغوب در دهن رود خانه بیکدیگر و انقشده است مثل بر و دیت و صنعت هزار نفوس است
و دیگری انور تو است که تجارتگاه معروفیت و شراب انجا که بیوزت شهرت دارد و مشهور اروپاست و دیگری که نام
و مرکز است و شهر لیرن و از آنکه شدیدی در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج می مطبق بر هزار و صد و هشت و بیست و هشت و بیست و هشت
که اکنون آثار حزنهای انرا که بجهت عبرت ناظرین بیدار است و سبکی که در او این حادثه و انقشده بود اچنان صاف و خوب و
و خوش بود که هیچکس چنان هوای خوب و خوش ندیده بود و همچنین ده ساعت از شش گذشته و عرض میکرد ساعت چنان
هوای زمین منقلب شد که باز هیچکس چنان حالتی ندیده و شنیده بود و بمقداد و جلنا حایها ساقلها شهر بر و زگرید
و شهر را الان دوباره بنا نهاده اند و مثل شهر روم قدیم در بالای جفت تپه بنا شده است و کوکودوی گما که معروف
جاست اول از شهر شرع کشیده و میفرسند و استان برو که کردید و از جنبه گوشت در سال هزار و چهار صد و نود
و هفت می مطبق و هشت و بیست و هشت و شاعر معروف گوشت که بفرود خانه شش در شهر در سال باقیضد و هفده

در این شهرت کرده است و بیکدیگر رسیده و از آن پورنگال در زمان انشوی که بود وقتیکه و سکوتی گما

و مرکز است و شهر لیرن و از آنکه شدیدی در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج می مطبق بر هزار و صد و هشت و بیست و هشت و بیست و هشت

که اکنون آثار حزنهای انرا که بجهت عبرت ناظرین بیدار است و سبکی که در او این حادثه و انقشده بود اچنان صاف و خوب و

۲۷۱۰
باب نهم دوم در بیان تصرفات حاجه پورنگال

مثل موزنیکان که در ساحل مشرقی افریقا است در صاعده حاج و غلام و کثیر مسافر زیاد دارند اما گوئی از شهرهای هندوستان است
که در ساحل نیکاز است که پلیمیا شهرت دارد و بجایه اصلی اهل پورنگال است که در هندوستان دارند و این شهر یکی
از بهترین بنادر مشرق زمین است و اورا البو گویند و در مشرق هندوستان بنامها ده و شش را می پند
شاه است تمام دارد و البو گویند یکی از مشهورترین سلسله اهل پورنگال است که در هندوستان بنامها ده و شش را می پند
در گوید در سال هزار و پانصد و پانزده مسیح مطابق مقصد و بیست و یکم هجری وفات یافت و و منگودهی پنج معروف و نژاد
کمی است که دوبار از کتب گویند که شش است و در مشرق در سال هزار و پانصد و بیست و یکم مسیح مطابق هندو ویست
هجری مد فو شد و بندر دشن در همین ساحل و جزیره و فلوات تصرفات دیگر پورنگال است اما ملوک و یکی از تصرفات همین است
و جمیع سالها بخشش بنابراده هزار می شود در یک جزیره و در محل خلج کشت قنوق اتفاق افتاده است و اهل پورنگال این
هر نوزاد در سال هزار و شصت و چهل مسیح مطابق سیم هزار و پنجاه هجری تصرف کردند و اول شش اهل پوروب که در شش بنام
چین برقرار شده است و در نزدیکی این حصه عزالت که در آثار گوشتش معروف اکثر اشعار و کلمات خود را انفر کرده است
و از آنجه بعضی اورا گوشتش گویند یعنی غار گوشتش و گوشتش یکی از دانشمندان معروف اهل پورنگال است و کتاب
پورسید اورا که اشعار نیکو دارد و احوال کوشی نیز را نوشته است یکبار بر زبان لاتین و دوبار بر زبان ایتالیایی و یکبار
بر زبان فرانسه و چهار مرتبه بر زبان اسپانیایی و یکبار بر زبان انگلیسی ترجمه کرده اند شصتیه چهار از نویسندگان و ذکر شد
جزیره چند است که در محیط ایتنیک از شش سی هفت درجه شمالی تا چهل درجه شمالی و از طول بیست و پنجاه درجه مغربی تا سی
و دو درجه مغربی گوی پنج اتفاق افتاده است و آنچه ایر در شصت مجموعه کوچک تقسیم شده اند آنها کی که در سمت مشرق اتفاق
افتاده اند جزیره است یکسان است و جزیره کوچک است و آنها کی که در وسط و خنده اند پنج جزیره است
بر شش هزار اگر آسیوسا است جازرخ سیکو قیل است آنها کی که در سمت مغرب و بسیار دور از اینها و
شده اند جزیره گاز و فلایرس است و در آنچه ایر از لرزه زیادی اتفاق می افتد و در سال هزار و پانصد و نود و یک
مسیح مطابق هندو و نود و نه هجری از لرزه شدیدی بوقوع پیوست که دو روز و دو روز علی الاقبال زمین مثل کوهواره
در حرکت بود و یکی فسیله مغبول زبای و لا فرنگا ویران شد و چشدهای آب گرم در آنچه ایر فراوان است و از
اراضی محترقه و خیال محترقه و چنین معلوم میشود که یک وقتی در دنیا آنچه ایر و لگنو رخا اید شد و فسیله دشن
که دمان نیز گویند در ساحل مغربی هندوستان و بالاتر از ساحل پشپار و افشده است و گوید نیز بالاتر از ساحل
پشپار است چون پشپار شهرت دارد و شاید از آنچه مصنف اسم اورا بیان کرده است و بندر جوئی نامین گوید
و دانست ولی اندر آنکه از اطلس جهان را و سمت معلوم میشود چنان در تصرف دولت پورنگال مشیت و خبر
و پور در ساحل جنوبی ملک کجرات است و با ساحل بسیار نزدیک است و از جزیره پتور در باب چهل و هشتم در همین
مصرفات غریبه و دایح شمرده می شود که در شصت است اما جزیره سولاز در مشرق جزیره فلایرس واقع است و در میان
ایشان بوغادر فلایرس فاصده است و جزیره کوچکی است که بطول و تقریباً

۹۲۱
۹۳۱

۱۰۵۰

۹۹۹

پست چهار میل و عرض و بلایه میل است
و حکام و سلاطین در پورنگال از فرار کتای
که در جدول معلوم شده ایم

تاریخ هجری	تاریخ شمسی	حکام و سلاطین پوزنگال
۴۱۶	۱۹۳	پرسی ازین پوزنگال .
۵۰۶	۱۱۱۲	الغونشود پرسی و ترسایه معاشرانی میکنند
۵۲۲	۱۱۲۱	الغونشود کونشت پوزنگال شهبانی مکرانی میکنند
۵۳۴	۱۱۳۹	الغونشود بپادشاهی خوانده میشود و پس از آنکه در سحای اوزرین لشکر مسلحانه از آنجاست داد
۵۸۱	۱۱۸۵	سپهر اول پسر الغونشود
۶۰۹	۱۲۱۲	الغونشود دوم بهوزدی کرستس یعنی اسپین باوی قتل یعنی چربه جان
۶۴۰	۱۲۲۳	سپهر دوم سوزو آیدیل یعنی محافل و پیکاره معزول شد
۶۴۱	۱۲۲۴	الغونشود سیم
۶۷۸	۱۲۷۹	دیشس باوینو سیتوس مغرب دی شیراز آف نیرنگن تری یعنی پادرو لایت خود
۷۲۵	۱۳۲۵	الغونشود چهارم
۷۵۸	۱۳۵۷	پدر مغرب دی سور یعنی شده و شد بد و منیظ
۷۶۶	۱۳۶۳	جان اول پسر مغرب دی سوزو یعنی نایک و وعل و ولد الزنا و طبع دی کریت یعنی الکر پرو او
۱۳۷	۱۳۳۳	خند کر و قیاسا و خزان گانت دیو ک گانت سوزا
۸۴۳	۱۴۳۱	ادوارو الغونشود پنجم مغرب دی نیرنگن یعنی نیرنگانی
۸۶۶	۱۴۸۱	جان دوم بسیار حکم با عدل و انصاف بود و از اطوار شایسته مردم اورا لقب گرب یعنی کهر
۹۰۰	۱۴۹۵	ولقب دی رفانت یعنی انام دادند و پس از او پسر مغرب دی و جانین گشت شد
۹۲۲	۱۵۲۱	امشونیل مغرب دی فارچونیت یعنی السعد و نیک گشت
۹۶۴	۱۵۵۷	جان سیم امشونیل سپهر ششم یعنی بزرگ الکر یعنی بخترا و دروغا که سارم گشت هزار و پانصد و
۹۶۶	۱۵۷۸	و هفتاد و شش صبیح مطابق اوایل جمادی الاخره پنصد و شش و شصت و شصتی و غموی ادها نشین او شد
۹۸۱	۱۵۸۱	پرسی مغرب دی کرشونیل یعنی اولی و مطلق پسر امشونیل
۱۰۵۰	۱۶۰۴	امشونیل رئیس الرسمان کرشونیل مغرب دی دوم پادشاه اسپانیا و را معزول کرد و پس از او
۱۰۶۶	۱۶۲۰	پدر نکال منیمه مالک اسپانیا سال هزار و شصت و چهل سی مطابق هزار و پنجاه بود
۱۰۹۴	۱۶۴۸	جان چهارم دیو ک کرشونیل پادشاه اسپانیا که کر و نالایت پوزنگال را از تصرف ایشان برادر و و در اول دسمبر
	۱۶۵۶	مالک نو و مطابق اوایل میزان جز در ایام و نالایت که در سلسله پنجاه و ده است که گشتن بیست اقدام دارند
	۱۶۵۶	الغونشود ششم در سال ادها مطابق برای معزول شد و برادر او بطور نیابت تحت شمس در هر دو سیزده و بیست و یک سپهر
	۱۶۸۳	پدر دوم برادر الغونشود ششم

که کجاست انداز و نشان از هر چه بهتر و بدتر و معقولتر و دریاچه های اروپا است و شصت و دو درگاه را اندر راجه و فاشه است و این
از شهرهای مشهور و دنیا است و این ولایت در محیط و محدود با قلعه رفته کوبستانی است که در امن و آسودگی و خوراک میگویند و در
محیط و محدود با این شهر و کلاسترهای سوانی و قلعه بلند برقی مونس و بنگ است کلاسترش یعنی صفای کج که جمع کلاستر است و این
از افسال و کلاش روف و پنج باید کرد در فواصل و پنج و یف جبال حاصل شده و در محیط رده همچونی حادث میشود که در
که معروف مونس و بنگ است و هفت و هر که ام از صفای کج مجده بدرازی هزار فوت تا دو هزار فوت است و بعضی وقت تا هزار
فوت نیز میشود و سطح آسوده و مالامال از ان صفای کج مجده است و دره همچونی همیشه آبجی میل در درازی و یک میل در پهنای
و این اتفاق افتاده در چندین قسمتهای اینست حادث میشود ولی بعضی جا که خاک است و بعضی جا که آب است و بعضی صفای کج نیز
بر دو قسم است آنهایی که دره های عمیق اینست است آنها را اینست و کلاسترش میگویند یعنی دره های کج و آنها که در دره های
و بلندهای کج است مستر کلاستر آب و کلاستر کلاسترش میگویند یعنی صفای کج بلند و است و این صفای کج چنان است
که مثل اینست ممکن است در او عکس هر چیز دیده شود و آنهایی که در قلعه با و رعان آبجیل میشوند و مثل کوههای کج است آنها
و کجش میگویند یعنی همین با و ظاهر اگر آنها را بدتر از دو دست فوت است و متبکیه از قلل جبال سر از بر میشوند صدای محوئی دارند و
و سنایهای عظیم و کجش نیز از حرکت آنها حرکت در آمده بمیان دره میافتد و در آنوقت هر چه دو چار شوند ضراب و تپا میآید
و اصلاح در دین اول در روز یک با و بنگ شد که اورا از دین کلاسترش نیز گویند کجش در میان آب بود که در جری و لور آغاز
لکتی و سخن کرد و پس از ان با تمام جان کلاستون کیکی از بوسیان نایبونت در بکار دی رواج گرفت که از فرسوده اورا
و داند و در جوی مسکنی گرفت و در سال هزار و پانصد و هشت و چهار سی مطابق مهند و فقا و دو و جری وفات یافت و
و در سونیت بر از لند عجیب و غریب ذاتی و مصنوعی بسیار است و در میان آنها چیزی که قابل ذکر است که در اینجای بسیار ازیم
یکی کلاسترش است که صفای کج است و اینجای که ذکر شد و دیگری چندین صومعه و رهبانهای خاص است که در هیچ ولایت نظیر
و عدیل ندارند آنچه از همه برتر و بزرگتر و غریب تر است که کجش نام است شش میل از فری بزرگ در میان جنگلهای مسکنهای
بزرگ ساخته اند و مهند و مهند مثل یک معبد و یک آرامی و مناره و میر و فی و مهندس و چندین اوطاق و دیه های متعدد و چاه
و قوه خانه و دیگر محل ساقش و راحت که کلا در یک باره سنگ بزرگ کنده و لغاری شده است و ارتفاع مناره پنجاه
و چهار فوت است که تقریباً شانزده دره و نیم میشود و غریب تر آنکه آجینن حجاری و نقاری از کمر و یک لیر با تمام کسب است
و محال است که کسی آن بنیاد را تماشا کند و حیرت کند و برای صاحب او که این حیرت را کشیده است طول نشود که از حیرت کج حیرت
هنر و صنعت آشکارا شود و هیچ بهره از هنر و از ان کار نبرده از جهان بگذرد و اینجای که در سال هزار و پانصد و هشت و چهار سی مطابق
هزار و صد و هشت و چهار جمعی از جوانان که بتاشای الصومعه آمدند در وقت مرحت ایشان اشخاص هنرمند را واکو کجی که همیشه
ما یکجای خود را از حقیقه نزدیکی اینجا که مهند و یکبار در آن با و میآورد و در و خانه میگویند که از جنب الصومعه جابریست غرق شده و در
در نقش اسم این و در خانه را اینست ضبط کرده است متمر جسم گوید از تباری در کلیسای روم یک مکانیست که مخصوص
از برای نماز و عبادت وضع شده است و چنین جبار از تباری میگویند و در کتاب دیگر ملاحظه شد که این رهبان هزار ایک پیر
و یک پیر در دین نیست و خیال انجام داده اند و در کتاب دیگر نوشته اند که یک استاد با شاکر خود در آمدن این کار را
کرده است اشی و در لائن در گن تن و در یک آب شایع و در خانه ریزین است که از بالای بلندی سر از بر میشود و صدای قناری
شش میل میرسد و بلندی آن آب شایع صد فوت است متمر جسم گوید لائن اسم چند قصبه است یکی در توار است و دیگر در و بزرگ

کلاسترش

کلاسترش

کلاسترش

یکی در پیش است یکی در زوریک است مابین شاز معروف در نزدیکی قره لافین است که در کنین نذر یک است و صاحب مخزن ایلیم
ارتفاع آب شاز را شصت فوت و عرض او را سیصد فوت نوشته است آشی و در میان غرایب دانی که در انولایت است و چنانچه
که یکی از آنها روزی که تیر جزو نمیکند و آن یکی دیگر همیشه ماهه دارد و ستاده و دیگر خشک است و چندین بار خدیمر و میان
نیز در انولایت است که اگر تفصیل آنها را در این باب باعث اطباب و اسباب خواهد بود و در قصبه آلتاف که پایتخت کنین بود
و لایم تل معروف متولد شده است و در قره گریش در کنین نذر یکی بزرگ چمن شیکو عمل میاید که از این باب و ولایات از دبا
پیر نیست سیم از مونس به بنگت یعنی کوه بلند ترکوای در او بانیست و ارتفاع او پانزده هزار و هشتاد و یک فوت
و درازی سوت زر کند از شرق تا مغرب دویست میل و در پنا از شمال تا جنوب یکصد و چهل میل است و با کنین یکی است
و یکی به بیست و دو کنین گفته شده است که تفصیل او از هزار است اول گری سوتش دوم سوت کلین که بیست گال
نیز که سیم این نذر که مشرف است چهارم نوز گال چیم شفت ماسین ستم و نذر یک هفتم ارگا ستم سیم سیم
سالو کنین در شمال است دهم رگ باز دهم گریس دوازدهم سنگوزن که در قلع سوز و سوزن گویند سیزدهم نوری
چهاردهم یون تر و آلدین پانزدهم نوزن بزرگ نوزدهم نوری بزرگ در وسط است هجدهم ستمین نوزدهم و یکی در جنوب
نهم نوز ستمین است که و آلد که اورالین نیز گویند و دهم جنوب در مغرب و اکثر این کنین با هم با یکجای خود
مشهور شده است و از هزار که نصف در آلد آب ذکر کردیم نوزالین نیز گویند ولی از طلسار و سمیت چنین معلوم شود
که کنین و اورالین میسوزانند و قصبات بزرگ انیلتل جنوب است که جمیع آنجا است و ستم هزار است و نوزدهم هزار
و بزرگ سیزده هزار و پانصد و زوریک دوهزار و پانصد و ستم هزار است ده هزار ستم گال است هزار و دویست و ستم
چهار هزار و هشتاد و نوری بزرگ شش هزار و پانصد و نوزن چهار سالو کنین چهار هزار و پانصد و نوزدهم است و پایتخت کنین
سیمین قصبه لیپن که نوز است و جمیع او دوهزار است و ولایت گری سوتش ششصد و نوزدهم و درازی و شصت میل در پنا
و جمیع آنجا که نوز ماه الف و یون و در شمال و مشرق محدود با بیزان و در جنوب با امیردوی و در مغرب با سوت زر
و اهل سوت زر کند را سوتسین میگویند

باب شصت و چهارم در تاریخ و یادداشت سوت زر کند

سوتس گری سوتس از اغقاب و اولاد باوینیه قدیم هستند و در وقت جولوس سیز صدها طاعت و سندی که رومیان را
در کوش داشتند و ولایت ایشان منیمه مملکت گال بود و ایشان در اطاعت رومیان تا زمان شاهانه باوینیه و سوتس و ولایت
فی چنین دوم باقی بودند و نوز در سال چهار صد و سی و ایل انولایت را ایل و بگندی و جرمی سیم نمودند و نوز در سال صد
وسی و نوز سی مطابق چهارده هجری قمری است از سوتس زر کند متصرف سیم پرت گوشت پیش بزرگ سوتس خاندان ستم
در آمد و در سال هزار و سی و سی مطابق چهار صد و سی و ستم هجری همه انولایت را از آلف آخر با دوشاه گری
به کان زد و دوم شاهانه جرمی تقویض نمود و از آن عصر سوتس زر کند جزو مملکت شاهانه با جرمی است و ستم و انولا
نیمه سیدالافوز تران خاندان ستم بر بود و در نوزت حکام و ستم تا که از جانب شاهانشان در انولایت بگرانی قیام
و اقدام داشتند در نظم و انتظام ستم بحال رسیده در مردم ازاری و ضبط اموال بنیام و ارامل سیم نقاد و کابل
نداشتند اهل سوتس زر کند را از این اعدایات کارکان و کار دما شخان رسید تا چارده رگاه آلتشت دوم ستم که در آلتشت
و ان پادشاه قباچ سیم جرمی و ستمات ایشان را قبول کرد و غنی بر غم والی بر اهل ایشان افزود و گریس که حکام سوتسین

لنت

شاهانه باوینیه
۱۲
۳۳

تاریخ مختصری از تاریخ سئوی زردند

که در یوری می نشست از این سخن گفتند و عاید خنک شده هر که از این یافت باو غایت سیاست و عقوبت اوست و از این سائید و خبر
 و قانونهای غریب و عجیب در میان ولایت شایع ساخت از آن جمله حکم کرد که چون بلند برادر از این آساف بر میگردند و کلاه
 خود را بر سر آنجوب گذارند و امر کرد که هر که از سبیلوی آنجوب بگذرد همان عظیم و مکریم را که نسبت باو بعمل میاورند همانگونه
 پیاورند و چون نفرا از خفیه نفراوی و نکاحای بی گذارند که هر که است با سیکر و یا خفیت کرده میکشدت بعرض او میرسانند
 او را گرفته شبیه و ترجمان میکردند و و لیم تنی یکی از بومیان برین بود و درش اندون در عصر خود عدل انداشت از این
 کیفیت مطلع شده و امر او را برام گریس برآورد آهسته و از بی خبری و بی تنگی اهل ولایت خود طول و محزون بود و مکررات
 از سبیلوی آنجوب گذارند میکشدت هیچ اعتنایی نمود بلکه بتسخر و طعنه نگاه میکرد و آنچیز بعرض گریس برآورد سائید از احکامات او
 بر نفست حکم کرد و ناو را گرفته محصور آوردند و گشتن او فرمان داد جمعی از حاضران که از تیراندازان شایسته و در دهن و رشادت
 او آگاه بودند التماس کردند که او را بفرستد و در گذرد و آن بکار عرض ایشان را دریافت بشرط آنکه سبیلوی بر سر او بگذارد و
 او با بر سر بویتری بنیاد از اگر سبیلوی از گشتن نجات یابد و اگر خطا کرد گشته شود و و لیم تنی از این چاره ای که از چنان گذار
 خلاص شود و قبول نمایی را کرد و بر سر او را حاضر کرده سبیلوی بر سر او گذارند و و لیم تنی با بر سر او بویتری انداخته چنان بود
 که سبیلوی بدو هم شد صدای آهسته از حاضران برخاست و گریس بر سر او بست و زهر خنک نمود و بر سر او بگاه کرد و دید که مری
 دیگر است از روی چشم و غضب برسد که این ترو ترو را برای چه نگاه داشته و و لیم تنی در حال عداوت و جرات جواب داد
 دیش آرو و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند
 یعنی این ترو بود مقصود بداشتن شده دل شمار را بگاه اولی به بیکجی گشته بود و بر سر او گریس بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 بر اندان خنک شد و اهل سئوی زردند او را آخر را کردند و انتهار فرصت داشتند تا خاک را میکشدت خنک بود و لیم تنی بر سر او گذارند
 گمانی نبوده است که در نشانه زدن بسیار خطا میکرد و غندی او بعد آدم بوده که کبیر او را بر زمین میکشدت و بر میاندانند
 و اکنون مستعمل است در کتابی ملاحظه شد که گریس بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 مستحقین که کینه خود را بجبال آتش رسانند و اهل سئوی زردند از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 کرده بر سر حاکم یکجمله او را سائید از سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 و حاکم آهسته و با شاهانه جرمنی نیز بنای غلبان و حصیان گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 در رخ ایشان مامور شد و از شخصی جاوید مکان کاری از پیش نبردند و آخر الامرا با محمد نامه و سقایی که در سال هزار و شصت
 و چهل و هشت سبیلوی مطابق بر هزار و پنجاه و هشت هجری با تمام رسید و حریت و آزادی ایشان را از آنها میکشدت و از این سبیلوی بویتری
 الی الان این ملک جمهوری و مطلق العنان هستند و کمال اتحاد و اتفاق معنوی را با یکدیگر دارند و اهل سئوی زردند بسیار رشید
 و جنگجو و با وفا و ارادت هستند و لشکر بایان پیاده و سوار در دلاوری شهره آروپا است و مکرر حیر و مرد دوز و و لیم تنی
 خارج میشوند علی الخصوص بسلاطین فرانس و چنان در مقام جلالت و جنک استواری دارند که هیچ بالشکر و اخذ
 محکمت فرق نمیشود که از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 که اگر در دولت با یکدیگر بفرمانده باشند و هر کدام از ایشان لشکری از پیاده کانی سوار و سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 پیاده کانی سوار و سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری بر سر او گذارند و از این سبیلوی بویتری
 علی الکسبه الالبالی و اینها کان حقیقی آتم سوا و در سئوی زردند چندین زبان عادت نموده است و زبان اصلی زبان جرمنی است

ص ۱۰۸

باب شصت و نهم در بیان مملکت ایتالیا

و انهای که در حد و دفرسند و فاشده اند زبان فرنگه مغشوش و انهای که در نزدیکی و حدود ایتالیا هستند زبان ایتالیا است
حرف میزنند و در سوت نیز نازند و در سه است یکی در سینه و دیگری در سینه است

باب شصت و نهم در بیان ایتالیا با نومی دنیا

ایتالیا را وقتی که از آن کف یوزوب میگفتند یعنی باغ اروپا و اکنون نیز طرود و نظراف دارد و اگر چه بر آب شتی چمنه
و جلالت قریب او کم شده است و این مملکت نیز بین شکله وسیع است و شباهت زیادی به چکه دارد و طول این مملکت ششصد
و پنجاه میل و عرض آنجا صد و سیست میل است و در زمان قدیم این مملکت ششصد و سیست قوی ترین شاهنشاهی در دنیا بود و در
جدید مملکت غلبه نشین شده است و ایتالیا در جانب شمال و شمال مشرق و شمال مغرب محدود و با جبال نیست است که جدا

میان او را از جزیری و سوت نیز نازند و در سایر جوانب محدود و با دریا است و در گالیه یونس و نیاید در سال هزار
و شصت و پنجاه و سی میل و در دویست و سی جزیری ایتالیا با میانها پیوسته است و پادشاه ستر دینی و پاپ پادشاه
نیست با ولایات کوچک دیگر مقسم شده و ایتالیا اصلاً در گذشته بزرگ مقسم شده است و در وسطی و جنوبی و لی
با نومی یکت یعنی قرار و مدار دومی تقصیل که در ذیل مذکور میشود و مقرر گشته است و این مقسمات ثانوی یکی است از ایتالیا است
یعنی ایتالیا یعنی که مقصری است و یکی گالیه دوم ستر دینی است و یکی ممالک پاپ است و یکی گالیه و دوم گالیه است
و ولایات کوچک ایتالیا یکی کبر قوشکنی و دایچی های بزرگ و مؤنذ و ممالک و گالیه و گالیه و گالیه
کوچک ستر دینی مؤنذ است اما ایتالیا ای شمالی شمالی ممالک مقصری است و ممالک ستر دینی و دایچی مؤنذ

و دایچی بزرگ است اما ایتالیا ای وسطی شمالی ممالک پاپ و دایچی کبر قوشکنی و جمهوری کبر کوچک ستر دینی مؤنذ است
ایتالیا ای جنوبی شمالی ممالک پاپ و جزیره و ممالک است و جزایر اصلی ایتالیا یعنی ستر دینی و کاسینیکا و ماله
و چند جزیره کوچک دیگر است مقرر گشته است و جزیره و کبر و کبر و چند جزیره کوچک دیگر که در غربی ایتالیا است
و چند جزیره کوچک دیگر که در شمالی ستر دینی است که یکی از آنها جزیره پسترام بولی است که کوه آتش فشان معروفی دارد و یکی
و جزیره ستر دینی و ستر دینی در طرف ممالک پاپ و کاسینیکا در طرف جزایر و ماله در طرف انگلیس است و جمعیت
جمیع ایتالیا با جزیره ستر دینی و دو میان میشود و تفصیل اواز نیز قرار است ایتالیا ای ستر دینی ستر دینی

سلطنت ستر دینی چهار میان و صد هزار سلطنت مینا پس هفت میان و دو هزار ممالک پاپ و دو میان شش صد هزار
و سایر ابرالات و ولایت کشمکش و دو میان و دویست و پنجاه هزار است و ممالک ایتالیا مختلف است و برای بعضی
از قسمتهای آنجا خوب و خوش و موافق طبع است و گالیه روم یعنی صحرای روم و انامان بسیار گرم و ماسا دکارا
و آبهای را که در آنجا بسیار است و در قسمتهای شمالی ممالک پاپ و ستر دینی و ستر دینی بسیار سرد است
و در قسمت جنوبی ممالک پاپ و خوب و خوش و موافق طبع است و در قسمت جنوبی ممالک پاپ و خوب و خوش و موافق طبع است
و ممالک جنوبی خوب و خوش و موافق طبع است و در قسمت جنوبی ممالک پاپ و خوب و خوش و موافق طبع است
اصلی ایتالیا نیست است که در ستر دینی و جبال آبی تن است که در وسط مملکت از شمال جنوب مهاد دارد و کوه
آتش فشان مؤنذ است و مؤنذ مؤنذ است که در ستر دینی است و کوه آتش فشان مؤنذ است که در ستر دینی است
ستر دینی است و در پادشاهی بزرگ ایتالیا لئونو کامو ای بزرگ است و در پادشاهی معروف
سجا پادشاهی تاتیر از کوه است و اهل ایتالیا عموماً با کمال به نرند و صنعت نقاشی و کده کاری و موسیقی بسیار طوط

۱۲۳

۲ واپات

PA

و مل جهان دارند و عموماً فاسق و فجور گویند چو فاسد العقیده اند و بیولایات در شرع صنایع و کتاب محمد و علوم
نامی یونان حساب بشود و در مکتب عصری انالی حکمت دینار را بحکیمه ضبط دارند و در الوقت سپیخت از مل هم وزن او
در ازای علم نزد وی الان مغلوب و مقهور اغلب ملت های اروپا است و رودخانه نوار و رودخانه معتبر با منفعت ایتالیا
و در تواریخ و قصص اسم او نیا بد مذکور است و از حبش شهر نوارین و بی آیترا و کریم نواز گذشته با جفت دین بدر برای
از سیمک داخل میشود و رودخانه آفریقا از بهای بابت بزن و جزیرت و شهر و ناگ گذشته در بهان دریا انصباط دارد و
رودخانه تائیر که اهل ایتالیا و اوراتوز میگویند پس از جریان باج و خم بسیار از شهر روم گذشته بدر برای مدتی نرترین
متصل میشود متر خم کویری آیترا را در اطلسها پلادین شینه و پیکرین و پیکرین نیز ضبط کرده اند و آخری مشهور است
و ایندریا که باشد کلاً در جانب شمالی ایتالیا است و در جانب جنوب نیز چندین دریاچه کوچکست و مشهور آنها را میگویند
و فوسینو است و دریاچه فوسینو را یک نامی آری میکارند و بعد فجوری میخوانند

باب شخصت و ششم در بیان آستریزین ایطالی یعنی ایطالیای متصرفی آستریه

باب شصت و سوم در بیان اسیران ایرانی بی یاری یابی سوری
 ایتالیای متصرفی استریش شش برجه ولایات شمالی ایتالیا است که ماوراء رودخانه نوچه است بعضی سلطنت لامبردی و بعضی
 که مخوی بر ولایت میلان و مان نوچه و سان دیری و ورا ناک و بادو و بودوینا و دولایت استریش
 و سلسلری کرویتیه و دالماتیه و جزایر ایلی برین است و اچای پیش بافت مشرقی لامبردی و قتی در دنیا جمهوریه
 معتبر بود و مشرق پیش بالای همتاد و جزیره کوچک بناسده است و شبکه طایفه صاله گات و دیگر طوایف بل تربت شمالی
 به ایتالیا در مایه صحیح آورده خرابی کردند باقی مانده انالی ولایت بادو ارضت ایشان ترک او طان خود کرده و باختر بنایه
 آورند و در آخر ایرخانه و مسکن برای خود ساختند رفته رفته بیشتر آباد شد و بنای جمهوریه یکدشت شد و جهان شکوه غرور
 از دوازده مایه این جمهوریه برقرار بود و در میان دول و ملل کمال شهرت و اعتبار را داشت و بواسطه اتحاد ایشان و این جزایر
 همتاد و دو کانه انالی و ولایت ارضیات طوایف شمالی امین ماندند و در دیار پسیانی کار ایشان فوت گرفت و در اندک وقتی
 اکثری از ممالک همسایگان این جمهوریه تصرف خود در آورده و سالیان دراز در تصرف داشتند و پیش پاخت این جمهوریه
 کوئن دنی آف آدریه تیکت میخواندند و تیکت در بای آدریه تیکت و اچای میلان مملکت جمهوریه با دبست و فیکه در تصرف کوک
 خود بود و کمال محمودیت را داشت و از ان زمان که در دست دولت استریش است بسیار منزل کرده است و پاخت این دایمی شکست
 که شهر محمود عز کبیت و بیشتر از دو دبست کلیسا و صد و چیل هزار جمعیت دارد و بیشتر اکثر اوقات محل حوادث بوده چنانچه کر
 ابشیر را دولت فرانسه و اسپانیا تصرف داشته اند و اچای مان نوچه سابقا حکومت مستقل داشت ولی الان صمیمه اچای میلان
 و پاخت مان نوچه از جهان اسم دایمی است و یکی از شهرهای قدیم و آباد ایتالیا است و بعضی گویند که بنای او قبل از بنای شهر روم
 بوده است و ولایات کینه وینا و بارمنو و وولنتین کفیل بر این صمیمه و ولایات گری سولس بود الان تابع دولت
 استریش است و بارمنو و وولنتین در سرحد تزل است که قسمتی از سولس زرلند حساب میشدند و کینه وینا در سمت شمالی لامبردی
 اتفاق افتاده است استریش و ولایت معتبر وینیش ثا آبا دبست که در محاط بنای استریش در سمت شمال مشرقی خلیج و پیش
 اتفاق افتاده است که حد شمالی او که تیرولا و دیگر حدود او متصل به ریاست و شراب و روغن بسیار از این ولایت کجایر میزند
 و همین بای نیکو در این ولایت است و در ساحل این ولایت بند معروف ترست است که از بنادر معروف و مشهور دولت استریش
 دالماتیه سابقا سلطنت مستقل بود که در مشرقی خلیج و پیش است و حد شمالی او که روتیه و مشرقی او بوئینه و لکسینه است

میل و پهنای او شش تا دهم است و هر یک از این شهرها در ساحل جنوب کارست یکجا که با هم او این بوجا
 شهرت دارد و جمعیت آنجا دو هزار و پانصد نفر است استثنی و وسط آن جزیره که هست مانند که از این کوهها چندین
 رودخانه جاریست که از آن بیاید آن اراضی بسیاری میشود و گاهی بعضی از اینها همیشه باران میخورد
 و در زمان زمستان سرد میشود و جزیره سیلی آنرا و فله خانه رومیان حساب میشد و هوای این جزیره
 بسیار ناسازگار است و از آن جهت است که نسبت بزمین آنجا آبادی آنجا کم است و جمعیت آنجا اکنون از چهار
 صد هزار نفر و نود و پنج نفر است و لقب پادشاه سرزمینی از این جزیره برخواسته است و پاکیست این سلطنت
 و اهل آن جزیره بسیار شریف و نادر و پر حشمت و بخوار میشوند و از جهت لباس و خوراک آنها را از خوشبختان
 میتوان شمرد و همیشه مردان آن جزیره با سلاح و براق راه میر و در حقیقت شب را گردن و خرمن کوبیدن نیز
 اسلحه جنگ را همراه خود دارند و در دزدی و راه زنی کوتاهی نمیکند بلکه مال یکدیگر را بمقادیر من غارت
 اگر دست یابند میر باند و پیرند و سکنه اینولایت از هر طایفه است ولی طایفه آنی بزرگ از طوایف
 اسپانیاستین طایفه است که در آن جزیره مسکن گرفته آبادی کرده اند و در آن جزیره بتادی ایام اهل کربنج
 و رومیان و طوایف و ندر و سمانان و اهل اسپانیا و ویا و اهل اسپانیا و اهل پیدمونت حکمرانی داشته اند
 و هر وقتی در تصرف یکی از این محله بوده است و اهل کربنج را در میان آن جزیره پروان کردند و سبب جنگ
 و بچونیک مانی این شد و پس از زوالش پادشاهی روم تصرف اینولایت مذکوره افتاد و در سال هزار و پانصد
 و نوزده مسیح مطابق هزار و صد و سی و یکت هجری آن جزیره را دیوک سوآئی با لقب پادشاهی سرزمینه واکزار
 کردند و خاک این جزیره همچو حاصل خیز و خوبست ولی الان چندان زراعت نمیشود و شراب و نموی است
 و ناریخ و دیگر میوه جات بسیار است و در سواحل او مرجان نیز یافت میشود و در آن جزیره یک قسم کبابی است
 که از سموم قتل مشهوره است که اعصاب را متشنج و دماغ را مبرته خشک و کشیده میکند گو یا که آدمی می خندد
 و از آن جهت اسم او را ستردانیست گفت میگویند قصه بزرگ آن جزیره گفت ستردانی است که در غطف کال پیر
 میگویند که در ساحل جنوبی و در قصه خوبست و جمعیت آنجا چهل هزار است و هر یک از اینها بسیار خوب و پیر
 نیکو بزم دارند و در این جزیره بود که جهازات و سفاین دولت بوزنگال و اسپانیا و فلیپس و سیلی و ویا و
 ویتس و مالطه و کشتی های پاپ در زیر است چارلس پنجم بفرستید و کشتیهایش همه شدند و کال پیری عداوت
 ذاتی با سکنه آن جزیره و رومیان اینولایت دارند که اغلب اوقات بمحاصره و محاصره یکدیگر می پردازند
 و محاصره و محاصره یکدیگر می گیرند و مذهب اصلی سلطنت سرزمینه کنولیک روم است و حکومت
 آنجا با اختیار است و سلطنت موروثی است ولی طایفه اثاث از سلطنت حق ندارند و پادشاه آنجا را پام
 پادشاه سرزمینه و شاهزاده کان آنجا را نیز ملقب دایلی میگویند یعنی حضرت والا با را و این لقب را بجز
 شاهزادگان کس دیگر اطلاق نمی کنند و سلاطین سرزمینه از نسل دیوک های سوآئی است و لقب کونست یا ازل
 در ولایت سوآئی اول از شاه پادشاه جرمی در مایه یازدهم بعد از ولادت حضرت عیسی شیوع یافت و نخستین دیوک
 سوآئی اندر پونش ششم است که از شاه پادشاه جرمی پنجمین مؤید در سال هزار و چهار صد و شش تریه مسیح مطابق
 هشتصد و نوزده هجری باین لقب سرفراز گردید و اولاد اندر پونش در کسب مفت و جواهر کوشش زیاد داشته اند

۱۱۱

۱۱۲

و از نامیون بنایارت کمال پایت و خاوری به پایت رسید و از جبارت او بود که سلاطین دیگر سینه جری و جوی
درین کار شدند و خانه داده بوزمان پس از آنکه در فرمانیه باز سلطنت رسیدند و حق پاپ کمال احترام و مسکون
مرعی داشتند و چنانچه خلیفه بزرگ در ولایت غربت وفات یافت آن کسی که باعث جلای وطن او شد و منزه
در سینه پانصد سال هزار و هشتصد و بیست و یک سی هزار و دویست و سی و شش هجری جان بجان این
سید کرد و در سینه پانصد سال پاپ خرون تر از و هزار سال است که از شهرهای مشهور و دیناست و این شهر
چندین بار تخراب و آباد شده است و وقایع او در کتب مفصله ضبط است درین مختصر کنجایش نثار دینای
شهر روم هم مقصد و نگاه و سه سال قبل از ولادت حضرت عیسی است و این شهر در حدت مدید جمار مرتبه جهان معمور
و آباد شد که در دنیا شنبه و نظیر داشت و الان نیز از شهرهای ظریف و شگوی دیناست و سینه صد مناره
بلند و چندین کلهای عالی درین شهر است که باعث شکوه و رونق او شده است و بیست و هشت دروازه
و شش تکیه کمالی روم و خانه تانیر دارد و جمعیت اینجا را که در سال سترار و هشتصد و بیست و سی مطابقت
چهار و دویست و پنجاه و چهار هجری بنیاده در آورده اند سینه صد و پنجاه هزار بود و شهرهای دیگر این مملکت
انگوتان و کولونگ و غیره است و در شهر روم آثار قدیمه از رومیان و عیسویان بسیار است و مشحون از آثار
و معابد و کرمه با و مستو نهایی مخروطه از حر و قاشا خانه با و کار نیز با وجود و لها و چشمه با و سردابها
که مرده سیکندرانند و کنگره های بت پرستان و طاقها و عمارت است بغیر از صورتهای متبیه و عجب
که از سنگ تراشده اند و پاپ درین شهر سه عمارت خاص دارد یکی عمارت و لیکن نیست که عمارت است
و یکی گویی ریشل است که در کوه کولونگ واقع است و یکی نیزین است که در نزدیکی کلیسای سینه جاست که در کنار
پاپ پانچ خلایف بر سر سیکندرانند و کلیسای سینه ج نیز در روم بزرگترین بنای اروپاست بلکه در عالم نظر او که
و میتوان گفت که هیچ نظیر ندارد و درازی او هشتصد و چهل فوت و پهنای او هشتصد و بیست و پنج فوت
و ارتفاع او پانصد فوت است که تخمینا یکصد و پنجاه ذرع است و دروازه میان بوندا اخراجات آن
کلیسای شده است و گنجینه و لیکن بیخروفت دیناست که از گنجینه های کامل دنیا حساب میشود و شهر
روم و اطراف او از چشمه و کار نیز و آب رودخانه بکونی آب یاری میشود و رودخانه تانیر از میان شهر
جاری است و شهر روم به صد میل در جانب جنوب مشرق لندن اتفاق افتاده است و روم قدیم
بالای صفت تبه نباشده است و باین شهر از دشمنان خسروانی زیاد رسیده است و کلیسای سینه ج نیز از انبیه
عالیه دیناست رفعت یکصد و پنجاه سال طول کشید تا او با تمام رسید و بنای مشهوری که در مملکت پاپ است
یکی سبوی نام و کجی است که بهافت سی میل در جانب شمال تانیر است که در آن بندر طراده و زو و قهای بار
گاه میدارند و دیگری انگوتان است که در پنج و پنجاه است تعلیمه شهر روم در کتب سالک و ممالک مسطر است
و مختصری سیم در باب اول ذکر شده که او را و شبه گیری نیست نامیدند و تانیر را نیز نیز گویند و تفصیل کلی
سینه ج نیز در روم در کتب جغرافیا و غیره اختلافی دارد و در حدیث چنان ضبط است که اصل بنای
سینه ج نیز در روم اول از کائنات بنیاد است ولی تخمینا در اواسط زمان باز در پاپ سینه ج ششم این محل
و باشد که بنیان بنا نهاد و عمر او نهایت کم بود و چند نفر از پاپ یا علی التوایی در بنای او گویند تا در سال

شدن و زهره را معلوم نمود و انظار سیاهی که در جرم اقناب حرکت اقناب را در دور مرکز خود ثابت کرد و دور
 شمس مقدارش میلست و درین شهر خدین عمارات و بنای قدیم است و از همه شهرهای گنبدکابل تا بزرگداشت که زبان ایتن
 یعنی برج خمیده که او را زبان انگلیسی گنبدکابل نامند و کوهی مناره مخرف و مایل و ارتفاع این مناره مذکور
 یکصد و شصت و هشت فوت است که تقریباً پنجاه و شش فرس و نیمست ولی این مناره بمقدار پانزده فوت
 که چهار ذرع و نیم است مسقط الحجاز آن از قاعده آن میل و انحراف دارد و از آنجمله او را مناره مخرف و مایل
 میگویند و مسقط آن شهرهای مغرب بود و اهل سین در اینجا مسکن داشتند و زبان ایتالیایی بطور فصیح و
 و بیخ درین شهر حکم میکنند و این شهر در کربلاست و کوهی واقع است که در آن راه اهل ایتالیا السوار میگویند و
 معروفی است که در ساحل مدیترانه واقعست و درین شهر اهل انگلند و سایر غربیستار ترند و میگویند و این شهر
 است این شهر آباد شد از زمان شهر معروفی است و درین شهر کوهی ازین مشرع مقامات موسیقی و کوهی دیگر
 و دیگر از کوهی که اندک هر یک از اینها انواع علوم و حکالات شانی و مقامی داشته اند و مذکور است که
 روم و حکومت اینجا با اختیار و اقتدار است جزیره البته بمسافت هفت میل در ساحل کوهی اتفاق افتاده است
 جزیره بود که شاه پاپیون بنا بر آن ازین سال هزار و شصت و چهارده مسیح مطابق جمادی الاولی هزار و دویست
 و پنج هجری تأسیس شد و شهرهای سال هزار و شصت و پانزده مسیح مطابق شش و دهم ربیع الاول هزار و دویست
 و پنج هجری اتفاق افتاد که او را زبان جزیره دولت آستر و پر و شب و انگلیس جلای وطن داده فرستادند و دور این جزیره کوهها
 شصت میل است و تقریباً چهارده هزار جعبه اینجا میشود و قصبه بزرگ اینجا بود و قصبه بزرگ است و دایره کوه فیاض کوهی
 و کوهی دیگر در سواحل دریای مدیترانه واقعست و این دایره چندان وسعت ندارد و تقریباً هشت میل در درازای و ده میل در
 پهناست و جعبه اینجا پنجاه و یکصد و چهل و دوازده هزار است و درین فلات پایلی اینجا بطولی دارد و مدیانه اماره و
 و ابریشم است و قصبه بزرگ این دایره کوهی است که این دایره یا اسم او شهرت یافته است و جعبه این قصبه پنجاه
 فزون تر از اینست و دور از این است و از شهر و صفت پایلی اینجا همیشه این قصبه را کوه کادی یا سینه بزرگ میگویند یعنی کوه
 هنرمند و درین شهر بود که نخستین بزرگوار و پادشاه این دایره و کوهی شمس اتفاق افتاد و مذکور است پایلی این دایره
 کوهی است و روم است و حکومت اینجا با اختیار است و شهر بزرگ کوهی دایره کوهی درین حکومت میل در طول و شازده
 میل در عرض نوشته است باطلی بزرگ که سجد میشود و احتمال میرود که کشف آشفته کرده باشد آشفته جهنمی که درین
 کوهی از امارات غریبه دیناست که درین شهر تجالت خود باقی مانده است و فوای این ولایت کوه کوهی است و
 و مسافت ده میل در جنوب مغرب زمین تقریباً در عرض چهل و چهار درجه شمال در دامنه کوهی که در هزار فوت از ارتفاع
 اوست اتفاق افتاده است و همه وسعت این ناحیه باطله کوهی که در این اوست کلاً بمقدار چهل فرس و نیم است و مسکنه
 این ولایت کوهی فزون تر از بقیه ازین ولایت و این ولایت لاف میزند و ادعا میکند که از ادای و خرج خودشان
 فزون تر از هزار و سیصد سال است که حفظ کرده اند و قوی درینیت و درین راه و از ادای ایشان راه یافته است
 و این جمهوری صغیر از هر طرف مخصوصاً با مالکات پاپ است و پاپ در این جای زمین است و ولایت است ولی در امور دولتی
 او دخالتی ندارد و سن خری تو با تحت این جمهوری است و شهر بزرگ کوهی مدیترانه است در ساحل شرقی ایتالیا
 در کنار دریای ادریاتیک واقع شده است و این دایره در سواحل رودخانه و اتفاق افتاده است و شهر بزرگ

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

کوهی که درین
 شهر است

[illegible]

برکتیہ اسکول

27

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

[illegible]

۲۰۰

۳۹۸

Δ.Υ

۶۶۴

612

162

91.

1.5V

1132

114v

1144

119v

1216

(۲۴)

12

۱۲۲۳
۱۲۳۰

هزار و شصت و شش مسیح مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری سلطنت این ولایت به ترتیل مورات رسیده در تاخت
موراتا گویند و در سال هزار و شصت و یازده مسیح مطابق هزار و دویست و سه هجری باز موراتی این ولایت بر فرزند چهارم
قرار گرفت و سلسله سلاطین دو سلسله از آنجا است
تاریخ مسیحی
سلاطین دو سلسله
تاریخ هجری

۱۷۱۳	ویمار آمد یوسس در نوک سواهی که او را شاهنشاه چارلس ششم در سال هزار و شصت و هجده مسیح مطابق ۱۱۲۵
۱۷۱۸	مارت ششم شاه هزار و صد و بی هجری در جزیره سر مدینه مسکن گرفت
۱۷۳۴	مارتس دوم میر بادشاه اسپانیا در سال هزار و شصت و پنجاه و سه مسیح مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری تجری از بادشاهی پاپس دست کشید و تحت اسپانیا عروج نمود و پاپس را به پسرشیم خود قبول داشت
۱۷۵۹	فرزند چهارم پاپسیم چارلس دوم
۱۸۰۶	فرستاد مارت برادرش شاه پاپیون
۱۸۰۸	میشل جو ششم مورات که در سیزدهم اکتوبر سال هزار و شصت و یازده مسیح مطابق شنبه و هفتم ذی قعدة هزار و دویست و بی هجری در فلوله قتل شد
۱۸۱۵	فرزند اول که است بقا فرزند چهارم بود نامش بادشاهی رسید و او را پادشاه دو سلسله می خوانند
۱۸۲۵	فرستاد اول پس فرزند شد
۱۸۳۰	فرزند دوم پس فرستاد اول که در دویست و شصت و شش شم فروردین مسیح مطابق بیست و هفتم جمادی الاخری هزار و دویست و چهل و شش هجری جلوس گردید و نامش که است مارت هزار و شصت و پنجاه و پنج مسیح مطابق ششم ذی حجة الحرام هزار و دویست و شصت و یک هجری است بادشاه آن مملکت است

و سلسله رابان ابطالیس سلسله و زبان فرانسه پاپس گویند و در بیست و شش قلمبه ضبط کرده اند و صاحب مراد میگوید
میتواند ثابت کرد و معتقد بقوله یاسین و الکراهلها یفوتون الامم و الصادقین جزایر بحر العرب مقابله افریقه و مثلثه الشكل من
کل زاویه و الاخری مسیره سبعة ایام و قبل دور ماخضه عشر یوما بینا و بین ریو و حی مدینه فی البر الشالی الشقی الکبر الذی علیه
مدینه قسطنطنیه من جهتها مدینه تنسی منسبی و بین الجزیره و افریقه مائه واربعون میلا الی اقرب المواضع بافریقه و بی جزیره
کبیره البلدان و الفری و قبل انفس ثلثه و عشرين مدینه و ثلثه عشر حصنا انتی و ریو کا قال الیا قوت مدینه للروم مقابل حسیره
صفیه من لویه الشرف علی برنطظینه و ریو همان ریو گناست که یعنی رگن جو خوانند و در تاخت ریو گویند و مدینه است که در
ابطالیس اتفاق افتاده است و در مراد الکتر قری و قصبات این جزیره ضبط است و بعضی که با این اسم قلمتین شده
که در حقیقت قریب است ازین قرار است

و درین جزیره باز اغلب زبان عربی
غیر ضمیمه تلفظ
میکشند

۱۵۷

۱۵۵

و متاعش عیسی بن سنان است باو کاتچکی و بی قی قی و در قی قی و غیره و از داری و نسل ابنین رومیان بعل آمدند
که متدرجاً به این ملل و سایر قبایل عالم غالب شدند و شهر روم را فتح نمود و سال مخصد و پنجاه و سه قبل از عیسی بن سنان
که اسم او خود را ناسم بانی و زو و فرزندش بن پادشاه انطاکیه است و اسم ولایت ایتالیا ماخوذ از انطاکیس پادشاه
سیکونی است که یکبار انطاکیه را تسلط یافت و قی بر سره انطاکیه است و همه ملل ایتالیا در صلح و حرف
مبارت را داشته و در شجاعت و کثرت کوی سق از یونان روم بود و در انقضه در سال چهارصد و هشتاد و شش بعد از ولاد
عیسی صلیبه بر روی در عرض همدانی که پادشاه روم کرده بود یک ثلث مملکت ایتالیا را در عرض متری و موجب و انعام خود
را که آن خود متنا کرد و شاهنشاه روم در آن اوضاع بقیه نمود و ایشان جنگ افتاد و برخاسته و در شهر را که در خراب از همه
بست تر و در شجاعت از همه بالاتر بود پادشاهی خود انتخاب کردند و پادشاه روم دهمین آغاز کرده بنیان سلطنت او را
تیززل ساخته و او نیز را پادشاهی ایتالیا سر بلند در افتاد و شاهنشاهی روم و دولت رومیان در مغرب
انجام میداد و پادشاهی مشرقی تحتاً هزار سال پس از آن نیز دوام کرد تا کالکاش قی پیش از سلطنت مقدانی در سال هزار
چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق مخصد و پنجاه و هفت هجری فتح کرد و در است دولت شاهنشاهان مشرق نیز بکوشش
و او نیز بعد از حکمرانی هفتده سال بدست شیخ و ذریه پادشاه گاش کشته شد و او اول کسی است که سلطنت گاش
برقرار کرده و بقیل و دانش ممتاز بود و مذہب عیسوی را اختیار نمود و در سال پانصد و بیست و شش بعد از عیسی بن سنان
چهار سالگی چهارزاد و ک کرد و تحتاً پنجاه سال پس از آن ایتالیا بایالات ششای مشرق اضافه شد و باعث این فتح
و تیزش سر داران شاهنشاه حتی بن بود و دولت گاش در سال پانصد و پنجاه و چهار بعد از ولادت عیسی بافتنم پست و
و وقتیکه ازین پادشاه گاش گرفتار گشت و ایتالیا مدت یکصد و شصت و پنج سال در حکم شاهنشاهان مشرق بود تا
که اهل القبر که از نسل هجری است در تحت حکم آلبانی نشانی اکثر ولایات شمالی ایتالیا را تصرف کردند و از آن هم بنان انطاکیه
در سال پانصد و هفتاد و یک بعد از عیسی بن سنان خوانند و لامبردی قدیم بهر سپاهیان گاش اطلاق میشد و این ملل
شمالی همه ولایات شاهنشاهان روم را در مغرب تصرف کرده همه قوانین و رسوم قدیم رومیان منسوخ شد و از ایشان القاب
عیدیه و قوانین تازه و اسامی جدید در انطاکیه شیوخ و بر وزایف و از آن عصر تا به مایه و دوم بعد از ولادت عیسی
اروپا بر جهالت و ضلالت سایه افکنده و برده ظلمت و غفلت در انظار مردمان کشیده شد و بود چنانکه اشخاص بختی و بیگانه
نیز نماند و نشستن داشتند و نه خواندن و این چنین حکومت که در میان ایشان متداول و معمول بود و بی مودل شد و عیسی
بنی قیون بنی صبر بن القبایل و بهر کسی که در جانی تفت داشت آن ملک و زمین را به اربابنا صحت و لشکران خود تحکیم کرد
و اکثری را بتول و بوبرغال سپاهی مقرر داشته بود که در حکام ضرورت بمقام خدمت بر می آمد و از این امور و از این
تمام و این سعاد در ملک اروپا ظاهر شد و سلطنت لامبردی مدت دو بیست سال طول کشید و در درج دیو و
رسید که او از جادوگر پادشاه فرانسه که بعضی را پس نیز کوشید در مخصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق یکصد و پنجاه و پنج هجری
نمود و سلطنت لامبردی را ضمیمه ولایت خود ساخت و چنانکه پس از آن در سال مخصد و شصت و شش مسیحی مطابق یکصد و شصت و شش
چهار هجری پادشاهنشاهی رومیان اختیار نمود و پادشاهی بر سر او گذاشت و شاهنشاهی جدید بر سر در شخص او پدیدار گشت
و همه مری و فرانسه و ایتالیا و قسمتی از اسپانیا در تحت حکم او آمد و پس از چنانکه لامبردی و ولیدان و اولاد او از عهد این از نظر و مالک
و وسیع بر نیامد ایتالیا بایالات کوچک و مالک صغیر مقرر گردید و چون آن تبدیل و تغیر در انطاکیه راه نیافت تا لشکر فرا

در کتب

باب هفتم و دوم در بیان مختصری از تاریخ سایر ولایات ایلات

کجائی بنام دشت گسون ویدی پس هیچ ایلاد و غنی نداشت پس از مردن او داجی خوش کنی دیوک آلا رین منقوش گشت و پس از آن پشامش و آستره ترش پس اول در عوض داجی آلا رین و گذر کردند

باب هفتم و دوم در بیان تاریخ مختصری و ایلات ایلات

داجی میان در قدیم مثل قنبرت شمالی لنگر و تیره قدیم بود و این ولایت را رومیان چهار صد و پنجاه و پنج سال قبل از عیسی مسخر کردند و در زوال شان پس ای روم در میان طایفه گاش این ولایت را ضبط کردند و اهل لائمره و در سال پانصد و هشتاد و دو بعد از عیسی طایفه گاش را بر روی کرده خود شمال مالک شدند و داجی میان بهترین ولایت سلطنت لائمره دئی بود و در هشتصد و سی مطابق صد و ششاد و چهار هجری چار لک نفر تصرف کرد و در ایام جنگهای فیما بین باب پشامش این داجی گاش در اطاعت شاهنشاه و گاهی شبیه بجهنمی و گاهی در اطاعت دیوک های خودشان بودند و گاهی نیز بتصرف دولت آمد و الا آن در اطاعت شاه آستره است و داجی مان توغ نیز یک قسمی از سلطنت لائمره دئی بود و چهار لک نفر در هشتصد و سی مطابق صد و ششاد و چهار هجری تصرف کرد و در ایام حرب فیما بین باب پشامش با آزادی محقر گشت و بعضی اوقات با دیوک های خود محکوم بود و او نیز الا آن قتل گشت شاه آستره دارد و داجی مرکز آن نیز گاش است و سایر ولایات ایلات را داشت و در آخر تصرف شاهنشاهان حرمین درآمد پس ازین گاهی در اختیار باب و گاهی اهل خوش فایل میان و فرانشه بود و الا آن در اختیار رنج در پس خریه لوب است و داجی مؤید نا نیز در سایر ولایات ایلات را داشت و الا آن غنشی با رنج دیوک فرشتی داشت است جمهوری و پس ازین در ایام قدیم اروپا است و تخمیناً این جمهوری در سال چهار صد و پنجاه و دو بعد از عیسی برقرار شد در زمانی که طایفه گاش و دیگر ملل شمالی شخص پادشاه و در آن زمان توغ و دیگر شهر مارا خراب کردند و بنیته استیفاندار کرده جسر لیکه در گذر دیای آذربایجان قریب اعل واقع شده است مسکنی گرفته نامن خود را خشتد و اساس جمهوری را محکم کردند و آنرا و اتفاقاً که باید بگویند و زبند چنان که در اندک زمانی در تجارت و بحرانی مشهور افاق شدند و در دیار مصر کوشان هیچکس برابری با ایشان نداشت و فتوحات عظیمه فایز شد و معامله کردند و شان از ایشان نباشد و از ایشان غنی تر خلقی در اروپا نبود و جمهوری پس سواحل در بار انصاحب کرده رفته رفته سواحل عبیده و حبش ایر عبیده و غیره زمین و دریای یونان را نیز بحد ضبط آوردند و تخمیناً در سال پانصد و هشتاد و هشت مسیح مطابق سیصد و هشتصد و سی و شش است و دلتیه همه بند ایران سامان را مالک شدند و در سال هزار و صد و هفده مسیح مطابق پانصد و یازده هجری ایشان جزایر رودس و سی و سموس و وی بی لین و اندروس را مسخر کردند و این جزایر از آن وقت تا شاهنشاه مشرق پروان آوردند و در سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت مطابق پانصد و هشتاد و هشت هجری بلده متسلطین فتح کردند و در تنه از تصرف داشتند مترجم گویند در مبدل متسلطین را در سال هزار و دویست و چهار مسیح ضبط کرده است و در سال ماقول مصنف اختلاف دارد و طایفه متعینم خواهر شد انتی و در سال هزار و هفتصد و یازده مسیح مطابق هزار و صد و هفت هجری توری از اختیار ایشان بیرون رفت القضا از استیلا و استیلا ایشان دول را در عرق حد حرکت در گذشت شاهنشاه حبش و سلطان فرانشه پادشاه اسپانیا و باب و شاه هرزد کان ایلات

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

در سستی فقط کاری که میسقت از نگنان ر بوده و اگر مختص بی می یکی مشایر که اشم از مفسد و بازانیم سلبه جزو
 این جمیع جزو است که اشاره جمیع اکثر ایشان است که در این سببش بودند بسیار قوی و در پیش سرکه با طرف مالک
 و نکست آن تشریف نه و بهر خاطر او که دوستی کردند و بنای مراد و گله شدند تا آنکه او را نام و خراب کردند و بچند پادشاه معروف
 و حاکم ولایت زهر داده کشیدند و در سبب که و فوج مضاعف و حضور روزی و زندان طایفه مثل ملاحد بود که در سلام ظاهر شدند
 و پس آن مدتی که خلق از سرسرای و منابر ایشان آگاه شدند اجماعی کرده در هر مملکت حکم کردند تا آنکه از خارج مبد کردن ایشان صادر
 چنانچه مصنف بیان کرد و پادشاه شش چهار و پنجم نیز این طایفه را حرد و دستروخت دلی باز پادشاه شش هفتم چنانچه ذکر او
 گذشت اجازه فرمود و الا آن در مملکت دیگران و از آنجا که می و مسکن دارند ولی از آنجا که می منع شده اند و الا آن در مملکت
 آنهمای مدخل غیبت و بدکار را جزو شش میگویند و این کشیشان بدش خود را مینابست هم حضرت عیسی علیه السلام جزو شش
 نمایند چه که حضرت عیسی بعضی چپ شش میگویند و احوال بعضی ازین اشخاص معروف ایتالیا را با بقا مذکور داشته ام که
 بعضی که بدست افتاد اکنون معلوم میداریم که سی و شش معروفی است و از او لا و نجبا و شجاعان روم بوده است
 و بعضی گویند که سلسله نسب او بدستین قدیم بنای تهر برسد و بچند سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام در آری نو ممتوله
 شده است و در ایام طولوت و بی آثار رشتند از ناصیه او شش ظاهر گشت و در حلقه از شش جمعی کردند و در صنعت نقاشی
 نیز استاد بودند و شش و چهار سالگی چون دو سال قبل از عیسی شش شده و در این سال از شغری معروف است
 احوال او در آخر باب چهل و یکم مذکور گردید لیکن که او را میگویند که نوکند از موزین روم است و اصل او از اهل مملکت
 و در سلطنت شش بروم آمد و در مرجع احوال و ادبیات گشت و در عهد شش تا پانزده سال بعد از ولادت
 عیسی در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافت پس شش موزین معروف و شش عمر شش روم است در سال پنجاه
 هفت بعد از ولادت مسیح و در عهد ششانی شش ممتوله شده است و پدرش از نجبای ولایت بوده و شش پادشاه و شش کشیک
 و نوکی ششین برترب او گوییده و تاریخ و معروف است و مورخین سال وفات او را ضبط نگرده اند چون احوال ششانی
 از این را به شش نوشته است چنین معلوم است که در ایام سلطنت شش دست اهل کرمانشاه گرفتار است و لوگ که
 شش که مملکت ششانی لوگ که شش خوانندگی از شغری نامدار است و نوکند شش سال قبل از عیسی ممتوله شده است
 که میزدنی داشت بسیار زیاده و دانا و موروث جادو شش سحری بشو هر خود امتیخت که باعث میل مردم باو شد و در او مملکت
 نطق او گویا شست طبع شغری بهر ششانی سخن سرانی را گذشت و در قوه و صنعت شغری عری استاد گردید و اشعار و شش
 او در مغازه و مطالب بسیار است و در آخر ششین است خود گشت گلیلیو در آخر باب شش و شش قسم مذکور شد باری جان
 القو نو ممتوله و در ایام سلطنت در سال هزار و شصت و شش سی مطابق هزار و هجده هجری در شش سال قبل از ولایت ششانی
 ممتوله شد ولی بطوری که غافل عاقل اعتیاد به و جابل حامل ثلثه ه موزن و هر کار زان و مملکت بهر مذمت
 و ضیق معیشت و ضلالت شش گرفتار بود و از ناچار در صومعه شست بنیان گون معنی احوال شش گشت و در پنجاه و شش سال هزار
 شصت و هفتاد و شش سی مطابق اول پنجاه و شش هزار و نو و هجری وفات یافت و چندین کتاب از وفات او بیاد کار
 باقی است از شش که از شش جبر کتاب است و در سال هزار و شصت و هفتاد و دو و سی مطابق ممتوله شد
 هجری در روم ممتوله شده است و در سال هزار و شصت و هفتاد و شش سی مطابق هزار و پنجاه و ده هجری در سن هفتاد و شش
 سالگی وفات یافت و تاریخی در وقایع عرب لوگ که شش یعنی ولایات متضخه که اشاره به مملکت نیز مذکور است و لوگ که

تاریخ
 ۱۰۹۰
 ۱۰۸۰
 ۱۰۵۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۳۰
 ۱۰۲۰
 ۱۰۱۰
 ۱۰۰۰
 ۹۹۰
 ۹۸۰
 ۹۷۰
 ۹۶۰
 ۹۵۰
 ۹۴۰
 ۹۳۰
 ۹۲۰
 ۹۱۰
 ۹۰۰
 ۸۹۰
 ۸۸۰
 ۸۷۰
 ۸۶۰
 ۸۵۰
 ۸۴۰
 ۸۳۰
 ۸۲۰
 ۸۱۰
 ۸۰۰
 ۷۹۰
 ۷۸۰
 ۷۷۰
 ۷۶۰
 ۷۵۰
 ۷۴۰
 ۷۳۰
 ۷۲۰
 ۷۱۰
 ۷۰۰
 ۶۹۰
 ۶۸۰
 ۶۷۰
 ۶۶۰
 ۶۵۰
 ۶۴۰
 ۶۳۰
 ۶۲۰
 ۶۱۰
 ۶۰۰
 ۵۹۰
 ۵۸۰
 ۵۷۰
 ۵۶۰
 ۵۵۰
 ۵۴۰
 ۵۳۰
 ۵۲۰
 ۵۱۰
 ۵۰۰
 ۴۹۰
 ۴۸۰
 ۴۷۰
 ۴۶۰
 ۴۵۰
 ۴۴۰
 ۴۳۰
 ۴۲۰
 ۴۱۰
 ۴۰۰
 ۳۹۰
 ۳۸۰
 ۳۷۰
 ۳۶۰
 ۳۵۰
 ۳۴۰
 ۳۳۰
 ۳۲۰
 ۳۱۰
 ۳۰۰
 ۲۹۰
 ۲۸۰
 ۲۷۰
 ۲۶۰
 ۲۵۰
 ۲۴۰
 ۲۳۰
 ۲۲۰
 ۲۱۰
 ۲۰۰
 ۱۹۰
 ۱۸۰
 ۱۷۰
 ۱۶۰
 ۱۵۰
 ۱۴۰
 ۱۳۰
 ۱۲۰
 ۱۱۰
 ۱۰۰
 ۹۰
 ۸۰
 ۷۰
 ۶۰
 ۵۰
 ۴۰
 ۳۰
 ۲۰
 ۱۰
 ۰

هزار و هشتاد و پنج سال مسیح مطابق هزار و صد و سی و نه هجری در جزیره کارنیگ متولد شده است و در سال هزار و هشتاد و پنج
 هفت مسیح مطابق هزار و دویست و دویست و دو هجری در سن هجده سالگی در یکی از لندن وفات یافته است **مکیه**
 سیکولس نیز از نوپن است و در سال هزار و چهارصد و هشت و نه مسیح مطابق هشتصد و هشتاد و چهار هجری در فلان
 متولد شده است و حسین گویند که اگر اخبار واحد الائی که او نقل کرده است از کتاب دیگران بعبارت سرفراز نموده است
 و از خود مایه و پایه نداشت است و تاریخ وفات او معلوم نیست **آری استو** لادو و لیگو از شعای نامدار
 ایتالیا است و در سال هزار و چهارصد و هشت و دو هجری مسیح مطابق هشتصد و هشتاد و دو هجری در قسطنطنیه در لائسردی
 متولد شده است و از خان ملان دیوک برآوده است و بندها شعاع خود زیاد مایل بود و در یکی از کوه سیکندشت کوزه کرمی در کوه
 خود شعار او را بطنی خواند آری استو چون شنید داخل کاغان او شد هر کوزه مایه را خواست بنگذارد کوزه خود را پس
 چون این حالت را از و مشاهده کرد گفت این چه چیز است و ازین چه خفائی بطنور رسیده است جواب داد و این خود تو کردی
 خود را که کسب می جزئی است مبدائی حرمت و قدر است از این که گفت او کفایت است منظور داشته باش که رحمت کلی برای آنها
 کشیده ام و در سن پنجاه و نه سالگی چهاراداع کرده است **رفا قیل** از نقاشان معروف نامی روزگار است
 که مادر و پدر چهره تراشیده است و اکنون صفای نقاشی او را در فرنگستان بقیت کاف خریداری میکنند در سال
 هزار و چهارصد و هشتاد و سه مسیح مطابق هشتصد و هشتاد و سه هجری در یونانی نو که بعضی از بی نو خوانند متولد شده است
 و بسبب علم این صنعت پدرش بوده که فی الجمله از نقاشی مستحکم داشته و در فلان ریش مواد پردی ای اسادان قدیم را جلا
 یرواشت که هیچکس با اصل صورت فرقی نمیکنداشت و در فلان ریش مدتی توقف نمود و والدین او در یونانی نو وفات یافت
 و بدین واسطه بفراسی خود و رحمت نمود و پس از خدی شوق نقاشی او را سمیت فلان ریش کشانید و شیب و در
 ازین کار غفلت نداشت و شهرت او بسیار و پاپ جوگوش دوم رسید و در رم بکثرت بایش شرافت و او را ناموس
 که اطافای و لیکن را متغیر سازد و اشکال ما در ده او که در او اعظم خود انجام رسانید کفایت انتقال روح از بدن او
 و در سال هزار و با صد و بیست و پنج مسیح مطابق هشتصد و بیست و پنج هجری در سن سی و هفت سالگی جهان پریش و کار برادر و نمود
 و در کلیسای روم تا نزد مدفن شده پاپ یوزو دوم حکم کرد که اشکال او را در اعطائی که مدفن او است آویزان کردند و در آخر
 عمر خود چهره را که در لیکن منقش می ساخت تا تمام ماند و هیچکس از نقاشان قدرت آن نداشتند که او برابری کرده آن چهره
 تا تمام ریش **تیستین** ولادت او در لیگو و ل که در روز در سال هزار و چهارصد و هشتاد و هشت و نه مسیح
 هشتصد و هشتاد و دو هجری اتفاق افتاد و در سن شش سالگی او را محض قدیم علم به زبان فرانسوا و در آنک زمان
 تخرید و نقل او در علوم معلوم همانان شد و در سال هزار و با صد و هشتاد و نه مسیح مطابق هشتصد و هشتاد و چهار هجری
 در سن نود و شش سالگی بخت از سرای سپنجی بخت **گرسین** بانی مدرسه نقاشی بولونگنا است و در همین شهر
 در سال هزار و با صد و پنجاه و پنج مسیح مطابق هشتصد و هشت و دو هجری متولد شده است و در سال هزار و هشتصد و هشت و دو
 مسیح مطابق هزار و دویست و دویست و دو هجری وفات یافت و در کلیسای سنت مری گلیکس در همین شهر با عزت تمام او را دفن
 کردند **میکائیل** از مجسمه سازان و معماران و نقاشان مشهور است و در شهر روم در سال هزار و هشتصد و هشت و دو
 مسیح مطابق هزار و با صد و پنجاه و پنج هجری متولد شد و در شهر روم نیز تا خوشی محقق در سال هزار و هشتصد و هشت و دو
 هجری وفات یافت **میس** درین کتاب خطاب که حاوی آناه ملک و امصاد و لای اخبار ملک ذوی الاملاک

کتاب

۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۸

کتاب

۱۱۳۱

۱۱۳۵
 ۱۱۳۶

۱۱۳۲
 ۱۱۳۴

۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸

ذکرش پنهان روم و سلاطین از روم و شاهنشاهیان مشرقی و مغربی بسیار شده است و برناظرین کتاب الطبعی
اسامی ایشان و مدت ملک و عدت ملکشان لازم بود و اندامنا حسین افند که پس از اتام و قایع ایالتی بکراتی آن پاد
شاه ملوک حسن اولین پادشاه روم است که مقصد و حاکم سال قبل از عیسای پادشاهی نشست و شهر روم از زبانی است که
در همان سال جلوس بناماد و تیغوش پادشاه از عیسای لشکر بر روم کشید و در سال مقصد و چهل و هفت قبل از عیسای پاد
آمد و میان آن دو پادشاه فرارچنان شد که بزرگت یکدیگر به پادشاهی افتد و در سال مقصد و چهل و هفت قبل از عیسای پاد
پادشاهی کردند و در سال مقصد و چهل و دو قبل از عیسای وفات یافت و در ملوک پنهانی بهام سلطنت خست
و در سال مقصد و نوزده قبل از عیسای در کج میت آورد پس از کج میت سی و هفت سال کشید و در سال
نوزده پادشاهی ملوک حسن داد و تیغوش که از طایفه سبکاتین بود در سال مقصد و پانزده قبل از عیسای پادشاهی انتخاب شد
و در سن ششاد و دوسالگی در سال ششاد و هفتاد و دو قبل از عیسای وفات یافت و در عرصه و در سال مقصد و ده
اگر روم میان که معنی نمید و کاهن است عقین شد و هم در میان ملک و دی که ده ماه بود بد و نوزده ماه مقرر گشت و بعد
از و ملوک حسن تلکوش پادشاه شد و این پادشاه پستباری جانشین خود در سال ششاد و چهل قبل از
کشید که در وادچان شد که عمارت او را آتش زدند پادشاه با عیال خود کلاه آتش تکیه شدند و در عرصه و اول
فایده تا راحت داده شد که در سال ششاد و هفت و پنج خراب کردند و بعد از و آتش ملوک حسن نوزده
نوزده پادشاهی ملوک حسن کرد و در سال ششاد و نوزده قبل از عیسای وفات یافت و بعد از و ترکوی ملوک حسن بر پس کس
سپهر و آتش بجای زایل کارین بین پادشاهی انتخاب شد در سال پانصد و هفتاد و سه قبل از عیسای وفات یافت و
و بعد از و سیز و یوش و تیغوش و عیسای که دختر پادشاه هر عقد کرد و باز عیسایار و اتفاق لشکری بیاد
رسید و در سال پانصد و چهار قبل از عیسای کشید و بعد از و ترکوی ملوک حسن نوزده پادشاهی ملوک حسن
میل کس و داد و سیز و یوش و تیغوش و عیسای که دختر پادشاه هر عقد کرد و باز عیسایار و اتفاق لشکری بیاد
قبل از عیسای کشید و در سال پانصد و چهار قبل از عیسای کشید و بعد از و ترکوی ملوک حسن نوزده پادشاهی ملوک حسن
چهل و سی سال کشید و او را ترکون نیز گویند و این هم شهری را نیز مدتی عصر خصی و ده اند چنانچه عصر اول از زوال است
ترکون است تا به دیکتاتور بلامت شدن سید که از سال پانصد و چهل و دو قبل از عیسای کشید و در سال پانصد و چهل و دو
و عصر دوم از سید تا آتش است که هشتاد و دو سال قبل از عیسای ناسی و یک سال قبل از عیسای است و در عهد جمهوری
و قایع غریبه در سولات ظاهر شده است که متون تواریخ اروپا و از آن پیش چون است و اما مختصا بعضی از قایم را
ذکر می سازیم که بکند که در وقت جویمز بود در عصر جمهوری در سال پانصد و هفت نماند و درین سال از تواریخ اروپا
بحسب ضبط آورده و فندان این ولایت را که دم از خلفا میسر و ندر سیاست کردند و در سال پانصد و یک سال
از عیسای تین باقی لغت جمهوری برخواست و شد و جنگ کردند و لی کاری را پیش بردند و در سال چهل و صد و نوزده
قبل از عیسای بیشتن از تیغوش و دیکتاتور قرار دادند و این اول کسی است که باین منصب جمهوری رسید و در سال چهل
نوزده و یک کاریویش سردار بزرگ روم در بلوای عام که ختیه بشهر الظیم رفت و با طایفه و آتش خست و در سال چهل
هشتاد و هشت شهر روم را محاصره کرد و پس از محاصره هفت با تاجی مادر خود و زن خود که از شهر روم بزد و آوردند
و در میان آنها را شمشیر کردند و از حاکم ایشان برخاست و در سال چهار صد و هفت و دو هفت خانه واده می کردیم

که بخان خرمکین و در خماره دنا شده و دست هزار دست سحر و دو هزار مخفی و چندین هزار بار نره و رزمین و زمین
 و نیز بخان تسلیم کردند سرور و روم چون آن بیچارگان را با محال و بد حکم کرد که دولت روم از مدیقت شما رخصی شد و بی گنا
 دیگر داریم که اگر بعضی آید دوستی با شما آید خواهد بود اگر چه این خواست علی الظاهر کسبست اولی عاقبت آن سبکبست و شمار ازین
 تخلف کرد و رزمی فیت و آن حکم این است که میان شخص که رنج را بفراود و عناد نداده اند خشت و کل و در از خون سرشته اند
 که مایه عداوت و بغضا ما بین دو دولت شده است ما می که این شهر بر سر است عداوت شما نیز برقرار است و اگر شکر رنج
 در کنار در با منی شد بر که رنجی آن خیال جزیره سبب آنکه که اشارت به سبب است و مکتب سببانی افشا و ندیش با بداین شهر را
 حراب کرد و دجایی دیگر که دو میل دور تر از دیار باشد بنا و در و رسا و شایخ که رنج مدنی از نشینان این حکام مهیوت مانده
 بر جانش نه که اندکی است و الاطین فی الارض حیران عاجز و سرگردان مانده و بعد از اسامی رومی غرور و نیاز و شجاعت
 سودمند و زمین افتاده و با چشم ننگ و چون چاک بنیام الناس و فقر عراند که گفتند که اول در باره آنست که رنج کلیم فرمودید و ما و
 باشکریان نفی بلکه روم و اوار و وطن است و خیر و ثانی سبب آنرا که بر کرد و خواستند تسلیم بودیم و ثالث اسلحه را خواستند و دادیم
 چه تخلف است که کجی بی باغان شوم خانه های خود را بدست خودمان خراب سازیم سرور و رومیان در حال سخت و غرور و کف
 و اگر اطاعت کنند خودمان شسته خواهد شد روم اواب فتند و طغیان بسته به روم بیوت و حیران است و الا خیر حرام
 قاطع و سنان ساطع بر تادیب و تحریک قوم خواهیم کرد و شایخ با جالت پریشان چشم که بران بشهر کشند
 اهل شهر را از وضع و مشرف ازین حادثه کار نه خبر دادند که رنجان دست از جان بسته و بدل بر مرکب داده و مقام محاکم
 را آمدند و آنست که رنج را با فراریان و بشکریان بشهر طلبیدند و هیچ اسلحه نداشتند و اما ای نا شکسته ایست
 جنگ قیام کردند و زنان از ناچار یاری گیوان و موی سرش را بریده و طاقش می بافتند و مبادا کار کس از شکوه مشکل
 مدافعت جمعی شهر که رنج فرزند از عصب سرور و دوباره شهر بیت و چهار نعل بود و دار که حکمی داشت که دایره حصارش د
 دو میل و قطر دیوارش نه فرس و بلندی دیوارش شش و چهار زرع بود و با محله آنست که رنج کلیم سرور شهر سنگری میب
 مرتب کرد و در میان نیز محاصره کردند و اهل شهر از جان گذشته و مقام مدافعه بر آمدند و در چندین جنگ نظریافتند و مدت محاصره
 دو سال طول کشید و قلعه داری که رنجان در اطراف و کلاف شهر گردید و دولت روم آن سرور را غل کرده و هوا
 و دیگر باشکریان بدو لشکریان خود فرستادند و او نیز کجیال و نیم دیگر محاصره کرده و جنگهای عظیم از طرفین اتفاق افتاد
 و درین مدت بر پشت و عدت و میان می افروزد و از رنجان می کالست آخر الامر از یک سمت قلعه خندید و اوار قلعه
 رومیان داخل شهر شدند و در روز علی الاتصال در میان شهر آتش جنگ از طرفین را باز می کشید که رنجان با
 شده و خانه های خود را بدست خودشان آتش زد و بجای دیگر نقل کردند و مدت هفت شبانه روزان شهر سوخت
 و در میان غفلت و غارت و غنیمت اموال مشغول بودند و بجا و بجز آنکه در آن منزل داشتند امان طلبیده بودند آمدند و
 و آنست که رنج کلیم نیز امان طلبید و سیر شد و فلان او با و غفل او خود را در آتش انداخته و با سیری تن در زد و اندو غنیمت او
 زیاد تر از شوهرش بود که نار را بر سر آتش رنج داد و این واقعه کینه و چیل و شش سال تبیل را غسی اتفاق افتاد
 و شهر را در میان چنان خراب کردند که اثری از او مانده است سرور روم اسرار داشته بودم بر پشت و هر مکتبی و رنج
 که رنجان بود بدست رومیان افتاد اگر چنان که از غریب امور دنیا است و سر که خواند بر رومیان تو را بفرستد
 که در که در حالت سستی که مقام بخانیش بود و هیچ رحم بر خمار و نیز و ستمان خود نکرد و ندولی شوی عذر و مکر و دروغ که را

سیان جمهوریہ و قیصرہ روم و شاہستان مغربہ مشرقہ

۳۱۶

بی فروغ است و امپراتور نجاش شد که سیان دولستان از حج و بن برافرازد که نجاش به عدد و مکر و فاق منبره آقا
 بود و هر که برایتان خدمت میکرد و دعا و دار و سر حجامی جیسا میدید که ساد اطمینان کند و هر که غصیاں می نمود و از دست
 می یافتند از بای دمی ادا اعتد و بر زلت چاکران و عترت مدکان می بخود و بد و معذرت و تقاضا می جیسا که در
 مقصود و قاصدین قبول می کردید و مانع تعارضات و تعارض و در کشور اسبابا الزامه و احیاناً از مکر و تلبیس و
 سیاست که قرار بر اعتد از آنکه در جنگ بیو یک اول کان طیوش امپراتور استبدی می بین که از ممالک است
 امداد که نجاش از حاکم و لشکر یکراں با عانت نجات آورد و رگوش سردار و رومی را شکست داد و در
 رده که قرار شد و در ازای چنین خدمت اهل کرخ وقت فراغت کان طیوش بمحل شتی میرسد که در ازای
 بدریا آکنده بنایک کرد و در رگوش را که نجاش بعد از چهار سال حبس با کرده واسطه صلح قرار داده و روم
 مشروط را که اگر صلح نشود او بر کرد و او عهد کرده و روم آمد و امسای دولت روم راضی بصلح شد و از دزدان
 متاوره جو یا شدند و وقت اگر چنین عهد کرده ام که اگر صلح نشود بار دیگر کرخ بر کرد و وار عهد خود سر را بکوا هم رد
 ولی در مقام متاوره بدولت خود حیات بر کوا هم کرد و دولت کرخ صحبت شده و در حالی کشته و اهرامیک
 نفاق دارند و هر کس در بی طلب مع حواست هرگز در مقام صلح بر می آید که نجاش را زوال دولت مردیک است و
 یا لیسک بکردن خود بهاده تسلیم کرخاں شد و حتی رن و کج خود را میدید که کرخ میای خود و راحت کرد و این
 و وحشی روستان چون او را قتل خلعت داد و دست در سال دولت و بجهاد و حج مل ارعی بر جو و غنوت تمام وی را
 کشید و بدی قتل او کان طیوش را در دودمان خود گذاشتند و از نوکی ان کار برایشان رسید و بجهاد رسید و در
 هشتاد و دو جنگ پیشری و اینک اتفاق افتاد و او ان چنان بود که میری و اطلس بر رومیان شکست داد و
 از ایشان کشت و کول روم آگویی یوشن اگر قرار بر حواست بر سر سوار کرده در بنر بای که و امید و رومیان
 بر مقام نمای بر آمد چند بار لشکر تعیین کرد تا آخر بای را فرستادند و بای با فتح و ظفر هفان شد و ان
 مشرک ساخت چنانکه در حواست خود و شیمی انجا انار و حواست کرد و در سال جلیل و بخت قتل ارعی
 فار میکنند و بای پس از تسیر اتفاق افتاد و بای شکست خورد و مملکت و دولت تسیر است و در سال جلیل
 چهار سیر در حواست کشته شد و تاریخ روم را در ان لادامیرا ابریم تیرادی حواله باد شاه معمر و محمد شاه
 ژاده ناکشته شدن خضر را کلیسیان فارسی ترجمه کرده است و تفصیل و تاریخ در ان مختص است هر که خواهد
 بر ان کتاب رجوع کند انقضه در حقیقت بنه اول روم و یوشن سیر است که در ان شکست و بای
 سیر میباشی نشد و او را در بای در هج سال چهل و چهار قتل ارعی شد و بایان و جندی انطونی ریس
 بود تا حواله داده فقیر انوشی سیر در سال بیست و یک قتل ارعی در حاکم انوشم مقرر کرد و او ان چنان بود
 که در انوشم سفین عربی انوشی سن با سفین عربی انطونی و کلیو قتل ارعی حاکم است و در سیدتی و در
 عرب انطونی غرق شد و این جنگ در دوم سیر سال بیست و یک قتل اولاد عیسی اتفاق افتاد و انوشی سیر
 تاریخ اعر شاهنشاهی رومیار حساب میکند و بنه او را شاه اول روم میداند ولی جمعی است که
 روم را از انوشی سیر بر گیرند و او را قیصر اول میداند و در سال سی قتل ارعی شد و در ان تاریخ کرد و در سال

۲۰ بعضی نامان
 شمال درخت
 و طایف مملکت
 ایشان را در کرخ
 فرستادیم

چون در کتاب

چون در کتاب

۳۱۷
 بیان جمہوریہ و قیاصہ و روم و شامستان مغرب و مشرقی

جست و جست قبل از عیسیٰ لقب آگشس یا عطا کردند یعنی مغفرت و کامیاب و اکنون با نام آگشس مشہور است در تواریخ قدیم و کتب
 ضبط کرده اند در عصر آن شاهنشاهی حضرت عیسیٰ علی بنیاد علیہ السلام از یمن یا کنعان برخیزد و حضرت مریم علیہا السلام بعمره و
 در آمدن پادشاه و بعد از او داد و در عصر جهان موصوف بود چنانکه اکنون در رستمستان ہر پادشاهی کہ بعد از انصاف متخلف
 باشند و در عصر او بر عباد و یا خوش گذرد زمان او را بنام شاهنشاهی آگشس بنامیدند و از خوبی و داد و بخشش آنشاه
 بود کہ در عصر آن حضرت عیسیٰ علی بنیاد علیہ السلام زبیر بخش و در عصر جهان شایسته چنانکہ در عصر آن شیروان عادل خرم رسل ہادی
 شہل بنو رجاء خود گمانات را بر او بخش ساخت القصد آگشس را بعضی قیصر اول و برخی قیصر ثانی میدانند و در سال چهارم
 بعد از ولادت حضرت عیسیٰ آگشس جهان فانی را و داع نمود پس از آن ہمہ شاهنشاهی آن را آگشس می خواند و بعد از
 قیصری نامیدند و تا بر یوش آگشس را قیصر ثالث است بنحیث در سال سی و ہفتم بعد از عیسیٰ وفات یافت و پس از
 آگشس کلیک یا قیصر را بنامید کہ چهارم از آن است و در سال چهل و یک بعد از عیسیٰ باقی طری بیون یعنی امین و
 مردم شہر روم گشتند و پس از آن و کلیک یوش قیصر خامس را ج شہر یاری بر سر گذارند و در عصر او شہر روم
 چنان آباد شد کہ هیچ شہری در دنیا نہ در آن وقت نظیر او نبوده بلکہ از آن زمان الی حال نیز نظیر او دیدمان نبوده است
 چنانکہ عجبت شہر روم را در عصر کلیک یوش شہر دندش بلایان و ہنرمندان را فرو برد و کلیک یوش را از آن اداگری دنیا
 بچہ خاطر بسجود کرد از طبع دیگر داشت مصوم ساخت و پس از آن و یوش قیصر سادس است لوی شہانت
 بر شہر یاری مادر خود آگشس پناہ فرست و محقری از احوال نمود و در خواب می دیدم ہندوکش را و در عصر او در سال
 شصت و دو و شہر یال کہ از خوار یون حضرت عیسیٰ است دست شہر روم آورد و در سال شصت و چهار قیصر
 روم را آتش زد و صوبیان را قتل نمود و در سال شصت و پنج سیدنا و کون حبیب اللہ شہر یوش شہر شہانت
 و در سال شصت و ہفت سیدنا و کون حبیب اللہ شہر یوش را قتل نمود و در سال شصت و ہشت سیدنا و کون
 از سیت صادر شد و او خودش را آگشس جهان از خود بنیاد او پال شد و پس از آن سیدنا و کون حبیب اللہ
 کلیک بادشاہ شد کہ او را قیصر سابع خوانند و پس از کلیک کیسار دستبری یوشین او را کشند و در سال شصت و
 شش یوش آگشس را بادشاہی انتخاب کردند و او از عہدہ این کاخ طبر بنیاد و پس از کلیک کیسار سہ ماہ خود را با کار دیال
 ساخت و آتش وی بنیویس سید سلطنت است و پس از سہ ماہ باز او را خلق کردہ اہل و عیال کشند و در آن
 سال بی شش فلویوش و پس از بیست و ہفت سید سلطنت سہ ماہی گذشت و او قیصر عاشرت است و او بادشاہ با غم و
 بود و در سال ہفت و بعد از عیسیٰ بی شش بیت المقدس را کشند و در شصت و ہشت سال بیت المقدس را قتل عام کرد
 و در سال ہشتاد و دو بعد از عیسیٰ وفات یافت و سیراوی بی شش و بیست و شصت است و در سال ہشتاد و یک
 لرج و تخت را و داع کرد و پس از آن بی شش فلویوش و بیست و شصت برادری بی شش و بیست و شصت را قتل کرد و از آن
 قیصر است کہ او را قیصر دوازدهم می نامند و پس از او پلین روم را بنامیدند و در عصر او جنگ و کشت
 شروع شد و این جنگ مدت ہفتاد و دو سال طول کشید و در عصر او کار بنیاد کاہن و منجر روم را زندہ بگور کردند و در سال
 نود و شش رخت از سرای سپنج بردست و آسمانی سلاطین و ملکات

۲ و اگر پناہ
 نیز بر سرای خود
 رسید چنانکہ
 با سید و دوم
 کشید

روم را پس ازین در جدول

آرمیم

تاریخ

۳۱۹
پان شاهنشان مغربی و شرقی

از بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد	
۲۳۷	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۳۸	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۴۴	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۴۹	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۵۱	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۵۳	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۵۳	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۶۰	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۶۸	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۷۰	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۷۰	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۷۵	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۷۶	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۷۶	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۸۲	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۸۳	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۸۴	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۲۸۶	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد
۳۰۵	بنفش و عقیقه در کرج دین بهشتاد سالگی خود را خد کرد

شاهستان مشرقی ۳۲۳

۱۵۷

سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیح مطابق اواخر جمادی الاولی هشتصد و پنجاه و هفت هجری با بنجام رسید و اینک شاهنشاهی ترکها که عبارت از دولت عثمانی باشد در سلطانیه برقرار گشت و اسامی شاهستان مشرق از آنجا راست	
۳۷۹	۳۷۹ یوژو سیوشش ملقب دی کریت یعنی الکر در سال ۳۹۲ یوژو سیوشش شاهنشاه مغرب را که بناحق سلطنت را تصرف کرده بود شکست داد
۳۹۵	۳۹۵ ارکید یوشش لبر یوژو سیوشش
۴۰۱	۴۰۱ یوژو سیوشش بجای پدر خود ارکید یوشش بر تخت نشست و در ترویج علم و ساختن مدارس علم سعی بسیار داشت و در سال چهارصد و هشت و پنج خندین مدرسه در قسطنطنیه بنیاد
۴۰۵	۴۰۵ خروشین کی از اهل نرانی از خانه واده نامعلوم
۴۵۷	۴۵۷ یوژو اول
۴۶۱	۴۶۱ اردو آ یوژو یوشش
۴۷۴	۴۷۴ یوژو دوم ملقب دی یانگرن یعنی جوان و جهات اوقات یافت
۴۷۴	۴۷۴ اردو
۴۹۱	۴۹۱ آلتس کی یوشش کی از اهل ای لمره از خانواده نامعلوم
۵۱۸	۵۱۸ حبشین اول اصلا کی از لشکران ایران پروریت بود
۵۲۷	۵۲۷ حبشین دوم در عصر او در سال ۵۲۷ مکی کمر یوشش امیر معروف حب الامر شاهنشاه بروم لشکر کشیده بود سپهر ساخت و در سال ۵۴۷ دوباره طایفه کاش روم را مسترد و ساقطه در سال ۵۴۷ باز از کمر بستن اجتنابی نکرده بروم فرستاده روم را مفتوح نمود
۵۶۵	۵۶۵ حبشین دوم پسر مراد حبشین
۵۷۸	۵۷۸ نایز یوشش دوم بغل و نکاوت معروف بود
۵۱۲	۵۱۲ مایز یوشش کی از اهل کیه دوشینه مایز ایل و عیال خود کشته شد
۲	۲ فوژو کس بناحق شاهی را تصرف کرد و بسیار غدار و نگار بود و او در سال ششصد و ده بعقوبت تمام کشند و در عصر او باب قوت تمام گرفت
۶۱۰	۶۱۰ هر کل یوشش که باعث هلاکت فوژو کس او شد و عربان او را بر قتل کونید و در عصر او لشکر ایران در سال نصبت و شش مسیح مطابق پنج هجری بر حسب امر خسرو پرویز قسطنطنیه را محاصره کردند و حضرت خیم رسل مادی سبیل علیه السلام در سال شش هجری مطابق ششصد و هشت و هفت مسیحی حمله طنیه کلی را بر بند و قتل فیض روم نامه نوشت بر سالست فرستاد و در تاریخ کزیده مینگوید هر قتل و حمله اسلام قبول کرد و از رویسان نهان داشت و نامه را جواب یوژو نوشت و صاحب تبعی را بر قتل و حمله بن حلیف کونید و هوآلذی بقدر رسول اللهالی فیض فی الهدیه و ذلک فی سنه ست من الهجره فاسن و استب بطارقه ان یومن فاجبر ذلک و حیه رسول الله فاعال ثلث ملک

۳۲۴
شاهان مشرقی

تاریخ هجری	تاریخ مسیحی
۲	۴۱۶ کاشن بن تن سیم چند ماهی حکومت کرد و بانا مادی خود منقسم شد
۲	۴۱۶ کاشن تنس دوم در مقام گشته شد
۴۸	۶۶۸ کاشن بن تن چهارم در عمر او مسلمانان در سال ستصد و هشتاد و سه هجری مطابق پنجاه و سه هجری قمری مملکت را محاصره کردند و این لشکر از جانب مویه نامور شد و سرور را پیش ریزید ملعون بود و جنگی عظیم کردند و ابو ایوب انصاری درین جنگ شربت شهید گشت و در تاریخ عرب و عجم سال فوت ابو ایوب را بعضی در سال ۵۵ هجری و بعضی پنجاه و یکت و بعضی پنجاه و دو هجری نوشته اند و سال هجری اینجا تطبیق کردیم جنگ قطن طایفه پنجاه و دو هجری است
۶۶	۸۱۵ جستی بن تن دوم پس کاشن بن تن چهارم بسیار ستمکار بود و او را طغی کرده بکشت عضد او را زد و در عمر او عبداللک بن مروان با قطن طایفه کج کرد
۷۶	۹۵۶ یون بن یوشس مغزول شد و دماغ او را نایز یوشس آبی ترزید
۷۹	۹۸۱ نایز یوشس ستم آبی تر مغزول شد
۸۶	۱۰۰۸ جستی بن تن دوم با قطن طایفه رسید و یون یوشس و نایز یوشس دوم هر دو کشته شدند و جستی بن تن را نیز در مصلحت و یار دهنده هجری مطابق قمری و دو هجری شصت و دو در سال ۱۰۰۸ هجری و در بن عبداللک برادر خود مسلم بن عبداللک را سردار کرده و قطن طایفه را در تاریخ کیده میگوید مسلم بن عبداللک میان چندین هزار ترسارفت و صدیش را از حکومت سران او زد و در مملکت طایفه مسجد جامع ساخت اکنون مسلمانان روز عید ایامی نماز کنند
۹۲	۱۱۷۱ طیبی کن تر کوش گشته شد
۹۴	۱۱۷۳ ابن یوشس دوم در سال ۷۱۶ هجری مطابق ۹۸۱ هجری که یوشس را برادرشای انتخاب کرده و فرار کرد و پس از آن بعد از چند ماه او را بر گشته و یوشس را با دغا کردند
۹۸	۱۱۷۶ یوشس سیم
۹۸	۱۱۷۶ یوشس دوم در سال مسلمانان باز قطن طایفه را محاصره میکنند و این حکایت در تاریخ مملکت است و سال ۷۱۶ هجری مطابق ۹۸۱ هجری است که در وقت عمر بن عبدالعزیز خلافت داشت
۱۲۳	۱۲۴۱ کاشن بن تن سیم که یوشس سیم را برادرش
۱۲۴	۱۲۴۱ کاشن بن تن سیم که یوشس سیم را برادرش
۱۶۴	۱۶۴۱ کاشن بن تن سیم که یوشس سیم را برادرش
۱۷۳	۱۷۳۱ کاشن بن تن سیم که یوشس سیم را برادرش
۱۷۶	۱۷۶۱ کاشن بن تن سیم که یوشس سیم را برادرش

شاهان شرقی

۱۲۱۷	بطریق کوزنت فی سنوهر خراسانی اول	۱۶
۱۲۲۱	راپرت د کوزنت فی پسر بطریق کوزنت	۱۸
۱۲۳۸	بلند وین دوم برادر راپرت چون صغیر بود جان و جرج رئیس مقدس کلیسای شاه شد و در سال ۱۲۶۱ مسیحی مطابق شد پناه و نهجری قسطنطنیه را سلطان یونان مفتوح نمود و شاهنشاهی فرنگ با ایتلین با انجام رسید	۴۵
	سلطان یونان در نایتس که پس از آنکه قسطنطنیه را مفتوح داشت و تعداد شاهان مشرق محسوب می شود شهر بیت در آسیای صغیر که او را میسند نیز میگفتند و اکنون از تنگ خوانند و شهر بیت در ایتالیا که با هم کوئی معروف است و دیگری در روم ایلی بوده که اکنون خراب است و مقر سلطنت آنها شهری بوده که در روم ایلی بوده	
۱۲۴۲	شود و کوزنتس کرس	۱
۱۲۴۲	جان د کوزنتس	۱۹
۱۲۵۵	شود و کوزنتس کرس دوم پسر جان د کوزنتس	۲۲
۱۲۵۹	جان کرس کرس	۵۷
۱۲۶۱	میکال پسر میلو کوزنتس در میان شایان یونان که پس از تخریب قسطنطنیه پشاهی میداد	۵۷
۱۲۶۱	میکال پسر میلو کوزنتس را فتح و حبسهای جان را سرور آورد	۵۹
۱۲۸۲	آندرو کوزنتس آندرو پسر میلو کوزنتس پس از پنجاه سال استعفا کرده سلطنت را بنواده خود و گذاشت	۱۱
۱۳۳۲	آندرو کوزنتس پسر بنواده آندرو کوزنتس دوم	۲
۱۳۳۱	جان بی کوزنتس حاکم می شد و بی ملق شد و پسر جان کوزنتس بود و چنانچه کوزنتس که به آندرو بی ملق شهرت دارد خود کرده هم پشاهی کرد	۲
۱۳۳۷	جان کوزنتس در عهد و در سال ۱۳۴۱ میلادی ۷۵۲ هجری لشکر او خان برادر و اعلی شد و اقل الشریک از کما الشاه پشاهی شد و آسیای صغیر	۸
۱۳۵۵	جان بی کوزنتس پشاهی سلطنت کرد	۵
۱۳۹۱	فیوئل کوزنتس پسر جان بی کوزنتس	۷
۱۴۲۵	جان بی کوزنتس پسر جان بی کوزنتس	۸
۱۴۴۱	کاسترین قین پسر دوم پسر جان بی کوزنتس عهد این پادشاه شهر قسطنطنیه را سلطنت کرد و در ۲۹ می سال ۵۳۱ میلادی او را خردی	۲
	اولی ۸۵۷ هجری مقرر شد و شاهنشاهی مشرق بزوال رسید و کاسترین قین پسر دوم با همه عیال و اطفال و متعلقان گشته شد و سلطنتی که ۱۱۳۵ سال طول کشید و با انجام رسید بقایای دولت و ملک با خدای و اعجاز کلام معجز نظام حضرت نبوی است چون قلم سبکین قلم از تحریر کوشا ایتالیا فرخت یافت شخصی نا کار کما و رانامه و خا بر میستمر روزی بمقام مبارکه برآمد نظره رفیق بر این حامی جمالت پس از مشاهده بخت درخت که عمر شریف حرف این با طیل و قاقا و لیل شود که ما و ابرار قلم سبک شتافته ولی که آتش فشان که قلعه او باریک شود باشد یافته چنان پنداشتم که بزل چنین می سرایدنداستم که خا اثر می خاند ما خود اندیشه کردم که محسوس است محسوس نکند و کتاب را به هم نهادم و این آیه شریفه را خواندم قلم سبک دلی الارض فنگون لهم غلوب یعقوبان او اذان یسوعون ما قاتنا لاقمی الالبصار و لکن تعی القلوب التي فی الصل و در غیبه علیه الرحمه مناسب تمام جم گفته است چو مستعد نظر مستی وصال مجوی که جام جم نهد بدود وقت بی ببری	

وان کونتی با که اسم شهر با اسم کونتی تفاوت دارد ازین قرار است

کونته	بلدان
۱۹ در همسم که درم تلفظ کنند	در همسم که درم خوانند
۲۰ لنگا شیر	لنگا شیر
۲۱ حشر	حشر
۲۲ نازم برکت	نیوکیل
۲۳ کم برکت	کرکیل
۲۴ وشت مؤز لند	آپل بک
۲۵ شیراپ شیر	شیردور بوس
۲۶ رتند شیر	اؤن هم که در تلفظ اؤنم گویند
۲۷ نازو لکت که در تلفظ نازو لک گویند	ناز و لک که در تلفظ ناز و لک گویند
۲۸ سؤ لک که در تلفظ سؤ لک گویند	اوس و لک که در تلفظ اوس و لک گویند
۲۹ ای سکنس	چلش فورو
۳۰ میدل سیکن	لندن
۳۱ سدی	گلد فورو
۳۲ کنت	کن تر بوری
۳۳ سامیکن	چی حشر
۳۴ برکن شیر	ریدینگ
۳۵ فلیت شیر	سالز بوری
۳۶ همت شیر	وین حشر
۳۷ داربیت شیر	دار حشر
۳۸ سایریت شیر	بث و ولس
۳۹ دوان شیر	اکتر
۴۰ کارن وال	لان سسین

[illegible]

باب ہفتم و چارم در بیان فقیہ اعلیٰ

و سویی آبپاش یعنی نه بای سویی آردی قرن در ده و د ساکنند و قرن و قرن سیمتس یعنی نه بای قل و قرن در و سوس
در شیر در قرن در شیر آب شرو و نه بای سیمتس یعنی نه بای میزند در سافرت شیر و قلده های مرغی اسکند
وسی قرن و بایلین و بیزر که بایزند و لعل باؤ و سی گنت در یارک شیر و سویی آرد ناز کم بایزند است
باب هفتاد و چهارم در لقمه تریشتر لقمه یعنی شافیا هی انگلیس

بر چنین درازمنه است که مشرق از چنگل بود و جنگلهای آنکه ای غزال و گوبه را از کوزن و باطله ها مالا مال از کا
دستی و خنا ز دستی بود و مندر ز بار برده شد و باطله ها خشک گشت و حیوانات دستی از میان رفت و مسکن حیوان
ایلی گردید و همچنین کنون چارهای دستی دیگر ندارد مگر بعضی کوکبترین انواع مانند روباه و گربه دستی و فک و کتا
و منی از بزم و سگ آبی و خنزیر دستی و خرگوش و بکبک که یک قسمی از خرگوش است و موش خنای و دوش
حیوانی است که در زیستان اکثر اوقات در خواب و موش کور و چندین قسم دیگر از کور و موش و در زمان
و نیم مظفر شصت و پنج معروف در انگلند بود که سلاطین نازن چنان مایل شکار بودند که و نیم مظفر شصت و پنج
یعنی جنگل صید را در پیش از حدیث کرد که چهل میل دوره او بود و هر چه سگنه و بادی در اینجا بود و کتا پرون کرد
و ان جنگل از غرق نمود و در مدت تسبیل ان جنگل مشغول از حیوانات دستی شد و از ستم و جورا که جمعی را از ملک و فاش
خودشان بی بهره حست و و نفر از پسران او بی رجا زد و و نیم رفس باورده او و بیری درین جنگل تلف کردیم
اما رجا زدا را بجه غض و بائی کشته شد و و نیم بایتری که و نیم تیران بی غزال می انداخت خطا کرده با و خورد و بلیت
کشت و بیری بی شکاری اسبب است موی سرش در شاخه درختی میزد شده و بخت شده تا به ملک رسید و او را
ازین جنگلهای کنون بریده شده محل ز راحت است و جنگل بزرگی که الان در اینجا باقی است جنگل و بند زاز و
و بنو فارست و جنگل دین و جنگل سیر و دواست و تیرهای کلفت خوب که درین جنگلهای باقی است و این جنگلهای باطله
و افراخ و ناوون و آتش که زبان جنگل است الان نیست چرا که اکثر شاخه بریده اند و باز قدری در بنو فارست
می شود و مملکت انگلند با چندین رودخانه با فایده و نفع آبیاری میشود که هم منفعت ملی از آنها حاصل میشود و هم
جلوه و قشای مملکت است و رودخانه های اصلی که در انگلند هستند شصت و یک است که او را تیر باران
نیز تلفظ کنند و اگر چه باندازه و بزرگی چندین رودخانه در دنیا از بزرگتر است ولی در سیصد و یکده از آنها
و دوی که در بالای سینه خود میسیر کرده می شود و دوی که رودخانه سورن و دوی که در تیرن و دوی که در
و تین و تین و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی
ازینهای کاتس و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی
کشت و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی
کشت و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی
مقوم می باشد و هر قدر که محیط نزدیکتر میشود فراع تر میشود و نامد ریا در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی
چندان بل نبود و هر چه هم بود بطور بد ساخته شده بود اکنون ازین و نقص می باشد که هم بل خردان
و هم بطور خوب و سجا می ساخته شده است و پلهای که در لندن بالای رودخانه تیرن است که لندن را
و سوت و از آن و یک کشت و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی و دوی که در دوی

باب هفاد ششم در بیان شهرهای مشهور انگلند ۳۳۸

و چنین گفته اند که بزرگترین اوطاقی است که بی محافطت ستون در دیوار یا ستاده است و طول این بنا را دویست
سی فوت است که تقریباً شصت و نه دوج است. و در این اوقات فوت است که تقریباً هجده دوج است و یک دوج است
ستون در زیر او افراشته شده است و درین بنا را سلاطین و ملکه های انگلند بخت پادشاهی جلوس میکنند
و این پنج دربار و محکم که شریعت و عدل در دست پادشاه است که این پنج دویخانه و دو محکم که خبری است یعنی
ششیم پادشاهی و دویخانه که مان پیر یعنی وادخواستان عام و دویخانه از شش خبر یعنی معاملات و مالیات که غیر
الملک در اوی نشیند و این دویخانه ها کلی در دست مغربی یا آن سمت دست راست از دروازه واقع شده اند
و هر یک از این محکمات از طاق معینی داخل میشوند و اولی از این درهای بزرگ مغربی دربار پنج شش است که با وصال
در بار پرتل است یعنی کفالت و ضمانت که در اینجا اشخاص ضامن یکدیگر میشوند و دیگر متصل با این دربار که شش
و آن طرف آن دربار که مان پیر است و در درباران دربار و شش شش است یعنی نایب قاضی بزرگ که در
ترانان دربار را در پیشگاه است یعنی قاضی اعظم و بعد از این متصل یکدیگر میگردند و در این دویخانه ها جایی است
و آرام گرفتن و لباس عوض کردن و گنجینه مخصوصه است و در دست بالای پال پله های پهن بزرگ و در درگاه
که از اینجا بهوشن کاف که مان پیر یعنی خانه و محکمات و کلیای عامه رحمت داخل میشود و در آن عموماً برافراشته و بزرگ
و بتصرف حرم پادشاهی می شود و در حرم که یک درگاه بزرگ همه امور مالیات و معاملات دویانی است
میگوید و اسم او مان پیر است که معنی با هویت خانه خانه منقش است مثل سفره شطرنج چون در آن دربار
بالای میز با چنین با هویت دیده بودند از آنجهت و در آن شش یک گفته اند و این دویخانه از آنجهت که در پیشگاه است
که با اندازه و ترکیب دویخانه است که در آن زندگی ساخته شده بود و دانستی اما دویانی نادر است یعنی بنا
و یک برج لندن که در اینجا در آن قلعه است از آنجهت قدیم لندن است و چنان معلوم میشود که از بناهای و کتب
محقق است و در این شهر از آنجا که در آن سلاطین بر تیسر و تیسر اینگو تیسره اند و چنانچه در مقام ضرورت
محل شش اینان بود و در آن و در آنجا خانه دولتی بود و همه تا و در شش بر دوازده انگلستان است و یک
کلیسا هم در میان او ساخته اند و در آنجا خانه و اوطاقهای صاحب منصب هم دارد و در آنجا و در آنجا خانه و در آنجا
و در آنجا پادشاهی و ولای دولتی است و در حرم که یک درگاه بزرگ است که در آنجا است که در آنجا
در سال هزار و شصت و هشتاد و یک مسیح مطابق شنبه چهار دهم در کشتان المبارک بحری اسلحه خانه و دولیت هزار
سلاح دولتی در آنجا باقی بماند و این عمارات جدید که در آنجا و در آنجا کرده اند در سال هزار و شصت و هشتاد و یک
مسیح مطابق هزار و دولیت و شصت و شش بحری بنا شده است و در آنجا که عبارت از آنجا است تغییر داده
از آنجا و در آنجا بوده اند و عمارتی برای ضرابخانه در نهایت استحکام و قشلی در آنجا و در آنجا شش اند و در آنجا
رو و خانه و شش و در آنجا است و شکل آن قلعه و در آنجا است و شش اما مان پیر یعنی
ستون و مناره که مناره بسیار قوی است و در آنجا است و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
و در آنجا پادشاهی است که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
شش و شصت و شش مسیح مطابق هزار و شصت و هشتاد و یک مسیح در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
از آنجا شش ششیده است ساخته اند این نیز از بناهای و عمارت شهر است و در سال هزار و شصت و هشتاد و یک

هفت سخی مطابق هزار و ششاد و هشت جری با پنجم سوخته است محترم کوه دمان بومنت قریب برلین
 برینج و در جانب شرقی او واقع شده است انتی آقا ذی را ایل اکثر سنج سخی مجمع اتجار علیحضرتی بای استنباط
 با فایده است و این عمارت را با اضرابات کراف اول ستراس گرسیم بنا نهاد و در مقام سوختن شهر لندن این عمارت
 خراب شد و پس از آن یکبار بخت در سال هزار و شصدهشت و سخی مطابق هزار و ششاد و هجری ساخته شد و در آنجا
 سنجی در شش تخمیناً از وقت آنکه چهار ساعت و نیم بعد از ظهر حاضر شد و معالجه و مصالح و اشغال معامله و تجارت کرد
 و پس از آن قضای چهار ساعت و نیم در وازنای آن عمارت بست و بشود که دیگر احدی ناز و دیکر داخل آنجا نمیشود اما
 ذی برینجس میگوید که بعضی چاقی که مجمع حیوانات و عمارت با و عجایب عالم است یکی از عمارتها عالی باشد و در
 و در کوه گریست ریل و در محل یکسری است که آن محله با خلق به دیوگان نامیده بود و این اساس را
 در انگلند ستراس سناون برقرار کرد و جمع آوری کنب و غایبات در میونیم خانه چه مصنوعی و چه ذاتی چه
 نام داشت و این میونیم خانه ششگوشه است برکنایه گنبدین و کنایه عمارت و از دو و سنج سخی بای غنی
 و جمیع سنج بای ستر و سنج بای قونلی و جمیع سنج بای حر کوکس لندون که سنج خود نوشته
 و جمیع استغذیر و سنج گریست و خود دست کرده است و هر معدنیات که بخت جمعه کرده است و عینه که بای
 قدیمه مسکان که پیشین پیدا کرده است باکنایه جازنج سیم و دیگران به آن آثار قدیمه مصر و یونان و غیره است و در
 کار است تمام کامل جازنج سیم و چهارم داشت و در جمیع کتب غریبه و نسخ عیدیه از هر ولایت و هر ملت سعی بلیغ
 نازدستی و افزوده کامل اینها چندین ابواب علم در سال هزار و هشتصد و پنجاه و هشت سخی مطابق هزار و صد و هشتاد و یک
 بر روی طالبین و محصلین کشوده شد محترم کوه دمان استغذیر صیفه اسم مغفول است یعنی اینا شده و در سنج
 جمع بود است که معنی حرمت و مراد اجسام طیار است که بهمان هیئت است شکشان را خالی میکنند و از آن
 و غیره پر میبازند که غیری روح را بادی روح فرقی نمی توان داد انتی آقا ستراس برینجس از بنای دیوگان
 ستراس است که عمری او دارد و هشتصد و دوازده و از ابدی خوش طبع لندن است و بخت سنج طلق و راحت عباد
 که در نزد حمت کشید چندین بل بنکوبالای چنین بنا شده است که اساسی بنا لندن برینج و در سنج
 و یکت فریزش و دوازده و سوت و از آن کوکس مال است و این دیوگان از آن دان و دیگران از سنگ و
 بنا شده است و پلهای آنی اول در برینجس اختراع شد و اول بل نیز که از آن سنج ساخته شده است در پلهای
 رودخانه سوزن در کال پروک دیل در ولایت ستراس پیشرو و در آن این آهن را در آن چل آنکه معلوم کرده اند
 هفتاد و هشت تن و نصف است و آن بل یک طاق بزرگ است و دایره آن طاق یکصد فوت است و بل
 پلهای آنی که بر خنجر و حیران و ششونده را ستر کرد و آن کد بل معلق است که در نزدیکی لندن موسوم به برینج
 یا زک شهر بزرگ و از بلند آن قدیم است و در آنجا بلی و در آن عالی از سنجیه گاشک برقرار است که آن گاشک
 بهترین بنای گاشک دارد و با میداند و شاه راه و سوزن در نزدیکی بازگ در سال دویست و ده بعد از عیسی
 و فایده یافت و سنج در آنجا گاشک و سنج در گاشک و سنج در گاشک و سنج در گاشک و سنج در گاشک
 هر سوزن مؤثر در نزدیکی بازگ لشر برینج شکست فاشی بکار اول در سال هزار و شصدهشت و چهار سخی مطابق
 هزار و پنجاه و هجری اداوند که ستراده و برینج باکی و در کرامت و مله شد و کاشک و سنج در سنج شایسته

[illegible]

باب هفتاد و هفتم در بیان بقیه شهرها و قصبات نخلند

استول شهر و بندرگاه کلاسترشیک است و در زمان قدیم شهرشانی انگلند بود و لیکن الآن لیورپول و
و همچنین آن در همه چیز گذشته اند و در هر روز آن در دو خانه کوچک آن داخل میشود و معاملات این شهر مطلقا با آن
و اسپانیا و پورتگال و آفریقا است لیورپول شهر معمور و بندرگاه کلاسترشیک است و او را قصبه
انگلیستون گفت و این شهر دو صد سال قبل در یکده محقری بود که مای گیران و صیادان در اینجا منزل داشتند
و زاده تر از صد نفر جمعیت یافت و الآن در دست هر از نفوس دارد و معاملاتی با رومی و هند و غرب و امریکا و آفریقا
معمور و در اینجا آثار قدیم بسیار است و جمعیست اینجا در دست و پهل هزار است و غالباً معاملاتی

دینا است که از آنجا میسر بند و لیس کجیته کارخانه های ماهوت شهرت دارد و مقصد جمعیست دار و معدوم را
شیراز است که درخت سبز و میوه های است که تجارت او با بایک است و مقصد جمعیست ماهوت سازی و کارهای آینه و شیشه
دارد و میوه کسین برای معالجه زغال سنگ معروف شده است و این شهر پیش از این برای جواربه های ساقه دراز مشهور است
و در و بند جنوبی انگلند که یکی دو قرن پیش و دیگری پانزده سال پیش است جهان را در مسافین پادشاهی اقامت دارند و این
دو بند چهارم ای پادشاهی را می سازند و او را میراثینک در پانزده سال پیش در سال هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مسیح مطابق
هزار و صد و هشتاد و هجری هف کوه لولایک شد و آن شهر و دوازده سال است و درین دوشترخانه های عالی بسیار
و در آن شهر فرود آمدن کشتی های زیاد تر است و درین شهر لولایک و کبیر در پیرس یا رخی ساخته است که بر تپه ای برای کشتی چرخ
عالی معروف است و در کشتی چرخ آنجا تا س کشتی که از آنجا می رود در سال هزار و صد و هشتاد و پنج مسیح مطابق
شش هجری ششصد و پنجاه و پنج میلین مسلمان در زمان منتهی چناری درین شهر بود و درین شهر پیش از این شهر در سال
سجده و هشتاد و پنج مطابق هفتصد و نود و هجری متولد شده است و او آن کسی است که فرانسوا السخر کرد و در پیشتر خواند
و این شهر معروف و دیدار یک متولد شده است و در این شهر که در آنجا جان من مشهور بر صده و دوازده سال است و در زمان
تخت دین امیر معروف الی و در آن زمان در سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیح مطابق هزار و هشتاد و پنج هجری متولد شده است
و در پانزده سال پیش از این در کشتی چرخ عظیمی اتفاق افتاد که یکبار در شهر از آنجا می رود که پس از آن از آنجا می رود
مهر خوانند پس ازین جنگ و خصومت روزی از میان برخاست و طبقه دیگر بخت انگلند عروج کردند و شهر
کیو یکبار پیشتر جمع روز است که یکی از این شهر و در آن وقت در انگلند دوم و در وقت شده بودند بعضی تابع خاندان یارک بودند
و بعضی تابع خانواده لنگستر و اینها یکی را تابع یارک بودند که سرخ بر جاده خود میدوشتند و اگر کسی نبود یا پاره در دست
و اینها یکی را تابع لنگستر بودند که سفید میزدند و همیشه با یکدیگر جنگ و خصومت داشتند پس از آن جنگ و خصومت آن
دو طایفه تمام شد و طبقه لنگستر بر آمد و سلطنت را صاحب گردید و این دو در قرقر کوچا نشینی و در نزدیکی کثرت هزار و پنجاه
در آن وقت شش شیرازی و در کرام و آن معروف چارلس اول در سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیح مطابق هزار و پنجاه و پنج
هجری شصت داد و دو تاجانه و خورخانه و سایر اساس سلطنت و کاسه و کلاه قیاس ختیا و بدست افتاد و فادان یکی از
معموریت در نزدیکی آن در آن وقت شش شیرازی واقع است و درین تیره برجی بود که در آنجا حرمی است و شورت ملک است
مدنی مدیجوس و معتقد ساخته و در آنجا نیز در سال هزار و پانصد و هشتاد و پنج مسیح مطابق هشتصد و نود و پنج هجری او را
گشتند و این برج اکنون خراب است و درین دیر نیز یکبار درین بخت دیوگ گلاس پیشتر متولد شده است که پس از
از سلطنت او را یکبار در شیراز خوانند و در آنجا پیشتر گردید و آن کسی متولد شده است و در آنجا یکی یعنی کلبه و خانقاه و آن
در ای یکس هزار و پانصد و پنجاه سال پیش جنگ عظیمی رخ داده است و جنگ پیش از آن در سال هزار و ششصد و شش
مسیح مطابق چهارصد و پنجاه و شش هجری و هشتاد و پنجاه و یک مسیح مطابق هزار و ششصد و شش
و در و شش و شش و شش معروفی است که در آن کلیسا پادشاه جان را در سال هزار و دویست و شش متولد شده مسیح مطابق
ششصد و سیزده هجری دهن کردند و در آنجا کرام و آن در سال هزار و ششصد و پنجاه و یک مسیح مطابق هزار و ششصد و یک هجری
لشکر انگلند را شکست کلی داد و لشکر انگلند به بیت اجتماع را انگلند حمله آورده بودند که چارلس دوم را که در آن
پناه برده بود اعانت کرده و بخت انگلند را شکست داد و آن ملک چارلس دوم بخت تمام خود را با فرانسوا رسانید و پنهان

سال
هشتصد
هشتصد
سال

۱۰۵۵

۹۹۵

۱۴۵۵

۱۵۰۵

در پارتش مَش حسب الامر پادشاه یوسف کلاه شد تا **سُکُنت** یکی از خفاست و در کن تر بُوری او
 نیابت حضرت عسی را کرد و مردم بدو راجع شدند و تفرکافی و میان والی داشت و چنان گویند که از و خارق عادت
 سر میزد و این معنی باعث حد کشیشان و خلغای دیگر گردید و در خدمت پادشاه هینری دوم سعایت از گردید
 و فتوای قتل او را دادند و بعضی از جهال را یاد دادند که با او نظور تنه و استخفاف حرکت کنند چنانچه روزی در کوه
 دُم اسب او را بریدند تا آنکه پادشاه جمعی را با کشت که او را در کلیسا کشته و کلاه او را چنان گویند که مغرور است و
 بیکدیگر آمیخته شد و در میدان نوشته است که تا من **اُکُنت** خلیفه اعظم کن تر بُوری در بیت و نهم و سی سال هر از
 صد و هفتاد و یک مسیح مطابق او از خرابی و سخت و سخت هجری کشته شدند و چنان بود که چهار نفر از بزرگان ما
 شنیدند که هینری دوم در حالت عجز است میرود و استبداد خود حرف میزند فقط خطیط الکبریت خفاست و میگوید
 چه است هزاره تا شاد و تا کام هستم که کفر خود و غموری در خدمت گذاری خود ندانم که مرا از شرارت و فساد این خلیفه
 خلاص کند و آن چهار نفر برون بغیرت آمده باشند و با منی که در کن تر بُوری حمله آوردند و تا **اُکُنت**
 در محراب مشغول نماز عصر بودند چون از قصد ایشان با خبر شدند فریاد کشید که شمارا با سم قمار مطاق قتم میدهم که کسی دلی را
 سازارید و از سده کلیسا بجای ذیت حرا سید و چنان نوشتند که آن چهار نفر خواستند و او را از کلیسا کشیده بیرون
 رفتند و تا نندگن نشد و این کار را از ارادت او می شمارند که گفت شما دانی و این بیرون میرید و خون من درین محراب
 ریخته خواهد شد و اینها بناچار در دهانجا با و چندین زخم زده و کُت کردند و او با وجود چندان جراحت چچاه و ناله و نگر و گریان
 استخوانهای من **اُکُنت** را در سال هزار و دویست و بیست مسیح مطابق ششصد و هفده هجری بطلا و جواهر کرفتند و در
 هینری هشتم در سال هزار و پانصد و بیست مسیح مطابق هشتصد و هشتاد و پنج هجری جمع کرده سوزاندند و در مخزن العلوم
 نیز سال وفات او را هزار و صد و هفتاد نوشته که با قول مصنف مطابق است و با همین کیسالت تفاوت دارد و اکی
 و در **اُکُنت** و **اُکُنت** و **اُکُنت** در بیت و پنجم ابریل سال هزار و پانصد و نو و بیست مسیح مطابق اوایل شوال
 هفت هجری متولد شد و از اعمای معروف و نقل و شهادت موصوف است و فتوحات عظیمه از دست رزده است
 رئیس الجبوی الگندیز سرافراز شد چنانچه ذکر خواهد کرد و در نیم شهر هزار و ششصد و پنجاه و بیست مسیح مطابق او
 ذی حجه هزار و ششصد و بیست هجری در زن پناه و نه سالگی وفات یافت و **اُکُنت** در سال هزار و ششصد
 مسیح مطابق هزار و صد و بیست و یک هجری در قتل متولد شد و پدر او در آن شهر مرد و کنایه منسوب و پیشتر متنی که
 از دانشمندان نامی گشت و از تالیف و تصنیف بسیار است و در لغت نیز کنایه خوب نوشته است **اُکُنت**
 لغت لاتین است یعنی نامه زادی یا فرمان اختیار بزرگ آنچنان بود که امر اجتمع شده و بجز و عفا ز پادشاه جان حکم گرفتند
 که بازادی و حریت رفتار نمایند و آن پادشاه حیران فرمازا امضا کرده و نسخ گذاشت و پادشاه جان در سال هزار
 صد و نو و بیست مسیح مطابق پانصد و نو و پنج هجری جلوس کرد و در سال هزار و دویست و چهارده مسیح مطابق ششصد
 هجری این فرمان را داد و تا آن زمان اختیار را پادشاه بود که هر که میخواست میگرد و بزرگان امر او را در دولت اختیار
 کلی یافتند که پادشاه را در امور و شراکت و شهادت و بلکه خود مختار بودند و پس از آنکه پُرکنت برقرار شد اختیار امر او را در
 نسلب شد و کلای عت متولی شدند چنانکه کنون امور کلیه بصوابید پادشاه و امرای دولت و کلای رعیت فصل
 میباید که هر یکی از اینها اختیار کلی ندارد بلکه هر یک با هم کرد و امرای اتفاق نمایند و امر پیشرفت بهم میرسد و اگر حق

۵۶۷

۵۶۸

۵۶۹

۵۷۰

۵۷۱

۵۷۲

۵۹۵

۵۹۶

باب هفتم در بیان بقیه تهرای مغلده و آثار قدیمه مغلده

و در میان و مسکنان و در میان آثار قدیمه تهرای مغلده که باقی است استخوان پنج است و در وقت شیراز
و قریب به نظایر بنایان دهان و مشتمل بر دود و زرد و بعضی شکل سنگ است که بقایا مبلدی سیم نصب
کرده اند و در گزشتان یکی است و دایره پیرونی یکصد و هشت فوت قطر دارد و در وسط آن یکی استخوان یکی بود
که اکنون از آنها هفده استخوان برآست و هفت تن دیگر برین افتاده و شش تن دیگر شکسته است و آن یکی
که برآست از جعبه فوت تا جبهه فوت ارتفاع دارند و عرضشان از شش فوت تا هفت فوت است و همچنین یکی تنه
شکل و ضخامت دارند و هر کدام از این ستونها سه فوت و نصف فاصله داشته اند و در میان آنها بانهای بزرگ یکدیگر
وصل بوده است اگرچه استخوان هیچ از آنها قدیمه برایش نیست ولی سواى اینها چندین دارد دیگر است که تفصیل نوشتن
آنها باعث طول است و بیشتر آنها در ویز و در جزیره انگلیسی است و در جزیره انگلیسی بیشتر در وقت با مسکن و بیشتر
از آن طبقه مسکنات رسیدند و چون گوی که گویا سر کرده و در میان آنها فلینا را زنده زنده باطل انداخت و آن
و غمه های ایشان سوز و گران و آل برقرار است مترجم کومید و در وقت معنی مؤید و در نوشتن است که در
سالها بزرگان این طریقت بر پیشرو مسکنان را با این ستمی خوانید و ایشان در جنگها و کوهها مادی داشته
و برای خودشان درجای تحت مقام و منزلتی ساخته اند و آثار قدیمه رومیان در مغلده مشتمل بر حوضها
و خطوط قدیمه و جاده های مغرب و شمال سنگ و تمام با و معرکه و سنگها و قلعه است و از جمله شاه راههای مغرب
از سنگ باقی است که از دوازده کشته شده و از این کشته شده بلند می رسد و از اینجا به ویز و کوم و شش شل
و استریت و زرد و تو سینه و لین و زن و سینه چپین همان در نزدیکی شیر و زبور کشته شده و از اینجا به شیرین
رسیده و از اینجا از وسط ولایت ویز و کشته شده تا به کرج می رسد و دیگری شیرین است و است یعنی کوه چهره
که او را کشته فیضی و دیگری کوه فیضی جاده بزرگ ساهی که از لندن کشته شده پسین کرج می رسد و آثار این راه
ما وجود است که هر از وقتها سنگ ساخته شده است باز در اکثر مواضع بحالت اولی خود باقی است و آثار بقیه
مسکنان بیشتر کلبه های عالی است و کوبترین آنها یکی در فلان و جریخته است که در اینجا چندین نفر از سلاطین
شده اند و استخوانهای آنها را خلفه فاش جمع آوری کرده و شش صندوقی بزرگ با نامت گذاشت و آثار
قدیمه دین نیز شباهت باین مسکنان دارد و در چندین کوهی با علی الخصوص درای سنگین و کشته و ستری چندین
مغاره است که بدست کنده اند ولی درست معلوم نیست که این از کارهای برترینهای قدیم یا مسکنان یا دین
و با بنا برین است و اینجا از آنها مشهور است که کشته شدن یعنی مرج قدیم است که در کشته شدن در کوهی ستری است
و او مشتمل بر اوطاق مستطیل است که از هر طرف صفت بزرگی دارد که از همان سنگ کنده اند و از اخبار قدیمه
چنان مستفاد میشود که در این غار بود که بر گران ما در زبان پادشاه جهان اتفاق کرده هم عهدتند و در سیال
هر از وقت و چهارده مسجی مطابق شصده و بازده مجری مکتباً گراناً و امیر و امضای پادشاه رسانند و در
ساختن بنو کردند برین یعنی بل جدید لندن و در وقت کندن بنیان سنگ زیادی از فلان و نقره و برنج
و یک بت کوهی از نقره پیدا شده که دلالت داشت که در وقت رومیان نیز لندن آبادی کتی داشته است
و اکنون آن سنگها و آن بت در بیرون و در خانه برایشان مانده و یادگار گذاشته شده است و معادن
اصلی با نفع انگلیسی معدن قلع است که در کارن و آل است که بهترین معدن قلع است که در دنیا است و در

قدیم ترین معدن مسوور بوده که منفعت کلی از او بر میداشتند و از آنجمله بود که این جزیره بر پیشانی آنتر آف تین می
یعنی جزایر تسم و معدن مسی بسیار است ولی معدن غلب با فغ معدنی است که در جزیره انگلیسی است که در اینجا چنان
و اخراست که هیچ احتیاج نیست او را بمل معدنی و تحت بدست بیاورند بلکه بکندن و بریدن او از زمین چنان
که سنگی از مس کهستان کنده شود و این معدن با فغ در دو و هج سال هزار و هشتاد و هشت و نهمست مسی مسطابق
او اسطاف می فده الحرام هر هزار و صد و هشتاد و یکت هجری پیدا شد ولی از آنرا قد نمیکه در اینجا ظاهر شد چنان
داشت که در زمان روسیان که درین جزیره مشغول بودند درین معدن کار کرده باشند و معدن سرب نیز فراوان است
و بیشتر و بهتر از درونی شیر و دشتهای مشرقی که کندن است و معدن آهن نیز که از فزرات با فغ و فایده است
بفرزوانی در شیرای شیر و گلاش شیر و لنگا شیر است و معدن زغال سنگی در اقسام مختلفه انگلند یافت میشود و
انها در نزدیکی نیوکاسل و ستند زنده و هویت بیون در یازک شیر و لنگا شیر و استند شیر و گلاش
شیر است و لنگا اینجا از معدن و از چشمه های شیر و دو شیر شیر است و بهترین نمک است که از آنرا شیر و
و در کج بلجی آید و در شمال و مغربی فتمهای انگلند کهستان تحت و بهترین آنها برای بنایی و عمارت است
نیزت کندن و بزرگ است و آبهای معدنی با فغ انگلند که از معدن آهن و کوه و براج درمی آید شیر نمک و برش
و حیات نم و یکش شیر و بر و گیت و اسکا ز بار و و قن بریدج است بسمیه و لیم و لیم از معدن
انگلند است در سال هزار و سیصد و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و بیست و چهار هجری در دهم در کوهی نمک شیر و
شد و در عنوان شباسین است و استند و علم معاری ما هر گشت که خمبج مردم در کارهای خوب و بای
استوار از برای رزین او استند او داسلکانت می جتند و اوصاف و لیم و اذ و از دسیم رسید
او را طلبیده در سلاک جا کران حاضر خلیس قرار داد و در سال هزار و چهارصد و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و بیست و
هجری وفات یافت در گنی در کج شیر مدفون شد و برای یاد کار او هر قدی از هر مسفید بالای قبر او
ساز کردند و در شکل بوفورت مسیری خلیفه و خنجر است اسم پدرش جان است و در آنسر فرزند
مشغول گشت و در نه و فته بدارج عالمه ترقی کرد و در کلیسا بر قن و قن مشغول بود در سال هزار و سیصد و نود و هفت مسی
مطابق مقصد و نود و هجری خلیفه ترقی شد و در سال هزار و سیصد و نود و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و بیست و
انگلند گشت و در سال هزار و چهارصد و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و بیست و چهار هجری خلیفه و بیست و چهار
اعظم وارکان از او خوف و براس و کشند مال گشت کلی اند و نت چنانچه فنی که بیزی عازم ملکات فرانسه بودند
نیت هزار تومان از او قرض کرد و بواسطه همین قرض پادشاه هر ارفتن حراج موقوفات کلیسا معسر کرد و دید و هم فریاد
و گلاش و با خلیفه بنای منی صید گشته و ستان چون دیدند که گاو و او با خلیفه صرف نازد مایه التیام او استی
گشتند و در سال هزار و چهارصد و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و بیست و چهار هجری بوفورت در ولایت فرانسه بود
که از ناپل فرشتن نیم کلاه و خلعت گردن برای او آمد و با فرمان پاپ ولایت مرا حبت نمود و مستغنون فرمان باب
جمع آوری مالیات و نذورات بود که در جهاد و موسیقی در بیمه قیوف شود و خود کردن ریس لار شد و بیمه قیوف
شد و بعد از چند ماه پاپ او را طلبید و بجز پاپ شناخت و در سال هزار و چهارصد و بیست و چهار مسی مطابق مقصد و
هجری بجهاد هجری چهارم ملکیت فرانسه رفت و در آن سفر وزیر و بزرگ امورا بود و بر سر بنیری چهارم در کلیسای بوفورت

۹۱۹

۷۲۴

۹۰۷

۷۹۹

۸۰۱

۸۳۱

۸۳۳

قتل و یریتین فراد

جزایر اصلی الخند که لغت با الخند دارند جزیره مرقن و انگلیسی و دینیت و دیر سنج و کورن سنجی و الکندری و دیر سنجی و مائقه و غیره است اما جزیره دینیت یک مفتی از جنیت شیر محبوب میشود و بیار جزیره با مصفا است بخندان
میت میل و دوازه میل و ریاست و درین جزیره در برج کربس بزرگ پادشاه چارسل اول انجوس در

کسی که درین هریت راسخ شد تجتیب می رود در مقام تر و روئیده بایاد است و آنجنگه و آن تجتیب برآمده عرض کرد که زنت
این چنین خاک و ملک کم ترزع بماند و قوت را بر حمت تمام از خارج بخصیل کنسید اگر بادشاهان بدید جمعی از اهل
سکسان که در قوت خلاصت و زراعت قایل باشند باین جزیره فرستاده بعلیم و دیگران مشغول باشند و پادشاه
ملتمس را بدید ز سکان جمعی بقدر اینکه تا نزد کشتی را بچرا کنند با اسلحه و ادوات جنگ بهیاء عربی و بیزری
بجزیره انگلند داخل شدند و بدین بهانه معلوم شد که خیال مسکان چیست و پادشاه نیز از آنست مطلع نتوانست
که آنها را قبل از آنکه وارد شوند راضی کرده با و حان خود روانه کند و حاصل این کار آن شد که سکان جزیره احتیاج
نشدند که چه چیزین جنگ اهل انگلند کردند ولی از عجزه برید آمدند و سکان در هر جنگ غالب آمد و بریتین یا
هر که قوه حرکت داشت فرار کرده بولایت و نیز فرشتد و انگلندی قتل و غارت می نمود و سکان تنده انگلند را در هفت
ملکوت شتم نموده و از آنجنگه او را سکان بیتیاری میسوزانده و ان هفت شتم از سقر است جنت که او را
گشت نیز کند موت سیکس یعنی سکان جنوبی و شتم سیکس یعنی سکان غربی است سیکس یعنی سکان
مشرقی تا زخم نزنند است انگلند و در شتم زیادت متحرک می شود و در نایم و دیگر ملاحظه شد که تجتیب
و و اسرا برادر بود و دختر تجتیب متناهی بود و تا آنکه جاله حاج و آن تجتیب برآمد و بدین سبب بجای پادشاه از مد است
علی بی دخل بود انتی پس از مدتی مذبح عیسوی در بریتین با عانت گشتین را بب معروف که از جانب بابری
گور می بسیر انگلند و بواج گرفت و در زمان استیلای سکان ابرجالت و ضلالت بر انگلند سایه افشاند
چیز حاصلی بجز خسارت و قتل و غارت نداشتند و هر که قوتی میداد میسوزد و کاه از سر و سر را بر دیگری میسوزد
و این فتنه و آشوب داخله برقرار بود تا بخت اجبرت پادشاه آخر و شتم سکان پاری کرده بر شتم سکان
دیگر غالب آمد و در سال شصت و نوزده مسیح مطابق دویست و چهار هجری بر طوایف دیگر استیلا یافت و از آن
پادشاه کل انگلند متحرک می شود و در سال ۵۵ قبل از مسیح جزیره شتم سیکس نیز ضلالت آورده و متحرک
و همه انگلند در سال چهل و چهار بعد از عیسی مقرر و کلا دویست و شصت و دو سال چهار صد و ده بعد از عیسی در تصرف بود
بود و در سال چهار صد و چهل و هشت سیکس و اینکات با محیطه خست بطور آورده بودند و از آن پس سکان
در تصرف داشت و در سال شصت و نوزده مسیح مطابق دویست و چهار هجری طوایف دیگر انگلند متحرک اجبرت
پادشاه انگلند کرد و در سال شصت و هشت مسیح مطابق دویست و دوازده هجری در محل تورای و من سیکس
اسم پادشاه کل انگلند او را مسلم شد انتی القضا انگلند کس از اجرت سالیان دراز بجا است عربی اول خود
کرد و دین با و ناز من با دینت و از آن زمان با اهل این جزیره رسانند را راضی بترزع ماند و دهنه با و بیوات
و مسکن خراب و سوخته شد و دلها اندوختن بود تا آنکه شخصی از قریه کبیر شتم بعیش و طوایف با بادی و غم شادی
بدل یافت و آن فرد بعد از آنکه از دین و دین ممکن گشت و لی از حکومت جزایمی باقی ماند و با ولایت
و لشکر قتل با دشمنان خود بنای حرب گذاشت و لشکر یان او از کثرت عدت خشم و اهر و هر اس بر دین بی اغفال
سپه و منان از کار زار روی بر تافت و سپاهی از سر او متفرق شده آن فرد ناچار به تبدیل لباس از جانی بجانی
حرکت میکرد و آنها را فریب داشت و چندین مرتبه رحمت را بر مجسطن و حکام دین سوار اند و آنها میسوزند
که بقاداشش این فتنه و فساد از کجا است و این فتنه از کجا و آن ستمگر قتل و دین مشی به خود بجهت

مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت جبری فرو داده و بر انداخت تحریر کرد و این کار دین را دانست و حکم
 کرد که ایشان را از آن گنجه اخراج کنند و از این حکم پیروی نمود و چنانکه سنان مسیحی هرگز سباه منعقد
 شایک التلاح داشت که بجای ایشان در دروس آموزده شده و از صاحبی بنام وی اروپا تعلیم دیده بودند و هرگز نیز حرکت
 المذبحی کرده بقتال و شتافت و در سخن گفتن با قاضی از نصرت یافتن افتاد و هرگز در جنگ شرکت نکردند و سرور را نیز در قیوم
 آوردند و از کان دولت بعضی مقتول و بعضی زار کردند و شکران و تسبیح و کشتن و کوشش کوتاهی نمودند و قیوم را
 پس ازین جناب بلندی کان کردند یعنی مظفر سر بلند را شدند و پس از جنگ حسن و شکران تسبیح پادشاهی مسلمان
 در آن گنجه انجام رسید و قیوم پس از فتح بقیل نام بجانب سمرقند روانه شد و اصل شهر با استقبال او بدون آمدن
 تاج و تخت را نفع و کفایت او کردند و قیوم با نظام و لایست کوشید بهر جا سفره خوبی که دید بهر دو طرفه نمیکرد و درین
 قدیم و دین با و انگیزه مسکنان همی در مقام عبودیت و بندگی برآمدند و نارسن با قیوم و غلبه در آن لایست رفتار تهنیت
 و قیوم و لایست را بر سران سپاه و نارسن بای تدریس متوقف نگذاشت که بسیاری او برخواستند و قیوم که در سنه ۱۰۸۵
 ایشان در آن گنجه قرار است و قیوم هر دو امین رسوم و لایست را متوجه کرده قواعد نامرئدی را تسلیم کرد و در قیوم
 و سنور و لایست ملاخ حقیقت است و اسلام بهر اهل و لایست را گرفته ضبط نمود و قیوم بل لایست را قیوم شت ساعی را مقرر
 باین معنی که پس از آنکه شت ساعت از آنکه گذشت و تا قیوم شت ساعی زده شد به مجلس افزون نباشید و خانه خود
 خود چراغ افروز و دوات روشن کند بلکه همی باید در انعامت چراغها را خاموش کرده یا دیناری بشنیده یا بخوابد
 و مختبر پاراضی و املک تعیین کرد و همی همه املک را با مالیات او در خست مقرر داشت که اکنون اصل آن کتاب
 محفوظ است و از آن کتاب چاپ کرده اند و در زمان حکمرانی قیوم مظفر اهل آن گنجه حالت لبان داشته و با وجود
 خصم قیوم هیچ چاره در باطن و ظاهر نمی توانستند علی الخصوص ازین صفت حزن جان گاه گرفته که خاموشی آنرا با
 باعث دل شکستگی و حزن ایشان بود و برین منوال مدت ها تحمل داشتند و قیوم در سال هزار و شصت و هفت
 مسیحی مطابق چهارصد و هشتاد و هشت جبری همان را دوزخ کرد و مقرر شد که قیوم در سال هزار و شصت و هشت
 مسیحی مطابق چهارصد و هشتاد و هشت جبری حکم شد و در سال ۱۱۰۰ مسیحی مطابق چهارصد و نود و سه جبری منوخ گردید
 و پس ازین فتح در آن گنجه چندین فتح عظیمه اتفاق افتاده است که یکی گریختی و دیگری آجین کوزت و پای
 نیز شت است و مدت با تصد سال است که آن گنجه در شتر صنعت و جلادت معروف اروپا بلکه دنیا شده است
 و قبل از آن چشم بر زمین انداخته و بدید که در آن وقت هرگز دولت و تجارت اروپا حاصل شد مقرر شد که قیوم
 مختصی از تفصیل جناب گریختی و پای تیر شت در آخر با پنجاه و چهارم ذکر شد و آجین کوزت نیز جناب است که
 در میان فرانسه و انگلیس در بیت و پنج التور سال هزار و چهارصد و پانزده مسیحی مطابق اوایل رمضان شمس
 حجه جبری اتفاق افتاد و بهر سببی پیچید بادشاه آن گنجه اموال بی شمار از غنائم لشکر فرانسه رسید و درین
 از فرانسه ده هزار نفر کشته شد و چهار هزار اسیر گشت که از جمله اسرا دیوگ از شیر و جوزبان و هفصد نفر از بون
 بود و انتهی و آن گنجه در حکمرانی ملین بخت با که در سال هزار و سیصد و نود و نه مسیحی مطابق شصت و هشت جبری
 با انجام رسید چنان ترقی کرده بود و در سلطنت کوین الی زایش در سال هزار و پانصد و هشت مسیحی
 مطابق نصد و شصت و هفت جبری شت و شولت او افزون و در وقت سلاطین نارسن و آن گنجه

شده

 ۱۰۸۵
 ۱۰۹۳

۱۱۰۰

۱۱۰۰

۹۷۴

مخاری بنود تا در سال هزار و چهارصد و چهل و شش مسیح مطابق هشتصد و پنجاه و هجری شایع شد و در آنوقت که کجای
لندن مغروش بود که از پیشتر است بریت یعنی که پیشتر علیا و کد گیت است بریت یعنی کج گیت و فلیت است
یعنی کج فلیت و کج استر نیز در این آرمه چندین تبدیلات در آن شهر راه یافته است که اگر پیشینان نمی بودند
بر جبهت شان می افزود و قریب به دویست است که زینت پارس و لندن و دیگر پایتخت های اروپا افزود و
چنانچه آبادی او نیز زیاد تر شده است و در وقت جلوس کوئن الی زایش به تخت پادشاهی در لندن زیاد
از یکصد و پنجاه هزار نفوس بود اکنون دوازده مرتبه برای این عدد مشغول است مشربسم گوید از زمان مصنف
تا اکنون که نیت و اندر است دویست و نوزده مرتبه برای این عدد افزود و است که اکنون فزون تر از چهار ده مرتبه برای
محتوی است انتهى و مسیح ولایتی در دنیا باین زودی و تجارت و استیلا ی بحری ترقی کند چنانچه بریتن ترقی کرد
و در زمان سابق معامله کثیر در مطنطنیه و تونس و چقاوه و بعضی دیگر از شهرهای ایتالیا و نیز از کد مونس
تونس بود و از مطنطنیه که نشسته با سپانیا میل کرد و از آنجا به پورگال رسیده پس از آن دلچ ایرم خیر کثیرا
صاحب شد و اسپانیا از کشف امر کجا باین مرتبه عظمی سید و پورگال بجهت سید کردن راه بند و ستان آن
گو دیت بهارج علیا پانهاد و انگلند از خزن ولایات اروپاست که پس از ایشان ترقی کرده است
و در وقتی که اسپانیا و پورگال ممالک کثیف و بیرون و بیرون و سواحل فریقا و هندوستان را نصیب
کرده و برای تجارت و معامله شین با دولت اعلا ساخته بودند انگلیس مسیح دستی و استیلا ی در خارج ندا
و در ولایات غریبه راه معامله و تجارتی نکلوده بودند اکنون ما بدون مبالغه و اغراق قادیم که مگوئیم که در صفحه
که جای معوری نیت که در آنجا راه معامله گیت بریتن باز شده باشد نیت که اگر چه مناسب چنان
که بعد از تاریخ انگلند سلطانین آن مملکت را در سلک بیان در آوریم چون اسکانند و ایرت و مصری زایش نیت لهذا
در اخبار باب هشتاد و چهارم معلوم خواهیم داشت و اکنون مخفیری از احوال الی زایش بیان کنیم مخفی نمائیم
که الی زایش ملکه عافه گافه بود و در ایام او دولت انگلند ترقی کرد و انگلیس را اعتقاد چنانست که هر وقت حکم
و سلطنت آن مملکت بظایفه ناث برسد دولت و مملکت شان در ترقی و از دیاد خواهد بود و آن ملکه با عیال
ماضی بنای حراوده و مکاتبه گذاشت و در ایام او مشرکی از اعیان انگلند در ولایت خود تقصیری کرده با افاد
خود از پادشاه خود گردان شده اسلامبول آمد و خواست در آنجا بجا کری مشغول شود و رجال دولت عثمانی نیز
مایل بودند از اتفاقات در کج باینکه از مسلمانان جنگ شان شد و آن مسلمان را زخم زدند و علمای اسلامبول
فتوی قتل ایشان بر دادند مشرکی با برادر و کسان خود که نیت به ایران آمد و شاه عباس ماضی وجود او را ششم
داشت و در سلک چار از حاضر مقرر گشت همیشه عمره شاه عباس ماضی حضور و سفر بخدمت گذاری اشغال داشت
و سفیری از روسیه بخدمت شاه عباس آمده بود و در قزوین بجهت پادشاه مشرف شد و در آن مجلس از سفیر بعضی
سخنان ناث کشید و بهرلی که در حضور شاه عباس انشاده بود عبادت کرده بی اذن شاه عباس سفیر را از بالا خانه که
بلند بود بر انداخت که دست و پای او شکست و این خدمت در نظر مشرکی افتاد و پس از مدتی برادر مشرکی در
مرد دارین واقع مملول شده اجازه عود ب وطن خواست و شاه عباس و سفیر کرده بخدمت الی زایش فرستاد
و در نامه که نوشته بود این عبادت بود که مشرکی را از جانب خود مقرر کرده با فامت از ولایت فرستاد و معیان

پادشاه اورا احترام دارد که با من در یک کاسه خیز خورده و از یک قهر مترافیه بسته است و مشرب با نخله شسته
 در نزدایی زایت مرتبه برتری یافت و اکنون آن پادشاه عباس در خانواده مغربی در نخله موجود است و ایلی زایش
 علی الظاهر شوهر خست ساگر و خود را و حقین رصیانی گشت یعنی ملکه کرولی با زلی ای سیکش کمال لطف را داشت
 که در جلوت و بیوت انیس خلیس با دست بود تا حرارگان دولت و راهبلاک رسانند و تفصیل او چنان است که بکار
 ای سیکش الی زایت کمال میل را داشت و وقتی با و انکشت زنهاری داده بود که این انکشت در درد قویا دکار
 باشد و هر وقت برای توکاری از ان معجب تر نباشد روی دید این انکشت را نزد من بفرستی هر آینه در نخله حرام تو
 هر چه باشد کوتاهی نخواهم کرد و پس از مدتی ارکان دولت و اعیان حضرت درخت انزل ای سیکش حد برده و تا
 خود را بر نفس سماع و صرف کردند و او را با انواع جنایت و جنایت عنوب نمودند تا کمالی و دولتی حکم بس اورا
 از ایلی زایت گرفته مجبور فرستادند و انزل ای سیکش مدتها در حبس بود و ارکان دولت صلح چنان دیدند
 که او را قتل آرند تا از خدیجه و شهید و این باشند و با انواع جیل و دغل در نزدایی زایت سعایت او کرده قتل ایلی
 واجب در بسته و از پادشاه صدور دستخط قتل او را خواستند و ایلی زایت بطرفی گذرانیدند و انزل ای
 سیکش انکشت را فرستاده و خلاصی خود را از حبس و محاکمات خود را از قتل بخوابد و مدتها بران گذشت و در حکم قتل او قتل
 داشت و اثری از او ظاهر نگشت و چنان دانست که او در فرستادن انکشت را با و استکار داد و لهذا ناچار حکم قتل او
 داد و آن بحاره را گردن زدند و شعر بجزع عشق تو آتش میکنند و غوغائی است تو نیز برب بام که خوش شایسته
 و پس از مدتی حکایت انکشت را شنید و انچنان بود که ازین حکایت زلی از او اطلاع بود که پادشاه با زلی
 ای سیکش چنین انکشتی عثایت کرده و چنان تهدید کرده است و دانست که اگر او انکشت را نزدایی زایت
 بفرستد سبایت و نزد و راهبلاک دولت بهداف اجابت نخواهد رسید لهذا درونی و مقام بخواری و دولاری
 مجس شافقه با زلی ای سیکش گفت که مرا ایلی زایت نزد تو فرستاد که ازین بدتر حالت صیت که تو داری جمعی
 در بی قتل تو کم بسته اند و من بطرفه او قاتر امس که زانم شاید انکشت معهود را بفرستی که من بپس خود ایستاده و
 زدی بسینه متمسک بشان زخم و ترا خود را ازین محله و غصه بر بایم و تا فل درین کار و عمل برین بار از صیت انزل ای
 سیکش از صداقت خویش احوال آن زن بدگیش را راست بنده امست انکشت را با و سیرد که بنزدایی زایت برد
 و آن کار و غداره انکشت را بر تو هر خود نشان داده و همه ازین و غدره خاطر خلاص شدند تا حکم قتل او را
 صادر کردند و پس از کشتن او چندی نگذشت که آن زن بیمار شد و از حیات خود بایوس کشت ایلی زایت را
 دعوت کرد که عبادت او رفته و صایای خود را بعل آورد چون از زمان مشا بسیر بود ایلی زایت سجده او رفته و تمام
 تسلی او برآمد و در انامی کلام آن زن طلیت و مغفرت از او خواست که ازین خفائی سر زده و تفصیل و اقرار باین کرد
 که انکشت را من از انزل ای سیکش گرفت و پادشاه باید از گناه من باید بگذرد و ایلی زایت بی اختیار چون سیند از انکشت بر جسته
 گفت که اگر خدا ترا بچشم من تو را نخواهم بخشید و نوشتم که اندک پس از ان اعدی در ستر آه و در آشکار و پنهان او را
 مستشم و خندان ندید تا از نهان در گذشت و در اطوار و افعال ایلی زایت در اهرجهان داری هیچ ایرادی نکرده اند
 مگر اینکه عریه ملکه اسکانند و خرمینس خرم را بقتل رسانند و این کار شنیع و مجاهدانه را و مثل کلف است که در جهان را
 بیدار است و مجلس آن مفضل چنین است که در اسکانند عثاتی شد و میرزا بگلند آمده پناه با و آور و او را دست داد

۳۵۷
باب ششاد و یکم در بیان ولایت و ملکه

خواست و جان خود را در مسافرت کار بسیار داد و مالی زیادت او را گرفته در تنها محسوس داشت تا حاکم قتل او را داد و چون
چیزین دلیل از برای قتل او نوشته اند بعضی نوشته اند که عزیزی در نیای و ولادت و نظافت نظیر و عدیل نداشت بلکه در
در حال و کمال نیز در عصر خود در دنیا مثل ما ماند و نبود و مالی زیادت بواسطه آنکه حسد چینی زیانت و خود را به حال بهره
نداشت نه پسندید که او را ملکه اسکا کند و مانند او را ملکه انگلند نشمارند خشم خود را که در دام دید بر جزیره حاضر و حاضر و راضی شد
و همیشه بخمی بر قدم دلا را و قدر زیاده حسن رفتار و لطف گفتار او نکرد و بطعم و عذوق آن ان بچاره را بر نماند ان فرستاد در آن
بهلاکت رسید و بعضی بر آنند مایه جدالی زیادت یا و از آنجهت بود چون از خود اولادی نداشت و بسبب قراست و ارش
تا ج انگلند پس بر جیمش ششم بود از آنجهت ذلت و اطوار داشت و برخی گویند که زیادت پرستش و عزیزی که نیکو کار بود
عداوت مذمبی باید این کار است و الفقه این کار را نه بخار و در وقایع حالات او در سفر روزگار مالی است و عجب از عزیزی است
که با صاحباحت و ملاحت در شجاعت و بسلت نیز نظر نداشته چنانچه وقتی او را از آن خبر داد آورده لقتل کا محشری سرید
علاوه بر طوق آهن زنجیری از گیسوان در گردن داشت که بند پای عشاقی بود و چون ماه که بحاق ششاد بیای خود
و هیچ عجز و لا ابراز و طاعت نداشت تا گردن او را زدند و این دقاست عاقبت که او را شاد از آن بود که در قتل شو خود
تدبیر کرد و شوهر او را قتل بری و از خود عری بود چون محبت طوطی و از رخ بر که زنجیرش ان بهم راست نمی آمد تا
بر ان داشت که زیر عمارت خواجگاه او را خالی کرده و از بار و طاعت نداشت در حاتی که ان دیوانه در خواب بود انش
در آنخانه زدند و بدین واسطه از دست شوهر خلا شدند ولی خود عاقبت بدین در دست ملا گردید و در ملاحت و
و صحبت او همه موثرین او و پاسرگی کافی نوشته اند عربی و ما سلم الطبع علی حسنه کلا و لا البدر لانی
الطبی فیہ مختل بین و البدر فیہ کلف یعرف

باب ششاد و یکم در بیان ولایت و ملکه

ولایت و ملکه در دنیا در دست زیاد تر ازین بود که اکنون است چرا که وقتی تلسان انگلند رانست که در همه برین
بجانب مغرب کوچ کرده و نیز شناختند و از ان عصر من مت شیر و میر و فو شد شیر شمتی از انگلند محسوب شده اند
و ولایت و ملکه در همه جانب بادید و در دغانه سوزان محمد و دست کرد در مشرق که متصل به کوئی چستر و کوئی سلی
و میر و فو شد و من مت است و طول این ولایت یکصد و دوازده میل بهیای اینجا خود میل است و این طول
بر وجهه منقسم است یکی را نازش و نیز گوید یعنی و نیز شمالی که متصل برش کوئی است و یکی موت و ملکه یعنی
و نیز جنوبی و او نیز جنوبی برش کوئی است اما و ملکه شمالی موت و میر و شیر دری که
گزارش شیر دین بی شیر و فو شد شیر انگلیسی است اما و ملکه جنوبی شیر و فو شد
رود شیر برک ناک شیر گردی کن شیر که خیز شیر کلا ما ز کن شیر است و این که
در سال هزار و پانصد و سی و هشت سیحی مطابق به صد و چهل و پنج بهی با انگلند جهان مخلوط شد که تا
و تقارن کلی از میان خواست و ازین ولایت نیست و نه فقر و کسل بدار العاده عام تعین میشود و مقببات
و نیز گزارش و سن و سی و گردی کن و میر و فو شد و نیز و ملکه و نیز و ملکه و نیز و ملکه
و در جانب شمال که زیاد تر از جانب جنوب دارد و جبال معروف اینجا سن و فو شد و نیز و ملکه و نیز و ملکه
و ازین فو شدی و نیز و ازین و نیز و ناک میگویند است و کوه سن و فو شد و نیز و ملکه و نیز و ملکه و نیز و ملکه

۳۵۹
باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

۱۲۵۷

که یکی را از آن قوت که سیدنی قصبه گفته و دیگری را سوتون خوانند یعنی قصبه بود و قصبه گنده خانهای بلند بسیار است که
طبقه بطبقه است و در هر طبقه اهل و خیال جدا میسکن دارند و قصبه بود در ترتیب کوچها و خانههای بنیکو که از سنگ
تراش ساخته اند بهتر از قصبه گنده است و جمعی از آن بزرگ بناهای شهر فروتر از قصبه و شست و پنجره را سبست
متر حرم گویند در سال هزار و هشتصد و هجده یک مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری هجرت
این شهر را که حساب کرده اند دویست و بیست پنجره و چهار صد و پنجاه چهار نفر بوده است اتقی و این بزرگ در بالای خند
نیز نباشد است و اسم او را خود از انانی شهر این یا از ورن پادشاه نازم بزرگداشت که دشت مملکت او را نوز
آف فارث کشید و عمارت مشهور این شهر چوکی رود و گسین و چندین عمارت دیگر است و نوشتن او حاصلی
ندارد و در گسین چهل و ششم اسکاتلند و اول انگلند در سال هزار و با صد و شست و شش مسیحی مطابق هشت
هفتاد و چهار هجری متولد شده است و چون موی معروف و دالتر تیونک بیک و نیز خلیفه معروف
در اصل از قبیله مذکور سایل عدیده نوشته است همه زبوسان این شهرند و وقت قبلی از این شهر در
آف فارث بند و شست اتفاق افتاده است که جمعی از آنجا قریب است و شش هزار است و تجارت معامه
انجا با جبرنی و بالند و بالتیک و ایریکا و میند الغریب کاتس گویند شهر ثانی اسکاتلند حاشی و در وند
او در رودخانه فیکه معامه زیادی با هند الغریب میشود و ستر جان موز که باعث دوشس جنگ عظیم کاترینا شد
از بوسان این شهر است آیزدین این جسی بند ثانی که در ساحل مشرقی است شهر متوالی است
و کارخانه های مختلف معتبر بسیار دارد و جمعی از بوزون تر از پنجاه و بیست هزار است و کرون و در
و دن کن مغر که هر دو از مشاهیر بوزوسان این شهر محسوب میشوند و ندی در غرب آف تیونک
خوبی دارد و درین شهر کوشش از اجا کنندگان دانش معرفت که در ماه شش نزد هم بودند و نیز در
دن کن که داخ را در کرون در سال هزار و هشتصد و دویست و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری
شکست داد و متولد شد که کری تاک بند و هجری است که در دهنه رودخانه فیکه است و تجارت انجا با
با اهریاست و ت ثنی دهنده و مشرق استیم چنین یعنی جیح بخار درین شهر در سال هزار و هشتصد و شش
پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هجده هجری متولد شده است در رودخانه تیونک بسیار با صفا
و بهاست و تخمین است بر اجمعیست دارد و در زمان سلف درین شهر سلاطین اسکاتلند میسکن میشتند و در
معروف اسکاتلند در سال این بزرگ و گسین گویند و سبت اندر و س و آیزدین است و جبال مشهور
اسکاتلند جبال کراپین و سبت اندر وین کویس و کیرا کرا است و فله آنها اغل اوقات بلکه همه سال
بارفستور است و در اسکاتلند دریای بسیار است و دریاچه های معروف آنجا لاک آوی و لاک کن و لاک آو
ولاک یون و لاک نسل است و لاک لائون در اینها بزرگ است که امتداد او از دم برن شیر تا پای اریکا
مرغف است و رودخانه های معروف آنجا فارث و تی و دی و اسپ و کیکه است که یکی آنها از بای میاوا
و رودخانه یونیز مریدان این اسکاتلند و انگلند است و در اسکاتلند معادن سرب و آهن و زغال سنگی بسیار
و سرب انجا که در جبال جنوبی ولایت است بهترین سرب است و با سرب کرا انایت که سنگ بسیار سختی
و منقش است و سید منک ساق است و سنگ هرگز و سبت که سنگ بسیار است و بالای او جبرنی گویند

۱۲۱۲

۱۲۴۱

[illegible]

VIP

ИД'А

1159

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

و در آنجا در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیح مطابق هزار و دویست و دو هجری و قیامت و خانه واده و شهر
 با چشم شد و از این اشخاص معروف که مصنف بیان کرد حالات و وفیات بعضی معلوم است که در قریه کلک در
 میکرد که در آن **الکسندر** در سال هزار و هشتصد و یک مسیح مطابق هزار و صد و سی و نه هجری در آن در آن
 در مملکت اسکاتلند متولد شد و از علم و دانش بهره یافت و آثار حیوان از آن ظاهر گشت و او را گرفته حبس کردند و پس
 از مدتی از حبس خلاص شد و چون کتابت بیف کرد و در آخر عمر او با برجنون او شدت کرد و بر یک سفاحه در روز میر سال هزار
 و هفتصد و هشتاد و هشت مسیح مطابق رجب هزار و صد و هشتاد و چهار هجری در گذشت و دولت بی شماری از اربابی مانند که
 افزای او گناه صاحب دولت شدند و آن **کن و لیم** نام حکیمی است و در سال هزار و هشتصد و هجده مسیح مطابق
 هزار و صد و بیست و نه هجری در آن در آن متولد شده است و با پنج سپه سالار و چهار دیوانه مشهور گشت و خود را
 در آن گشت یکانه عصر میرانست و از تاریخ وفات او چیزی معلوم نشد **آدمیرال دن کن** از مشاهیر
 انگلیس است و ولادت او در اول جولای سال هزار و هشتصد و یک مسیح مطابق اوایل محرم هزار و صد و
 چهار هجری اتفاق افتاده است و در علم کتی و عربی و سیر در اندک زمانی چنان ماهر شد که منصب **آدمیرال**
 و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت مسیح مطابق هزار و دویست و یک هجری دو کشتی بزرگ جنگی از خدمت گرفت
 که بهین فتح او را داشت و کشتی دادند و سالی نه هزار و پونصد و بیست و دو هجری و در چهارم آگست سال هزار و هشتصد و چهار
 مطابق اوایل جمادی الاولی هزار و دویست و نوزده هجری وفات یافت **سرجان مور** که ذکر در باب
 پنجاه و هشتم گذشت در شهر گلاسگو در سیزدهم نوامبر سال هزار و هشتصد و هشت و یک مسیح مطابق اوایل
 الثانی هزار و صد و هشتاد و پنج هجری متولد شد و پس از مدتی در خدمت پسر و ارشد او وارد دولت فتح کار ناما
 کردند و بالآخر فرانسه را تسخیر گشتی کرد و در چین کارزار در حالت فتح کولوبه به بلوی چپ او خورده چون از غفلت
 کاری بود از آنست و لشکریانش فرار او را از میدان جنگ بیرون برده و نسبت کار ناما را و نه شده و چون
 از بلوی او در چین بود و سپه بدستنی شد اشخاصی که او را بدو شرف گرفته می بردند التماس کرده که زمانی خبر و نقل کنند
 و هر ابریزین بگذرید که برزگاه ملاحظه کم او را بر زمین گذاشته بحسرت و افسوس برزگاه او منکر نسبت و از احوال جنگ
 و کشاکش کان لشکر جواب میداد و سفارشش فحاشی چند میکرد و تا جان تسلیم خود و او را در یکی از برهائی انشهر نصف شد و فن
 کردند و این جنگ کار ناما در شانزدهم تیر ماه سال هزار و هشتصد و نه مسیح مطابق اوایل فروردین هزار و دویست و
 نه هجری اتفاق افتاد **تیمیر جان** مخترع اعداد و گوشت در سال هزار و پانصد و پنجاه مسیح مطابق هشتصد و پنجاه و
 هجری در اسکاتلند متولد شد و در سیزدهم ابریل سال هزار و هشتصد و هجده مسیح مطابق اوایل ربیع الثانی هزار و
 شش هجری وفات یافت و در آن گوشتی حسیله اعداد متناسبه شد اعداد متناسبه یک و ده و هشتصد و نوزده و هزار و صد
 و هشتصد و نه عبارات از آن گوشت باشد و هر یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و
 هندی گویند و نسبت میان اعداد و آخر متناسب عددی خواهند و فایده گوشت بسیار و بی شمار است و آن علم
 و در آن کتابهای مسطور نوشته اند و حساب های بسیار مشکل نبوت از او منقول میشود و چنانچه اگر بخواهند و عدد را
 در کتب بجای عمل ضرب و اگر تم آنها را جمع می کنند و اگر بخواهند عددی را بر عدد دیگر قسمت نمایند بجای عمل
 تقسیم گوشت علیه را از آن گوشت تقسیم می کنند و از آن گوشت جمع گوشت گوشت است و در اینجا انقدر کافی

۱۲۲

۱۱۱۳

۱۱۱۴

۱۱۱۶

۱۲۱

۱۱۷

۱۱۲۲

۱۲۶

تیمیر جان

رازی

باب هشتاد و چهارم در بیان مختصری از تاریخ ایرلند

۱۰۲۵

تصحیح

عصر مقدم داشته و دیوانی در احوال تملک سپید شاد و مکرر ساخته است و آن حکایت کجی افغانه است که
 خوب گفته و اکنون در قاشخانه بان مجلس را در بازی درمی آورند و همان اشعار را می خوانند و ضمن حکایات حضرت
 جبریز را بطور درست بیان کرده است که همچو سبیل از شعر حقیقت بسیار انجاسی در میان نکرده و در سخن چیده انگلی
 زنی عقد خود را آورده که تن او زیاده تر از ششکس برپود و با ششکس برپودرقاری میگرد و بواسطه آن معنی از تدریس و تحصیل از نام
 نوشته اند بخت ششکس نیز نیک بود که از خلق ششکس آن زن پیر برودی خلاص شد که آن زن وفات یافت و بار دیگر تحصیل
 علوم مشغول گردید و در عصر خود چندان شهرت بود که پس از وفات شهر و اتفاق کشت و وفات او در راه ابریل سال
 هزار و شصت و شش نمرده سخی مطابق ربع الاخر هزار و شصت و پنج هجری در استیارت خود درین بنجاه و شصت
 اتفاق افتاد اما مختصر از افغانه حکایت آن است که حکایت سپید شاد و مکرر بود و مادر او بار دیگر شوهرش فریق
 بود و روزی شوهر خود را در باغ خسته دید و ز سر یکی بکوشش او را بخت و پادشاه وفات یافت و زن پادشاه
 بی تحمل مانع نکاح برادر شوهرش که با او فریق نهانی و فریق جانی بود و داده و تملک ازین کاحسب بار بود و از ترس شو
 و مادر خود را بچگون زده حرکات نامناسبه و سر میزد و صحر کردی و مامون نوردی را پیش خود ساخت و گاهی به شهرتی
 و درمناش خانها راه میرفت روزی در قاشخانه بازی درآورد که زنی به شوهر خود خلاف کرده و با فریق خود تمسید کرده
 وقتی که شوهر را خسته دید بکوشش او را بخت کشیدند و آن زن آن فریق دست بگردن کرده بالای نقش شوهر قفس میگرد
 عمومی تملک و مادر او از این بازی بقتله شد و نه که مقصود تملک از این بازی حبسیت و گاهی نیز تملک در مقام نفیرانه
 خود سخنان ناشایسته میزد و میگفت شوهر خود را کشتی و تاج و تخت را بی حق از من گرفتی زن دشمن پادشاه شدی بی
 و در خدمت برای عمومی تملک پسری از مادر و متولد شده و مادر با وجود پسر زنانه از سپردن او بی مستغنی شود و در
 بکشد و قوا افتادند و روزی که تملک در حضور پادشاه بود پادشاه او را بنمایش بازی با سپرد و دعوت کرد و قوا را
 بود که بر سر یک شمشیر که از آهن نصب گردیده که در بازی اگر احیاناً شمشیری بی بخور و فروزد و پادشاه بغیر دیگر
 همیشه بر خود را برهنه کرده و در ناک او نیز تملک قرار نداده بود و و قدح شربتی هم حاضر کرده که در وقت شکی
 از آن بنوشند و بعد از آن برای تملک برگرد و بدند زهر رختیه بودند و در این بین که پادشاه هر دو را بشهر بازی
 حکم کرد سپید شاد شمشیر زهر دار را بشک تملک فرود و تملک حساس زهر کرده شمشیر را از دست سپید شاد گرفت
 اول با زود و بعد پادشاه خله آورده بشکم او فرو برد و مادرش نیز از بول و او همه که شکمی بر او غلبه کرده بود غلبه شرب
 زهر را بر سر کشید و این چهار نفر در یک جا وفات کردند و اول مادرش و بعد سپید شاد و او بعد پادشاه و بعد تملک
 وفات یافت و تملک حرکت بر سر راه را دید و پس از آن جان داد و در وقت تحریر کتاب کتبی که خسته تملک را داشت
 حاضر نبود و آنچه که بخاطر او اتمام بود اگر کم و زیاد می باشد چون افغانه است چندان تحمل ایراد نخواهد داشت

باب هشتاد و چهارم در بیان مختصری از تاریخ ایرلند

تاریخ قدیم ایرلند مثل تاریخ سایر ملل و بلاد حجاب غلظت و جهالت متواری است و زنه بانان ایریش خانان غنی
 دارند که در غیولایت پس از زمان قتل ایلوفان پادشاه و خام بوده و این قول را موزین معتبر مقبول ندانند و
 ای حال ایریشانی قایم از ایل سلیتک حاشی میزد و در هر ولایتی حامی و شاه هزاره مختار بود که هر بی متغلب جانمندی
 داشته و در آن زمان پس از تسلسل سلیتک بطوریک در غیولایت مروج مذنب سخی و معلم خود کتابت گردید و در حمله و یورش

در آن زمان

و امیران خود قسم نمودن و جمعی از اهل بیستون آورده در مجلسی داد و مفکر و کامیاب به انگلند گشت و امیران از آن
در حالت تنهایی بودند و در سلطنت ایلانی زایش که تحت انگلند و جگر در بر روق و خشم است اینجا افزود چنانچه نازمان او
مالیات ایران که به سلطان انگلند میرسد و مالیاتش هرگز بود و در عهد او به دست و شش را بود و میرسد و در عهد
در مجلس بنامند و پس از آن روز بروز زنی کرد که اکنون از محاکمات و معمودیناست و آن زن از زوایات از شهر
بهتر از ملک و دیگر اهل می آرند و مایه تصرفات گریه بر تن را از خاک و دیگر پس از این در ذیل همین ابواب در ابواب
مداکانه معلوم خواهم ساخت سیدیه اسمی حکام و سلاطین اسکا تلند را در عهدین سید و سی سال
میل از عیسی را آن جناب ششم ضبط کرده است که اول اینها فرگوشن بوده که به بیت و پنج سال حاکم بود و در دیای ایران
غرق شد و آخر اینها چهل و ششم اسکا تلند است که در عهد سلطنت او اسکا تلند خفیه انگلند کرد و در حکام و سلاطین
آیرلند اختلاف بسیار است و حذران اعتباری در احوال مورخین درین باب نیست و آنچه که در عهدین ذکر کرده
اول کسی که در اینجا بنای حکومت گذاشته است میرز بوده که هزار و سیصد سال قبل از عیسی بوده است و آن
مبادیان احوال را اعتبار کرد و از زمان ایلانی به نمره و شش صفت و از روم ادب و انصافیت عری بود و به
جای نیکه سلطنت و حکومتی گذاشته باشند و در سال هزار و صد و هفتاد و دو مسیحی مطابق با صد و شصت و شش
هجری قمری دوم گل آیرلند را سحر و خود را در دست آف آیرلند نامید یعنی آقای آیرلند و نا حکمرانی میری
نستمر همین اسم بود و در زمان جنیری هشتاد و اراد شاه انگلند داشت آیرلند خوانند و آیرلند را در سالی
قدیم به سیریه ضبط کرده اند و آیرلند بر بان سیریه که معنی زمین سیر و اسکا تلند معنی زمین دزدان است و امیر
اسامی سلاطین انگلند را از آن زمان که گل انگلند شاه مفر و شصت تا آن عصر در جدول معلوم میدارم

۵

تاریخ مسیحی

۸۲۷	اخیرت اول گل انگلند را صاحب شد و دو سال حکومت کرد	۲۱۲
۸۳۷	این وقت میرا جیبت بیتال حکومت کرد	۲۲۲
۸۵۷	این بلند سیر این وقت در سیریه و سیریه شصت و شصت مسیحی مطابق رمضان ۲۴۳	۲۴۳
۸۶۰	این بریت برادر این بک در شصت و شصت شش مسیحی مطابق دو سیریه و پنجاه و سه هجری قمری یافت	۲۴۶
۸۶۶	این در سیریه این وقت پس از برادر او شاه شد و در سیریه شصت و شصت و شصت مسیحی مطابق	۲۵۲
۸۷۲	این وقت دی گریه یعنی الکیر پس از این وقت در ۲۸۱ التور سال ۹۰۱ هجری و دواغ تاج و تخت کرد	۲۵۸
۹۰۱	این وقت دی گریه یعنی الکیر پس از این وقت در ۳۱۲ هجری ماه دولت شش مطابق افتاد	۲۶۱

۳۷۱ سلاطین انگلیس

۱۱۰۰	همزی اول برادر نیم دوم در اول دسمبر سال ۱۱۳۵ مطابق اوایل سن ۵۳ هجری وفات یافت	۴۹۳
۱۱۳۵	بیت قسم خدای است که از نایب میاژن میل وافر داشت و وفات او را که از خود و بهمان سبب درگذشت و در عهد او چندی قبل از خودش در دیار غرق شده بود	۵۳
۱۱۵۴	سال ۱۱۵۴ مطابق سن ۵۴۹ هجری وفات یافت	۵۴۹
۱۱۸۹	همزی دوم پسر نیم نخست نواده همزی اول و پسر پادشاه هزاره خاتم فرانسه پادشاه انگلیس را به خود در آورد و در ششم جولای سال ۱۱۸۹ هجری مطابق جمادی الاولی ۵۸۵ هجری درگذشت	۵۸۵
۱۱۹۹	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۱۹۹ هجری مطابق دی ماه ۵۹۵ هجری از خیمه درگذشت و پنهان بود که یکبار در فرانسه ملک داشت بی از نایبانش در وقت شکار در زمین فرانسه حیات و اترس نایب اباد یکبار در این مقدمه آگاه شود و مواضعه نماید قدری از این مال برای فرستاد یکبار در که او را بدین مبلغ افتاد گفت ملک از من است بر چه است از من است و قطعه شکار که این فرستاد در آنجا بود و او را به شکار می داد که در قطع بود و بطریق قریه در قطع را بسته به بالای جبار آینه بنا می کرد که این شکار را در آنجا با جبار روزی مرده کرد و در نیم با همی و اطراف قطع کرد و شکار می کرد که شاید در قطع بقایه بید در این زمین و کز دهن که در تیراندازی استاد بود و تیری بجانب او انداخت و بشانه یکبار در گذشت و از زمین بر زمین اگر چه پیش گاری نبود ولی از بی و وفی حسیه راج کاری گشت که خواست برآورد و غضب تمام بر او افتاد و او شب و بهین سبب جان داد و بهین دو سال از عمر او گذشته بود	۵۹۵
۱۲۱۵	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۲۱۵ هجری مطابق اوایل سن ۶۱۳ هجری وفات یافت	۶۱۳
۱۲۷۲	همزی دوم پسر همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۲۷۲ هجری مطابق اوایل سن ۶۷۱ هجری وفات یافت	۶۷۱
۱۳۱۷	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۳۱۷ هجری مطابق اوایل سن ۷۱۷ هجری وفات یافت	۷۱۷
۱۳۲۷	همزی دوم پسر همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۳۲۷ هجری مطابق اوایل سن ۷۲۷ هجری وفات یافت	۷۲۷
۱۳۶۷	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۳۶۷ هجری مطابق اوایل سن ۷۶۷ هجری وفات یافت	۷۶۷
۱۳۹۹	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۳۹۹ هجری مطابق اوایل سن ۸۹۹ هجری وفات یافت	۸۹۹
۱۴۱۳	همزی اول که از اولان یعنی شیردل پسر همزی دوم در ششم اپریل سال ۱۴۱۳ هجری مطابق اوایل سن ۹۱۳ هجری وفات یافت	۹۱۳

۳۷۲
سلاطین انگلیس

۱۴۲۲	پسری ششم پسر میری سیم فرزند آن زود رانج نمود چهارم عرج سال ۱۴۲۲ مطابق اول شهریور اولی ۱۴۵۸ هجری میل شد و پستیاری ریگارد اول که در ۲۸ جون ۱۴۷۸ مطابق اول شهریور ۸۷۶ هجری میل شد	۸۲۵
۱۴۶۱	او فارو چهارم الی زایش گیتی را عقد کرد و در ۲۸ جون ۱۴۸۳ مطابق اول ربیع الاول ۸۸۸ هجری دینیت	۸۶۵
۱۴۸۳	او وارو سیم پسر او در چهارم ۲۸ جون سال ۱۴۸۳ مطابق او فرهادی الاولی ۸۸۸ هجری غزل ست در ۲۸ کشته شد او دو ماه و سی و سه روز ناکامت کرد	۸۸۸
۱۴۸۳	ریگارد سیم برادر او در چهارم ۲۸ اگست سال ۱۴۸۵ مطابق اوایل تنان ۸۸۹ هجری دینیت و کشته شد مانده بود فردا	۸۸۸
۱۴۸۵	میری هفتم الی زایش یارک را عقد کرد و در ۲۲ اپریل سال ۱۴۸۹ مطابق اوایل محرم ۹۱۵ هجری و پسری ششم پسر میری سیم در ۲۸ جون ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل جمادی الاولی ۹۱۴ هجری وفات یافت	۹۱۵
۱۴۹۷	او وارو ششم پسر میری سیم در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق شعبان ۹۰۶ هجری و در کثرت	۹۵۴
۱۴۹۷	میری هفتم پسر میری سیم که مادرش لورین آرکان است در ۲۸ جولای ۱۴۹۷ مطابق ۱۵۵۳ هجری و در کثرت صفر ۹۰۶ هجری عرش بیابان رسید	۹۵۴
۱۴۹۷	الی زایش دختر سیمیری که مادرش آنالین است در ۲۸ جولای ۱۴۹۷ مطابق اوایل جمادی الاولی ۹۱۴ هجری و در کثرت افغان بچا و مار مغرب فروخت و چهل و بیست سلطنت کرد خانواده مشهور است	۹۵۴
۱۴۹۷	جیمز اول انگلند ششم اسکنند پسر کونین فریاست که پس از مادر در سال ۱۴۹۷ هجری مطابق ۹۷۵ هجری و در کثرت سلطنت اسکنند جلوس کرد و در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت نیز عرج نمود و این دو سلطنت بر آنان متحد شد و بی و شش سال پادشاه اسکنند بود و در کثرت دو سال دیگر در هرد و مملکت پادشاهی کرد و در کثرت سلطنت کرد و در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت خانم و نیک را عقد کرد و در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل جمادی الاولی ۹۱۴ هجری و در کثرت	۱۰۱۱
۱۴۹۷	چارلستون اول پسر جیمز اول فریاست که مادرش آنالین است در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت کامان و لیت یعنی فخر و عزت عام که عبارت از جمهوریت است و در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت	۱۰۱۱
۱۴۹۷	۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل صفر ۱۴۹۷ هجری و در کثرت سلطنت پسر سیم سال ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت او فراد که ۱۴۹۷ هجری وفات یافت و پسر او ریگارد اول را در چهارم پسر سیم سال ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت او فراد که ۱۴۹۷ هجری وفات یافت و پسر او ریگارد اول را در چهارم پسر سیم سال ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت	۱۰۵۹
۱۴۹۷	یادس دوم پسر یارک اول انگلند که در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت اوایل ربیع الاول ۹۱۴ هجری وفات یافت	۱۷۱
۱۴۹۷	جیمز دوم برادر یارک دوم اول آن سیدی را و دانیال پسر او را در ۲۸ جولای سال ۱۴۹۷ مطابق اوایل محرم ۹۱۴ هجری و در کثرت شد و در ۱۲ دسامبر سال ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل صفر ۱۴۹۷ هجری و در کثرت در کثرت دانشه در ششم اگست ۱۴۹۷ هجری مطابق اوایل ربیع الاول ۹۱۴ هجری و در کثرت	۱۷۱

تاریخ هجری

تاریخ مسیحی

۱۱۰۰	و نیم سنه شاهراد و پنج و هجری ملکه او خیر جمیست متاخر سیزدهم فروری سال ۱۶۸۹ مسیحی	۱۶۸۹
	سلاطین رابع الاخر ۱۱ هجری با بر سلطنت پروا سند و هجری در ۲۸ دیکمبر سال ۱۶۹۴ مطابق او اساطیر جمادی الاول ۱۰ هجری وفات یافت و کبریا ششم حج ۱۷۲۲ مطابق او اساطیر شوال ۱۱۳۳ هجری از اسباب افتاد بپاک شد	
۱۱۱۳	آن دختر دوم جمیست که زن جانجی شش هزاده و نرگ شده بدون اولاد در اول اگست سال ۱۷۱۹ مسیحی مطابق	۱۷۰۲
	اوایل شعبان ۱۱۲۶ هجری وفات یافت خانواده ستمور	
۱۱۲۶	جانجی اول الکثیر ستمور دوک پروتس و یک آنبر کنگ مادر او صوفیه دخترالی زاریست دختر جمیست اول و او شاهراده خانم صوفیه را بعد خود در آورد و در ۱۱ جون سال ۱۷۲۷ مسیحی مطابق اوایل خرداد ۱۱۳۹ هجری وفات یافت	۱۷۱۴
۱۱۳۹	جانجی دوم سپهر جانجی اول و بنیان مینه کزولاین بریدن بزرگ را عقد کرد و در ۲۵ اکتوبر سال ۱۷۲۶ مسیحی مطابق	۱۷۲۷
	او اساطیر رابع الاول ۱۷۴۴ هجری از جهان در گذشت	
۱۱۷۴	جانجی سیم نواده جانجی دوم پرنس ملکن بزرگ سیم لیتز را تزویج نمود و در ۲۹ جنوری سال ۱۸۱۲ مسیحی مطابق سیزدهم رابع الثانی ۱۲۳۵ هجری وفات یافت و شصت سال پادشاهی کرد	۱۷۶۴
۱۲۳۵	جانجی چهارم سپهر جانجی سیم کزولاین پرنس و کینت را عقد کرد و در ۲ جون سال ۱۸۱۲ مسیحی مطابق پنجم محرم ۱۲۴۴ هجری چهارم از پادشاهی از وفات یافت	۱۸۰۲
۱۲۴۴	و نیم چهارم برادر جانجی چهارم آدلیک پرنس مسیحی بن گرن را عقد کرد و در سیم جون سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق شنبه شش ترم رابع الاول ۱۲۴۳ هجری وفات یافت و هشتاد و یک سال و ده ماه تا عمر او و از نوادگان او	۱۸۳۲
۱۲۸۳	آلیک ستمور پرنس و کینت و دختر او آدلیک کینت است که پسر ثانی جانجی سیم است و در ایام برادرش چهارم امیر نظام بود و هم در زمان او وفات یافت و دختر او پسران فوت عبوی خود و نیم چهارم پسران خلیفس کرد و ولادت این پادشاه در بیت چهارم مسیحی سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق غره شعبان هجری اتفاق افتاده و در سیم جون سال ۱۸۳۷ مطابق شنبه شش ترم رابع الاول سال ۱۲۸۳ هجری یکای تم	۱۸۳۷
	خود بخشت نشت و در ۲ جون سال ۱۸۳۸ مسیحی مطابق شنبه پنجم رابع الثانی ۱۲۸۴ هجری در بیست و شش سالگی بر سر او بقاعده کرد و انگلستان معمول است که از شصت و دو و نیم فروری سال ۱۸۴۱ مسیحی مطابق شنبه ششم رابع الثانی هجری بعد از دواج پسر فالوی خود فرشتس الیزبت شاهراده ساکت کزولاین و کنگا در آمد و در نیمه سال ۱۸۴۱ مطابق شنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۲۵۷ هجری پسر زانید بمبئی به البریت از و از و پرنس آفت و ملکه و ولیعهد دولت انگلستان است و سونی ولیعهد بدین پسر و دختر نیز دارد و این پادشاه تا اکنون که پستیم سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق هفتم محرم ۱۲۷۲ هجری پادشاه ممالک رابع الاخر انگلستان و هندوستان و کنگا و جزایر و غیره است و در هجده سالگی پادشاهی نمود که در بیست و یک سالگی باب سیم در میان مصروفات کربت بر سیم در امر مکیا	۱۸۵۵

باب ستاد و پنجم در بیان تصرفات گرنشین در هر یک

نخست دو هجری سپید اگر چه این جنبه بر وجه عرض جنوب انگلیست ولی هوای اکیسار بسیار
سرد و سخت است و در کمترین قسمتین خیزد و در عرض یک پارسه است و این جزیره که استان سکا است
و قصبات بزرگ آنجا قصبه سینت جان و پلستینیه و کولونیه است و تحت این جزیره سینت جان است که
ایکی تقریباً دوازده هزار است و جمعیت یکایستینیه پنجاه هزار است و خوراک اهالی این جزیره غالباً ماهی است و
را نیز خشکابنده بولایات خارج میزند و انواع طیور و شکار نیز دارد و غله و میوه درین جنبه صرامی و افواج
است و مترجم گوید قصبه سینت جان در جانب جنوب مشرق یکایستینیه در جنوب کولونیه در
سمرقی اتفاق افتاده است و در جزیره دریاچه ایست و چندین دهانش که با این جزیره اتصال دارد و قصبه
سینت جان و یکایستینیه در زبان لاتین معنی راحت و آرامت کولونیه در زبان ایطالیایی معنی چشم انداز
خوبست انهمی اما جزیره یزموئوس که آنها را جزایر سترش نیز گویند جمعیتی اندک دارد است که از محیط اقلینیک
تختا مسافت بشخصیل از ساحل کولونیه اتفاق افتاده است که آنها را اولاد چون یزموئوس ایکی رستیا حان
اسپانیایی گرد و با هم او میبندند و نایب سترش را تحت کومد با سترش خارج سترش میوم شد که گشتی در دریای
هزار و شصت و ده سنجی مطابق هزار و هجده هجری و یکایستینیه میرت بسنگهای بزرگ این جزیره خود در
ستاد و جمعیت این جزایر تختا پانزده هزار است و مترجم گوید کولونیا یکی از ملکه های متحد است که در
ساحل مشرقی اتفاق افتاده است و بولایت نیز بدو حده منقسم است یکبار کولونیا و شمالی کونید و دیگر بار کولونیا
جنوبی خوانده چنانچه ذکر کرد و ملکت را بقتضیل نشانده در باب یکصد و بیست پنجم خواهیم گردانختی اما کولونیه
مشرقی نیز بریتین و ولایت اشکوبی لاکش است که در تعلق است که کولونیه و ولایت وسیع عرضی است که در
مشرقی بی پستل اتفاق افتاده است و در این ولایت و دهانیه مخصوص از بوسان این ولایت مسکنی دارند که یکی طایفه نون
آلی نیز شش است که در وسط و داخل ملکت مسکن گرفته اند و دیگری طایفه اشکوبی است که در ساحل و کی کرین اند
و چهره ایشان به مرت و صفت یابل است و بسیار خورد اندام میشوند و ششین صلی بریتین در ولایت فارو است
و حد و شمالی این ولایت در عرض سالمت نه ماه و ده ماه و پنج و در سورا است و اینجاست سیاهان اردیا
چند ان اطلاع ندارند مترجم گوید در نقشه فارو معلوم شد که کجاست اما فیجوریتین ولایتی است
که در اطراف آلی پستل اتفاق افتاده است و بسیار سرد و سخت و اهالی اینجا خوشی هستند و در اینجا سمور فراوانست
و رستان در ولایت چنان سرد است که شراب و بزندی نیز نمیبندد و آب در دهان و نفس در کام خبرده شود
و بعضی از حیوانات و طیور که در این ولایت است در تابستان برنگ ذاتی خود میشوند و الوان مختلفه دارند و در
زستان برنگ همه آنها سفید میشود و در این ولایت طوایف بیشمار مسکنی دارند که هر طایفه قوت و تراز نیز دارند و ششزار
نست و معروف آنها طایفه اشکوبی است که کولونیه و طایفه اشکوبی که باقی است و طایفه جی پادوش و طایفه
کارزاندینش است یعنی مندیهای مس که کولونیه و اینها برنگ مس است قلیله کولونیه و ولایت بزرگست
که در شمال امریکا تریک بین شل اتفاق افتاده است و تخمیناً در عرض پنجاه درجه شمالی متصفت درجه شمالی
و حد جنوبی او بی گنده و قلیچ سینت لائوس و حد شرقی او محیط اقلینیک و حد شمالی او بنوعار هشتین و حد مغرب
او بی هشتین است و قلم بزرگ این ولایت سوخته و بی فرو که استان و نا هموار است و سنگهای عظیمی بکشت

در این جزیره
است و در این جزیره

در این جزیره
است و در این جزیره

در این جزیره
است و در این جزیره

در این جزیره
است و در این جزیره

در این جزیره
است و در این جزیره

در آن ولایت بسیار است و در کوستان بخارا نیز ولایت و چندین دریاچه نیز دارد و آن ولایت با جزیره بونو و
با بونو از قبیل مغزو و راست و قبیل جزیره است که در جانب شمال مشرق این بونو از افست که این بونو از قبیل
موسوست و در زبان فرانسه قبیل مخفی قشاک و مقبولست و از ارضی بنو برتین بخشتا از عرض بخاره در برج شمالی محل
هفتاد و در چشمالیست و از طول نود و پنج درجه مغربی تا طول یکصد و سی و پنج درجه مغربیت و از جانب شمالی
محیط از انکیست اتصال سپاید و ولایت بنو موث و نیز در ساحل جنوبی و مغربی که این بنو موث اتفاق افتاده است
و در بنی بنو موث در جانب شمال جزیره بزرگ است مستی بر بنو موث بن که از دیر در تصرف انگلیس است و این جزیره
قریب بشکل لوزی اتفاق افتاده است

[illegible]

پرت الی نیش است که در ساحل ولایت یونانی قصبه است که ولایت باسم او موسوم است و میان بندر لاریت
 تقریباً چهار صد و سی میل است و در یونین پنج قصبه است که ساحل دارد و در جانب مشرق ولایت یونین
 ولایت الیونیک در آنجا در چهارده مکان ساحل هست و در مشرقی البقی و کمپوریک که در آنجا پنج مکان ساحل هست
 و فاصل میان الیونیک و کمپوریک و در آنجا گریخت فیش است یعنی ماهی بزرگ و در شمالی یونین پنج ولایت است
 و فاصل میان الیونیک و ولایت قازت و فوروت است که در آنجا ده مکان ساحل هست و این ولایات بسیار حاصل خیز
 و باران آلود است **سر الیون** یعنی ماهی سکه ولایت وسیع است که در مغربی سمت گنی واقع است و این
 ولایت کوهستان و در شکر شیران ثبات است که بواسطه آن اسود عبور از آن سخت است و بهین جهت
 اورا **سر الیون** مینامند و قصبه بزرگ این ولایت تخصیص شمرده حاصل خیز است و جمیع این نوادار
 تخمیناً در هشت هزار فرسود است و لی هوای این ولایت چنان بخراب اهل اروپا ناسازگار است که نقل فوری
 چنانست که بجهت ناسازگاری و عفونت هوا یکی است از این بادی و ولایت بردارد و این شهر را
 آن ساختند که بلکه وحش آن ارباب و بومیان آن اصحاب را بتجدید و تقمید و دارند و حرفت یاد آنها دارند
 و آنکلیس نوآبادی دیگر درین ساحل در همدرد خانه گنبد دارند که پای تخت آنها گنبد است و تاریخی
 که اورا سابقاً جزیره فرشتن مکهشد و از جزایر معتبره الهند است و چهار صد و پنجاه میل در جانب مشرق
 و آنکه اوضاعش واقع شده است و این جزیره را اهل یونان دل پیدا کردند و لی کسی که در آنجا بنای آبادی نهاد
 و پنج بود که در سال هزار و پانصد و نود و هشت سی می مطابق هزار و هفت هجری در آنجا بنای آبادی نهاد
 و اورا نامی شش بجهت شاهزاده ماریس که در آنوقت استند و نوادار و پنج بود نامی شدند و از آنوقت
 فرانسه پس از چندی پروان آورد و آنکه اورا بدایت فرشتن خوانند و برایش این جزیره را در سال هزار
 و هشتصد و ده سی می مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری تصرف کرد و در هشتصد و چهارده
 سی می مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری - انگلیس سلم داشتند و در این جزیره و تخمیناً سیصد و پنجاه
 میل و جمیع آنجا قریب یکصد هزار است و پایتخت این جزیره گریخت کویش است که در سال هزار و هشتصد
 و شش تریه مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری سمت خانهای دو نمند آنان قصبه شش گرفت و هزار
 و پانصد و هفده خانه با اثاث الیت یک سوخت و در سال هزار و هشتصد و پنجاه سی می مطابق هزار و دویست و
 سی و سه هجری طرفان شدیدی در آنجا اتفاق افتاد که اکثر سفین که در آنجا کاه بودند غرق شدند و محصولات
 این جزیره نیست چنانچه سالی چهار پنج صدها را رساندند و هوای این جزیره بسیار است و هرگز بیکونی دارد که در هر نوادار
 سفین کثیر در حالت اناب و ذهاب هندوستان بجهت تحصیل آب و آذوقه لشکر میاندازند و کلمه بیکونی در آنجا
 اند **سنت الیون** جزیره بلند کوچکیست تخمیناً با مسافت هزار صد میل در مغرب آفریقا در بحر اقیانوس
 اتفاق افتاد و این جزیره ناپلیون بناپات را در ده قه ثانی که جلای وطن شد مجبوس نمود و باین جزیره در هفدهم
 اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده سی می مطابق چهارشنبه چهاردهم ذی قعدة احرام هزار و دویست و سی
 هجری را در اوارد کرد و در پنجاه و پنج سال هزار و هشتصد و بیست و یک سی می مطابق روز دوشنبه چهارم ربیع
 چهارم حسابی شعبان هزار و دویست و سی و شش هجری از ناخوشی سینه وفات یافت و جسد او در آن جزیره

یونین پنج قصبه است که ساحل دارد و در جانب مشرق ولایت یونین
 ولایت الیونیک در آنجا در چهارده مکان ساحل هست و در مشرقی البقی و کمپوریک که در آنجا پنج مکان ساحل هست
 و فاصل میان الیونیک و کمپوریک و در آنجا گریخت فیش است یعنی ماهی بزرگ و در شمالی یونین پنج ولایت است
 و فاصل میان الیونیک و ولایت قازت و فوروت است که در آنجا ده مکان ساحل هست و این ولایات بسیار حاصل خیز
 و باران آلود است **سر الیون** یعنی ماهی سکه ولایت وسیع است که در مغربی سمت گنی واقع است و این
 ولایت کوهستان و در شکر شیران ثبات است که بواسطه آن اسود عبور از آن سخت است و بهین جهت
 اورا **سر الیون** مینامند و قصبه بزرگ این ولایت تخصیص شمرده حاصل خیز است و جمیع این نوادار
 تخمیناً در هشت هزار فرسود است و لی هوای این ولایت چنان بخراب اهل اروپا ناسازگار است که نقل فوری
 چنانست که بجهت ناسازگاری و عفونت هوا یکی است از این بادی و ولایت بردارد و این شهر را
 آن ساختند که بلکه وحش آن ارباب و بومیان آن اصحاب را بتجدید و تقمید و دارند و حرفت یاد آنها دارند
 و آنکلیس نوآبادی دیگر درین ساحل در همدرد خانه گنبد دارند که پای تخت آنها گنبد است و تاریخی
 که اورا سابقاً جزیره فرشتن مکهشد و از جزایر معتبره الهند است و چهار صد و پنجاه میل در جانب مشرق
 و آنکه اوضاعش واقع شده است و این جزیره را اهل یونان دل پیدا کردند و لی کسی که در آنجا بنای آبادی نهاد
 و پنج بود که در سال هزار و پانصد و نود و هشت سی می مطابق هزار و هفت هجری در آنجا بنای آبادی نهاد
 و اورا نامی شش بجهت شاهزاده ماریس که در آنوقت استند و نوادار و پنج بود نامی شدند و از آنوقت
 فرانسه پس از چندی پروان آورد و آنکه اورا بدایت فرشتن خوانند و برایش این جزیره را در سال هزار
 و هشتصد و ده سی می مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری تصرف کرد و در هشتصد و چهارده
 سی می مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری - انگلیس سلم داشتند و در این جزیره و تخمیناً سیصد و پنجاه
 میل و جمیع آنجا قریب یکصد هزار است و پایتخت این جزیره گریخت کویش است که در سال هزار و هشتصد
 و شش تریه مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری سمت خانهای دو نمند آنان قصبه شش گرفت و هزار
 و پانصد و هفده خانه با اثاث الیت یک سوخت و در سال هزار و هشتصد و پنجاه سی می مطابق هزار و دویست و
 سی و سه هجری طرفان شدیدی در آنجا اتفاق افتاد که اکثر سفین که در آنجا کاه بودند غرق شدند و محصولات
 این جزیره نیست چنانچه سالی چهار پنج صدها را رساندند و هوای این جزیره بسیار است و هرگز بیکونی دارد که در هر نوادار
 سفین کثیر در حالت اناب و ذهاب هندوستان بجهت تحصیل آب و آذوقه لشکر میاندازند و کلمه بیکونی در آنجا
 اند **سنت الیون** جزیره بلند کوچکیست تخمیناً با مسافت هزار صد میل در مغرب آفریقا در بحر اقیانوس
 اتفاق افتاد و این جزیره ناپلیون بناپات را در ده قه ثانی که جلای وطن شد مجبوس نمود و باین جزیره در هفدهم
 اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده سی می مطابق چهارشنبه چهاردهم ذی قعدة احرام هزار و دویست و سی
 هجری را در اوارد کرد و در پنجاه و پنج سال هزار و هشتصد و بیست و یک سی می مطابق روز دوشنبه چهارم ربیع
 چهارم حسابی شعبان هزار و دویست و سی و شش هجری از ناخوشی سینه وفات یافت و جسد او در آن جزیره

[illegible]

محکم ساخته اند و هوای آنجا معتدلست ولی طوبت زیاد دارد و اکثر اوقات هوای ابر است چنانچه هر روز یک بار باران
بنظر آید و بادای تند عاصف زیاد در بخیزه میوزد و جنگل در بخیزه زیاد بود و اکنون اکثر آنها را بجهت زراعت و
آبادانی قطع کرده اند و نامیون و اورجلاوی وطن اول در حصاره البره مسکن دادند و از آنجا فرار کرده اند و از آنجا رفت و
پس از سگت جنگل را ترک نمود و دولت انگلیس چنان صلاح دید که آن فتنه روزگار دوحاشه فرمات برادر از بخیزه که
مسافت بعیده میان این جزیره فرنگستان محبوس کنند و با چند نفر از مرسل که وفاداری کردند بهشتاد
نفره از اهل فرانسه در آن جزیره چند سالی محبوس بود و تا در آنجا چنانچه که شت فات یافت و پس از چند سال آن کویش
پادشاه فرانسه از او بپرسید و بگوید خواهش کرد که نقش در آنجا بشیعه بفرستد و بزند و خواستش را قبول کرد و
کویس فلیپ پسر دوم خود برین شد و آن اول در دوم جولای هزار و هشتصد و چهل و سی مطابق دوم جمادی الاول
هزار و دویست و پنجاه و شش شمسی از پاریس سیرت بهشت فرستاد و شصت هزاره فروردین ششم اکتوبر سال مذکور مطابق بود
شعبان سنه مزبوره وارد جزیره سینت پلین شد و نقش در آنجا بی که با مات گذاشته بودند در آورده و پس از
برگشتن در پانزدهم دسامبر سال هزار و هشتصد و چهل و سی مطابق سه شنبه بیستم شوال المکرم هزار و دویست و پنجاه
و شش هجری در پاریس در آنجا که پسرند و در آنجا مقبره خوبی برای او برپا نمودند و سایر تقاصیل ایام توقف او
در آن جزیره در کتب مبسوطه ضبط است و نقش در ابا مومیانی در سایر افریقا چنان حفظ کرده بودند که هیچ عیب نکرده بود
و مصنف در اول باب هفتاد و سیم در ضمن تصرفات انگلیس در افریقا جزیره را در یک ریا بیان کرد ولی درین باب
هیچ تذکره و تذکره را از فریک جزیره کوچکی است که در محیط هند قریب مشرق جزیره ماریش در عرض
نوزده درجه و سی دقیقه جنوب و در طول شصت و سه درجه و پنجاه دقیقه مشرق اتفاق افتاده است

۱۸۴۰

۱۸۵۶

۱۸۴۰

۱۸۵۶

در افریقا

باب هشتم در بیان تصرفات انگلیس در هندوستان

مالک متصرفی انگلیس در هندوستان در وسعت و جمیع و محوری فروتر از قل شاهنشاهی بریتیش است که در او
متصرفست دولت شاهنشاهی محول تجیل رفته که اکنون استی حقیقت میتوان انگلیس را حکمران کل مالک هندوستان
شمرد و ژنرال سلاطین مغول امیر تهور کورگان میرد و قبیله در هندوستان استقلال تمام داشته اند و الا آن
دولت بیایان مالک یکران همان صوبه دلی و توابع او قناعت کرده اند و اختیار هندوستان با کامپنی است
یعنی جاسمت متحده مهند و کرسی نشینان که عدد آنها نیست و چهار است و رئیس ایشان را فرمانفرما مینامند
و مسافت هندوستان از برتین فروتر از شصت هزار میل است و ایالت بیست و یک ایالت دارد و اکنون بقع قروض خود را در آن
ملیان بوند باقی نمی ماند و از ایالت هندوستان پس از آنکه در آن چهارده ایالت پوند منافع قروض خود را در آن
ملیان عاید دولت میشود و هندوستان استقلال برنج حصه کبیره اصله است سوای ولایات صغیره که تابع آنهاست و
هیچ مملکت اصلی که مالک بریتیش است و تمامی مالک بوند فرانس است و ثالث برادر مرشد است و رابع صوبه
دکن نیست که مملکت نظام علی است و حاکم آن است و اگر همه اینها مالک او بجهت ولایت تقسیم کنیم دوازده ایالت
حقه انگلیس و پنج ایالت متعلق به مالک متحابه هم عهد انگلیس و یکی از آن مطلق العنانست و سیم کویده مالک است
که عبارت از ولایت پنجاب است اکنون کلا گفعل بدولت انگلیس در دویست و نهم مرتج سال مطابق هزار و هشتصد
چهارم مطابق پنجاه و چهارم جمادی الاولی هزار و دویست شصت و پنج شمسی در آنجا مملکت افیج الاراجا تصدیف دولت انگلیس

ملک

باب هشتم در بیان تصرفات انگلیس در هند شرق

افتاد است و جزیره سینگاپور نیز در یک یوغای از همان اسم کنونی از تعلقات حکومت کولونیک است که در سال ۱۸۱۹
 ویت و هفت سیاهی مطابق مرز اردو نیست و چهل و سه جزیره تابع آنجا شده است سینگاپور نیز در کاه معین
 که در آنجا معالک کرده و میبود و جمعیت آنجا از قوت از صنعت نبر است بنشیند جزیره سراندی را در جزایر معروفه عالم
 و در قوت و کمال بدان میگویند و بقال جزیره سرندیب جزیره سینگا دیوت کانه بالاسال لهندی و من کتاب بن سید
 قال بهما بدینه ستمی آنجا حث الطول فکده و یقال العرض جبهه و نصف و شقی جزیره سرندیب جبل عظیم علی خط
 الاستواء اسم جبل الزئفون و یزعمون ان علیه بهبوط آدم و یقال ان جزیره سرندیب بنامون فرستای ملها
 و بها العقاقیر و البواله و ایت استی و صاحب مرصد الاطلاع میگوید سیمان انحرایک آخره نون جزیره
 عظیمه یقال و ربانمان باله فرج بهما سرندیب عده ملوک لاییدن بعضی بعضی البحر الذی عند ما یسمی سلاط
 بین الصين و الهند استی و انحرایک که بحال اخبار و انار و نور و خین سلف خلف مبط حضرت آدم علیه السلام است
 در جزیره کوهی است که اورا و سکن یک کوه یعنی قلعه آدم علیه السلام که در قله کوه بهبوط نموده است و در آنجا
 محلی نماند که بنای کشتی از حضرت نوح است تا زمان نوح کشتی در جهان بود که انحرایک حضرت جبرئیل بفرموده ملک نظام
 تعلیم فرمود و میان این جزیره تا ساحل هندوستان کجبت خداوند و اجال صحراهای عظیمه پیدا است که
 اسیر و ن آمده است و انکار از انگلیس میگویند که پنج دینا منی یعنی بل آدم علیه السلام که حضرت آدم با باران
 صحرا را سیات گذشتند از آن جزیره بسیار حل هندوستان شریف آورده و بعضی جایز نمک و دراکست و زمین آنجا
 ریکست و بواسطه همان سکنای کران زمین یک عبور سفاین از آن غار متعسرت جزیره سیمان از ساحل و
 متدل تا بو غار متعارف و فرات سنگل از جزیره تقریباً انگلیسی شهاب است و در و منار جزیره کوچکی است که همان
 سرندیب هندوستان است که آن غار تا سم او شبهه را است و آنجا صاحب لغه البلاد نوشته است و
 سید میرم عرض کرد که در اصل است و قسمت بولی از جزیره که قریب بخط است و است بسیار گرم میشود و در جزیره در
 بزرگ و ان یاد میشود و در و خانه و دریا چنان فاع بسیار دارد و در جزیره معدن قلع و سرب آهن و چوبه و سنگها
 که اینها بسیار است و گویند که در وسط جزیره معدن طلا نیز هست و نباتات مختلفه و میوه های نیکو در جزیره فراوان است
 و انواع حیوانات نیز در آنجا یافت میشود و انچه های نومی حش و مارها و بزک جزیره معروفست چنانکه بزرگ بقدر
 سنی است که نه نزع باشد و بی هر نه اند و یک شتم دیگر در آنجا است که کوچکت ستم او علاج پذیر نیست
 و جنگلهای آنجا مشهور از طبو غریبه و دریاها مملو از انای های عجیب است سیمان سیمان کجست غر حشبه
 و بلندی قدر انبار فیلهای جزایر امتیاز دارد و جا میتهای دشتی و کاردای دشتی و او کله که در جزیره کجست و
 و بر شید و جنگلهای آنجا یافت میشود و لی حسارت یاد باینز لایت و بالی آنجا از میون میرسد و انواع میون
 نیز در آنجا است و در اولی است از انار و پاکه داخل جزیره و تصرف کرده است انگلیس آنجا را در سال هزار و
 هشتصد و دو و شش سیاهی مطابق مرز اردو نیست و یازده جزیره و در جزیره در صلح انگلیس در سال هزار و
 هشتصد و دو سیاهی مطابق مرز اردو نیست و هفده جزیره موافق عهدنامه بانگلیس مفوضه و در جزیره
 داخل شدند و جزیره چندین حاکم و رئیس و ناظم آنها تصرف گندی را کرد و در سال هزار و هشتصد و
 پانزده سیاهی مطابق مرز اردو نیست سیاهی پادشاه گندی سیر کلیس شد و ولایت و نیز ضمیه دولت انگلیس

در سال ۱۸۱۹
 در جزیره سینگاپور
 در جزیره سراندی

در سال ۱۸۱۹

در سال ۱۸۱۹

در سال ۱۸۱۹

در سال ۱۸۱۹

در سال ۱۸۱۹

و جمعیت آنجا را درین اهلایک میان با چند هزار کشته اند و آنچیزه از غرض شد بر تاده درجه شمال از طول بمقدار
درجه شرقی هشتاد و دو درجه شرقی گری پنج است خیزه سینگا پور و طول یکصد و شصت درجه و پنج
یک دقیقه شرقی گری پنج و عرض یک درجه و هفت دقیقه شمال اتفاق افتاده است و مقصود آنچیزه در میان
باوغا زیارتی مفروض است که او را باوغا سینگا پور مینامند و آنچیزه را انگلیس در سال هزار و هشتصد و نوزده
مطابق هزار و دویست و سی چهار هجری تصرف کرد و جمعیت و در آنوقت یکصد و پنجاه نفر بود و از آن سال در
بروز بر آبادی آنجا افزوده شده است که آنجا را چار سوی تجارت اکنون میتوان گفت و جمعیت آنجا در سال هزار
هشتصد و بیست و چهار سی و پنج مطابق هزار و دویست و سی نه هجری یازده هزار و شصت و پنجاه و یک نفر شد
که در عرض پنج سال بقدر آباد شد و مسافتین تجارتی را غیر تجارتی که بچین عبور میکنند از خیزه یکصد و پنجاه و یک
خود را میکنند و نقایص خود را بکمیل میسر است و اینک نصف بیان کرد و از آنکند تا هند و ستان شش هزار
میلست از مقدار است که از آنندان تا قصبه تن من یکصد و هفتاد و میل و از تن من تا آنکس ترسی پنجاه و از آنکس تر
تا بندر فلک یکصد و پانزده و از فلک تا از راه دریایا خیزه تا بندر نااطه هزار و صد و هشت و میل و از نااطه
تا آنکس تر نهصد و هشتاد و میل و از آنکس تر تا بویس ویت و پانزده و میل و از بویس تا عدن هزار و هشتصد
و چهل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه و میل است که مجموع این امیال هفت هزار و سیصد و هشتاد و هشت
از بمبای تا گلگت هزار و هشتصد و پنجاه و میل است و از بندر فلک تا بندر نااطه هزار و سیصد و هشتاد و
شصت و از آنرا تا آنکه تر و دویست و از آنکس تر تا آنکس تر و سیصد و هشتاد و میل است که مجموع این امیال
دویست و سی و از آنکس تر تا بویس ویت و پانزده و میل و از بویس تا عدن هزار و هشتصد و چهل و از عدن
تا بندر فلک یکصد و پانزده و از نااطه تا آنکس تر نهصد و هشتاد و میل و از آنکس تر تا بویس ویت و پانزده و میل و از
بویس تا عدن هزار و هشتصد و چهل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه و میل است که مجموع این امیال شش هزار
سیصد و سی و پنج و پنج میل است

باب هشتاد و نهم در بیان تصرفات و توانمندی برین شهرت

وزگشان لیسرت میسایه ایست و هیچ صنعتی و حرفه ندارند و قوت غالب آنها کشت و کار و باهی است برنجی از ایشان
 حقیقت دارند که از بخت استیلا و شاد و خوش آن مثال نمود درست میکنند که یک نفر باید و نظر طول در اینجا می تواند نمود
 و بزودی در اینست که در میان جایی قواعد و رسوم اروپایی از تصرفات و خیالات بی نوع انسان جمع و پدید
 و از قوت قدرت بحری انگلیس بسته آنجا جایی آبادی خواهد آمد چنانچه اکنون در سواحل شمالی و مغربی و جنوبی
 او اکنون متعدد ساخته اند که اسم بزرگ رانسر و سوان بوزیعی و دو خانه و دو کینگ جاجس و نداشت که
 که این آخری در ساحل جنوبی است متحیر هم گوید در کون و دو خانه چون مرغ قوس با است لهذا با اسم او
 شده است استی و آن می باشد که جزیره است که در ساحل جنوبی یونانند و متعلق اتفاق افتاده و این
 جزیره با یونان ریش مفروز شده که گشتا و ذیل مسافت آنهاست مهر نورهای نیکی و در او این زمین در سال هزار
 شصت و چهل و دو سی مطابق هزار و دو و بحر است و اگر دو اسم آنجا را بحیرت حاکم و این و این
 که در بند الشرق بود که داشت یعنی زمین و این و جزیره بود این زمین اسمی است که می نامند و در آن
 بحری است معلوم شد که در سال هزار و هفتصد و نود و هشت سی مطابق هزار و دویست و سی و نه بحری زمین
 نمود و پس از آن طبع غارت شد و اندو بویان این جزیره بسیار جانی و بی طرف تر و خوشتر از بویان جزیره یونانند است
 و که در آن آنها نیز کاشی است و در صورت شباهت تمام با آنها دارند و اغلب آنها نازک اندام و بسیار پوست
 و چشم آلود و میوند و در زیارتان بر بند و عربان و در زیارتان پوست لگن و خود را می پوشانند و هوای جزیره
 معتدل و بهر آن است که آب است ولی بطبع اهل اروپا و انگلیس بسیار ناسازگار است و صفت این جزیره به غیر
 با تیره و دره است و خاک حاصل خیز و جمیع تیره جزیره را چمن شده هزار دشت است و اند و قضیه آنجا پاتر و نون است
 که در رودخانه در وقت واقعت ناز و نوح جزیره است و در محیط پاشیفک تخمینا مسافت هشتصد و
 میل در شرقی و نوسون و یک و ربع است این جزیره را کتین گویند در سال هزار و هفتصد و هشتاد و چهار
 میسی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت بحری پیدا کرد و در جزیره هیچ انسان حیوانات نیافت و این جزیره که
 و ششم و ما هنوز یاد دارد و جنگلهای سخت دارد که عبور آنها متعسر است و جمعی از اهل حیوانات و یک و در ایجاد
 سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت میسی هزار و دویست و دو و بحر میسی مسکنی ساخته و در سال هزار و هشتصد
 و دوازده میسی مطابق هزار و دویست و هشت بحری سگی از اینجا است که بر داشتند و این جزیره الان مکان متعسر
 دولت است که جمیع معصیر و مجربین است و سیسم جزیره است که بر یونانند شهرت دارد و در کترین جزیره
 و چنانست که با و از بزرگی این جزایا خاص اقسام اربعه گرفته اند و تحقیق صواب تخمین از کل اروپا که گشتا و در
 از منته جدید معدن طلا نیز از آنجا جسته اند که از آنجا بقطار نفیستان می آورند و خلق کشتی کشتی کشتی
 از فرانکستان سایر بلاد آنجا روانه میشوند و در سواحل مشرقی و شمال سخت بسیار است و باران درینو لایس بسیار
 کم بسیار دگامی اتفاق می افتد که در سالی یکبار باران می آید و بخلاف در زمانه کهن بنای باریدن میکنند و در
 انقدر هطال و شجاعت که خرابی چنانرا بکند و انولایت میرسد که و ما مورس و میل فر و میکرو و هوای آنجا معتدل
 و غیر از در چشم بسیار اراض بسیار است اهل انولایت و حتی صفتند و خون گوشت آدمیرالذیرین را معتدل
 پندارند و بیشتر اوقات یکدیگر تراغ کرده هر یک دیگری غلبه کرد گوشت او را میخورد و در وقت آنها از دست اهل فراتقا بیشتر

و این جزیره
 ۱۰۵۱

۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

و این جزیره
 ۱۲۱۳

باب دود و دیم بریان سیاه بلدان اکنه معروفه ترکی آن نوی پی متصرف و عثمانی در اورد

نوشته بدین حضرت عیسی عوت نمود و تخنا اشتا و سل در مشرق مال است و کجا قصه بدی واقعه که انقصه را
 اسکندر کبریا بنامها و در تزیین این قصه کبر و دگر و کسوس از گشت و شکر انظوری بخت خورد و در
 جمعیتش از آن هم بخت و با این قصه نیز یافت پا از نوشته بدایت کرد و در بقصه بدیت پال لیدیه نام شخص
 فروشن را بدایت کرد که بدین عیسی را داد و اول کسی که از آن را بد و بابت بدین سبب شده است
 گوید سلونیکا را سلاطین نیز گویند انتی اریکا و قصه بی سکی است و این قصه بدین سبب است که از آن
 هو و فر نام او بسیار ذکر شده است و این قصه بدین سبب است که از آن سبب سبب در ریزش
 کجیته ساه او در و جمعیت این قصه بدیت و چهار است و مترجم گوید اچیا سس سبب سبب است و این
 حتی پنج سبب است نموده از شهر با سبب است و این طر و خط که از آن شده است و این سبب است و این
 با سبب سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 اچری بکنی این شهر با سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 بدیت سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 می سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 از غایت بدین سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 نود و دو سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 پنجاه سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 و در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 اتفاق افتاد و در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 عیسویون در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 بگردد است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 سلطان ارثانی و سوار عیسویون که در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 شده و دیگران نیز خارت با در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 در ای سیاه واقعه است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 و در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 اما در انظوری و کجی و نظر از اچیا سس که در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 بند بدیت که در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 اتفاق افتاده است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 که سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 او چید که در سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 و سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است
 و بوز و غرضان عمل و غیره از آن سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است و این سبب است

سکه

۱۱۶۶

۱۱۶۷

۱۱۶۸

۱۱۶۹

۱۱۷۰

۱۱۷۱

۱۱۷۲

۱۱۷۳

۱۱۷۴

۱۱۷۵

۱۱۷۶

۱۱۷۷

۱۱۷۸

۱۱۷۹

۱۱۸۰

۱۱۸۱

باب نود و دوم در بیان سیر لیلان آنکه معروفه گشتن برین یزید یعنی تصرف دولت عثمانی در اردی

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

شد پس آنکه صورت در فضاقت التتوا ای چند جزیره قریب بکحل جزیره دیگر است که در نزدیکی این جزیره در انجلیک
 اتفاق افتاده اند که در تصرف دولت عثمانی نیست اما احوال انطونی و کلیو نظیر آنرا اگر چه اتفاقا اشارت نمودن
 آنها شده است ولی مناسبت چنان دید که در اینجا مجامع میان کنه انطونی نایب شایب جوئیوس نیز بودین
 گشته شدن قیصر چندینی با آنکه شش شیر و زاده قیصر در امر سلطنت شرکت داشت و کلیو نظیر آن در خرمیوس
 الیش با پادشاه مصر که از سلسله بطلمیوس است پنجاه و یک سال قبل از عیسی قات یافت چنان وضعیت نمود که در آن
 پس او طایفه ای از بطلمیوس و دختر و کلیو نظیر آنها در میان باشند و کلیو نظیر آنرا بجهت شریعت خودشان از بطلمیوس
 برادر خود بود پس از فوت پدر بطلمیوس از خواجی انجلی لارکان دولت باین امر راضی شدند و میان ظاهر و دراد خود پیوسته
 شعفا در الهاب بود و از این غلبات داخه ولایت بجهت تعاقب کردن آپسی که بکلی گشته لفظا و شیخه
 قیصر اقصی بهت افتاده اسکندریه را محاصره کردند و پیوسته نمود چنانچه در باب اتم اشارت نموده است و کلیو نظیر
 با سکنه ریه بدخواهی نزد قیصر رفت و بستی خود را در وقت قیصر انداخت و در نگاه اول نظر کا نظیر آن که در جاکان
 در لربانی و قیصر در عصر خود نظیر است بر هفت قیصر کار کرد یکباره شده اش در دل از دست قیصر بخوبی
 زمان آورد و در تصرف دولت سازه در دین جان و زر کاخر به بوس زر و اینجا که من دارم رود و در
 که بطلمیوس بجهت قیصر شتافت و کلیو نظیر آنرا در اینجا یافت و از احوال قیصر دانست که کار دست و تیر از
 شست رفت است معلوم است عربی کیس الشیف الذی یا تیک مترزا مثل الشیف الذی یا تیک عربا
 بطلمیوس بی اختیار دیوانه و از تاج از سر خود بر زمین نهاده با سر و پای پی پیرون دوید و در میان که چو بار
 فریاد میکشد و لشکریان قیصر او را گرفته حضور قیصر آوردند و اهل اسکندریه چون پادشاه خود را باین احوال دیدند
 تعجب نموده از حاکم کردند و بر سرای قیصر جمع شدند و قیصر هر قدر خواست که نایر فته را باب تدبیر خواست
 کند مکن نشد و میگفت مراد من عمل آوردن وضعیت پادشاه که گشته است که کلیو نظیر آنرا بطلمیوس در امر سلطنت
 مداخله کند و کلیو نظیر آنرا بعد از دواج برادر خود اید اهل اسکندریه قبول این معنی کردند و قیصر خصم شد و بطلمیوس را
 مجبور کرد و از مصر حوالی مصر آمد و بطلمیوس لشکر رسید و قیصر بای جلاوت شمرده با جمع قلیل در
 برابر آن غیر ایستاد اهل مصر چون دیدند که از غمده سیاه قیصر نمایانند خواست کردند تا بطلمیوس علی الظاهر
 ایستاد اهل مصر از محاصره دست برنخواستند داشت قیصر بی مضایقه بطلمیوس را بگذازد و از وقت از
 عمر بطلمیوس چهارده سال گذشته بود و بطلمیوس وقت رفتن بفرق و فسون میگفت که از خدمت قیصر هر چند
 نخواهم شد و دست از بندگی او برخواهم داشت ولی هلیکه به لشکریان خود رسید بنای غدر انداخت و
 جنگ اقدام نمود و قیصر نیز در مدت از روم مدد خواسته بود و خبر وصول لشکریان قیصر که از روم میآمدند بصر
 رسید که بپای روم رسیده اند و سیاه مصر دانست که اگر آن لشکر بد قیصر برسد بکلی رشته حیات مصریان
 کیخده و خاک مدت برفشان بخفته خواهد شد از اسکندریه گشته بجا بپای روم شتافتند که مانع وصول
 آن سیاه بشوند و قیصر جمعی از اسکندریه گذاشته از دیابجا بجا شمره بپای روم که با طابا شد شتافت و
 در اینجا جمعی میان قیصر و مصریان انعقد و مصریان شکست خورده و بطلمیوس دید که رفتار لشکریان قیصر
 خواهد شد خود را بپای روم رسانیده و بر زور قیصر نیست که جان از مهلک بیرون دهد و جمعی دیگر از فراریان لشکریان

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در قصه ابراهیم

مهرش
الکون

نورق درآمده و آن نورق از کشت از دحام سگشته در آب غرق شد و بطیوس و همراهان و بکلی در کشت
گردیدند و قیصر مظفر با سگنده میراجت کرد و بطیوس و دیگران را که یک بطیوس غرق شده را با یکدیگر چهل و شش
سال قبل از عیسی هایدشای مصر نامزد فرمود و قیصر میگفت شعرا از او میگویند که بود در کاب و عظم و لای که نو بجا
سفر کنی و قیصر خود بروم برگشت و با هزار حسرت و در درازگی و نظر او و اعان نمود و با خود میگفت عیسی
از کل و الدی توی قیم لمر کان فی اخطر عظیم اذا ما كنت لا لیان عوناً علیک و لا فراق من یوم
و چنان گشته اند که کل و نظر او در بعد از قیصر است شده و پیری اند که اسم او را سپهر زریه گذاشته اند
کل و نظر او را در کجای خود سه سال به اشت بجهام کلی میراجت در سال چهل و سپهر را در خود را که
چهارده سال از عمر او گذشته بود و میم ساخت خود با الف و اسیا و دشای مصر و آن احوال کشت کسان
بطیوس و مردم را در خواهی فته که از کل و نظر او چنین خطای فاحش سر زده است از کسان بدست و مردم حاضر
ایمان آمدند که کل و نظر او را بروم خواستند و کل و نظر او در محله بدست در حضور مرگ انطونی که مقدر آن
دولت بود حاضر شد و در حضور و در میان در مقام سخن برآمد که ای خطا از من سر زده است و بطیوس و بطیوس
خود در گذشته و اینجای است ابر من بهمت زده اند انقدر بحیران کار برد که حاضران انگشت حیرت را
کردند متعجب ماندند و مرگ انطونی صباحت دیدار و ملاحت گفتار او را فاحش کرد و دل از فاده با خود میگفت
که میرا جان بطیوس فدای تو باد و بری بقصر می و کوهی داد و نعمت اقال لشاکم فتن الشبی لما رفع الطرف لیا
فتنه بنبان کیف لورا محبتها منست میا روید شمرت میبکتهها و لم یقبض علیها و کل و نظر او
بمصر مراجعت کرد و مرگ انطونی بی جنبه استماع من خود بروم میسر ندیم بجهان از عفتا و بمصرفت و کل و نظر او
بطیوس را بعد خود را در و بدست مشغول بود و ندانند که میان مرگ انطونی و انکویش سبب منقشت
و فاحش گفت آشکار کرد و دید و لشکر از طریق بخا صبر است به شد و در دریا میان این و مرگ انطونی اتفاق افتاد
از طریق انکویش ابر بسیار بود و از طریق مرطونی و کل و نظر او سر داشت و بود و از دیدن انطونی بصد
بر و از طریق کشتی و غرق شد و کشت بسیار و اقامه فرار کردند و اینجک در دوم پیمبر سال سی و یکم قبل
از عیسی اتفاق افتاد و پس از اینجک انکویش را انکس لغت داد و بعضی مظف و کامیاب و اینجک انکویش را
و پس از این فتن کشتی منقبت ایشان بمصر داخل شد و مرگ انطونی و کل و نظر او چون دیدند که قوت مضایقه
ندارند انطونی جام زهر برکشید و کل و نظر او نیز متاعبت شوهر کرده و اینجام زهر نوشید و در و در و در
هم جان داد و در نظمی در وفات شیرین پهلوی خسرو گوید شعر که حسرت ای ماهی باین نه رخ و سار از ادا
و ان چنین کل و نظر او اگر برادر زهر خا نوشید خود نیز زهر وفا کشید و مصر و توان بمصر صحران کشید
و این قضیه سی سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و از آن پس مصر و توان و این چنین میا کسان کشت و این کشتن پس از فتن
از کسان سگشته ابر سر زده در سال سیت و هفتم قبل از عیسی امیر اطوار با الف و اسیا کل مالک شد و بعضی مورخین
او را شاه پناه اول میدانند که خطا و باطن اسم شاه پناهی بر و اطلاق شد و لی در حقیقت او شاه پناه
ثانی و قیصر نامست چنانچه سابقا نیز میطلب شرحی بیان کرده ایم و شریک بعضی خوانند

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یاد و

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

پس از زوال شاهنشاهی ساسانیان که اشاره به برپایی شد که یک طایفه از تاتارها هستند ترقی کردند و ترکها را برپا
 یاری خود خواسته بودند و آخر الامر چون شد که برایشان غلبه کرد و تمام دولت را بدست گرفته و تاتارها را از قلمرو
 میکشید و در آن صحاری طایفه قبایل بسیار سکونت داشتند که از آن صحاری جلای وطن کردند و تاتارها را که غلبه
 بر آن کردند و طایفه معظمی که از تاتارهاست و تاتارها را که در اصل همه اینها یافتن بود
 منتفی میشد و چون اعتقاد داران ترک بر این یافتن سختین بادشاهان طایفه است که اکنون با سامی که تاتارها را
 میزنایند است و چندین اختراعات از انواع حرف و صنایع به ترک نسبت داده اند و پس از آنکه یک سیر الوهیت
 رسید در عهد سلطنت او و بعد از آن ترک در چهار رفته معظم خدا شدند که از لااثر دوم تخمین سه میلیون
 که اشاره به یکبار باشد و چهارم تر لاس است که از این طایفه آخری امیر توران مدار بود و خواست است و این طایفه
 تاتار که با واسطه ترک طلاق شده است فیما بین دریای سیاه و بحر خزر مسکن داشتند و در ماه هفتم در آن
 شاهنشاهی که گلیوس جمعی از انطاکیه بختیگر ازاری پادشاهانه اقدام کردند و در کباب و قنچا شکوه
 انطاکیه سرزد و قریه جهان شد که خلفای عرب ایشان را در ملک سپاهیان خاص ملک خنجر و از اتحاد و
 عربها کار بجای کشید که خلفای با و عمران صید اترک شدند و از اعراب کاست و بر اترک افزود و
 اترک ایران میسر و بابل و دیار بکر و میوه را تصاحب کردند و مترجم گوید میوه و میوه ولایتی است که فیما بین
 و جلوه و اوقات اتفاق افتاده است و تترکها چندین ماه قبل از آنکه طایفه اترک کنیزان و اسوار خنجر را بوزار
 در وقت چندین قنچا از ایشان ظاهر شده و در عرب و ایران ایشان در دل تاتاری تاتارهای گشته بود و بعضی
 و مؤسس شاهنشاهی ترک عثمانی است که او را اهل و با او میگویند و از آن جهت است که بعضی تاتارهای و تترکها
 و ولادت این پهلوان در سال هزار و دویست و چهل و هفت مسیح مطابق شصت و چهل و پنج هجری
 در قریه نوکست اتفاق افتاده است و از آن جهت سلاطین عثمانی اقرار از روضه و عوارض دیوالتی معاف کرده
 عثمان مراد قنقلی بود و در سالی که در سید سلیمان بنی صلاح الدین مرتبه امارت داشت و پس از وفات
 صلاح الدین پادشاه سمرقند که بعضیون چنانکه در چون از او اولادی نماند و ولایات او در هفت حصه قسمت شد که از آن
 حصه ای فرقه بنام عثمان اقدام در حرم گوید منظور مصنف صلاح الدین حضرت که از در فتح بیت المقدس
 بعد از یون خسار تبار رسید از ایشان قتلها نمود ولی از او چندین ولایات ماند که در دست توابع ضبط است
 و عثمان جد سلاطین عثمانی بنیو چنگیز که عثمان یکی از سرداران سلاجقه روست که پس از زوال دولت ایشان
 بر مرتبه سلطنت رسید چنانکه در خواهد شد و دولت سلاجقه روم در عهد غازان در سال شصت و هشتاد و دو
 مسیح بزوال رسید و از آن جهت که نصیب عثمان گردید پس از آنکه که در واقعیه که او آلمیوس اتفاق افتاد
 است و مترجم گوید بنی بنی سلاجقه قدیم ولایتیست که در آسیای صغیر است که حد شمالی او دریای سیاه
 حد مغربی او دریای خزر است و آلمیوس نیست که در جنوبی شهر است و واقعیت و این کوه سواهی کوهیت که در
 ترکی است و است و از عثمان ابتدا ای شاهنشاهی ترک است که در آن ولایت و هشت سال بود و در
 که اکنون در شهر است و در یکی از بلاد بنی بنی است در سال هزار و سیصد و هشت و شصت مطابق
 هفتصد و بیست و شش هجری و فاتیما و فیضیه را بخت قدیم این سلسله سلاطین بود و از شهر و روستا و قنچا

سی و سه

هر کلبه

۴۵

۷۲۶

در وقت او بود

نود

نود میاست و پس از عثمان طایفه های او که شاهزادگان خود بخوار بودند بر سرعت و فحش مالک خود افزوده و بسیار
 و سیصد و پنجاه و هفت سیح مطابق بهفت و پنجاه و هشت بجای از دست رفت که شش بار و با داخل شدند و
 آن پس غنای مراد پاشی تحت خود را سراندر پیش قدم قرار داد و سلسله ایشان به مراجع عالی رسید و در وقت بازید اول
 کرد و آن پادشاه در سال هزار و سیصد و هشتاد و نهم سیح مطابق بهفتصد و نود و یک بحری جلوس کرد و در سیصد
 خود بخوار و مکار بود و در زمان سلطنت خود شاهنشاه یونان سپیس مؤثر را شکست داد و قسطنطنیه را محاصره نمود
 و چندین مرتبه فتح کرد و از بخت خود را ایدرم یعنی برقی میدوید و از خود یعقوب را بی تقصیر خفه کرده و غرور و در چاه
 داری و مملکت ستانی بجد کمال رسید تا خداوند غرور و جل و با دختر از باغ او بیرون کرد و امیر تیمور شاهنشاه
 تاتار را بر و مسلط نمود و چنگی فیما بین آن دو پادشاه در آن گور در همان مکانی که در اینجا پاشی شیرید از پادشاه
 شکست داده بود اتفاق افتاد امیر تیمور سلطان یزید را شکست داده و یزید بدست لشکریان امیر کفران
 او را بیا برگاه امیر کور و دند و از راه غرور از ستایش و شاهزادگی امیر اما و لغور داشت و امیر از و جیاش که اگر بخت
 چنانک بر سیکست و بدست تو گرفتار میشدم با من چه بسا لوک میگوید یازید تلخی جواب داد که ترا در قفس آیین جبین
 و همیشه در خصوص خود برای منجره عام و مضحکه عوام نگاه میداشتم و امیر جواب داد که اکنون من آنکار را قارم و خدمت
 و من را بر تو قاهر گردانید که روی من از جور و میداد تو پاک سازم و او را در قفس آیین جبین که در پیش از آنکه او را در
 قفس باز داشتند از جیات خود بپوشانست در حالت خشم چنان میسپه های آهنی کوبید که سر او شکافت و رخ
 ز و خش از قفس تن برپا و نود و این واقعه در سال هزار و چهارصد و سی و سیح مطابق بهشتصد و پنج بحری عثمان
 افتاده و پس از مراجعت امیر تیمور با نوالا و با سسی بلنچ تاج و تخت موروثی خود را صاحب شد و بدین سیح
 حرب بمخالفت عیسویون پرداختند و با اهل مانگیزی و پیش چنگا کردند و شاهنشاهی یونان را متذرتجا سپردند
 تا پس از محاصره و زیاد سلطان محمد ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سی و سیح مطابق بهشتصد و پنجاه
 بهفت بحری قسطنطنیه را مستحضر ساخت و پس از آن فتح همه یونان با طاعت ایشان درآمد و قفله دولت عثمانی در
 ترانزوی و لاروما سنجیکین گردیده از آن زمان ایشان را یکی از دول معتبره اروپایی شمارند و پس از هشتی و دهم بازنده
 که شاهنشاهی مشرق ایشا بهنشاهی یونان از زمان کاتس تن تین کبر طول کشیده بود در زمان سلطان محمد ثانی بزرگ
 رسید و در خانه واده عثمانی طایفه اناتلی از سلطنت محرومند و نشان آیند دولت شکل ملال ستار
 است و پس از سلطان بنه صید اعظم و شیخ الاسلام بالاتر از مرتب دیگر است و بدین سبب ایشان اسلام و طراج
 دین خود را با شمشیر میزدند و بهیچ وجه چو اسمی از مشرک اطمینان نداشتند و در کشته اول محلی از احوال او بیان میسازیم
 و پس از آن سلسله نسب عثمانی را معلوم میداریم و بدین ترتیب اطمینان ششم که او را کبر خوارند یکی از سلاطین
 معروف مشرق نیست و پیدرا و قیصر طبرستان است که در اواسط بارگاه خود و امرا در سال حدود و بیست
 سه قبل از عیسی ایزد یاره کردند و او پس از پدر در سن دوازده سالگی تحت شاهی یکصد و بیست و سه سال
 قبل از عیسی جلوس کرد و خواهر خود لوتو و پس از یکصد و یازده سال قبل از عیسی بعد خود را آورده و آن را بکار
 انبا و اشاع داشت و با بخیال افتاد که او را مهمی سازد و قیصر طبرستان ازین متمید خبر گشته خواهرش را با جمعی که با
 او بود بهستان دند یکصد و دوازده سال قبل از عیسی قتل رسانید و کار سلطنت او رونق گرفت و می رسید

مصر
۸۰۵

۸۱۶

۸۱۷

کشید و باز لشکری راسته بر آنجا حال مضمّن شد که از نو احشال مغرب یابی سیاه بار و پادشاه و خلیفه و
 حمله آورد و بدین سبب اکثری از طوائف مولودیه و کلبه و آسانان در حلقه اطاعت او جمع شدند و در خیابان
 بود که پس دیگر و فانیان سرس باید خود در مقام غدر و خلاف برآمد و خیال اینکه دولت مدبر پیش این مقام است
 بهتر نگار و میان ساخته سلطنت صاحب شود از اطاعت بر سر سجده و بالشکر بدارند و از خدمت بدر
 روی بر تافت میزدند و این حرکت قبیح و فعل شنیع پس کوفته خاطر شده پیغام داد که اگر خیال تو سلطنت است
 من و دست قضا میکنم و تاج و تخت را بتو بگذارم ولی این نیک را در دودمان من مگذار و خود را رسوا
 خاص و عام کن که جهانیان کوید پس باید در در افتاد و باید در افتادن شومست و این کار بجهت بجز یوان
 خیران نخواهی یافت نصیحت سودمند بدین حدیثیافته در شقاوت و جهالت و افرو و جواب فرستاد که
 وجود تو بایه تحریب ممالک و انقراض خاندانست و ترا خبر که چاره نیست مگر طمس دید که دشمن در خارج
 تیغ خلافت آخته و پس ناخن در داخل بادشمن ساخته با چار دست از جان شسته خلوی گرد و فوجی بر آید و در
 پیش خود نهاد و عیال در آید جمع کرده واقعه را بیان کرد و گفت من اینجا را وداع میکنم هر که با من وقت
 میکند زهر نوشد و الا لباس عاری و عوار در پوشد ایشان در جواب گفتند مصراع زهر از قبل نوشیداری است
 زمانه و چه مرک را زاده ایم مرک با تو هر امری که او را از زانست که زنده باشیم و کشتن است و سنان از فوج
 یک یک نوشیده جان تسلیم کردند و غیره بدین حدیث چون بگذردن معجون با زهر عادت داشت زهر بر و چند
 نکرد تیغ از خلاف کشید و ضربتی بخورد و زوالضربت نیز کار کرد و نشاند و بپای از غلامان جمع حکم کرد که او را خیمه کار
 بزند و او را فوجی بر پیشانی نهاده بعد از اینست و شش سال جنگ و خصوصیت با رومیان لغز و جور پس در
 خود دخت به برای فانی کشید و این واقعه در سال شصت و سه بعد از عیسی اتفاق افتاد و فانیان پس بهر آتش
 چندی کشید که در جنگ و فانیان از جهل هفت سال قبل از عیسی از قیصر شکست خورده و چنانچه در باب پیش
 کرده ایم گفته شد و ملکت و نظم و آن نواحی بجزیه تصرف رومیان آمد و هر چه بود که بگوید چون و چگونه
 که اکنون محل اطباء ایرانی است در کتب و نایان نیز ضبط است برای آن پادشاه تربیت دادند و پس از او
 شده و در حقیقت غیر بدینست که اکنون بجز و بطون و کیند و بطون بابای فارسی وزن بر تن
 قدیم ولایت که در شمال گشته و دیشته است و متوی به احوال خوبی دریای سیاه است و با هم دریای سیاه که
 را بطریق کشتن مکه اند و سوم شده است و شهر زکین ملکت طر بزند است که اکنون بطر بزند و شهر

با کشیم

پیش

۱۲۹۹	ابن سبّاح سلطان مصر و خلیفه آن فقید است عثمان بن ابوالملوک بن ابیطغر بن سلیمان شاه که در کراجه او در تاریخ هشت بهشت مسطور است در سال شصت و هشتاد و سه هجری هجری کرد و پیوسته عمر خود را در غر و جهاد صرف میکرد و بعد از این دولت سلاطین روم که عثمان بنک در خدمت ایشان مرتبه مارت یافته بودند او در سال شصت و نه و هفت اتفاق افتاد و در سال هزار و دویست و نود نه مسیح مطابق شصت و نود و نه هجری بر سر بشیر یاری جلوس کرد و از اتفاقا بک عثمانی ماده پنج خروج اوست و پس از حکم الی است و هفت سال هزار و
------	---

باب نود و هفتم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترک

۲۰۴

سپید و میت و شش سیحی مطابق مقتصد و شش هجری فائیت و از عمر او شصت و نه سال بود در بزرگ آند فون است	
تاریخ سیحی	تاریخ هجری
۱۳۲۶	۷۲۶
اورخان بن عثمان یکم ولادت او در سال شصت و هشتاد و هجری قمری و پس از پدر پادشاهی رسید و پنج سال پادشاهی کرد و مدت عمر او هشتاد و یک سال در بزرگ آند فونست	
۱۳۶۰	۷۶۱
سلطان مراد اول بن اورخان یکم غازی مراد شریف در سال هفتاد و بیست و شش هجری متولد شد و سی سال سلطنت کرد و در شصت و پنج سالگی در جنگ پس از فتح که پادشاهی شش سال و هشت ماه و شش روز که نیم جان بود برخواسته خجری غفشا ما بود و بدان خیم در کربلا در بزرگ آند فونست	
۱۳۸۹	۷۹۱
سلطان یلدرم بایزید اول بن سلطان مراد در چهارم رمضان المبارک هفتصد و نود و یک جلوس کرد و ولادت او در سال هفتصد و یک واقع شد و در سال شصت و پنج هجری که لفظ اضای از رحمت از سلطان صاحبقران امیر تیمور شکست خورد و قتل شد و در اردوی همیون امیر در شهر رجب پادشاه و در پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مئورد و راق شهر من اعمال امان از پنهان نگذاشت امیر کفرش را و با موسی حلی پسر الیدرم بایزید که در جنگ کفر شد و در بمدفصلی ایشان که در شهر رجا بود فرستاد و مدت عمر او چهل و چهار سال بود و او را در عهد پدرش سلطان مراد در جنگ علاء الدین حاکم قرمان که بر جرت و جلالت و شجری حرکت از و شایه و گرداند آمد و لب داد	
۱۴۰۳	۸۰۶
امیر سلیمان بن الیدرم بایزید در فستیوری در روم ایل حکمران بود و بعد از مرگ امیر کبیر سلطنت گذاشت و مملکت اناطولی بواسطه سلطان محمد و عیسی حلی برادران او که پیری اوس داشتند اغتشاش داشت و امیر سلیمان لشکر کشیده و اناطولی آمد و شهر رجا را که پایتخت سلاطین روم منقوح ساخت چون ملک روم ایل بواسطه موسی حلی تاب مقاومت نیاورد و در خفایای بجال متوار و در شهر فته را واری بود چون امیر سلیمان شب و روز شراب شراب با شغال داشت و از امورات علی غفلت میوزید موسی حلی فرصتی کرده روزی علی الغنچه بر ستره آویخته که تخت او بود با جمعی از لشکران خود داخل شد و امیر سلیمان در جام همیشه شراب میخورد و آن روز نیز رجب اتفاق در حمام مست افتاده همین قدر فرصتی کرد که با سب و سوار شد و با چند نفر از حرم خود به شهر قطعه طینه که پادشاه انجا طرح یکایکی ریخته بود روان گردید در عرض راه اهل قافله او را ندانند تصور کرده گرفتند و مقدار آن سواران را موسی حلی تعجب او را ن بود و در رسیده او را مغلول البهرا آویخته داخل گردید موسی حلی بی تنگی چندی او را قتل برادر فرمان آید و مقتصد در سال شصت و چهار هجری اتفاق افتاد و مدت حمرانی او هشت سال و دو ماه و ده روز بود	

مقتصد حلی
میرزا محمد در سنه ۷۹۱
یا ۷۹۲ یا ۷۹۳
در حصار کربلا در سنه ۷۹۱

موسی حلی که بعد از مرگ امیر کبیر
سلطنت گذاشت و مملکت اناطولی
اوست و بعد از مرگ امیر کبیر
سلطنت گذاشت و مملکت اناطولی
اوست

آخت

تاریخ	تاریخ	شرح
۱۱۴۱	۸۱۴	موسی جلی بن الدرم یازید که بدست برادر خود اوغیر گرفته شد
۱۱۴۳	۸۱۶	سلطان محمد خان بن الدرم یازید پسر از کر قاری مدبر طالب سلطنت شد و سر را
		هر دم جانی بود و موسی جلی یازید بزرگ خود از شهر بسا بیرون کرد و جنگ نموده جان آند و اهل ناطولی و مایان و دند و اوغیر بحسن رفتار و صوف بود لشکری و رعیت در اطاعتش جمع شدند و بر روم ایالتی گردید و موسی جلی غالب آمد و اوغیر برادر را بجزم آید که چرا اوغیر سلیمان یازید بزرگ را کشته است سیاست نمود و سلطنت بالا استقلال او بعد از موسی جلی هشت سال و نیم عمرش چهل و سه سال بود و در محرم الحرام سال هشتصد و بیست و چهار راه آخرت پیش گرفت و در آذرینه وفات یافت و نعش او رایرستان آوردند
۱۱۴۴	۸۲۴	سلطان مراد خان ثانی بن سلطان محمد خان در سال هشتصد و چهل و هشت هجری از سلطنت استعفا کرده سلطنت را بدیو خود سلطان محمد مغوص داشت و ولایات آیدین ایلی و قشقا و صارا و خاوار را بر ای مصارف خود قرار داد و باز در سال هشتصد و پنجاه از نیکاریشیان شد و برای یک خسروی جلوس نمود و در محرم الحرام هشتصد و پنجاه و پنج در ارباقا خرم بدست سلطنت اوست و یک سال بدست عمر او شصت و نه سال بود و در آذرینه وفات یافت و نعش او را به رایرستان آوردند
۱۱۴۵	۸۵۵	سلطان محمد خان ثانی بن سلطان مراد الملقب بالفاتح در روز پنجشنبه شانزدهم سنه هشتصد و پنجاه و پنج تحت شاهی پاهناد و در غمدها و اکثر ممالک آن اطول مقابل فرمان و طراز برون و قسطنطنیه و سینوپ و ممالک روم ایلی مثل و از ناطولی و هر شک و خوار بر موره و آخری نیز و مدی و غیره که تفصیل او در تاریخ هشت و هشت مسطور است ضمیمه ممالک پادشاهی شد و قسطنطنیه را او فتح کرد بدان سبب فاتح خوانند و پس از آن با تخت سلاطین عثمانی قسطنطنیه شد پس از شاهنشاهی سی و یک سال در سن پنجاه و سه سالگی وفات یافت رایرستان آوردند
۱۱۴۸	۸۸۶	سلطان یازید خان ثانی بن سلطان محمد فاتح در سیم ربیع الاول سال هشتصد و جلوس کرد و دوا دیس بن حسام الدین البکلیجی حسب الامر او یازید هشت و هشت برشته تایف و تصنیف گشته است و اختتام کتاب در سال هشتصد و نوزدهم که زمان سلطنت سلطان سلیم است و سلطان یازید بن سلطنت سی و یک سال در سن شصت و هفت سالگی باج و تخت را وداع کرد و بجا اینکه ایرج پادشاه

باب نود و سیم در بیان مخصری از تاریخ و یادداشت ترکی

ماضی هر سده سی و یک سال سلطنت کرده اند

تاریخ مجیر

۱۵۱۲	سلطان سلیمان بن سلطان بایزید پادشاه در سیزدهم صفر المظفر سال نصد و هجده بناس خلافت در بر کرد و در اوایل جمادی الثانی سال نصد و نوزده در چالدران شاه اسمعیل اشکست داد و بر تیریز آمد و هشت روز توقف کرده مراجعت نمود و در عتبات در سال نصد و بیست و پنج مصر مفتوح شد و صحرایین شریفین را ضمیمه مالک سلطنت گشت و روز شنبه نهم شوال در شهر ادریس در سال نصد و بیست و شش در سن پنجاه و دو سالگی در گذشت و مدت پادشاهی او شصت سال و هفت ماه و بیست و پنج روز بود	۹۱۸
۱۵۲۰	سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم روز یکشنبه هفدهم شوال سال نصد و بیست و شش در قطعه طینیه تاج پادشاهی برگزیده شد پس از آنکه از چهل و هشت در میشاد و شش سالگی در سال نصد و هفتاد و دو جهات تاج و تخت را وداع	۹۲۶
۱۵۶۶	سلطان سلیم خان ثانی بن سلطان سلیمان در بیستم صفر المظفر سال نصد و هشتاد و چهار پس از پادشاهی هشت سال در سن پنجاه و سه سالگی زمانه را بدرود نمود	۹۷۴
۱۵۷۴	سلطان مراد خان ثالث بن سلطان سلیم ثانی بعد از پدر در شش سالگی در سال نصد و هشتاد و دو بر او زینک سلطنت عروج نمود مدت پادشاهی او بیست و دو عمر او پنجاه سال بود	۹۸۲
۱۵۹۵	سلطان محمد خان ثالث بن سلطان مراد ثالث مدت حکمرانی او سال دوازده و مدت عمرش سال و هشتاد و نوزده روز بود و او پادشاه خوشنود بود و پدر او مراد خان نهم بود و در سن پندرش در آب غرق نمود	۱۰۰۳
۱۶۰۳	سلطان احمد خان بن سلطان محمد ثالث در سیزدهم جمادی الاول سال دوازده و هجری تاج و تخت شد تاریخ جلوس او و خیر السلاطین است مدت سلطنت چهارده سال و مدت عمرش بیست و هشت سال و دو روز در سال نصد و شش ماه و دوازده روز در محاق و بعضی که امیر سلیمان موسی جلای پادشاه نمیدانند این پادشاه را سلطان احمد چهاردهم می شمارند که در چهارده سالگی جلوس کرده و چهارده سال سلطنت نمود و در عصر او سال هزار و بیست و هجری بود غارت اسلامبول از شدت سرمای که کرد که در تاریخ او گفته اند حمد الله الرحمن الرحیم و تشدید	۱۰۱۲
۱۶۱۷	سلطان مصطفی خان بن سلطان احمد ثالث پس از پدر در بیست و شش سالگی در سال نصد و هشتاد و دو او را خلع کرده و بهفت قلعه فرستادند و برادر دیگرش ابیادشاهی داشتند	۱۰۲۶

تاریخ هجری	سلطان عثمان خان ثانی بن سلطان محمد ثالث پیش از سلطنت چهار سال عیان شد	تاریخ شمسی
۱۶۱۸	برادرش در درج سالی نوزده و یک هجری و برادرش مقتول ساخت و مدت عمر او نوزده سال و دوشه عثمانان ماد و تاریخ او شد	۱۰۴۷
۱۶۲۲	سلطان مصطفی خان بن سلطان محمد ثالث را با زانیان ارکان دولت در ماه رجب نوزده و یک هجری پادشاهی اختیار کردند ولی پس از یک سال شش ماه و نوزده بازار و خلع کرده مقتول ساخت و مدت عمر او چهل و سه سال و دودست سلطنت او اولاد یک سال و هفت ماه و دشت و پنج روز گشت	۱۰۳۱
۱۶۲۳	سلطان مراد خان رابع بن سلطان احمد اول وایسی حضرت در محرم الحرام سال سی و سه تخت نشاند و مدت سلطنت او هفتاد و سه سال و عمرش سی و یک سال بود	۱۰۳۳
۱۶۲۴	سلطان ابراهیم خان بن سلطان احمد در سال هزار و چهل و نه پس از در تاج بر سر نهاد مدت حکمرانی او نه سال و زمان عمرش سی و چهار سال و بدست لشکران کشته شد چون از سلسله عثمانی بخیر کسی نماند بود و قتی که صدر اعظم و انسانی دولت باخبار شاه بخانه او رفتند سلطان ابراهیم بکمانیکه قتل او میسند در خانه را بروی خود بسته احد برادره داد و احتیاج بحرف انسانی دولت نکرد و نقش برادرش را با نشان او اندوخت این پادشاه افعال قبیله بسیار سر زده و بی تدبیر و خیر او را باطنش با بی غیرت و کفر شده اند که مثل بی نوفا خوشی داشت و داخل ولایات ایسوده صرف خود میکرد و در قتل شیخ الاسلام بعف گرفت و این باعث شورش و کجی می گشت و هلاکت او شد	۱۰۴۹
۱۶۴۹	سلطان محمد خان رابع بن سلطان ابراهیم خان در سن هفت سالگی پادشاه شد و او طول کشید چهل و یک سال و پادشاهی کرد و در سال هزار و نود و دشت او را از سلطنت خلع و زندان فرستادند و در زندان در سال هزار و یکصد و چهار در سن پنجاه و یک سالگی کشته شد	۱۰۵۹
۱۶۷۸	سلطان سلیمان خان ثالث بن سلطان ابراهیم برادر سلطان محمد در محرم الحرام سال نهمصد و نه هجری به سلطنت اختیار نمود و مدت سلطنت او سه سال و هشت ماه و دشت پنج روز گشت و این سلطان وقت جلوس عمر خود را در مجلس رسانیده بود و بعد از تیر از سلطنت خاری بود و در رمضان المبارک هزار و صد و دو در پنجاه سالگی وفات یافت	۱۰۶۹
۱۶۹۱	سلطان احمد خان ثانی بن سلطان ابراهیم برادر دیگر او در رمضان المبارک هزار و صد و دو هجری پادشاهی را داشت و مدت پادشاهی او نیر سه سال و هشت ماه و دشت و پنج روز	۱۱۰۲

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

۱۶۹۸	دویم جامای الاخر سال که هزار و یکصد و شش و پنجاه و چهار سال که راه آخر است سلطان مصطفی خان ثانی بن سلطان محمد رابع که پسر بزرگ سلطان محمدت در بیست و پنج هجری	۱۱۰۶
۱۷۰۳	سلطان احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع را لشکران یجری و چهارشنبه نهم سال سال هزار و یکصد و پانزده و پیری یک جهان داری نشاندند و مدتی پادشاهی و بیست و شش سال شید و در عصر این پادشاه بطور کسر و بربطه ملک افتاد و تند بیزن کافیهش ستماء کثیرین که عقد جوهر جوهر که بس گرا بهما بود بعد از اعظم پیش داده خلاص شد و این پادشاه به چهار شش و از بهیم پادشاه سویدن احسان کرد و در آخر او را خلع کرد و در جبه و مدت عمر او شصت و هفت سال چهار ماه و ده روز بود و در خط مشهور مهارت داشت و شعر را نیز می گفت	۱۱۱۵
۱۷۲۵	سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان ثانی بجای عم کرم خود در شب و شب نهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و چهل و سی و هجری جلوس شد و بیست و پنج سلطان پادشاه قهار در شاه افشار خیدین بجای که مدت سلطنت او بیست و چهار سال و مدت عمرش شصت سال بود	۱۱۴۳
۱۷۵۴	سلطان شجاع خان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثانی در بیست و هشتم صفر هزار و صد و بجای پادشاه شد و مدت پادشاهی او سه سال شید	۱۱۶۸
۱۷۷۳	سلطان مصطفی خان ثالث بن سلطان احمد ثالث در بیست و هفتم صفر هزار و صد و یک بهیر شهر یاری شست و مدت سلطنت او شانزده سال و نه ماه و مدت عمرش چهل و هشت سال بود	۱۱۸۷
۱۷۷۳	سلطان عبدالحکیم خان بن سلطان احمد ثالث در بیست و نهم ربیع الاول هزار و صد و شصت و هجری بخلاف شست و در عصر او که یحیی اندلسی را در دوم ربیع الاول هزار و صد و نود و هجری مفتوح ساخت و مدت سلطنت او پانزده سال و مدت عمرش شصت و سه سال بود	۱۱۸۷
۱۷۸۸	سلطان سلیمان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثالث در پانزدهم رجب هزار و دویست و پنجاه و هجری	۱۲۴۳

کین چندی در آنکشت کرد و در وقت جلوسیت هشت سال داشت و در عصر او طایفه و باقی در سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری که برای معنی اقل عام کرد و در فیلیون بنیاد است که به غلبه که چون اساس نظام را بنیاد است بگذارند و اینچیزی که شوریه در اوایل ربیع الاول هزار و دویست و بیست و دو آغاز کرد و در مجلس نمود حاجی انور کیم نظامی را که نویسنده نظام بود و قبل ساینده و مدت سلطنت او بعد سال هشت ماه و مدت عمرش چهل و هشت سال بود

مارس هجری	سلطان مصطفی خان براب بن سلطان محمد اچم خان در بیست و یکم ربیع الاول هزار و دویست و شصت و پنج هجری
۱۸۰۷	بروز و هجری بند شهر یاری شست و پس از کمالی که دو ماه و دو روز در روز مغرب شد و مغری که را با سلطان بنیم که در حبس بود و با هم در یک روز کشته شدند چون نسل عثمانی منحصراً سلطان محمود را طوقا کرد با سلطنت او تن در دادند و مدت عمر سلطان مصطفی خان براب بن سلطان

۱۸۰۸	سلطان محمود خان بانی بن سلطان عبدالعزیز خان در چهار دهم جمادی الاخر سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری برین نشین و ساده سلطنت شد و او با و شاه بی باغرم بود کردن گشتان ممالک روم را طوقا کرد که بر حکم آورد و در او اسط سلطنت خود با دولت ایران بنای کاوشش گذاشت و با حجاجیت است احرام خلافت احترام گشتان او بعل آوردند و با سرحدش نیان او بخلاف سایر از منته حکام او سلوک نکرد و در تجارت ایران را در بر بلید که بود و منجوس نمود و در سال رسایل و اخبار دلائل امری صورت گرفت و عربی و ان اثار من خود دین جنگ و ان احزاب او را کلام تا کار از غیر بشکشد و از جانب دولت عثمانی محمد رفوف پش را بر عسکری و حکومت ارزنة الروم و نوابه مامور کردند و سر عسکر مزبور جلال الدین محمد پاشا الشهب سجویان او غلبه بر داری با سایر پاشایان معجز مثل حافظ علی پاشا و سلیم پاشا و ابراهیم پاشا با نجاه و یک هزار سواره و پیاده که بعد از شکست قشون رومی و در شکر انهادیدند و قشود معلوم شد و نوبهای از در و ان جنگ ایران روانه ساخت و برای طمینان خاطر پاشایان مزبور بلاد نکرده از با کجا نرا چون بلاد روم بر و سالی لشکر قیامت نموده بود و از آنجا دولت ایران نواب قزاقاب و لیعهد دولت ایران عباس میرزای قاجار با بیست و چهار هزار لشکر از با کجا نرا لشکر آمد و در شهر شوال المکرّم هزار و دویست و سی و هفت هجری در صحرائی نو پراق قلعه جنگ در گرفت و دیران ایران که در شجاعت به پلکان ایران و شیران بختیروان کرد و کوی نیک نامیرا بود و در سده ساعت ان لشکر قزاقا از جای برداشته شد و کشتی انش سوزان در فزاری مایه دم سبل روان خاریست و جمیع دولت و مال انمال لشکر بایان روم و سپاه امر و بوم بدست خازیان نصرت اثار افیاد و شتر چنین کنند بزرگان چو که در کار جهان نماید بشیر خزان اثار و از نجاه و یک هزار لشکر زیاده تر است و دو هزار نفر خان سلامت برود نزد باقی مجروح و مقتول کردید و حضرت ولیعهد دولت قاهره را الطیف و مر حبت بر مجروح و صدمه منقول آید و در میان سردار قاجار که خالوی حضرت ولیعهد جلالت اثار بود و منزهین مانا که و کن خشش لغاف کرد و در انروز سی و دو هزاره توپ قلعه کوپ بدست سپاه نصرت پناه افیاد و جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام این در برشته نظم کشیده حسب الامر ولیعهد نامدار بر روی ان توبها حاکم گردید شحر چون سال بر هزار و دویست و هشت و سی و هفت فیض شد و شخصی شاه از فرخاوه عباس میرزا زهر ملک شد بر روم زمین بصد گرفت بکلمه
------	--

۱۳۳۶
سنة

زان پس سید القیصر بعد از شکست لشکر روم سلطان محمود خان از در صلح و صفاد آمد مصاحبه فیما بین دولتین ایران و روم قرار گرفت و افضل آن در تاریخ قاجاریه ثبت است و سلطان محمود خان چون دید که لشکر روم اکثری از طایفه تنگچری در نوسای انشالیف و در غزل و نضب سلاطین حری میباشند و در مهات ملک داری بصبره و صلح و رفتار می نمایند و فی الحقیقه با وجود آنها سلاطین از سلطنت آبی است این شکست را بهانه و جندی هم در انجبال سایر غنمای روم را با خود متفق ساخته تا در سال هزار و دویست و چهل و یک تنگچری تیغ قدر و خضبت را آهست آهست بری که از خود جنال بشیر پیر و ن بود بعل آورد و در کیر و بشارت هر از کس از طایفه تنگچری کشته شدند و طایفه که سالهای سال صاحب آهشیر و در غزل و نضب سلاطین نادر صاحب اقتدار بودند بکلی بی نام و نشان گردید و کجی کاری بزرگ و اهری سترگ بود چه که خایفه که چندین پادشاه محلی و مقول ساخته میباشند و بیکباره تنگچری خود نابود شدند امریست که حرم و غم این پادشاهان را برآورد و با هر است و پس از قتل جامع تنگچری بنای لشکر نظام را در روم گذاشت و تاریخ این قتل را غزای الکبری و سلطان از دولت روم نیز در سال هزار و دویست و چهل و چهار تنگچری شکست فاحش خورد و مبلغی کز آن فکشت روم سیه داد و صلح نمود و در دولت او محمد علی پاشا که بکمالی مصر را موزنی تمام کرد دشامات و صلب و حجاز را صاحب و بکلی سلاطین از انما ملک مدخل کرد و بکیر سکه و خطبه سلاطین نامی بنود القیصر سلطان در روز دوشنبه نوزدهم شهریور سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج راه آخرت به پیش گرفت و سبب فوت او را در خبر نوشتند اندکی آنیکه دوستان محمد علی پاشا که در شهر اسلامبول بودند او را مسموم ساخته و اگر زیاد تر از نسته روز ناخوشی او طول نکشید دوم آنیکه محمد علی پاشا سر هر کار را لشکری آید و قورخانه و انما بیک محمد علی پاشا فرستاده چون خبر شکست او سلطان رسید از غصه استبدادی محمد علی پاشا که چاکران و دو مان بود و شکست لشکر چنانکه بجز خواست خداوند بگذارد دلیل دیگرند است از بیمار شدن و در انجا از او دع کرد و بعضی گویند که قبل از رسیدن خبر شکست سلطان وفات یافته بود و مدت سلطنت او سی و یکسال و دوه ماه و ده روز بود و پنجاه و پنج سال در سری قانی زندگانی کرد

۱۲۳۱ سلطان محمد امجد خان ولادت این پادشاه روز دوشنبه نوزدهم شعبان الحکم عظم سال هزار و دویست و سی و هفت اتفاق افتاد و در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الآخر سال هزار و دویست و پنجاه و پنج تنگچری بجای پدر بر او نیک جانماری ممکن شد روز جلوس از عمر پشان هفده سال و هشت ماه گذشته بود و تا اکنون که نسه شنبه نوزدهم محرم الحرام هزار و دویست و پنجاه و دو و پنجاه و یک سالگی پادشاه انما ملک فیض الارواح است و مدت هجده سال و نه ماه و نهمین که بخت سلطنت جلوس کرده است و در دولت این پادشاه امور عظیمه اتفاق افتاد چنانکه محمد علی پاشا که خود را در عهد سلطان محمود خان خدیو عظم نام نهاد و عمر شریفین دشامات را القرف کرد و کار او فوت گرفت در عهد این پادشاه در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت تنگچری شامات و حرمین را باز گذاشت و دولت انگلیس بکایت سلطان قلعه عکبره را از تصرف محمد علی پاشا بیرون آورد و قرار بر آن شد که محمد علی پاشا بهمان مصر و نواب و اعیان او انگلاند و سایر ممالک را تخلیه کرده بکاشتگان سلطان سپارد و مملکت مصر را بعد از نسل او را مسلم باشد و در عهد این سلطان محمد سنج پاشا و الی بعد از دهم دیکه اگر ام سال هزار و دویست و پنجاه و هشت که ملای معلا را قتل عام کرد و در از نه هزار نفر برادر به شهادت رسیدند و در عهد این سلطان محمد علی پاشا اوایل سال هزار و دویست و شصت و یک با سلا بول رفت و سه روز در اسلامبول ماند و سلطان او را از آن جلوس داد و قوه و عنایت فرمود و او را حرمینا سلطان

۱۲۴۱

۱۲۴۲

۱۲۴۵

۱۲۵۵

۱۲۷۲

۱۲۵۷

۱۲۵۸

۱۲۶۲

فتو در گرفت و بخود دو دولت هزار تومان از نقد خویش شکیب گذاریند و سلطان نیز دو سب هزار تومان از نقد
 مضرب را و معاف داشت و درفش او با جوشان شد که مصاحبه فیما بین دولت ایران و دولت عثمانی ثانیاً در سال
 هزار و دویست و هشت و سی و هجری مستحکم گشت و در بنای سلطان از الفیاض سودمند گردید و در مختصر این پادشاه
 امیر اطوار و سیه در سال هزار و دویست و هشت و سی و هجری برخواست و دولت انگلیس و فرانسه نیز به حمایت
 سلطان برخاستند و اکنون نیز قبالت و جدال اشتغال دارند و این دو دولتین انگلیس و فرانسه در اتحاد و مراعات
 حقوق و دوستی سلطان بجهت مصالح دولتی و متضاد ملی خود باقی الناحیه کوشیده در احسان مالی و جانی و لشکری بجهت
 تسامح نکردند و از آنکه وقایع عظیمه که محفل از قبول آن با دارد و فتح قلعه سیونته بل است چنانچه در باب سی و پنجم اشارت گردید
 و این قلعه حصینه که از فلاح حکم دنیا بود در نیم سپتمبر سال هزار و سی و هشت و سی و هجری مطابق بکشت شبیه بیست و ششم دی ماه
 سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری بکسر دست لشکریان دولت متفق مفتوح شد و سر درآور سیه که در قلعه
 بود با طیاره خود را با ملک ساخت قتل نفس را بر ذل صبر ترجیح داد و مدت محاصره یازده ماه طول کشید و از قلعه
 عثمانی که بدست لشکریان دول محتاجه افاد چهار هزار غراده قوت بود و سایر خاندان بر این قیاس باید کرد و از
 سیونته بل تا پاریس با فاصله گرفت و دو ساعت و نیم خبر رسید و ماده تاریخ این فتح جلیل فتح خلیل را امباران
 یافته اند و من بعد در آورده ام فکند در این بیخ او مبارک غراشت تا به کج او و اگر تفصیل بخواهید بر دایم بگردید
 و دیگر باید و این پادشاه سپهر نوزدهم عثمان و پادشاهی و سیم اند و دانست و مدت پانصد و هشتاد و سه سالست
 که سلطنت در دومان عثمانی برقرار است و اکنون در دست این خانه واده از همه خاندانهای سلاطین دنیا پشتر است و
 و بعد این پادشاه برادر او سلطان عبدالعزیز است و در خانه واده عثمانی چون بنای کار کج سلطنت پسند است و اول
 مقدم است چنانچه پس از سلطان برادر او که در قید حیات است و بعد است و پس از سلطان عبدالعزیز اگر اولادی
 از سلطان عبدالعزیز نماند باشد او خلیفه و پادشاه است و در زمان سابق کس سلاطین بران بود که اولاد آنها از بعض
 هرگز نبرون آید و مردم نمیدانستند که از خانواده سلطنت چند نفر در حال حیات و زیاده تر و همه از آن دانستند که بنا
 طایفه بچگونگی بلند و سلطان را خلع کرد و دیگر بر انصاف کنند و این عادت زشت قاعده فخر را پس از قتل بچری
 سلطان محمود خان برداشت چنانچه سلطان عبدالعزیز خان و سلطان عبدالعزیز برود و در خدمت او در جوامع حاضر
 میشوند و در سواری کشتی و تماشای دریای حضور بهم میرسانند و این عادت زشت را نیز سلاطین صفوی از سلاطین عثمانی
 اقتباس کرده مثل عمارت شخص عمارتی مستحکم به دور قالی ساخته اند و شاه پزده گانه عظام را در آنجا مسکن و مقام داد
 و از آنجمله بود که جمعی از این پادشاهان که قمار شدند و محمود خان بر او پیروزان سلسله را از دم شمشیر گذاریند و آهسته
 که در دولت علیه قاجار بر این رسوم قبیله متروک و منسوخ است و آنچه معلوم میشود این عادت در خلایق نجاسی بوده
 چنانچه با قوت در امر اصد میکوبد و از آنجمله دار بدار اکلا و تمیز و دو کانت و از آن قاعده من انبیه المقدور و قبل سبیت
 بذلت لانه کان فیما شجره عظیمه من دهنب فضیلتی و سلاطین عذرة و تماثل و غیر ذلک قلت و الذی را بنیان کن
 آنها کانت مثل الحذر بهاسان و داد و کردگان لیکنها انساب اکلیفه من اولاد اکلفاء با بهم کالجو بسین منیون
 من اخروج منها و لهم ارازا و قاره عظیمه و هم و ابد لک لانه من شجره النبت فقتل الدار البهم اشبه و ایچکانت در این
 و دیگر بنظر رسیده است که خلایق نجاسی چنین عادت داشته اند و اگر روایت با قوت صحیح باشد به سلاطین عثمانی برانها مستحکم کرده

 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴

۱۲۶۵

بر برگ

پادشاه سیون بود که رعایای او را اسم آن پادشاه خوانند و این پادشاه خانه های جمعی را رعایای
 خود تربت داد و از پوست حیوانات لباس معین کرد و خوراک لذیذ آنها بطوط بود و چند مرتبه مجسمه بنا نهاد و جزای
 مشغول شد و از مشایخ داخل مملکت مدتها در بادیه صلات و جهالت بسرگردان بودند و هرگز اتفاق با یکدیگر نداشتند
 که با اتفاق مملکت خود را آباد کرده تجارت و فلاحت را رونق دهند و از آنجمله بود که مملکت یونان چنانکه در زمان
 سید صفت منقش شده بود و ولایات مغرور و بلوونی و سس از آن قرار است سی سیون از گوسس الکیه از گوسس
 لکونی می سیون و در این شهرهای سس از آن قرار است آتیکا بکرا سیونیه و در کس فاسیس لاکس
 الیونیه با چند ولایت دیگر مشربسم گوید حصه شمالی و بنا بر اقدام و قسمت کرده اند حصه مشرقی و اوری سیونیه
 و حصه مغربی و اوری سیونیه و این حصه شمالی از بلوونی سس با حصه مغربی است که قسمت مشرقی این خطه چند
 است و میگویند که در اسامی قدیمه خلیج کارین یون و کارینیه گوئیس بنا میسند و قسمت مغربی این خطه بطور
 میگویند و آن شکای این خلیج را ابو غار لیکتور میخوانند و در جانب شمال این مشرق در کنار ساحل جنوبی لیکتور
 افتاده است آتی در هر یکی از این ولایات حاکمی و سبطانی بود و اسمی بعضی از اینها را در تاریخ بطور حتمت و جلال
 یاد کرده اند مثل سلطنت اسپرتا و آتیکا و سس و غیره و ابتدای سلطنت از گوسس از آتی تا گوسس شد
 که بکرا از پشته صد و پنجاه سال قبل از عیسی بود و ابتدای سلطنت آتیس از سکر و پس است که بکرا را با صد و پنجاه
 و شش سال قبل از عیسی بود و پیر و آبادی آتیس از اهل مصر بود و ابتدای سلطنت ریش با گوسس بود که بکرا از چهار
 و نود و سه سال قبل از عیسی بود و در اوقات چشم کل اروپا بکرا یونان زمین پرده غشا و کوه و سیح فرقی با چشمان داشتند
 و اهل یونان از خواب غفلت بیدار شده بلباس لباس آتیس و ادیت در میادند و نخستین غریبی و اتفاق که یونانیان
 کردند در زمان لغت و صندیت تری بود که در سال بکرا از و صد و نود و چهار سال قبل از عیسی اتفاق نمود و در این جنگ
 یونانیان متفق الکمه بودند چنانچه شوکت تری و دولت پادشاه پیریم از خنده ایشان بر نیامد و پس از محاصره و من
 ده سال در سال هزار و صد و ششاد و چهار تری و خرد و میان او را ازین بر افکندند چنانچه آتیس را و تری و آتیس
 ظاهریت و شایسته تری زوال یافت و یونانیان در نزدیکی آتیکان جای دیگر آباد کردند و باقی ولایات
 نیز تصرف اهل لیکتور کردند و در آن عصر اهل سس گشت و جنگ سیح و خوف نداشتند و در جنگ غالباً فرو افتادند
 میکردند و بسیاری مواجب و مرسوم میدادند بلکه اجرت آنها را بچاپول و تجارت لشکر خصم و ولایت دشمن بود و در
 حرب ایشان نیز بکرا از لیکتور و خیر و کرم و نوبه و قلاب سنگ و آلات خطه و خردشان خود آتیس و سس بزرگ و چهار
 بود مشربسم گوید یونانیان قدیم قاعده غریبی داشتند که در عروسی و هنگام عیش و عشرت غویاننده زن
 و مرد صفحه زده با یکدیگر رقاصه میکردند و احیاناً هر یک از آنرا از انقوا اتفاق میافتاد و او را از آن آبرو نداشتند
 تقریر و تدبیر نموده و دیگر او را در چنین مجالس رقاصه را نمیدادند و کمال محنت را در آن میداشتند که زن و مرد
 عریان باشند و نفس جوانی و شور و انی در میان نباشد و وقتی که حکامی حال بد را بر عصبه نموده و در آمدند اتفاقاً عصبه را
 متروک نمودند که دیگر عریان با یکدیگر رقاصه کنند و آن یونان قدیم نیز در پوشش و لباس و تصانیف معنی فیم
 ایشان منطبق شده است مثل بونو و سنی و وامن و سس از لیکتور و لیکتور و لیکتور و لیکتور و لیکتور و لیکتور
 اسمی مخصوص معنی دارند و از آنجمله است که در سس جدید نیز چندین اتفاقاً و مصلحات یونان را برای شرف و

باب نود چهارم در بیان یونان

اند و استناد کرده اند و اکنون نیز بهر علت تازه و هر جز صنعت جدید که اختراع می شد اسمی آنها را از الفاظ یونان
 میگردانند چنانچه بر زبان یونانی میگویند که زبان یونانی معنی گری است و نیز معنی پالایش است و برای هر معنی هر چه پالایش شود
 یعنی دور بین گری معنی دور رس گری معنی دیدن و مناظره است و دیگر کوش گری معنی زدن است که دیگر کوش معنی دوزخ
 و چیزهای بسیار خورده است و نیز معنی اگر اسمی ادویه و جوهر یا شیزه به اسمی یونانیست چنانچه درین کتاب
 شکر یعنی چیزهای محرق و بهیروز و قویته یعنی کسیکه از آب ترسد که سگ دیوانه گرفته باشد و بهیروز در یونانی آب
 و قویته ترسد و خوف آلوده و زبان یونان جدید اختلاف کلی با یونان قدیم دارد و لهذا این دو نام یکدیگر را نمیگویند که زبان
 مختلفه در یونان بوده است زبان نخستین در زمانی که کالسن بن تپیل با بخت شافشاهی رومیان شد در سال
 سیصد و شش بعد از عیسی با یونان رسید و زبان تالی از انصرتا فتح قسطنطنیه که در سال هزار و چهار صد و پنجاه و سه
 مسیحی مطابق شصت و پنجاه و هفت هجری بود و چون سبوت برقرار بود و زبان تالی از انصرتا اکنون است و زبان تالی که
 مستعمل است رومیست که میگویند و یونانیان جدید بسیار مردمان هر لری و فاین و ریاکار و کینه جوی هستند و خوب آنکه
 ترکها مردمان ساکت صامت هم حرفه و مقام ضرورت مشکلی نشوند بخلاف یونانیان که بسیار گفتار و مغازله و کثرت
 کلام و تردد بهر مکان و مقام عادت دارند و سرش که او را پیوسته و سستی پس نیز گویند و قبیله مشهور بود و الان سخننا
 و هزار و پانصد نفر جمعیت دارد و پیشتر قریح از اینجه که کوشش است و کوشش معنی بر زدن و کوشش یکی از افعال و شیشه
 که تعلیم حروف و کلمات و کوشش با او در یونان رواج داد و آنشش که او را آغشته و سستی پس نیز گویند با بخت فدیوم
 آنجا بود و پس از حروب کثیره ترکها انشیر از اهل و پیش در سال هزار و شصت و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و
 یوز و پنجم هجری لغز و غلبه گرفتند و در انشیر انقدر از آثار قدیمه باقیست که صفت و جلالت انشیر را در زمان قدیم ازین
 آثار بایه میوان فحید و یونانیان و ترکها انشیر را پیش میگویند کار پیش ازین از شهرهای قدیم مشهور یونانست و انشیر را
 رومیان صد و چهل پیش سال قبل از عیسی گرفته اند و پیش ازین در دین و پس از او با ریحله آمادی در آمد و در نزدیکی انشیر
 صومعه دینی خوش معروف بود که او را دی سبت میگویند یعنی تارک الدنیا که در انصومعه آگند و کسب ملاقات او
 زی نفون انشیر را نامدار و مورخ آموزگار در کار پیش سیصد و پنجاه و سه سال قبل از عیسی وفات یافت و پیش از آنکه
 نام نوشته و چند نفر بدو مت و رومیان و رستمند و در کوستان انشیر شکار را برای حرمت شلتن چون بر سبیل انشیر
 از صد کردن و کشتن معاف میداشتند بطور شش صفت قدیم نوری است و جمعیت انجا اکنون فروتر از پیش هزار است
 و در انشیر شصت لیون انجیل نویس سخننا به افتاد و شش سال بعد از عیسی وفات یافت و همچنین در انشیر شصت انشیر و
 از معارف زنا و صیوسی حضرت دنا سال بعد از عیسی قبل رسید و قصبات و قلاع دیگر انیمکت لیون و یونانیست که او را
 پیولی دی رومیته نیز گویند و قلعه میگردانست که در جزیره بهیروز است و جزایر بزرگ که در میان سیکلوس است جزیره
 انشیر که او را انشیر و کوش نیز گویند سیکلوس که او را میپاش و کوش که او را کوش نیز گویند سیکلوس که او را کوش نیز گویند
 و سفلورین و ستمبله و چنوب و ریزه او ملکیت یونان را در حقیقت انبار و مخزن آثار قدیمه بایه میوان گشت و در طلب
 آنکه ورود و خانهها و شیشه با اثری از یونانیان ظاهر شده است و غرابهای کتب پتروئون در انشیر کتب بنور یافتند
 و همچنین بعضی کتب انشیر را کثیری باقیست شصت ملکیت یونان بنه فضل و افضال و معدن جلال و کمال بود حکمای
 سایر بلاد و دانشندان هر ملکیت در فنون حکمت و ریاضی و فتنه علم طبقات و غیره بخت خوشه صین خرمن ایشان بوده اند

۱۲۳۶

۱۲۳۷

۱۲۳۹

از شاهزاده

و اینکه سنین گزیده تصرف دولت عثمانی بود و در سال هزار و پستصد و بیست و یک مسیح مطابق هزار و دو و بیست و شش
 هجری سلطان محمود خان باغی شدند و از سلطان چندین بار لشکر بفرستادند اما هر بار شکست می خوردند و هر بار آنها در غارت
 خود فروخته و دولت اروپا می گنجی شده یونان زمین را از مالک سلطان مخصوص و حاکم سلطان متعلق با و قرار دادند و دولت
 عثمانی در سی ام اکتوبر سال هزار و پستصد و بیست و شش مسیح مطابق هجری پنجم سال ثانی هزار و دو و بیست و چهل و چهار هجری بمکی
 این ولایت را تحویل کرد دولت اروپا حاکم در اینجا معین نمودند تا حکام بسور و قلاع منسوب بود و اورا اهل ملک گشتند و در پیش
 جینواری سال هزار و پستصد و سی و شش مسیح مطابق چهار و پنجاه رمضان المبارک هزار و دو و بیست و چهل و چهار هجری بمکی
 بهادشاهی یونان انتخاب فرمودند و این شاهزاده کان دولت یونان است و دولت یونان معروض دولت انگلیس شد
 و از داون طلب مضائقه داشتند دولت انگلیس در پی پیغامی سال هزار و پستصد و پنجاه مطابق جمعه چهارم ربیع الاول
 هزار و دو و بیست و شش و شش هجری بمکی بر بزرگوار و رئیس راضی نگردید و دولت فرانسه وساطت کرده در اول فروردین سال
 مزبور مطابق جمعه شانزدهم ربیع الثانی سال هزار و پستصد و پنجاه مطابق انگلیس برگشت و در عوض مطالبات خود جزیره سیشل را
 و کب لرد را گرفت و در بوقت غراف لشکر و در زیر امور خارج دولت روسیه کاغذ همه دولت نوشت و از آنجاک
 دولت انگلیس شکایت نمود و در آن ضمن قلمی است هر مملکتی که در ساحل دریاست یا بر دولتی که با دریای ساحل دارد اگر
 از دولت انگلیس نترسد و حسیا خود را کند ظلمی خود کرده است و در متنی خواست کل دولت اروپا را بمقام خصوصیت
 انگلیس وارد و در کاغذ او چندان اثری نکرد و چون بدی کشید که دولت انگلیس با عنایت دولت عثمانی بمجا صمت روسیه
 برخاست چون در یونان با مذنب روسیه یکی است لهذا در این اوقات که تنش فتنه و قراع قیام بین دولت روسیه
 و عثمانی در التماس است یونان با بعضیت مذنب میجو است که حمایتی از روسیه کرده بلکه در هر جای دیگر نیز که در مالک سلطان
 یونانی باشد حرکت و اغوا کنند و دولت انگلیس و فرانسه چند فروند گشتی به آنرا فرستاده مدت چهل و بیست ساعت
 بسا و شاه یونان مهلت دادند که اگر ارکان دولت خود را که در این تهدید شرکت بوده اند عزل کرده و دیگر برانجامی
 ایشان نصب نمایی و ایشانرا از مملکت بیرون میازی باز پادشاهی والا ترا معزول کرده و دیگر بران نصب میسیم کردن
 پادشاه که حضرت او را بدتر از شوهرش بود گفت ترک سلطنت بهتر از این فلت و منت است ولی پادشاه تن در داد
 گفت پادشاه یونان بودن بهتر از این است که در برابر درگاه شاهان راه رفتن و تکلیف دولت فرانسه را قبول کرده ارکان
 دولت خود را بکلی معزول کرده از ولایت بیرون کرده و دیگر از الصواب دید دولت انگلیس و فرانسه بجای ایشان
 نصب نمود و بگویند که او را اگر می پوش و اگر می بویز گویند که ترکها آشوبی نوز خوانند و قدر ما و او را بگویند سیکند خیز
 شک در از است که در ساحل مشرقی آید و با چلشکی مغرور شده که سمت ما بین شمال مغرب و او چلشکند و جانب
 جنوب مشرق او را که ما بین قصبه بزرگ و پونت است چلشک و پونت میگویند و بهر چه که بسیار است و در دره و با صحرای
 اکبر و زیاد کاشته اند شراب غله و میوه و روغن از اینجا اینجا میبرد و جمعیت اینجا شصت هزار است و دیگر و پونت قصبه است
 که در ساحل غربی جزیره و پونت و آنجزیره با هم او موسوم شده است و آنجزیره از طول است و در دره و پونجی پونجی فیه
 با پست چهار دره و سی و پنج فیه مشرقی و از عرض سی و هفت دره و پنجاه و هفت و فیه تاسی و نه دره و پست فیه شمال
 و پست سی و نه جزیره است در آنجا سیصد و پونان در مشرقی بزرگ و پونت در طول است و چهار دره و سی و شش فیه
 مشرقی و در عرض سی و هفت دره و پنجاه و فیه شمال و پست و تقریباً شصت میل و در آنجزیره است و سیکند سی

شاهزاده

هجری

مباحثه تا چندین بار از وطن خود و در شهر و کاردان و نیز جلای چشم کرد و در سال چهار صد و پنجاه و هشت
 از قونیه نواز ابل انش است سردار مشهور و مورخ و حکیم معروف و در لشکر پارس و قنقنه بخت برادر خود از کهن
 سرش پس پاوشه ایران روانه شد سمت چاکری و سرداری داشت پس از کشت سپهرش ده هزار نفر از اهل یونان را که سرکرد
 آنها بجهت او محول بود خوب جرات کرد که از مقابل دشمنی چنان سهولت خلاص گردید و نوشته اند به کامی که ایشان
 محصور بودند هیچ اذوقه و پول نداشتند در صایب جلالت و شهابت زلفون نایب نجات آنها شد و درین سبب خود
 ادانی و فاقصی گشت و در سن یون و سالکی سیصد و پنجاه و نه سال قبل از عیسی در گذشت و در باب اول جنگ از کشتن سرش
 مایه ابرار در کشتن معلوم داشته ایم دی انش یکی از حکای سیب است و تارک دنیا بود بالباب سرش در میان
 کوهها با پای برهنه راه میرفت و کاسه چوبی بزرگ بر سر خود گرفته در میان شهر حرکت مینمود و آن کاسه چوبی را که بر زمین
 گذارفته در میان اوی نشسته و او ده میشد اسکندر کبر و تنبیه بدیدن او شگافت در آن کاسه نشسته بود و از او پرسید
 چه خواهش از من داری که بجز آب است مقرون دارم جواب داد خواهش من آنست که از پیش من بروی و مانع نوزاد قیام
 نشوی اسکندر از آنچه جرت کرد مایل بود که اگر من بکنم در نوم و دلم میجو است دی انش بشوم و در سن یون و سالکی
 سالکی در سال سیصد و بیست و چهار قبل از عیسی در گذشت برود و کشتن مورخ مشهور یونان است سیصد و او را اندر
 تاریخ نام نهند و در کتابی که نوشته چهار صد و پنجاه و چهار سال قبل از عیسی متولد شد و از آن صبی تحصیل علوم هر چند
 و پیوسته و مصر و ایران سفر کرد و احوالات شهرها را نیز از او گرفته است و وفات او در سال چهار صد و سیصد و قبل
 از عیسی اتفاق افتاد و تاریخ او مثل روقان و بیست و چهار سال است و وقایع سرش در کشتن تفصیل در او نیست است
 و مورخین او را اسند میدهند و تنبیه و کشتن چنانچه در باب اول ذکر شد پس سوزن او پس و برادر چو تنبیه و ملو طو
 و جو نو است و او خدای بزرگ دریا بود و قدرت او بلند از چو تنبیه از همه خدایان زیاد تر بود و زلزله زمین نیز در دنیا
 او بوده و ستایش بنیون اول از اهل لیبیه برخواست و از ایشان بجای دیگر سرایت کرد آنگو کوچی که در باب اول
 ذکر شد نیز چو تنبیه خدای شعر و موسیقی است برای او در هر محلی معبدی ساخته و در آن کار و مصر و یونان و ایتالیا
 زیاد تر فلذ و داشتند و در جزیره رودس کعبه کوچکی را ساخته شد که کثیری قصبه کوچکی است که در شرقی
 قصبه سلونه اتفاق افتاده از پیشه هم قدیم مصر و نوبخت که او را لوبیه مینه گویند

باب نود و پنجم در بیان اسیه یعنی آسیا

آسیا یکی از تقسیمات جهته کره است و در اعتبار و عظمت در مرتبه ثانیه و در جمعیت و خلاقیت در مرتبه اولی است و آسیا در شرق
 اروپا و افشده است و طول او از مشرق تا مغرب پنجاه و شش هزار میل است و پهنا ی او سده هزار میل و در مغرب او و با وجود
 شمالی و جنوبی او دریا است اگر چه الان کسب عظمت و اعتبار او را و با مشهور تر است قلی آسیا پس از طوفان نوح کمر
 دایه دنیا بود و نوح علیه السلام و عیال و اولاد او در آسیا توفیق داشتند و نسل و ذاری او زیاد شد که هر قومی از دنیا
 فرو گرفتند و در آسیا پیروزان خدای معبود شدند و کسب محمد و مولد ایشان آسیا شرافت بر دیگر ملت دار و در آسیا
 نیز وقتی که کسب چهار سلطنت بزرگ عظیم ایشان ظهور و غروب کرد که آسیه و باسلونیه و مدینه و بر سرینه
 بود و در آسیا نخستین ابغیه بود ساخته شده و نخستین شهرها بود آباد شده و نخستین ساس سلطنت بود برپا شده در آن
 که دیگر قتمتهای زمین سکون و مادی حیوانات وحشی یا انسانی بود که مثل حیوانات وحشی بودند و اقلیم شمالیه آسیا

بسیار سرد است که در اینجا نباتات بعمل نیاید و قالیق و مط خوش هوا و حاصل خیز است چنانچه سبزه قلم مسود و ادویه
و شراب و طلا و نقره و جواهر و سایر ملزومات بی نوع بماند و سبوت و مسکنی بدست میاید و اکنون نیز یکجمله کپره
از آسیا سکون با ایلات و احشام خوشنور است عشر قد و افقوا الحش فی منکفی مراتها و فالفوا بقبول فی و لثنبیه
و از ارضی آنها بهتر از ارضی است و آنحضرت سبک که در قریب جنگ است و کجای کرمای مغرط مردمان آنها قبل و پس بود و
میشوند خلاف امانی سمت شمالی آنجا که در شجاعت و دلاوری هدیل ندارند و اکثر ممالک آسیای در پی محکوم سلسله سلطین
آفریقه و یونیه و یونانیان بود ولی اقلیم هند و چین در از زمان بدشوار بر سلاطین دنیای قدیم معلوم بود
و کجیه جبال منیه و صحاری بی آب و علف در دنیای قدیم امانی هند و چین مصون از ترق ستم سلاطین بودند و در میان
نیز وقتی جمیع مغربی آسیا را از مرکز زدند و پس از رومیان خلفای محمدی صلی الله علیه و آله در آسیا و افریقا و اروپا
اقتدار پیدا کردند چنانچه وسعت مملکت و سلطنت خلفای محمدی بیشتر از وسعت مملکت و شاهنشاهی ستم مغربی که پسند
کپره و رومیان شد و فی الحقیقه خلفای مسلمانان پس از وفات امیر تیمور صاحبقران تمام گشت و دولت عثمانی نیز ممالک
از وسطی و جنوبی و مغربی اقلیم آسیا را تصاحب نمود و تقسیمات اولیه آسیا از انبهار است که ستم مغربی و یونانی و رومیان
مصرفی روید در آسیا و قدیم چنانچه بعضی چین ستم چنان چهارم هندوستان پنجم دولت برهان ستم افغانستان
هفتم بر شیه یعنی ایران هشتم بر شیه یعنی ترک یعنی ولایات مصرفی عثمانی در آسیا نهم ناری یعنی ناریستان و
دهم صیام یا زیدیم کوچین صیقا و اوایرمان کوچین و قدیم عربیه یعنی عربان چهارم جزایر سیم در سیمیه آسیا اقوال
مختلفه گفته اند بعضی گویند که خود از نام زوجیه یافت بن فرخ علیه السلام است و دیگری برانند که مشتق از نام آسیه و ستم
نام پادشاه است که در آسیا اقتدار کلی داشته و با قوت حموی در کتاب مرصع الاطلال میگوید که آسیا بکسر اسمین لهله
و یا زوالف کلکله یونانیان بیان یونانیون یعنی من الارض ثلثه است م کوبیه و اورنی و ما مستقبل مائین لقطعتین من المشرق
فوق آسیا و یقال لها الکبری لانها المعاف لقطعتین المتقدمین لانهم شملوا الارض مغربا و مشرقا فاما کان عن یمن مستقبل
الجنوب فقول مغرب و اما کان عن شماله فقول المشرق و اما عن الیوم مستقبل الیوم و اما عن الیوم مستقبل الیوم و اما عن الیوم مستقبل الیوم
المشرق علی حاله اذ لا قاطع له لقطعه و لم یظهر لهم بذلهم لبعده عنهم فترکوه علی حاله و من الناس من یقسم الایسیا الی لقطعتین
مغربی و یی افراف و فارسی و سبکال و جزایران و کبری و یی اهند و الصين و الترك اهنی و لقطعه اسیا سیمیه یا سیمیه
و در لفظ فرانسوی آنرا باز اجماع گویند و در تجدید در از یونانی آسیا نیز در نزد اهل جغرافیا اختلاف است چنانچه صاحب کتاب
بولگراف دنی و زلزله یعنی کتاب الدنیا میگوید که درازی او از یک پنجم بود که در سیمیه است تا یک پنجم روزه وانیه که در جنوبی است
بجز از روسته صیدیل است و نیز گزین پهنای او از مشرق تا مغرب از ساحل آسیای صغیره تا ساحل کارگری همیشه پنج هزار
و ششصد میل است و دیگران جدا و از مشرق از بوزغاز برینگ که بعضی بزرگترین گویند که در بعضی مشرقی سیمیه است تا ساحل
مغربی آسیای صغیره در او فاصد و ششصد و سیل فغیر نموده اند و از شمال جنوب از یک پنجم بود که در بعضی شمالی سیمیه است
تا بعضی جنوبی که پنج هزار و دویست و پنجاه میل مشخص ساخته اند و این هر دو قول با گفته مصنف اختلاف دارد و یک سیمیه
در مشرق کبک بود است و عرض شمالی او بیشتر از عرض او است و همچنین بوزغاز برینگ در طول شرقی در دورتر از ساحل
کار است و هر که این دو جا را مبدأ قرار داد و به صواب نزدیکتر است

قطعه صغیر
۱۲ و اکنون
و کبری آسیا
نیم که بافت
کتب جغرافیا
و سبکای صغیر
اطلاق می شود
بیان خواهد شد
و آسیا را

باب نود و ششم در بیان ولایات متصرفی عثمانی در آسیا

باب نود و ششم در بیان ایشیه ترک که یعنی ولایات متصرفی ترکها و عثمانی در آسیا

ولایات عثمانی در آسیا هم غریب ترین ولایات است و در قسمت مغربی آسیا غالباً فیما بین دریای خزر و دریای سیاه و بزرگترین اتفاق افتاده است و این ولایت به نسبت ملکیت که به نسبت شده است اول ایشیه منیا از یعنی آسیای صغیر که او را آناتولی نیز گویند و دوم سیریه سیم از یعنی چهارم کردستان پنجم عراق عرب ششم بحرین هفتم جزیره بندر پرس و وقتی جازیه یعنی نکرستان نیز در تصرف ترکها بود ولی الآن بالکلیه با قدری از ایشیه در تصرف دولت روسیه است و بهوای آن ولایت در بسیاری غیره و در سیریه گرم است ولی خاکش چنان خوب و مرغوب است که هر چه بخواهند به دولت تعبیل می توانستند ساز و رند ولی از جهالت و نادانی اکنون شامل بر چو لیا و قحطی است و در زمان شاهنشاهی روم که این ملک را تصرف داشتند بکلیه آبادی در آن و شهرهای عالی و محضات نیکو آباد گردید و اکنون اکثر آنکه سکن قطعاً اطریقان است و قبایل معروف این ولایات شمل بر سه طایفه است کرد و ترکمان و عرب اما طوایف ترکمان و کرد در دامانی که وقتی به جلال و جلال در دنیا مشهور بودند سکنی دارند و ترکمان که اصل طایفه قدیم ترکهای عثمانیت با کرد غالباً در خیام مقام گرفته و در حلقه استواران دارند و سکن ایشان در آن جزیره است و آن جزیره را فدا می گویند یعنی کفشد اما طوایف عرب که به اصطلاح آنها را بدوی گویند و حیوان صحرایند که در آسیا و افریقا پراکنده شده اند و ایشان نیز خیمه نشین اند ولی در حقیقت حکم هیچ سلطان نیست بلکه هر طایفه از خود شیخ و رئیس دارد و غالباً بقای طایفه و شوارع و مذهب و اخلاق اشتغال دارند و طوایف عرب در این صحرای بزرگ که ما بین ایران و ماوراء النهر یعنی هر کش است سکنی دارند و طوایف بدوی غالباً در عربستان مسکن گرفته اند و عموماً لاغر اندام و سیاه چهره میشوند و بار بکر که با یک نیکو گویند در درودخانه شکرش یعنی دجله و انقشده است و فاشها قدما نمیدانند اما میگویند که در سیریه و سیریه قدیم است و ایشیه در مغربی کردستان است و در ایشیه کارخانه های چرم سازی و ابریشم باقی بسیار است که در کردستان که در نزد قدما با اسم ایشیه و با پلوتونیه معروف بود ملکیت و سببی است و از این ملکیت این نخستین سلطنت بزرگ دنیا برخاسته است که ابتدای آن شاهنشاهی با مروت بود که کینا دو هزار و دویست و چهار سال قبل از عیسی است و در سیریه و ایشیه با بنجام رسید و پس از زوال این شاهنشاهی با هتاهل اهل سیریه با سبلون دولت فنیوسی و یونیه برخاست و نخستین شاهنشاهی اهل سیریه و سیریه هزار و دویست و شصت و چهار سال طول کشید و ابتدای دین شاهنشاهی اهل سیریه از قرار گفته را که این از نیکو گذر نژاد بود که ایشیه به بخت ایشیه بنجام رسید و فنیکه بر سرش را پانصد و سی و شش سال قبل از عیسی با سبلون استخر کرد و مترحم گوید نایس رخ فای سبلون که به هفت پان کرد و با آنچه ما در باب اول ذکر کرده ایم دو سال تفاوت و ما در سیریه نقل کرده ایم آنچه و سیریه معروف کردستان الآن موصل است عراق عرب که قدما او را ایشیه می گویند یا یونیه یعنی خرات و شکرش یعنی دجله آبیاری میشود و با بخت اول بغداد و قصبه بزرگ آنجا بصره است ایشیه منیا از یعنی آسیای صغیر و ولایت وسیع است بهوای خوش آب و دلکش و زمین و مرغزارهای نیکو دارد و در آن زمانه سالفه شهرهای معروف در این ملک بود و قصبات محوره آنجا الآن سیریه است که در دنیا غربی این ملک است که اکنون به ازمیر شهرت دارد و کوتایه است مترحم گوید که در نقشه کوتا به ضبط کرده که در ما بین جنوب مشرق جزایر است و ما بین او و برتا تقریباً هشتاد میل میشود و در بحر مدیترانه است یعنی فنیکه و در جانب شمال مغرب این شهر معروف تر است بود و سیریه یکی از ولایات استبای ترکیست و در حصار مختلفه حدود و مختلفه در آنجا و در آنجا سیریه که او را ما در آن سیریه یعنی سیریه جدید نیز گویند شامل است بر فنی که ایشیه قدیم ولی سابقاً او را ایشیه

بر فی نشی و بلطین و بقول یعنی بر سر قوینیه و بانگوریه نیز مثل بود و در قدیم اسم او را از نم می گفتند و در زمان حضرت
 داود علیه السلام شش بر چندین سلسله های کوچک بود که اسمی آنها در کتب معتدله مذکور است و شهر قدیم معمور
 اینجا اکنون یعنی حلب است و در این ولایت کوفتی این مشهور شهر ترو سیدان بود و ترو سیدان بکثره الشافق افتاده بود
 و سکنه آن ولایت غالباً از ذریای یونانیان و اعراب و از آن است بلطین یعنی فلسطین ولایت کوچک است که در جنوب
 سیریکه شده است و اسم اینجا ناخود از طایفه قنینه که سابقاً در آن زمین مسکن داشتند و این ولایت را بچندین اسم
 می خوانند بعضی جو و یه و بعضی یه و یی و بعضی ذی لنداف گفتن و جمعی ذی لنداف بر منس کونید اما جو و یه از آن جهت
 گویند که منسوب جو و یه است یعنی یهودا اما یه و یی لند یعنی ارض مقدس را گویند که پیغمبران از آن زمین برخاسته
 و در اینجا بجا که با آن رسیده اند اما ذی لنداف گفتن گویند یعنی زمین کنعان که تسبیح کل با هم جزو است و کنعان شام
 گویند اما ذی لنداف بر منس گویند یعنی ارض موجود و اسید و اسم در کتب معتدله مذکور است و بلطین بر ارض
 فلسطین خاصه ولایت اهل فلسطین است و فی فی سیریکه بر ارض یعنی فی فی میشه خاصه این شهر و سیدان است و یی لنداف بر
 یعنی ارض مقدس خاصه این موجودی است که در اینجا سلطنت داود علیه السلام بود و شهر های بزرگ سیریکه یعنی حلب
 و دیگری ایشاکیه و دمشق است و شهر های بزرگ ارض روم و دیار مکر و آنست و در مغرب بحر مدیترانه است
 و کوه های بزرگ اسپانیای ترکی کوه تارسیس و کوه ارنات که آخری داغ گویند و کوه آلپ نیز و کوه بلیان است یعنی بلیان
 و رودخانه های معروف اسپانیای ترکی یو فرنیس یعنی فرات و تگرانیس یعنی دجله و از آنست و جازون است یعنی ازون
 و سواهی آنها چندین رودخانه دیگر است که بجز اینچنین و بحر سیاه داخل میشوند و جمیع اسپانیای ترکی مختصاً با ندره ملیان
 و جمیع اروپا برتری فروتر از دوه ملیان و مصر و تونس و لیبی است که مختصاً با جمیع شبه جزیره اسپانیای فروتر از است
 و شش ملیان است شش شبه جزیره یعنی اسپانیای صغیر حصه مغربی کان فی فرات اسپانیاست و قدشالی او دیای سیاه
 و حد مشرقی او رودخانه فرات و حد جنوبی و مغربی او مدیترانه و در زمین و مرز او بود خاز طریس و یونان و با منظرش است و یونان
 و شکل حد و این ولایت بسیار مختلف و معجز است و در فلسطین هر که طاعت کند معلوم بنماید و مختصاً طول انیمکت از مشرق
 تا مغرب هزار میل و پهنای او از شمال تا جنوب چهار میل تا پانصد میل است و انیمکت بچندین ولایت تقسیم شده است و
 ولایت معجزه و نا طولیه است که او را نا طولی نیز گویند که اکنون هم در آن مملکت با اسم او معروف است و در مایه است یعنی فرات
 و چندین ولایت دیگر است و درین مملکت چندین دریاچه است و بزرگتر از همه دریاچه است که در مغربی قوه داغ الشافق
 افتاده و بنام دره و ف انیمکت بچندین سواحل جنوبیت طرازون و سسون و سینوپ و غیره است و اسپانیای صغیر را
 در کتب سالک و ممالک بلاد الروم نیز مینگارند و طرازون در کتب قدیمه آنرا بنده ضبط کرده اند و اکنون در نقشه ثانی نیز
 طرازون بنویسند و خط مشهور طرازون است و بهترین نادر و لاس و طرازون است و از طرازون تا سینوپ از روی دریای است
 و جل میل و از سینوپ تا اسلامبول و دیست و نود و پنجاه است و بندر معروف دیگر بحر الاسود و بندر سوجم است که در ساحل
 شرقی دریای خزر است و اکنون در تصرف دولت روسیه است و صاحب قوتیم البلدان میگوید که سوجم بندر بلاد غربت
 و سافت و میان او تا باب الاواب با ندره روز راه است و تخمرا اکنون در فلسطین سوجم قلعه میکارند و بندر سوجم غرب
 بخا ذی در بند و فخره و خط سقیم از سوجم تا در بند سید و پنهان و پنجاه است و از ساحل غربی دریای خزر تا ساحل شرقی
 دریای اودجانی که خط سقیم اقل عرض است مقدار سید و چهل میل است و صاحب قوتیم البلدان بندر سسون را

بحر مدیترانه

بحر

س

و کنگان اسم قدیم شام است کما قال الیاقوت کنگان بالفصح ثم لکون و عین مهله و آخره نون قال ابن الکلبی شام و سائر
الکفایین بنیون الی الکنگان بن عامر بن فوج و کنگان موضع من ارض شام کان منزل یعقوب علیه السلام فی قریه
فیقال لهما سکنون بنیون کل و ما یس و بها انجب الذی القی فیہ الیوسف علیه السلام و از شهرهای معروف سیریک بیت المقد
که بنای مسجد و غیره از حضرت سلیمان است که ذکر او در اخبار پنجاه و سیم گذشته و در جنوبی بیت المقدس قریه
خبر و کن است که هر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلام و ساره در آنجا است اما فرات رودخانه بزرگ مشهور
که منبع او کوه تارنس است و مصب او خلیج فارس است و از منبع او تا مصب او کشت آبزار و یا فیدیل میشود و فرات
فارس بیان فالاد و در میگذرد تا مدینه و از جبال ارمینیه است بحیث تا چهل میل در شمال دیار بکر و یا تزد و در جنوب
منبع فرات و ازین رودخانه عظیم در کوزه نقرات متصل میشود و ازین رودخانه سالی دو بار طغیان دارد طغیان اول او در
ماه اپریل بود که ارض بخت جبال ارمینیه است و طغیان ثانی او در نوامبر بواسطه بارانهای شدید است و در جلا
صاحب لغویم البلدان بکسر دال تصحیح کرده است و ازین رودخانه را فارس بیان آرند و رود و ازین رود میگذرد و در
معرب مدینه است و ذکر می آرند و در فرات و در جلد در آخر باب یکصد و سیم نیز خواهد آمد و کوزه که سران فوره کو نیند
قریه است که کجیاسم بصد خانوار دارد و در مابین شمال و مغرب بصره در منطقه بنی بنی است و قد شده است
و از آن پس تا دیار و از رودخانه عظیمه از خط العرب می آیند و با نیر و در رودخانه چندین رود دیگر متصل میشود از آنکه ز آب املی است که
از مابین اربل و موصل میگذرد و در جنوبی مابین طبرستان و بلخ می شود و در جلد و اورا از شدت جریان ز آب مجنون میگویند و دیگری
ز آب املی است که از مابین اربل و کرکوک میگذرد که از جنب قضیه کوئی گذشته در شرقی طبرستان و در جلد داخل میشود
و دیگری رود دیا له است که به سیروان میرسد و در آن غریب یعقوب گذشته تقریباً با ف ده میل در شرقی بغداد و در جلد متصل
میشود و حدیثه در جلد از حدیثه فرات است اما از آن پس از آنجا سیریه است و در نزدیکی انطاکیه که شکل دایره حرکت میکند و در
او کبر در ترین است اما جازدن که قدما و از آن میگویند همان اردن است و رودخانه مشهور فلسطین است و ولایت
اطراف او را نیز باسم او خوانند و منبع او کویت است که او را جبال شام میگویند که قدما او را برهون و سیر میخوانند و ازین رود
از میلو سیریه فلیپی گذشته که الان او را یمنش میگویند و در آنجا دریاچه کوچکی میشود و پس از آن جاری شده از جانب شمال
بدریاچه طبرستان می طرقت و داخل میشود و از آنجا دریاچه در آمده بجانب جنوب روان میشود و پس از جریان بسیار از جانب شمال
بدریاچه طبرستان می طرقت و داخل میشود و از آنجا دریاچه در آمده بجانب جنوب روان میشود و پس از جریان بسیار از جانب شمال
که در غری اندر ریاچه است موسوم است و در جنوب مغرب طبرستان به ناصره است که حضرت عیسی در آنجا مسکن داشت
یا قوت کو بدینها مشفق اسم النصارى لان ایسح سکنا فشب الیها اما بجر المیت که او را بجره و آمنت و کبر لوط و کبر المبح میگویند
بجره درازی است که امتداد او از شمال بجنوب و در شرق بودیه و در جنوبی بکیر طبریه اتفاق افتاده و قدما این بکیر
انقلبتش میگویند و طول او کشتا هشتاد میل و عرض او از ده میل تا پانزده میل است و بنا بر کتب مقدسه پنج شهر معروف
در حوالی او زمین فرو رفته و بعد از اب الهی که قرار شدند که یکی از آنها سدوم است که از شهرهای لوط است و دیگری کویت
یعنی فرات و دیگری دار و ما است و دیگری خامور است و در اطراف این دریاچه اما و لگو نیز بسیار اما جزیره سیریه
که او را عربان فرانس میگویند بکلی مصنف از شرح حال او چشم پوشید جزیره بزرگ است که در نزدیکی ساحل جنوبی آسیای صغیره
و طول آن جزیره کشتا مد و چهل میل و عرض او از شصت میل تا هشتاد میل است و آن جزیره در سال هزار و چهار صد و هشتاد و سی

بیت
ص

باب نود و هفتم در بیان اکنه معروفه و شبهه تنگ ترک

پان می کند و مدت سلطنت نمرود را پنجاه و پنج سال ضبط کرده است و نوشته است که پسر او ای نشس بر از او پادشاه شد
و سال جلوسش بی شش ماه در سال دو هزار و هشت و نه قبل از هجری نبوده و از این قرار است سلطنت نمرود اول صید
و بهشتاد و شش سال بشود و در جای دیگر ابتدای سلطنت او را در سال دو هزار و صد و بیست و چهار قبل از هجری
که پنجاه و پنج سال مدت پادشاهی بابا نوح است و مطابق است ولی با تاریخ سابق مطابق نباشد و اگر زمان ولادت حضرت
ابراهیم را از آن تاریخ که مرقوم شد پیشتر حساب کنیم باز با آنچه که مبین در لغت یکجفت قلمی دهشته تفاوت می کند
و حال آنکه در اینجا خطا کرده و از آنچه در لغت یکجفت شرح داده هیچ است چرا که بحساب موزین در سال هزار و هشتاد
و شش قبل از هجری حضرت یعقوب با بهشتاد و نوزده سال و دو اضعاف خود که با یوسف و اولاد او بهشتاد و نوزده سال
شد و در الوقت از عمر شریفان صد و سی سال گذرشته بود و از این قرار ولادت ایشان در سال هزار و بیست و صد و
و سی شش قبل از هجری خواهد بود و هشت سال نیز از عمر حضرت احمی گذرشته بود که عیصو و یعقوب توأم منولر شدند و
از این قرار ولادت حضرت احمی در سال هزار و بیست و صد و نود و شش قبل از هجری اتفاق افتاده و از قرار دیگر توأم مرقوم
از عمر حضرت ابراهیم یکصد سال تمام گذرشته بود که خداوند کریم از طین خیمه مرثیه حضرت احمی را با و عطا فرمود و این
حساب ولادت حضرت ابراهیم در سال هزار و نهصد و نود و شش قبل از هجری میشود و پنجاه سال آنکه که اولاد را سال
ولاد حضرت معلوم داشتیم مطابق است پس مبین در باب ضبط زمان نمرود اول خطا کرده است و آنچه که در تواریخ
عرب و جم نوشته اند که نمرود چهارصد سال عمر کرد و باز زمان ولادت حضرت و زمان ابتدای سلطنت نمرود که در
در مبین ضبط است مطابق می آید و در روایات مبین هیچ انگونه خطائی دیده نشده است و الله تعالی اعلم و در
القدر از تاریخ باستان کافیت هر که خواهد تواریخ بسطه اروپا رجوع کند اتمام حرام و در تاریخ بن خالد بن زید
ابن جنید بن عامر بن عجم بن هندی بن النجار است و بعد عباد بن صامت در آمد او و ابراهیم سلیم و خالد بن
مالک است و حضرت رسول او را مکرر مبد است و بدین اوسیرت و بهر او شوهر و بیام رفت و عباد بن صامت
بغزای قبرش رفت و اتمام حرام در خلافت عثمان در آنجزیره بر حمت آنجا اصل گشت

باب نود و هفتم در بیان بلدان معروفه و اکنه مشهوره شبهه تنگ ترک

شهر بزرگ ترکی در مالک است و آنجا است که باخت سیریه است و از شهرهای نیکوی معروفه و در سیریه
اشنین اسلامبول پیشاوند و جمیع آنجا تخمینا صد و پنجاه هزار است مخرجیم گوید که در مبین نوشته است که در سال
هزار و بیست و صد و پنجاه و سی مطابق هزار و دویست و هشت و شش هجری دویست و بیست و چهار حقیقت صلب را معلوم
کرده اند انتی و در ملک کارخانهای ابریشم و بنه بسیار است و بواسطه کار و آنها می بغداد و لهره و تبریز و استان
و ایران حساب میشود و دمشق و کوس و دیوک یعنی دمشق از شهرهای سیریه است و جمیع آنجا نیز و نتر از صد و پنجاه
هزار است و در این شهر با کارخانهای شمشیر سازی و فولاد سازی بسیار بود ولی اکنون کارخانهای ابریشم و بنه
و صابون بزی بسیار است و این شهر محل تردد و افول بغداد و مکه و حلب است و سنت پال برای دعوت خلق بخار
بر دمشق آمد و صلاح الدین مشهور سلطان مصر و سیریه و فلسطین و نواب که شاهنشاه مسلمانان بود در پیشتر در سال
هزار و صد و نود و سی مطابق با یضد و بیست و نه هجری وفات یافت و این شاهنشاه نامدار قبل از وفات خود در
احضار حکم کرد که کفن او را بر سره لوانی نصب کرده در میان کوچه و بازار کر دانند و مسادی با و از بلند میکشند

مسلمانان که میرود روان میشوند و بیشتر کرات و مرآت خراب آباد شده است و خرابی اول از بگو که ترک ریختن آب بود که پانصد و بیست و شش سال قبل از عیسی حوا آورد و خراب نمود و زیاده بکینه بزرگ بود و انرا با همه بیودان که آید کرده بیابان فرستاد و ترسید که بگوید زیاده بکینه می یافد است بخت انصراول بنویا که این را بر سلطان جبر و سلم و جود و یقین کرد و او در خانه شکنداری نهاد و در زید او را بیابان جو است و برادر او صید قیافه را بجای او تعیین نمود و او نیز پس از یازده سال عیسان نمود و بخت انصراول که کشیده جبر و سلم و انما را خراب کرد و چنانکه مذکور شده است اشقی و وقتی نیز بی نشنید و هم پشاد سال بعد از عیسی بیشتر را مسخر نمود و مساجد و معابد را خراب کرد و بنیان عمارات و بیوت را بر انداخت و در بدم و حرق و تپس کو تا بی نمود و بقیع مشقت حکم قانع یافت و بر این کار حضرت عیسی اجاز فرموده و بر بیودان لغزین فرموده بود و بنا بر قول جبر و سلم بود و بهشت هزار از بیودان که بر شد که فی نشن آنها در مالک خود بر آکنده ساخت و در بدمه مالک بکینه معجزت ناظرین ایشان را انواع سیاست مغتدب داشت و در این مکان شریف حضرت داد و دو سلیمان حتی بنیاد و علیه اسلام مد فوئند و بیت المقدس را مسلمانان در سال نشصد و سی و شش مسیح مطابق با نوزده هجری تصرف کردند و سپاهیان عیسوی در سال هزار و نود و سی و سی مطابق چهار صد و نود و دو هجری از دست مسلمانان گرفتند و تا بنا صلاح الدین بپادشاه مصر و سیریه در سال هزار و صد و ششاد و بهشت مسیحی مطابق پانصد و ششاد و سه هجری از دست عیسویان انزاع نمود و ترکها اعرا بر ادسال هزار و دویست و هفتده مسیحی مطابق نشصد و چهارده هجری از انجا پیرون کردند که از انسال انصراولت تمامیت و جمعیت انجا کجنا است و چهارم نشصد و شش مطابق بطایفه بود و عرباب و عیسویون و ترکها است و ترسید که بگوید حضرت عیسی را بر عیسم عیسویان در کلکو که بر ترجمه انش محل کانه که است در خارج بیت المقدس که در جانب غربی شهر است باد و نفوذ و مصلوب است و از شام تا بیت المقدس کجنا یکصد و سی میل است و از بیت المقدس تا بندر ریافا که در جانب شمال مغرب بیت المقدس است تقریباً سی و پنجاه مسافت است اشقی و فیئش در زمان قدیم از شهرهای مشهور معروف است بیای صیغره بود و در بیشتر کسند و یا ناز را بنا نهادند و الا آن فریه حیریت و کسند و یا ناز را در شبی که الکسند ز منور شد از کسند و کسند نامی در سال سجد و پنجاه و شش قبل از عیسی سوزانید و این بنیان محکم را یکی از انجا بیات دنیا میسرند و سیست بال در بیشتر سه سال اقامت نمود و در اندک از او چندین کرامات بطور رویت و حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه اسلام نیز در بیشتر مد فوئست مترجم کوبد و در مدفن حضرت مریم اختلاف است بعضی بر آنند

۱۵
۹۱
۵۱۳
۱۴

فصل

در

معروف مشهور بود که در آسیای صغیر و افشده و اورا قدام بعضی تر و قبا و برخی ابرو هم میگفتند از ان شهر اکنون بحسب
 میتوان اثری جست یا علامتی یافت و مکانی که ان شهر بنا شده بود همین قدر معلوم شده است که در مقابل جزیره
 تیز و نس بوده است و برای اهل یونان در سال هزار و صد و هشتاد و چهار قبل از عیسی مسیح از محاصره ده سال
 تصرف کردند و قانع ده سال را بنویسند و در جبل بنقل در آورده اند بواسطه کشتار انهارنا جهالت محبت آمار کشید
 یکی از قضایات آسیای صغیر است و جهان مشهور است که در اینجا اکثر کوزه که از معارف اهل جزایای یونان است
 متولد شده است و در زمان سلطنت گئستش شاهنشاه روم ترقی کرد و از انا مثل و افزان خود در گذشته و نیست و نیست
 و چنان بعد از عیسی وفات یافت مگر جسم کوندا احوال اکثر کوزه در اضراب و دوازدهم نیز گذشته است اگر کسی بخواهد
 یکی از بنا در فلسطین است که قدام او را تائیمت میگفتند قلعه سخی دارد و این بندر را صلاح الدین در سال هزار و صد و هشتاد
 و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری تصرف کرد و باز لشکران عیسوی که در سخت حکم کجی از اول انگشت
 و فلک باد شاه فرستاد بود در سال هزار و صد و نود و یک مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و هفت هجری اخذ کردند و در میان
 جنگ عظیمی فیما بین لشکر فرانسه و انگلیس در سال هزار و صد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری افتاد
 افشا و دو لشکر انگلیس خنجر کرده و فرانسه را شکست دادند و سردار انگلیس سرسید فی بیثت و سردار فرانسه با پلیون بنا پارت
 بود موصول در جنب رودخانه دجله و افشده و در ان شهر کارخانهای جرم سازی و پنبه بری بسیار است و البخر ارا راه
 انجا معروف است و فرقیه تیز در مقابل موصول در کنار مشرقی رودخانه الفاق افشاده و مکان اخیریه در محل قدیم یعنی از
 محلات شهر منوی است مگر جسم کوندا و در حضرت یونس علیه السلام در اینجا است و حضرت یونس شهادت و چهل سال
 قبل از عیسی بدوخت خلق منبجوت شد و شهر منوی ان شهر است و در وقت جهان آباد بود که درازی شهر مسافت
 سه روز راه بود و یونس را بعبری نوانه می گفتند و به انگلیسی خوانده میخوانند ان شهر است در جنب رودخانه فرات
 مسافت شصت میل در جنوب بغداد و اقصیت در میان مظلون است در مکان قدیم شهر با بل باشد و ارض روم
 در نزدیکی منبع فرات است و از شهرهای مشهور خاک نشین عجمانیت و در مرتبه و شان پس ترا ضرر و برابر با بغداد
 و جمیع انجا کجی هشتاد هزار شود مگر جسم کوندا عوام کجی ارض روم کوندا و صحیح ان ارزن الر و م است
 با قوت در مراد صحیح کرده است ان شهر نیزه نسبت بر زمان قدیم بسیار خراب شده است چنانچه از بعضی نواحی او مثل
 جوییه یعنی نخی و جویا یعنی یا در زمان اکثر کوزه چهل هزار و مسیحی در معرض قتال و جدال حاضر میشدند و الا که را با در
 ارشیه هزار را استطاعت و قوه ندارند و باقی آبادی انجا را برغان سابق از این قیاس میتوان کرد و جوییه در زمان
 فی لشکر چهار طایان جمعیت داشت و الا که یک عشران جمعیت را اندر دو و همه جمعیت و نفوس نیزه در ان زمان کجی
 دو طایان و نصف حساب کرده اند و پاشای هر ولایت از جانب سلطان هشتم را نام دارد و در کلمات امور را در
 سولی و جویا داشته باشند و چنین مشهور است که در مصر و شیریه کلب کلبیافت میشود و دیوانگی کجی یعنی سکت است
 وجود ندارد و بدینب انتساب نامی از ولایت اسناح است که از او بفران دارند که او را با بیل آف می خوانند میگویند یعنی
 کتاب سماوی محمد صلی الله علیه و اله و اسلامیان نیز در دو طایفه بزرگ هستند از که یکی از ان طایفه علی را دوست
 میدارند و یکی عمر را میشناسند و هر یکی از ان دو طایفه نیزه در چنین خرق مشوب شده است ولی محمود اعتقاد دارند ان شهر است
 که خدای عز و جل بجز خدای حقیقی و محمد رسول خداست و سن نیزه که را ترکها واجب الاطاعه میداند که قدرت جبار و

۵۸۳
 ۵۸۴
 ۱۲۱۳

که مشهور

مسیحی

۱۲۱۳
 مسیحی

سپهر قدر کافیت که بر بنام دایمیری در مشیه ان بزرگوار نکو گوید که در کتاب استیعاب مسطور است قل ابن محم و الاقدار
خاتمه بدست و بیکت اسلام ارکنا قلت فضل من بشی فی قدم و اول الناس اسلاما و ایمانا و اعلم الناس
بالقران ثم بما سئل الرسول لنا شرعاً و نبیاناً صدر البنی و مولده و ناصره اخذت مناقبه نوراً و برهاناً و کان منه
علی غنم الحودله مکان هرون بن موسی بن عمران و کان فی الحرب سیفاً صاعداً ذکرنا لثبات الذی الاقران قراناً
ذکرنا قاتله و الدمع مخدر فقلت سجان لب العرش سجاناً اتی لاسیله کان من بشر کبخی المعاد و لکن کان شیطاناً
اشقی مراداً و احدثت فیها و احقر الناس عند الله منیراناً کما قراناً قد الاولی التي جللت علی محموداً و بارض انحرض
قد کان یخیرهم ان سوف یخففها قبل المنتیة ازماناً فارماناً فلیعنی الله عنه ما یجمله و لاسفی قبره و ان ابن حطان لقوله
فی مشقی ضل محترماً و نال باله ظلماً و عدواناً یا ضریه من لقی اراد بها الایلیغ من فی العرش رضواناً بل ضریه من لقی
اورده لظی محمد اقداتی الرحمن غضباناً کانه لم یرد هذا البصره الا لیل علی عذاب انکدر نیراناً کمر بلا درخت
جنوب و جنوب مغرب بغداد است و از بغداد تا کر بلا پنجاه میل مسافت است و بسبب بادی بزرگتر و معمورتر از حیف است و بنا
پنجاه فرس و نزار چهل میل است و کر بلا در جانب شمال مغرب پنجاه فاصله است و از کر بلا تا حله تقریباً سیست و پنجاه میل است
و حله قریب مشرق کر بلا اتفاق افاده و در ارض مقدس کر بلا معصوم خاص و امام ثالث مولی الکونین حسین بن
با جمعی از ارادت گیشان و برادران و اقوام خود که در روی زمین نظیرند باشند در روز عاشورا می شصت و یک
هجری بدرجه رفیع شهادت رسیدند و از عمر مبارکشان روز شهادت پنجاه و شمس سال و پنجاه و هفت روز گذشت و بود
و تا جهانت سوز مصیبت آن بزرگوار در دل احباب باقیست شعرای از ازل تا اتم تو در بیط خاک کعبوی شب برید
کر بیان صبح چاک صاحب تار کج کزیده گوید نشان بد کرداری و شکو کاری از اینجا قیاس متوان کرد که برید را
سیرده پیر بود و از این فرزندان بیکر امام و نشان مثبت و از نسل حضرت امام حسین علیه السلام که مشاهداً م زین العابدین
مانند هزاران هزار علوی در جهان پیش اند و خدا تعالی برکت در نسل علویان و از تخم مزید علیه اللغه میرید تا جهانیان
بدانند که کس برید کرداری سود نکند و کار آخرت به سوز در پیش است و خدا و انا است بر اینکه در تقصیه بان کرد
چما خواهد رفت شهر کر بلا را در سال هزار و دویست و شانزده هجری روز هذیر که بعد از تاریخ او است طایفه فدا
و مانی قتل عام کردند که اثاثه و اوصیای بقیه شریفه را بغارت بردند و از چوب صندوق منبر خود نامسعود در میان
رواق کردند و درون طاق جهوه کچه شاول نمود و آخوند ملا عبد الصمد پیرانی که از اجده حله بود بد رجه شهادت رسید
چون جمعی بواسطه زیارت هذیر بخت شرف رفته بودند لهذا از صده قتل و هرب آن نابکار مصلوب ماندند و شش هزار نفر
در آن روز بهلاکت رسیدند و چیزی نمی شد که از این تمام محمد علی پاشا در تبر العرب از طایفه و مانی و سعود اسمی نماند
و در سال هزار و دویست و سی و شش در حیره کج که مامن عبد الله بن سعود بود بد رجه است ابراهیم پاشا و ولد محمد علی
پاشا افاد و آن بنیان حصین ابراهیم و عبد الله بن سعود را یکسکه انقلع بد رگ فرستاد و بار دیگر در یازدهم
ذیحجه سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری بختی پاشا گمان انشیر را قتل نمود که نه هزار نفر بد رجه شهادت
رسیدند و جمعی که برواق کر کچه و در صح حضرت عباس خنیده بودند که نه هزار نفر بد رجه شهادت
از اینجا کشته شدند و نه هشتاد و یک نفر بد رجه شهادت رسیدند و روح من و اله فدا از خاقان شهید
افا میرخان است در سال هزار و دویست و هفت که والده خاقان مبرور و محشی شاه بزیارت محبت عالیات میرفت

کر بلا

۱۲۱۶

۱۲۱۶

۱۲۱۳

۱۲۵۸

۱۲۵۴

الرحمن الرحيم

الرحمن الرحيم

الرحمن الرحيم

الرحمن الرحيم

الرحمن الرحيم

ولادة ابو جعفر محمد بن ابي طالب على الرضا عليها السلام يوم الثلاثاء ثامن شهر رمضان وقيل مستصفى من خمس وتسعين ومائة
 وتوفي يوم الثلاثاء ثامن شهر ربيع الاول سنة ثمان وعشرين ومائة في مسجد وعشره ومائتين سبعمائة ودفن عند جده موسى بن جعفر
 عليها السلام في مقابر قرش في دركمان وجيل في شمال بغداد شهر قدیم سالتر است که سرشن رای نیکو نیکد که در وقت معظم با
 شد و سافت میان بغداد و سالترا کشتیا کوشا و دخیل است و دران بلد مرقد منور نور بن برین سیدین سیدین شین بن برین
 حضرت امام علی بن ابی طالب و سیر زکوارش امام حسن عسکری است و سردابی است که در اینجا امام ثانی عشر حسین خزند حضرت خیر
 خلیفه الرحمن مهدی صاحب الزمان علیه السلام مغیبت فرموده است اللهم عجل فرجه و سهل خرجه و ادرک بنا ايامه و ظهوره
 و قیامه و اجنا من اضراره و اقرن ثارنا بثاره و کانت ولادة ابو الحسن علی الهادی بن محمد بن ابيها علیها السلام يوم الاحد
 ثالث عشر رجب و قيل يوم عرفة سنة اربع و قيل ثالث عشره و مائتين و لما كثرت الاعتقالات في حقته عند الشوكل جهره من المدينة
 و كان مولده بها و اقتره بتر من ابي و هي تدعى بالعكر لان معظم لبنائها اشل اليها بعكره فقبل لها العكر و لهذا
 قيل لابي الحسن المذكور العسکری لانه منسوب اليها و اقام بها عشرین سنة و نشفه شهر و توفي بها يوم الاحد ثامن شهر ربيع الاول
 جمادی الاخره و قيل لاربعة و ثمانين منها و قيل رابعها و قيل في ثالث رجب سنة اربع و مائتين و مائة و مائة و مائة و مائة
 ابو محمد الحسن بن علی الهادی علیها السلام و ولد له منظر صاحب السرداب و يعرف بالعسکری و ابوه علی يعرف بالصاهبه
 السنية و کانت ولادة الحسن عليه السلام يوم الخميس في بعض الشهور احدى و ثمانين و مائتين و توفي يوم الجمعة و قيل في
 ثمانی لیل خلون من شهر ربيع الاول و قيل جمادی الاولی سنة ستين و مائتين بتر من رای دفن بحسب قرايه عليه السلام
 اما ولادت امام ثانی عشره و فرما فرمای قضای قدر قبول مورضین و روایت احمد بن خلکان در روز جمعه پانزدهم شعبان
 سال دویست و پنجاه و پنج هجری و اقصه و قال احمد بن خلکان و لما توفي ابو له كان عمره خمس سنين و اسم الله محمدا
 و قيل رجب و الشیخ يقولون انه دخل السرداب في دار ابيه و امه نظر اليه فلم يجد خراج اليها و ذلك في سنة خمس و ستين
 و مائتين و عمره يومئذ خمس سنين و ذكر ابن الاثير في تاريخ ميافاارقين ان الحجة المذكور ولد تاسع شهر ربيع الاخر سنة ثمان
 و خمسين و مائتين و قيل في ثمان سنين و خمسين و هو الاصح و لما دخل السرداب كان عمره اربع سنين و قيل خمس
 و قيل انه دخل السرداب سنة خمس و سبعين و مائتين و عمره سبع عشرة سنة و الله اعلم اى ذلك كان مخرجهم كويد
 روایتی که ولادت حضرت در سال دویست و پنجاه و شش اتفاق افتاده است در نزد عرفا قوی است و لفظ نور مائة
 تاریخیت اما کتبند و اما که در فیس بوده است یکی از هفت عجایب دنیا بوده و اخر احوات او بقدر خراج همه مملکت
 استیاضه بود یعنی میگوید که ابن عبد و کتبند دویست و هفت سال طول کشید تا تمام شد و کجده و کجده و کجده و کجده و کجده و کجده
 در انبیت در بنای او احانت مالی کردن این کتبند چهار صد و هشت و پنج فوت طول و دویست و هشت و پنج فوت عرض
 داشت و بالای کجده و هشت و هفت ستون از سنگ مرمر سفید بنا نهاده بودند که هر کدام هشت فوت ارتفاع
 داشته که هجده فرع میشود و هر کدام از آن ستونها یکصد و پنجاه تن وزن داشته و در این بت خانه هشت هزار نفر حرا
 مقام نشین داشتند و این بنای عالی در شب ولادت الکسندر که پسر کجالت و نادانی شخصی از کسرتن طوکوس نام سوخته شد
 چنین نوشته اند که جمیع استهت انگار گرفته با نواع تغذیب و تکلیف عبادا حشمت از کسرتن طوکوس که یکی از آن اشخاص
 بود اقرار کرد که باعث انگار من شده ام و حجت او را پرسید جواب داد که جو شتم انم من در صفحہ روزگار بماند که
 که بچنین بنا را چنین کسی در کیش بجان یکسان نمود و اینوا هه سجد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی اتفاق افتاده

و در آن شب از صفای افق که به معلوم شد الکسندر که بر عرصه وجود آمده بود و این کسب را ثانیان کرد و ندولی بان
رواق و صفای اول نبود و باز ثانیاً طایفه کاش در سال دویست و پنجاه و شش بعد از عیسی سوزانند و پس از آن
کسی در فکر آبادی و بنیاد و دیوارها و حوض و چاه است که رتبه پان دهمی است و قبش در مغربی است و بسیار
و مسافت میان او و اوزیر بمشیناسی و هفت میل است و قبش قریب بجانب جنوب و اقصیه است و او را لان
ایانز کون میگویند اما عجایب نیست که در این کتاب مکرر ذکر آنها شده اول ابرام مصر است که در باب
یکصد و یازدهم بیان خواهد شد و دوم کونوئوس است که در جزیر رؤوس بود که در آخر باب نود و دوم ذکر نمودیم
و سوم کندی و بنا است و آنجا ذکر نمودیم چهارم مناره فرخوش است که در باب یکصد و یازدهم بیان میشود
چشم فرقدان کونوئوس است که جنوب بانوئوس است و آن چنان بود که از قیسیه خواهر بانوئوس پادشاه
که به سحر زبانی و جمال برادر که در حسن کانه افاق بود سیقه برداشته و بعد او در آمد و او میر به مقون جمال شوهر برادر
خود بود که فیانی او را رام نداشت و چندی کشید که نام اللذات در میان ایشان مفارقت انگذد و مانوئوس
با حسرت جوانی از جهان در گذشت و غش او را بعد از مغرره که دشت سوزانند و از قیسیه از شدت میل
فاکتر او را جمع کرده در شراب و آب میر سخت و میوشید و اشک خونین چارید و سپاد کار بسیم او مرقی بنا کرد
و الله در زمین و استحکام او کوشید که انجاری را یکی از عجایب بهنگانه خوانند و آن بنای عالیه بانوئوس نامید و این
بنای عالی سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از عیسی تمام شد و بعد از آن هر کسی از سلاطین که مرقذ عالی برای اموات خود
مستأخذ اسم او را اشتباهاً للکامل بانوئوس میگویند و گریه و لاینت که در استیای صیر در جنوب لیزیه و طایفه
و اکنون انجاری اشتباهاً گویند ششم هیکل جوئیر است که از و بزرگتر صورتی و بهیکل است و دند چهار صد و چهل
قبل از عیسی در کوه ایزد پیش روی سی از نیک تر کشیدند که بشا دو پنج فوت ارتفاع آن بوده و هشتاد و یکم آن بر سر
یعنی عمارت ششم بر سر پادشاه میریه در محزن العلوم و هفت عجایب را با مظهر نقل کرده و اول کونوئوس دوم مانوئوس
سوم ایزد پیش روی چهارم ابرام مصر پنجم هیکل جوئیر در کوه ایزد پیش ششم دیاندا و آنش اف بانیون یعنی دیوار
بابل و الله تعالی علم و عرض قلعه دیوار بابل چنان بود که عماده که چهار آب بر او می بسند در بالای دیوار است
گردش یک دور می کشد اما جزیره بند و شش در عرض سی و نه درجه و پنجاه دقیقه شمال و طول است و شش درجه
و صفر و دقیقه مشرقی گری پنخ اتفاق افتاده که در مقابل جزیره است که جزیره از سه اسمی قدیم است که در اولین
که اوئیر از سه اسمی قدیم است اکنون آنجزیره در مقابل آنکی استقبل و هشت که آنکی استقبل از بنیاد استیای
صغیر است که در داخل غرمت و آنجزیره در مشرقی جزیره لیموئوس و جنوبی یونخاز در دشت است و از سر و مراد مراد
و تقویم البلدان از آن الروصت نظر کرده اند اما نظیر آن که به بند مشرت دارد در تاجیک و مشرق شام و هشت و
و مسافت میان بند مشرت و طختا یکصد و هشت و پنجاه است صاحب ماصد کیوید نمک بالبع ثم السکون و منم لمیم مدینه
قدیمه مشوره فی بریه الشام و بی غریبه من مجنوس من عجایب الاسبیته کانت موشوعه علی العدا الکرام و اهلها یزعمون
انها کانت قبل سلیمان ابن داود علیها اسلام و اهلها الان فی حصن منها علیه سور من حجاره و ما به مصره اهلان من حجر
و بهما صوامع باقیه الی الان و لهم نهر یسقی تخلیام و لباقیه من قبل مدیر بالمدال مکان الناء انتی اما زوئوبیه ملک که گفته
بود و بعد از دوازدهم لظس که در کشت پادشاهی روم شرکت گلی نشن بود در آمد و پس از وفات شوهر پسر

عجایب جهان

نمای
جزیره

کلیپه

اند و اساس سلطنت حیدر و خود را ملکه مشرق نامیده با یکی شش جنگا کرد و وقتی که آری لنین سخت مجوس کرد و بیغ
 زینوشکر کران مشرق زمین کشید و از طرفین جنگ سختی اتفاق افتاد و زینوشیه مغلوب گشت و فرار از بند مر آمد و خواست
 که اساس قلعه بند را فراسهم آورد و آری لنین بقایا و به بند مر آمد و پیغام صلح داد و زینوشیه را رضی نشد آری لنین مجبور
 مشغول گشت زینوشیه شانه از بند فرار کرد و جاسوسان جزیرا پادشاه آری لنین دادند جمعی بقایا و فرستادند و در
 گذشتن از فرات زینوشیه را گرفتند و او را بجنود آری لنین آوردند و نسبت بن ملکه چهره میهای چند کردند که در نور و زار
 شاهنشاهان بود و آری لنین اورا بشهر روم آورد و در نزدیکی نایب خانه باو دادند و معاشش او را از هر جهت فراسهم
 آوردند و اینها در سال ولایت مهرداد و سه بعد از صیسی اتفاق افتاد اما بعلبک از بنای عجیب و قریب دنیا
 سیاحان اروپا و اورتالیانی بخت جمشید فراس میگردانند و صاحب مراد کوید بعلبک با فتح نم سکون و فتح الام و النابند
 و الکاف لشده مدینه پنهان و من دمشق ثلثه ایام بهای بنی عجمه و انار عظیمه و فتور علی ساطین الرغام لافظیرا
 فی الدنیا مخرجهم کوید اینکه مصنف نوشت بعضی بنای او نسبت بشاهنشاه الطوفانی شش پویشن داده اند خطای
 محض است چرا که مدت شاهنشاهی او بیست و سه سال بود و در مدت شاهنشاهی نیز چند مرتبه به اسپانیا و فرانسه
 بجهت تادیب مخالفین لشکر کشید و چندان فراغت نداشت که در ندرت قبیل چمن بنای عظیم که از خیز قوت و قدرت
 بشری پرولت با انجام برساند و در سایر تواریخ بنای او را نسبت بکجرت سلیمان داده اند و این تصویر و انبست
 و در سیره انار قیمة است و در هر عصر شهرهای زیبا و عمارات عالیه در آن مملکت بوده است و اکنون شهر آباد آنجا شام است
 و خاقانی در مع شام و کج العرافین میفرماید جسی است دین بهشت اندام نانش عرب و پشت او شام به دین غنی نژاد
 ماناک از پشت فلک مشیر فاک آنحضرت که انهای شام است خود او را از انام است از دوشام در اقلیم مرصرت
 معطی صوف رحیم بر مصطفی مقرر است زیر قطی هزار شهر است شام است مگر که ملایک معیت که صادقان است
 هم مکت علم سپندا و است هم مشرب جان صفیا و است و صاحب مراد کوید شام بعث او که و سکون بهر نژاد و چنان
 و لغز ثلثه بیخیمه لانه الانها جابت ممدوده فی شرف قدیم و حدیث و لانه لغز و زک و نوشت و نسبت با شام نشانی
 بنی کنعان بن الیایا و لان سام ابن نوح اول من نزل بها فجعلت لهن شینا و کان اسمها الاول سوری و قد نامن لهن
 الی العریش طولوا و عوا من جبل النبی الی البحر الروم و بهامن الدن تیج و ملک و حماة و جمعی و دمشق و بیت المقدس
 و فی مواهلها عکا و صور و حقلان و بی حمتا جاد قیصرین و چند حص و چند دمشق و چند الار دن و چند فلسطین
 و منها العواصم و هی الثور من جبه الروم المقتض و طرکوس و ادنه و انطاکیه و سایر العواصم من عرش و است
 و غیر اس و البلقان و عجز ذلک و طولها نحو عشرين یوما انتهی و شامات را کلا سوریه یکیشند که اکنون اهل اروپا به
 میگویند و صاحب مراد نیز بر این روایت تصدیق کرده که قال سوره موضع با شام بین بنی صا و و سکنیه و العاقله
 لیمونه سوبه و الذی فی اخبار الشوح یذیل علی ان سوره اسم الشام کذا انتهی اما لودیه یا لودیه مکانیست
 در انطاکیه که اکنون به سکی حصار است دارد که در شرق آبی ستر و اقصیت و از صمدیل در میان انها فر و نیز سکن
 و در آسیای صغیر و نیز عظیم است که بکیرا چنان گویند که در فتنه چون ضبط کرده و بکیرا استخوان خوانند که در فتنه
 بیچون ثبت کرده است اما چنان که خدا او را نیز آتش گویند از شمان بخوب جار است و منع او از جبال نار است
 و از جنب خضر مرعش گذشته و چند نهر و بیکر باو نیز ملحق میشوند و پس از آن از جنب مصلحه گذشته بدربار داخل میشود

سپار

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۳۳

چنان

باب نود هشتم در بیان عربستان

و مقصود از در فلسطین نوشته است اما سیحان که قدما و اورا سرکش گویند و غری رودخانه چنان است از جنب
شمالی که نوشته بدرباری بدترین و اضنیو و او آذنه را و نقشه آذنه با و ال جمله خط بط کرده است و مسافت
میان مقصود و آذنه شش پست میل است و اینکه در کتاب تقویم البلدان نوشته است سیحان یعنی مع
چنان سخت آذنه و مقصود و یسیران نمر و اعدا خطای فاحش است باید و رودخانه خود باید که یکبارگی می کشند

باب نود و هشتم در بیان عربیه یعنی عربستان

عربستان مملکت وسیعی است که در پایین رودی یعنی بحر الاحمر و بر سرین گلف یعنی خلیج بحر و فخره است و طول و کشیدگی
از شمال تا جنوب هزار و چهار صد میل و پهنا ی او از مشرق تا مغرب هزار و دویست میل است و این مملکت بحد آسمان
تمیز یافته است چنانچه مشرق او را عربیه نظریه گویند یعنی عربستان سنگلاخ که بطریقه دلفت یونان یعنی سنگلاخ است
و بعضی عربیه استونی گویند یعنی عربستان و حصه غربی او را عربیه فلسطین گویند یعنی عربستان شاد و
و بعضی عربیه استونی گویند یعنی عربستان خوش ثودی و حصه شمالی او را عربیه دزنت یا دزنتا گویند یعنی عربستان کوه
بی آب و علف و در کنارهای این چنین شله بزرگی که تجارت و منفعت است متوسل گویند اینکه مصنف بیان
کرد که عربیه بطریقه در مشرق خطای فاحش است چنانچه از کلام خود مصنف که نیز پس ازین ذکر میشود معلوم میگردد و باید
در کتاب اشتباه شده است اتقی عثمان عموما متوسط القامه و کدم کون و بار یک اذم میشوند و اینها بی که در سواحل
دریا بسکن دارند و در صفت و دعات خانه دارند قالای تجارت و فلاح و کسب علوم مشغولند و اینها یک در وسط
مملکتند با کله و موای خود از مکانی به مکانی در جستجوی آب و گیاه و دام و حرکشد و بر اهرنی و دزدی گذران میهند
و غذای غالب آنها شیر شتر و گوشت شتر و کوسند است و هر چند ریشی و شیخی از خود دارد و بزرگ اعراب یا
شریف و امام و امیر گویند و قضایات مشهور عربستان که است که محل ولادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و دیده
که محل مدفن حاتم کنیا است و دیگری سنا یعنی صنعا و مومکاز یعنی حمص و مملکت باسکنت یعنی مسقط و در کلبه یعنی در خشم
و آذنه یعنی مدینت و جمیع همه عربستان را دیده و طیان کشین کرده اند و عربان محمودا و عراف بدین اسلام دارند و
اما مسلمانانی در آنها نیست اما عربیه نظریه یعنی عربستان سنگلاخ مخومی و اما مال از نه کهای بزرگ بیشتر است
که صفی از زمین را پوشانیده است و آن سنگها بیشتر سنگ گرانیت است و این تقسیم چندان وسعت ندارد و آنچه
در شمالی بحر الاحمر و تحت و شامل بر آن نوعیت که فیا بین مصر و فلسطین یا مصر و ارض مقدسه است که عربیه دزنتا
در مشرق و جنوب و در جنوب او واقع شده است و در عربیه نظریه اولاد عیسی بن ابراهیم مسیحی نوشته و پس از آن
از ایشان در ارضی حضرت اسمعیل در اینجا مسکن گرفتند و در این ولایت اینجا مسکن گرفتند و عرب و اعراب که در کتب
مقدسه مشهور است و در کوه سینا بود که حکم الهی و توریه موسی بن عمران نازل شد و از آنجا که کوه غریب دیده میشود و در حور
بود که حضرت موسی کلمه های شعیب پر رزن خود را نگاهداری کرده شبانی میموت و آن بونه مشغول نظر بارکن او رسیده
کافال الله تبارک و تعالی فلما قضی موسی الاجل و سار باهل ائمن من جانب الطور ثار قال لایله امکنوا انی انت انت نارم
لعلی ائکم منها فخر او مذهب من النار لعلکم تظنون فلما ایتها و اودی من شطی الواد و الامین فی البقه المبارکه من الشجره آن
یا موسی انی انا الله رب العالمین و در کوه سینا چندین معابد و صوامع و بهمان یونان و لبنان و زاهدان ملت المقدس
ساخته اند که در اینجا عموما در عبادت صرف میکنند و در نزدیکی آن محل صومعه صیبت گنین است که لغتی یونانیان دارند

فی حریر متعلق و کائنات رتبه ترا برین طرفه فیکادید بقه الی مایریق و حیوان بسیار مفید عربستان شریعت که خداوند
عالیان او را از غنای صابرای آنچنان و استقامت افزیده است که تحمل گرمای شدید و تشنگی است و بکار صحرا افتاد است کند
ع سباده خاری خورد و بار میکشد و تحمل هفت روز بیشتر و تشنگی میشود و در بعضی ای ریز بار الکثر شود و در بعضی بکمی
رشته معیشت عراب و قوافل جمعه میشد چنانچه از خلیج فارس تا بحر الاحمر و از شهرهای سیریه تا عراق و عرب همه
نظر جمال محل اجمال و انقال میشود و این شهر تا باستانی شصت مفاد من بار را بر میدارند و بر انومی نشینند و نشسته بار
می کنند و با بار بر بخیزند و در هر یک کوبد اعراب را القدر در وصف شتر نظم و نثر است که بحد و وصف است
نیاید و بر خصوی از ان غنای شتر نیز بدین لغت و اسم دارد و بهترین اشعار در وصف شتر قول ابی نواس است
وقتیکه مهر نوزد خصیبت و آنکه بود کشف است عمری و لقد یجوب لی الضللة اذا ضام النهار و قالت القفره شدیده
رعت احمی فانتت ملاذ ابعجال کاتنها قصره تنقی علی اکحاذین و احصلت لعلال انزلان و اکحطه اما اذا نشط
شامده و فقولن رتی فوجا نسر و اما اذا وضعه حاضنه فقولن ریحی خلفها نسر و کشف احمیانا فحسبها مفرما
تقاده اثره فاذا هضرت لها الزبام سبی فقولن المقادیم کلظم حرق و کاتنها صمغ السمیحه بعض اکدیت ناذره و قره
شری القاض اصر بها حذب البری فخذ و ما جعرت و شتر مرغ در میان طیسور مثل شتر در میان چهار پا یان
بجرت و قر اوانی در صحرائی این اقلیم یافت میشود و این مرغ چنان سب و دو که بندرت او را سواره میتوان دید
کرد و از این ولایات فضلی دانستند بسیار بر خواسته است که در طبابت و نجوم و هندسه استاد
بوده اند و چنان مضمون است که علم فیکر شتر یعنی مرقات و مشنات و علم اعداد از علمای عرب نیز اخذ
نشد پس عربستان را جزیره العرب و جز العرب نیز گویند صاحب مراد میگوید جزیره العرب قد اختلفت
کثیرا و اما انما سمیت الجزیره لاحاطه البحار من جوانبها و الا نه و ذلک ان الفرات من جهة مشرقها و بحر
البحره و عبادان ثم البحر من ذلک الموضع فی جنوبها الی عدن ثم الغطف مغربا الی صده و ساحل کث و ساحل مدینه
ثم الی الیه حتی صاری القدر من ارض مصر ثم صاری البحر الروم من جهة الشمال فانی علی سواحل الارض و سواحل
محض و دمشق و قسیرین حتی ظالما الناحیه الی اقلیت منه الفرات فدخل فیه ذاکه و الشامات کلها الا انها بحر فلی
بالنسبه الی بقیهها و انما سبها فی طولها کما جزیره منه و هو عرض الشامات من الجزیره الی البحر و ذلک لیس بالنسبه الی
الجزیره الذی هو منها الی بحر حضوت فالشام ساحل من سواحلها فقلت العرب بذه الجزیره و نواله و انما سبها
روی سند الی ابن عباس ان الجزیره قسمت خمسة اقسام تمامه و البحر و العروض و التیمن انتمی اما انها
بالکسر اطراف سواحل بحر است که ما بین یمن و حجاز است و او را عور یفخ فین معجره و سکون و او نیز گویند اما حجاز
در میان بحر و عور و افشده است و شهرهای معروف او مکه و مدینه و طایف است و او را حجاز از ان گویند
کاتنها حجت بین کذب و تمامه او بین کذب و الشراء و بعضی گویند که حجاز و مانع است میان اراضی سجد که مرتفع و طایف
و میان اراضی عور که باطل است اما سجد ارض عربی است بالای او تمامه و یمن و اسفل او عراق و شام است
و اول او از طرف حجاز ذات عرق است و ذات عرق جائست در بادیه که میقات اهل عراق از آنجا است و
او فید است و سجد در مشرق حجاز و امت و از فید تا مدینه منوره کشتی بادیه است و میست میل است و صاحب
میگوید فید الفیلم کون و دال محله کبیده فی نصف طریق مکه من الکوفه فی وسطها حصن علی باب جدید و علی

نسخه

شهادت رسیدند و در رکاب مستطاب امیر المومنین علیه السلام پیوست و پیغمبر بدی و پیش قصد نفر از اصحاب سید الرسول
بود که سجد و پشت نفر از آنها شربت شهادت چشیدند که مشهور است آنجا برین یا سر و خنجر بن ثابت ذی الشهادتین
و یا ششم بن عتب بن ابی وقاص شیرین قال است و طرف و طرف و طرف لهران عدی بن حاتم است که ایشان را طرقات
و در حق نماز حضرت رسول فرمود یا عمار نقضت الفقه الباغیة و اجدیت در کتب حانه و خاصه صنبط است و از لشکر معوی
چل و چزار بر رکات و پیش نشاند و از وقایع مشهوره این جنگ لید الهرب است و از معارف لشکر معوی و ذوالکلاع حمیرت
و فیکه او نشسته شد معوی گفت که اگر مصر معشوق میشد القدر معشوق نمیشد که اگر نشسته شدن ذوالکلاع شاد و نامحرم که
تقصیل خواهد گشت موطر رجوع کند و اما بنای کعبه که مفاد اول بیت وضع للناس است از حضرت ابراهیم علیه السلام
علیهما السلام است که در سال هزار و پیش قصد و نمود قبل از نبی بوقیعت و قربانی حضرت ابراهیم در منی که ناکمه ذویل
را هست با اختلاف احوال در سال هزار و پیش قصد و به مقاد و یک قبل از نبی الطاق افشاد و موافق خبر توره حضرت
اسحق بیچ الله است و در بعضی احادیث نیز ذوالالت بران دارد و موافق بعضی اخبار و اعتقادش عیسی حضرت مهجیل
بیچ الله است و به مقاد کلام معجز نظام حضرت رسول که فرمودند انا بن الذین بن باید حضرت مهجیل باشد و بعضی برین
ناویل کرده اند که عمور اکیجای پدر میسوان خواند چنانچه ابراهیم علیه السلام مخوی خود را اکیجای پدر خواند و در گفته
حضرت یعقوب نیز میفرماید از حضرت یعقوب اللوت اذ قال لجنبه ما لعبدون من بعدی قالوا الفدا الیکت والک آباکت
ابراهیم و اسمعیل و اسحق البوا و احدا و سخن است مسلمون و حضرت اسمعیل عمو او و لایقوست که او را نیز پدر خواندند
و در عرب عمور اکیجای پدر گنیز استعمال میکنند و از خوای قرآن مجید نیز چنین استفاده است که حضرت اسمعیل و اسحق
چنانچه پدر و در کار عمو و جل در روضه حضرت ابراهیم میفرماید فبشرناه بقولنا عظیم فبنای مع اسحق قال بنی انی اری فی المنام
الی اخره پس از تمام آن قصه میفرماید و بشرناه باسحق بنی یاسن الصاکین و فیخرج باسم اسحق پس از آن واقع دلاله
بر آن دارد که آن پس باقی اسحق نبوده و با اتفاق همه مل و ولادت اسمعیل مقدم بر اسحق است و از شن شریف
حضرت ابراهیم میفرماید و شش سال گذشته بود که اسمعیل متولد شد و اسمعیل چهار و ده سال از اسحق بزرگتر است و در
حضرت ابراهیم فرزند و بلند خود اسمعیل را با مادرش چهار ساره جدا کرده بود ای خیر ذی فرع آور و اخلاقی نیست
پس باید لایل تبصریح و توضیح حضرت شیخ اسمعیل است و احتمال کلی می رود که اسحق علیه السلام هیچ در مدت عمر برین نکته
نمیده باشد و الله اعلم بالصواب و عرض و طول مسجد اکرام از قرار یک فواید شش هزاره حاجی محمد ولی میرزا در سال
هزار و دویست و شصت و شصت شماری بر بارت مشرف شده و خود معین کرده است و از انقرار است که مسجد اکرام سی و نه
در دارد و در سمت باب الزیارة که مغربی خانه است هفت در است و در سمت باب ابراهیم که جنوبی خانه کعبه است
چهار در است و در سمت باب الفضا که مشرقی خانه است هفت در است و در سمت باب السلام که شمالی خانه است یازده
در است و طول مسجد اکرام از شمال جنوب است که مشتمل بر سی و شش طاق است که دهنه هر طاقی چهار فرسخ و نیم است
که مجموع آن یکصد و شصت و دو فرسخ میشود و عرض مسجد بر طول خانه کعبه فاشده است که از مشرق مغرب مشتمل بر
بر هفت و چهار طاق است که دهنه هر طاقی چهار فرسخ و نیم است که مجموع آن صد و شصت و شصت در هفت و چهار طرف شبستان است
که عرض شبستان از هر طرف سیزده در هفت و مجموع میلهای سنگی که طاقها را بر بالای آنها بنا نهادند اندک
و از جمله آن با فصد میل یکصد و شصت و پنج آن سنگ که یک است که مثل اسب تراش بر بالای هم کار کرده اند و سجد

مسجد

باب نود هشتم در بیان عربستان

سبب و هتاد و پنج آن ستون یکپارچه است که از سنگ سفید است و بلند می هر یک کعبه است فرع و نیم و قطره
 نیم و هشت و اصل خانه کعبه از حجر الاسود بنا گردان که بر طول مسجد است و از هر طرف خانه حساب میشود که ده و هشت
 و از آن کنایه تا کنون مشامی که عرض مسجد و طول خانه است و دوازده فرع است و حجر الاسود در رکن شرقی شمالی
 واقع شده و رکن یاقینی در سمت شرقی جنوبیست اما مدینه منوره شهر کوچکی است که قدیماً شرب می گشتند و دار الحیره
 حضرت خنی بآبست و در شرقی مدینه قبرستان یقع غرق است که خاک او تاج فرق فرقد است و در آن قبرستان
 جمعی از صحابه کبار و فضلاء روزگار و چهار امام بزرگوار است که در کعبه مدفونند اول حضرت امام حسن ابن علی بن ابی طالب
 علی است که آنحضرت بقول صاحب کزیده در چهارم صفر سال چهل و نه هجری حیدر بنت اشعث بن حنیس که او اموی
 فرقی بود زهر داد و بقول صاحب انیس الصالحین آنحضرت روز پنجشنبه بمقتضی صفر سال پنجاهم از هجرت مسوم شد
 دوم امام همام علی ابن الحسین است که بقول ابن خلکان در سال خود و چهارم یا نود و هشتم وفات یافته است
 و صاحب کزیده گوید روز شنبه بمقتضی جمعه از آنحضرت در رکن شرقی مدفون شد و بقول شیخ طبرانی و گوید
 ابن عبد الملک او را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین نوشته است که روز شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنجم از
 هجرت رحلت فرمود و سیم ابو جعفر محمد الباقر بن علی بن الحسین است که در نزد پدر و عم بدر مدفون شده صاحب ابن
 خلکان گوید که در شهر ربیع الآخر سال یکصد و سی و نه و بقول در بیست و نهم صفر سنه صد و چهارده یا یکصد و هفتاد
 در جمعه وفات یافت و بمدینه آورده در بقیع دفن کردند و صاحب کزیده گوید روز دوشنبه نهم از دهم رجب سنه صد
 و هفتاد و بمدینه وفات یافت بقول شیخ طبرانی هشتم بن عبد الملک مسوم شد صاحب انیس الصالحین گوید روز
 دوشنبه چهارم از چهارم رجب سال یکصد و چهارم رجب فرمود چهارم ابو عبد الله جعفر الصادق بن محمد الباقر است
 صاحب ابن خلکان گوید در شوال یکصد و چهل و هشت وفات یافت و ولادت آن بزرگوار در سال سبیل استخفاف
 بود که سال هشتاد و چهار است و صاحب کزیده گوید روز دوشنبه بیست و نهم رجب سال یکصد و چهل و هشت در
 مدینه وفات یافت شیخ گوید که بفرمان منصور حضرت را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین گوید که روز دوشنبه
 پانزدهم رجب سال یکصد و چهل و ششم رحلت فرمود و اختلاف بسیار در زمان ولادت و وفات آنم ظاهر
 است و در اینجا بقدر کافایت چون اگر کسی از کزیده و مدینه گذشت لهذا لازم افتاد که تیشا و نیز گام محضری از احوال آن
 کانیات و خلاصه موجودات بیان کند و وقتی بر حسب امر شاه و برور غیث و طاب الله شراه ابا و عظام و انما
 مطرات آن بزرگوار و اکابر فریش را در جدول در آورده و ساهی اوقات مظهرات آنجا برار کتب چند بدست
 آورده منبیه کرده بودم و بنظر مبارک آن رساندم سخن افتاد لهذا بهمان تفصیل را لازم دید که در اینجا بیان کند
 خاقانی در تحفه العرفین گوید در راه خدای شوقین آن از خدمت ناخدای ترسان و انک آب ظهور فقرم
 از خان کجس کن نیمه خاقانی از رستان اشرار در رهنه پناه کاه مختار چن زود از این برای تر و بر
 بکر و زور کاب مصطفی بگری در دولت ابد نه سر بر خطا احمد واحد از بولسان وقت بگریز در بر
 محمد او نیز دست او بری که امن خفتی است جز فراق محمدی نیست حضرت رسالت پناه روحی و روح الهی
 فراه در و از دهم ربیع الاول سال حاتم الفیل از نظین مجده عصمت آینه نبوت و هب زنب اقرای عالم مکان
 شد و قدوم فل بکر در محرم همان سال بود و در تاریخ ولادت فخر کانیات اختلاف بسیار است ولی آنچه که روایت

مدینه منوره

اندر این باب

مقتضی آنکه
احوال و وجودات

باب نود و ششم در بیان عیسان

خاص و عام گردید و در سوال المکرم سال پنجم غزوه خندق بوقوع پیوست که او را غزوه اخرا بگویند و در این غزوه
 عمر بن عبدود که از ابطال مشهور عرب بود بکشت امیر المومنین مرتبه کردید حضرت رسول فرمود بزرگوار ایمان که علی
 الشکر کفر و فرمود صریح علی بوم اخندق خیز من عباده الطلین و در بقعة احرام سال ششم از هجرت صبح حدیبیه
 اتفاق افتاد که در سال دیگر سه مرتبه را باز گذارند که حضرت رسول با اصحاب سپانید و حج که از نذ و سبعة الرضوان از سال
 واقع گردید و هم در ذی حجة احرام سال ششم از هجرت هفت نفر از اصحاب نیز به هفت نفر از سلاطین فرستاد و حاطب
 ابن ابی لیثعه را نیز مقومش با دوشاه مصر و اسکندریه نامزد فرمود و ابوبری حضرت هدیه فرستاد و جواب با ادب نوشت
 از جمله بدایا را به خطبه و خواهرش سرین بود و حضرت ماریه را خود قبول کرد که ابراهیم از او تولد شد و سرین را بختان
 ابن ثابت بخشید که عبدالرحمن از او بعل آمد و حبشین غلیظه یکی را بتر در قتل شاهنشاه روم روانه ساخت از قرار یکی صاحب
 استیاب گوید او در رقیه ایمان آورد و اولیای دولت او قبول نکردند و حضرت رسول در حق او دعا کرد و فرمود
 بقتل مکه و عمار بن خضرم را نیز مژدین سادی ملک بکین و عثمان فرستاد و او ایمان آورد و عیون منیه ضمری را نیز
 سحاشی ملک حبشه نامور نمود و او خود ایمان آورد و اهل ملک خود را نیز با سلام و تحوت نمود و کتبا برای حضرت فرستاد
 و عبد الله بن خذافه را نیز دوسر و پر ویز ملک عجم تعیین فرمود و او حبارت گردانید رسول را در بد حضرت فرمود و مرق الله
 حکله کما مرق کنابی و شیر و سپهر او شکم بدر را درید و سبط بن عمرو را نیز فرموده ابن علی اسخفی و عثمان بن مال حنفی بزرگان
 یامه فرستاد و آنها مسلمان شدند و جواب نامه نیز نوشتند و بخواه ابن ابی وهب را نیز دعایت بن ابی سحر خنثی را بخواه
 ابن ابی سحر خنثی بزرگان شام فرستاد و آنها نیز ایمان نیاوردند و جواب نامه نیز نوشتند و در محرم احرام سال ششم
 فتح خيبر فرمود و در ذی حجة احرام سال هفتم مکه نشین فرما شد و حج عمره القضاء کرد میان بدر و شهر را بد و باز
 گذار شد و پیغمبر روز چهارم مراجعت نمود و در سال هشتم از هجرت میان حلف و عدا گردید و غیر مصر محک گردید
 و در رمضان سال هشتم از هجرت مکه را فتح فرمود و بنا بر آن خانه کعبه در انداخت و خانه را از زبان پاک کرد و متعلق علیه
 رؤت خاصه و عاتقه است که امیر المومنین بر دوش رسول پانصد و بنا بر آن در افکند ابر کف پیغمبر پاک رای خدا
 دست بود و خداوند پای و پیغمبر بر درگاه کعبه استیاده کشت ایقوم که بگویند سزا و مکافات کرد و از شمارا چگونه بهم سپید
 عمر عامری القری کشت در جزا با ما کن در خود دکن نامردم باز گویند که نیکو نهادی و بلند همت و پاک نژادی را حق دان
 از خلق اولین و آخرین برگزید و اقربا و شهریان با او مخالفت کردند و او را در مقام خود نگذاشتند و بر او خوار و بیجا
 کردند و بقصد جانش بر خویشد تا ناچار هجرت اختیار کرد و خدا تعالی او را با یکا کان لغزت داد و بر قوم خود طغیر
 ساخت و او خنجر بر او بزرگی او بود و پیران بجزمت و با جوانان با نرم و با کودکان و زنان شفقت زندگانی کرد و بیکان
 گردار ایشان بنکونی فرمود و پیغمبر از بن سخنان بگریه در افتاد و ابوسفیان فریاد برآورد و تا الله لعدا شرک الله عینا و ان
 کنایا طین حضرت رسول نیز از جرم میان گذشت فرمودند لا تریب علیکم الیوم بغیر الله که و هو ارحم الراحمین و
 در سوال سال هشتم غزوه چنین بود که انو بکر لشکر اسلام را چشم زده ستمنانان که کیشده و هفت نفر در خدمت پیغمبر
 بمسلمانان شهادت رسول را دیدند مراجعت کرده و فتح نمودند که خدای رحیم در کتاب کریم میفرماید و یوم حنین اذ غلبتکم
 کثرکم فتن علیکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیم در برین ثم انزل الله سکنیته علی رسوله و علی المومنین و انزل
 جنودکم تر و اعداءک الذین کفروا و اذک جواز الکافرین و صاحب استیاب یوسف بن عبد البکر که از اجله اهل بیت

از خیمه عباس بن عبد المطلب میگوید که این دو بیت را نسبت به عباس میدهند نصرار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 من قد قزع غنقه فاقشوا وثامنا لا في احكام غنقه ما ينه في الله لا يتوج قال ابن اسحق اسبقه على والعباس والفضل
 بن عباس وابوسفیان بن عمارت وایمه جعفر وریع بن عمارت و آسان بن زید واثان بن امین بن عبید و جمل غیرین
 اسحق فی موضع ابی سفیان اسکارث عمر بن الخطاب وایصح ان ابوسفیان اسکارث کان پوشد نمعه لم یخلف فیه وایصح
 فی عمر اسحق ودر حین سال نهم بعزم غزو بطرف شام رواندند بحیث فضل البلق فی حجر بیثرب اضراء و با شام قادم
 و تا بک تشریف بردند و کفایا بسجستان پیش آمدند و بصری مراجعت کردند و در سال نهم صفاری بنی بخوان جزیه قبول کردند
 و ایما به نازل شد و در دقیقه سال نهم امیر المومنین را در محبت ابو بکر با مسوره برانته بکفرستاد که مشرکان خواندند و در
 در سال نهم زیارت است امیر شریف گشت که اسال را حجه الوداع گویند و انال کپسه حرام شد و انجنان بود که جود انرا
 ماه قمری و سال شمسی است و تفاوت سال شمسی را هر سه سال بر ماه آوار افزوده انال را سیزده ماه گیرند و این در
 هر نوزده سال هفت بار یکماه میشود پس در نوزده سال هفت بار سیزده ماه باشد و انال سیزده ماه گیرند و
 و انالها سال سیم و ششم و نهم و یازدهم و چهاردهم و نوزدهم است و این کپسه کردن بر جود ان فرستاده
 برای یکا بدشتن خیمه است که اول عید طبرخوار است و تقییل ان در کتب مبسوطه در این فن ضبط است و سال
 و ماه عربی را اول اسلام هم چنین کپسب متابع عرب بر جود ان در حساب و کتات جود ان ماه سیزدهم را و ادا
 خوانند که تالی آوار است و ملت عبیری کپسه را غیر گویند یعنی استن ماه سیزدهم و غریبان سسی میخوانند یعنی
 در آخر افکنده ولی سسی در لغت بمعنی زن خیالی است چنانچه صاحب صحاح میگوید و این معنی با غیر مناسب
 تراست الفقه بکامیه شریفه انما التشتی زیاده فی الکفر تا آخر و بکامیه و ان عده الشهور و عده انما آخر کپسه
 در اسلام حرام شد و انال آخر که حضرت ختمی باب زیارت که منظر مشرف شد سال کپسه ستم و سال حجه الوداع
 بود و ذی حجه سسی یا دسجده بالای مطابق افتاده حضرت در خطبه حجه الوداع این دو آیه شریفه را خواند و فرمود ان
 الرتان قد استدار کبایه یوم طلی السموات و الارض چون ان خطبه بکر و کپسه در اسلام حرام گشت و سال و ماه
 هر دو قمری شد و در مراجعت در منزل عذر ترم که قبایل عرب و بزرگان طوائف از امکان مرض میشدند و در سجدیم
 ذی حجه بر بالای پلان شتران برآمده خطبه فرمود و امیر المومنین علی علیه السلام را بخلاف خود لقب نمود و فرمود
 من کنش مولا و من اعلی مولا و شب نوزدهم ماه تحویل شمس بکمال بود و پس از ورود بدمین ر کجور شدند تا در
 دوازدهم ربع الاول سال یازدهم هجرت که شمس در جوار بود از جهان فانی بهیشت جاودانی فرامید
 اندر آمد بکارگاه خدای دامن خواجگی شان در پای اوسری بود و عجل کردن او اودلی بود و نه پان او
 همیشه کرد و او تدریشان همه مزدور و او میندیشان و در حجره عایشه در مدینه طیبه مدفون شد و امیر المومنین
 علی او را آنجا سپرده عباس و پسران او قتم و فضل بن عباس را بن کار و در خدمت ان حضرت بودند اما نسبت ابان
 مولا الکونین و سید الثقلین از ان بقر است که مذکور میشود

نسب کاتان علیه من مس النحی

نورا من خلق الصباح عمودا و قال آخر

نسب توارث کابر آهن کابر کالرج انوباط انوب

و اکثری و نس گنبد باشند و اخبار اقامت بشوند و بجز مدد هر کس قابل و محاذ حضرت حتمی مآب امیر المومنین علی علیه السلام و اهل
 اظهار اقامت و حضرت کشند پس در این صورت اقلی است که با حشاد و کینه و چندی شمری در خاندان قافای مسیح کار و ای
 سحره بسیار پانته : در باب ملائکه استانت : فار و اند و از خطات عیسی : باز و ان شد در سرات موسی : در حسن
 تو بهر تقویت را : در عهد تو بهر تربت را : در مریم دایمی است چنگاره : در عیسی طفلی است شیر خواره : در این عالم بر
 طفل دیرار : چون پیر زنی تر از پسرار : خاقانزاده بنیفران : از پنجه این عجز بر بران : کین غر و گمست و آفت بخت
 طوفان ز نور پیرزن خواست : اینجا جبهه صد هزار خاقان : خاقانزاده اعلام خود دان - بمانکه مرادت این امیری
 سبکان تو باشم از دینبری سبکان دیگر کین و ششم سبکان هر گسک ششم

باب نهم در بیان نسیه نیک یعنی ممالک متصرفی روسیه در آسیا
 ممالک متصرفی روسیه در آسیا که در آسیای کوچک و بزرگ و وسیع است : در اندیش مریدیات اندیش : انداز و طول
 و عرض و پیش : امتداد و از ممالک روسیه و اروپا محیط با هم است که مختصا چهار هزار میل است و از محیط
 واحد و در چین و تاتارستان و ایران و ترکی آسیا مختصا با سافت دو هزار میل است و جمعیت این ولایت و سیح بحسب
 خود بسیار کم است چنانچه جمعیت آنجا را سیزده طایفان کلین کرده اند و این ولایت وسیع مسکن قبایل مختلفه است
 که در نیت و زمان و قواعد و عصب اختلافاتی بیکدیگر دارند و جبال معروف روسیه آسیا نورالین است یعنی کوهستان
 یورال که در مغرب سیریه است و جبال لاکشس است یعنی بخارا و جبال اننی و جبال زرشک است متصرف
 جبال اننی سرحد فاجین سیریه و تاتارستان است و تاتار یا چنگلی امتداد دارد و جبال زرشک است از قرار که خود
 در نقشه که در اصل کتاب خود قرار داده تقریبا در عرض پنجاه و چند درجه و از طول یکصد و بیست و سه درجه
 ولی در اطلس اروپا و آسیا چنین است مذکور نیست و در همین عرض و طول که قلمی دیشتم کوهستان سلکونانی منطبق
 کرده کرده است و آن کوهستان بجا جبال کشتو وای افتاده و در سلسله او در جنوب مملکت یگوتک فرنیب
 بسا مل دریا با سافت نهصد میل امتداد دارد اننی و صغری اغلب تعلیم سیریه مثل روسیه اروپا و با صاف و بسیار هموار
 و در و دخیانهای معروف آسیا اوبی و منچی است که او را اننی نیز گویند و رودخانه لن و از انجیل است و دریاچه معروف
 آن جیسلم بیکل است و این آنها از رودخانه بزرگ معروف آسیا است که از ناچین صحاری خیز میسکونه جاری است
 که از نشت سرما و برف مجال نیست و در این آبهای صافی روان در سیح جامع عکس شهر و عمارتی منقلا
 و چرخ گشتی تجارتی که منحنی از امتداد جبهه باشد و بجا سیر و حرکت نگرفته است مگر گاهی زورق ماهی گیران در
 بالای این آنها در حرکت باشد و چیزی که یافت میشود وجود و جو و طو و غریب است که در خالی آنها چرخ میکنند و سگ
 که با دایمی در این حرکت میکنند و سیح صیادی او را تفاوت نموده است و سگ این اقلیم سابقا از جزد و وحشیان و
 حیوانات حساب میشد ولی اکنون انالی اکثران جیسلم در بلده و قصبه و فریسه سکنی دارند علی الخصوص در نیت
 مغربی آن است که ولایت جازنجیه و سرکشیه است که انالی مملکت شباهت زیاد در طرز و طور با بابل ایران دارد
 و تعلیس بخت مملکت جازنجیه است و تاتار اسطمانیه پاتر دهم کسی از این ولایت خبر نداشت و از انزمان تابع و
 دولت روسیه شد ولی در عهد دیکر کبر و کبرین و دو مملکتی این اقلیم متصرف دولت روسیه در آمد و یونان قدیم
 و روم باقیان و همچنین سیریه و کوشن یعنی محیط سیریه و تاتارای اقلیم سیریه دانسته بودند و بطریق کس که متعین

اینکه در این کتاب
 در بیان ممالک
 متصرفی روسیه
 در آسیا

در بیان ممالک
 متصرفی روسیه
 در آسیا

علم جغرافیاست و جغرافیا در چند و در سال صد و چهل بعد از عیسی ترقی کرد و بهتر از یونانیان قدیم از سالک و ممالک
اطلاعه داشت و چنین فرموده است که اقلیم وسیع بزرگی در شمال مشرق بحر خزر و افست که طول و عرض او بی پایان
و انحصار اهل جغرافیای قدیم هیچ و اشکال تا جبال تورانیست داشته بودند و جمیع روسیه آسیا از سرحدات ترکی و ایران
و هندوستان و غیره تا محیط ارکسبک امتداد دارد و بعضی این اقلیم را تا ارکستان قدیم میگویند و در او سطر زمانها
مسا فین و سیاحتان بران اقلیم بی بردن چاکر کوکونو نام با جرشیند که تا نارا با جمعی کشکو دارند که لاجرم غریب
و همشدر و زبان ایشان پس چه معلوم نمیشد و لباسشان خراست و از آنها در یافت کرد که و لایست که تخلیق
از اینجا میاید و اول شناساقت و نیکت و رحمت از او شد و در سال هزار و دویست و هشت سیم مطایق
شخصه دویست و پنج هجری تا مارا در کنار رودخانه اتریش و او بی مکانی برای خود ترتیب دادند و در دار اقلیم نظیر
جبال تورانی در فاصل میان آسیا و اروپا میدارند که این اقلیم است که بر این کوه خطیم بدو حصه قسمت کرده است
و در این اقلیم بی پایان وسیع سرحد غربی و شمالی و مشرقی او بطور و منوج و هیچ نیز یافته است ولی شمر نمی آید
با خطوط معین و در جبال شاه و صحاری بی پایان معلوم شده است که بر قسمت میوان سرحد واقعی او را انحصار
داد و این کفرین رتی سرحدات شمالی مملکت ترکستان و تا ارکستان و چین نیز صدق دارد و در این اقلیم سیاحت
و صحرا و دران بی اطلاعه اند و آنچه معلوم است حد و شمالی این اقلیم مشتمل بر اطلاعاتی سخت و صحرا است که
که همیشه در کف مستور است و اراضی مطایق این اقلیم جنوبی بر چندین صحاری و فانی وسیع است که آنها را اتریش
میگویند یعنی صحرا و در این اقلیم جنگلهای سخت بسیار است و حدود جنوبی این ولایت فاکش خوب است و محصولات
بعل میاید علی الخصوص در سرحدات بحر خزر و بعضی صحرا بی بی پایان و جنگلهای عظیم مکن و ماوای حیوانات در حد
شمالی این اقلیم از غرب تا مشرق رین در کله کله بحر مشغولند و قسمت کران دادند و میکت و پوست و گوشت دوزخ
او بکار املی این ولایت میاید و در بعضی نواحی این اقلیم بختی از گوسفند وحشی است و در جبال کاکش که در غرب
این اقلیم است تا کوهی و بزرگویی فراوان است در نزدیکی دریاچه بیکل برال بسیار است و در صحرائی وسیعی که در
نزدیکی تا ارکستان است بهیای و ششی صحرائی پیشمار است و حیوان مخصوص خام سیر به خرس و کرک و روباه
و سگ آبی و سمور و سنجاب است و بهترین سمور است که از گوسفند و از ولایت ککش گنگا میارند و اقلیم سیر به
دولت روسیه از بابیت معادن و جلوه نفیقه بسیار بکار میاید و معتقدترین دولت روسیه را کلاً با تمام مکان میباشند
و در اینجا بعضی را بگدن معادن و بر خیر اما مورات دیگر و امید دارند و در اتولایت از شدت سرما راز راحت بعل نماید
و اسم اقلیم سیر به نام و از اسم سیر به است که قصبه قدیم المملکت بوده و حیوان گویند که در کنار رودخانه اتریش در
نزدیکی شهر توونگن واقع شده بود که اهل تا ارکستان بنا نهاده اند و بعضی از اهل جغرافیا سیر به را به متصرفی روسیه
در آسیا اطلاق میکنند بعضی بهمان حصه شمالی معلومه اطلاق میکنند و اقلیم سیر به در دو حکومت بزرگ تقسیم شده است
حکومت توونگن است که در مغرب و از گونگن است که در مشرق و قصبه برزگن این اقلیم بی توونگن است و در
دیگری از گونگن است و قصبه توونگن در جنب رودخانه اتریش قریب بقلقانی او با توونگن اتفاق افتاده و در شهر
سنگلیا است و دویست و پنجاه جمعیت دارد و جمیع شهر از اهل سوبدن و روس و قالموق و تا ارکستان و سنگان شهر
با اهل چین معامله دارند و هر قافله و کاروانی که از چین میسر و در آن شهر میگذرد و از شهر تا اتریش با فترا و در و در

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

و بگویند است که قریب هر شصت و سی و یک گشت گشته است و چهارم پنج گشت گشته است و حق در پنج
فصلی از دنیا این چنین قبایل و ملل مختلفه است چنانچه در شش بنی رومیست و اینها همین قدر اختلاف در زبان و
و قواعد دارند که در نیت و یک نیز اختلاف دارند و طوایف اصلی رومیه سیا طوایف نامدار است که چندین بطون
و افتخار از آنها منشعب شده است و دیگری طایفه اشتریک و کاکت کی و کاکت و سمونید و گیت که اورا از کاک
بزرگویند و منگونی است مترجم گوید در سخن العلوم نوشته که طایفه کاکت کی مثل منود مرد و خود را میسوزانند
و ان چنانست که هر وقت شخصی از آنها میرد قدری از اسباب و بالای سینه و برای زاد آخرت که هشته اقوام او
و عشا را و چراغی و شعلی و بوبه بدست گرفته جدا و را از انش میزند و حق و طوایف نامدار در جنوبی قسمت رومیه سیا سکنی
دارند که از خرم تار تیش مسکن آنها است و اینطایفه بسیار میزند و رشید میشوند و لون آنها سبزه مایل است
و متوسط القامه و تنومند میشوند و طایفه منگول یعنی مغول و تاتاری های من چو لو تن برنگ مس مایل است و
کوتاه قامت و ریش صورت و اینطایفه از از تیش نامکش گنگا مسکن گرفته اند ولی ساسی مختلفه دارند چنانچه ایشان
ظلمه که یعنی قالمق و بورت و منگول یعنی مغول و من چو و تان گویشید میگویند و اینطوایف بگو که یعنی طایفه بسیار
فصل القامه و کندم کون میشوند و مویشان مجعد و پشمهای بسیار کوچک دارند و اینطوایف بطول محیط از گشت گشتی
دارند و کهنای عدد آنها فروتر از پانصد هزار است و ساسی آنها اشتریک و کاکت و سمونید است و عموما بلند
قامت آنها چار فوت و چهل است و اینطوایف بسیار سنجی و رحمت گذران دارند و اهل پلند در شمالی اروپا و اسکونی
ما کشر که در حفظ اسیر کی بگویند در شمالی امریکا از یک بنس حساب میشوند و شباهت کلی در قامت و قاعده و مو
بیکدیگر دارند و میتوان گفت که اینطوایف شمالی بسیار از زبان جنس اند که باین قسمتها آمده سکنی گرفته اند اما طایفه
اشتریک غالباً در حوالی رود خاندان فی نشین دارند و اینطایفه نیز چندان غربی طوایف سمونید دارند که هر چند
ایشان و هفتده اند و مسکن آنها فی الجمله سبز و کمر از ان سمونید است و طوایف اشتریک بیخ از خط و حکم مهره
ندارند و عدد دراز و تراز و نه نیست و مانند شمارند و مؤلف نام شیاخ رومیه چنین نوشته است که لباس آنها غالباً
و مثل طایفه سمونید با گوشه شکار و ماهی گذران میکنند و ولایت سمونید بدرازی سواحل دریا در جانب شمال مغرب
سپهریه و هفتده است و اینطوایف با حیوانات چندان فراق دارند و معیشت آنها غالباً با زین و بر و شکارهای دیگر است
و طوایف نامکش گنگا تیش سمونید و اشتریک و خرمای رستانی و تابستانی در زیر زمین دارند که ارتفاع آنها غالباً
بقدرد و از ده فوت و فوت غالب الشان زیر مالیت و اینطوایف عراده های کوچک دارند که با آنها بار می کنند و
طوایف پلند و سمونید عراده های خود را برین در می نبندند و آنها بعضی برین و بر بکهای بزرگ می بندند که مخصوص
الولایت است که بسیار فوی جبهه و بزرگ میشود و شصت فصل اول راجع شمالی ملک سپهریه و ولایت پلند را بعضی
از سیاهان از انقراض شخص کرده اند که آغاز که اخن برف در مپت و سیم جون است که مطابق پنجم تیر ماه جلالت
و در اول جولای که مطابق سیزدهم تیر ماه جلالت بکلی برف که اشته میشود در نیم جولای که مطابق مپت و یک
تیر ماه جلالت مزارع و گشت ماسبز و خرم میشوند و در هفدهم جولای که مطابق مپت و نهم تیر ماه است آغاز و
نشو و نمای کامل میابند و در مپت و پنجم جولای که مطابق هفتم مرداد ماه جلالت اشجار شکوفه می کنند و در دهم
که مطابق یازدهم مرداد ماه جلالت میوه مایر سبند و در و هم گشت که مطابق مپت و سیم مرداد ماه جلالت است

در مرکز ترین قسمت مملکتی که اوراق مشرق بتاریخی نامی نام مغربی گویند مکن گرفته اند و ولایت ایشان در شمال مشرق بحر خزر است
و بطول این در احوال ندر اند و کله و دوماهی فراوان دارند که همیشه در تابستان و زمستان حرکت میکنند و انبطافه بزرگ
حراست دولت روسیه است و در میان طوایف قالموق بچندین قسمت تنگوار اعتبار دارد و چنین معلوم است که منگول
و قالموق سابقا یک ملت بوده اند و در ازمنه متوسطه از یکدیگر دور و دایم نیز یافته اند و طایفه مغول در مغربی قسمت
تاتار چین مکن دارند که ولایت ایشان عبارت از مغولستان باشد در شمال باسیه بر و در مغرب با تاتار مطلق العنان
و در جنوب بزرگ چین و در مشرق با هندوستان یعنی تاتار مشرق چین که بعضی من چوری نیز گویند محدود است و مغولها سابقا
از طوایف مشهور عالم حساب میشدند و قوچ لشکر ایشان در اندک زمان در صفحه تاریخ دنیا یادگار باقیست و زبان
تاتار بسیار مختلف است ولی اساس کلام و زبان ایشان همان زبان اصل سبکتیه است و زبان طایفه من چو که یک ملت قبل از
تاتار است که در تاریخ معذب هم چین را حاکم دند منبرین زبان مغول است و خودشان چنان میدانند که وسعت کلام و لغت
در زبان ایشان از همه دنیای پیشتر است مشبه مصنف در لفظ تاتار حاشیه نوشته است که ایراد او در اینجا لازم باشد
که تاتار در میان خودشان و ملل مشرقیه تنگوار میگویند و اکنون تاتار میسایم چنانچه بعضی تاتار میگویند و این اسمی اخلاف
گیره دارد که هر طایفه بسم خود میخواند چنانچه ولایتی را که با بر شیه میگویند و میان انولایت ایران میگویند و ولایتی را که باشت
میخوانیم اهل هندوستان میگویند و اهل تاتار بزرگ تو لا میگویند و اهل چین بشتان میخوانند و این نیز شایع تر که در مقابل چین
بومیان کالی کوته میگویند و اهل جزایری چین جایز میگویند و اهل من چو بسلگون گورن میخوانند و در جزایری کارایی
صنعت است چنانچه چین اهل چین من چو میگویند و تاتاری من چو میگویند و گورن میخوانند و مغولها کالی میخوانند و اهل سبکتیه
که پیشتر میخوانند و رودخانه بزرگی که مجروح میگردد از ناچین تاتار مشرقی که مصنف در اینجا ذکر کرده است مغولها که در سواحل او
سکنی دارند و از افریق میخوانند و تاتار من چو بسلگون تو لا میگویند و اهل چین بسلگون تو لا میخوانند و روسیه انوز
میخوانند و این احداث اسمی غالباً از اخیر است و غربای ولایت میشود و از آنجه اهل جزایری هر ولایت لاحق است
که اسامی بطور مشهور با این خود صفت کند و در غایت که اسمی مشهور و از آنجه اهل جزایری هر ولایت لاحق است
و اگر بطور اصلی در هر صفت صفت بود و اسمی امکنه تغییر نمی یافت اسم بیکسان که ذکر میکردیم و در همه ملل و طوایف میباشند
و اکنون چاره از دست رفته است منتهی قول مصنف و یا تحت قدیم مغولستان از قرار که در نقشه جان را همیشه مشهور
همان قرار فرمودم است که قراقوم نیز گویند که تقریباً در عرض چهل و شش درجه و سی دقیقه شمال و در طول یکصد و سه درجه
مشرقی گریخ و انقشه است و در کتاب تقویم البلدان قراقوم را قراقوم صفت کرده است و قال ای الرمل الاسود
وانته اعلم و صحری ریزر از چایان گوئی که او را استخوان نیز گویند در میان مغولستان و تبت و انقشه است و مملکت خنارا
آنچه که این بنده قاصر نمیداند است همان مملکت من چوریه است که در مشرق مغولستان و ماچین شمال مشرق مملکت چین است
و اکنون کل مملکت من چوریه و مغولستان در تصرف شاهنشاه چین است و صاحب جامع التواریخ چین و خنارا یکی میدانند ولی
از کتب دیگر خناران مستفاد میشود که هر یکی کشوری جداگانه باشد العالم بخاندان و در جانب مغربی و شمال مغربی تاتارستان
و جانب شمالی بخاری صغیر چند دریاچه بزرگ و کوچک است و دریاچه معروف آنها اول دریاچه بشت کل است که در عرض چهل
و دو درجه و سی دقیقه شمالی و در طول یکصد و شش درجه مشرقیت و دارای اواز مشرق مغرب تقریباً هفتاد و میل و بزرگترین بنای
او بشت و چهل است و دیگری دریاچه بزرگ بقاش است که او را دریاچه شین نیز گویند که در شمالی دریاچه بشت کل است و در عرض

۲ بادشوارج

۲۰ قدم

بخاریه و جزو خراسان و مغرب و بحر خزر است و قصبه بزرگ آنجا جزوه است که جمیعت آنجا تقریباً پانزده هزار است
 اما ملوک و ولایت که در جنوب آنجا نیست و قدیم آنجا یک حصه و قسمتی از مملکت بکثرت است بود و ولایت آن بایع افغانها و
 و سلطنت کابل است و پایتخت او از میان اسم است و این شهر بندان معروف ممالک مشرقی بود و او را یونانیان بکثرت
 می کشند و قوی پادشاه سلاطین ایران بود و اکنون قصبه کوچکی است و ولایت بلخ سابقاً در تحت سلطنت خراسان حساب
 و در ولایت الان اوزبک و افغان و تخجست سکنی دارند و اکثر ایشان خیر نشین هستند و از یک بسیار صاف و صادق و
 و مردمان میوند بخلاف افغان و تخجست که بسیار به حجم و بی باکی و خونریزی و سفاکی هستند اما ولایت کیرغیز که در تخجست باشد مثل
 بر ولایت شمالی نانا و مطلق افغان و نانا در روسیه است ولایت و سیچی است که در شمال بحر خزر و بخیر و آراش اتفاق
 افتاده است و اینطوالیف در تحت نانا و دینی قبله تقسیم شده است الا که الاوسط الاصف و اصل ایشان نیز از طایفه نانا است
 ولی بحسب بوییت و فو اعداد ایشان امتیاز دارند و جمیعت آنها را تقریباً یک طایفه دانسته اند و ولایت کیرغیز را اهل بدو
 در نقشه و اطلسهای خود جزو ممالک و رعایای خود می شمارند ولی در آنجا چندان تسلط و حشمتی ندارند و اینطوالیف
 نیز در خیام سکنی دارند که مای رودخانه سیحون بهر سستی یعنی صحرای سیحون بهر حرکت می کنند و مویشی افغان
 آنها چند و چجاست مقرر است که در مای رودخانه سیحون بهر سستی یعنی صحرای سیحون بهر حرکت می کنند و مویشی افغان
 شمالی مای رودخانه سیحون بهر سستی یعنی صحرای سیحون بهر حرکت می کنند و مویشی افغان
 و قصبه اینطوالیف اسلام است و از نانا بهر دیگر نیز دارند و در ولایت سیح قصبه و قریه نیست و معاطه کلی آنها
 با قصبه سیحیه و قصبه موصل سیحون است و از شهر مای شهر بزرگ نانا و مطلق افغان یکی هم قند است که در رودخانه
 کوکیت و افغانه است و این شهر پایتخت امیر تیمور صاحبقران بود و دیگری شهر بخارا است که در قریه شهر قند حساب میشود و دیگری
 شهر تخجست که بخارا و ممالک هندوستان بود که الان شهر بلخ در تصرف سلطنت کابل است و شهر قند را قند
 مراکنند آری کشند و در آنجا بود که اسکندر کبیر در حالت سستی و سکری بقتیر کلک لشکر سردار نادر را بقتل رسانید و اکثر کشت
 بنود و میرانیک را کشت اسکندر بهر ملک رسیده بود و در این شهر امیر تیمور نادر را متولد شده است و این شهر چنگیز خان در شمال هزار
 و دویست و پست سیحی مطلق می شد و هر قدر بحر می خور و دایره شهر در تحت مدیدی از شهر مای معروف و مشهور زمین بود که
 در آنجا چندین مدرسه علمیه بنا نهاده بودند و جمیعت آنجا اکنون تقریباً پنجاه هزار میشود و اکثر بخارا در رودخانه زرافشان واقع
 شده است و جمیعت این شهر پنجاه هزار است مقرر است که در شهر قند در جانب مشرقی بخارا است و مسافت میان آنها
 صد و چهل میل است و در طول بخارا بقدر یک درجه و سی دقیقه اختلاف است یعنی بعضی نقشه آنرا از آنجا معلوم کرده اند و بعضی
 کرده اند و از اطلالیس جان و بهر جهت تصحیح کرده ایم و این مملکت بخاریه در عهد یونانیان و رومیان با اسمی بکثرت بوده و
 و صفیه معروف بود و حد و دایره مملکت باین رودخانه میر که سیحون است و رودخانه آنکه سیحون است و در
 نزدیکی دیوار آرا بود که اسکندر کبیر را هر از صحرای بی باب و خلف تخجست که کرد و لشکران او از بی ابی مبعوض تلف
 رسیده و او در رفتن و ماندن حیران مانده بود و ناوقت عصر از شفق آفتاب که بر رودخانه حیران افتاده بود از دور نشانی
 ابر ایافته بدو آنجا نماند و از آن مملکه خلاص شد نمود و ولایت بود که چنگیز خان در مایه سیزدهم باو تمن خود سلطان
 محمد خوارزمشاه جنگ کرد و او اول در اطرار طرح جنگ و شکست خورد و لشکران چنگیز خان کال شهاب الشاف بر
 بر ایشان نازل شده ایشان را در پیج جا مانان برداشتند چنانچه لمعان مویح لشکر چنگیزی ناگهان مرغان و ناقصه هندوستان

۲ در جنگ
 ۱۷

باب کصد و کم در بیان آثار مطلق العنان

۴۵۴

۱۹۹

در شید و تیرتور انجمن را انتخاب کرده سمرقند را معتزلت خود کرد و در دولت او جمیع سنزای سلاطین از اقصای بلاد عالم
روی با چنانند و از نسل امیرتور سلطان با برزاقان نامی او زبک در سال هزار و چهار صد و نو و چهار مطابق به شمس
نود و نه هجری از بولایت بیرون کردند و سلطان بیرونی که از ولایت خود با بوس بند و از بخارا بیرون رفت و سید
بجانب بند و سنان نهفت کرد و در اینجا بحث او باری نمود و بیان سلطنت نهاد و تانار نامی او زبک بنو سراج را
سمرقند و اهل بخارا با پادشاه خود از حق داورند و او امر و نوای او را قبول میکنند و او را مروج مذہب ملت میشمارند
و جمعیت بخارا و توابع بعضی از زبک و بعضی نوعی از ولایت است انتهائی که از زبک از ولایت میبندد در تابستان دریا
و جنبه منزل دارند و در زمستان بقریه و قصبه نقل میکنند و انهایی که بومیان از ولایت اند در قصبه و قریه میسکن که قصبه
وزراحت و فلاحیت با آنهاست و مذہب هر دو اسلام و حکومت مبتنا و اقتدار است و بخارا امرکز تجارت ایران
و کابلستان و هندوستان و چین در وسع است و اهل اروا پادشاه خوش دارند و هرگز ایستادگی ندارند و در شرف
مملکت بخارا کوه مشهور بلور داغ است که قدما در آن کوه پناهش میکنند و آنجا سلسله کوه سجبال هند و کش و جبال خورن
دارد که امتداد آنها از مشرق بمنحرف است که مملکت بخارا از هندوستان و کابل و ایران مغرور میازند و اینجا را بایر
دایمی مستور است در رودخانه بزرگ تانار مطلق العنان آمو و سیر است که اهل جغرافیای آمو را چون و سیر را چون
میگویند تهر جسم کوید بلور داغ در مشرقی بخت است و از هزار یک مصلف میگذرد که مملکت بدخشان نیز در مشرق بخارا
تانار مطلق العنانست و بدخشان در مشرقی بخت که ارتفاع کوه بلور داغ بخت هزار و شصت و ارتفاع کوه هندوستان
نیز بخت هزار و شصت است و بدخشان در رودخانه چون از بلور داغ است که از نزدیکی شمالی مشرق میگذرد که رشته از آنجا
بلخ نیز میگذرد و بدریاچ ارال داخل میشود و مصب این رودخانه با بخت خزر بود و تانار نامی او را بر کرد و اینند
که اکنون بحیره ارال ابضا دارد و طول مجرای او تقریباً نصف میل است و قدما میگویند که کوه سیر میگذرد و رودخانه سیر
با تهر میسوزد و از بلور داغ میگذرد و از غیب آنرا که گذشته پس از عمر بخارا پانصد و پنجاه میل بدریاچ ارال میریزد و رود
اصلی ایندریاچ همان رودخانه سیر است و ارال معنی بخت است چون در حوالی او غنای بسیار است لهذا اسم او خوانند
و اقلیم تانار مطلق العنان هم نامی و خوش آب و هواست اگر چه در خط عرضی اسپانیا و یونان و ترکی است و بافتند است
ولی در تابستان معتدل تر از آنهاست و در زمستان سرد است و اعتدال هوای تابستان و سرمای بخت زمستان بخت
است که در نزدیکی صحرائی سیر است و کوهستان بخت و افتاده است که هر دو آنها با بخت دایمی مستور است بخت
صفا با صاد و سیر هر دو صحیح است چنانچه با بخت بنیان میکنند که الصفا با الصم هم یکون و آخره دال معمله و قد لقال با
با همین مکان الشاد و بها صعدان هند بخارا و صعد سمرقند و بی قری متصله خلال لاسجار و الباسین من سمرقند الی قریب
بخارا و الصفا اسم للوادی و النهر الذی یسیر بذه النواحی منه و مبدؤه من جمالی التیم فی بلاد التترک میتد علی ظهر الصغانیان
و صغانیان معرب چنانی است و یکی از ولایات وسیع با ورا النهر است که اعمال او بولایت ترمذ الصالدار دو ولایت
صغانیان در جنوب مشرق سمرقند اتفاق افتاده است و بعضی بر آنند که پاکشت ولایت صغانیان همان ترمذ است و ولایت
طخارستان که در کتب قدیم بایر ذکر شده در هیچ یک از اطله اسم او معلوم نکشت ولی از قرار یک در کتب مسالک
ممالک ضبط است طخارستان ولایت وسیع است و شش تن بر چندین بلده و قریه بوده و بعین و سغنی نیز میگویند است طخارستان
علیا بجانب شرقی بلخ و غربی چورت و از طخارستان علیا تا بلخ میفرسند مسافت است و طخارستان سفلی در مشرق طخارستان

کتاب

عرب و ایلات مغربی چون است و پانچ خطی رستان مغلی مله طالقان است و دیگری اندر آبت و دیگری سمنجان است
 که عرب سمنجان است و خطی رستان مغلی نیز که از خطی است حد شرقی او اتصال بمحکمت جرشان دارد و خطی سمنجان را
 طغرستان نیز گویند و در اقله الکون این محکمت را گویند و نیز یکایک که بسم مله کند و زمره وقت و چنان پیدار که کند
 خریف گویند زمره و قصبه قلم میان بلخ و کندور است و بعضی گویند که قصبه خطی رستان طایفانست و قصبه که میان مرو و مرو
 و پنج طایفانست و این قول اقرب بصواب است و ولایت ختلان خلف چون در شمالی خطی رستان و در شرقی صفغان و قمر
 و او را خطی صفیه خوار و زن سر نیز گفته اند ولی صواب ختلان است و در نقشه از او سمیت و جاک اسمی از او ذکر شده ولی
 در نقشه کوچکی که از شکولی اطلس گویند یعنی نقشه ملک خانی ختلان از اکتان ضبط کرده و محدرض و طول او را نیز معلوم نموده
 که در حدود عرض و طول از آنجا نقل کرده ایم و انولات و سیع با هم یک خط است و آنجا ختلان میخوانند و آنجا سمنجان رودخانه است
 و در بارودخانه سمنجان را چاکسرتیس میگویند و ما و راه انهر را قد با سطل بنامند که قال الیاقوت میطلع الفجر ثم اسکون
 و فتح الطائفة المسلمة اسم الجبل و ما و راه انهر و سی بخارا و سمرقند و خجند و ما بین ذلک و بر سطل میاطله جمع میزند و از آنجا
 که مصنف نامر مطلق العنان را انتخاب نموده مغربی او که خزر است و حد شرقی او بلور داغ و در جنوبی او هند و کش و شمال
 خوار و سمنجان و مرو و سمنجان که کان و حد شمالی او صحرائی است که تقریباً در او کوپنها میانی این محکمت از عرض می و شش درج
 شمالی تا پنجاه و دو درج شمال و از طول سجد و چهار درج شرق که سواحل مشرقی که خزر است تا طول سجد و چهار درج
 مشرقی که می باشد و از ولایت مشهور این اسم می باشد که فرغانه است که بسم فرغانه قصبه این شهرت دارد که پنج
 اینجا الکون خود است و انولات در ما بین شمال مشرق سمرقند و قندهار است و سمرقند و دیگر این محکمت است که در عرض
 خود و در کنار رودخانه سمنجان است و هر که از سمرقند بخود رود و اول از خجند میگذرد و مسافت میان خجند و خود تقریباً
 نود میل است و قصبه دیگر اینجا اند جان است که در مشرق خود و دیگری اسمیک است که در شمال مشرق خود و در
 رودخانه شاش است و قصبه که سمنجان متصل میشود و خود را در تقویم البلدان خوانند ضبط کرده است و در مشرقی این
 قصبه یوزکند است و قال ابن حوقل یوزکند من آخر مدن فرغانه و بی مایلی دارد و اگر ب من فرغانه و قال فی العزیزی
 یوزکند باب الا ترک و آنکه پنجم و بین الاسلام و یوزکند را احوال او گویند نیز گویند و همه ملک فرغانه را بسم یک
 اینجا که خود است نیز میخوانند و خود را در نقشه ناگویند ضبط کرده اند و ولایت شاش است که معلوم شده است در
 فرغانه است که تا شکنت و شکنت مابین مائة فوق و نون از قصبات شاش است و پانچ شاش قصبه یک است که کبر
 بام موحد و سکون نونست و در یک خط ملاحظه شد که یک شاش ضبط کرده است که در میان شاش و شکنت است
 و ولایت ایلاق را بعضی مقبل ولایت شاش میدانند ولی صاحب تقویم البلدان میگوید که اسم ایلاق مقبل قلم
 الشاش افضل منها و قبل ایلاق اسم لمجرب بلاد الشاش من خذو کجنت الی فرغانه و من اللباب ایلاق بلاد الشاش
 من یوخت الی فرغانه و ولایت قاراب در شمالی شاش است که قصبه اینجا اطوار است و قاراب سوازی غار بابت و قاراب یکی
 از قصبات خراسانست که از احوال جوزجانست و معلوم مانی ابو نصر محمد بن طرخان قارابی از انولات است و عوام غلط
 او را قارابی گویند و از روایت احمد بن خلکان چنین معلوم میشود که قاراب اسم قدیم همان طار است چنانچه در ترجمه
 قارابی بیان کرده است و اطوار را طار که بخند الف نیز گویند و طار از صیغ طار و از آنجا که صاحب نقشه مله است
 که قریب اطوار است و ولایت اینجای از قاراب معلوم میشود ما بین شکنت و اطوار و در مشرقی اطوار است و اکنون اسم

جایگشت

در این
 نقشه
 از
 قاراب
 و
 اطوار
 و
 قارابی
 و
 قارابی
 و
 قارابی

و میگزیدند خود را بالای ولایت از تنبیه که در آنجا او کوه کائنات اتصال میابد و از آنجا به چین شعبه و مسند ضعیف و کوه
و غایب و مخفی بدون نظم و ترتیب با طرف امتداد دارند چنانست که کوه یا قضا را اینها را بگردیده بر روی یکدیگر باشند و
ترجمه که در جبال تارنس از نزدیکی از چنگکو در آسیای صغیر میگذرد و بقدر هزار میل امتداد دارد و منابع فرات
و دجله از دست با بقعقار اتصال میابد و منتهی و سرحدات اصلی دینی ایران قبل از آنکه تقسیم نشود اینها را رودخانه
یعنی ایندوس که رودخانه سند نیز گویند و اوگنس یعنی چگون و تیکرکس یعنی دجله و یو فراتس یعنی فرات و محیط سند و
در جنوب کوه و کائنات و کوه تارنس و کوه خزر در شمال بود اگر چه از کوه خزر رودخانه های سرحد قبل بر این ذکر کرده ایم و لیکن
این تقسیم نیز که بیان میشود خالی از فایده نیست اما رودخانه ایندوس بنابر گفته مجاری ریل از اجتماع دو رودخانه است که
از کوهستان تارکستان جاری اند و در محیط هندوستان بهشت دهن میریزد و در جانب البر اوج رودخانه بزرگست
که از او ولایت جریان دارند و بواسطه آنهاست که آن ملک را پنجاب گویند و آنرا عظیمه نیز میباشی باین شهر سلطان بروند
ایندوس یعنی میزند و ایندوس از ناحیه سلطنت کابل و پنجاب جاریست و در ولایت سند او را باهم میزنند و چون رودخانه
ایندوس در عظیمه رودخانه چگون است که پس مجرای هندو میل بدریا پورال انبساط دارد و مترجم که بدین طول مجرای
ایندوس میریزد و هندو میل است آبی و اما فرات و دمنج اصلی دار که از جانب انزلی میگذرد و این رودخانه بدجله در قریه
کوره متصل میشود و صواب و خلیج فارس است که کجی آبش داخل در جنوب مشرق بصره بدریا انبساط دارد و فرات رودخانه
بالقی است و حرکت او ملایم است و مراد و قزوین هزار و چهار صد میل است و رودخانه دجله در آنکه که در شمال و پار
بکر است یک رودخانه کوچک است و فرات در عظیمه نیز که قریب منابع او است باز بقدر ششصد فوط در نهایت دارد و
و دجله را قدامت شدنی و جریان سیلاب او باهم تری میزنند که در عربی سهم گویند و منبع این رودخانه نیز از جبال هندو
کجی آبش داخل در جنوب مشرق فرات است و مراد و هزار و چهار صد میل در جنوب مشرق فرات است و کوه تارنجها میل بالای بصره
بفرات متصل میشود و دجله از رودخانه های مشهور دنیا است و در نواریج اسم او بسیار ذکر شده است و در احصاء مختلفه در کتاب
او امصار کسیره نباشد است چنانچه در آنکه قدیمه بنویسند و میگویند و کیش فون و پس از آن بغداد و موصل و دیار
بکر و غیره و کناره های دهک اغلب جانی زار است و چوب که فراوانست که در میان آنها شیران فوی چینه و سایر حیوانات
دشتی باوی میگردند ترجمه که بدینگونه شهر قدیم بود که یکی از مداین سعادت است که در مقابل کیش فون واقع شده است و
دکشن فون همان تیسفون است که او نیز یکی از مداین سعادت است و تیسفون را تیسفون طیسفون میخوانند که ابوان گری
در آنجا بوده و یعنی که آن در شهر است بیان بر بوده است و پس از خرابی مداین آبادی مکتوفه و بصره اشغال کرد
و از آن پس که حجاج و امیر رابن نهاد و آنجا آباد شد و در وقت منصور که بغداد را بنا نهاد و آنجا معمر گشت و پس از آن
بر سره که معتمد بنا کرد و میل نمود و پس از خرابی سامره باز بغداد آباد شد و لیکن حالت اول نبود و منتهی و تجارت و حلیج
فارس که ابرار از آنجا میگذشتند و میگردیدند و از آن اعراب که در ساحل سکنی دارند چندان فایده ندارد و
شمالی ایران نحو آگوه سار و وسط و گیار و جانب جنوب هموار است و قسمت شمالی او بسیار سرد و جنوبی او بسیار گرم
و از آنجمله بود که سرش جوان از راه افشار به زرقونی میکشد که کشتن اینها بی پدر من چنان وسیع است که در حکمت او مرد
از صرافت میزند و در زمانی که دیگران

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

شهرهای بزرگ ایران طبرستان و همدان و تبریز و رشت و شیراز است و اصفهان پایتخت قدیم این مملکت است که قوی از شهرهای
مشهور شرق زمین بود چنانچه گویند وقتی چند پادشاهان نفوس در شهر بود و الان بسیار از این شهر و جلالت قدیم گم شده
شده است جمیع آنجا اکنون در حیرت و حیرت است و اصفهان قوی تجارت خانه هندوستان و ایران و ترکستان و
بود و بیشتر امیر تیمور در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش سیح مطابق بمقصد هشتاد و شش هجری لغیر کرد و هشتاد
هزار نفر را سکه بجا بجا کرد آن پادشاه بجا بجا کرد آنرا و در آن شهر شهر کرد و قوی ایرانیان او را نصف دنیا حساب میکرد
الان سیاه و اثری از آن دولت قدیم باقی مانده است طبرستان پایتخت جدید ایران و ششمین شهر است و اکنون بحسب
تجارت و آبادی از سایر بلدان ایران بهتر است و جمیع آنجا بحسب اصد و هشت هزار است تبریز در سال هشتاد و شش
ایران و اصفهان است و دومی پایتخت سابقین بود و بیشتر از شهرهای مشهور شرق زمین است و بیشتر که بعد از این
دولت عثمانی و ایران و ناما رخسارت و غربی بسیار کشیده است و زلزله شده و در آن شهر بسیار و افغان میشود چنانچه
در سال هزار و هفتصد و هشت و هشت سیح مطابق هزار و صد و چهل هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش سیح مطابق
هزار و صد و دو و چهار هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت سیح مطابق هزار و دو و هشت و دیکت هجری اتفاق
افتاد که غریبی بیمار رسید و نفوس کثیره در زیر شک ماند که زیاد تر از صد هزار نفر عرض تلف رسیدند و بیشتر
در نزدیکی بعضی از خیابان رفته و نفوس و افسانه است و از آنکه هوای او سرد است و در ایران کجایی هوای او سازگار نیست
و اکنون جمیع آنجا دولت هزار است ایران و آن کجایی پایتخت از گنجان بود و بنا بر آنکه بدو و شش رسید
و در نزدیکی کوه از آرات و اقصای جمیع بیشتر فزون از ده هزار است و در آن شهر کوه از آرات و در نزدیکی آن
بنا بر کتب مقدسه کشتی نوح علیه اسلام پس از طوفان برقرار شد متحسبم گوید این روایات باقران اختلاف دارد
چنانچه بعضی قرانی از کوه چوئی برقرار شد و خودی تا آرات فاصله زیاد دارد و قال الیاقوت البغدادی پادشاه دود
جبل مثل علی جزیره این عمری شرقی و جلوه من اعمال المومل است و جلوه سفینه نوح لما انقلب الماء و رسته سلسله کوه چوئی
بکوه از آرات اتصال دارد و بیشتر اروان و جب ر و د خانه زکی است که منبع او دریاچه گوچه است که برودخانه است
متصل میشود و دریاچه گوچه در شمال مشرق شهر اروان است و آب اندر یا چشمت و از آن دریاچه نیا اروان و آن کجایی است
و هشت میل است انتی شیراز پایتخت فارس در صحرائی چمنی و اقصیه است و نامایش بسیار باصفائی دارد و در نزدیکی
ایشتر معروف حافظ مشهور شاعر صنیع مشرق است که در اینجا نیز منوکر شده است و بقره حکیم شاعر سعدی معروف است و کجایی
مسافت سی میل در راه اصفهان از آنرا بقیه تجارت است و جمیع آنجا است که شهر اول و اول پیدا کرد و در سبکهای
چرا نیست پیرسی و پلشس بنا بر تاریخ ایران از آنجا جمیع است و جمیع آنجا است که شهر اول و اول پیدا کرد و در سبکهای
الکندر که پیرسی در حالت مستی تجاریکه و اخوانی معشوقه از او بسیار گشت و پس از آن باز به آبادی آنجا
گوشیدند و در آن اسلامیان علی خراب کردید و چنان گویند که پست و خجیل طول بیشتر و در طول و معیت و پنهانتر
داشته و این فقره نیز لازم است که بیان شود که در ایران خانههای ادنی و اعلی از یکدیگر معروف است در انیسورت میوان
کشت کبست و خجیل طول داشته باشد تقلیس نیز وقتی از شهرهای ایران بود و او پایتخت جایزه نمایی که خست است
و در نزدیکی خزانان اکتبه قدیم معروف است و قلاع حصین در آنجا ساخته اند و از آنجا که در آن کشتی سببند یعنی
در وازنهای آبی که راه اند و شد با ایران بواسطه آنها مسدود میشود باکو هرگز نشوئی دارد و الان اتفاق بر و سیه

۷۸۵

۱۱۴

۱۱۹۴

۱۲

وارد مخرج کوه کوه را که در کوه کوه میگویند و در کتب سالک و معالک نامیده که بجزف و جان مهر ضبط کرده اند
 و اکنون تفلیس و دینند و با کوه در تصرف دولت روسیه است و از تفلیس تا بطور بزرگ کجای روسی دو هزار و پانصد
 و شصت و نه ورست است و تقریباً چهار ورست و هفت عشر ورست مساوی یک فرسخ است و از هزار یک درشت جان
 اروپا به سمت مطو است یکصد و چهار ورست مطابق یکدیگر فکلی است چنانچه در انگلیسی شصت و نه میل موافق با یکدیگر فکلی است
 و در بندر انچه استحکام مکان در بندر موزق میباشند و بنای در بندر انوشیروان است که بر حصانت و زراعت آن مکان
 افزوده و چندین قلعه محکم نیز در حوالی در بند و کنار دریا ساخت و چون وقتی تفلیس جزو مقرر فی سلاطین ایران بود است
 از آنجمله متصرفان باب میان کرد و اکنون رود ارکس سرحد میان دولت ایران و روسیه است و از تفلیس تا بطور بزرگ
 بحساب روسی چنانچه معلوم کردیم و هزار و پانصد و شصت و نه ورست است و در عرض راه چندین قصبه و شهر میباشند
 و هر که از تفلیس بحساب بطور بزرگ رود سنراول و لادگی است که بر روسی ولاد قفقاز گویند و از آن بالاتر قصبه و شهر
 و از آنجا به قصبه انکشت و نوک میروند و از آنجا بشهر استا و رابل که بر روسی استوپول گویند میروند که شهر بزرگ است
 و از آنجا بشمال مغرب حرکت کرده و به شهر گنگ میروند که این قصبه در شمالی جنبه خیم گنگ قدیم نباشده است و از آنجا
 شمال حرکت کرده و به قصبه باو نوک میروند و از آنجا بحساب شمال باطل مغرب حرکت کرده و به شهر و قصبه میرسد که بر روسی
 گویند و از آنجا از قصبه انتر و شهر تول که گذشته گمانه شمال حرکت میکند که بهار سلطنت قدیم شهرت میبرد و از مسکو تا بطور
 بزرگ بحساب شمال مغرب با حرکت کرده و چندین راه است و خیر این افادات اگر چه در اینجا مناسب بود بلکه اولی آن بود
 که در باب روسیه ذکر شود چون متصرف تفلیس در ضمن ایران جان کرد و بعد لول الکلام بحر الکلام نامی در این معلوم
 استی رشت با یکدیگر گمان است برای معامله ابریشم شهرت دارد و قسم از برای کارخانه های حوزه گرمی و صابون
 پرمی مشهور شده است که بر تون باید رخسار فارسی سابقاً بندر مشهوری بود و در مقابل او دریا قصبه مشهور
 از موز است که در جزیره کوچک سوخته ریکاری نباشده است و وقتی انیشروان بند کجای بادی و تجارت مشهور افان
 بودند و مدت زمانی این بندر و این قصبه را دولت پورنگال تصاحب کرد و تا اینکه ایرانیان تقویت انگلیس در سال هزار
 و شصت و هشت و دو و سی مطابق سی هزار و سی و یک هجری پورنگال را از این بندر چروان کردند و در سال فقیر این مشهور
 بحر کجای دینند و اینجا دهاتی که در برین و استرلاب برای ملاحظه نجوم مرتب کرده تماشای که در خطه با کله در کشته
 میزد و غرب بر کر ایران تجارتخانه بزرگ فیما بین هندوستان و بخارا و ایران است و جمعیت اینجا تخمیناً صد هزار میبود
 بعد از آن جهت کارخانه های چرم سازی معروف است و انیشروان در نزدیکی این شهر قدیم انگلستان که با بحث مدیه بود نباشده است
 سوخته یعنی موشتر با یکدیگر خورستان چنان مغلوث است که به شهر سوخته است و انیشروان از این سوی سلاطین
 ایران بود و مخرج کوه کوه چنانچه بطینی محل تابستانی سلاطین ایران انگلستان و محل زمستانی آنها شهر موشتر یا ملین
 بوده است و استر پور و زلفون و چرو و دوشتر چنان گفته اند که خزانه سلاطین در انگلستان نبوده است و اندک
 و چنین گویند که موش در لغت قدیم حرس معنی خوب و نیکو است و پس از آنکه شهر موشتر خراب شد شهر موشتران کردند
 گفته موشتر یعنی بهتر و بعضی بسین جمله گفته اند انشی و قالیسای مرغوب ایران که پسند خواطر تر که اهل اروپا است
 قابله الیات و حشام طباخ چون از ولایت ترکی گذشته بار و پامرو و لهما بسم ترکی درار و با شهرت دارد و خانه ها
 ایران مثل خانه های سایر کشورها با طایفه و از خشت و گل است و سقف آنها پهنوار است و عراده ناری در این ولایت

از تفلیس
 به مسکو

سلاطین

همچو بعل منت لهذا همه احوال اقبال بر پشت شتر و قاطر و خرواب می کشند و عادت مسخران این ولایت است که از هر که را
 نبشته و نایبشان شب سفر می کنند و در ایران چندین تخت و عذاب منداول است که در هیچ ولایت نیست چنانچه بنام
 دولت را یارند و در اشک می گذارند و باز در بر فرق او می گذارند و بعضی را چشم می کشند و بر خیر امتکد می نمایند و در دوا
 در ایران بقوت تمام می کشند چنانچه بعضی آنها را بد و شانه محکم می بندند و بر سمانه یار می کشند که بدن آنها
 از یکدیگر جدا می شود و برخی از آنها را مثل درخت غرس می نمایند که سرشان در زمین و پاایشان بیرون است و مثل اینها
 فنی سلاطین قتلیم ایران بود و ایرانیان عموماً مردمان بخشنه و با وادوست میبوند و در حالت خضوع بسیار خجسته
 و مستکارند و در معانای نوازی و تعارف ظاهری بی نظیرند و بعضی از طوائف آنها رشید و شجاع است و برخی از آنها به
 بدوق سلیم و وفایات ذاتی موصوفه و طبع و عرض در طایع ایشان مرکز است و در ایران از ملل مختلفه
 و از اهل مختلفه بسیار است و زبان اهل ایران بهترین و شیرین ترین است و مشرق زمین در نظم
 و نثر و فصاحت حیوان بکار بردن زبان اهل ایران که در مشرق زمین چنانست که زبان فرانسه در میان اهل اروپا
 و در ایران افضل و علمای توفیر و احترام زیاد می کنند و برایشان از دولت سب و رغبت و طبعه میگویند و مناسب خطا می شود
 و صحت آنها را بجهت علم و فضیلت زیاد ملاطفت می نمایند بخلاف ایشان ترکها هرگز امتلا خطا ندارند چنانچه دلاک بسیار
 جابل و ماضی می کنند و با همایی که می خوانند و می نویسند و وزیر مملکت می سازند و در ایران صنایع و تجارت هنوز رفته
 نکرده است بلکه بحالت طفولیت خود باقیست و متاع داخله آنجا فروتر از متاع صیبت که از خارج باطنی حاصل می کنند
 و ولایاتی که با ایران اتحاد و المصافه دارند و سیه و ترکی و انگلیس و هند و شرق و همه امتعه ایران از خبری و کلی
 بیشتر و قاطر حمل می شود و شتر حیوان با بقی است و اغلب بار بهیزم و غله نیز بیشتر بشیر و ماچیرند و ایرانیان بهیتر
 و سیاحت چندان میل ندارند و مشایخ ایشان تا مملکت ترکی و هند و گستان و از سوار می کشی هر اس دارند
 و از خود هیچ کشتی ندارند لهذا همه محمولات آنها با کشتی غنایم حمل می شود و سلطنت ایران با اقتدار است و در پیشان
 اسلام است که پس از نوال دولت عجم و سیلای عربان رفته رفته در این ولایت شیوع یافت و پادشاه ایران
 اکنون فخر علی شاه است که در سال هزار و هشتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دو و زده هجری جلوس
 و این پادشاه بار و سیه چندین جنگها کرد ولی از سر مغلوب شد و مملکت بنام چین بجز خرو و بجز سیاه را بدولت روسیه
 واگذار است و سکه ایران را بختیشتا پانزده ملیان حساب کرده اند و ششصد و پنجاه و هشت در احوال ایران با حضا
 گویند لهذا لازم افتاد که محشری از طبایع و طبقات ایران بیان نماید و اولی شروع از خراسان می کنند که محل
 مدفن سلطان و ولایت ارضی علی بن موسی الرضا علیه السلام خراسان مملکت وسیعی است که در مشرقی ایران است
 و در ازمنه محکم حدود مختلفه داشت چنانچه بنام دیری تمام ماوراء النهر و فرغانه و آسرخ و سمنه و خوارزم و طخارستان
 و حبش و تاجون و نیمه خراسان و در تحت حکم و الی خراسان بوده و منتهی خراسان حساب می کنند و یونانیان و روسان
 نیز در جزو نگاشته کل خراسان و ماوراء النهر را می گرفته اند و دیگران حدود او را از طرف عراق و جون و سیب و
 و از جانب هند طخارستان و غزنه گرفته اند و از اجابت ملا و خراسان قشای تور و سمر و و هرات و بلخ و طالقان و سمنه
 و آمو رود و در خراسان آمده اند که اکنون سمنه و آمو رود و خراسان است العقد از آن و وسعت چنانچه ایران کاسته
 او نیز بر سمنه است و در این زمان محوی بر چند شهر و دهستان کشت آب می کشند و سمنه رضوی است که مرقد نور سلطان علی بن

مجموعه

۱۳۱۲

پیشتر در اینجا پادشاه بود و در این کاخ بوجیا باریتانا مدت که هم از ناد و هم از پدر کاخ بوجیا بود پس از آن که بوجیا ان باریتانا
گشت چون که بوجیا باریتانا گشت ملک از او شد از آنچه باریتانا میخواست بود پس از آن کاخ بوجیا بعد از باریتانا گشت پس از آنکه کاخ بوجیا
بهر باره شد بود ملک از دین بدر رفت پس از آن دروغ در ولایت پیا شد هم در پیا هم در مادا هم در سایر ممالک
فکره یازدهم در باره پیش پادشاه میگوید پس از آن شخصی بود که گوش همانا هم از پیش او آواز کو بهستان آواز داد و پیش پر و ن آمد
در روز چهاردهم ماه و یکشنبه برخواست و ملک بدر و غ گفت که من باریتانا هستم که سر خروش بود و برادر کاخ بوجیا پس از
آن که ملک یافت شد و از کاخ بوجیا بطرف نور شد هم باریتانا هم مادا هم سایر ممالک او همه ملکها را ضعیف کرد و در روز نهم
ماه کارمانا و او بود که با پیشگوشن بط کمر و پس از آن کاخ بوجیا از فی نابی مرد

فخره دو از دهم داربوش پادشاه میگوید که آن تاجی که گمانای ماکوئی از کا بوجا کرده بود از قدیم آنج از سلسله پادشاهان
 پس چنانکه پارس و دالو سایر مملکت از از کا بوجا گرفت و هر چه سخاو است میکرد و او پادشاه شد
 هر دهم سیزدهم داربوش پادشاه میگوید که چنانکه پادشاهی نه دالوئی کسی از سلسله ماکه مملکت از گمانای ماکوئی
 که در مملکت برسد که در برابر او باشد چون مملکت باریتای قدیم ایشان شد مکرر ایشان خدغن میکرد که در نهان
 برسد از اینکه مرا بر تیا پر خروش نقیصه بدو کس جزات نکرد که در برابر او بایستد همه کس در آن گمانای ماکوئی
 داشت تا من رسیدم پس من بید که اورمزد کردم و اورمزد امر اخنایت کرد و دهم ماه با کا بادیش بود که من
 اند که در اطاعت من بودند آن گمانای ماکوئی را ششم وزیران کسان که با او نیاز بودند در خانه کشید و آتش در
 ملوک و ادا کسان نام داشت اورمزد و من مملکت از او گرفتیم فیصل اورمزد و پادشاه ششم اورمزد تاج من گرفتار کرد

چونکه در قدیم بود و این سببی را که بر داشته بود نازده کرد دم ایزد افضل اور مزدا کرد دم و در سنج کشیدم تا سلسله ما را
استوار شد چنانکه در روزگار قدیم بود و افضل اور مزدا در سنج بردم تا کجائی ماکوشی بر سلسله ما غالب نیاید

هشتم یازدهم داراوشن پادشاه میگوید بدین بهاست که بعد از آنکه پادشاه ششم گردوم
هشتم شانزدهم داراوشن پادشاه میگوید و دیگر گمانای ماکوشی در ششم شخصی اثر نیانام سپهر پاوار تا برخواست و بگویند
اوچی چنین گفت که من پادشاه او پنجم پس اهل اوچی باغی شدند بطرف اترپار شمشد و او پادشاه اوچی شد
و شخصی بایرونی شنی بنیرانام سپهر تا برخواست و بدروغ بملک بایرون گفت من گنج آورده ام ششم سپهر ناو
بنیاد و ملک بایرون بکلی بطرف شنی میراد و بایرون باغی شد و تاج بایرون را ضبط کرد

فقره پنجم هم داراوش میگوید پس از آن من با وجوهی فرستادم که آن وزیر را البته بشن من آورند و من او را کشتم
فقره ششم هم داراوش را بشن میگوید پس از آن من بیابرون رستم بر سران سنی تبر که اسم پانچ ادرخشا داشت و شط
که او رستم قشون را بی سنی تبر بود با سکا بودند و کشته شدند پس من قشون در زور قهاش اندم و دوشمن را بکشتن
اوردم و در دوشمن پورش بر دم اوردم و مرا میاری کرد و بفضل او مرز را از نیکر اند کشتم پس از آن قشون سنی تبر را بکشتن
روزمیست و بشناده اترتا تا بود که جنگ کردیم

هفده نوردهیم دارباشش پادشاه میگوید پس از آن سیاه برون رستم چون نزدیک رسیدم در حوالی بیرون در شهر را ندانم
که در کنار شط آب و آفتاب واقع بودا سخن میگویم که نام یک کج از خود داشت بافتون در برابر من آمد که جنگ کند در اینجا جنگ کردیم
اورمزد امرا باری کرد اما لغفل اورمزد بافتون نمی پوزار یکی شکست دادم و دشمن را در آب کجشم و آب دشمن را کشت
روند دوم ماه ناما کا بود که این جنگ را کردیم

خانه دوم ششست بر سائر دو هفده و مجموع آن نود و شش سطر است
هفده اول دارباشش پادشاه میگوید پس از آن سی پوزار با سوارانی که اطاعت و میگردند سیاه برون که نیکو شد پس از آن
سیاه برون رستم هم بیرون را کردیم هم نمی پوزار را در برابر من کشتیم
هفده دوم دارباشش پادشاه میگوید که در برابر من بودم و اینها مالکی اند که از ما باغی نشدند پار ساو اوجها
ما و اتر ازین پار و اتر مار کوشش ناما کوشش ناما
هفده ششم دارباشش پادشاه میگوید شخصی بر نیانم بر جنگ برایش در شهر کخانا کارا شهرهای پارس در دست
داشت برخاست و بمکه او چنان کشت که من او مانع شستم پادشاه اوجها
هفده چهارم دارباشش پادشاه میگوید در آنوقت که من سبت اوجها میرستم اهل اوجها از من ترسیدند و مار نیارا

که بزرگ گشتن بود و کرفت و کشتند
هفده پنجم دارباشش پادشاه میگوید شخصی فرزند او را رستم نام ادا اهل ما و برخاست بمکه او چنان کشت که من شام نیارا
سبت از سبت او کشته پس از آن وقت که در وطن بودند از من باغی شد بطرف فرزند او را رستم نام ادا پادشاه و ما داشت
هفده ششم دارباشش پادشاه میگوید بافتون پارسا و ما که در کاب من بودند در اطاعت باقی ماندند آنوقت آن وقت
پرسون و سنا دم و دار ناما میرا از اهل پارس که از نوکرهای من بودند سر دار کردم و بافتون کفتم که بحث پارسا با و ان ممکن
که مرا نمی شناسند او را بر نید پس و دار ناما بافتون رفت چون نزدیک شهر ما دار سبت او ملک ما دارا سخن با اهل ما
جنگید آنکه بزرگ ما بود و هیچ طور نتوانست با و دار ناما باری کند اورمزد امرا باری کرد و لغفل اورمزد بافتون و دار ناما
باغی را یکی شکست داد و رستم ناما کا بود که جنگ داشت و بافتون من یکم من که با و ادا یکی از شهرهای ما و ما ندانم من خود کا و ادا
هفده هفتم دارباشش پادشاه میگوید پس از آن دارشش نام را من یکی از سردگان خود را با رستم نام فرستادم و با و کفتم خوش
بجالت ملک باغی که اطاعت من جنگ بزرگ پس از آنش رفت چون از رستم نام رسید باغیها جمعه و وصفت را می کرده پیش
دا و اترش آمدند نزدیک از دوات از رستم نام جنگ داشتند اورمزد امرا غایت کرد و لغفل اورمزد بافتون من بافتون

باغی را یکی شکست داد و ششم ماه ناما را و اتر بود که جنگ داشتند
هفده هشتم دارباشش پادشاه میگوید هفده دوم باغیها جمع آوری کرده در برابر دا و اترش صف جنگ کشیدند در حوالی
قلعه که یکی از قلعه ای رستم نام جنگ داشتند اورمزد امرا من غایت کرد و لغفل اورمزد بافتون من بافتون باغی را یکی شکست
داد و سبت هم ماه ناما را و اتر بود که جنگ داشتند
هفده نهم دارباشش پادشاه میگوید هفده ششم باغیها جمع آوری کرده در برابر دا و اترش صف جنگ کشیدند نزدیک یکی
از قلعه ای رستم نام جنگ داشتند اورمزد امرا باری کرد و لغفل اورمزد بافتون من بافتون باغی را یکی شکست داد و این جنگ
در نهم ماه ناما حریف واقع شد اورمزد امرا باری کرد و بعد دا و اترش از من دور ماند تا ما دار سبت

هفده دهم دارباوش پادشاه میگوید پس از آن و سنان نام شخصی را از نوکرهای من بود با برستان فرستادم
و با چنین کتف سلامت با بنی املکت باغی که مرا اطاعت میکنند اورا با طاعت من بپادرس و برسان برون رفت چون
با برستان رسید یحییان بنی جنک دیده در برابر و میآمدند در یکی از بلوک از اجنک واقعه شد و مرد امن غایت کرد
بفضل او مردا قشون من قشون باغی را بکلی شکست داد و در روز پنجم ماه انما کا بود که انجنک واقع شد
هفده دهم دارباوش پادشاه میگوید و فخر دوم با چنبا جمع او روی کرده در برابر و برسان صف جنک را کشید و را و تیار
یکی از بلوک از اجنک واقعه شد و مرد امن غایت کرد و فضل او مردا قشون من قشون باغی را شکست داد و در ماه را و او را

در روز عید انجنک واقعه شد پس و برسان از برستان از من دور ماند تا من بماد رسیدم

هفده دهم دارباوش پادشاه میگوید پس از این برون بماد افتخار چون شهر کرد و روشی یکی از شهرهای ماد را رسیدم
فراوانش که نام پادشاه ماد داشت با قشون صف جنک را کشید و در برابر من آمد انجا جنک واقعه شد و مرد امن
غایت کرد و فضل او مردا قشون من قشون باغی را شکست داد و در روز هفتم ماه انما کا بود که انجنک واقع شد

هفده دهم دارباوش پادشاه میگوید پس فراوانش را بپادشاه که همه را بود و نازا کجا که کشته در بلوک را کانی
از بلوک ماد پس از آن قشون در عقب او فرستادم فراوانش را که در پیش من آورد و دند و باغ و کوشش و بسیارش را
بر بدم و آورد و دند
نبرد کردند و او را دندم بر در بارگاه من بود همه ملک او را دیدند بعد از او را در شهر انما کا
نور دهم و برادر کردم و برادران که در کاب او بودند در آنک انما کا را مجوس کردم

هفده چهار دهم دارباوش پادشاه میگوید شخصی خیر انما کا نام از اهل سکاز تیا بن باغی شد بمملکت می گفت من پادشاه
انما کا تیا بنم از آنکه قشون از اهل پارس و ماد را بر او فرستادم و یکی از اهل مادا که اسبابا نام را از نوکرهای
خود سردار و با شکست سلامت بشید مملکت باغی را بریند پس با اسبابا با قشون رفت و چنانجا جنک کرد و او مرد
مرا یاری کرد و فضل او مردا قشون من قشون باغی را شکست و چنانجا که در پیش من آورد و دند کوشش و پی او را رسید
و او را
آورد و در در بارگاه خود دند بر کردن او نهاد و همه ملک او را دیدند بعد از او را در شهر انما کا از او را و کینه
هفده پانزدهم دارباوش پادشاه میگوید من کار است که در ماد کردم

هفده شانزدهم دارباوش پادشاه میگوید با او و او را کانی باغی شد بطرف فراوانش رفت قشون باغی شد و از
و شناسا که در من بود پس و شناسا با قشون که مرا طاعت او بودند و در پیش او و شناسا یکی از نوکرهای با او را با چنبا جنک
کردند او مردا و او را غایت کرد و فضل او مردا و شناسا با قشون باغی را بکلی شکست داد و در روز هفتم ماه انما کا بود که انجنک
خا میسیم شمل است بر چهارده هفده و مجموع آن خود و دو سطر است

هفده اول دارباوش پادشاه میگوید بعد از آن از آنکا قشون پارس فرستادم که به و شناسا رسید بعد از قشون برادر
دند و یک شهر با یکا پادشاه ملک بار و او را با چنبا جنک واقعه شد و مرد امن غایت کرد و فضل او مردا قشون و شناسا
قشون باغی را بکلی شکست داد و در عید ماد که مادا بود که انجنک واقع شد

هفده دوم دارباوش پادشاه میگوید پس از آن مملکت من اطاعت کرد این همانست که در بار او کردم
هفده سیم دارباوش پادشاه میگوید مملکت ما را کوشش از من باغی شد شخصی را که از نوکرهای من داشت بزرگ
خود کرد پس من شخصی را از نوکرهای پارس بود از نوکرهای من و شناسا یکی از نوکرهای من بود فرستادم و او را

بسانت برومکتی که مرا اخطار میکند بزین پس دادارشش ناقشون و ث و با ما که کو انیا جنگ کن اور مزد اهن شایان
که بعضی اور مزد اشنون من قشون با عجز اشکت داد و دست و نیم داد اترتیا بود که این جنگ واقع شد بنج مع
فقره چهارم دارباوشن و شاه میکو بد پس از ان مملکت مرا اطاعت کردند و این سال است که در کجبری کردم
فقره پنجم دارباوشن باوشا میکو بد شخصی و هیاز داد نام در شهر ناز و در مملکت پارس در بلوک خیا اقامت داشت
دفعه دوم برخواست و بمملکت پارس گفت که من ابریتا هم به خروش بعد قشون پارس که در وطن بودند از من
مانده و ما می شد بطرف و هیاز داد و در مشد و او یاد شاه یار پس شد

فقره هشتم در باب شش پادشاه میگوید بعد از آن جشن پارس و ماد را که در پیش من بودند بر سر آنها خمر نشاند و هم از تواریخ
نامیرا از نوکرهای خود سردار کردم جشنی دیگر از عقیق من بپا دار و جشن بعد از تواریخ جشنی نسبت به پارس و عقیق چون شهرها
از شهرهای پارس پسند و بسیار داد که بهم بار نداشت در برابر تواریخ آمد و جنگ کردند و مرزهای این مختصات کرد
نصف او مرز و اقشون من جشنی و پادشاه را که شکست دادند و در دهم نامار را و اهراب و که این جنگ و انقضاء

[illegible]

و چون بهرام واریا و کس و پادشاه و میکورانی چهار وادان کرده و میکورانی است و در هر یک از این وادان یک پادشاه
نقره عظم دار یاوشش پادشاه میکورانی و بهرام واداکه کسم پادشاه قشون سبست هر وانی و فرستاده بود و بر سر
و بوانام را اهل پارس که از جانب کس شیرای هر وانی بود و شخصی را سر دران قشون کرده بود و بوانها گفته بود که بسلاست بر تو
و بوانان و ان ملک که اعیان پادشاه و آریاوشش میکورانی بهرام واریاوشش قشون و بهرام واداکه کس و پوانا میفرستند و تو
بهرش خان شود و اوقاف او بهرام واریاوشش میکورانی و بهرام واداکه کس و پوانا میفرستند و تو بهرام واریاوشش میکورانی و بهرام واداکه کس و پوانا میفرستند و تو

[illegible]

با نظرفی قلعہ ارشد داد کہ در مملکت ہرواقست رفتدیو بان با ستون ہستاد و صاحب کرد و تانیا تاجا اورالوف تہرکان سرگرد
قصر و دوازدم دارباش بادشاہ میگوید عبدالودان مملکت فراغت کرد و این ہماہانت کہ در ہرواقی کرد
قصر سیزدہم دارباش بادشاہ میگوید فنی کہ در پاس و دادا بودیم باہر وینہا دیند و دم از من باقی ماندند شخصی از فنی
ارقا نام ہر تہدیاہر خوست از بلوکن دہنو با تاز محل بلوکن بدروع چنین گوشت کہ باکی آورد خواہستم بہر تانوفیتا بس مملکت

سایرون ازین مباحث بطرف ارقمارش و او بایر و زراکرفت و پادشاه بایر و نشد
فقره چهارم و او بایشان پادشاه میکوبید پس بایرون قشون فرستاد و یکی از نوکرهای خود و او فرنام داد و اینرا
سرور کرد و او بانها گفتیم سلامت بهشید هر که از ملک بایرون مرا اطلاع نیکند بزند و او فرمایا قشون بایرون پیش
او و نزد اهلین غایت کرد و بعضی او و میرزا قشون من قشون باغی را شکست و او فرمایا بایر و زراکرفت در دوم ماه

حوسبه سطر آخره الفه و در اخر نوشته گشته شد

خانه چهارم شش بر نوزده فقره و مجموع نو و دو سطر مشهور

فقره اول واریاوش پادشاه میگوید این کار نیست که در بارون کردم
فقره دوم واریاوش پادشاه میگوید این جهانست که درم بفضل اور فرزند ابریم کردم در وقتی که ملکته این را می شنیدند
جنگ کردم بفضل اور فرزند انهار از دم وند پادشاه اسیر کردم یکی کاتای کوشی که دروغ گو بود و کشته بود من با سوار
هستم و پارسا را یعنی کرده بود یکی آترنیای او جهایی که بدروغ کشته من پادشاه او جهیم و او جهی را بمن باغی کردی یکی تری
باردی که دروغ گو بود و ماینلو گرفت که ناخ آدر اخر استم سیرناو غتا و بارون را یعنی کردی یکی پارتیای پرسی که بدروغ
کشته بود من او مانش هستم پادشاه او جهی را بمن باغی کردی یکی فرادارش از اهل ادا که کشته بود من شایر شایر
از سلسله او کشته و ملکته پادشاه را یعنی کردی یکی چرخ از اهل اسکارنیا که بدروغ کشته من پادشاه اسکارنیا هستم سلسله
او کشته و اسکارنیا را یعنی کردی یکی فرادانام از اهل مارکو که بدروغ کشته من پادشاه مارکو استم و مارکو را یعنی
یکی و یازده از اهل پارسا که بدروغ کشته من پارتیا سخر و ش هستم و پارسا را یعنی کردی یکی ارقانام از اهل آترنیای
که بدروغ کشته من ناخ آدر اخر استم سیرناو غتا و بارون را یعنی کرد
فقره سیم واریاوش پادشاه میگوید درین جنگ که این پادشاه را اسیر کردم
فقره چهارم نفسش خراشیده
فقره پنجم واریاوش پادشاه میگوید تو که هر کس پل من پادشاه میشوی سعی کن که دروغ گفتن را هیچ نگذاری و شخصی که
دین بیرون رود او را خوب نسیه کن که اگر ملکته با من طوز بکشد شسته شود تمام خواهد ماند
فقره ششم واریاوش پادشاه میگوید این جهانست که درم بفضل اور فرزند او جهی را بمن باغی کردی یکی کاتای کوشی که بدروغ
این تخت را یعنی معلوم تو باشد که آنچه بر این تخت نقش کردم دروغ نیست شده
فقره هفتم واریاوش پادشاه میگوید او فرزند او که از همه وقایع این تاریخ ابراستی نوشتم
فقره هشتم واریاوش پادشاه میگوید بفضل اور فرزند او بسیار چیزهای دیگر است که درم و بر این تخت ثبت شده
از ان سبب ثبت نشده که مبادا کسی که پس از من این تخت را یعنی ننهد اگر کارهای دیگر که درم دروغ کند
فقره نهم واریاوش پادشاه میگوید این فقره درست و واضح نیست
فقره دهم واریاوش پادشاه میگوید یک جانشین من هستی معلوم تو بوده باشد اسکارنیا که من اسکارنیا کردم ازین سبب
انهارا تو پنهان کنی اگر تو بخت را در روزگار مشهور کنی او فرزند او را تو خواهد بود و فرزندان تو خواهد او ان شود و عمر تو در گذشت
فقره یازدهم واریاوش پادشاه میگوید اگر تو این تاریخ را پنهان کنی نام تو در روزگار نخواهد ماند و او فرزند او تو دشمنی کند و بی فرزندی
فقره دوازدهم واریاوش پادشاه میگوید این است که من بفضل اور مردا کردم و او فرزند او فرستگان که سید را می کرد
فقره سیزدهم واریاوش پادشاه میگوید ازین سبب او فرزند او فرستگان من غلبت کردند که ازین بدروغ و دروغ گو و فرزند او
فقره چهاردهم واریاوش پادشاه میگوید یک پس از من پادشاه میشوی هر که دروغ گو است و کناه کار او را بر و دشمن و بنیاد او را بر
فقره پانزدهم واریاوش پادشاه میگوید اگر بعد از من این تخت را که من نوشتم و این صورتها که گاشتم همه سخنانی و بی خبری
بر سر از این که بی احترامی کنی و اگر انهارا حفظ کنی تو نیز سلامت باشی
فقره شانزدهم واریاوش پادشاه میگوید یک این تخت را و تصویر را می پس کنی اگر انهارا محافظت کنی او فرزند او را تو باشد

واریاوش پادشاه میگوید این کار نیست که در بارون کردم
واریاوش پادشاه میگوید این جهانست که درم بفضل اور فرزند ابریم کردم در وقتی که ملکته این را می شنیدند
واریاوش پادشاه میگوید تو که هر کس پل من پادشاه میشوی سعی کن که دروغ گفتن را هیچ نگذاری و شخصی که
واریاوش پادشاه میگوید او فرزند او که از همه وقایع این تاریخ ابراستی نوشتم
واریاوش پادشاه میگوید بفضل اور فرزند او بسیار چیزهای دیگر است که درم و بر این تخت ثبت شده
واریاوش پادشاه میگوید این فقره درست و واضح نیست
واریاوش پادشاه میگوید یک جانشین من هستی معلوم تو بوده باشد اسکارنیا که من اسکارنیا کردم ازین سبب
واریاوش پادشاه میگوید اگر تو بخت را در روزگار مشهور کنی او فرزند او را تو خواهد بود و فرزندان تو خواهد او ان شود و عمر تو در گذشت
واریاوش پادشاه میگوید اگر تو این تاریخ را پنهان کنی نام تو در روزگار نخواهد ماند و او فرزند او تو دشمنی کند و بی فرزندی
واریاوش پادشاه میگوید این است که من بفضل اور مردا کردم و او فرزند او فرستگان که سید را می کرد
واریاوش پادشاه میگوید ازین سبب او فرزند او فرستگان من غلبت کردند که ازین بدروغ و دروغ گو و فرزند او
واریاوش پادشاه میگوید یک پس از من پادشاه میشوی هر که دروغ گو است و کناه کار او را بر و دشمن و بنیاد او را بر
واریاوش پادشاه میگوید اگر بعد از من این تخت را که من نوشتم و این صورتها که گاشتم همه سخنانی و بی خبری
واریاوش پادشاه میگوید اگر انهارا حفظ کنی تو نیز سلامت باشی
واریاوش پادشاه میگوید یک این تخت را و تصویر را می پس کنی اگر انهارا محافظت کنی او فرزند او را تو باشد

و فرزند آن نویسنده شود و در آن روز که هر که میبکشد و در آن روز که هر که میبکشد و در آن روز که هر که میبکشد
عقده هجدهم در ایام و ششاد میگوید اگر این بحث و لغت و بار باری و محافظت بخشد و بانهایی جزای می کند و در آن روز که هر که میبکشد
و فرزند آن نویسنده شود و در آن روز که هر که میبکشد و در آن روز که هر که میبکشد
عقده هجدهم در ایام و ششاد میگوید اینها آنست که هر که من بود و وقتیکه گمانی بگوشتی و که اسم باریتاد است گشتم
و ملک من بود و اینها ششاد من بودند و آنرا نام از ایل پارسا آنگاه نام از ایل پارسا گزید و آن نام پسر مار و هوشیار از ایل پارسا
پارسا نام از ایل پارسا گزید و آن نام پسر زور از ایل پارسا گزید و آن نام پسر از ایل پارسا
عقده نوزدهم حاکمه نکشود خانه پنجم خواند و میبکشد

ترجمه خطوطی که در پیش صورتها نوشته شده و جمله یازدهم است
اول در بالای سردار باوشنر سجده مطروحه شده که لفظ بلفظ برآست که در چهار فقره اول از خانه اول نوشته شده
دوم در زیر تصویر میری که در زیر پای دار باوشنر افاده نوشته که این گمانی بگوشتی در و عکوب بود که کشته بود من باریتاد است
سیم در بالای شخص اولی که ایستاده نوشته این از برای در و عکوب بود که میکشد من پادشاه او جهیم
چهارم در بالای شخص دوم که ایستاده نوشته که این بنی قزاقی در و عکوب بود که من بنی قزاقی در و عکوب بود که من پسر پادشاه
پنجم در بالای شخص سیم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
ششم در بالای شخص چهارم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
هفتم در بالای شخص پنجم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
هشتم در بالای شخص ششم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
نهم در بالای شخص هفتم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
دهم در بالای شخص هشتم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم
یازدهم در بالای شخص نهم که ایستاده نوشته که این از برای در و عکوب بود که میکشد و پادشاه او جهیم

از کسمان ولایت وسیعی است و تقسیم آنجا خرم آباد است و قلع حکمی دارد که بالای کوه پارس واقع و هشت و سیصد
مستأ و مصیف ایلات و حشام است و جنگلهای سخت و چشمه های بیکو و آنها را عظیمه دارد و دوتی تصدیر از خانوار ایل در آن ولایت
بسی دشت و چهار شنبه بزرگ تقسیم شده بود که هسامی آنها از انبقر است تسلسله و دلقان و بالاکر توبه و عکله و هر یکی
از این چهار شنبه مشتمل بر شش بکنده بن قیل و طایفه بود و اکنون تسلسله و دلقان و بالاکر توبه و عکله باشد چنان از جهیم
که بجه که کسی بگذرد از آنها باقیست اما خورستان در آنست و افواه بجز بستان شهرت دارد که عربان با هوای کوه
ملکت حاصل خیز و بخت نصبات معروف آنجا اکنون شوشتر و در فوکل است و در زو و خانه شوشتر که اصل او گزند
اصفهان است بلی بیکو است که پشته و چهار طاق دارد و متصل شهر شوشتر است و در سمت بالای بلی بلی بلی
شرقی سدی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا است که بنی متین و سید حصین است تا به بنی سدا که گفته سید
عبدالله داعی شوشتر است که بنامد که گردن باز از سکنه دیگر و این سدا از بنی شاپور بود و قبول تورغین ایران
قبصر و قشقه شاپور که هزار صاحب بند را ضرب کرد و پس از خلاصی شاپور جهان مشهور است که گمانش بود قیصر مصر
و عکله و از روم آورده و بنا نهاد و در عهد شاه افشار سیل برده و باز بنا کردند و چون حاکم شود که نزدی جزا

و در این روز
شاهزاده خورشید
میرزا است

و بیان این دو خان قلم نگاشته اند که از انباری مردم سیستان برادران قاضی فارس است و عمارت خود را در
۲ و سیستان که بکشتی از انباری فارس است و عمارت خود را در

دارد دولت قاجار بر حومش سزاوه والا که محمد علی میرزا که بر جد داری خرافین عرب عجم مامور شد بهمت عالی را شکست
و آن بند سید را بنا کرد و هر که آن بند را خلاصه کند بر حکومت و مشورت است سزاوه از آنکه ای سید بهر هنر خود
نه صاحب هنر و در شهر نوشتر خارج قلعه سلاسل قبر بر این ملک برادرس این ملک است که در غره نوشتر در سال
چشم از خجرت که از آنجا صحابه است در بر جبهه شاد رسید و در ذوقل بحسب هوا سوار شوئست است و در رودخانه ذوقل که از
جنب شهر میگذرد بل محلی است و این رودخانه مسافت چهارده فرسخ پایین ذوقل برودخانه نوشتر در بند قیر میخشد
و منبع رودخانه نوشتر از زرده کوه که بکشتی از سمت منبع رودخانه ذوقل از حیال کرستان است و در خورستان آن رود
رودخانه دیگر است موسوم بکبر که از جنب شهر سوسه قدیم که شهر سوس باشد میگذرد و در نزدیکی او قبر دانیال است
و این رودخانه را بر جماع رودخانه کشکان و کاماسب بنامند و فراسوی کمرشاه و چندین رودخانه رودخانه دیگر است
و از جنب حیره میگذرد و مسافت ده میل پایین کوزه که لب القرب محلی میگرد و در کتاب اصد بنر سوس سبب بود
منبط کرده است کافال السوس با هضم هم است کون و سین اعز میله بخورستان و جود فیها جسد دانیال علیه السلام
خدفن فی بنر ماسخت الماد و عمر قبره و موضعه ظاهر نزار فارس از شمال و سیح جنوبی ایران و در غربی و ولایت کرمان
و در این ولایت بحسب معیت هوا چنان اختلاف دارد که در بند رجاسی درشت اندام میاید و در سرحدات شمالی مثل خنر و شین
در او اخرت لبسان بشا آب رخ نمی بندد و در این ولایت محصولات سردسیری و گرمسیری از همه قسم خوبی میوای بلبل آورده و
انجیر است و در شهر شیراز که در کنج زنده عمارات نیکو و ارکان و مسجد عالی و بازار و حمام خوبی ساخته است که اکنون ملوه
و در این شهر شیراز بهمان عمارات و کلی است و اوصاف دیگر فارس بسیار است و کاروان و میریز و بهم و لار و دارا و کجوا
و از بنادر مشهور انجلی بوشهر است که در غربی شیراز است و مسافت میان شیراز و بوشهر صد میل است و دیگری بند رجاسی
و مسافت شیراز و رجاسی چهل و سه صد میل است و سایر بنادر در این باب بسیار ذکر کرده ایم و جانب شمال مغرب و سواحل جنوبی
فارس که بهستان بحث است و اینها معروف به انجیر نام دارند که از بنیض و سردشت و کرمان کشته میخورد و سیح که
چین بریز و خیرات انصابت دارد و در این رودخانه امیر عضد الدوله و یلمی بندی بنیوی است که به بند امیر شرت و لود و
رودخانه قراقلج است که چاهین شیراز و دشت ارژن است و منبع او از حیال مسنی و حیل ناز است و این رودخانه از لود و
کوهرمه و سیح و کوادر و خرق و همگان و قیر و کارزین کشته در صحری درگاه که از توابع کلک دار است برودخانه که از قیر
و قیر و آباد میاید متصل شده و از خاک دشتی عبور کرده و از جنب قیر کالی کشته در نزدیکی بندر کمان بدر با ملحق میشود و
و دیگری رودخانه مشاپور است که از جرجای مشاپور کشته و از ناهاپور میبائی و بلوک دشت و از کبر کشته در نزدیکی خنر
زناست برودخانه و الکی متصل شده از شبانگاه و در و کلک کشته بدر با داخل میشود و دیگری رودخانه سراب سا
و رودخانه طهبان و چند رودخانه دیگر است که در خاک بهبان برودخانه مسیحی بکرستان داخل شده از بهندان کشته
بدر با متصل میشود و در باده فارس کی گنجگان بود که کشته و ایندر باده بداری و اهت و طول او گشتا بنجای میل
و عرض او دوازده میل است و دیگری در باده شور است که در نزدیکی شیراز است و دیگری در باده پریشم است که بجه
فامور نیز گویند که در جنوبی کارز و دود و این بجه که گشتا بنجای است و در باده سوز فارس قلعه غلبه و قلعه
کوس و قلعه کل و کلاب و قلعه اسطوخود و گنگوان و قلعه شهر یاری و چندین قلعه دیگر است اما قلعه سفید که بهت منقطع
از حیال و هیچ کوهی را و مشرف نیست و دور دامنه آن گشتا چهار فرسنگ است و چهار راه مشهور دارد که سیالای

کوه میانه رفت راه جنوبی قلعه سنی بساوشیر است که پیاده رود رود و اکنون مسدود است و لیکن سنی در سگامی که در قلعه متحصص
شد از سنگ و گچ دیواری کشیده انرا هر اسد و کرد و راه سنی سنی نرین کلاه است که در سر راه شیراز و است
و انرا به نرین پیاده رود و است و راه شمالی سنی بکستان است که از فیلان با نجا از انرا تر و دشت و کوه سواره از انرا به نرین
ببالای قلعه رفت و راه مغربی سنی مشیر خوار است که در سمت نور آباد است و از این راه نیز سواره است و سوان ببالای
قلعه شاف و ارتفاع کوه قلعه سفید تقریباً نیم فرسخ است و ببالای قلعه زمین هموار است که گشت و زنجیر میتوان کرد
و جبل خراوان نیز دارد و در حوض طوط و انچه رود و دام کوهی و نرین و انار و انکور تیر بسیار است و در نرین برف
انجا را میگیرد ولی دوامی ندارد و غلظت و سنگار کوهی نیز بسیار دارد و در کوه پنج چشمه است که سه چشمه آن در نرین است
خشک میشود و ببالای قلعه چندین چاه نیز دشته است که اکنون نباشته شده است و در بای هر یکی از این چشمه خونی
از سنگ بر کشیده اند که آب در انجا جمع میشود و در عهد سلاطین نجم و دهره این قلعه سگامی عظیم آب چشمه نرین داده
و چنان چشمه کرده بودند که باندک حرکتی ان سنگ از جای کنده و از ان کوه فلک شکوه مر ازیر میشده است و حرکت ان
صخره چنانچه در حجر و مدر نیز با این حرکت میآید و چند اجمال پورش نبوده و برورد بهود و محاصره محصور برین نرین شده
و بیشتر انرا برای تماشای مجبور میرزا و ولد مرحوم که سنی علی میرزا فرما فرمای فارسی در وقتیکه بندر پور شهر را غارت کرد
و از بندر باغی شد و در ان قلعه بطینان الوار رسید انداخته است و باز در بعضی جا پیدا میشود و در ان چهار راه چاه
راه دیگر پیاده رود است که الوار خود میداند که نرین از انظر و بعد از کوه سنی سوار رفت و در دامنه کوه سنیهای لب بیا
ولی بجا قلعه کیان بنیاد و این بنده در دیکه اگر ام سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در وقتیکه به نرین و نادب
الوار سنی بود و بعضی ان قلعه را ملاحظه کرده است اما قلعه طوس که نزد الوار قلعه مورد دستور است از شک شب
باید گذشت و بان قلعه رفت و در نزدیکی شک قلعه است سنی قلعه توگت است که در ببالای سنگی نباشاده اند و از انقلعه
ما قلعه طوس سنی فرسنگ و راه صعب میخیزد و در دو قلعه طوس را ببالای کوهی نباشاده که از سه طرف او در میان دره
رودخانه نرین کی جانب و کی جانب او انفصال کجوه دارد و در دامنه کوه قریب بعد کام تا قلعه چشمه است که از میان قلعه
در ابرام قدیم تا سران چشمه کشیده اند که قاطر را و به یسانی از ان عبث میکند و ببالای چشمه نیز برج ساخته اند که
قلعه کیان در مقام ضرورت از ان عبث ببالای چشمه آمده اب بردارند و طایفه رستم درین قلاع منزل داشت و در دیکه بجز ان
سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که سنی پادشاه مرحوم ششتم بهود و عرا خراب بنودم و در دیکه
فوج دوم نیز بری و غنچه که مشغول جزای قلعه طوس بودند و از قلعه طوس تا قلعه فرامرز که در کنار سرب سباه و انست چهار
فرسخت و از فیلان تا قلعه فرامرز چهار فرسخ است و سرب سباه در شمالی که از دولت اما قلعه کل و کلاب در نزدیکی بهبامانست و در
در سال هزار و دویست و پنجاه و یک هجری که لیکن سنی در این قلعه متحصص شد حسب الامر پادشاه مرحوم لشکر بر انجا شافت
در حکومت نوابش امیر و فرزند میرزا و وزارت محمد الدوله منوچهر خان با اتمام و پورش فوج دوم نیز بری و در فوج خونی
و حسن ندیم جزیری لتری صاحب نکبیس که بزرگ قشون بود و فرامرز و انقلعه حصه متفحص شد اما قلعه اصغر در لرون
مرو دشت است که اکنون خراب است و در انقلعه عضد الدوله و علی آب انبار بزرگی ساخته که چهل پایه در میان آب انبار بنا
کرده بودند و مشهور است کوهی در میان آب و در بانی در میان کوه از بناهای او است که هشاره به بند امیر و اب انبار
اصغر باشد اما قلعه اشکانان در لرون برج است و اکنون خراب است اما قلعه شهر یاری در گرم سرت است و در مابین لرون و

و بلوک افز در مغربی قریه لاغر است و در جنب این قله رودخانه است و از یک سمت مجتبی راوداد و از همه طرفه
 اینجا سخت است و در این قله چای از سنگ کنده اند که باب رودخانه رسیده است و فرو نزارند در غمق و است
 و قطار و فرو نزار چهار دروغ است و بخیر این چاه کب ندارد و این قله نامن متر دین که کم سیر بود و این چاه را در ماچین
 سال هزار و دویست پنجاه و هشت هجری که از کمر سیر راجت بشیر از میکردم این ششم چنانچه یکم و ز فوج کمره مشغول این
 او بودند و از آن پس قله مندر کش شد و چاه نظم سیر و از اینجا لی زبست در اینجا نماند و این می شود و فواصل بخون
 و چم تر دگر دند اما با اثر قدیمه که در فارس است یکی سخت جمشید است که میان و بنان از تو صیف او مجاز است و
 و صورت جمشید با اختلاف حالات در و دیوارش نشسته اند چنانچه بعضی جابجالی کمری نشسته و بعضی جابجاست
 شاخ که گردن گرفته و بدست دیگر حفر شکم او فرو برده و در اطراف صدف بزرگ صورت آدمی و حیوان است چنانچه یکی
 بقطاری کشد و یکی کاو سپرد و یکی عراده به آب بسته میراند و بعضی در دست نازک دارند و بعضی کاسه که نشاند و
 سیزده مناره سنگی برپا است که قطر هر یک یکین هفت چارک و طول هر یک شانزده ذرع و یک چارک است بالای
 سر مناره و بعضی جانشکل شتر و بعضی جاکر گردن بوده است و این مناره یکم که ام نه پاره و چهار پاره سنگ است و در
 این سنگها را بر سر محکم کرده اند و از صدف بزرگ که داخل میشود و در شکل از سنگ در آورده اند که روی آنها بصورت
 و مقابل آن دو شکل خیل جانور غریبی است که روی گنجانب کوه است و در میان این چهار صورت دو مناره سنگی است
 و در کوه دو صدف از سنگ تراشیده اند و شکل آفتاب و مثل آفتاب است که جمشید و بروی آفتاب استاده و دیگر
 و دیگر یکی بشاره آفتاب میکند و بالای هر جمشید شکل غریبی است که از دو طرف پر دارد و پایی غریبی دارد و بالای آن
 آن شکل باز صورت جمشید را که چنان تراشیده اند الفصه که نویسم شرح آن می شود و سنگی که هفت ذرع طول و یک ذرع
 عرض و یک ذرع قطر داشته باشد در اینجا فراوان بکار برده اند و در نزدیکی او دهنه فریدون و خانه زرد است و نام آن
 نقش شاپور است که در سفر نجی کارزون در شک چوکان و هفت که از آن شک رودخانه میگذرد و طرفین او را در کوه
 حجاره و لغاری کرده اند و در دامنه کوهی که رو به شمال است دو مکان را از کوه تراشیده و نقوش کشیده اند نقش اول
 دو سوار و بروی یکدیگر ایستاده که یکی یکی از صدمه باران و آفتاب و سیل میندم شده که همان دست و پایی آب باقی
 مانده و در زیر پایی آدمی نهمند بروی آب اندیده که دست نیز سر کشیده و یکی دیگر و بروی السوار را از زمین زده دست
 پیش برده و از سوار دیگر همان صورت آب باقی مانده شکل انسان را بران یکی خراب کرده است و سوار
 اول کو با شکل شاپور است که یکی از سلاطین را بر زیر پایی آب انداخته است نقش دیگر چون از کوه تراشیده اند که کو
 طره مانند پیش آمده از آنجمله اندکی محفوظ مانده شکل شاپور است سوار بر فرقه های چرخ پشت سرو کلاه کیانی بر فرقه
 و آدمی در دست و پایی آب خواندیده که گنجانب صورت او پیدا است که پهلوی خواندیده و دست نیز سر کشیده است و
 و شخصی دیگر و بروی آب شاپور را از زمین زده دست پیش برده و بخور میزند و یکی دیگر بالای سر شخص جانی مذکور است
 دست از قبل کرده کردن چمنوده نگاه میکند و یکی دیگر نیز پشت سر او دو دست به هم جفت نموده و از کرده است و بجز
 و یکسار نگاه میکند و پشت سر شاپور پهلوی آب یکی ایستاده که دست او میان دست شاپور است و بروی شاپور
 بالای سرش شکل مانده است و در دستش چیزی چرخ است که در پیش مثل دهن کرنا است البته عالم شکل اسرار و صورت
 یا چیز دیگر از آن محفوظ و در زمین آن اشکال صورت شده و البته دو مرتبه که در میان هر یک سه نفر آدم ایستاده و در دست

بعضی تیره در کوز و سبک شیر است و پشت سر نیز صفت است و مرتبه که هر یک شش شکل آدمیت که کبیرت شب پور نگاه میکنند
و با بخت سهاره میمانند کوباش پور بان جیت مذکور در میان میدانی استاده و از اطراف او صند با اهل کراکینو
ناشامندان و العلم علم اند و در کوبی که رو بجنب است چند جا را کوبه میزنند و چند موضع با خلاف شکل کشیده اند
نقش اول شکل شاپور را کشیده اند که سلام عام است شاپور در وسط مستقبل نشسته و دو زانوی خود را از کبیر باز
داشته که پنجه بر دو پا بر زمین بکشد بگر ملحق است و شیری چون شمشیر نظام فرنگی بدست دارد که کبیر کرده که نه خلاف
شمشیر میان هر دو پنجه پای او است و از جانب یمن صفت و مرتبه است که مرتبه بالا چند فقر استاده که بخت میکنند و چند
میکارند و مرتبه پایین کسی با زمین و لایم که یکی غنا گرفته بجنور میبرد که شپکش نماید و دور است بجز چند استاده
که بجنور میروند و چند فقر دیگر شمشیر نظام در دست دارند که بر زمین کبیر کرده اند و از جانب یار مرتبه
بالا کی چیز مانند ی بر سر شاپور گرفته که اکنون بواسطه باران و زیر شش سنگ ضایع شده و پشت سر او دیگر آدمی است
بجنور میزند که سری جسم کرده که با پنجه میکنند و یکی نیز پشت سر او شش لب است و در مرتبه ثانی یکی دو سر بریده
در هر دو دست دارد که نظیر شاپور میسازند و یک طفل پشت سر او استاده و کوبایا دامن بخالد در از پشت گرفته و یک
فقر دیگر با بخت استاده است و چند فقر دیگر صبر در دست گرفته در پشت او استاده اند و اشعار حکم دارند
نقش دیگر کوباش پور است یا دو پهلوان دیگر است که اسب خنجم خنجه کشیده و کل و مسلح رو بروی هم استاده
حلقه بزرگی که دوران از یک درع میآید در دست یکی است و از دیگری و این یکی دست دراز کرده که بکیرد و در
چهارای اسب صحنی کرده که فرما در انجست بکیر بدست و هر یکی از صورتها چون شال کوشش بچ کشمیری را نیز بان
که بر دور کلاه خود و چند از پشت سر کلاه خود دارند که با دو پا کشته کرده است و این دو صورت در هر خبر مشابیه
الاکلاه سر کبیر از سر کلاه مشایب و دیگر اسب است که در زمان متداول بوده است نقش دیگر شکل دوشتر است
که چند فقر همراه او است و چند کلاه ای حمل اند و شتر است و این طرف شکل شتر آدمیت که شکل شاپور میماند و لیکن
نیمه است که هم باران ضایع کرده و هم از زیر اشکال جدول آبی از کوه تراشیده اند و با نواسطه حراب شده است و
و این جدول از دو خانه برداشته اند که کجینا در دو خانه چهل پنجاه درع از نرمان اشکال با دست و از بالا از دو جدا
کرده اند و یک طرف را که سمت رو دو خانه است از آهک و سنگ بالا آورده اند تا اکنون با دو کجیل خود با بخت و بعضی
سنگ تراشیده و تراز قرار داده اند حال اگر کسی بخواهد تا بپای ان اشکال رفته تماشا کند از همان محراب باید رفته که اکنون
شکست است و از اینجا نیز که استند تراشیده اند باید خم شده عبور کرد و او پنجدول قریب یکفرسج میشود که مدخل ان بهار است
واقع در دامن کوه از جانب یمن بوده و از اینجا بصحرای میر کشیده و از شهر جاری بوده است نقش دیگر کوباش شکل محفل عشق
یا محل سلام طبعش است و شکل شاپور در میان بوده که از صفات باران و اختلاف شعور و از مان ضایع گشته و اکنون
از شکاف سینک علف روئیده است و چهار مرتبه است از طرف یمن کل شکل سوار است که کشیده اند چنان منبایند که کجا
نعل در حرکت آمده اند و هر مرتبه شتر زده شکل سوار است و طرف دیگر پیاده است که صف کشیده و در زیر شکل شاپور در
در مرتبه ثالث شکل سوار است که بفر آدم زیر پای اسب انداخته و سایر پیاده ها کان هر یکی چیزی در دست دارند که بجنور
میزند یکی شمشیر میکند و یکی نعل میزند و یکی اسب باغرا ده در حرکت آورده و بعضی تیره و بعضی شمشیر در دست دارند که
که کل نظیر سلطان رسانده میزند از نرسه حرا از نقش و نگار در دو دیوار کشته اند و بدین است صنادید عجم را

حسن بن علی
والله اعلم
بما یخفی

حسن بن علی را در اقمی اقامه فرمود و در سال هجری هزار و صد و هشتاد و پنج هجری خاقان مغور از آن امیر نامدار برضه ظهور آمد چون سنی جدا میزد بود و دلاور محمد خاقان امیر نامدار با یغان میگذشت و حسن بن علی را از اصفهان باز نذران شتافت محمد خاقان داد و حاکم مازندران را باز به کان خود خد کرد و در اول بنای آشوب گذاشت و کریم بن بدیع او لشکر گرفت و در سال هزار و صد و هشتاد و هشت هجری در حوالی قندریک بنظر از طایفه ای که در نوبت از طوایف ترکمان تخریک کریم بن او را کشیده و در تاجیک میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری نهاد حسن بن علی خان را در پهن صفر سال هزار و صد و نود و یکت هجری منبسط کرده است و در تاجیک محمدی که طایفه ساروی نوکشته و از دهم صفر هزار و صد و نود و دو هجری نوشته است و ما تاجیک شهادت را از تاجیک زندیه نقل کرده ایم و اعتبار این قول در نزد من زیاد تر است و با آنکه اشتباه و احتمال که از حسن بن علی در امور ولایت ظاهر شد که کریم بن از نجات خلق هیچ از آن مواخذه نکرد و در وقت شهادت او حسن بن علی خان پسرش از بن مادر بود که پس از ولادت یکسم او خواندند و کریم بن سالهای سال بنا خوشی سل بنده بود و در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری شدت گردید و حسن بن علی خان که زن کریم بن بود برادر ازاده از ناخوشی او اعلام کرد و اقامه محمد خان بزم شکار چهار توپه رون رفت و در کسب دهم صفر هزار و صد و نود و سه هجری که بشهر پرگشت و در ازاده راسبه دید داشت که کریم بن در گذشته است و تاجیک وفات کریم بن را شاعر خوب گفته که کریم بن از جو از او برقرار گذشت سزاوار نود و نوزده صد از هزار گذشت و زندیه از شرف توپه که در میان خود داشتند سبکی او میخاد و نیکه صدی از قید ایشان رها شده است و اقامه محمد خان از اینجا بخانه باز راسد و در باز دولت را بر او را آورد و دو سبزه با دو نفر نامظران نشست و در کاشان خزانه کریم بن را که از رشت همراه بند و باز در هزار تومان نقد جنس میشد خارت نمود و در پهن صفر بر راجن وارد شد و در اینجا سران قاجاریه و خواجگان ايلات بکلیه انقیاد در آمده باز نذران رفت و در از نذران مدتی با برادران خود کاوش و سازش داشت و علیرضا خان زند که پس از کریم بن سلطنت نشست سبکیال دفع او افتاد و بطهران آمد و لشکر باز نذران با پدر خود و پس مرا و خان و سر داری محمد طاهر خان فرستاد و ایشان شکت خوردند و علیرضا خان را نیز ناخوشی صعب مزاج طاری شده بود باصفهان برگشت و در سال هزار و صد و نود و هشت هجری مرحوم شد و اقامه محمد خان بابشکر اقبال و طغر و سران مازندران و غیره بیکه عراق آمد و جنگا کرد و سختها کشید تا حنفی خان و طغیانی خان سپهر او را که ناشی منتظر سامانی بود گرفت و دولت زندیه سپهر شد و لشکر که ما را پس از امیر شاه شاه که مفتوح داشت قتل تمام نمود و بجانب کریم بن لشکر کشید و قلنسوا غارت کرد و مرا حجت فرمود و در طهران نشست و ناشی کرد و در شوال الحکم هزار و دویست و ده هجری نسبت استر ابا دو کرکان روانه شد طوایف ترکمان تاجات و تاجیک در ازاده فرایح بخراسان زدوان کرد و بدید کل سران خراسان بیایم خیمه هایون اوشت افتاد و شاه رخ شاه انجی را حجاب میرزا محمدی مشندی بخنجر آورد و در خراسان شریف داشت که خبر قتل اباغ و فتنه کریم بن سبب شریف ایشان رسید و دفع و دفع الظاهر را آتیم دانسته مرا حجت کردند و فضل کستان در طهران به بنیه لشکر داشتند و واسطه بنیه و اکرام هزار و دویست و یازده هجری یکجانب کریم بن را بایت هایون بکرگت ادب پس از فتح آتیم و در قندهار نوشی در شب شنبه دست و یکم شهر بخانه اکرام هزار و دویست و یازده هجری دست صادق نام فرارش خلوت شد و دولت تاجیک تاجیک او است و ولادت ان با دشت افتاد در روز شنبه دست عجم محرم اکرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قندهار استر ابا و اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشت بود و از غروب که در روز یکم سال حاکم که در روز دوشنبه بیستم رمضان المبارک هزار و دویست و یازده هجری بود اقامه محمد خان

۱۴۷۹
مضی
که ناله افکار
زند که خال
بود

۱۴۷۹

۱۴۷۹

۱۴۷۹

والتاجه
والدولة
والعراق
والهند
والبحر
والصالح
والعادل
والعظيم
والجبار
والقهار
والملكوت
والجلال
والعز
والكرامه
والعظمة
والجبروت
والملكوت
والجلال
والعز
والكرامه
والعظمة
والجبروت

سفر و گشته بود و اولاً دگر خلعت و فرمان و ارادت سلطنت و ولایت محمد را بعهده میسر فرزند او محمد شاه در وادار و در هم
المنظر سال یک هزار و دویست و پنجاه هجری در مراجعت از سفر خراسان مراجعت کرد و دند و پادشاه و سربور و پس از یک هفته از طهران
ملکات از با بجان که ملکات موروثی و سیر پرستی نامی که بجا که در جان قشایی می کشید و اما او دشمنان روانه شد و قاف
خدا شیان نیز در نهم جادی الاولی سال منور بسفر اصفهان شتافتند که در اصفهان چنانچه ذکر شد بر حجت ایزدی پوشید
و خبر رفت خاقان بدو السلطنه تبریز دست و پشتم حمادی الاخره رسید و پادشاه و سربور در شب یکشنبه بیستم رجب در تبریز
جلوس کرده چهاردهم رجب از تبریز حرکت نمودند و در نوزدهم ماه شعبان سال منور بر تو افکن مات داران را کشتند
که باغ نکارستان از قوم سیاه یون رشک نکارستان چنین شد و در مدت چهار ماه کل شت برادر و کان اطراف طوقاً
و کرمانجا کپای سیاه یون او آمدند و نواب ظل السلطان که در امام فرد و بر کشت جلاوس کرده انانسته تارالکنده و کشته
پراکنده کرده بود و ناچار از نازش بیغ نموده به راه شحرالدوله و تیره مکرش پادشاه و بهشیرکان سرکار افریس که عروسان
او بودند در نکارستان بجز و شرف شد و مراجعت ایشان را در حق او مشمول افتاد و حجاب حدوده الکفا فایم مقام عرض
رسید از حم من اس ماله الرجاء و سلاحه التنا و آنچه که تحقیق پوست در طرف جبل و در حکم انی بقصد میرانومان لغت
سوازی جنس از خزانه عامه در آورده به پیوه مصرف شده بود و محمد صادق پهلوی قضیه و گفته و وقایع ایام فتره و حواشی
واقع بعد از خاقان خلد که تا رانظر در آورده است و این سه شخرازان قضیه در خواطر بود که ثبت افتاد زمانیکه ایتان
الدوله نماینده یزدانی و رابین گرجی زیر نگین ظل السلطان می برید ایتان کنج و در کنجا بر دو ولی آخر نشاندند و خود
ظل سلطان بود ولی اند محمد نام شده بی ساید خوشتر ملک ثبت محمد را بنودی سایه و این نکته بر مان و سرکار افریس
اعلی سبب جمعه دوم رمضان المبارک نیم ساعت مطبوع افشاپ مانده از در و از در قروین بهر از اختلافه معین بر نول احوال
فرمودند و بیشتر مایه تحریف ظل السلطان بر انیکار مردم میرانیکان و وزیر امور خارجه و نواب لکن الدوله بود و الا خود
خلاف وصیت خاقان خلد مکان را می فرمودند سفرین الملوك الغابرین و پنه فی الفضل و پین الزنایا و التزمی سخت خلافت
احمیده مالی فی الکتاب عن کبری الملوك و حقیرا وان پادشاه در نوزدهم رجب الاول سال هزار و دویست پنجاه و دو هجری
بفرم پنه زکامیه کرکان حرکت کرد و در دست و نهم شعبان سال منور بر طهران مراجعت فرمودند و در و یکشنبه نوزدهم
رجع الشانی سال هزار و دویست و پنجاه و ست هجری یکایب هرات و ممالک مشرق زمین لشکر کشید و از طهران روانه شد و
در چهاردهم شعبان سال منور بخوریان فرستاد و در بیست و دویم شعبان بدو و میرات وارد شدند و ده ماه محاصره طول
بعثت چند که بیشتر اختلاف میران سپاه بود و میرخان مکنیل و وزیر مختار دولت انگلیس نیز بجهت مداخله و زیر مختار و
شوان بنحو کوچ در امور افغانان ماضی بر انیکار بود و اخیر التزمی مکن نشد و در نوزدهم حمادی الاخره سال هزار و دویست
و پنجاه و چهار هجری از خانج هرات حرکت کرده در نوزدهم شعبان سینه مذکور به بقر خلافت وارد شدند مدت شش ماه
سفر طول کشید و در چهاردهم خوال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری باصفهان تشریف فرما شدند و در رجب بیستم
هزار و دویست و پنجاه و شش هجری مراجعت فرمودند و پس از سفر اصفهان ناخوشی فرس که از قبح نیز این ناخوشی را
دشمن غلبه کرد که میران اسلام عام بدو کاخانه مبارک که نامت حیات ثلوث شده و سلام اعیان در عمارت باغ که ثمن
سلطان بود منتقد شدند و کمن ل خان سدر دار فدا مار و بصران پادشاه مابراین آمد و در رمضان سال هزار و دویست
و پنجاه و پنج وارد طهران شد و شهر بایات کرمان و هرات و مکر و مکر فارس که الفضل یکدیگر دارند بسیر و خالی او و برادران او

ع و حاکم
دولت
خواجه
نخار دولت
نیز در کتاب
بود و نیز
را با کمال
نویسنده
روان فرمود
در سال
خلعت حکومت
پادشاه
و از خراج
بخشی که دولتی
و نواب ظل السلطان
بگذاشت طهران را
شد میران حسن
عرض کرد و کرد
سینه حکومت بر
1785
نخاند
الایم
1785
سلطنت
نشد
1785

۲۱

هندوستان که اورامند و کشنیز کوئید اتفاق افتاده است و خاندنهای اکثر بیشتر از جویت و در قله کیت تپه بالای شهر
مقبره شاهنشاه موزخ ابراست و جمعیت اینجا تخمینا پنجاه هزار است قد تاریکی از پانچتهای سابق افغانستان است و
و این شهر نیز چندین بار محاصره شده و مفتوح شده و خرابیها کشیده است و جمعیت آنجا هشتاد هزار است تخمینا که اولاً نفرین
نیز گویند شهر مشهور افغانستان است و وقتی پانچشت شاهنشاهی قوی و غنی بود و از کثرت اعداد علما و فضلا که در اینجا
مدفون شده اند و از مادیات نمی گشتند و اکنون از آن آثار قدیمه اثری نمانده است باغ خاک شده میسر باشد و یک
و سلطان محمود آن پانچشتین شاهنشاه غرین هندوستان در اخیر در سال هزار و سی و سی مطابق چهار صد و هشت و یک و یک
وفات یافت و هیچ سلطان از اسلام قبل از او نه القدر دولت و مکتبی که او را میرشد بدست افتاد و نه القدر خون که او را
مربک کشنده و ولایت سیستان که قسمتی از آن نیز به قدیم است که از آن نیز گویند ولایت و سیعی است حد شمالی او بهرات و
قسمتی از مغزاسان و مغربی او مغازه بر دزد و جونی اول و کوشستان و مشرقی او افغانستان است و از انولایت آثار سخن
و نام پیدا است چرا که خرابیها و علامات او ولایت دارد و بر اینکه بگویند در ولایت شهر آباد بود که برابری با شهرهای بزرگ
است با سیر و عمارات عمایه داشته که با بخترا و وسایل و نظیر بود و ولایت کشمیر گویند است و از نظر ثبات محاله
چنانچه او را بهست هندوستان بنامند و انولایت قسمتی از هندوستان حساب میشد و سابقا در تصرف مغولها بود و
و اکنون در تصرف افغانها است و متاع نفیس انولایت شمال است که زینت و زیور بر و دوش همه خاندنهای دیکان
و کشمیر پانچست و ولایت کشمیر شهر آباد است و جمعیت آنجا کم نیست و صد و پانچ هزار میشود و اقلیم کابل بجهت هوای خشک
کلی دارد و چنانچه بعضی اقلیمهای او شدت گرم و بعضی آنکه انجا تابیت سرد است و سرمای شدید آنجا بجهت عرض است
بلکه بجهت ارتفاع زمین است و در سیر و گرد کابل ممکن است که آدمی جائز اطلاع خطه کند که برف در آنجا هرگز آب نشود و در
که در آنجا برف هرگز دوام نکند و هر جسم که در آنجا خطه نشود است چنانچه وشت از آن چنان سرد است که
ایضاً برف که در آنجا در آنجا و اطراف کوه که بهست کاز و روستا کل و سبزه و گیاهان انستی و شاهنشاه بابر
از نسل امیر تیمور است و جد سلطان مغول است و کابل را محکم دنا اخر عمر خود با پانچست او انجا لود و اولاد او در هندوستان
رایت افتاد و از آخر حیدر امانت دشتی انولایت بیرویلایت و خراسان و کاشغر و کرک و شغال و روبا به است
و شیر نریافت میشود و ششیه اینکه مصطفی سلطنت کابل را باین وسعت سپان کرده منطقه وقتی بود که احمد شاه افغان
و شاه زمان افغان بران ممالک استیلا داشتند و الا در این زمان باین وسعت نیست چرا که مدتی پس از فتح عظیم خان
افغان برادر بزرگ فشیخ خان افغان و ولایت کشمیر بدست بچید سیک افغان و سالها سلطنت کرد و پس از وفات بچید سیک
اشکافی در انولایت ظاهر شد که انولایت از تصرف ایشان بیرون رفت و صمیمه ممالک و ولایت دولت انگلیس گردید چنانچه
در باب هشتاد و چهارم اثر شد که در دیم و ولایت کابل نیز در او اخر دولت افغانها از تصرف ایشان بیرون شد که اکنون در کابل
و پنج و غزنه و توبالغ امیر دوست محمد خان حکمران است و در قدما و توبالغ کهن دل خان برادر دوست محمد خان صاحب چهار
بود و در هشتاد و یک و دو و دویست و هشتاد و یک سیم وفات یافت و میان پسر بزرگ او محمد صدیقی خان و برادر
رحم دل خان در امر حکومت نزاع افتاد و بدین واسطه امور قدما و توبالغ نیز افتاد شد پس پدید آمد دوست محمد خان
بقرم قدما را شکستید و بواسطه اختلاف او را قدما را صاحب شد و بعضی از اولاد کهن دل خان فراری شدند و بعضی دیگر
گشتند تا بعد مقدرا الهی چه باشد و امیر دوست محمد خان پسر پانچده خان و او پسر سرفراز خان است و پانچده خان پسر پانچ

۲۲

پس داشت و هر یکی امیری و سروری بودند و بیایه آنها مارک زنده است بارک زده یکی از طوایف درانی افغانست و در آن
چندین تیره است و معروف آنهاست دوزده است که طایفه احمد شاه افغانست و دیگری پاپول زده و بامی زده
و علی کوزده و تونزه و ساق زده و چند طایفه دیگر است و در هرات و توابع صید محمد خان پسر بابر محمد خان فرمانفرما بود
و ما در او در مقام ملکی دخالت داشت چون از خلع چندان بهره داشت که یکم داد خان هزاره را بهجهت بقیل رسانید
و اینکه کرسی و حشمت طایفه هزاره شد در خاشا هزاره محمد یوسف افغان را که در خراسان کجاست بگذاری مسئول بود و اعلام
کرد و صید محمد خان را در ماه ذی حجه اکرام هزاره و دو سویت و هفتاد و یک تهری گرفتند و شاه هزاره محمد یوسف محبوس
خود را بهرات رسانید و در ششم محرم اکرام هزاره و دو سویت و هفتاد و دو تهری وارد هرات شد که اکنون بکجاست
مسئول است و اگر اینکه قوامی کرد و حکومت از دست رفته افغان باز بکجهت خواهد شد و شاه هزاره محمد یوسف پسرش
ملکست فاسم است و او پسر حاجی فیروز و او پسر پسر شاه و او پسر احمد شاه افغانست و او شاهزاده ایست که فاسم
شاه هزاره محمد یوسف در هرات حکومت بکنی پسرش محمد خان را با مادرش و دو پسرش جبرگ و قصبه خان را که فرود
یکی از قلاع غرستان و پسر از چندنی قاضی مکورری او کرده در ماه صفر هزاره و دو سویت و هفتاد و دو وارد بقیل رسانید
که در پسر خود را که پسرش بود و ابتدای دولت افغان از احمد شاه بهی که پس از انداخته و غرور کرد و آخرین سلسله کارمان بود
که بجهت ملو و لیب و کثرت استمال شک و چهره و شراب اختیار ملک بدست بابر محمد خان وزیر داد و او خیانت بردلی نمود
خود کرد و با وجود اینکه کارمان بواسطه چهره و شک و نام و شک و صلح و جنگ دست کشید و در ارک هرات از حیات
و مایه خود و نیز هزدهشت بابر محمد خان گفتا کرده اند که در راهی از قلع هرات محبوس بودند پس از مدت یک
سال حبس در پال هزاره و دو سویت و پنجاه و شش تهری از هرات بخش و غل هرات ولی نعمت خود را افغانه کرد و در هرات
کارمان برای پسر خود خواست با وجود اینکه بابر محمد خان از کجایی سلسله افغانست اندک تر شد و زندان که بفر کفو خود میخواست
و باز دو واج پسر قاتل پدر خود در آید هر خود خود را بپاک ساخت و بابر محمد خان در او اعتراض هزاره و دو سویت
و شصت و هفت پسر از کارمانی باز ده سال کردند و این بابر محمد خان مدت یکسال و نیم در زمانی که ولعهد مرحوم
بجز بهان اکثریت فرماندهند در حبس مرحوم ولعهد بود و پس از وفات ولعهد شاه پسر و محمد شاه او را مرخص فرمودند
و در سیستان نیز اکنون چند نفر حاکم است که هر یکی جدا گانه حکومتی دارند و ولایت سیستان مثل بر ارضی را که بجز
و عربان او را معرب کرده و سیستان گویند و قصبه ای از پنج است که زده تقدیم امیر علی الهلله نیز کردند و بجز سیستان باهم
او معروفت و این بجز در مغربی از پنج است در ازنی او از مشرق مغرب بختیانت نصرت میل و بهی او از شمال بجز
پست و هشت میل است و هر قافله که از یزد بزرگ رنج رو و از جنوبی اندر پاچه گذرد و از یزد تا زرنج پست و شش روز راه
شتر است که قافله حرکت میکند و همه پان کوب است و زرنج از زرنج تا دوشان و جلال آباد نیز میگذارد و رودخانه
بلند که مصنف بیان کرد مصنف او بجز و زده است فردوسی او را پسر میزند چون از کجایی در روضه کبوتر ابلستان در کجایی
پشترن و در چند موضع دیگر گوید که آمد سوارای سوری میزند سواران بگرداند و ریش نیز چند درفش درفشان
پس پشت او یکی کابل تیغ در پشت او ولی صاحب مراد او را پسر میزند ضبط کرده است لحاقال پند میزند با کسر نام
و بعد الدال هم و لون ساکنه و دال اخری نیز میزند به سیستان نیز میزند و نه بختیانت علیه الف انهر و شوق سنه الف انهر و قیل
نفره من لهر انهر حتی میستب علی نهر پنج حتی میستی الی بد لبست و میزند منهای نا به سیستان نمیستب فی بجز و زده و اینکه با قوت

و در هرات و توابع صید محمد خان پسر بابر محمد خان فرمانفرما بود و ما در او در مقام ملکی دخالت داشت چون از خلع چندان بهره داشت که یکم داد خان هزاره را بهجهت بقیل رسانید و اینکه کرسی و حشمت طایفه هزاره شد در خاشا هزاره محمد یوسف افغان را که در خراسان کجاست بگذاری مسئول بود و اعلام کرد و صید محمد خان را در ماه ذی حجه اکرام هزاره و دو سویت و هفتاد و یک تهری گرفتند و شاه هزاره محمد یوسف محبوس خود را بهرات رسانید و در ششم محرم اکرام هزاره و دو سویت و هفتاد و دو تهری وارد هرات شد که اکنون بکجاست مسئول است و اگر اینکه قوامی کرد و حکومت از دست رفته افغان باز بکجهت خواهد شد و شاه هزاره محمد یوسف پسرش ملکست فاسم است و او پسر حاجی فیروز و او پسر پسر شاه و او پسر احمد شاه افغانست و او شاهزاده ایست که فاسم شاه هزاره محمد یوسف در هرات حکومت بکنی پسرش محمد خان را با مادرش و دو پسرش جبرگ و قصبه خان را که فرود یکی از قلاع غرستان و پسر از چندنی قاضی مکورری او کرده در ماه صفر هزاره و دو سویت و هفتاد و دو وارد بقیل رسانید که در پسر خود را که پسرش بود و ابتدای دولت افغان از احمد شاه بهی که پس از انداخته و غرور کرد و آخرین سلسله کارمان بود که بجهت ملو و لیب و کثرت استمال شک و چهره و شراب اختیار ملک بدست بابر محمد خان وزیر داد و او خیانت بردلی نمود خود کرد و با وجود اینکه کارمان بواسطه چهره و شک و نام و شک و صلح و جنگ دست کشید و در ارک هرات از حیات و مایه خود و نیز هزدهشت بابر محمد خان گفتا کرده اند که در راهی از قلع هرات محبوس بودند پس از مدت یک سال حبس در پال هزاره و دو سویت و پنجاه و شش تهری از هرات بخش و غل هرات ولی نعمت خود را افغانه کرد و در هرات کارمان برای پسر خود خواست با وجود اینکه بابر محمد خان از کجایی سلسله افغانست اندک تر شد و زندان که بفر کفو خود میخواست و باز دو واج پسر قاتل پدر خود در آید هر خود خود را بپاک ساخت و بابر محمد خان در او اعتراض هزاره و دو سویت و شصت و هفت پسر از کارمانی باز ده سال کردند و این بابر محمد خان مدت یکسال و نیم در زمانی که ولعهد مرحوم بجز بهان اکثریت فرماندهند در حبس مرحوم ولعهد بود و پس از وفات ولعهد شاه پسر و محمد شاه او را مرخص فرمودند و در سیستان نیز اکنون چند نفر حاکم است که هر یکی جدا گانه حکومتی دارند و ولایت سیستان مثل بر ارضی را که بجز و عربان او را معرب کرده و سیستان گویند و قصبه ای از پنج است که زده تقدیم امیر علی الهلله نیز کردند و بجز سیستان باهم او معروفت و این بجز در مغربی از پنج است در ازنی او از مشرق مغرب بختیانت نصرت میل و بهی او از شمال بجز پست و هشت میل است و هر قافله که از یزد بزرگ رنج رو و از جنوبی اندر پاچه گذرد و از یزد تا زرنج پست و شش روز راه شتر است که قافله حرکت میکند و همه پان کوب است و زرنج از زرنج تا دوشان و جلال آباد نیز میگذارد و رودخانه بلند که مصنف بیان کرد مصنف او بجز و زده است فردوسی او را پسر میزند چون از کجایی در روضه کبوتر ابلستان در کجایی پشترن و در چند موضع دیگر گوید که آمد سوارای سوری میزند سواران بگرداند و ریش نیز چند درفش درفشان پس پشت او یکی کابل تیغ در پشت او ولی صاحب مراد او را پسر میزند ضبط کرده است لحاقال پند میزند با کسر نام و بعد الدال هم و لون ساکنه و دال اخری نیز میزند به سیستان نیز میزند و نه بختیانت علیه الف انهر و شوق سنه الف انهر و قیل نفره من لهر انهر حتی میستب علی نهر پنج حتی میستی الی بد لبست و میزند منهای نا به سیستان نمیستب فی بجز و زده و اینکه با قوت

پان کرد هزار نه را و داخل شود و هزار نه را خارج میکرد و قول گرفت و آب انید را به شیرینیت بلند از جنب گریک میکرد و
 و اگر گریک نافه با گریک شمشاد و چنچیل است و در ولایت زمیند آرد و دخانه دیگر نیز به بلند می شود و زمرد آرد
 ولایت است که ما بین جبهان و غور است ولایت سبستان را که از آنجا نهر می رود که در عرض سی و سه درجه و در طول
 نود درجه از جبهان فلات واقع شده است و چون آب نصف النهار اینجا رسد که نهر است تمام نصف کره روشن است
 و مملکت کابل را که از آبستان می کشد کافال الباقی را به استان بعد الالف با موهده مضبوطه و لام مکسورده و سن
 و تا شاه من فوق و آخره الف و نون کوره و اسفند فاکه منقبها جنوبی بلخ فقهها مغزیه انتی و کابل ما بین شمال شرق غور
 و شهر کابل و هرات و قدر نازک کل شش متفرج الزاویه و افقده اند و کابل در مشرقی هرات و کابلایت غرستان و کونر
 نیز اخلافت و صاحب مراند یکوی غرستان ولایت براسها هرات فی عربها و الفوری فی شرقها و مرو و الرود و غر شمالها
 و غر من جنوبها و لقال لها غرستان نایجه و مع کشته القری و بهما نهر نهر مرو و الرود و ما بین توصیف یکوی می شود
 که حد شمالی او مرو و الرود و حد جنوبی او غر باشد و فقه غرستان سورین است و صاحب مراند یکوی که در شش
 میان سورین و مرو و الرود و در مرحله است و در آنجا یاقوت در عین حد و در آنجا کشته که ده فکی نیست و در آنجا
 غرستان را به ضبط کرده اند و همچنین حد و ولایت خور نیز درست معلوم نیست و از قرار یک یاقوت میگوید
 بلا و باره موشته و اسفند و بهی مع ذلک لا تتطوی علی مدینه مشهوره و اکثر اقال فیها قلعه لقال لها فیروز کوه فیها
 لشکر ملوک و آنچه که معلوم کرده ایم غرستان در مشرقی ولایت هرات و جنوبی ولایت جوزجان که خاک او اتصال
 به خاک مملکت خور دارد و ولایت خور بخوی به جبال شحات و قبل باذخاست و ولایت خور در شمال مغرب کابل و
 شمال مغرب غرستان است و ده زکی از قبضات معروف اینجا است و زمین داور در جنوب و جنوب مغربی خور است و در اطلسها
 بلخ و خور در جنوب مغرب بلخ فقه معین کرده اند که در عرض سی و پنج درجه و پنج دقیقه شمالی و در طول شصت و شش
 درجه و پانزده دقیقه مشرقیت و دیگری بلخ خوری ضبط است که در مغربی غرین است که در عرض سی و سه
 درجه و چهل دقیقه شمالی و در طول شصت و هشت درجه و سی و پنج دقیقه مشرقیت و صاحب تاریخ فرشته در احوال
 سلاطین خور میگوید چون اغا الدین حسین پادشاه خور در گذشت اولاد سببش که ایشانرا بهشت حشر می کنند
 متفرق بد و فرقه شدند بیکر الملوک با میان می کنند که او را طایفه ارستان و ملوک بهیا طله نیز خوانند و دوم ملوک خور و
 و غرین که اول ایشان قطب الدین محمد است که ملک اکیال شهرت دارد و او و بهرام شاه غزنوی است و فیروز کوه
 بنا نهاد و در و شش سلاطین بزرگ پیش کیش و بهرام شاه بران مطلع شد او را از غور بغرین طلب و ابش مجوس
 ساحش و بعد از چند روز مسموم گردانید و این اول حد است که میان غوریه و غزنویه اتفاق افتاده است
 الفقه ولایت خور را است با حان درست خور کرده اند و شکل بر حصون منیع و اطواد عالمه و اطارات و حشام خور
 حشام است و در اطلسها مقدار وسیع میان کابل و هرات و قدر نازک خیالی میگردانند که به سنو معلوم نکرده اند و بهر
 بعضیها بهر سنو و همچنین ضبط نموده اند و در عرض و طول اینها که اختلاف بسیار است چنانچه در عرض و طول اینها
 که یکی قبضات معروف است و بعضی او را جزو غرستان و بعضی جوزجان میدانند و نقشه اروپا در عرض سی و شش
 درجه و سی دقیقه و در طول شصت و چهار درجه و هجده دقیقه معلوم داشته و در نقشه بلان در عرض سی و پنج درجه و چهل و شش
 دقیقه و در طول شصت و چهار درجه و سی و دو دقیقه ضبط کرده است و اینکه صاحب تاریخ فرشته ولایت خور را

۴۱۸
باب یکم در بیان هندوستان

هندوستان و سیاهانه نامید او تر خط است و در آخر باب یکم در بیان هندوستان و سیاهانه نامیده ایم
باب دوم در بیان ممالک هندوستان و سیاهانه
هندوستان اقلیم وسیع است و در جنوب آسیا است و بیشتر از نصف کره است و کجای اهل جغرافی در چهار فصله قسم
نموده است اقلیم جنوبی و لایانی که از رودخانه گنجه شروپ میشود و در حال او واقع شده است دو قسم هندوستان
یعنی و لایانی که از رودخانه سندسپاری میشود و در اطراف او است سیم شتریل یعنی ممالک مرکزی و جنوبی
سوزن اندیش یعنی هندوستان جنوبی اما گنجه شتریل بر ولایات شمال مشرقیت که حدود او رودخانه گنجه
آماسیندیک شتریل بر ولایات شمال مغربیت که حدود او رودخانه آماسیندیک میسرید و بعضی از اهل جغرافی هندوستان را
در سه قسم بزرگ تقسیم می کنند چنانچه هندوستان را بر این معنی خاص و دکن و سیندو و آما هندوستان خاص شتریل
ولایتی که در شمال رودخانه برنرود از صوبه های بهار و بنگال است و صوبه های اصلی یا ولایات مخصوص هندوستان
از انبقرات اگره کشمیر دلی گجرات لاهور مالوه ملتان آوڈ و راجستھان
بنگال بهار انداماد اجمیر اما دکن بحسب لفظ که لغت هندوستان یعنی جنوبیت دلالت بهر ممالک دارد که
در جنوب هندوستان واقع شده اند ولی بحسب اصطلاح شتریل بر ممالکی است که فغانین هندوستان و گرنایانیک در وسط
مغربی محط هندوستان قرار است که اسامی ان ولایات از انبقرات است ولایات گندیش اوزنگ آباد سجاد
ملکنده قنمت مغربی برار ارنیه ناز نرن سیرگرنش یعنی سیرکارات شمالی اما سیندو شتریل بر برید قطعات
و نواحی جنوبی رودخانه گنجه شتریل است و ولایات اوزنگ آباد است گرنایانیک میسرید و سجاد و لاهور و گجرات
گلی گنیش است و پس از این بنای انگلیس از این بنای مغولی کاست و اکنون اگر ممالک در نصف کره است و در
انگلیس در هندوستان از انبقرات است ولایات بنگال بهار انداماد دواب دلی ارنیه سیرکارات گرنایانیک
و قنمت اسیور و قنمتی از اوزنگ آباد و ولایات مرآت مغربی که شتریل بر جزایر بنیای و سارانت و قنمتی از گجرات است
که در چند کلمه است و آنها نیکه باج گذار انگلیس و عهد و میثاق دارند در جانب شمال نواب آوڈ و سینک و اجمیر است
که او را ولایت راجه نوبت میگویند و بنو بتریل کنند و راجه های نوبال و حاکم مالگرا است و در قنتمیای مرکزی راجه نوبت
و نواب حیدر آباد و راجه بیکار در گجرات و راجه سنده و سجاد پور و در جنوب راجه های میسور و کور و کور است و ولایات
که سابقا بر رانه تعلق داشت بسیار وسیع و آباد بود و ان ولایات بدو قسمته شده بود یکی رانوه می گفت مغربی
و دیگر را برانوه می گفت شرقی و از نواحی مغربی بنظران یا انگلیس تعلق گرفته است و نواحی شرقی در نصف کره است
پو می مندیم خودشان است و مرآت شرقی آنها نیست که در نصف کره رانیه میسور است و او چین بر مرآت مغربی است
و ولایاتی که تعلق به یک دار و شتریل بر اکثر نواحی واقعه لاهور و ملتان و مغربی قنمت دلی و بزرگترین حصه ولایات
سیک را که در جنوبی کشمیر است پنجاب میگویند و مرآت سیک کوید اکنون کل ممالک سیک در نصف کره انگلیس است و پنجاب
و بر این بنایان و بنو بتریل است و قنتمیای نظام الملک یا حاکم دکن شتریل بر ولایات ملکنده و حیدر آباد و سیندو
و قنمتی از اوزنگ آباد و قنمت مغربی برار است و پاکت انجا حیدر آباد است و جمعیت بمقرفات انگلیس در هندوستان
برشاور و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه و سیاهانه
که تعلق نظام الملک دکن دارد که یکی از معاهدین انگلیس است و ده ملتان است و مسلمانان این ولایت را کشمیر و ملتان

رستن بود برخی سکن نوکونید و از نزدیک شهر کشا کشیده و پس از بربان بسیار بجانب مشرق دایره بزرگی در دور حبال
 انداخته میکنند و فتنه بکند بجانب مغرب چربان بنیاید و آسام ظاهر شود و در مملکت بنگال برو دغانه بگنجه متنی میگردد
 و مجرای او بگنجه رسد و بهر اریل است نیز بود آس از بربان از مشرق مغرب بزرگترین قسمت وسط هند و ستمنا را
 کرده و نزدیک بکوه بنگالی متصل میشود و این رودخانه بهر حد فاصلین هندوستان خاص و دکن است و رودخانه
 گوآ و دری و کپشت تر و گاو دری چندان شهرت ندارد منبع گوآ و دری در غربی قانر بنگال باشد و در شمال بنگالی است
 و بربان از جانب مشرق و از ولایت تعلق نظام الملک و برادر کشیده بر آب بنگال میریزد و کپشت که نیز در نزدیک بون
 از بنگال قانر بر مجرای و بربان و نیز به سمت مشرق و به آب بنگال داخل میشود و گاو دری از بربان بگنجه است و ولایت میثور کشیده
 در جنوب گوآ و گاو دری با متصل میگردد و اندک است که هم ایندیه از و ماخوذ است و بگنجه از بربان بنگال بگنجه است یعنی بگنجه
 که بگنجه در عرض سی و یک درجه و سی دقیقه شمالی و طول است در جوی دقیقه مشرق و جنوب رودخانه و دیگر بربان
 رودخانه داخل میشود و پنج از بربان چنان معتبر و بزرگ است که از ولایتی میگذرند که هم اینها از ولایت راجپوت میگذرند
 و شهرهای محمود شهر هندوستان کلکته است که نیش فرما قناری انگلیس است و دیگر شهرها بگنجه است که با بخت
 بهر سلطان بود و دیگری دلی و کشمیر و از کانت اما دلی که او را دلی نیز گویند در ایام اقبال و بهمنیت آبادی او
 بگنجه و طیان بود و لیکن الان زیادتر از یکصد و هشتاد هزار است و این شهر بخت هندوستان تا سال هزار و سیصد
 و نود و سی می مطابق بهر قصد و دیگری بود و دیگر که امیر محمود صاحب قران با بیشتر و اردو گشت قل و خوار کرد و زیادتر از
 یکصد هزار در حبس ابر و اقل رسد و در سال هزار و سیصد و سی می مطابق بهر قصد و بخت و بخت بگری تا
 نادر شاه نیز با بیشتر داخل شد و خان زن و دغان چندی ساله سلاطین مغول را که در بخت زیادتر از ده طیان بودند
 صاحب نمود و زیادتر از یکصد و هشتاد هزار نفر حبس الا و ارباب است و از آنرا خانه و امر نیز بر این ولایت خوار و
 زیاد رسیده است و بیشتر بگنجه است و دیگر میثور در در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 سپاهیان هزار که پدر بونو سلطان در کیمارنی در نزدیک او مدفون و بیشتر از اکثر کلبیس سرداری سرکار زن و
 در سال هزار و سیصد و نود و سی می مطابق بهر قصد و بخت و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 و نود و سی می مطابق بهر قصد و بخت و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 بخت که با بخت است و بیشتر از کپتن کلینور در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک می مطابق بهر قصد و بخت و بخت
 بگری خوب حراست گزیده ان چند اسم و اوازه او در اطراف انتشار یافت و بسیار است در اندام و شهر مشهور است در
 بیشتر در قدیم بر بنگال سکن داشتند و جمیع بیشتر فرون ارشد هندوستان است و از آنجا قدیمه نیز بیشتر بسیار است
 و بخت بزرگ او قبل از آنکه او رنگ زب خراب کند در میان هندوستان بسیار شهرت داشت و هندوان چنان بر بنگال
 در ایام مخصوصه روی میآوردند که بکسر اسلامیان روی میآوردند و بسیار از سال هزار و سیصد و هشتاد و پنج می
 مطابق بهر قصد و بخت و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 الملک است جمیع بنگال بخت و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 و شش می مطابق بهر قصد و بخت و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از
 بخت و ولایت از همان اسم است و بخت بگری که در دغانه کاهن و بخت است حیدر علی سلطان یکی از

۱۱۵۱

۸۰۲

۱۱۵۱

۱۲۰۷

۱۱۵۱

۱۱۵۱

عنه

کسی که از اهل اروپا وارد شد بدین گمان بود که در سال هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی مطابق هند و چهار جزایر بنام بنگال
رسید فلکته پانچت شاهنشاهی انگلیس است که قبل ازین در بایست متصرفات غریب انگلیس ذکر شده است ولی بیان ما جزایر
که در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هشت و شصت و هجری اتفاق افتاد در اینجا فراموش شده که بیان
شود لازم است سراج الدوله نواب صوبه بنگاله پس از آنکه با انگلیس عهد و پیمان بست خلاف عهد کرده با لکبری بسیار
کلکته را ضابطه کرد و صد و چهل و شش نفر با سپاهان قلعه را که انگلیس بودند در سیاه چالی انداخت که همان شبانه صد و شصت
و شش نفر از آنها هلاک شد و کلکته را در سال دیگر انگلیس تصرف کرد و پنج پل در خیال اتفاق افتاد و سراج الدوله که فرار شده
و با سپر خود هر دو کشته شدند و پنج بزرگ بستی را که کوئل بنگاله در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و
هفتاد و هجری کرد و پس از آن بلغ لار در شهر راکش و لشکر بایان انگلیس سه هزار نفر بود و سراج الدوله هشتاد هزار جمعیت
داشت و پس از این فتح بنای شاهنشاهی انگلیس در هندوستان آن حکام یافت متوجه بمکه گردید بستی مقبضه است
در شمال جنگلی و این فتح در بیستم جون سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق اوایل شوال هزار و صد و پنجاه
هجری و اقصای هندی بمکه جنگلی شهر کوچک است و لیکن از شهرهای قدیم بنگاله است باین شهر را نیز انگلیس در سال هزار
و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هجری در زیر حکم کستین گوشت اخذ کردند و اکنون غراب است
و از آثار قدیمه بسیار دارد و اول جنگی که فیما بین انگلیس و نواب بنگاله روی داد در سال هزار و شصت و هشتاد و شصت
مسیحی مطابق هزار و نود و نه هجری بود و درین مدت بعضی وقت بقلعه بعضی وقت بهمد و پیمان رفتار می شدند
تا در سال هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هجری جنگی بنگاله تصرف انگلیس آمد و پس از سلطنت
در هندوستان استقرار پذیرفت و شهر مشهور گونگ که خلق بدولت پورنگال دارد در متصرفات پورنگال و در
و بنگالی و غیره دریاچه شتاد و شتم ذکر شده است چینه پانچت بهار سیصد و بیست هزار جمعیت دارد و چون بنگاله
بنگاه هزار و یکصد و نوزاد دارد اگر در درود خانه بنگاله است و قوی در سلطنت اکبر شاه پانچت بود و الا ن تابع
انگلیس است که در سال هزار و هشتصد و سی و مسیحی مطابق هزار و نود و بیست و هجری از تصرف فرات به پورون آوردند و باین
شهر در وقت اکبر شاه بسیار آباد و معمور شد ولی الا آن غراب است و اکبر شاه خود را سهوا در سال هزار و شصت و پنجاه
مسیحی مطابق هزار و چهارصد و مسموم شد لا اله الا الله ختم سلطنت کامل است و او پانچت حاکم ملتان
اسماست و درین شهر آثار قدیمه بسیار است و در پنج هندوستان اسلامیان قبل از آنکه قتمتهای مرکزی
هندوستان را صاحب شوند درین شهر نشین شدند و در وقت هما یون شاه پدر اکبر شاه که نهمین خود را اسیان
قرار داد بسیار آباد و چند جزایر هندوستان لگاده پورنس و مالدووس و سیمان است و دویست و شصت میل
طول یکصد و چهل میل پهنا دارد و جنگلهای سخت این جزیره فراوان است و دریاچه شتاد و شتم ذکر شده
شده است متوجه بمکه گوید مملکت لاجپور و کشمیر اکنون در تصرف دولت انگلیس است و ما پیشاور و تصرف بنگال
در ابراهه انتی و در هندوستان حیوانات وحشی علی الخصوص قیل و ببر و کرگدن و قرال و آهو بسیار است و ببر
نیز در کوهستان شمالی یافت میشود و گامیشین پای وحشی و افعی نیز در نیولایت پیدا میشود و در قتمتهای جنوبی این قلعه
کو سفندران عوض بیستم مو دارند و شتر خندان درین ولایت نیست و از اجزایرات بهترین الماس است که در
در معدن کلکته است و دارالعدال کاشانی هندو مشرق در کلکته و مدرسه و میانی است و در چندین قتمتهای

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

دورانی
نشد و خواجه
دکن خوانند
لکنو خوانند
قسطها

شمال مغرب بیابان کویر است که اورا اندرین دوزخ میگویند یعنی بیابان کویر هندوستان و پانچت ایالت
نام دارد که دریای کوه بلندی واقع شده و یکصد و نود و سه میل سیاحت جنوب و مغرب اگره است و این ولایت را برادر
نیز گویند ششم دلی است حد شمال مغربش ولایت لاهور و حد شمال مشرقش ولایت میری گنور و حد شرقی اورا همیل کند
و گنجین حد جنوب اولایت اگره و اجپیر است و حد غربی او صحرائی ملتان است و پانچت ایالت باسم دلی شهرت دارد
که جهان آباد نیز گویند و درین شهر مسجد جامع است که از منک مرمر و منک قرمز ساخته است که در عالم نظیر ندارد
و این شهر در کنار رودخانه جمنه است و چهارصد و بیست و نه میل بمبت شمال مغرب الله آباد است و درین شهر
شاهزاده کان منول که از نسل سلاطین مغولند سکنی دارند و اسمش همی نیز علی الظاهر بر اینا اطلاق میکنند و دلی را
هندیان دلی بنزد باد و تشدید لایم تلفظ کنند و گویند که حد شمالی او سیال و جنوبی او اسد آباد است
و طول این ولایت دو سبت پنجاه میل و پهنای او صد میل است و جمیع صفح این ولایت هواری است و چندین رودخانه
دارد و پانچت ایالت لکنو است که در کنار رودخانه جمنه است و یکصد و بیست و هفت میل بمبت شمال مغرب الله آباد
واقع است ششم راینل کند است که اورا همیل نیز گویند قریب از قنوج دلی بود اکنون حد است و در سمت
دلی است و پانچت ایالت بریلی است که یکصد و پنجاه و شش میل سیاحت شمال مغرب شهر لکنو واقع شده است و
که پنجاب نیز گویند حد شمال کشمیر و جنوبش ملتانست تقریباً سیصد میل طول و دو سبت و بیست میل عرض دارد و
این شهر نیز لاهور است که باسم ولایت موسوم است که در کنار جنوب رودخانه راینی که یکی از آنها حنسه است
افتاده است و راینی را قدما می یونان میگویند و دوره این شهر با غلات خارج جفت میل است و
درا طرافش دیواری از آجر کشیده اند و این شهر دو سبت و ده میل سیاحت جنوب کشمیر سیصد میل بمبت شمال مغرب
واقع شده است و هم ملتانست که حد شمال لاهور و حد جنوبش اجپیر و حد مشرقش صحرائی بزرگی که در
به دلی امتداد دارد و حد مغربش افغانستان و قدما را راست و ملتان پانچت ایالت نیز با اسم او شهرت دارد
قدما منصوبی دارد و این شهر قریب برودخانه چناب که از آنها حنسه است واقع شده است و دو سبت و بیست
سبت جنوبی لاهور و سیصد و ده میل بمبت جنوب مشرق قندیار است و بهم کشمیر است و در شمال
هند و شش تا حد شمالی او جبال جمالی و حد مشرق و جنوب ان لاهور و حد مغربش رودخانه ایندوس است و این ولایت
کو هسار است و اکثر جبالان تخت است که مال و دو آب عبور کنند و هوای خوش و ارضی سبز و گلش دارد و چندین
درین ولایت است بر بکر از نه دریاچه و این است که در مابین شمال مغرب کشمیر واقع شده است ایالتی اینجا بسیار عیش
و خوشگذران میشوند اکثر اوقات جو قهقهه در کنار دریاها و رودخانه بهمانی و صیافت مشغولند و درین ایالت
دین هندوان است و اختلاف کلی دارند و سمانان نیز درین ولایت بسیار است و کشمیر پانچت ان ولایت
و درین شهر چندین چشمه خوب و خانههای اینجا اکثر و مرتبه مرتبه است و این شهر دوازده هزار و دویست و
چنیل بمبت مشرق شهر کامل واقع شده است و شهر ویران ولایت اسلام آباد است و از دهم
حد مغرب و شمالش اجپیر و حد مشرقی اسد آباد و از رینه و حد جنوبش ولایت کندلش است و این ولایت در میان
روسی قابل توجه است و قسمت شده بود که هر یک در یک ایالت و ششند و شهرهای معظم این مملکت
این مملکت اوچین است و دیگری ایندو است اما اوچین شهر عالی است شش میل و ده است و بر ج و بار و حکم

۴۹۴ باب یکصد و نهم در بیان هندوستان

و اردو در کنار رودخانه سیمر است که آب او برودخانه چنوبل میرزد و اما اندو در جانب جنوب شهر اومین است که است
 میان انماست و هشت میل است سیمر و هم کرات است که پنین شمال است و دوست میل طول است و یکصد
 چهل میل عرض است سمت مشرقی او پنج گونی و جنوبی او دریای محیط و مغربی او پنج گونی است که بعضی گفته اند که سیمر
 انولایت را حرا که تصرف دارد و پایتخت انجا آباد است که شش میل و دوه است و دوازده دروازه دارد و دوبره
 احمد تار که بانی این شهر بود از شک و محراب ساخته اند و این شهر سیصد و هشتاد و یک میل بکانب شمال مغربی
 بمشال شهر قنای واقع شده است و مملکت کرات نیز از مالک عربی هندوستان حساب میشود و که کرات شهر
 سورت است که چهاردهم سورت مد مغربی او بلوچستان و صد و شش فرساجمیر و شمالی او ملتان و جنوبی او
 دریا است طول این مملکت اندو دهنه رودخانه سند تا مجید و ملتان سیصد و شش میل است و این
 ولایت سمور و ریگ زار است و باد های گرم بسیاری وزد و هوای در تابستان شدت گرم میشود و بیشتر سلسله
 ولایت مسلمان است هندو نیز دارد و پایتخت انجا حیدر آباد است و این شهر سیصد و چهل میل بکانب جنوب مغربی
 واقع شده است و شهر دیگر انجا تخته است که در جانب جنوب است و در تخته سر و خوب بعضی آید و این شهر از جمله اشعار
 شکوی شغای هندوستان است که گفته اند سرودی جو قدرت و جبر حق نباشد کل چون رخ زیبای تو باقی نباشد
 و شهر دیگران مملکت شکار پور و خیر پور است که در جانب شمال است و در دهنه سند بطول این مملکت جارسیت
 و در شمال مملکت سند و شمال ولایت هندو و ولایت معروف سیوتستان است که در جنوب مشرق مملکت قنای و عربی
 رودخانه سند واقع شده است و در تصرف افغان است و هندوستان جنوبی که مالک کن دودا
 مشهور به هفت ولایت است اول گندیشیل است که با سین هله نیز خوانند که در شمالی او مالو و در مشرقی برار است
 ولایت بر حصول کوهار است و پایتخت انجا برمان پور است که یکصد و پنجاه میل در جانب جنوب شهر اومین است
 و این شهر وقتی نیز پایتخت کن محو شد و در کنار رودخانه چنوبی است و دوست و ده میل بکانب مشرق شهر سورت
 که از تاج کرات واقع است و هم دولت آباد است حدش از کشمیر و حد مشرقش برار و در مغربی او حمالان
 و اسم پایتخت انجا اورنگ آباد است که با سم اورنگ زیست و این شهر در صحرای صحرا واقع شده است و اطرافش کوهرستان
 و یکصد و ده میل بکانب جنوب مغربی برمان پور واقع شده است و ایضا دولت آباد نام قلعه بزرگ است که در بالای کو
 پاره نباشد است که بقدر ده میل است شمال شهر معظم اورنگ آباد است و بعضی صوبه دولت آباد را با سم اورنگ آباد
 نیز می خوانند سیم حیدر آباد است که با سم پایتخت انجا معروف است و حیدر آباد شهرهای معروف هندوستان است
 و در شمالی او برار و در مشرقی او سیراوتش و در جنوبی او رودخانه گشت و در مغربی او دولت آباد و حیدر آباد و در جنوب
 صوبه گلبرگه است که در درجه سیم حیدر آباد است ولایت بدین نیز جزو این صوبه است و شهر بدین در شمال مغربی حیدر آباد
 است است چهارم حیدر آباد است که در مشرقی کان کن است و با این دو رودخانه گشت و بدین واقع شده است و در
 الماس که دارد و اسم پایتخت نیز حیدر آباد است که یکصد و پنجاه میل بکانب جنوب مشرق شهر پور و سیصد و شش میل بکانب
 مشرقی نیز واقع شده است و شهر معروف انجا پونا است که برار است که از مالک معظم کن است حدش از مالو
 و اندک آباد و در مشرقش ارگه و در جنوبش گلگنده و در مغربش دولت آباد و گندیشیل است جزو معظم انولایت تابع راجه
 حرات مشرقی بود و باقی تعلق نظام الماک کن است و آنچه که تعلق بر اجداد است بقدر اقصی و پنجاه میل طول و دوست میل

عمر داشت و پانزده شهر گوناومت و درین ولایت جنگلی بسیار است ششصد و بیست و شش دشت و ولایت بسیار و کجایه
و حد مغربش را رود مشرقش بی شکاله است و شهر مشهور آنجا مقبذه پور و کونکات است و جمعیت سیرکار و سنس است و این نیز
کارات پنج ولایت است ازین که در واصل غزنی بی شکاله واقع شده و این پنج ولایت هر یک ازین دارد که بیان میشود
و هر را سیرکار شمس گویند و اول سیرکار گنڈو است که سابقا تعلق به نظام الملک داشت ولی اکنون او نیز از
انگلیس است که در شمالی گزنا تیک و بعد از آن میل بطول بی شکاله کشیده شده است و اجزای دیال را و مسوار و
اجزای اندونی او کلا جنگستان است و قصبه کان دور که جزو سیرکار گنڈو است بمسافت سی میل یا پنج و نیم
کان و میلی که پانزده سیرکار انگلیس است واقع شده است و قصبه سیرکار کان و میلی است و این شهر در کنار رودخانه
آن واقع شده است و در شمال شرقی سیرکار گنڈو است و سیم سیرکار لالو است و شهر معروف چهارم سیرکار
راجه مندری است که از شهرهای آباد هندوستان است که در کنار رودخانه گنڈو دوری سی و پنج میل بالاتر از دهنه رودخانه
واقع شده است پنج سیرکار چیکه گول است که یکصد و پنجاه میل بمبت شمال شرقی شهر راجه مندری است و این شهر
قریب بمکنار دریا واقع است و یکصد و شصت میل بمبت شرق و شمال شرقی شهر حیدرآباد است و این چهار سیرکار
آخری از ساحل شمالی رود گنڈو است و نامرداب جنگله ولایت دراز کم عرضی است و یکصد و پنجاه میل طول و از مسافت
میل تا هفتاد و میل عرض دارد و از طرفی بدربار و از طرفی بمکنال و کوه محمد و است و این چهار سیرکار از راناز غزنی سیرکار
گویند یعنی سیرکارات شمالی و در ساحل هزار و صد و هفتاد و شصت هجری این چهار سیرکار را نظام الملک و این
فرمانده تقویت کرد و در سال هزار و صد و هشتاد و دو هجری انگلیس علیه ملو و از تصرف دولت فرانسه بیرون آوردند و آنجا
نیمین شکاله هندوستان حد مشرقی او ساحل کار و متین و حد غربی او ساحل بمبار است و مشتمل بر پیش و
اول بمبار است که مابین ولایت گنڈو و ولایت کوپین است و حد غربی او دریا و شرقی او جبال فاکر است
و پانزده ایجا کلی گنڈو است که در کنار دریاست طول این ولایت یکصد و سی میل و عرض آنجا شصت میل است و شهر دیگر اجزای
جزایست و در اصد کیا ضبط کرده است و دو صم کناره است که در شمال بمبار است و او نیز بطول ساحل واقع شده است و
ایجا سنگلاخ است و فیما میان سنگلاخ و شهر کلی گنڈو یکصد و سی میل است و سیم ساحل گنڈو و کونکات است که اقصی ساحل مغربی است
و پانزده ایجا تری و در آنجا چهارم ساحل کار و متین است که ساحل مشرقی همین شکاله است و سواد معظم آنجا در
و مدرسن است و خارج نیز گویند و اسم قلعه است که در آنجا دولت انگلیس ساخته اند و گویند و ششصد و چهار میل بمبت مشرق
سیرکار گنڈو و این میان مدرسن و کلکته یکصد و سی میل مسافت است پنج سیرکار است که از عرض بازده درجه شمالی تا
بازده درجه شمالی و از هفتاد و چهار درجه و پنجاه و پنج دقیقه مشرقی تا هفتاد و شصت و شش درجه سی و پنج دقیقه طول مشرقی است و
در هر یک جنوب نیز عرض افکثر است و این ولایت در تصرف قیوسلطان بود و پانزده ایجا سیرکار گنڈو و یکصد و
میسور است که بمسافت دو میل در جنوب مسافت سابق واقع شده است و شهر سیرکار گنڈو و سیم است که در رودخانه کار
واقع است و طول آن سبز و در عرض او یک میل است و شش سیرکار گنڈو است که از سیرکار گنڈو بطول مجموع
کار و متین بر یکصد و هشتاد و شش درجه است و شهرهای او و مجاور و دیو و کرا و ویرجی و ناوایی و آنگات و غیره است و
طول این ولایت یکصد و هفتاد و شش است و از یکصد و شصت میل تا هفتاد و شصت و شش عرض دارد و رودخانه معروف این ولایت
کار ویری و دیگر رودخانه است و آنگات شهر معروف است که در رودخانه پلیر است و هفتاد و سه میل کاتب جنوب

باب یکصد و هفتم در بیان هندوستان

واقع است اما انهار هندوستان اول رودخانه گنجن است صاحب آفة الیاء گوید گنجن بومیان هندوستان گفته اند که معنی او رفیع و عظیم است و منبج این رودخانه جوی کوچکی است که از نزدیک قطعه برف کوه که به سده است و در جنوبی جبال رفیع بهیچان که با این تانارو هندوستان است که فی بین عرض سی و یک درجه و سی و دو درجه شمالی و هفتاد و هشت درجه طول مشرقی تا هفتاد و نه درجه طول مشرقی است و این رودخانه در عرض سی و درجه و دو دقیقه برودخانه آلوک نند که متصل میشود و چندین نهر دیگر با و داخل میشود که در آنجا گنجن میگویند که از انقال بهایان او در اینجا از هشتاد و نود تا صد و نود است و در طول خود چندین رودخانه عظیم دیگر را داخل می یابد و در وقتی در غایت صفت و چهار درجه و سی دقیقه او بدو شعبه تقسیم میشود شعبه کوچکی که بعد از گذشتن از فلاته بجنش که در انضباب دارد و شعبه بزرگی که با سیم بوده شهرت دارد پس از آنکه پنجایح کثیر را قوت تمام برود خانه بزرگ برهنه شود و داخل میشود در وقت سیلاب بنا آید میل از دهن او بمقدار چهار میل بهنا و هشت فوت عمق بهم میرساند و گنجن نیز مثل مصر و لسته سپین بزرگی دارد و یعنی شکل مشابیه احدات میکند که امتداد این دانه از مشرق تا مغرب و دست میل است و ازین دانه چندین دانه و دشت سیلاب عظیم داخل میشود و منجر جسم گوید در بعضی از ستودات خود دیدم ولی اکنون در نظر منم که از کدام کتاب و نسخه نقل کرده ام که منجر پشته رودخانه گنجن و چشمه است که از سمت غربی جبال کنن تن در در حاکت قوت بر میخیزد و آن دو چشمه بقدر سیلاب بمبت مغرب جاری میشود و بعد از آن باول سلسله جبال جمالیه میسند و از اینجا سبب جنوب میگردند و دیگر که منظر میشود که از اینجا رود گنجن می خوانند و در زبان هندی رودخانه را گنجا میگویند و یعنی برای شوکت و عظمت بزرگ باخیز خوانده اند یا الجبالین رود خلیفه از دانه های غنی جبال شاه قمر جاری خود را برود خود شکافه مقدار چهار میل باین ترانان مقام که اول بجبال منوره رسیده بود جاری میشود و درین خانه بجاری داخل می گردد و بهوت تمام سرازیر شده از دامن آن طرف کوه بیرون آمده داخل سطح غطلی میشود و از آن است که سناحانی بصیرت منجر این رود و نظیر از سلسله جبال مسطور و استانه اند و بعینه هند و پادشاهان غار را سلسله کا و پادشاهی کرده اند که احترام او در نزد ایشان زیاد از خداست و این رود و نظیر آن استخر منور بمبت جنوب و منور و حرکت آمده در میان جبال که دشمن میکنند و از ولایت سری نگر که از کوه پامه ملک است میگذرد و تا سبب بعد از طی مسافت هشتصد میل راه در بیله می شهر بر تو و از آنکه افقی ملک شمالی و طی است از کوهستان غلاش و در ملک هندوستان میشود و ازین مکان که اقل خاک هندوستان است بقدر نرود و دست میل راه یک رودخانه صاف مسواریت که قابل کار کردن گشتی است و از مالک خرج اقوامی هندوستان گذشته با باز و دهنه بزرگ که شکل مثلث احدات میکند داخل بی سنجال میشود و هر دهنه او از رودخانه تمیل شدن بزرگ تراست و در ایام طغیان این رودخانه که هر ساله در موعدهین واقع میشود و بقدر ده دهنه آب اند رودخانه بالا تر میخیزد و با اعتقاد هندوسین و گنجن بر منفعت ترین رودخانه های عالم است و هندوان بر این رودخانه اعتقاد عظیم دارند که او را منظر کل صانع مطلق دانسته اند او را احترام عظیم نمایند و هر ساله چندین هزار زقار بزیارت او شتافت و چند روز در درواخل او می نهند کرده جان میدهند که هر که بدن خود را باب آن رودخانه نهد و شود باز معاصی پاک میشود و هندوان چنان میگویند که هر چند این رودخانه از آبهای آشتی است و با اعتقاد من مسویر و یکسان انسان خاک فرنگ جسمه او که ما در ای جمالیه است عبور نکرده است و قوم رودخانه خود میگویند تراست که او را برهنه نوز و نوز که از جبال منور

نیز رودخانه است

۲۰
مکه در میان
بسم که در جنوب
نامبرد و مشهور است
ولایت است
سبب جنوبی است
دارد در جنوب
شمال شرقی داخل
مکه

حسینیه رود که در جنوب و این دور و عظیم رود و طرف مسند جبال منور جاری شده و هر یک راه خود را سمت دایر گرفته
بر تپه را بعد از انقضای بهر میرسانند که زیاد از یک ترو چهار صد میل میشود و رودخانه که در جنوب از اندامی سرخشته نشین
سمت مشرق مکه تبت امیرود و او را اهل تبت سنن میگویند و از جنوب شهر تبت یا لانتا که پایتخت تبت است گذشته
از اینجا سمت جنوب مشرق میگرد و بعد دست می مکه تبت میماند که تبتا حدود دوی اقلیه چین است میرسد و از آنجا
باید فیه سمت مغرب می رود و از مسلاوایت است که در این مکه تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا
میل میکند و پس از چنان چندین میل با این جانب جنوب حرکت میکند و بعد چهل میل بریامانده برودخانه که در جنوب
شود و بعد در تبت میل فلانکه برود و در جنوب مشرق میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
رودخانه تبت در دست بسپانان معلوم شده است چرا که مکه تبت جزو چین است و خزانه را در این رودخانه و اهل
از سر راهی بسته اند و لی چنان نیست که حیاء و سهواً گاهی باقی یافته باشند ششم رودخانه ایندوس است که رودخانه
نیز گویند که تقصیل او مکرر گذشته است که این رودخانه از جنوب شهر تبت گذشته اندازا قریب بمکه تبت او را منور میگویند
و این رودخانه تبت در اصل و نه که داخل دریا میشود و جزیر و شیل مثلث انداخته میکند که با تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
این رودخانه میانان بزرگی است که در تبتا است که بعد از انقضای میل با یکصد و پنجاه میل عرض دارد
چهارصد و رودخانه تبت است این رودخانه تبتا جبال مکه تبت از سر راهی مکرر رودخانه و از دلی و اگر گذشته و در
آباد داخل پنجس میشود و رودخانه کوئی است که از جانب مغرب تبت و تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
تبتا است که از شمالی و ولایت غنیه و آن در جنوب و طول تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا
داخل میشود و از سر راهی تبتا که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
تبتا است که از سر راهی تبتا که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
میشود و رودخانه که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
و تبتا که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
میکرد و در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
میان مکه تبت و چین مکه تبت است و رودخانه تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
در رودخانه که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
گذشته بجا که از جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
دین بجا که در تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
و بر این اندام رودخانه تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
دو درجه تا مغنا و چهار درجه مشرقی واقع شده و تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
طول دو دویک و نصف عرض دارد و اکثر سکنتین جزایر مسکانت اما حسن تر از مدیونس و جنوب از آنجا
دیونس و در جنوب مغرب چین مکه تبتا میماند و رودخانه که در جنوب تبتا میماند و رودخانه که در جنوب
و طول مجموعها از شمال تا جنوب با انقضای است و مسافت انها نایب که گویان سخنند و ولایت میل است و این

باب یکصد و ششم در بیان اقلیم چین

چون از آن وقت درجه ستالی تا جمل و دقیقه خط استوا و از آن وقت تا دو درجه و جمل و دقت طول مشرقی تا مستند و درجه جمل و دقت طول مشرقی اتفاق افتاده اند و درین جزایر شکل بسیار است و بسیاری بزرگ محصورند و کنگره ها و فاما نشان از آنکه یکدیگر جداست چنانچه هر که در ملک خود و با غنی خود خانه دارد و در هر یک از مسلمانان است و دنیا و جبران و همان توارزند و حاکم آنها خود مختار است علی سر سال و در بار خیز و سیمان می رود که در آن دشت کلین است و این جزایر به ندره مجموع تقسیم شده است و بزرگترین مجموعه آنها از بیت لک تا بیت چهار لک طول دارد و با یکدیگر کمال موافقت و موافقت دارند و بهیند و ستان نیز سفر میکنند و سکنه هر کدام ازین مجموع با شغل معین دارند چنانچه در سته زر که در سته بخار و سته کوزه که در سته قفل ساز و سته بویا باف و سته کفش و سته دوز و سوهی است و از یکدیگر جداست بزرگ اهل اروا و با سازگار است

باب یکصد و ششم در بیان اقلیم چین یعنی چین

شاهنشاهی چین اقلیم وسیع عربی است که در جنوب مشرق است و واقع است و از پیشین است و سرایر یعنی چین خاص و چین شرقی و چین غربی نام دارد و این نامها در سته چین و سته چین یعنی تبت و چین شرقی یعنی چین و چین غربی یعنی چین است اما چین خاص در شمال افتد و با ناما در ستان و در مشرق با محیط و جنوب با دریای چین و ملک تان کون و در غرب با تبت است و چین ملک آباد و مؤمنان که آسمان آباد و ترازو و ملک است و در میانهای نافع و خاک حاصل خیز و باد دارد و این تبت در جنوبی قسمت منطقه معتدله واقع است و صفا اقلیم او مرتفع است از یک سمت نیکه و بجهال عالیله قالیج هرگز نیست و از سمت دیگر محد و محیط خیزی است که بواسطه این دو هوای اسباب سالم و سازگار است و اهل چین شاه شاه خود را شاه نشاء و وسطا حکم میکنند و چنان خیال پیروده دارند که ملک ایشان در وسط دنیا است و ملوک بکرد در اطراف ایشان برانگه شده است چنانچه ستارهای کوچکی در دور ستاره بزرگ برانگه شده است و در وسطا بزرگ بین آنچه که معلوم شده است و بزرگ است که او را با نور روز میگویند یعنی رودخانه و دیگری بزرگ است و طول مرز رودخانه اول دو هزار و نهصد و سی و هشت و ثانی سه هزار و دویست و سی و هشت میل است و منسج این رودخانه جبال تبت است و مصب آنها با نهری یعنی بحر الاسفر است و کل این در اقلیم بسیار است که رودخانه را با آنها یکدیگر بیکجه سمولت محل نقل شیاء وصل کرده اند و این کار اول از آنها اختراع شده است و این کار با فایده و ولایت بر شعور و سرخس و خلق اسباب دارد و این کشت با کتری از هزار میل فتر طول دارد و چنانچه کشت با نهای که از کشتون تا یکین که با تخت شاهنشاهی است تقریباً دو هزار میل است و چین گفته اند که درین وسیع شاهنشاهی فتر از چهار هزار مایل فتره دارد است و بزرگترین حد یکین است که با تخت است و دیگران شکیان و کشتون است اما یکین با یکین که با تخت شاهنشاهی است شهر معتدله و در جبهه است ولی جمعیت اسباب درست معلوم نیست بعضی نظیر اعراف گفته اند که سه طمان جمعیت دارد و این شهر وسعت و گنجایش انقدر جمعیت را ندارد که سه طمان نفوس در یکین باشند و آنچه که اقرب بصواب است یکین آن را با نصد هزار جمعیت بجا و احتمال زیاد و نقصان نیز دارد و شکیان با نفا با تخت شهر شاهنشاهی بود و در نزدیکی رودخانه رنگ نهری لگنت واقع شده است و این شهر آباد و معمور است چنانچه گفته اند شصت هزار نفوس دارد و احتمال بسیار نیز می رود

کشتن و بذر معجزه و از شهرهای مشهور و معروف است و او را بوسان گویند چنانچه گویند در هر سال
چین برای اهل اروپا و سایر بلاد و اوقاف غایت که لنگر اقامت آنرا از جهت اجتماع جمعی از اهل
و نفوس جمعیت چین بنا بر کشته اهل غزای چین و بر پایه چرخ معجزه یعنی سیاحت میان بوده است و در این
نود میان بوده است و در سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیح مطابق هزار و صد و پنجاه و شش هجری دولت میان بود
بوده است و بنا بر گفته لارڈ مکرتنی در سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیح مطابق هزار و دویست و دوهجری مسیح
سه میان بوده است زبان اهل چین بسیار مشکل و غریب و برای عربان تحصیل کردن او بسیار با صعب و دشوار
سجده صرف دارند و اهل اروپا هرگز آنرا از آنها را نمی دانند بدیندلی اهل چین با اختلاف حرکت و صوت
بآسانی معانی را از یکدیگر تمیز میدهند چنانچه لفظ چون با اختلاف صوت معنی اوقات میکند معنی اقا و یکچرخ و معنی و عود و مرد و
و عید و زندان بان و حواد و نماز است و لفظ است از دلالت دارد و بر شمال و سفید و چپ و شمال و عدد و صد و چندین
معنی و دیگر مترجم گویند منظور مصنف آن است که چنان نیست که یک لفظ بچندین معنی باشد و در موارد استعمال معنی
معلوم کرده بلکه اهل چین یک لفظ را بچندین معنی با تفاوت صوت و حرکت و خفته و غیره میگویند و بسیار از اینها را از اهل
درسی سال می توانند زبان اهل چین را بخوبی و درستی یادگیر و باقی و در قدمت اهل چین و کثرت جمعیت چین عربی و شصت
ولی بعضی از اهل جزایر برانند که سیصد میان نفوس دارد و بعضی چنان گمان دارند که این اخراق اهل چین است و بعضی
بر منصب میگویند که زیادتر از یکصد و پنجاه میان جمعیت آنجا است و بعضی دیگر که این تفاوت را از یک است تا یکجا و از صنایع
شریفه و اعمال غریبه که از اهل چین ظاهر شده است ایشان در صناعت از رویا میگویند که ششاید بلکه میتوان گفت
که از مصریان نیز بالاتر باشند چنانچه کوزههای حیرت انگیز و جامهای غریب و از نی گرفت با و کفنهای و سنج و سنج
بتوان فهمید که ایشان با بعضی الفاظ خیالی و هنر رسیده باشند و این بسیار مشهور است از قدیم چین و یواریز که اسم است
معلوم شده است که شصت و دویست سال بعد از خسی با کرده باشند که از صنعت و فدا و آثار شای مصون باشند و این
از دیر و کوهها میگذرد و طول و ضخامت هزار و پانصد میل در ارتفاع اوج و در قوت و عرض او و پانزده فوت است
و هر دو اهل چین ببل سبب و بسیار است و میانی بین و ششم که یک و موی سیاه دارند و زنهای ایشان با
کوچک دارند که از خرد سالی در قالب میگذرند که بزرگ نشود و کارخانههای چین مشهور آفاق است و بسیار
آنها کارخانههای زرگری و مقول بانی و چینی سازی و ابریشم و پنبه و کافه است و متاع کلی که از آنولایت
سجارج میرود چنانی است که مقدار بی شمار رساله با ننگند و سایر بلدان حمل میشود و اصل این ملت از کی است
و از چه وقت است تا معلوم است و اهل چین در قدمت نژاد و اصل خودشان انقدر رفت و دارند که عقل از
از نشیندن او انکار دارد و چنانچه خودشان را قبل از طوفان نوح سلطنت متقل میدانند و آنچه که معلوم و محقق شده
بنای شاهنشاهی چین از قوه می است بلکه عیال خود را بر داشته پیشین بی که یکی از ولایات شمالی چین است
سخننا و در هزار و پانصد و سی و هشت سال قبل از عیسی با شصت و شش سال پس از طوفان نوح در میان
مرغوبی بنای عمارت نهاد که در آن عمارت اوضاع حرکات اجسام سادی را ضبط فرمود و او حکم کرد که در دور
شهر یاد یار بکشند و خانه داده ها و قبال را برای جبار برای نماز و تفارق مقرر داشت و عید و منج را در
لرد و علم موسیقی را و اختراع نمود و علم کرد و در سال دوم مرتبه در وقت نقطه انقلابین برای خدای آسمان و زمین قربان

باب یکصد و ششم در بیان اقلیم چین ۵۰۲

لنگان نام است و این بندرگاهی است که اقل دولت لنگین و لنگینای سحر است که اقل است و سایر لنگین در هر پارس بندر
لنگین نام است و باد و است بین قرار است که معامله اهل اروپا از این بندر باشد و به بنادر دیگر سجا و رنکند و سالها بر این طریق
معمول بود و در سده هزار و هشتصد و هشت و دو سیاهی مطابق هزار و دویست و بی و هشت هجری آتش این بندر افتاد
بازنده هزار خانه سوخت و نفوس بی شمار تلف شد و انقدر زوال سجا و اهل چین آتش گرفت که جز هنای عز و صل
حساب اوراندا ند و در سال هزار و هشتصد و چهل و دو سیاهی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری دولت لنگین
باد و است بین پس از جنگهای بی شمار مسیح گروند و درین عهد نامه جدیدی بین مقرر شد که سجا و لنگین در هر
اقل است داشته و قونول دولت لنگین در چین بنادر باشد و اول سده گشت شون ثانی آمانی ثالث و
رابع پینگ پو خاص است و این چهار بندر آهری در سواحل مشرقی چین واقع شده اند و اما بیست و
که در این جنوب مشرقی بین نزدیک ساحل است و جزو رود چنان قابل است که بزرگ کشتی بزرگ در آنجا می رود
لنگین بندر و در اصطلاح اهل چین اشهری که در افرات و لفظ قونول است از شهر ترین و است و آنچه چنان است از ترین است
و آنچه بنام است از ترین است و شاهنشاهی این بین از طایفه تانار است که سده سیزده و سیست که بران
مملکت علیه کرده بقره تصرف دارند و طایفه تانار یک بار در ماه سیزدهم بعد از ولادت عیسی بر کوه سیزده
شدند و فرزندشان یکصد سال نیز مگرانی داشتند تا در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت سیاهی مطابق سده و هشتاد
هجری اهل چین تانار را بیرون کردند و باز در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت سیاهی مطابق ۱۲۲۹ هجری مستولی شدند و در
از بزرگان چین کشته شدند و اساس سلطنت را استوار کردند و درین چند سال اهل مملکت شخصی با پا دشاخی بجا
کرده و جمعی کثیر بر دو را و جسته اند و اندک اندک ولایات جنوبی چین را در تصرف دارند و تا پادشاه لنگین را فرستاده و
تانار چندین بار جنگ کرده و شکست خورده است و اگر تانار رستمان با عانت شاهنشاه لشکر رسید احتمال میرود
که باغیان را از پیش بر دارند و اقل چین بر تانار غلبه کرده با ایش از اقلیم چین از خارج داخل خواهند
کرد و با لنگین همی ایش از افرات خواهند نمود و از این زمان بپیکار اقدام دارند و دول غارتگر نیز در اطن از باغیان
اعانت می کنند و لنگین اسمی شاهنشاهی تانار که در چین تا بنای سلطنت نموده اند از سقا است

سال هجری	سال شمسی	تاریخ
۱۰۳۷	۱۶۲۶	خوابت — لی
۱۰۵۴	۱۶۴۳	گشتن — چچی
۱۰۸۰	۱۶۶۹	لنگان — می
۱۱۰۵	۱۶۹۳	بیکان — مینگ
۱۱۴۹	۱۷۳۷	لنگان — کین
۱۲۱۳	۱۷۹۶	لی — دینگ
۱۲۳۷	۱۸۲۱	لنگان — لی

۱۸۵۰ سیزدهمین — لنگان که او را بیست و پنج فرزند در سده سال هزار و هشتصد و بیست و هشت سیاهی مطابق ۱۲۶۶ هجری
مطابق سیزدهمین ریح الثانی هزار و دویست و هشت و شش هجری بخت شافشای

و بعضی فخر و ذل چنین است که میگویند یعنی بنین شلاد و دور و بری که تری و کندی میگویند یعنی هند وستان خارج محلی
چنین اندیشه میگویند یعنی هند وستان چین و فرقه ترش که یک اندیشه میگویند هند وستان و ادعای خود را
این اسمی غرض آن بود که اگر داطلسی ملاحظه شود که این اسم خنط شده است اطلاع حاصل کرد که هر دو که هر دو که
ولایت برای ایلایات مذکوره دارد و القضا صیام مملکت حاصل خیز است و هوا و محصولات امتیازاتی چند
باز بزمه ندارد و ایل مملکت پادشاه خود را بچندین اسم میخوانند که معنی او صاحب کل و رئیس خود است و پادشاهان
سفید است و مذرب ایشان غالب است بر سنی است و از ده هزار تنجا و در بزمین و برین سبب دارند و این قاعده در
اهل صیام معمول است که هرگز از اهل ملکات افتاد ماه در مدت شهر خود رئیس زمین شود و بر این روش حاصلی
تعیین شده است که اگر دینی او را متقاضی و در صورت شباست کلی میخول دارند و خود را شرف و ارجح
احم و طوایف عالم میدانند و بر ایل چین میباشند و اوقات حرمت و عزت نیستند و هیچ سپهری مادام حیات
در نزد پادشاهان جلوس و چیز خوردن ندارند و بزرگترین خرفات و باطل و حرکات لغو و ناشایسته چه رسد که
درین زمان مقول معمول است حضرت رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمایند التماسی اخوذ یک من غیر اموال تشییعی قادیان
مشیمی اخوذ یک من و لید چون علی را و اخوذ یک من مال بکون علی عذابا الکنه در زاد اهل صیام با علمای
رسیده اند چنانچه پادشاه تیر باشان و شوکت سلطنت مایه باید بگزیند و بخند و والده اش مرده بزا و نای خود نگذارد
و در دهر فخر را چنانچه رسم است بزمین که دارد و زانو می مادر را بوسه زند و با معالما اهل صیام با اهل صیام است
و از ولایت لائس و تیان میگذرد و در صیام معادن سنگهای گران بها نیز هست از آنجمله باقوست که در
یافت میشود و در لائس و صیام عاده پرا غنیل می بندند و بیشتر بار را عاده میکنند و ارتفاع درود خانه نیم
در وقت سیلاب و طغیان آب مجده فوت است و مع این رودخانه از شکست تیان است که از مالک غری صیام است
و تخمینا طول آنرا و نصف میل است و میان بروزن منان است اما محاکمات تان کون و کونین بینا که بشاهنشاهی
آنچه شهرت دارد و در مشرق و جنوبی این شاهنشاهی در پای تجیه است و حد شمالی او چین است که متصل بجا مالک
گوکات نامک و لوگاب می و تیان است و در حد غربی لائس و صیام است که از عرض لائس در شمالی و از طول با حدود پنج
درجه مشرقی تا یکصد و نه درجه مشرقی گنج است و این شاهنشاهی مشتمل بر دو مملکت کبیره است اول کوچین و چنان
که در ماوراء چین می گفتند طول این ولایت با قصد میل عرض و یکصد و بیست میل است و هوای این ولایت بواسطه
مشیم و یا چنانچه گرم است و درودخانههای بسیار دارد که بران آنها از مشرق است که محیط انضال دارند و ستاد
در ساحل دارد و بندر مشهور را چنانکه تیان است محصولات اصلی آنجا شکر و غنفل و اجینی و برنج و خربزه و حب و مشک و بنفشه
و قند است و اکنون بیشتر از مشرق و جنوبی تمت که بود و نیز مملکت کوچین پیشانی است و دوم تان کونین است
که چهارصد و پنجاه میل طول و سیصد و شصت میل عرض دارد و سمت شمالی او که چین است و مغربی او که هندوستان
سخت است که یک راه بکنج دارد و سایر طرق را مسدود کرده اند و حاصل آنجا مثلث است و ابریشم و طلا و مین و
و ادویه و چمنیات است و چهار ایل ولایت همونامیل بسیار می است و موسی مجده دارند و دنانهای خود را با جبرای
ولایت را با جبر سرخ رنگ میکنند و اطفال آنها عموما تا هفت سالگی عریان حرکت میکنند و در فقر و فاقه اطفال خود را
بج و شری می نمایند و غالباً نسبت پرستند و زبانشان قریب بزبان چین است و اغنای آنها از آن مقدور میگردد و ایل

۵۰۹
باب یکصد و سی و نهم در بیان جزایر متعلقه به آسیا

است که اکثر از هر و اید سفید نیست و در جنگهای انجاکاج و بلوط بسیار است و در تن حوک در و باده و سبک و نمون
و خوکوش حیوانات اصلی است و ولایت تهل می آید و مردوان سبک و زنان کبر را دوست
و محترم میدارند و طبع آنرا قوی است و در جنگها بسیار است و در دریا میمان
الوانع ماهی است که در سار دریا مانیت و مردوان ایشان غالباً مشغول گلب و کار و علم هستند و بزنها می
بسیار است و زنان را قبل می آرند و حروف تهنی ایشان اهل هفت حرف است و پنج فتنه میزند که گفتم آن
زنان است که بدان طور که گفتم و در زبان ایشان بطور است که هیچ ملت خارجی درک نکند و قبیله کلات ندر و
و شاه را کوکوه شاهی گویند و درک باد شاه که در وسط شهر جدو است بر ساحت و بزرگ است و در کربا د شاهی صد هزار
پیاده و هجده هزار سوار است و ساسانیان بیشتر نفی بلد و حبس است و اکثر جزایر آن تیر و کمان بود و در شمشیر بازی
کمال مهارت دارند و در این زمانها لشکرات انداختن و فتنه ساختن را نیز یاد گرفته اند و در علم نباتات و در فن
فلاحت علم و اطلاع کامل دارند و کارخانه های ابریشم بافی و آهنگری و شیشه گری و بلور سازی در این ولایت بسیار است
و اول کسی که از اهل اروپا و از اهل پور کمال این جزایر را معلوم ساخت میزند زمین و منابع بود که در سال هزار و پانصد و هشتاد
مسیح مطابق هجده و چهل و سه هجری بواسطه طوفان شدیدی آبی اوب محل جزیره بنفون افتاد و پس از آن اهل پور کمال از آن
کیف این جزایر را مشاهده حاصل نمودند و اهل جهان اهل پور کمال را از ولایت خود بیرون کرده با دواج بنای دوستی
و عاود و گداشته و ساقا بغیر باره میزد و بجز دواج و چین و بکر آمد و میزدند و اهل درین سالها که با جماعات مقدونی
و بنای شمالی جنگ کرده اند در عهد نامه قرار شده است که در چند مکان تنگی دنیای شمالی عمل تجارت داشته باشند و در سینه
آمد و میزدند و بعد از جزیره بنفون جزیره خنجر را نیز در برابر است که در شمال بنفون است و جمعیت شهر جدو را که در سال هزار
هشتصد و پنجاه و سه مسیح مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری تخمین کرده اند یکمیان و شصت هزار بوده است و در آن
درین دینا چاپ شده و ملاحظه شد که جمعیت آن جزایر چنان را بچهار میان تخمین کرده و جمعیت شهر جدو را یکمیان و هشتصد هزار
تخمین نموده است و بنظر چنان می آید که با عراق و دیگر کرده باشد و الله تعالی علم و در این جزایر خاصه بنفون زلزله بسیار
اتفاق می افتد و می توان گفت که اگر برای زلزله کمان معین و غیر معلومی باشد همانا است خود با نداشتن زلزله و الغواصین

۹۴۹

۱۲۶۶

باب یکصد و سی و نهم در بیان جزایر که در دریای متعلقه به آسیا

این جزایر معروفه به جزایر جزایر است که در شرق چین جزیره بزرگ است که بیان میشود و گویند آنکه این جزایر جزایر
که او را بازنو میگویند و جزیره شو شتر و جوا و جزایر فیلیپین و مالوگوس و جزایر اسپانیا و سلس و جزایر کدر وون که
جزایر آلیتش یعنی جزایر جزیره بزرگ و جزیره دیگر غیر مشهور است اما بازنو که بومیان او را ورونی
می خوانند بزرگترین جزایر است و یکی از بزرگترین جزایر دنیاست که در تحت خط استوا واقع است و درین جزیره
از محصولات کران بسیار است و از هر قسم نباتات و معدنیات یافت میشود و بومیان انجا بسیار جوشی و خوشنود در
سواحل این جزیره غالباً اهل مکتبه و جود مسکنی دارند و دواج نیز در سواحل این جزیره قلع و شکر بسیار دارد و سواحل این جزیره
جنگل انبوه است و در آنجا حیوانات وحشی بسیار است علی الخصوص میمون که چندین نوع در آنجا یافت میشود که در جای
دیگر نیست و باز بنوعی حصه این جزیره است که در جانب شمال است و مشهور است که جزیره است و در غرب مکتبه و باز بنوعی که

۱۰۲۰

۵۱۳
باب یکصد و پانزدهم در بیان مصر

دری جبال و درال عظیمه مقصد من الشرق الى الغرب وفيه ايضا دلت مجيد انتقى واما لوسيه بالضم ثم استكون وبارونيه وبارونيه من تحت شديده و مدنيه بين الاسكندريه ودمشق وقال ابو الریحان كان اليونانيون يقيمون الاصل المموره ثلثه اقسام تسمى ارض مصر تحتها فالان عنها وعن بحر الزم نحو الجنوب فاسمه لوسيه وكنجه باكر اوفيا لوس الحظ الاخير من حيا العرب و بحر مصر من جهة الشمال و بحر الحبش من جهة الجنوب و بحر القلزم وهو بحر سوق ابى الردى من جهة الشرق فلهذا كله تسمى لوسيه و القسم الاخر اوفى و الاخر اسيا و در تجدید افريقا نیز صاحب کتابکینا با مصنفت خلاف دارد چنانچه میگوید افريقا از مرکز شمالی سی و هفت درجه و دهمیت دقیقه تا عرض جنوبی سی و چهار درجه و پنجاه دقیقه است و از طول پنجاه و یک درجه و سی دقیقه مشرقی تا طول هفده درجه و سی و سه دقیقه مغربی است و درازای او از شمال جنوب چهار هزار و نهصد و ششاد و هشت میل است و بزرگترین پهناى او از مشرق تا مغرب چهار هزار و نهصد و هجده میل است

باب یکصد و پانزدهم در بیان ايجيپت يعنى مصر
مصر سابقا از سلطنتهای مشهور معروفه و با قدر و دنیا بود چنانچه دینی او را کتب معرفت و امور مشن و مدرس علم و دین و عهد فضل و هنر میداشتند و از پنجه بود این اشخاص مشهور یونان شده رجال کرده از یونان تا مصر شتافتند و چنانچه و دقیق علوم را یافتند مثل نجوم و طب و کورس و لیک و کورس و ساگون و دیلاط و میرو و دوش و غیره و نسیه و آثار و دین و اخبار سلاطین قدیم مصر نیز دلائل بران دارد که در عظمت و قیامت از اخرا ان خود کوی سفت ر بوده باشد و این مملکت در شمال مشرق افريقا واقع شده است در زوایل جزایر حبشه تقسیم شده است اول ايجيپت يعنى مصر علیا که او را سؤثران ايجيپت نیز گویند مصر جنوبی که مملکت صیدا است بعضی او را مملکت شمس نیز نامند و قوم سئثران ايجيپت يعنى مصر مرکزی که او را سؤثنی ايجيپت نیز گویند یعنی مصر وسطی سئثم که او را ايجيپت يعنى مصر سفلی است که او را ناز ثرون ايجيپت يعنى مصر شمالی نیز گویند و بعضی ثری ايجيپت نیز خوانند یعنی مصر دریائی و رودخانه مشهور نیل در میان افلاطیت از جنوب شمال جاریست و در باریای مدته ترین باد و دامن خالی میشود که یک شکل جزیره احداث میکند ترکیب این حرف Δ یونان و از آنجهت است او را و لکنه میانمندی مثلث و مصر یک تنگ قطعه از ولایت است که محدود با نیل است که مغرب بنیولایت صحرائی ریگستان با خوف خطراست و مشرق او جبال سئثک حنست که محدود با بحر الاحمر است و شمالی این مملکت مدترین و جنوبی او مملکت لوسیه است و از سیداب بهاری نیل این ولایت رشک بهشت برین میشود و بی زحمت فلاح از برکت نیل مبارک خصوصیات انجا کشی کشی حمل ولایات خارج میگردد و مملکت مصر بسیار گرم و ناسازگار است و باران در نیولایت بندرت میبارد و دو بار درین دین ملک کثرت عادت میشود ولی در حریف و شتابجهت طراوت و خضارت اطراف نیل انیولایت از مملکتهای خوب خوشتر و دیناست شعر چشمه است جوهر زمین می افتد غرم جایش بل شود با قیامت و حیوانات اصلی مصر اسب است که قیمت گران داد و ستد میشود و گاو و شتر و آهو و ببر و گفتار است و چند حیوان غریب نیز در نیولایت است اول گاو کدیل است یعنی منساح که بغاری منساک گویند حیوان مفترس است و شبهاست کلی به سوار دارد و در خوشی حرم میکند و در چهار دست و پای او بسیار است و پشت او مثل ایمنی فلن دارد ولی بسیار سخت است که هر به باسانی کار نکند و درازی این جانور فانی است و پشت است و قشر جسم گوشتی از بی انعام که در عهد پادشاه خردوسس مقام بیاحت مصر و بار سیرت حکامتها داشت از ان جمله در دایبیت میگرد که منساح بواسطه استقامت فقرات طبع هینکه پشت افتاد و خواستن بر او

بر این ايجيپت
مصر
کوهها و نيزه

در مصر

مشکل است و درین حالت اعراب بادیه با ماده او جماع میکنند اگر راست است و حی انسان بی فرمانک که با حیوانی چون
 نمنک جماع کند چون خرابت داشت و ششم الهده علیه ثانی می شود و ششم که در او روزی هفت روز است که سینه می ترک
 الح و شش او از کا و برکت است و این حیوان نیز آبی است و بسیار که این المظلات و کاسی ازین آمده در رعایت با
 و همین با چو امیکند و چنانکه انسان را از در بند و زار که غنچه با سبیر و دو بعضی از تانچ نویسان او را و آفرینک میکند
 یعنی که از آبی ثالث اینک نمیدان است تقریباً چنانکه که راست و منی او شباهت بر کار و دم او شباهت با دم
 دارد و این حیوان از مصریان دوست میدارند و از دوجا و نفع کلی معبران میرسد چرا که این حیوان دشمن ذاتی دشمن
 متاع است و تخم متاع را هر جایا بدی مشکند و اگر خداوند تبارک و تعالی او را بی آفرید و متاع هر چه تخم میکند
 بعل می آمد هرگز که مصر و تواج ارضد مات او یکی میکنند و بعضی او را بچینین رت میکند یعنی موش مصری مترجم
 گویند عربان او را بتمسک گویند چنانچه صاحب قاموس میگوید الفس ناگسر و ویتیه مقبر فقل الثعبان رابع
 لیکنون است و او حیوانی است شباهت کلی بر بز مجرب دارد و هر آتی خیر لونی میکند و زندگانی او از استخوان
 هو است و در ملک مصر چین فتم میمون است که سرانها بزرگی سرک است و طور اصلی مملکت مصر مترجم و عقا
 و مرغ عقاد آبی سبیل است و این مرغ شباهت بر غازی دارد و او را نیز مصریان گرامی دارند که حشرات الارض
 میخورد و شتر مرغ یا نیولایت بسیار علم گرفته میشود و اگر کسی او را قفس کند مثل اسب یا پای خود بکشد و در میان شتر
 الارض مصری که می از نارا است که او را گوشت را نیز پس یک گویند که نرس و چندان الم ندارد ولی انسان را می خست میکند و نهان
 جان میداند که در خواب و اغماست و در آن خواب روح از بدن مفارقت میکند و شهرهای مشهور مملکت مطاول
 الکا هره است یعنی مصر القاهره که او را گزند گیر و یعنی قاهره که نیز گویند که باخت این مملکت است و دیگری ایسندیا
 که اسکندریه نیز گویند و در وقت است یعنی رشید و در وقت است یعنی دمیاط و قویا است یعنی کوس و شهر
 کیر و شهر مشهور معروف است و لی بحسب کوههای تنگ و وای عطف چندان صفاتی ندارد و حقیقت اینجا تخمیناً
 شش هزار است و اگر این شهر از بناهای سلطان صلاح الدین است که هنوز در اینجا بقای عمارات و حیوانات باقی است
 و درین جایا غری است که بجایه یوسف شهرت دارد و در گذران این شهرت چنانکه تمام کار برده اند تخمیناً سیصد و
 عقی و است و یاد کار آن پادشاه است و در گذران نیز در یکی کیر و قریه کیره باغچه است که در جای شهر قدیم
 میفتس باقی است که در اینجا آتیزم مشهور اتفاق افتاده است و درین شهر سلطان قدیم نشین است
 و یکی از شهرهای معروف دنیا بود که برابری با آنکند در قدیم داشت و در وقت که با سیم مؤت و توقف مذکور است
 و این ابرام از مسافت بعدی بطوری آید چنان است که گویند پاره در صحر است و حاصل این محل سبب معلوم نیست
 و این ابرام از بناهای عجیب و غریب و دنیا مستعد یعنی چنین نوشته است که بزرگترین این ابرام چستیناری سیصد و
 هزار عله و بنا تمام شده است و میرود و شش نوشته است که صد هزار نفر عله مشغول انکار بود و هر سه ماه
 سه ماه عوض میشدند و در نزدیکی این محل این ملک عجیب بزرگ میباشند که الان مشهور در ریاست نهانست
 و کلاً و با قدری از نیت او پیدا است و از قلع کلاً و تخمیناً است و هفت فوت بالای است و بلند می چا
 او که پیوده اند و هفت و شش اینج است و هم در زاری رؤیت صورت این محل عجیب گفته می شود هر هجده فوت است
 و این غول اس صورت از کربا لا صورت ذاتی است که چهار دست و پای او مثل حیوانات که زمین است و شده

موش مصری
مترجم

الکاسی
نویسان

موش مصری
مترجم

موش مصری
مترجم

موش مصری
مترجم

از حیال دست او تا بدن او که زمین پهن شده است پنجاه فوشت و این صورت عجایب یکبار به سنسکرت
 و بنبرال مشهور فرانسه جزال کلپوتی که ناپلیون بنا پارت از مصر عبرت تمام بفرمانده میرفت و او را بالشکر و درفش کرد
 در قریه غیزه بیست یک تنی در سال هزار و شصتصدی مطابق هزار و دویست پانزده هجری گشته شد
 الکسندریه وقتی مرکز علم و دانش بود اکنون در پرده جهالت و ظلمت تنواری است و این شهر را الکسندریه
 کبیر میسند وی و دو سال قبل از عیسی بنایند و مدتهای مدید پانچست بلکیوس بود و بنابر قول جوهری و سنسکرت در زمان
 خود نیکوترین بلدان دنیا بوده و الکسندریه را ثانی شهر روم میدانند و درین شهر این کتابخانه مشهور بود که
 او را هفتصد هزار جلد میگفتند که ابتدا می از فیلد کشیده شد و بعدا و لاوا که تحت سلطنت شش هجری بران کنایه
 افزوده اند چنین گفته اند که این کتابخانه را مسلمانان بفرمان عمر خلیفه آتش زدند و جویت الکسندریه اکنون کجاست
 سبب هزار است و از آثار مشهور قدیمه که در نزدیکی الکسندریه است این دو اهرام از یک پارچه سنگ است اینها
 کلیو پترس بنی شمس سکونید یعنی سوزنهای کلیو پتره که در آن دو ستون خطوط و رموز قدیمه بل مصر محکوم است و
 و دیگری پاترس بنی سستون نامی است و دیگری برج فروتن است و کلیو پترس بنی شمس بنی شمس بنی شمس
 بنی شمس است و دیگری یکبار سه سنگ است و قاعده هر کدام هفت فخت من است و برج فروتن که او را
 وچ و تاور میکشیدی مناره پاسبان که در جزیره فروتن نامی پرایک ملاخان با سنگداری ساخته بودند و او را یکی
 از هفت عجایب دنیا میخواندند و ارتفاع او چهار صد فوشت بود و این برج را از کما حراس کردند و در موضع او برج مینی
 بنایند که اکنون بدان برج ملاخان پرایست جسته به جزیره الکسندریه داخل میشوند و قوسه و در منطقه که عبارت
 که عبارت از رشید و میاط است قضات معبری است که در دهن بامی منیل واقع شده اند و میاط همان کلیو
 سیدوم قدیم است و این شهر را قدامت مصر می گفند و در کتب مقدسه باسم سین مسطور است شوی
 یعنی سولیس بقا لقبه معبری بود و الا آن بندر کوچکی است و اسم این شهر را یمن افریقا و آسیا مأخوذ از اوست و در
 و در نزدیکی این شهر بود که بنی اسرائیل بنحلیج داخل شدند و از دریا گذشتند و اهل مصر محظوظ از انوائف ترک و قبط و عرب
 و بسیار مردمان غلظت و تنگنار میبودند و سیدوم در پی تحصیل علم و دانش میسند علوم پدران خود را که همانان از این
 استفاده نمیکردند بخی فراموش کرده اند و درین مملکت آثار و علامات قدیمه بسیار است از ابنیه خرابهای مشهور
 معروف شمس است که در ولایت صعبه بوده است که این شهر صد و هشتاد و هشت است و گفته بودند که در این شهر
 چنان آباد بود که از هر دروازه وقت ضرورت ده هزار مردشالی مسلح بیرون می آمد و دیگری این اهرام عجیب است و دیگری
 این محلی عظیم مجموعه بنی شمس است و بیشتر از هزار قدم و علامات النون سوای اینها پدیدار است و مصر تعلق سلطنت ترک
 دارد و جمیع مصر و قوای الان چهار میدان است و در وقت سلطنت بعلکیوس گفته بود و دوز شمس مفت میان بود
 و در زمان و شمس بنی شاهنشاه روم گفته بود جوهری و سنسکرت و نیز از شمس میان بود و در عهد سلطانین قدیم مصر جمیع
 مملکت مصر را تحت و از ده میدان گفته اند و این ولایت ابنار و غلظت و دنیا حساب میشود و در وقتی که در دیگر ممالک
 خلا بود آنها بخش و خصب بودند چنانچه اولاد و حیوانات برای حمل و نقل گندم و آذوقه بمصر فرستادند و یوسف گفت که در این
 و بجزایم رنستان در اوقات دیگر برای غراب در مصر زندگانی و قویش برای گرمای مفراط کمال اشکال دارد و در
 سال هفت سال یکبار و بار درین ملک حادث میشود و از ناباد کم و در یک زمستان که با باد می آید اغلب شهر بانی

باب یکصد و پانزدهم در بیان

از خندبرگ

از خندبرگ

مع سوازی
و کوه کمان

از خندبرگ کندیه نامی است و قصبه است مشهور این خندبرگ و منصف است که فبا بین و میا و قالی
و منصف و منصف است اما چاه یوسف که منصف بیان کرد این چاه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف است
که گنجینه بزرگی صدق است که را کند و باس کند و اند و بقدری قوت حفران چاه است و بجهت پائین رفتن بله با
در آن ترخوب داده اند و چاه و چرخ آب می کشند و آب او از نیل است که با نیل می آید و بدان جهت هرگز نمی خشکد و منصف
قرار داده اند که در اینجا ریخته می شود و از آن حوض باز میان و منع بالا کشید و بگوشت و دیگر میزند که معروف فله کیان را
اما غیره قریب است در مغربی نیل که در امد الحیره ضبط کرده است اما قالی الحیره با یک ریلینه غربی فسطاط است
و لها کوره و اسطوخودوس و کوره های مختلف در جنوبی غده مباحثه ده میل و اعنت و منصف همان شهر
منصف است که بلغت فقط مناصب بوده و عربان متعرب کرده و منصف کشید که اسم مدینه فرعون است و در داری نیل
شهر است که میفرمایند و قالی المدینه علی بن عقیله مناصب و قصر فرعون درین شهر بود و آن قصر چنانچه با منصف
و محبها داشت که هر آن از مناصب تراشیده بودند که اکنون نیز آنرا شهر پیدا است و سی میل طول شهر بود
و خانه متصل به یکدیگر که منصف حیرانی ماند و چهار منصف از نیل در آورده و در مقابل آنها را راجه عمارت فرعون
ساخته بودند و منصف منصف است که منصف این شهر از وقت فرعون تراشیده میان بود و فرعون نیز بدان دلالت
دارد و چاه که قتی حضرت موسی علیه السلام شانه بانی اسرائیل را خضر بر روی منصف حیران شد و قالی از قول فرعون
میفرمایند که و میگفت ان حولا و شریقه و قلیون و بافتاق و منصف در آن شب ششصد و نوزده نفر از منصف اسرائیل در آنجا
موسی روان شدند و از شهری که ششصد و نوزده نفر بر روی رود و باز او را شریقه قبله گویند معلوم است که با
جمعیت آن شهر که قطیان بودند و قدر بوده است و شهر منصف کی مصر باشد در غربی نیل بود پس از آنکه عمر و العاص
محصار کرده و منصف نمود و خواب کرد و بجای شرقی نیل نقل کردند و فسطاط ابا و شد و آنچنان بود که عمر و العاص
پس از آنکه مصر را متوجع داشت با کندی روی روان شد و وقت گذران حیات در بالای فسطاط او میامه تخم کرده بود و او
میامه با میانه آورده در آنجا است که فسطاط خواب شود و فرخ او ضایع کرد و حکم کرد که همان فسطاط بر پای ماند و فسطاط
انجا باشد تا میامه جو خور را آورده و پرواز در آید و خود با کندی رفت و آنجا را مسخر نمود و شش ماه در آنجا ماند
و بعد نوشت که محل توطن او و اسلامیان اسکندریه باشد و عمر در جواب نوشت با مسلمانان بجای فرود میاید که میان
ایشان و من بگری یا نه می فاصله باشد و عمر و العاص را اسکندریه بگشت و بران سپاه گشت در آنجا منزل بای
کرد و گفتند در اطراف فسطاط تو منزل می کنی که صحرائی وسیع دارد و آب جاری در آنرا است و بجای منصف الکلمه
در آنجا منزل گیرند و بعضی درین فسطاط و برقی در آنجا فسطاط ماوی گزینند و آن مکان فسطاط طامیذند و منصف
رفته بران منزل کردند که خانه بازند معاویه بن خدیج را عمر و عاص بران کار نافذ کرد که خانه را بنسباید و منصف و
فسطاط مسجد بطلی بجایه و عرض سی ذراع بنا نهادند و بعد ازین مسجد را بزرگ کردند و در آنک زمانی فسطاط بکلیه آبادی
در آمد و منصف قدیم خواب کرد و در آن زمان مقر امتحالی فسطاط آباد بود و بعد که قاهره متولد گشت فسطاط مانند سرگشت
و آنچنان بود که کاغذ تراشیدنی مصر و منصفی که حاکم مصر بود در آنان او بنام منصفی که خلفه چهارم معتمدیان است
وفات یافت و عمر منصفی که دید منصف قاهره جوهر غلام خود را با جیس منصفی از قزاقان بجای منصف فرستاد و قاهره جوهر
در دوازدهم شعبان سیصد و پنجاه و هشت هجری وارد مصر شد و در روز جمعه سیتم شعبان سنه نوزده و در منصف

نیا فشد یعنی کوبیدند و او امیرش که عربان او را آتش خوانند چون از طوفان خبر داشت این بنا نهاد و معنی آن
 که بانی او بود است و در مدت شش ماه بنا کرد و گفت من درش با و بنا کردم هر که بخاید و از خاکش بدو در شش سال
 نتواند من او را بدیاج پوشانیم و دیگران او را بحصیر توانند پوشانند و این مختصری از اخبار است احمد بن حنبلان آن
 والله تعالی اعلم اما اسکندر به بند معروفی است و در جانب شمال مغرب قاهره در کنار دریا واقع شده است
 و این شهر در عهد بطلمیوس آباد شد و فلک فیلس و ابن بطیموس است که بعد از زوال فراغند اسکندر در سال دویست
 هشتاد و سه قبل از عیسی خست نه است و اینکه مصنف بیان کرده که گنجانده اسکندر به که از بطلمیوس بآبانی ماند است
 مسلمانان افتاد و شش روز خلاف واقعیت چرا که گنجانده نامیس یعنی بطلمیوس دارد و وقت قصیر که اسکندر در راه بود
 که آتش افتاد و سوخت چنانچه در عهد تواریخ یونان دروم وار و با مسطور است و پس از قصیر زمانی گشت که سلسله بطلمیوس
 چنانچه اشاره خواهد شد و از آن پس اسکندر به سلطانین خود که گنجانده بزرگی جوشود و اینکه گنجانده
 اسکندر به را مسلمانان آتش زدند راست است ولی نه آنقدر که مصنف بیان کرده پس از آنکه اسکندر به مفتوح شد گنجانده
 بسیار بدست لشکر اسلام در غنیمت افتاد و عمرو بن العاص از علم بهره نداشت و همان کتب از علم حکمت و هندسه و علوم
 عربیه بود و جز نوشت که جزو غنایم کتب بسیار در اینجا بدست افتاده است بر بنیه فرستم تا در غنایم قیمت کنم و بعد از آن
 او نوشت حسب کتاب الله و آن کتب مضالات راجع بیوزان با شش بیویان آب و چنین مشهور است که بعد
 حاکمانی اسکندریه از آن کتابها گرام می شد اما مناسبت فرستادن و نیز از بناهای فلک فیلس و فرستادن جزیره بسیار
 که یکی است که در مقابل اسکندر به واقع شده است و آن برج از فرم سفید بود و از عجایب هفتگانه دینا بود و مسافت صد
 میل در دریا دیده میشد و در کله او شهاب آتش روشن میکرد و نه ملاکان بروشانی آتش بجانب اسکندر به شتابند و ارتفاع او
 چهار صد فوت بود که یکصد و بیست ذراع است و خارج آن مناره دویست هزار پوند شده بود و فلک فیلس خود نیز در مندر
 با ستاد بود و همیشه در طراحی و بنای آن مناره مواظبت داشت ولی موشک طوس معمار که بنای او نهاده او موقوف بود
 حیل کرد که اسم بطلمیوس بر آن حیدری از میان رفت و با اسم او شهرت یافت چنانچه اسم خود را از اجار نفوذ و پس از آن
 اجار منقوره را با آن گنجانده و اسم فلک فیلس را بالای او نوشت که بنا د شاه سلسله بطلمیوس فلک فیلس برای گرامی
 این مناره را بنا کرد و از ضرایب آن خود توانست از مناره و رفقه آن که با مناره شده و اسم بطلمیوس خود کرد و اسم آن بنا
 ظاهر گشت که در اجار نقش کرده است موشک طوس معمار سپردنی فتن که از اهل سنی و پادشاه است این مناره را
 بسیاری خدایان برای نفع ملاکان با بنجام رسانید و بنای این مناره هفتاد و بیست و هشتاد و سه سال قبل از عیسی
 شد و اینکه بنای این مناره را با اسکندر به نسبت میدهند و شعرا در شعر به آن خطای محض است و اسکندر به دراز بود
 از خشکی واقع شده است که آن بازو بیان دریا امتداد دارد و که از هر دو سمت او دریاست و در فتها الیه این بازو است
 شمال مشرق بندر و قلعه مشهور او نیز است و مسافت میان اسکندر به و او خرمجهه میل است و در مقابل بندر او خرم
 در جانب شمال مشرق بندر معروف رشید است که در کنار میل است اما رشید که عبارت از رشید
 در کنار غریبی از شعبه های میل اتفاق افتاده صاحب حاصد میگوید رشید لفظ اوله و کثرتا به لفظ الرشید
 من القوی بنیده علی ساحل البحر النيل قرب اسکندر به و این شعبه میل از آن یک که از کنار دریا میگذرد
 بزرگتر است و پهنای میل در اینجا شصت و دو است و عمق او در وقت جزر دریا از چهار فوت تلخ فوت است

صفت

اما در مینه طکه که جبارت از دنیا طاشد دگر رستمی شد و کبریا است و قدیم شهر آباد بود اکنون عراب است و بینای
 نخل در اینجا دوست و مقام در قداست و مسافت میان الریشید و دنیا طنجینا است تا ذیل است اما سوزن که با
 یونس است درین کتاب ذکر او بسیار شده است اما **شهر** شهر معروف قدیم بود که در مکتب شمس بود که نژادهای او
 اکنون در جنوبی تونس و شمالی رسته میباشند و او را قدما **شهر** میگویند پس این شهر صد دروازه و بعضی دیوارش بود و شمس
 میگفتند یعنی مکان زنداکه وقت چهره پیر خدای اعظم بود و طول این شهر بیت و چهار میل و در خورا و عرض است و در
 نوشته که در وقت ضرورت بیت هزار و دویست مایل از هر دروازه بادوست عراقه بمغنیق بیرون می آمد و در کنارهای
 و بکره هزار نوشته اند و این شهر را **المکتب** بنشاه ایران در سال یا بعد مسیت و شمس قبل از عیسی مخبر بود
 و قبل عام بنود و شهر را خراب کرد و آنچه در معابد و بناهای از طلا و نقره و جواهر بود ایران برد و از آن پس سبکبایادی
 در شاید و شمس نام شهر دیگر است که در یونان است و او را نیز روم میگویند و جمل خیمال قبل از عیسی
 خراب کردند و این شهر را قدما **پونس** می نامیدند و مصنف هیچ اسمی از قوم و الواعات بیان نکرده اما قیوم چون
 قیوم ولایتی است که در غربی نیل و در جنوب مغرب منطاط است و میان اولایت و منطاط مسافت چهار روز و
 گویند باعث آبادی آن ولایت حضرت یوسف شد که از نسل چندین شهر بنا جاری ساخت و بر که تارون در شمال و
 مغرب این ولایت است که از قاضی آب اینها ولایت قیوم این بر که جمع شده است و قصبه ای را مدینه القیوم گویند که
 حضرت یوسف از میان شهر جاری است و اما الواعات سه ولایت است که در غربی مصر و عربی صحید است که کمی
 فریب بمقابل قیوم است و امتداد این از آن دو زیادتر است و غلستان و آبادی اینجا نیز بیشتر است و دوح ثانی که
 و تالت که بکالت تر است و قصبه واج بکالت ستر است که اکنون خراب است و در اطلس جان اردو سمیت آنچه که معلوم
 کردیم واج اول قریب بل قیوم است و تالت که در غربی مصر و عربی صحید است که کمی فریب بمقابل قیوم است
 که او را الواح القنار منطاط که دوح ثانی نیز تخمینا در طول مسیت و در دره و در عرض مسیت بخند ربه و می دقیقه است
 که او را واج الداخل منطاط کرده است و تالت در میان واج ثانی و ولایت معسید است و در دره و می دقیقه
 که تخمینا در طول می دره و می دقیقه و در عرض مسیت و پنج دره و می دقیقه است که او را واج السخاخ منطاط کرده است و واج
 ثانی و تالت از قرار که در اطلس جان اردو سمیت رنگ آبیتری کرده است بر تالت ستر است و چنان مکانها را
 آنو شمس گویند و او شمس این قلعه منور و خرمی است که در وسطایان و بادیه ای بکالت و غلظت باشد چنین
 مکانها در افریقا و مصر بسیار است و در اینجا انقیدر کافی است و ما مختصری از تاریخ مصر و وقایع آن مملکت سرشته
 نالیف رمی آوریم و با عقدا مورخین ایران بنای شهر قدیم مصر که **مفینس** نام داشت از **مصر** احمد بن حنبل
 نوح علیه السلام است و مصر بنی را بل اردو پامیر **ترایم** میگویند که دو هزار و یکصد و شصت سال از قبل از
 عیسی بنا کرد و سلسله فرعون از نسل او است و شمس و دو سال پس از آن این مملکت بمصر علیا و غلی و **مفینس**
 شمس کردید و در سال ۲۱۱۱ قبل از عیسی پوی **شمس** که یکی از فرعون مصر است شهر شمس بنا کرد و در سال دو هزار
 و هزار و یکصد قبل از عیسی **شمس** بنی را **مفینس** و تا شهر کثرت رفت و قایم خورد و وقت مرگت در چهار
 حکم کرد و اول ازاد اختراع این کار شد و پس از وفات او دولت ایشان ضعیف شد و اهل فی فی سینه مصر
 سفلی را دو هزار و شصت و قبل از عیسی تصرف کردند و مدت و ولایت و شمس سال در تصرف اهل فی فی سینه بود

حضرت ابراهیم علیه السلام در محلی کفان در سال یک هزار و هشتصد و یک قبل از عیسی مسیح متولد شد و مدتی اینجا اقامت فرمود و در سال یک هزار و هشتصد و یک قبل از عیسی متوفی شد اول که از سلسله فرامند بود مردم او را سبط حبیب می نامیدند و در سبطی از آن تصرف اهل بی بی شده بودند و در سال یک هزار و هشتصد و یک قبل از عیسی حضرت یوسف علیه السلام را در مصر کاروان اسمعیلیان به قیو غیر خواجہ سرا و سردار شکر فروزان شش سالگان فروخته و آنرا هفتده سال گذرته بود و در سال هزار و هشتصد و پانزده حضرت یوسف علیه السلام خواب با دوشاه را تعبیر کرد و در نزد او تقرب یافت و در سال یک هزار و هشتصد و شش حضرت یعقوب و برادران حضرت یوسف علیه السلام بمصر حاضر گشته بمغاد آتیش رفیع و غلام مصران الله متعین در مصر متولد شدند و حضرت یعقوب در مصر هفتده سال بود و در سن یکصد و چهل و هفت سالگی حضرت یعقوب در مصر وفات یافت و پسرش را حضرت یوسف به تبرک بردن مدفن آباء کرام بود و فرزند او بنی اسرائیل دو ازده نفر است اول رفواین دوم سمحون سیم لوی که عربان لاوی خوانند چهارم یهووه پنجم شمعون ششم یهوون که این شش نفر از یک مادرند و مادر ایشان لایح دختر بزرگ لابان است و هفتم دان و هشتم نفتالی است که مادر این دو دختر یلدخ است که کنسیر را حبل است و نهم گاد و دهم اشیر است که مادر ایشان زلیخا است که کنسیر لایح است و یازده یوسف و دوازده بنی یامن است که مادر این دو نفر لایح که دختر کوکب لابان است که هر دو خواهر معاد جبال لایح یعقوب و دو لابان غلامی حضرت یعقوب است و یازده اولاد بنی اسرائیل در تورات مسطور است و در سال ۱۸۱۰ قبل از عیسی سی و شصت و نهمین جلوس کرد و او نیز لشکر مالک است و ایران و هندوستان شید و هر عربستان و آسیای صغیر را تصاحب کرد و در سال ۱۵۷۱ قبل از عیسی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مصر از بنی حمزہ متولد شد و در سال ۱۰۹۲ از توفیق شانی در بحر الاحمر بالشکر خود غرق گشت و شصت و نهمین فرعون و بنوده دنیا و عهد و اخلاقی و اذکاره الفرق بظهور پیوست و در بن حساب از دور و حضرت یعقوب بمصر با خر و خرج حضرت موسی از مصر دوست و چهارده سال شمسی است که دوست و میت سال قمری می کند و مؤخرین مدت و دو و عروج را چهار صد و سی سال و نوزده و این حساب با دور و حضرت ابراهیم بمصر با خر و خرج حضرت موسی موافق می آید و در تورات نیز چهار صد و سی سال مرقوم است و الله تعالی اعلم و اکثر احوال را از میت دانگ نقل کرده ایم و در سال یک هزار و چهار صد و شصت و پنج از پیوستن سلطنت سید و تازان او این ملک را با اسم مصر مکه شد و از آن پس با اسم او خوانده اینک بنام میدند و در سال ۲۹۷۱ سی و نهمین فلسطین حمله آورد و وجود را غارت کرد و در سال جوع قبل از عیسی سی و هفتی گوسفند سلطنت رسید و او پادشاه تمار و ستمکار بود و در سال ۷۷۰ قبل از عیسی شهر اذوت را محاصره کرد و پس از نوزده سال محاصره آن شهر را بفر و غلبه تخریب نمود و در سال شصده و قبل از عیسی ناکو پادشاهی سید و خواست افروختن را از سبایا کند خندق عظیمی در میان بحر الاحمر و مدع زمین کند که یکصد و هشت هزار عمارت را و کار میکرد و او را کشید و خندق نام بود و بعد از او این خندق را با مبارک دانسته متروک کردند و بمرو با نام از یک انباشته شد و در سال پانصد و شصت شش کمینش مصر را محصور کرد و بی شمسی کوشش را بقتل رسانید و سلسله فرعون بزدل سید و از آن تاریخ مصر متصرف

۵۲۲
باب یکصد و شانزدهم در بیان ممالک بربرستان

دولت ایران در آن زمان که اسکندر کبیر در سال سیصد و سی و دو قبل از عیسی مسیح داخل شد و ایران را با سلاطین
 رسانید و در سال دومیت و ششاد و سه قبل از عیسی مسیح قتلش بطریق عجیب و غریب و سلسله عظیمی در سال
 سی قبل از ولادت عیسی بزوال رسید و در عصر بطلمیوس که در سال یکصد و هشت و هشت قبل از عیسی و بیانی در مصر بود
 شد که در سه روز مشقت بسیار از طرف کردید و اقتضای امور این سلطنت مصر را در چهار طبقه قرار داده اند طبقه اولی
 سلسله فراعنه است که از بنای شهر مصر است تا فتح کبیر شاهی و آه ایران که سلسله فراعنه تمام شده و فرزند
 در لغت مصر فیمعنی شمشاد اعظم است و در میان فرزند فرعون میگفتند و فراعنه را بر مصر چون جمع میگفتند و در
 سلطنت فراعنه یکبار در وقت اسکندر بود که در روز چهارم بر تخت مسطور است که عبارت از فرعون باشد و طبقه
 ثانی سلطنت ایران است که از فتح کبیر شاهی تا فتح اسکندر است که مدت سلطنت آن یکصد و هشتاد و
 چهار سال بود طبقه ثالثه سلسله بطلمیوس است که پس از وفات اسکندر تا سی سال قبل از عیسی و طبقه
 رابعه از زمان تصرف رومیان و شاپنها تا آن سترقی است تا فتح اسلامیان که در سال شصت و سه بعد
 از عیسی مطابق مجده هجری در عهد هرکلیوس شمس فتح شد و از آن زمان تا اکنون تاریخ و در دست است و در وقت
 که در اینجا بزرگوار و برادریم و عرفیترین مملکت مصر از اسکندریه تا مدیاط است و از آنجا که برادر و برادر یکتر میشود و در حقیقت
 مملکت مصر از قاهره تا نوبه همان سواحل بحر مدیترانه است که بافت مملکت مصر و سی میل از طرفین آبادی کرده اند
 و در فیل مسکن طغیان بران اراضی آب می کشند و پس از کشیدن آب تمامی اراضی اول و دای و شده است و
 و همان وقت تخم را می پاشند و صحنی از اراضی آن مملکت سیحوت غالی دیار است که هر سال مرز و غنای
 سه دفعه حاصل از آن بر میدارند و مخصوصه در مصری که در اینجا هر وقت بخشش آب بواسطه انبار و جداول بی شمار که آن
 در آورده اند امکان دارد و در اینجا بی غله خیز میوه خانه مثل مصر است از هر قسم خوب و مرکبات در این ولایت حاصل
 می آید و در مصر علیا قوت غالب اهل لایه مدیترانه است که در اینجا حاصل می آید و سیحوت غالی دیار است که هر سال
 بلخ جبال فرغوا نند ولی تا اکنون کسی از این فایده نماند و در این ولایت سیحوت غالی دیار است که هر سال
 و دیگری برای بزرگان حشمت است و آنچه که بفریده حساب سوم کرده اند طول مجرای نخل و در آنجا و در سیحوت غالی
 نوبه در قصبه قرقم در عرض پانزده درجه و سی دقیقه شمال و در دو خانه یکدیگر متصل میشود که یکی از جانب جنوب شرقی می آید
 که سیحوت غالی دیار است و دیگری از جانب جنوب مغرب می آید که سیحوت غالی دیار است و در مملکت
 نوبه یک رودخانه دیگر نیز در قریه آذر در عرض هجده درجه و سی دقیقه شمالی که از جانب جنوب شرقی از کوچهستان
 صبیحه می آید و رودخانه متصل می شود و از آن پس آذر یا هیچ نهری و رودخانه با و انشعاب می یابد و پائینای مصر
 اکنون سعید پاشا پسر محمد علی پاشا است که پس از فوت برادر زاده خود عباس پاشا بن توسن پاشا در سال هزار و
 دوست و هشت و نه هجری حکومت سمرقند را از سر و چین کوبند که عباس پاشا را مسموم کرده و آنرا باطل
 باب یکصد و شانزدهم در بیان بربرستان است که در این ممالک بربرستان
 ممالک بربرستان مثل بربرستان شمالی آفریقا است که امتداد او از محیط اکتشاف تا مملکت مصر است
 و مجموعی بر ممالک مازو کوچه و قزو و آنجیز و تونس و تونس و تونس است و این نواحی تحتانی و دوازده اصل در درازی
 و پانصد میل در پهنا است و او شامل بر ممالک قدیم ماری غنی و تونس و قزو و آنجیز و قزو است و این نواحی تحتانی است و در

۱۲۶۹

نواحی چندین شهر آباد بود که از آن جمله شهر شحات که قرون کثیره قریب شهر روم بود و این ممالک پس از انقراض
شمار در میان چهار دولت اسلام تقسیم شده است اول مملکت مارو کوکواست یعنی مراکش و این سلطنت مشتمل بر
مراکش و قزلباشی است که شمالی و بدترین و حد مشرقی و رودخانه مگرویه است که از این مملکت میگذرد که حد فاصل
مابین مراکش و الجزایر است و حد جنوبی او بلاد الجدید و حد مغربی او آلف تیک است مگر حم که یکم بلاد الجدید
از قرار یک در نقشه اروپا و مشاطه میشود در مشرق مراکش است و یک مضاف بیان کرد در جنوب مراکش است خطای فاق
و جنوبی مراکش بیابان و کویر است و منزه و مویه همان منزه مویه است و صاحب تویم البلدان گوید و هو نه بر مشهور
فی المغرب الاقصی یعنی الیه سجاسه الذی من جنوبی بجای مسافت بعدة و بصیران منزه و احواد و بصیرت فی
الروم انتفی و طول این سلطنت از شمال بجنوب تخمیناً بضد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب دویست میل است و هو یک
این ولایت گرم است و لی از نیم دریا و مجاورت کوه اظلاس که قله او داثما برف مستور است صورت حرارت هوا
بسیار متغیّر میشود و سارنگار است و خاک این ولایت حاصل خیز است علی الخصوص ولایت فاس و لی اهل این ولایت
چندان میل بر زراعت و فلانت ندارند و این ولایت در مغربی بر بستان است و قدما این مملکت را ماری گفته بودند
و ازین ولایت مسلمانان بر سپانیا حمله آورده اسپانیا تصرف کردند و ساکنان این ولایت از نسل طایفه است طایفه
اول مورتن است یعنی موربا که در قصبات و دهاات منزل دارند طایفه دوم عربهای بدوی است
که در بیابانها مسکن دارند طایفه سیم بربری است که طایفه بومی این ولایت است و خلق قدیم ماری
هستند و در جبال شامخه نامی دارند و از اسکان طایفه این مملکت را بربری نامیده اند قصبات معروف این مملکت
مارو کوکوست و قزلباشی است و مارو کوکوا بخت این سلطنت است و جمیع انجاسی هزار است و جمیع قز
بیکصد هزار است و مگویی نزد قبیله بخت سلطنت بود و جمیع انجاسی بیکصد هزار است و جمیع همین مملکت را چهار
ملیان حساب کرده اند و بنابر معروف این مملکت بی طایفه است که طایفه باشد که در جانب شمال است و دیگری بنوع
که او را مگو که از نینز کوکوا که در جانب مغرب است و منزه شهر مگو که از است و درین بندر قنصلهای دول اروپا و بمقام
و منزل دارند و بندر دیگر که در جنوبی بندر مگو که از است بندر شت که از است که او را کدیر نیز گویند که در نزدیکی
و من رودخانه موس واقع است و در نزدیکی من همان رودخانه مقبیه تر و دشت است که یک وقتی از شهرهای
بر جمیع آباد این مملکت بود و مقبیه طایفه در جنوب مشرق کوه اظلاس و قبیله از شهرهای مشهور مغرب زمین بود
و اکنون نیز تجارت اسپانیا با افریقای مرکزی است و بندر سکی که در مغربی ساحل فاس است و قبیله بندر معروف بود
و درین بندر دقتی دزدان دریایی مسکن آشفته و در جانب شمال بندر سکیه تعلیق بدولت اسپانیا دارد
که در مقابل جبل التار واقع شده است و بندر طایفه در غربی سیوته است و قلعه انجا در زمان قدیم حصه
وزارت مشهور بود و سلطنت این مملکت بسیار مستطاف است چنانچه رعایا را بندگان در نزد خود میدارند و حکام
این ولایت او قاصدین که از نزد حضرت رسول محمد صلی الله علیه و آله اند و ایشان را شریف مینامند و در این
مملکت اسلام است و یهودی نیز بسیار دارد و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و اهل این ولایت خورا مراکش
میگویند و حیوانات آرد و پوست مکرانکه آنها شتر بیشتر دارند و محصولات اصلی آنها گندم و جو و بزرگ و انکور و زیتون
و عزا و انار و انجیر و لیمو و سایر مرکبات است مگر حم که یکم مراکش در لغت بربری یعنی دزد است

نیز تابع تونس بود و اقالیمی ایولات در صنایع و حسرت کامل بدیکر مالک بربری دارند و با اهل ابرو و نیز آنکه
 شهربانان و ملکند جمیع این ولایت همچنین مدیان است و زنان این ولایت بسیار وجه لطیف و خوش لباس و زینت
 میشوند و آثار غنی و ممالک از ناحیه این ولایت بدست که وقتی مفرجین چه جور بود که صفت شهرت اینها عالمگیر شد
 و اکنون این مقام و مرتبه نزل کرده است و تونس پایتخت این ولایت شهر آبادی است و نخستین شهر بربری حساب میشود
 و بهر وجه و حصا قشعی دارد و جمیع اینجا تخمینا یکصدوی هزار است و از آنکه شخصی داشته که اکنون خراب است که بنای آن را
 از جارسس بنجم شاهنشاه استریه است و در نزدیکی تونس خرابیهای گریخ است و ساکنان تونس نیز مثل الجیز از اهل متغز
 ولی بخلاف ایشان بسیار مهربان و همان نوازند و با ادب و رفتارند و حکومت این ولایت مسلط است و حکام تونس را
 قی میگویند چنانچه حکام الجیز را قی می خوانند و قی مخفف بگفت است که ترکها دارند و علی الظاهر این ولایت در
 شاهنشاه و ترکهاست و قبسات و دیگر تونس بی درخت یا نیز نیست است که سابقا از پشتهای افریقا می نمایی بود و دیگری که
 و کاس و سوسه است که در جنوبی تونس است و پوز تو فریه دریده ترین است که شهر تو شیکا در نزدیکی او بود و در
 شهر کنونی این جوان معروف خود را هلاک کرد و در این ولایت شیر و گنار و پوز بسیار است و محرم کومند تونس
 و ضم و کسرون هر شش کرده اند ولی در قاسوس تونس کوش ضبط نموده است و در شمالی تونس مدع ترانین و در
 او نیز در ترین و ولایت تری پولی است و سوسه بندر محترمی است در جانب جنوب شرقی تونس در کنار دریا است
 و مسافت میان اینها تقریباً هشتاد میل است و قیروان در جانب جنوب مغرب سوسه است و قاس در کنار
 در باد جنوبی قیروان است و مسافت میان اینها یکصد و بیست و پنج میل است و قبسات و دیگر این ولایت باجهت
 که در جنوب مغرب تونس است و دیگری قندیه است که در کنار دریا است و متناظر است که باهن قیروان و قاس است
 و کرسی مملکت از نفا در قدیم سبطه بود و بعد از غزالی و قیروان پایتخت و پس از او ممتدیه کرسی مملکت گشت و پس از آن
 پایتخت گشت که اکنون نیز پایتخت است و اکنونی اقلیاست که بسیاری در آن زادی و ولایت روم و جهنم بود و از نوزوم
 داشت ولی با وجود خیر نشان در آن کسب و کار و از روم فرار کرد و بیوتیکانند و از شدت غیظ کار دی بر شکم خود
 زد و خود را هلاک کرد و این واقعه در پنجم فروردی سال چهل و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و او را اکنون سوسه میگویند یعنی
 النفس انتی جحش مملکت تری پولی و ترک است یعنی طرابلس و برقه و طول تری پولی از حد و تونس
 ناصحی برقه است و این ولایت قسمتی از سیرتیکان قدیم و از سیرتیکان قدیم است و طول این مملکت از مشرق تا مغرب
 تخمیناً هشتصد میل و عرض از شمال تا جنوب یکصد و هشتصد میل است و پنج سیرتیکان که او را پنج سیرتیکان گویند که
 بزرگترین سیرتیکان است در ساحل تری پولی است که محل خوف و خطر مآل است خاصه قی که دریا با باد و طوفان اهل
 داشته باشد و در ساحل مشرقی و قضیه دیگری است و مسافت یکصد میل مشرق او قریه گریه است که در موضع شهر معروف
 سیرتی واقع شده است و در همان ساحل نیز قبسات یکصد و سوسه اتفاق افتاده اند و مترجم گویند سیرتیکان
 بلطف جمع و در ساحل خزاناک بر یک است که در در ترین در ساحل افریقا و اقله و آنکه در ساحل تری پولی است و او را
 قندیه سیرتیکان میگویند و دیگری که در ساحل قاس است او را سیرتیکان میگویند و سیرتیکان یعنی صغیرا عرب است
 چون الکربت میگویند و قی پولی مملکت و سیرتی است ولی جمیع اوبسایر که و هوای او ناسازگار است اگر چه
 این ولایت خوب و محصول خیز است ولی خیزان زراعت نمیشود و محصولات اینجا غله و انگور و زیتون و خرما و سایر میوه است

مملکت تری پولی

مملکت تری پولی

در این مملکت

۵۲۶
باب یکصد و نوزدهم در بیان ممالک بربرستان

کرمیری است حیوانات اینجا نظیر و شبیه نوز و آنجیز است و قصب آباد اینجا اکنون همان تری بولی است که بخت
 و مکت با اسم او موسوم شده است و قدیم از دین معروف بود و مکت و اینجا بیشتر مردی و راه زنی هستند حال حاضر
 شهر را چارلس پنجم گرفت و در اینجا نیز سواران داشتند که برای جنگ واد طلب کردند و بودند فلان گشت و در سال هزار
 با قصد و بخواه و یک سیاهی مطابق مقصد و بخواه و دست بجری ترکها اینجا را خنجر کرد و بسیار را از اسما سرول کردند و دست
 قدیم مستقر بر سر شهر بود و دارا پنجم است که در این پنجم بعد از ولادت صبی اسم این ولایت را تری بولی گذاشتند که معنی او
 سکه مدینه است و لیکن مواضع جدید اینها است اما اطلاع ندارم و حکومت این ولایت نیز با تسلط و استبداد است و در
 اینجا پادشاه که در اینجا پادشاه ترکها تعیین میشود و متاع یکی این ولایت پشم و خاک طلا و ابریشم و پرشتر مرغ
 و موم و سناست که هر ساله کار و بارها را اینجا بولایت مراکش و قران و تیم و کوفه و غیره و ولایت ترکها یکی برده و بخت
 و تری بولی و واقعه است و اکثر این ولایت براری مغز و محارمی معطی است و سواحل برده و قبی جان مشهور بود که در
 در عرض سال سه بار بولای را اینجا بر میداشند و اکنون بکار ابریم مشکل است و قابل اعراب و بخوار و بر سر شهر
 خرابی این ولایت است که در اینجا سکنی دارند و در این ولایت بود که نسب بدشور عالی جویند اتون در وسط محارمی خرمی
 که اطراف آن زمین شرم پایان بود و طول این ولایت از شمال تا جنوب و مساحت میل و عرض و از مشرق تا مغرب
 مساحت میل است و مشرقی قسمت برده مشرقی تر خرمی است و غربی قسمت او مثل بر سر جنگ قدیم است که بخت
 صغری بوده است و از اینجا است که این ولایت را بعضی وقت سلطنت سیرنی میخوانند و سیرنی یکی از شهرهای جنگ است
 که در اینجا پادشاه سیرنی میگفتند و حکم برقرار از جانب پادشاهی تری بولی تعیین میشود و در این ولایت اسمت و بولی از
 جزای می دارند و دیگر و بعضی سیایان که از وسط افریقای آریز و بولایت غاصد در مراکش افتد است که همچنان گفت
 از صغیردان ولایت بیشتر است و از توابع ممالک آنجا که جزو ممالک بربری است جدا میگردد است یعنی بلاد
 صغیر دیات که قسمتی از توهمیدیه قدیم است و اسیولایت بعد از مجرود و جنوب البحر و تونس واقع شده است و از اینجا
 این ولایت جزایان اطلاعی نیست و بعضی او را کان تری آف میگویند و بعضی ممالک و ولایت مکتان و قسمتی از آن و
 ولایت جنوبیه قدیم است که بطریق و بعضی دیگر گردانند و اهل حیثیه در قدیم مثل تانارهای قدیم حسی و حومه
 مشرقی و جنوبی و اهل افریقا را غارت و بهر یک کردند و خودشان نیز بقتل و غنیمت مشهور بودند و در هر بار بهر یک رسید
 حرکت میکردند و قاصد اصحاب منزل میکردند و سینه با جطلان و قدام بهر افریقا استمال میشود ولی خصوصاً اود لایت
 مملکت قدیم تر خرمی و سیرنی و دیگران و در آنجا که لاگتا به برده مشهور است و قسمتی از تری بولی و با بعضی دیگر از ولایت و سوا
 که در وسط افریقا است و در شهر رومیان سواحل افریقا بسیار آباد و معهود بود و اینجا بهر یک و سواحل لغت و بولی الان
 بی تراب مانده و بعضی بی آب مانده و نقش در قاعهای ملقب حسیل شیا ملین را ممکن میگویند و ملاطین مغرب که
 در کتب قدیم ضبط است همان تری بولی است یعنی ته شهر و ادا املای ملین با قنادر الف نیز خوانند و ملاطین و سبک است
 یکی ملاطین است و یکی ملاطین مغرب است و هر دو در ساحل دریا اتفاق افتاده و در که همان برده است و در هر احدی
 بر قنادر الف و القاف اسم صفت است علی و نین الا سکنه و در افریقا و سواحل و آنها اطلال و قنصره الر و نه و بعضی را
 اتمی و القاف بس مغرب بنای بولیس یعنی پنج شهر و این شهرهای بجان اول سیرنی ثانی آو لویه ثالث
 نامی پس از این بری شیش خا مس شمس بری و شمس است و بعضی عوین شمس بری و شمس قصبه

۱۵۸

در این ممالک

در این ممالک

در این ممالک

در این ممالک

در این ممالک

در این ممالک

در این ممالک

الاسبلو

باب یکصد و هفتم در بیان مختصری از تاریخ ممالک بربری

در دنیا قلیل ولایت هست که تغییر و تبدیلات تحت را مثل بربرستان مشاهده کرده باشند و اصل آبادی این ولایت از پیش
مصر است ولی در دیر زمان و باکی باعث نوآبادی این ولایت شد معلوم نیست و تخمیناً در سال ۸۹۱ قبل از مسیح در جزیره حاکم
بلیک یکون پادشاه نیز از سراد خود گردان شد و باین ولایت آمد و متحرک رنج را بنام داد و پس از آن شهر گرج
یا تحت جمهوریه برتری شد که از عظمت و سلالت او بر اکثر جهان سایه افکند و همچنین هفصد سال طول کشید تا بدست یونان
از اختلافات آراء خودشان تمام شدند و این مملکت پس از آن متصرف رومیان آمد و حیان آباد گردید که دره انسا
سا بنشاهی رومیان گشت و چندین شهر سبک و در سواحل آباد گردید و مذمب عبودی در این ولایت در عصر حاکم یونان
برواج گرفت و تا نایب هم برقرار بود تا اهل و قریه بر این ممالک استیلا یافتند و در ماه هفتم متصرف حلفای بعد از او
دیده به تمام ازان پس در آفریقا شایع و بی یافت و باز به شتم مسلمانان بحاجت او با حمله آوردند و اکثر ولایات اسپانیای
مسلمانان آمد و در تصرف مسلمانان بود تا در سال ۹۲۴ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری مسلمانان را از اسپانیای بر بنیاری افزودند
و ای زماناً سپهر یونان بودند و مسلمانان ناچار بکجانب آفریقا فرستادند و در سواحل بربری دوستان و دشمنان ایشان
سیار بود و فنی مسلمانان را از اسپانیای باعث دشمنی فحاشان ایشان و اهل اسپانیای و کل عیسویان شد و از ترکها مسلمانان
امداد خواسته و از شاهان ترکها و برادران بزرگتر تر و شاکه او تمایل متعین ترکها نمودند و بر بربری آمدند و ترکها
و مسلمانان نظیر یافته و چندین حرب دریا بعلب کردند و بنحیجه از اهل اسپانیای وارد و با سرکرد در سواحل بربری بود و با وطن
خود برگشتند ولی مسلمانان و اهل بربری از دست پادشاه اسپانیای خلاص شده بیکت ترکها گرفتار شدند
و جارس خیم شاهنشاهی بر بربری است تمام کنی در تخیر بر بربری پولی و انجیز کرد و برتری پولی را تصرف کرد و بوقیه لشکر دید و
و با تخیر رفت و قبل از جنگ متعین بزرگ او در دریا با طوفان شدید غرق شدند و او را بحال زینت نمایند
بهرمنی برگشت و اکثر سالها بیزدی دریا و ذیت عیسویان عادت داشتند درین زمان که متصرف فرانسه در آید
از آن اطوار قبیله دست کشیده آمد و سلطان مرکش خود را از نسل حضرت رسول میدانند و قدرت انهادند و ولایت
مثل خلفای بعد از او است که در زمان خود او استند و بیل الملوک نام یکی از شاهان مرکش این بود که حال را
شکست فاحش در آفریقا و او که پادشاه یورنگال دین سپهر شین در جنگ کشته شد و اهل مرکش با یورنگال
عداوت کثی دارند و در دریا در راه زنی و دزدی متعاقب می کنند متحرک هم که مد از تاریخ سلطان مغرب در
دروغیات الامعین در احوال یوسف بن یاسعین و محمد بن یوسف بن عبدالمومن بن علی بن یوسف بن عبدالمومن
منده است هر که خواهر بران کتاب رجوع کند و در مرصده نوشته البربر هموسم فیصل علی قبایل کثیره فی جبل المغرب
من بر قالی آخر المغرب و فی الجبوت الی بلاد السودان و هم اعم و قبایل لا تخفی و یزید مالک سمیت با ساهان من نزل
قبایلم بلاد المغرب متناهیة لمطه منتموده کومنه کاتمه عماره و جواهره قریه خومه کزوله و غیره و در مرصده
همه اسلام میسر کرده و شرفیده است ولی بنده کتاب باز که غلط و دوشتن او را روانه است این ظاهر از ذکر قبایلم کرده

باب یکصد و هجدهم در بیان پیش از تاریخ آفریقای مشرقی

آفریقای مشرقی مثل برمالک نوشته ابی سینیة یعنی تحت عدنان آفریق و زکواتار یادان زکی مار
موزمبیق موزنگا یا موزو مپیه و شوقا است اما قومیه که گویند باشند ولایت قومی است قدرشالی آفریق

در جنوبی و آبی سینه و در قعر و در دوقن و در مشرقی و در بحر الاحمر و مغربی اولسین و در زنت یعنی صحرای کویر
 کینه است و اینولایت را قدما ایاتی و پیه میگویند یک قسمت معبر اینولایت صحراست و لی در سواحل میل قرار گرفته
 آباد است و خاک سواحل میل مرغوب و حاصل خیز است و نویبه چهار ولایت منقسم است اول ترککش نویبه
 که در قعر ترکما است و جنوب بزرگ است دوم و در حاکما است سوم سنار چهارم ناحیه بدین
 اما ترککش نویبه وادی تنک درازی است که در اطراف میل است و چندین رستخیز از خود دارد و دلی
 یکی بیاشامی مصر طاعت دارند و قضاوت معروف است و اینهم است اما دو و در حاکما ولایت معروف
 بر حقیقت است پایتخت اینجا کرک است که اورا نیز دو حاکما نیز گویند و حقیقت اینجا غنی است شهرها را است و پادشاه
 اینولایت بسیار گرام است و خانه های این شهر غالباً از خوب است و نگین نویبات حاکم دو حاکما پادشاه و
 باج گذار است و درین ولایت بهای خوب می آید و درین این نیز اسلام است مقرر حاکم بود
 دو حاکما جهان و نشانه است که در کتب قدیمه ضبط است طاقال لیا قوت و نفاه نعم اوله و ناله و قیل نفعه و
 ثانیه دینی کبیر فی بلاد النوبه و به منزل ملک علی شاطی النيل لها اسوار عالیته بنیة باحجارة و طول بلاد النوبی
 النيل اقصی و اوراد مقامه باهم و در حاکما نیز گویند و کنون در اطراف او دو حاکما نیز گویند و در حاکما
 که همان کرک است و دیگری را الکرک و حاکما می گویند یعنی دو حاکما نیز گویند که قدما اورا بری میباشند اما
 ولایت وسیعی است چنانچه قدما شاهنشاهی مرزا اینجا را بنشین کرده که اکنون هیچ از اصل و فصل و خبر نداریم و
 قدیم و جدید بر آنند که او نیز مثل مصر و قی ممد علم دارد و در ولایت نویبه و در مغربی اینولایت بطوریکه
 سفر کرد و اسم اینولایت از عایفه نویبی که در مغربی اینولایت است و شهر استخراج شده است و پایتخت نیز از
 اسم است و نگین بان است چنانکه یکصد هزار جمعیت دارد و شهر معروف است و کار و ابناء این شهر بسیار
 مبصر و مصلحان و بنده عربستان میشوند و در شمال سنار قصبه عربی یا گرمی است که در کنار میل است و
 پایتخت نویبه و وایالی اینولایت عموماً مکار و ستمکار و عذر دارند اما اندک حس طایفه ای چند است که
 در سواحل بحر الاحمر سکنی دارند و منازل ایشان خنایم است و در نویبه بسیار است و شهر و سب و شهر
 و هر جوان دیگر که در بلاد حاکما اینجا باشد اینجا نیز ایستاده و از قعر و در مغرب سنار است و ولایت کوچکی است و
 وایالی اینجا مسلمان هستند و پادشاهی آن خود دارند که سلطنتان موردی است و وایالی اینجا بهتر از سایر ولایات است
 قصبه اینجا کویت است مقرر حاکم بود مصنف ولایت را دوقن را و یکریان کرد این ولایت میان سنار و از قعر
 اتفاق افتاد و است و قصبه اینجا امین است ایاتی اما آبی سی قصبه که ولایت جسته است ولایت وسیعی است
 قد شایلی او نویبه و در جنوبی او عدل است و در نویبه و جسته و عدل تحقیق معلوم نیست و آن که در حاکما
 اوقات باید که مقرر حاکم دارند هر که اینولایت دیگری گرفت قدامت و چندین شهر میرود و از دیگر مقرر میشود
 از آنجهت درست نمیدانست و آنکه نویبه حاکم مقرر بلندی است و در حاکما بسیار دارد و در حاکما
 ارتفاع زمین اینجا چندین قسمت هوای اینجا چنانچه بهتر از هوای نویبه و مصر است چنانچه هوای بعضی از قصبه های
 معتدل تر از هوای یورکمال است و بسیار است ولی در وایا و اراضی مخصوصه اینجا بسیار گرم میشود و در حاکما
 و وحشی از هر قسم فراوان است و جای میسر نیاید دارند و کرک را و در حاکما در اینولایت یافت میشود و

و حتی صفتند که اعتقاد ندارند و در میان آنها گیاه پرست و حیوان پرست بسیار است بلکه یارچا آن را از اشیاء
دارند و معتقدند در ساحل کی از ولایات رنگبار است ولایت کوچکی است و اهل آنجا مسلمانند و قسمتی از آن ولایت مدینه
پورنگال تعلق دارد و قلعه دار آنجا است خندان و چند کلیسا بنا کرده اند و از این ولایت طلا و عاج و موم و ادویه طبابت و
و شکر کاج بسیار بریزد مشرق جسم کو مد قلعه که در ساحل میزند دولت پورنگال ساخته اند و افرانزت آن میزند
کوئید و قریب ساحل این ولایت چند جزیره که کوچک است و جزیره وسط که از دیگران بزرگتر است جزیره زرتی که
که قسمتی با سیم ملک است و تقریباً این ولایت از خط استوا نایزده درجه عرض جنوبی است و جنوب رودخانه
دارد و انقی اما کمزور نمیکند در قسمت جنوب رنگبار است و ولایت وسیع و مرغی است و مسکن قابل مختلف
از بومیان این ولایت است و قبیله معروف آنجا موزونیک است که با سیم ولایت موسوم است و جزیره در نزدیکی ساحل
اتفاق افتاده بسیار آباد بود ولی الآن با بادی سابق نیست و در اینجا معامله غلام و کنسیر بسیار میشود ولایت
موزونیک بسیار حاصل خیز است و معادن طلا مستعد دارد و گوشت و کاه و آب و در این ولایت بی شمار است و مغربی
این ولایت بواسطه حیوانات وحشی و حشی نامعلوم است گویی که او را کیلومتر گویند فیما بین موزونیک و رنگبار است
و سمر پور جنوبی دارد و سفاین بعضی وقت از این بندر آب و آیرما محتاج را بر میدارند اما موزونیک آنکه قسمتی از
او را موزونیک گویند حد مشرقی او موزونیک و جنوبی او ولایت سوفا است و این ولایت بحال و این
از همه ممالک مشرقی افریقا بهتر است هوای این ولایت خوب و خاک آنجا مرغوب است کله های قبل و جوقهای مشرقی
در این ولایت بی شمار است و معادن طلا و فخره نیز دارد و سنگهای آنجا بزرگ و با مت مشرق جسم کوئید که در
کوئید در شمال مشرق این ولایت است و قلعه و نیز برف دارد و جنوبی هوای این ولایت معتدل است و قبیله
این ولایت است که در کنار رودخانه بزرگ زغبی است که با بنج و من داخل دریا میشود و انقی اما مملکت
سوفا که محمد و در شمال مغرب با موزونیک است و اهل پورنگال در اینجا نیز قلعه دارند و در این ولایت معدن طلا
بسیار است و چنان منخلون است که ولایت او فیر این است که هر ساله از اینجا بحیثیت لیان غلات کران
و طلای بی شمار میسرند این ولایت سابقاً محل تجارت بود ولی اکنون چندان تجارتی ندارند آن قسمت که با محیط
محمد و است بسیار حاصل خیز و خوب است و قسمت مغربی او که بیابان است آرمکا و فیلهای عظیم آنجا است
که در آن بیابان کله کله بزرگ در می آیند و معامله کلی آنجا عاج است مشرق جسم کوئید مصنف آن را که
در اول ولایات مشرقی افریقا بیان کرد و دیگر ذکری از او نمود این ولایت نیز در ساحل مشرقی است و بجز این ولایت
و نواحی تقسیم شده است یکی از ولایات او عدل است که بیان شد و دیگری مقدونیه است که معلوم گشت و
و متاع کلی این ولایت عاج و طلا و آب است و در میان عدل و مقدونیه طواف طواف و طواف سوفا میسکنی دارند
و سوفا که در کتب قدیر ضبط است صاحب مراعده میگوید سفاله اخردینه تعرف باض الریح و صاحب تقوم البلدان
میگوید سفاله من بلاد الریح و من القانون سفاله من الریح و ایها سلون و هم جنوبی خط الاستواء و اکثر من
الذکور جنوبی و قال ابن سعید الشرحا الشیم من الذمب الحدید و لب سیم جلود النور و ذکر المودیان ان الریح لا یعیش غنیم
الحیل فسرهم جلد و یقانون علی البقر

باب یکصد و نوزدهم در بیان و سترن افریقای مغربی

۵۳۴
باب یکصد و پستم در بیان احوال و احوال جنوبی

گوئی در بیابان و مسافت در مغلطات انگلیس شده است متر حصب که در کتب گوئی معنی دماغ
نوبادی که تا زانجا نموده است و گفته این ولایت را گاهی این اسم میخوانند اما کافریه که اورا کافر
اند نیز گویند یعنی کافرستان ولایت بزرگ و سیاحت که جای این مشرقی سرحد نوای کب گوئی و جنوبی
سرحد نوای است و جنوبی بید در نولایت می دانند هر چند بزرگ از خود دارد و این کافر یا بیلند قامت
و شومند میشوند و چنان جزایات و جلادوت دارند که به تنهایی پیش رو دیگر حیوانات وحشی حمله می آورند و غلبه
میکنند و چهره ایشان بسیار بیل است و موهای ایشان مجد است و مردان این قبایل اکثر اوقات صید می کنند
و شکار میشوند و امر زراعت و شکار کردن زمین باز نماند و کله کا و کو سفند بسیار دارند و خاک بسیار
در بعضی قسمتها بسیار خوب و حاصل خیز است و گلنهای ایشان چنان مویب و شومندند که بهترین سگ
معمول را با آنها طاعت آفای خود میکنند که کله های بزرگ ایشان می کنند چنانچه این کله های کا و کو
یک صغیر از حرکت بازمی آیند و یک صغیر دیگر با نعل حرکت در می آیند و باز یک صغیر دیگر اگر سبزه ای
نجا میدارد اما ولایت هونن تا تنس به جمع طول سرحد تهالی کب گوئی امتداد دارد و جنوبی و تنس
طول او میشود و در اینجا نیز قبایل و طوایف مختلفه مای گرفته اند که هر طایفه رئیس از خود دارد و مثل اعراب
عابندی و کبستر دارند و در بیابان علف صحرای وادی بودی حرکت مینمایند و قبایل معروف آنها
بوشمنس یا بوشمن است یعنی مردمان جنگی که در جبال و وسطا منزل دارند متر حصب گوئی و تنس یعنی بود و
درخت و تنس یعنی مردمان است و تنس و طایفه هونن تا تنس پست ترین طوایف کبستر است و متوسطا
و القام میشوند و لی عمو نامم و ناز کنند و طوایف هونن در میان ایشان گوئی تا تنس امتداد دارد و که زندگان
انها غالباً مثل حیوانات در کوف و مزارات است و در شمال مشرق هونن تا تنس ولایت بی حوضه است که بوشمن
الی اینجا بخلاف هونن تا تنس کی و دلا در و در مورد زندگانی ما هر چند ضعیف بزرگ آنها گوئی است که بافت میشود و نگاه
میل شمال مشرق کب گوئی و کب گوئی است و غابهای این شهر در برنا شده است و بعضی اینجا تخم یا نوزده
میشود و باخستان خوب دارند و غله فراوان نیز بل می آرند و تنس تا تنس مملکت سیاحت در جنوب
افریقا دارای و بلبل محیط افریقا تا کب گوئی تا سیصد و پنجاه و بلبل است و بلبل محیط هند تا هند و در
فیش یعنی مای بزرگ تخم یا نصیر است و قبایل بی شمار در نولایت آر میده اند که طرز و طرز ایشان از یکدیگر
عبادت و انانی که در حوالی کب گوئی است بلند قامت و نازک اندام میشوند و بهترین عضو آنها کولی و دیشال
و پای ایشانست و در تنس وری و بلبل دارند ولایت و ادوات خود را کلاسموم می سازند و در صد فانی حال
صارت را دارند و کب اینها غالباً کوف و مغارات و جنگلهای اینوه است و قاصد میان ولایت هونن تا تنس
بلبل تا تنس رودخانه عظیم است که اورا کب گوئی گویند و این رودخانه تقریباً در عرض سیصد و پنجاه و دود و دقت
و طول سیصد و چهار درجه و سیصد و پنجاه مشرقی از انقاعی هنرین کبیرین بلبل می آید که شعبه آن از شمال مشرقی می آید
و شعبه دیگر از جنوب مشرق از کونستان کافر کند می آید و از آن پس بجانب مغرب حرکت کرده تقریباً در عرض سیصد
مشت و درجه و پنجاه و سیصد و پنجاه مشرقی است از رده درجه و سیصد و پنجاه مشرقی است از رده درجه و سیصد و پنجاه
رودخانه تخم یا نصیر است و باین رودخانه چند هنر نیز جنوباً و شمالاً داخل میشود و یا تحت ولایت بی حوضه است

باب یکصد و بیست و یکم در بیان افریقای مرکزی

کنگوست داین شهر و قصبه است یکی بنو لنگو است که او را کرمین ترکوند و دیگر آلد لنگوست که او را بنگون نیز
نامند که در شمال مشرق بنو لنگو واقع و قصبه کرا نیولا است یعنی است که در جانب شمال مغربی لنگوست است و
مغربی نیولا است بیابان بزرگ است و حد شرقی او کافر گند است و حد شمالی او نیز بیابان است و درین لهای
جید و حد شمالی نیولا است اقرا در عرض بیت و یک در جنوبی و طول بیت سه درجه مشرقی دریاچه مستطیلی
مستی دریاچه گلی و رودخانه نیز این دریاچه انضباب دارد و منتهی رودخانه و از آن دریاچه تا بنو لنگو پنجاه
سیر **باب یکصد و بیست و یکم در بیان کنترول افریقای مرکزی** مسافت است
افریقای مرکزی شش تن بر بیان گویر و دوزن است که است و مخوی بر ولایت قرآن و خطه بزرگ عمر میر و رود
که شیکری تیه منسوب و دیگر و کنترول نیز گویند یعنی زمین و مملکت بیابان و حد شرقی ولایت سودان را زو فورو و حد غربی
او بنو لنگوست مقرر جسم گویند از انقرا که مصنف بیان کرد طول این بیابان از مشرق تا مغرب پنجاه
میل و از شمال جنوب نیز تقریباً دو هزار میل است انتی و در هرگز این ولایت بیابان دریاچه چاد واقع شده است
که آب او شیرین است و طول این دریاچه پنجاه از مشرق تا مغرب و است میل شود که این دریاچه را مساندان میگویند
و سیاحان دریا نورد و بنهم که هم و کلاً بر تان میدارند و در اطراف این دریاچه چاد و لایات که در
مغربی یا لغری و باز بنو لنگوست است و مسافت بین این دو ولایت شصت و هجده و چند ولایت گویند که در
شده است **فزان** ولایت معتبر است حد شمالی او تری بولی است و در اینجا انجیر و خرما و آب بسیار است
پایتخت اینجا قصبه مرز فزان است نیولا است سه ساله خراجی یک کلم تری بولی میدارند و امتداد این صحرا با دوزن
تقریباً از قرآن تا کایم است و کایم در شمال دریاچه چاد و از آن خطه را و بنهم و کلاً بر تان و سال هزار و شصت و بیست
دو قسیمی مطابق هزار و دویست و سی و هفت جری و سال هزار و شصت و بیست و سی و هفت مطابق هزار و دویست
و سی و هفت جری و درین صحرا او پیش یعنی حضرت کوسری و بیابان بسیار است که کارخانم و مواشی را
انولایت بسیار می آید و در شرقی قسمت این صحرا او شش بار است و هر کدام و حتی هم دارد و باز نو در غرب دریاچه
ولایت با فایده است و قصبات معروف اینجا بنو لغری و کوه است و مملکت که نیولا است و سوسه یا سوسه است که
شهر و مملکت یا تخت سودان است و پادشاه این شهر سلمان است و این شهر در کن جنوبی بحر و اقیانوس است
در شمال سوسه و در کن جنوبی است معاده اینجا بر بستان خاک طلا و غلام و نسیر و چینه و پوست بزرگ کرده است که
زرد می کنند بنو لنگوست تجارت خانه افریقای مرکزی است و از همه سطنهای شمالی افریقا با سبب ترودی شود و بنده
او کبر است **تشنه** ولایت جزیری در جنوبی دریاچه چاد است و دریاچه چاد رودخانه و از ولایت لغری
گذشته که او را شری گویند که از جنوب دریاچه داخل میشود و رودخانه نیز از بنو لنگوست که او را گویند که از جنوب
انضباب دارد و قصبه ولایت تشنه همان گشته است و قصبه دیگر چوسه گنوست است که در جنوب مشرق گشته
واقع است و در میان ولایت کایم و ولایت قرآن ناحیه و سبب بقیه است که با هم قصبه اینجا بلیه منتهی دارد و هرگز
به قرآن رود و از اینجا بگذرد و از بنیله پایتخت قرآن که هرگز است تقریباً پانصد میل راه است و در عرض راه چند
آبادی است و کوهستان شکلاخ نیز دارد و صاحب قاقوس قرآن را ملجن باراء مملکت ضبط کرده است و در
مراسد و چند کتاب دیگر و جمله طلسمها باز از همه نوشته اند و زبان یا قوت بر غیر و آبادی تخمیناً و بیست سال تقدم دارد

باب یکصد و نهم دوم در بیان جزایر متعلقه به قریه

و جزایر متعلقه به قریه و جزایر که در جزیره سوگوثر است با بعضی دیگر از جزایر غیر مشهور است اما ما در کتب معتبره
بعیدی در ساحل جنوب مشرقی آفریقا واقع شده است یکی از جزایر عظیمه دیناست طول او از جنوب تخمیناً یک مایل و عرض او
از مشرق تا مغرب دویست و چهل میل است و بعضی او را مادگاسکس می نامند و این جزیره بکوهی خاک و خوشی هوا و کثرت
میاه و پنبه های سبز و دره های با صفا و جنگلهای خوب و صحراهای دلربا مشهور است و کمتر جزیره از جزایر دنیا این
دارد و چندین رودخانه از میان او جاریست و هوای او بجز بهار و تابستان دریا و ارتفاع اراضی خشک و با فراخ انسانی
موافق و سازگار است و جمعیت آنجا تخمیناً دو ملیان و شصت هزار است و این ولایت در چندین مملکت و
تقسیم شده است و چندین طایفه مختلف الاحوال والرؤیة درین جزیره و طوق دارند که بعضی از آنها سفید و برخی اسمر
اللون و بعضی سیاه است آنها را نیز که سفید و اسمر اللونند از نسل عربند که از زبان و مذهب ایشان معلوم است
ولی در هر وقت از ولایت خود خلعت کرده باین مکان بعد از آنکه خود آمده باشند معلوم نیست جمعی
از آنها مسلمان و برخی کفارند ولی مساجد و معابد ندارند و بعضی برانند که این طایفه از طایفه هیود بودند که در زمان
سالفه باین جزیره آمده اند و شاید که این نوآبادی درین مکان اول از هیود و عرب هر دو شده باشد چرا
که در مذہب و زبان اختلاط و ترکیب هر دو ملت دارند و انهایی که باین جزیره کفارند یکی بت پرستند مثل اشخاصی که
در اقلیم فرنگستان پیش بینه درخت و حجر و آهمن میکنند و اهل پورنگال اول این جزیره را در سال هزار و چهارصد و
نوزده هجری فتح نمایی مطابق ۱۰۳۹ هجری یافتند ولی درین جزیره سکنی و نشین نداشتند و اهل فراتر در سال ۱۰۴۲ هجری
مطابق ۱۰۵۲ هجری در ساحل آنجا قلعه بنا کردند و در سال هزار و شصت و پنجاه و هفت مسیح مطابق هزار و شصت و هشت
هجری اهل جزیره جمعیت کرده آنها را پسرون کردند و از آن زمان بجزیرت و ازادی خود برقرارند و هیچ دولتی از
اروپا نیز در مقام اذیت و تضاح آنها بر نیامده است و تقریباً جمیع نباتات که در تحت آواز تراپیک بلبل می آید
جزیره با جمیع ما ملکن است که باین اید و قصبات بزرگ این جزیره آنتیشینک و آلتوآ و غیره است و درین جزیره
خزاوانت و از هر قسم چاربا و طیور مختلفه و میوه با خوب نیز دارد و معادن اجبار که آنها را آهن و مس و قلع نیز یافت میشود
اما جسر ارگو ماژو یکدسته از جزایر معتبر است که در جزیره موزمبیک است و تخمیناً در نصف راه فیلیپین جزیره مادم
و کان تی تحت آفریقا واقع شده است جزیره بزرگ آنها جوئه است که باغستان و اشجار بسیار دارد و دیگر جزیره
در تحت مطلق حاره بلبل می آید و بجا کثرت پیدا میشود و درین جزیره سفاین تجارت غیر تجارت قبی که بهند مشرق و
تجدید آب و آذوقه می کنند و اهل اینها مکرر دست و پد بستان اسلام است ولی با اهل اروپا خاصه با انگلستان که
از آنجا میکند و بنگال سلوک و فرنگ را دارند و مکرر کوه مدجونه را جوئند نیز میگویند و این جزایر در نصف امانی مادی
گستر است و جزیره بزرگ آنها که ماراوست که هر جزیره را اسم او می خوانند و بکری جزیره ماهی است که در مغربی خود
و بکری میگویند است انتی اما جسر کره سوگوثر و بعضی برانند که این جزیره همان جزیره دی گستر را میگویند
که بطریق و بلینی اشاره کرده اند و در ساحل مشرقی آفریقا تقریباً در عرض و دوازده درجه شمالی واقع است و این جزیره
معمور و حاصل خیز و وسیع است و اهل این جزیره سیستان آمده اند و بجا آنها مسلمانند و در بعضی جزایر و جزایر سیستان
و سیستان بلندی تنق با انگلیس دارد و در این جزایر شتا و خفتم ذکر شده است و جزیره بوزبان در نصف فراتر است و در
پناه و پنجم بیان کرد و ما هم و جزایر کناری که در نصف اسپانیا است و با پنجاه و نهم و جزایر کیست و زرد و میره که در جزایر

شمالی و جنوبی طلوع بزرگی است که او را دریای کولوئینین یا دریای کرسی میگویند که حدیث دریا جزایر بزرگ و کوچک بی شمار
 اتفاق افتاده و در جنوبی و در مغربی این دریا سواحل امریکا است و این قسمت را از آنجا که دست اندیش کشند که کولوئینین
 جهان تقسیم نمود که مخصوص و مغرور حصه مشرقی و هندوستان است چرا که تا وقت ارجحیت با مسکن طالع کشند و هندوستان
 در مشرقی واقع بود که او را هند شرقی میگویند و این جزایر را هند الغرب نامید که کولوئینین نیز بمقابل هندوستان حرکت
 میکرد و کشف این جزایر بر حسب اتفاق و در حین لایحیت واقع گردید اگر چه او بعضی را از منی جزیره دین قسمت کرده و نیز کشف شده
 بود و کوهها و رودها و فاما و دریاچه های امریکا بزرگتر از خیال آنها و بحیرهای دنیای متعین است ولی حیوانات بسیار
 عجیبی که بیشتر پوست تراخیوانات دنیای متعین است و از دوست نوع حیوان مختلف که در که از منی جزیره
 آنها را معلوم کرده اند و در آن کشف امریکای نوع از آن در اولایت پیدا کرده و با آن امریکای شمالی عموماً مناسبت دارد
 موی در شمشیر هستند و چندین حایطه و قبیله اند و کدوران آنها غالباً از شکار است و با آن امریکای جنوبی شمشیر
 پیرانان شمالی خود دارند ولی متعین اند و در آنجا آدمی و فوئسل نسل اولایت اقبال عدیده است بعضی با
 که با آنی سبکی دنیا اصطلاح از اهل فی فی شمشیر هستند که در دیانان قدیم بد طولی داشتند و در مسافر خود با این ولایت
 آمده و وطن گرفته اند و کشتی آنها را سبیل اتفاق با این جا آمده و در آنجا مانده اند و دیگر نتوانسته اند به جهت ششگون نشی باغذر
 دیگر بولایت خود برگردند و در محیط اتلستیک در سواحل اروپا نیز در چندین مکان سابقاً اهل فی فی شمشیر آبادی
 کرده اند و بعضی گویند که اصل آنها از اهل مصر و کج است که از این مکان جبهه در آنجا آبادی کرده اند و بعضی احتمال
 میدهند که اول آبادی آنجا از اهل آسیا شده است که از یوزخا برینک که تخمیناً چاه میل از سواحل آسیا تا سواحل امریکا است
 کرده آمده باشند چنانچه از آن نیز از آن یوزخا برینک که کوهها را از دریای کوهها که در نزد و در حدیث اقبال من
 جبال است و دلیل صحیح بسوزنیافته اند شمشیر که چنانچه معلوم است که کولوئینین از منی جزیره دین تا منی جزیره
 اسپانیا که دید و منی جزیره دین و اسپانیا معلق شده و در حال دولت اسپانیا نهمه و در آنجا این کار را قبول نمیکرد که حرف شخصی
 مجبور و بمقابل مجبور انقدر طرح می توان کرد ای زکما ملکه غافل بود گفت ای من از مال خود نهمه سفر او را دیده روانه میکنم که دو
 استنار اگر خدای دین سفر واقع شود ضرری نباشد تا آنجا همه مسافران را و جواب داد من وعده و نوبت رحمت و دعا او
 داده ام در این میدان که برای چند هزار پوند که خرج سفر او است حرف خود را در نزد او بی اعتبار کنم و بدو رخ کوفی و نعلت و عذر بخانه
 و هر و شهره شهر خودم تا دلایل عقلی است چنان نیست که عقل او را در کرده باشند ولی بجهت اخراجات عاقل از نفع آبل و شمشیر
 و من این معاد را نمیگویم اگر حشران کرد او را ضرر جان دین سفر است و در حاضر مال و اگر آنچه گفت از عهد برآمد مطلوب و مقصود
 بل آمده نفع بسیار و فایدی بسیار دین کار کنم و نمکن است و کردن بند الماس خود را که مبرکان بها بود و فخر
 نمیداد و دید که کولوئینین را روانه ساخت و در تاریخ مذکور کولوئینین از اسپانیا شراع کشید تا چند روز که بواسطه در حرکت
 میکرد و در آن احوالی نداشتند شراع را بجا میات معر محیط اتلستیک کشید و یک معلق و دلالت قطب روانه شد و در آن
 دست از زبان کشید و در اطراف آن چون سیاه متحرک دیدند و در بالای سر دریای یک نمکون فلک را مشاهده نمودند و
 کولوئینین بر تاش کرده گفت که اگر از بولایت خود برگردانی ترا حرام میکنم که کولوئینین گفت من از آن کس ترس ندارم و اگر من
 زنده مانم احتمال میدهم که شما با من مجامعت برسد و اگر داشتی شما را بولین میرسانم چند روزی بمانید و اگر سواحل
 هر جزایر امید کنید مردمان کشتی با خود اندیشه کردند که اگر او را با یک کسیرم در هلاکت خود سی کرده ایم حال که در دوم ملاقات

شده ایم که باید کرد و طوقا و کربا در متابعت او کوشیدند و از محبت کولوئینس درین چند وقت هوای دریا موجب سیج
افغانی نداشت مردمان کشتی او را از کشت کولوئینس میزدند و بعد از دو ماه و هفت روز زمینی بنظر او آمد و آن کشتی
از جزایر بزرگ بود کولوئینس از کشتی فرود آمد و قصد حال اینجا کرد چنان شد با خود گفت که این آن هندوستان نیست که در
تختیش و این همه محبت کشیده ام و ایالی این جزیره همه سیاه رنگ و دریا و دریاها و از کشتی میزدند و از این
آمدند کولوئینس از تخته های فرنگ با ایشان داد و جندی در اینجا داشت کرد و با بزرگ محراب کشید و از مغرب پاره
بطرف جنوب شرق جزیره بزرگی که او را پیشین بخت بود که گویند رسید و اینجا همه با میجای از خیل با کون متروپ تیر داد
و ایالی این جزیره را خلق خوش خلق می بود و در واریا و قوت بریده بسیار کولوئینس و مردمان کشتی تعارف دادند و بسیار
دیگر گفتند و کولوئینس جندی در اینجا مانده بجا اسپانیا برکت و جیبی هم از اهل کشتی را می کشی کرده در این جزیره گذاشت و
و از ایالی اینجا نیز دو نفر همراه گرفته طلای بی شمار و مرد واریا و قوت سیج بسیار با دیگر میوهای این جزیره بار کرده با ایشان
آمد تخته بار از نظر پادشاه گذرانید و میوه قبول یافت و بعد از دو ماه ای زیاده دارکان دولت هفده کشتی بزرگ و هزار و
پانصد نفر مرد و جمعه او روانه کردند و جیبی هم از نزرگان اسپانیا اجازه گرفته با کولوئینس برای فاشا همراهی نمودند و بعد از
جندی بجزیره پیشین بخت بود که وارد شد و بعد از این کشتی با این جزیره متصرف پادشاه اسپانیا برادر و بنای حیدر
گذاشته و در اینجا سحاب مغرب شتاف و جزیره گویند یافت و این جزیره را با و ترانان یکت یافت و معادن طلای بسیار
داشت سکنه اینجا بی جنات مبلع شدند و جیبی هم اینجا گذاشته باز با اسپانیا مراجعت نمود و در خلال این حال بعضی از مردمان
با عرض از کشت کولوئینس نزد پادشاه حیدر برده و نزد پادشاه از او بدگونی داشتند که عفتیوب انجیل خود را
خدا را افتاد و دوستان کولوئینس وقت ورود او در برابر اسپانیا او را این معنی آگاه کردند و او انقدر خجسته و سبک
خود آورده بود که لطف پادشاه در حق او زیاده از اول شد و سفر نکالت با بنده و سیاق بی شمار از اسپانیا روانه کشت
و درین سفر چندین جزیره دیگر یافت و بواسطه شمالی امریکای جنوبی خود آمد ایالی اینجا مردمان سفید پوست دید که
عورت خود را از بر و پوست کرده بودند و کلهای از بر و سر و حلقه های طلا در گوش و بینی شنیدند و فرما رسید زیاد
نزد کولوئینس آورده از تخته های فرنگ کردند کولوئینس با این بسیار کشت و درین بین سلطانین فرنگستان
با یقین یکی دینار شنید و سران سپاه خود را با سقا فین بسیار با خود و لقرق آن ولایات فرستادند و چنانکه اهل امریکای
شمالی و پورتوگال امریکای جنوبی را صاحب شدند که تفصل آن حاجت رفت و از غرایب که کولوئینس با آنها می نیکو
نیکو دنیا را پیدا کرد و با اسم امریکوئینس نامت یافت و اکنون ولایت کولمبی در امریکای جنوبی با اسم او معروف است که
کولوئینس گویند و از آنرا نیز تیر میزاعادی در حق کولوئینس هدف داد و رسید پادشاه اسپانیا را از این بد دل گردید
و او را از مردمان فرستاد و در مردمان در سال هزار و پانصد و شصت و شصتی مطابق سن صد و پانزده هجری در کشت
و احوال کولوئینس و اسفارا و در کشتی مفصل نوشته اند که بتاریخ کولوئینس معروف است

باب یکصد و شصت و چهارم در بیان نازش امریکای شمالی

امریکای شمالی مشرق ملک کشند و یونیند سنشش یعنی ممالک متحده و یونیند ملک کشند سنشش یعنی
ممالک متحده و یونیند و گاه گفته است که سنشش است سنشش از امریکای شمالی که یونیند یعنی ممالک امریکای مرکزی
و بلژ و جراتی کشت که آنها را ویند ایند پس گویند سنشش یعنی خرابی مرند الغرب نیز نامند که همراهند ولایات

۲۲
امریکای شمالی

و مشهور است و مملکت جمهوری شمالی و حصه شمال مغرب و غربی این مملکت دو صومعه برابر و مساحتی با هندوستان
و در هیچ قسمتی از که دریاچه آب شیرین ندارد امریکای شمالی نیست بلکه دریاچه های آنجا بحسب صومعه و خلقت و جنس
نیز فزون تر از دریاچه های شور سایر قسمتهای دنیاست و در دنیای کنه بزرگترین دریاچه بحجر خزر است
که آب او شور است و دریاچه های مشهور امریکای شمالی پست تر و قوت مملکت متحد و گسترده و گسترده
اتفاق افتاده است و اما اسمی بر یک طول و عرض و عمق هر یک را معلوم میسر آید

بحسب است	طول	عرض	عمق
وی بی بیگ	یکصد و نود میل	یکصد و بیست میل	هنوز معلوم نشده
شورای	چهارصد و شصت میل	یکصد و بیست میل	هنوز معلوم نشده
مچینگن	چهارصد میل	سیصد و بیست میل	هنوز معلوم نشده
چو و ران	دویست و پنجاه میل	یکصد و بیست میل	هنوز معلوم نشده
ایر ای	دویست و پنجاه میل	سیصد و بیست میل	دویست و پنجاه میل
ان تری	یکصد و شصت میل	چهارصد میل	میان صد و پنجاه میل

و این پنج بحره آخری سرحد حقیقی میان مملکت کنه و مملکت متحد است و دریاچه های بی بیگ از اینها بدست
که او را اهل حرانه دریاچه بزرگان میگویند و دریاچه سوپریور بحسب سنا جیل و دو فاضا القبیاب و اردو و امواج
او نیز با مساحتی با امواج محیط آنجا است و جبال مشهور امریکای شمالی آشتونی و نون و قینست است یعنی
جبال سستان که او را راکی و نون قینست نیز گویند یعنی کوهستانی که صخره های عظیمه دارد که در مغرب امریکای
شمالی است و امتداد او از شمال بخیزش شده و هزار و چهارصد میل است و البته با جمیع جبال امریکای شمالی
قد و درجه بزرگ دارد و پس از دسلید جبال آلی گنی است که او را پانچین نیز گویند که امتداد او از فیلیپین ممالک متحد
و و لوری و قینست و نون قینست یعنی جبال سستان است که در ممالک متحد و امتداد او در و و لوری
جبال گاتینا است که بحال اندیش در امریکای جنوبی اتصال دارد و در دو فاضا های این است که آلی گنی
که در با پسین و در برای فاضی متصل میکنند و لوری و نون قینست یعنی و آب و بیضا است که لوری از اتصال بکلی
به پسین می یعنی دریاچه های و لوری و نون قینست و لوری و نون قینست و لوری و نون قینست که همان
خیلی است لاریش القباب دارد که گسترده و با ولایات آیزن که اتصال به که آواز
مشکل بر دست است که طول او از مشرق تا مغرب بحسب سنا و در هزار و هشتصد میل و برای او را
با لند میل اتصال با جنوب است و سرحد مغربی این ولایت متصل بممالک مصری و دولت روس
که آن حصه زمین با عهد نامه در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیح مطابق هزار و دویست و بیست و بیست
لیک بوری بر دهنه مونس گشت که خط نصف النهار یکصد و بیست و یک درجه مغربی گری بنی است

ممالک متحد و لوری و نون قینست

۱۲

۵۴
امریکای شمالی

دارند و در میان متصرفات انگلیس در آب شتاد و خیم شده است و این حصه الان در ششمین ادریکه یعنی اوریگیا
روستیه میگویند فاین دریای برینگت و بوغاز برینگت و خط نصف النهار یکصد و چهل و یک درجه است
نه بوغاز و دریای برینگت در مغرب و خط نصف النهار مذکور در مشرق این ولایت است و یک بازوی در ساحل
مغربی اتصال باین قطعه دارد که پهنای او بقدر ده لیگت و تا عرض پنجاه و چهار درجه شمالی است که در محیط
پاسفیک است و او نیز در تصرف روسیه است و سرحد شمالی این ولایت و همه ولایات این کنتری
یعنی ولایت متصرفی هندی با که اشاره به میان اصلی ولایت است دریای قطبی است و ششمین معروف
روستیه قبضه سینگا است و بنو از کتب است که در یک جزیره در نزدیکی ساحل ساخته اند که در عرض
پنجاه و شش درجه و سی دقیقه شمالی است و تخته مشرقی در لغت انگلیس معنی ارض و خط
و باقی ساری از الفاظ اسپانیاست و فقه مساوی شش وقت است که یک فتم برابر بود است و عجیب است
که تخته مختلف در طول و عرض و عمق بحیرات اختلاف کلی با احوال مصنفین دیگر دارد و چنانچه صاحب لغت البیان
تجدید کرده و باطله های صحیح برنجیده شده است بحکایت با قول مصنف تعلق ندارد و چنان معلوم
که روایت دویست سال پیش از این بران بوده که مصنف نقل کرده است و آنچه که صحیح است
از قرار است که قلمی شود و هر او از عرض که مثلا صد میل است فتهای پهنای اینجا است و مصنف در عرض
اشتباه عظیم کرده است و مرا اعتقاد چنانست که در وقت طبع غلط چاپ شده است چرا که تا بحال
اختلافی باین و خروج و احوال مصنف با دیگران نیافته ام

بحیرات	طول	عرض	عمق	ارتفاع هر یک از خط و
وی بی لیگ	دویست و هفده میل	نوزده میل	هنوز معلوم نشد	هنوز معلوم نشد
موتو بریر	که صد و سی و هشتاد و پنج میل دارد	یکصد و سی میل	هشتاد و هفت	پانصد و نود و شش و شش
میچینگ	که صد و سی و هشتاد و پنج میل دارد	هشتاد و سی	یکصد و هشتاد و هفت	پانصد و هشتاد و هشت و شش
هنوز آن	از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال	عرض از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال تقریباً پنجاه و هشت و شش صد و سی و هشتاد و پنج میل	یکصد و هشتاد و هفت	پانصد و هشتاد و هشت و شش
ارائی	دویست و شصت و شش میل	شصت و شش میل	هشتاد و پنجاه و هشت	پانصد و شصت و شش و شش
آن تری	یکصد و شصت و شش میل	پنجاه و شش میل	پانصد و هشتاد و هشت	دویست و بی و دو

تا چهل و نه درجه شمالی در نیمه نور مقدار دو و نیمیست و این ارمال طول کم خواهد شد و این ممالک باقی بقیه
گرنیت پرستین داشت و در چهارم جولای سال هزار و هشتاد و هشتاد و شش مسیح مطابق با داسط جمادی الاولی هزار و صد
نود و هجری شای خلاف گذاشته سراز را طاعت باز زد و بخمال ازادی افتاد و بدو پشتر باعث ازادی ایشان آن
که دولت انگلیس خواستد برایشان از بیاج و خراج میخست به جهت آبادی و دولت جمعی دیگر به بند و حلق زیر این ملکیت
نرفته تا کابری کشید که دم از خود و سرای مطلق العنانی زد و در اتحاد و اتفاق باش بر بند و چند سالی هم مشاهده و
طول کشید و دولت انگلیس به سختی و قوت از بعهده ایشان بر نیامد مقرر جسم گوید از سر جستن و شیل و زیر مختار
دولت انگلیس شدیم که سیلفت با این اتحاد و اتفاق که جمهوری نیکی پیدا دارند و این روی ترقی که در بر و بحر کرده اند
چند قرن پیش که مثل جمهوری و رم قدیم اکثر معمور و دیار را تصرف می کردند و اگر بدینا می رسیدند و کنگه افتاد و
پیشانی دیار را محیطه تسخیر خواهند و در هیچ آری با اتفاق جهان می توان گرفت استی و اکثر ارضی این ممالک حاصل خیز
و در هر قسمی و بر مملکتی که آدمی را حفظ میکند یا بنای شهر و قلعه است یا شیخ را راضی یا راست و از هر گوشه و ناحیه
ضرب میشد و نفخه کوره بگوشتش میرسد جنگلهای قدیم با آتش سوخته و با کاه و این گستره آنها را در قیامت و در کنار
رو دغانه و در مکان مرغوب برای سگ و دوات دریا بخت و قلم در آمده است و تخمین نو آدای که در این ممالک شای
از انگلیس بود که در چندین در سلطنت کونن الی زایش با هم نبرد و از درنگ شد پس از آن در چندین مکان شای
آبادی گذاشته و در آنها دیوار و حصه داشتند سال هزار و هشتاد و هشتاد و شش مسیح مطابق با هزار و صد و نود و شش
با عهدی انگلیس در پاریس پس از شش سال نزاع و جدال جمهوری مقرر گشت که اکنون یکی از دول قاهره و حساب شود و این
مالک آن قسمی که محدود با محیط اقلیت است آباد و معمور است و لی بحسب جوی و در غرض زمین اطراف آنها غلیمه میشود
و این بود پس ای بی بهتر است تنه و حصه در میان ممالک متحده با آن وسعت و شهرت با مختصار گویند و ما به
تفصیل هر یک را بعد ضرورت معلوم میداریم و جمیع این حساب جدید که در سال هزار و هشتاد و شش مسیح مطابق با
دو و نیمیست و شش هجری معلوم شده است معین میاریم شعری می که آباد هر که نمود به بر و بر بند داشت و در
نیکو زمین بر و بندین به هر خانه چند فرسایدین و دهان تریسی که مصنف بیان کرد و این بر بیان کنیم از ممالک شرقی
اول و زمون است که فابین چهل و دو درجه و چهل و چهار دقیقه شمالی تا عرض چهل و پنج دقیقه شمالی واقع است و
که استان است حد شمالی او گند و مغربی او نیویارک و شرقی او نیویورک و جنوبی او نیویورک و جنوبی او نیویورک
مستطیل و خط استوا و در جانب شمال که این ولایت را از گند ایجاد می میکند مقدار دو میل و خط استوا جنوبی او که او را
از سه جویش مفروض نماید تقریباً چهل میل است و چهارده کوئی قسمت شده است و در میان دریاچه جلیسن و کوهستان
این ولایت یک خطه زیاده است که تقریباً صید طول دسی میل پهنای او است که برای زراعت و محصول بهترین ارضی این
ولایت است و سایر صفحات این ولایت خجک سخت انبوه است که استان این ولایت نیز خجک فراوان دارد و از بد آنجهت
گرنیت مون قشش گویند یعنی کوهستان سبز و خرم و این کوهستان پهنای دسیل تا پانزده میل در وسط ولایت بطول
همه ولایت اتفاق افتاده است و این کوهستان از ولایت گند شروع میکند و از این ممالک و زمون است که سه جویش
و کانکتی کوئی میکند و چندین ساحل دریا ماند تمام میشوند و طبع همانهار و زمون است از جبال سبز است که بی هیچ
بر ازین کوهستان به جنوب شرقی جریان دارند و در دو کانکتی کوئی داخل میشوند و گمان است در پنج نه و یک مایل

[illegible]

و پنجاه و یک مفریست طول او از شرق تا مغرب و سی و نه مای و نیم است و شمال است و جنوب این ولایت که میان است
و تیره و ما بر سمار دارد و معادن نقره و مس و آهن و زغال سنگ در این ولایت بسیار است و معادن کبک او با جاده
الکسندریه و بشت کوهی تقسیم شده است و سیمه معروف آنجا نیز میوه آن است که در ساحل جنوبیست و دیگری نیز میوه آن است
و طبیعت آنجا سیاه و سفید غیره میوه است و هزار و هشتاد و دو و یکصد است و سونده جزیره در آن که ذکر شد و جزیره کاکا
فی کوه است طول این جزیره یک مایه و یکصد و سی و سه میل و عرض او بیست و یک میل و جزیره در آن که با یکصد و سی و سه
میل و کاکا فی کوه است طول او از شرق به غرب یک مایه و یکصد و سی و سه میل و عرض او تقریباً بیست و پنج
میل است و قصبه معروف آنجا برون کین است که در ساحل مغربیست و در مقابل او شهر نیوارک در آن طرف ساحل او است
و جزیره در آن تعلق ملکیت نیوارک دارد و خاکسار و ذالک است که حد شمالی و حد شرقی او نیمه جویش و حد جنوبی
او محیط اقلیتیک و حد مغربی او کاکا فی کوه است و طول او یک مایه و سی و سه میل و عرض او بیست و یک میل است و در آن
پهنای او بیست و یک میل است و کوهی تقسیم شده است و قصبه معروف آنجا برون کین است و در مقابل او
و طبیعت آنجا سیاه و سفید و غیره یکصد و سی و سه میل و عرض او بیست و یک میل است و در آن
یک مایه و سی و سه میل است و در مقابل او شهر نیوارک در آن طرف ساحل او است
و حد جنوبی او محیط اقلیتیک و حد مغربی او نیوارک است و عرض او بیست و یک میل است و در آن
شمالی او از طول اقلیتیک و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
طول او در حد شمالی او بیست و یک میل است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
و جانب شمال مغرب او کاکا فی کوه است و کوهستانش غلغله او آن دارد و قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن
دوین و غیره است و طبیعت آنجا سیاه و سفید و هزار و هشتاد و دو و یکصد است و سونده جزیره در آن که ذکر شد و جزیره کاکا
حد شمالی او دریاچه آن تری او در دهانه سفید لاریش و کوهستانش غلغله او آن دارد و قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن
فی کوه است و حد جنوبی او قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
و دریاچه رانی او در دهانه فی کوه است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
و قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
و صفحات این ملکات مختلف می باشد و در آنجا بیست و یک میل است و در آن
و دره های عمیق است و حد شمال او یک مایه و سی و سه میل است و در آن
و این ولایت چندین و ده دارد و در دهانه معروف آنجا برون کین است و در آن
فی کوه است و در دهانه معروف آنجا برون کین است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
نیز چند دریاچه است و شهرهای آنجا و آنجا و غیره است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
پنجاه و یک میل طول دارد که دریاچه رانی را بر دهانه بیست و یک میل است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
چهار هزار است و قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
و کاکا فی کوه است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن
حد شمالی او نیوارک و حد شرقی او قصبه معروف آنجا برون کین است و در آن طرفه و یکصد و سی و سه میل است و در آن

۵۶۵
امریکا حبسونه

سنتی که اول شهر	سنتی که اول شهر	پانزده هزار	رسمی آنجه	رسمی آنجه	مفتخر
کارین تس	کارین تس	شش هزار	میشین تس	گندیریه	چهار
ولایات جنوبی					
پیشین تس	پیشین تس	صد هزار	موت ویدو	موت ویدو	موت ویدو
سنتی که اول شهر	سنتی که اول شهر	بیت هزار	کار و و و و	کار و و و و	موت ویدو
سنتی که اول شهر	سنتی که اول شهر	شش هزار	موت ویدو	موت ویدو	موت ویدو
سنتی که اول شهر	سنتی که اول شهر	سنتی که اول شهر	موت ویدو	موت ویدو	موت ویدو

و شهر پیشین تس اگر چه تا آنکه گاه دریا قریب بدو سیت میل مسافت دارد ولی باز بندر نیولایت محبوبه
 و سفین بزرگ بجهت قنات عمیق و تنگ بسیار تاز و یکی و بنیوانند بیایند بکمال احوال انزال را باز در قنای کوچک باجی
 میرسانند و این شهر را در آن بدو زمین دوز و در سال هزار و پانصد و سی و پنج مسیح مطابق هشتاد و یک هجری بنا شد
 و باو سیم پیشین تس از جهت خوش هوای او گذاشت این شهر در محلی مستطیل در سمت جنوبی ری اول قنات واقع است که او را در
 آفت سیل و زلزله و غیره رودخانه لغوه و این شهر بزرگ نباشد و کوچهای من فرود آمد و کلبهای عالی خست
 و این رودخانه را با این اسم پیشین تس گویند موصوفه است چرا که در کنارهای این رودخانه انقدر طلا و نقره از بندن
 این ولایت بتاراج نرود که در حدیث داشت و آن بومیان ببال سالی است بجان مان نیافتند و شکست فاحش برایشان نرود
 و او با این اسم از آنوقت این رودخانه معروف گشت و شهر من دوز و در نزدیکی دامن واقع است و بهترین راه سبیل که از حال
 این شهر عبور می شود از نیولایت کار و و و و در وسط مملکت و درین شهر قنات خوب پس می آید و تجارت کمی اینجا از معامله
 و این شهر را در آن بدو زمین دوز و در سال هزار و پانصد و سی و پنج مسیح مطابق هشتاد و یک هجری بنا شد و سیم
 مشهور از برای معامله بندن است و در سن میگویند که در ولایت نوگو من در سه و کئی و در کلبی بنا کرده اند و از
 اول اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و پانزده مسیح مطابق هشتاد و یک هجری پیدا کردند و ولی تا سال هزار و
 پانصد و سیم مسیح مطابق هشتاد و یک هجری نتوانستند استقراری بیابند و در آن سال مذکور رفت در اینجا
 فی الجمله تصرفی کرد و قلعه ساخت و در سال هزار و پانصد و سی و پنج مسیح مطابق هشتاد و یک هجری من دوز و
 کرد و شهر من دوز را با اسم خود بنا نمود و در وسط ایولایت هندیهایی بوی سنی دارند و معیشت آنها مثل تار با
 در صحرا است و غالباً گذران آنها از کار و شیشه بنا است و حاصل تیر بعضی باها پیدا می شود و این فلانی که الان مستقر
 موت ویدو است سابقاً وقتی که این مملکت را از مغزانشین دولت اسپانیا بود با اسم بنده ازین کل شهرت داشت
 و وقتی که اهل برزیل تصرف داشتند با اسم پیشین تس معروف بود و رودخانه نوگو گاهی این ولایت را در دو قسم غیر مساوی تقسیم
 میکند که نوگو گاهی در پرتو موسوم میگردد و نصبات معروف اینجا سن فلیپ است که او را موت ویدو گویند
 و دیگری نوگو گاهی است و موت ویدو در سمت شرقی بسیار کوچکی در من رودخانه دامن واقع است و در طرف
 مقابل همان کی کوچک کوهی است که این ولایت را با اسم او خوانند و موت ویدو شهر مقبول زبانی است و موت ویدو

۹۴۲

۹۸۱

۹۲۱

۹۴۲

موت ویدو

[illegible]

۵۶۸
باب یکصد و سی و پنجم در بیان ولایت پیردگانی

شود دست و دین صحرایا شتر مرغ و آهو فراوان است و دین پیردگانی بسیار است و در این صحرایا
دوازده هزار و هشتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و یکت هجری از یونانیان
تا یونانیان چارخانه درست کردند که عراده و کاسک چایاری را با کاسی کشید و وارو تو سبی به اتمه میرفتند که مباد
از قله های آتشفشان برنگند بعضی اوقات حالت مسافرت و سیاحتان چنانست که باید در یک روز از کربای سخت
صحرایا سر می کشید که در قار شوند و از سختی راه پشه صحرایا حاصل شود و بخت سیلابها و بخت های جبال آتشفشان
متلا کردند و بدین جهت هر ساله از مسافرتی تلف میشوند و از یونانیان آتشفشان تا یونانیان هزار و سیصد و هشتاد و شش
تا اتمه تخمینا هشتصد و سیصد و هشتاد و شش مسیحی است و درین صحرایا بزرگی است که در دنیا یقین تیر بزرگی و مرغ نیست که او گام از زمین
که کله و شیشه کرکس است چنین گفته اند که در مسطح و از بزرگتر مرغی در دنیا نیست که ازین بال تا بال یک وقت پرواز
کردن و باز کردن پنج درخت و وقت او چنانست که کو سال و نوبه بزرگ را بچکال میرساند و اطالع ج شش ساله را نیز
از وسط است و بجهت این مرغ نوزادان صحرایا با فوکر گرفتار میشوند و آتشفشان و ولایت موت و دید و اکنون عالم
نشین مستقی است که بزرگ و همگی را بکنه نیست با سحی این شخص که درین باب است که در سحی از سرداران دولت و سحی

باب یکصد و سی و پنجم در بیان پیردگانی

مملکت پیردگانی بنامین رودخانه پیردگانی در دو ناله پیردگانی اتفاق افتاده است که نواحی بزرگ و شرقی و دولت
آن کینه و جنوب و مغزی است و جدیت اینجا تخمینا با فوکر است و اهل نجاب با مردمان آرام و مسلمانیان سستند
و قضیه معروف اینجا آسون شدن است که بعضی از قوم پیردگانی که در شرق ساحل پیردگانی در سال هزار و پانصد
سی و شش مسیحی مطابق به صد و هشتاد و شش هجری بنا شدند و این مملکت بسیار خوش و آب و هوا و غنم و با صفاست انعام
و مساوی و آب و قافله فراوان دارد و شکر و پنجه و تره و مالک و میوه های غله هند و سایر محصولات و نباتات که بکثرت از نجاب
لعل می آید و می که شبیه بکافی است هر ساله مقدار کثیر نجاب می برد و اهل ولایت نیز بسیار می خورند و در اوایل ماه صحرایا
طایفه جزو است که تفصیل او در آخر باب هفتاد و دو م گذشت است برای ولایت پانها اند و مقهور و ایشان بران بود که
مملکت را صاحب شوند و هم مدی دین باشند و مدی و می و می را بدین میوهی و دارند و دانند که زمانی است
و با مور و میوهی و اخروی پروا ندارند و اهل ولایت از قدیمی آنها به تنگ آمده در سال هزار و هشتصد و شش و شصت
مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری جمعیت کرده ایشانرا کشت و بعضی که نوازت خزار کردند و کشت و طول است
از شمال تا جنوب تخمینا چهار صد و هشتاد و شش بزرگترین پهنای او از شرق تا مغرب دویست میل است و این ولایت
حاکم نشین است و شهر دیگر او دیکه ریگان است که در وسط ولایت است و مساحت جبال از شمال تا جنوب در وسط این مملکت
استاد دارد و از آن کوستان چندین رودخانه از جانب مشرق به رودخانه بزرگ ریگان و از جانب مغرب به رودخانه
پیردگانی متصل میشود و این ولایت از یک طرف محمد و دبار و دقانه است و مد شمالی او کوستان است

باب یکصد و سی و ششم در بیان شایسته های بزرگ

شایسته های بزرگ انیم مسیح عرفی است که تخمینا طول او از شمال تا جنوب و دوازده و سیصد میل و پهنای او از شرق
تا مغرب تقریباً دوازده هزار است و بسیار انیم حاصل خیز با فوکر که از النفع است این انیم وسیع تخمیناً و خوش مساحت است
جنوبی است یا مساحتی است که در شرق از آن بزرگتر است یا تخمومی برو مساحتی است که تقریباً از آن بزرگتر است یا مساحتی است که تقریباً از آن بزرگتر است

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

فتولی که آنس با میسری صلیب مقدس پس از مدتی این اقلیم برزیل بجهت جویستی که در آنجاست محصور ساخته و در
 سال هزار و پانصد و پنجاه و سی و هشت در هجرتی اجری گزیده و کشتن پستی با کاف خناری که جری کوش و منسک و یونان
 عربی شهرت دارد و سواحل این اقلیم و اغلب ماکن اینجا را بد قشر ملاحظه کرد و در سال هزار و پانصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هفت
 پنجاه و دو شش هجری از دولت پورنگال عالمی باین اقلیم قسین کردند و از سواحل این جلیسم دایم تیر تصرف کردند تا آخر الاخر
 پورنگال دایم را بیرون کرده خود را با افراد تصاحب نمودند که از آن زمان در تصرف است و در سال هزار و شصت و شش
 چهار مسیحی مطابق هزار و نو صد و پنج هجری معادن طلا یافته شد و در سال هزار و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و
 چهل و سه هجری معادن الماس یافتند و از آن پس معادن الماس پیدا گشت در خرگستان قسین الماس از مرتبه اول
 متزل کرد و چند سال قبل یک کاسیاهی یک قطعه الماس معادن در آورده بود که شصت هزار تومان فروخت و در
 هزار و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری که لشکر فرانسه به پورنگال غلبه کرد و خانواده پادشاهی
 و اکثر سنج و ارکان دولت از پورنگال کوچ کرده به برزیل شتافتند و پس از گرفتاری با پالمیون در سال هزار و شصت و نه
 مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری باز به پورنگال مقرر سلطنت خودشان نمودند و پادشاه پورنگال چند کشتی
 بود و خود مستعدی از سلطنت گشت و در سال هزار و شصت و دویست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری برزیل
 انقلابی شد و مردم مملکت طالع اندازی شدند و حکام پورنگال را جواب دادند و پادشاه پورنگال برای دفع فتنه بمیدان این
 شتافت و پس از انقلاب و آشوب بسیار از پورنگال در سال هزار و شصت و دویست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و یک
 یک هجری عهدنامه با دولت پورنگال بستند و قرار بر آن شد که برزیل دولت مستقلی شود و پادشاه پورنگال
 خود را از سلطنت پورنگال خلع کرده در آن سال بلبقش پشاهی برزیل مقرر گشت و در دومین سال هزار و شصت و دویست و یک
 مسیحی مطابق بیست و چهارم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و یک هجری از تحت سلطنت مورونی پورنگال دست
 کشید و سلطنت پورنگال را به تفرغ سال خود تفرغ نمود و از نو از سال هزار و شصت و دویست و پنج مسیحی مطابق اوایل
 دویست و چهل و یک هجری برزیل از تصرف چندین ساله دولت پورنگال بیرون رفت و خود مستعدا دولت خود را
 پادشاهی پشاهی اینجا چند ساله سر بلند بود تا در سال هزار و شصت و دویست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل
 شش هجری در پورنگال باز انقلابی ظاهر گشت و اقامت نمود که این جز را شنید و صلاح چنان دید که برای اعطای نامه نارد
 فساد بوطن خالوف برگردد و در وقت پورنگال سال هزار و شصت و دویست و یک مسیحی مطابق بیست و چهارم شوال الحکم هزار و
 دویست و چهل و شش هجری شاه پشاهی برزیل را بعهده سپرد و ساله خود موقوف نمود و خود استغفار کرده به پورنگال آمد
 و سپرد اقامت پادشاه از آن تاریخ تا سال هزار و شصت و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و هشتاد و هجری شاه پشاهی سال
 برزیل بود و از آن پس تاکنون که از یک سال فرونت خبری از حالت موت و حیات و نذارم و این پادشاه خالوی پادشاهی
 پورنگال است که بعد از وفات مادرش سلطنت رسید و اما برود خانه آفرین که اعظم انبار دنیای عتیق و
 وادار و اعراف و آنکه نیز کند و اصل این رودخانه اول رودخانه تن گزگلا است که او را فرعون نیز گویند و پس از آن رودخانه
 یا گالا و پس از آن رودخانه یوگن که او را پرتو نیز گویند با وصل میشود و رودخانه تن گزگلا از دریاچه لادی کوچ است که در مملکت
 پرتو در عرض ده درجه و سی دقیقه جنوبی واقع است و منبع رودخانه با گالا شینا از عرض ده درجه جنوبی است و رودخانه یوگن
 ناجناح در رودخانه است که با گالا در مملکت و دیگری بنی است و منبع اولی سخننا از عرض شانزده درجه جنوبی و آخر سخننا

96

959

19A

1125

1955

141A

1538

1 PM

1241

1241

عمره ۱۲۲

124

1

۱۰۰

۵۷۷
باب یکصد و چهل و یک در بیان طولی نشیبه

که از ساحل مشرقی اینجا از عرض سی و چهار درجه و سی و دو درجه جنوبی حرکت کرده و به عرضی داخل شد که او را االت و فادر
گویند مینامند و همین کوکب در سال هزار و هشتصد و شصت و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه هجری در میان
هزار و هشتصد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بدقت در اینجا سفر کرد و معین نمود که این دو جزیره
و تمامی سواحل این دو جزیره را از اندک جانب از طرف دریا تخصیص داد و جزیره شمالی را بومیان و اوست ای چنانکه
می گفتند و جزیره جنوبی را طوخی و بعضی طوخی و نمویی خوانند و امتداد جزیره شمالی که بنوعی کثیر است از کینت نازک یعنی
و مانده شمالی که در عرض سی و چهار درجه و سی و دو درجه جنوبی است تا کینت بی میراست که در عرض چهل و یک درجه و
سی و شش دقیقه جنوبی است که تحت چهارصد و شصت و دو میل در طول است و پهنای او اختلاف دارد چنانکه در قیاس
در عرض سی و شش درجه و چنانچه و چند دقیقه جنوبی پهنای اینجا هشت میل است و از کینت بیست یعنی و مانده مشرقی که
در عرض سی و هفت درجه و چهل دقیقه جنوبی و در طول یکصد و شصت و دو میل است و درجه و چهل دقیقه مشرقی است و پهنای اینجا
مغرب یکصد و شصت و دو میل است و امتداد جزیره جنوبی که بنوعی کثیر است تحت چهارصد و شصت و دو میل است و در عرض چهل و یک درجه و
سی و شش دقیقه جنوبی است که تحت سیصد و هشتاد و دو میل پهنای او از صد و شصت و دو میل است و در عرض چهل و یک درجه و سی و شش دقیقه
هشتصد و چهار درجه و سیح مطابق هزار و دو و سیست و بیست و نه هجری و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و دو و سیست و سی هجری
کرد و در اینجا فرود آمد که چند نفر از کشیشان برای هدایت بومیان بگذارد و این دو جزیره که میان بسیار دارد و مانده جزیره جنوبی که
بیشتر است و کینت گویند درین دو جزیره زیاد تر از پنج قسم جانور یافت که کبک و خفاش و خرگوش و بای و شمشیر و بای و
بامند و درین جزیره مثل سایر جزایر بطور شکر است و در هوا طایفی از انواع است و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و
و سیست و بی و چهار هجری بیشتر از شش در صد و سیست کشیشان از بزرگان این جزیره اذن خواست که بعضی جزیره سفر کنند و بزرگ
جزیره ماذون ساخت و او در فرود چندین رودخانه بزرگ دید و لقمه حیات را معلوم نمود و چنانکه از اهل این جزیره برای تعلیم بنویسند
فرستاده اند که محتاج بود که بزرگ کشیشان از اهل این جزیره و مردمان اینجا چنان خوشی آوری بخوارند که هیچ قسم الفت کشیکی
چنانکه از بزرگان این جزیره کشیشان بعد از این بنامیده و کلی کشیشان فکر می کردند که مانده که زبان اهل جزیره را که در دست
گرفته اند که بدان که اگر آنها را اصول مذہب و قواعد و رسوم یاد می دهند و معیت بومیان و دو جزیره را دوست هزار گفته اند و از
درست معلوم نیست احتمال می رود که این جزایر باشند و درین جزایر بیشتر دریاچه بزرگ است و درین جزایر بیشتر دریاچه بزرگ است
که در این جزایر شش در صد و سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق
محیط است و در جزایر این دریاچه که الشمس فشان است که او را مان گر می گویند و کوه دیگری و جزایر که الشمس
فشان است که او را مان گر می گویند از ارتفاع او نه هزار فوت است و قلایین کوه همیشه برف دارد و از آن بلندتر که به سوزن از آن جزیره
مینافته اند و در جزیره بنوعی کثیر در جانشمال شرقی سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق
طول مشرقی که سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق
نامند و جزیره اتفاق افتاده است و در میان این دو جزیره دولت انگلیس چند قایق بسته اند و در سال جزایر می گویند که در عرض
چهل و هفت درجه و سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق هزار و صد و هشتاد و سه سیح مطابق
بسیار یکصد و چهل و یک در بیان طولی نشیبه

۱۱۲
۱۱۳
۴
۲ در این جزیره
۱۷۲۹
۱۷۳۴
۲ این جزیره
۳ بنوعی کثیر
بسیار است که اندک
بنوعی کثیر

این جزایر
در این جزیره
بنوعی کثیر

بسیار است

۵۸۳
 خامه
 زمان در بریدن س که جزیره است بجز کریم وقتی که هست ساعت در صبح لندن تقی ساجد رجب در صبح زرا که برید
 میشود و مغرب لندن متر حرم کوید یعنی نه ساعت از نصف لیل که در لندن گذشت در بدو پس ساعت از نصف
 الیل که گذشت است چه زمان است و در بنای وقتی که هفت ساعت در صبح است در روم و دقیقه که شش است از بازده
 در شب متر حرم کوید یعنی وقتی که هفت ساعت از نصف النهار گذشت یا زده ساعت و دقیقه از نصف النهار که گذشت
 در بنای چه زمان است در ششون وقتی که ظهر است در بنو که نصف ساعت گذشت از دوازده ساعت در شب
 متر حرم کوید یعنی دوازده ساعت از نصف میان انهارا فاصله که دوازده و نصف النهار در گذشت از شش ساعت
 و گنسن فن در پنجگاه وقتی که چهار ساعت در صبح است از یازده و چهار دقیقه که شش است از دوازده ساعت در حرم کوید
 یعنی وقتی که چهار ساعت از نصف الیل در یازده و چهار ساعت و چهار دقیقه از نصف النهار در گذشت از شش ساعت
 وقتی که ظهر است در لندن چه وقت از نقطه طینه و یک ساعه در نقطه طینه تقی شاد و شش از شش که شش است در گنسن فن
 هفت ساعت بطور مانده است و باقیمانده تعیین میتوان کرد وقت که در عدد درجات طر از انبیا بین این دو مکان یا نازده
 یعنی هر نازده درجه از یک ساعت یک ساعه که این مکان مطلوب که زمان او مطلوب است در شرق و یک ساعت از نصف لیل این
 مقدار را و حاصل آن زمان مطلوب که اگر به سمت مغرب و یک ساعت تغییر کنان در او شما خواهید داشت ساعت و زیاده قبل از
 یا بعد از ظهر معلوم و از هر دو بریان نشان دادن بر لیل سفیر یعنی که ماری متر حرم کوید یعنی که رومی که عرض معین
 و ثابت سفیر یعنی که مستقیم و یک ساعه یعنی که یک ساعه از آن نصف النهار برنجی را خط استوار و جوی از انبیا
 یعنی باقی منطبق کرد و مجموع این مدارات پس از آن باقی موازی خواهند شد چنانچه با خط استوا نیز موازی است که آن
 که رومی است و یک ساعه از آن نصف النهار را با خطها هر دو در افق باشند که این مدارات پس از آن بر دایمی قایم باقی خواهد
 بود که آن وقت که درست است یعنی که مستقیم است و یک ساعه از خط استوا قطب که بشود در هر موضع یک ساعه و
 موضع ادخا شد یک که مخی یعنی یا یک ساعه از هر دو بریان یا فن موضع اقباب و ل و مکانی را که این مکان
 اقباب به سمت الکر اس خواهد بود هر دو در مطلوب نگاه کردن برای روز مطلوب و باقی جوی و در پسوی او برج و در
 یک ساعه است که اقباب او در زمان است و سیاه آن برج و درجه را در خط انکیلیتیک در کرده و یک ساعه از نصف
 النهار باقی خط استوا و این درجه خواهد شد پس اقباب و جمیع مکانهای که جوی کنند در زیر همان درجه وقتی که روز
 جوی جرد خواهد داشت اقباب و سمت الکر اس در و مطلوب مثل که چه است موضع اقباب و یک ساعه از خط استوا
 میل او و چه مکان در که اقباب خواهد شد و سمت الکر اس در اول برج که یازده و حوت است و در چهارم جولای که
 دوازدهم سرطان است و در هم است که بعد از آن است و در بنای آن عمل ساخته میشود و یک ساعه از خط استوا
 صغیرات برج رودیک و بین درجه روز اقباب داخل میشود و برج را که باید جواب بدو و چنانچه اقباب طی طیاره حرکت
 کردن تغییر نماید که هر روز در نفس شما چند درجه او در آن برج پیش رفته است پس از آن با سه جهان برجا و درجه را
 در انکیلیتیک در بنی دنیا و یک ساعه بر کاراخذ کن نیز یک ساعه از خط استوا و استعمال کن او را بطرف و پس از آن
 میل اقباب معلوم شود و جمیع مکانهای که در زیر آن مدار عرضی واقعند از اقباب از روز و سمت الکر اس خواهند شد
 مسئله چهارم در بیان یافتن زمان طلوع و غروب اقباب هر مکان مطلوب و در صبح اقبال کن که در او از هر
 عرض محل مطلوب و دایره موضع اقباب و یک ساعه از خط استوا و یک ساعه از خط استوا و دایره ساعت را در او بگردان

که نیم ساعت
 نصف الیل که
 است

۱۱

است

است

بست شرق تا موضع آفتاب به یاری آفتاب برسد یعنی باقی متعلق شود و این دایره ساعت نشان و از زمان طلوع آفتاب را
 و موضع آفتاب پس از آنکه آورده شد مغرب کند راقی این دایره ساعت نشان خواهد داد زمان غروب آفتاب را
 درجه زمان آفتاب طلوع خواهد کرد و غروب خواهد کرد و در گذشتن ۱۸۰ درج که اول اصل است در پاریس مساوی یک ساعت
 خورشید و در گذشتن ۱۲۰ ساعت یک ربع است و در روم ۱۲۰ ساعت یک ربع است و در لندون ۱۲۰ ساعت یک ربع است
 ساعت در صبح و در شش ساعت در عصر یعنی شش ساعت از نصف الیل گذشته طلوع و شش ساعت از نصف النهار گذشته
 غروب کند و در پاریس در شش ساعت و پنج دقیقه قبل از ظهر و پنج ساعت و پنج دقیقه بعد از ظهر در گذشتن پنج ساعت
 زمان مثل پاریس در روم هفت ساعت و سی دقیقه قبل از ظهر و چهار ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر مثل پاریس در روم
 در میان نشان دادن صفحه آسمان چنانچه دیده میشود از هر مکان مطلوب در زمین در هر ساعت از شب و صبح کمال کرد
 فلكی از برای عرض مطلوب سمت الارض مطلوب موضع پس از آن که گردان او را دور تا اینکه عقربه نشان دهد ساعت
 مطلوب را و این نیم کره بالای خواهد نشان داد این نصف کره آسمان را از برای آن زمان و جمیع ستارگان بالای که میشوند
 در آن وقت در وضعی چنانچه در سمت فی آسمانها و اگر که بشود گذشت به راست بشمال و جنوب یا قطب یا هر ستاره و در
 نشان خواهد داد و نسبت خود را و تطابق خود را با ستاره دیگر در آسمانها و با فاصله صور بر وجه و ستارگان مشهور با سالی
 معلوم میکرد و در آن ستارگانی که هستند در شرقی سمت آفتاب است و غروب میکنند در مغربی سمت آسمانها و در آسمانها که
 در زیر نصف النهار واقع شده اند هستند و در نصف النهار و اگر که بشود با سمتی صریح داده در محور خود
 مغرب بقاعده که در یکسانه روز یک و در تمام حرکت کند این عقربه ساعت نشان خواهد داد و بی وقایع که گذشت
 ستارگان مختلف طلوع می کنند و غروب میکنند از نصف النهار و غروب میکنند مثل نشان بده صفو افکار در گذشتن
 در ۱۲۰ میل که چهارم ثواب است در گذشتن ساعت در عصر یعنی شش ساعت از ظهر گذشته و در ۱۲۰ میل که اول میزان است
 در ۱۲۰ ساعت در عصر یعنی شش ساعت از نصف الیل گذشته و متوجه باشی که اگر که را در گذشتن ساعت شمال و جنوب
 میگذاردی تفاوت اختلاف سوزن قطب در گذشتن ۱۲۰ درجه و سی دقیقه مغرب است و با سمت دیگر در تحقیق قبل و در آخر
 کتاب برای شرافت ایرتباب الحاق میاریم که نشان به سلسله را در شرق و غرب عالم فایده بخشد بدانکه سمت قبل از نماز
 در نماز چهارم گذشته و اما از عمل است که نصف دایره مقصود را بر زمین که خواهند انحراف را معین نمایند میگذاردند و بر
 سواری محور باشد آنوقت ملاحظه نمایند که مشرق یا بلد دیگر مطلوب است بر چه سمت از نیم دایره است از اینجا انحراف
 ارتفاع همان بلد در جاذبه انحراف آید و لیکن نیست که چنانکه هرگاه بجای هم نیست شهری را بشهر دیگر یا بخانه یا به
 اقامت در سمت البرس که در و در ارتفاع که گذشت باشد از اینجا میگذاردند بر شهر مطلوب است جائی از اوقیانوس را که گذشت
 قطع میکند مقدار انحراف آن و شهر است همان قیاس که نصف شاهی را بر موضع قیامت متعلق میاریم و خط قطب آن را
 سواری خط جنوب شمال میگذاردیم و محیط دایره ساعت را بجای آفتاب موضع قیامت دانسته بعد ملاحظه میکنیم خطی از خطوط
 شاهی که برود و شهر میگذرد و اما از خط قطب از اینجا مقدار انحراف خواهد بود و صفی شاهی صفی است که نصف دایره است
 و در اکثر حساب هندسی که از فرکان می آرند یافت میشود که هر چند او نداند که آنقدر حیات بخشد که این تاریخ
 جهان و احوال کرده از برای آنکه ظاهرین سلام انده عظیم جمیع بنی آدم رسید عجب اینکه شروع بر ترجمه و تریب
 این کتاب مستطاب محرم محرم سال هزار و دویست و هفتاد و هجری شده که تاریخ جهان تاریخ اوست و در وقت که روز

در گذشتن ۱۲۰ ساعت یک ربع است و در لندون ۱۲۰ ساعت یک ربع است و در پاریس در شش ساعت و پنج دقیقه قبل از ظهر و پنج ساعت و پنج دقیقه بعد از ظهر در گذشتن پنج ساعت زمان مثل پاریس در روم هفت ساعت و سی دقیقه قبل از ظهر و چهار ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر مثل پاریس در روم در میان نشان دادن صفحه آسمان چنانچه دیده میشود از هر مکان مطلوب در زمین در هر ساعت از شب و صبح کمال کرد فلكی از برای عرض مطلوب سمت الارض مطلوب موضع پس از آن که گردان او را دور تا اینکه عقربه نشان دهد ساعت مطلوب را و این نیم کره بالای خواهد نشان داد این نصف کره آسمان را از برای آن زمان و جمیع ستارگان بالای که میشوند در آن وقت در وضعی چنانچه در سمت فی آسمانها و اگر که بشود گذشت به راست بشمال و جنوب یا قطب یا هر ستاره و در نشان خواهد داد و نسبت خود را و تطابق خود را با ستاره دیگر در آسمانها و با فاصله صور بر وجه و ستارگان مشهور با سالی معلوم میکرد و در آن ستارگانی که هستند در شرقی سمت آفتاب است و غروب میکنند در مغربی سمت آسمانها و در آسمانها که در زیر نصف النهار واقع شده اند هستند و در نصف النهار و اگر که بشود با سمتی صریح داده در محور خود مغرب بقاعده که در یکسانه روز یک و در تمام حرکت کند این عقربه ساعت نشان خواهد داد و بی وقایع که گذشت ستارگان مختلف طلوع می کنند و غروب میکنند از نصف النهار و غروب میکنند مثل نشان بده صفو افکار در گذشتن در ۱۲۰ میل که چهارم ثواب است در گذشتن ساعت در عصر یعنی شش ساعت از ظهر گذشته و در ۱۲۰ میل که اول میزان است در ۱۲۰ ساعت در عصر یعنی شش ساعت از نصف الیل گذشته و متوجه باشی که اگر که را در گذشتن ساعت شمال و جنوب میگذاردی تفاوت اختلاف سوزن قطب در گذشتن ۱۲۰ درجه و سی دقیقه مغرب است و با سمت دیگر در تحقیق قبل و در آخر کتاب برای شرافت ایرتباب الحاق میاریم که نشان به سلسله را در شرق و غرب عالم فایده بخشد بدانکه سمت قبل از نماز در نماز چهارم گذشته و اما از عمل است که نصف دایره مقصود را بر زمین که خواهند انحراف را معین نمایند میگذاردند و بر سواری محور باشد آنوقت ملاحظه نمایند که مشرق یا بلد دیگر مطلوب است بر چه سمت از نیم دایره است از اینجا انحراف ارتفاع همان بلد در جاذبه انحراف آید و لیکن نیست که چنانکه هرگاه بجای هم نیست شهری را بشهر دیگر یا بخانه یا به اقامت در سمت البرس که در و در ارتفاع که گذشت باشد از اینجا میگذاردند بر شهر مطلوب است جائی از اوقیانوس را که گذشت قطع میکند مقدار انحراف آن و شهر است همان قیاس که نصف شاهی را بر موضع قیامت متعلق میاریم و خط قطب آن را سواری خط جنوب شمال میگذاردیم و محیط دایره ساعت را بجای آفتاب موضع قیامت دانسته بعد ملاحظه میکنیم خطی از خطوط شاهی که برود و شهر میگذرد و اما از خط قطب از اینجا مقدار انحراف خواهد بود و صفی شاهی صفی است که نصف دایره است و در اکثر حساب هندسی که از فرکان می آرند یافت میشود که هر چند او نداند که آنقدر حیات بخشد که این تاریخ جهان و احوال کرده از برای آنکه ظاهرین سلام انده عظیم جمیع بنی آدم رسید عجب اینکه شروع بر ترجمه و تریب این کتاب مستطاب محرم محرم سال هزار و دویست و هفتاد و هجری شده که تاریخ جهان تاریخ اوست و در وقت که روز

جام جسم

اسامی جدید	اسامی جدید	اسامی جدید	اسامی جدید	اسامی جدید	اسامی جدید
لیکوری	سردیه و حنا	آب و لیت	سردیه و حنا	اسامی جدید	اسامی جدید
و نیشینه	و پنس	سپیدینه	سپیدینه	اسامی جدید	اسامی جدید
دو بویوش	رود و دیوب	ریوش	رود و دیوب	اسامی جدید	اسامی جدید
دروکس	رود و دیوب	سونس	رود و دیوب	اسامی جدید	اسامی جدید
نیش	رود و دیوب	رود و دیوب	رود و دیوب	اسامی جدید	اسامی جدید
نیشینه	ولایت باین و لک و دین که جزو دیوبند است	ایشه چار	ایشه چار	اسامی جدید	اسامی جدید
مینشینه	صاروخان	لیدیه	لیدیه	اسامی جدید	اسامی جدید
فری جینه	اق شهر و دینه	لنگ و دینه	لنگ و دینه	اسامی جدید	اسامی جدید
گلشینه	انچه و دیوبند	لیدیه	لیدیه	اسامی جدید	اسامی جدید
پامپلیت	قشهر آمان	سیلی شینه	سیلی شینه	اسامی جدید	اسامی جدید
موسو لیت	باین و دیوبند	آر و دینه	آر و دینه	اسامی جدید	اسامی جدید
فی شینه	فلسطین	سپیدیه	سپیدیه	اسامی جدید	اسامی جدید
البینینه	دانشان	آبی بریه	آبی بریه	اسامی جدید	اسامی جدید
اثر و دینه	اثر و دینه	هیز کینه	هیز کینه	اسامی جدید	اسامی جدید
سوسینه	خورستان	پوشینه	پوشینه	اسامی جدید	اسامی جدید
کرمانینه	کرمان	پرو پامش	پرو پامش	اسامی جدید	اسامی جدید
بجینه	خراسان	صغدیته	صغدیته	اسامی جدید	اسامی جدید
آریته یا آریه	افغانستان	پوشینه	پوشینه	اسامی جدید	اسامی جدید
اندینه	هندوستان	سپیدینه	سپیدینه	اسامی جدید	اسامی جدید
چو و دینه	رود و دینه	تکر پش	تکر پش	اسامی جدید	اسامی جدید
ارکینش	رود و دینه	پوشینه	پوشینه	اسامی جدید	اسامی جدید
اوشش	رود و دینه	چاکش	چاکش	اسامی جدید	اسامی جدید
هی سین	رود و دینه	پند و دینه	پند و دینه	اسامی جدید	اسامی جدید
کچش	رود و دینه	انی مند	انی مند	اسامی جدید	اسامی جدید
ناری شینه	مرکس فاس	نویسینه	نویسینه	اسامی جدید	اسامی جدید
سپیدینه	کابل و دینه	سپیدینه	سپیدینه	اسامی جدید	اسامی جدید
انی آینه	نوبه و جسته که شامش ای مرو تیز گویند	نویسینه	نویسینه	اسامی جدید	اسامی جدید
آبی سی شینه	جسته	نپاش	نپاش	اسامی جدید	اسامی جدید
جدول تفاوت درجات طول میل جغرافی					

[illegible][illegible]

عرض و طول بلدان
و جزائر که مسدود عرض خط
است و است شمالی کان ام جنوبی و مسدود
طول از گری نج رمد خانه است و است
کان نام غربی و بعضی علامت شمال و بعضی علامت جنوب
و بعضی علامت مشرق و بعضی علامت مغرب است و چون
نجومی اکثری اطلاع نداشته اند این ارقام هندسی و
و دقیق را ضبط نمود و ما برسطا لکه کشیدگان آن
در بعضی از جزائر بزرگ که عرض و طول او را میخوانند و در
عرض و طول وسط است چنانچه اهل جغرافیا نیز مقرر
الگو و بعضی از کتابها در عرض و طول با آنچه ما معلوم
فنی الجملة است لافی ما این کتاب باشد مطالعات
انشاء الله و این را درخواهند گرفت اگر چه
قد است هدف و هر کس که میزافند
و از نشه جان از تو نیست و هیچ کس
و از نشه جان از تو نیست و هیچ کس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲۲۲
وزارتخانه جان آروستو

شمال جنوب مشرق مغرب

ایک بار

شماره

ردیف	نام	عرض			طول			نام	ردیف
		درجه	دقیقه	ثانیه	درجه	دقیقه	ثانیه		
۱	آباد	ایران	۳۱	۱۰	ش	۵۲	۴۵	ق	۱
۲	آباد	ایران	۵۹	۵۴	ش	۱۷	۳۶	ق	۲
۳	آباد	ایران	۵۹	۵۹	ش	۳	۰	ب	۳
۴	آباد	ایران	۴۶	۵۴	ش	۱	۵۴	ق	۴
۵	آباد	ایران	۳۸	۴۴	ش	۴۸	۵۰	ق	۵
۶	آباد	ایران	۴۹	۸	ش	۱۶	۵۲	ق	۶
۷	آباد	ایران	۳۰	۲۲	ش	۹۷	۵۲	ب	۷
۸	آباد	ایران	۴۳	۳۹	ش	۰	۳۵	ق	۸
۹	آباد	ایران	۳۸	۲۶	ش	۳۱	۳۰	ق	۹
۱۰	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۰
۱۱	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۱
۱۲	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۲
۱۳	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۳
۱۴	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۴
۱۵	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۵
۱۶	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۶
۱۷	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۷
۱۸	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۸
۱۹	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۱۹
۲۰	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۰
۲۱	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۱
۲۲	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۲
۲۳	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۳
۲۴	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۴
۲۵	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۵
۲۶	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۶
۲۷	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۷
۲۸	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۸
۲۹	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۲۹
۳۰	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۰
۳۱	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۱
۳۲	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۲
۳۳	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۳
۳۴	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۴
۳۵	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۵
۳۶	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۶
۳۷	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۷
۳۸	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۸
۳۹	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۳۹
۴۰	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۰
۴۱	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۱
۴۲	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۲
۴۳	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۳
۴۴	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۴
۴۵	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۵
۴۶	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۶
۴۷	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۷
۴۸	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۸
۴۹	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۴۹
۵۰	آباد	ایران	۴۷	۲۱	ش	۴۷	۵۰	ب	۵۰

ع	ج	ع	ج	عرض		طول	
				درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
ا	ا	ا	ا	۲۵	۵۵	۲۲	۱۰
ا	ا	ا	ا	۱۰	۱۴	۴	۳۹
ا	ا	ا	ا	۲۹	۴۶	۴	۳۰
ا	ا	ا	ا	۰	۳۷	۲۰	۳۵
ا	ا	ا	ا	۱۵	۴	۵۶	۳۷
ا	ا	ا	ا	۱۰	۳۶	۰	۴۴
ا	ا	ا	ا	۱۲	۳۹	۳	۲۱
ا	ا	ا	ا	۰	۳۱	۳	۴۶
ا	ا	ا	ا	۱۰	۳۸	۱	۴۸
ا	ا	ا	ا	۲۹	۲۶	۳	۲۸
ا	ا	ا	ا	۳۳	۳۳	۴	۵۲
ا	ا	ا	ا	۲۸	۳۳	۵	۱۱
ا	ا	ا	ا	۳۰	۳۹	۱	۴۰
ا	ا	ا	ا	۵۴	۳۹	۳	۴۱
ا	ا	ا	ا	۲۲	۴۴	۳	۲۲
ا	ا	ا	ا	۱۸	۳۲	۵	۳۵
ا	ا	ا	ا	۵۱	۵۰	۲	۱۱
ا	ا	ا	ا	۵۳	۱۲	۲	۷۹
ا	ا	ا	ا	۴۰	۲۰	۲	۹۳
ا	ا	ا	ا	۱۷	۵۳	۱	۴۰
ا	ا	ا	ا	۳۲	۴۶	۴	۴۰
ا	ا	ا	ا	۲۲	۴۷	۳	۱۸
ا	ا	ا	ا	۱۲	۳۸	۱	۳۹
ا	ا	ا	ا	۵۵	۳۸	۱	۲۱
ا	ا	ا	ا	۳۲	۳۲	۴	۲۲
ا	ا	ا	ا	۵۴	۳۳	۱	۷۳
ا	ا	ا	ا	۵۲	۲۷	۳	۵۶
ا	ا	ا	ا	۴۲	۳۵	۰	۰

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
۳۴	۳۲	ش	۱۲	۲۵	مصر	۱۳	۱۹	ش	۱۳	۵۴	پروشه
۵۵	۳۲	ش	۲۴	۶	مصر	۱۲	۳۷	ش	۱۵	۳۸	مستین
۵۲	۵۷	ج	۳۵	۱۵	پرتگالی	۳	۱۹	ش	۱۳	۵۳	مکین
۱۴	۳۱	ش	۲۷	۱۱	مصر	۴۵	۳۱	ش	۷	۴۸	وانه
۴۰	۵۸	ش	۳۰	۶	اسیایی	۲۹	۵۱	ش	۴	۵۰	انگله
۲۰	۵۴	ش	۲۹	۱۵	ایران	۵۰	۵۱	ش	۰	۵۱	انگله
۵۰	۵۱	ش	۳۲	۴	ایران	۲۳	۴۳	ش	۶	۵۴	انگله
۳۰	۶۶	ش	۴۴	۳۰	ترکستان	۲۰	۲۸	ش	۶	۵۶	ایرانی
۲۰	۲۷	ش	۳۷	۵۵	اسیایی	۲۱	۱۳	ش	۱۸	۵۱	بجیوم
۴۹	۹۹	ش	۱۰	۵۰	مسیکو	۱۶	۲۰	ش	۲	۵۲	انگله
۰	۰	ش	۴۵	۳۵	افریقایی	۳۵	۳۲	ش	۰	۵۱	انگله
۳۰	۳	ش	۵۰	۴۵	انگله	۱۰	۵۵	ش	۲	۵۲	انگله
۶	۶	ش	۳۱	۳۶	اسپانیا	۲۲	۵۳	ش	۰	۵۰	انگله
۴۰	۳۸	ش	۱۴	۹	حبشه	۳۱	۲۶	ش	۰	۵۱	انگله
۱۵	۱۴۳	ش	۵۹	۲۰	روسیه	۵۵	۸	ش	۳	۵۰	اسکاندیناوی
۵۸	۷۷	ش	۲۷	۹	هندوستان	۵۰	۱۵	ش	۸	۳۲	بریتان
۰	۱۶	ش	۴۵	۵۴	استر	۲۵	۱۷	ش	۰	۵۴	انگله
۳۳	۰	ش	۵۱	۲۵	انگله	۴۵	۱۲	ش	۸	۴۸	جرمن
۲۱	۰	ش	۵۷	۲	دفرک	۱۰	۱۰	ش	۲۰	۶۰	ایرلند
۳۸	۱۷	ش	۳۳	۰	ایرکانیا	۵۵	۱۳	ش	۲۹	۳۱	مصر
۱۹	۱۰	ش	۴۲	۴۲	مدونین	۱۰	۳۶	ش	۳۶	۳۶	شامات
۳۰	۵۱	ش	۲۵	۱۸	عربستان	۵۹	۱۳	ش	۲۶	۴۳	ایرانی
۳۰	۳۸	ش	۵۲	۴۰	روسیه	۵۲	۲۱	ش	۱	۵۷	ایرانی
۴۲	۱	ش	۵۲	۴۰	سوئد	۵۰	۲۲	ش	۹۱	۲۲	ایرانی
۵۵	۹	ش	۵۳	۳۳	دفرک	۱۷	۵۰	ش	۷۵	۳۳	ایرانی
۰	۳	ش	۳۶	۳۸	بریتان	۲	۱۶	ش	۸	۵۲	هنور
۱۷	۶	ش	۳۴	۵	بریتان	۵	۴۵	ج	۱۴	۸	ایرانی
۱۳	۸	ش	۵۳	۱	ایرانی	۲	۳۵	ش	۴	۵۳	انگله

ایران کی

ع	ج	عرض			طول			ع	ج	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	ثانیه	درجه	دقیقه	ثانیه			درجه	دقیقه	ثانیه	درجه	دقیقه	ثانیه
الدندوکل	توبه	۱۸	۱۵	ش	۳۱	۵	ق	آنتی کلا	هند الغرب	۱۷	۲	ش	۶۱	۵۰	ب
الدندوکل	افریقا	۲۷	۶	ج	۲۴	۳	ق	آنتی کلا	جبه	۱۳	۲۱	ش	۳۹	۵۱	ق
السنوز	دنگ	۵۶	۰	ش	۱۲	۳۷	ق	آنتی کلا	لجیوم	۵۱	۱۳	ش	۴	۲۳	ق
السنوز	ولایتی ورفا	۲۸	۲۰	ش	۷	۳۰	ق	آندجان	فرغانه	۳۹	۱۸	ش	۷۱	۳۰	ق
الکلا	اسپانیا	۲۷	۲۷	ش	۳	۲۴	ب	آندخود	افغانستان	۳۲	۵۰	ش	۶۰	۱۰	ق
الکلا	اسپانیا	۳۹	۴۲	ش	۶	۲۵	ب	آندراب	طیستان	۳۵	۴۱	ش	۶۹	۳	ق
الکلا	روسیه	۴۳	۳۵	ش	۴۲	۴۲	ق	آندل	انگله	۵۲	۳۰	ش	۰	۲۸	ب
الکلا	سردیه	۴۴	۵۵	ش	۸	۳۷	ق	آندوز	هندوان	۲۲	۴۲	ش	۷۵	۴۴	ق
الکلا	هندوان	۱۶	۳۸	ش	۸۰	۵۹	ق	آندوز	چندو	۱۲	۳۰	ش	۹۲	۴۰	ق
انداباد	هندوان	۲۵	۲۸	ش	۸۱	۴۱	ق	آندوز	ایرکای	۳۹	۴۳	ش	۸۶	۵۱	ب
الم	دربک	۴۸	۲۳	ش	۹	۵۹	ق	آندوز	مدن	۳۷	۵۰	ش	۲۴	۵۰	ق
الم	استر	۴۹	۳۵	ش	۱۷	۱۶	ق	آندوز	ایران	۳۷	۳۰	ش	۴۹	۲۵	ق
الم	اسپانیا	۳۵	۵۱	ش	۲	۳۰	ب	آندوز	برستان	۳۳	۰	ش	۲۱	۰	ق
الد بالیک	باتیک	۶۰	۱۲	ش	۲۰	۰	ق	آندوز	شامات	۳۶	۱۱	ش	۳۰	۱۰	ق
الد بالیک	باتیک	۵۰	۵۰	ش	۱۷	۰	ق	آندوز	ایطالیا	۴۳	۳۷	ش	۱۳	۳۰	ق
الور	هندوان	۲۰	۳	ش	۷۵	۱۰	ق	آندوز	اسپانیا	۳۹	۵۰	ش	۳۲	۵۰	ق
الور	انگله	۵۶	۱۱	ش	۲	۴۹	ب	آندوز	هند الغرب	۱۸	۱۴	ش	۶۳	۸	ب
الور	ایرکای	۳۶	۱۷	ش	۷۶	۱۰	ب	آندوز	ایرکای	۵۳	۱۸	ش	۴	۲۵	ب
آمانی	چین	۲۴	۴۰	ش	۱۸	۵۱	ق	آندوز	ایرکای	۱	۳۰	ج	۴	۰	ب
آمانی	افریقا	۳	۴۰	ج	۱۸	۱۵	ق	آندوز	روسیه	۴۵	۲۳	ش	۳۶	۲۶	ق
آندن	هموز	۵۳	۲۲	ش	۷	۱۵	ق	آندوز	یوتکال	۴۱	۱۰	ش	۱	۳۷	ب
آندوز	برمان	۲۱	۵۵	ش	۹۶	۸	ق	آندوز	اوچین	۲۳	۵۰	ش	۷۵	۵۵	ق
آندوز	هندوان	۳۱	۳۵	ش	۷۶	۵۵	ق	آندوز	اوزنگال	۱۹	۵۵	ش	۷۵	۳۵	ق
آندوز	مالند	۵۲	۲۲	ش	۴	۵۳	ق	آندوز	مالند	۵۲	۳۲	ش	۰	۱	ق
آندوز	برمان	۱۶	۰	ش	۹۷	۲۷	ق	آندوز	یوتکال	۳۷	۴۱	ش	۱	۱۲	ب
آندوز	فرانسه	۴۹	۵۳	ش	۱	۱۸	ق	آندوز	مالند	۱۷	۰	ش	۹۷	۱۵	ب
آندوز	ایرکای	۳۹	۰	ش	۷۶	۳۵	ب	آندوز	انگله	۵۲	۴۱	ش	۰	۴۳	ب
آندوز	عراق	۳۳	۲۰	ش	۴۳	۳۲	ق	آندوز	انگله	۵۲	۶	ش	۱	۵۷	ب

عرض		طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض
درجه	دقیقه		درجه		درجه		درجه		
۳۹	۰	ش	۱	۳۰	ق	۳۹	۰	ش	۱
۳۸	۳۰	ش	۲	۲۹	ق	۳۸	۳۰	ش	۲
۳۷	۵۲	ش	۳	۲۸	ق	۳۷	۵۲	ش	۳
۳۶	۳۸	ش	۴	۲۷	ق	۳۶	۳۸	ش	۴
۳۵	۱۰	ش	۵	۲۶	ق	۳۵	۱۰	ش	۵
۳۴	۵۰	ش	۶	۲۵	ق	۳۴	۵۰	ش	۶
۳۳	۳۲	ش	۷	۲۴	ق	۳۳	۳۲	ش	۷
۳۲	۱۱	ش	۸	۲۳	ق	۳۲	۱۱	ش	۸
۳۱	۰	ش	۹	۲۲	ق	۳۱	۰	ش	۹
۳۰	۰	ش	۱۰	۲۱	ق	۳۰	۰	ش	۱۰
۲۹	۰	ش	۱۱	۲۰	ق	۲۹	۰	ش	۱۱
۲۸	۰	ش	۱۲	۱۹	ق	۲۸	۰	ش	۱۲
۲۷	۰	ش	۱۳	۱۸	ق	۲۷	۰	ش	۱۳
۲۶	۰	ش	۱۴	۱۷	ق	۲۶	۰	ش	۱۴
۲۵	۰	ش	۱۵	۱۶	ق	۲۵	۰	ش	۱۵
۲۴	۰	ش	۱۶	۱۵	ق	۲۴	۰	ش	۱۶
۲۳	۰	ش	۱۷	۱۴	ق	۲۳	۰	ش	۱۷
۲۲	۰	ش	۱۸	۱۳	ق	۲۲	۰	ش	۱۸
۲۱	۰	ش	۱۹	۱۲	ق	۲۱	۰	ش	۱۹
۲۰	۰	ش	۲۰	۱۱	ق	۲۰	۰	ش	۲۰
۱۹	۰	ش	۲۱	۱۰	ق	۱۹	۰	ش	۲۱
۱۸	۰	ش	۲۲	۹	ق	۱۸	۰	ش	۲۲
۱۷	۰	ش	۲۳	۸	ق	۱۷	۰	ش	۲۳
۱۶	۰	ش	۲۴	۷	ق	۱۶	۰	ش	۲۴
۱۵	۰	ش	۲۵	۶	ق	۱۵	۰	ش	۲۵
۱۴	۰	ش	۲۶	۵	ق	۱۴	۰	ش	۲۶
۱۳	۰	ش	۲۷	۴	ق	۱۳	۰	ش	۲۷
۱۲	۰	ش	۲۸	۳	ق	۱۲	۰	ش	۲۸
۱۱	۰	ش	۲۹	۲	ق	۱۱	۰	ش	۲۹
۱۰	۰	ش	۳۰	۱	ق	۱۰	۰	ش	۳۰
۹	۰	ش	۳۱	۰	ق	۹	۰	ش	۳۱
۸	۰	ش	۳۲	۰	ق	۸	۰	ش	۳۲
۷	۰	ش	۳۳	۰	ق	۷	۰	ش	۳۳
۶	۰	ش	۳۴	۰	ق	۶	۰	ش	۳۴
۵	۰	ش	۳۵	۰	ق	۵	۰	ش	۳۵
۴	۰	ش	۳۶	۰	ق	۴	۰	ش	۳۶
۳	۰	ش	۳۷	۰	ق	۳	۰	ش	۳۷
۲	۰	ش	۳۸	۰	ق	۲	۰	ش	۳۸
۱	۰	ش	۳۹	۰	ق	۱	۰	ش	۳۹
۰	۰	ش	۴۰	۰	ق	۰	۰	ش	۴۰
۰	۰	ش	۴۱	۰	ق	۰	۰	ش	۴۱
۰	۰	ش	۴۲	۰	ق	۰	۰	ش	۴۲
۰	۰	ش	۴۳	۰	ق	۰	۰	ش	۴۳
۰	۰	ش	۴۴	۰	ق	۰	۰	ش	۴۴
۰	۰	ش	۴۵	۰	ق	۰	۰	ش	۴۵
۰	۰	ش	۴۶	۰	ق	۰	۰	ش	۴۶
۰	۰	ش	۴۷	۰	ق	۰	۰	ش	۴۷
۰	۰	ش	۴۸	۰	ق	۰	۰	ش	۴۸
۰	۰	ش	۴۹	۰	ق	۰	۰	ش	۴۹
۰	۰	ش	۵۰	۰	ق	۰	۰	ش	۵۰
۰	۰	ش	۵۱	۰	ق	۰	۰	ش	۵۱
۰	۰	ش	۵۲	۰	ق	۰	۰	ش	۵۲
۰	۰	ش	۵۳	۰	ق	۰	۰	ش	۵۳
۰	۰	ش	۵۴	۰	ق	۰	۰	ش	۵۴
۰	۰	ش	۵۵	۰	ق	۰	۰	ش	۵۵
۰	۰	ش	۵۶	۰	ق	۰	۰	ش	۵۶
۰	۰	ش	۵۷	۰	ق	۰	۰	ش	۵۷
۰	۰	ش	۵۸	۰	ق	۰	۰	ش	۵۸
۰	۰	ش	۵۹	۰	ق	۰	۰	ش	۵۹
۰	۰	ش	۶۰	۰	ق	۰	۰	ش	۶۰

درجه

دقیقه

طول		عرض		نام	نوع	طول		عرض		نام	نوع
درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
۰	۱۳	۳۵	۵۰	برونیک	ب	۱۶	۵	۲۳	۶۰	ناروی	ب
۵۳	۲۳	۴۵	۴۰	ایرکای شمال	ب	۴۲	۲۳	۱۰	۴۶	استر	ب
۲۲	۷۶	۱۹	۲۱	برلمان پور هندوستان	ق	۲	۱۷	۶	۵۱	پروشیه	ق
۲۵	۲	۳۲	۵۲	پریچ نارت انگلند	ق	۴	۲۹	۱۰	۴۰	ایسپانی	ب
۲۵	۲	۲۷	۵۱	انگلند	ب	۰	۶۳	۰	۱	برزیل	ب
۳۰	۷۱	۴۰	۴۱	ایرکای شمال	ب	۱۰	۲	۲۲	۴۱	اسپانیا	ب
۰	۲	۴۶	۵۵	انگلند	ب	۲۹	۴	۲۳	۴۸	فرانس	ب
۲۱	۷۶	۷	۴۱	ایرکای شمال	ب	۲۸	۲	۴۲	۵۱	انگلند	ب
۳۷	۱۱	۴۰	۴۶	استر	ب	۲۲	۳	۵	۵۱	ویز	ب
۳۰	۷۹	۳۰	۲۸	هندوستان	ب	۱۰	۱	۱	۵۲	انگلند	ق
۱۰	۰	۵۰	۵۰	انگلند	ب	۴۲	۳	۲۰	۴۲	اسپانیا	ب
۶	۶	۳۰	۲۸	بلوستان	ب	۴	۶	۵۲	۴۱	پورتگال	ق
۲۷	۹	۳۱	۴۲	کاسپین	ب	۲۲	۱	۳۳	۴۱	پورتگال	ق
۰	۵۵	۲۵	۳۶	ایران	ق	۲۲	۱۳	۳۱	۵۲	پروشیه	ق
۳	۵	۳۰	۳۴	برستان	ب	۴	۶۴	۱۲	۳۲	ایرکای شمال	ق
۴	۵۸	۴۰	۲۶	بلوستان	ق	۴۸	۱	۵	۵۳	جرمنی	ق
۳۳	۴۶	۳۰	۳۰	عراق عرب	ق	۲۶	۲	۱۷	۴۰	سویت روسیه	ق
۴۰	۴۴	۴۰	۳۳	عراق عرب	ق	۴۵	۱۱	۴۷	۵۱	جرمنی	ق
۱۰	۳۶	۰	۳۴	شمال	ق	۳۵	۱۲	۲۶	۵۲	پروشیه	ق
۲۴	۴۴	۲۰	۳۳	عراق عرب	ق	۳۵	۴۸	۵۵	۳۳	ایران	ق
۵۲	۱	۱۶	۵۳	انگلند	ب	۵۶	۲۲	۴۵	۲۱	هندوستان	ق
۵۹	۰	۵۲	۰	انگلند	ب	۱۰	۲۳	۱۸	۲۲	هندوستان	ق
۳۲	۳۱	۲۵	۳۰	مصر	ق	۱۴	۰	۱۲	۵۱	بلجیوم	ق
۳۱	۷۰	۱۸	۳۹	ایرکای شمال	ب	۲۱	۴	۵۱	۵۰	بلجیوم	ق
۲۳	۷۰	۴۰	۳۶	افغانستان	ق	۳۲	۱۰	۱۶	۵۲	جرمنی	ق
۴۵	۴۲	۳۵	۳۶	بلاد الخیره	ب	۳۲	۲۴	۳۰	۴۰	ایرکای شمال	ق
۵۲	۵	۳۶	۵۱	آئرلند	ب	۳۵	۸۱	۱۰	۳۱	ایرکای شمال	ق
۳۵	۲۰	۴۸	۴۴	اروپای شمال	ب	۷	۱۸	۵	۳۴	ایرکای شمال	ق

نام	الحاج	عرض			طول	نام	الحاج	عرض			طول	
		درجه	دقیقه	ثانیه				درجه	دقیقه	ثانیه		
بلین ونا	سورین	۱۲	۱۲	ش	۵۱	ق	۱۰	۱۵	۱۰	ش	۲۵	ق
بلی	ازبک	۳۵	۱۱	ج	۱۱۵	ق	۵۰	۳۶	۵۰	ش	۵۰	ق
بمبای	هندستان	۱۸	۵۷	ش	۷۷	ق	۵۱	۲۶	۵۰	ش	۲۰	ق
بنبرک	بواریه	۴۹	۵۶	ش	۱۱	ق	۵۰	۲۶	۱۰	ش	۱۰	ق
بمپور	هندستان	۲۷	۴۵	ش	۶۰	ق	۵۰	۳۵	۱۲	ش	۱۲	ق
بم	ایران	۲۹	۱۲	ش	۵۱	ق	۵۱	۱۲	۱۵	ش	۱۵	ق
بناب	ایران	۲۷	۱۵	ش	۴۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنارس	هندستان	۲۵	۲۳	ش	۸۳	ق	۵۱	۳۰	۲۱	ش	۲۱	ق
بنده	ازبک	۲۲	۲۲	ج	۱۳	ق	۵۰	۲۵	۳۰	ش	۳۰	ق
بندز	روسیه	۴۰	۵۰	ش	۲۹	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنزرت	برستان	۳۷	۱۷	ش	۹	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنقره	برستان	۳۲	۸	ش	۲۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنکولین	سومتره	۳	۴۹	ش	۱۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنکون	صیام	۱۳	۴۳	ش	۱۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنکه	هند شرقی	۲	۰	ج	۱۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنکت	شش	۴۲	۵۰	ش	۶۱	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنگلور	هندستان	۱۳	۰	ش	۲۲	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بن ونا	ایطالیا	۱۱	۸	ش	۱۴	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بنین	افریقای شرقی	۲۰	۵	ش	۳۵	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بوپال	هندستان	۲۳	۱۶	ش	۷۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بوتینی	نیومالند	۳۴	۰	ج	۱۵	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بوده	مانگری	۴۷	۳۰	ش	۱۹	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بوربان	محیط هند	۲۱	۳۰	ج	۵۵	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بور دو	فرانس	۴۴	۵۰	ش	۰	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق
بور و	ازبک	۳	۳۰	ج	۱۶	ق	۵۰	۴۰	۳۰	ش	۳۰	ق

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
ب	۲	۵۱	ب	۳	۵۱	ب	۳	۵۱	ب	۳	۵۱
ب	۱۹	۲۲	ق	۰	۲۵	ق	۰	۲۵	ق	۰	۲۵
ب	۲۹	۲۹	ق	۱۵	۷	ق	۱۵	۷	ق	۱۵	۷
ب	۱۸	۱۲	ق	۵۲	۱۳	ق	۵۲	۱۳	ق	۵۲	۱۳
ب	۲۳	۵۱	ق	۱۰	۸	ق	۱۰	۸	ق	۱۰	۸
			ق	۴	۱۱	ق	۴	۱۱	ق	۴	۱۱
ب	۱۸	۱۲	ق	۵۲	۱۳	ق	۵۲	۱۳	ق	۵۲	۱۳
ب	۵۳	۱۳	ق	۵۲	۱۱	ق	۵۲	۱۱	ق	۵۲	۱۱
ب	۱۲	۱۲	ب	۱	۴۱	ب	۱	۴۱	ب	۱	۴۱
ب	۱۵	۲۰	ق	۲۰	۲	ق	۲۰	۲	ق	۲۰	۲
ب	۲۶	۲	ق	۵۳	۱۶	ق	۵۳	۱۶	ق	۵۳	۱۶
ب	۷	۱۵	ق	۵۲	۷۹	ق	۵۲	۷۹	ق	۵۲	۷۹
ب	۲۵	۳	ق	۱۵	۴۰	ق	۱۵	۴۰	ق	۱۵	۴۰
ق	۱۰	۱۷	ق	۲۰	۰	ق	۲۰	۰	ق	۲۰	۰
ق	۴	۳۳	ب	۱۱	۱۵	ب	۱۱	۱۵	ب	۱۱	۱۵
ق	۲۰	۱۰	ق	۰	۱۴	ق	۰	۱۴	ق	۰	۱۴
ب	۱۰	۶۳	ق	۱۵	۱۵	ق	۱۵	۱۵	ق	۱۵	۱۵
ق	۲۰	۲۸	ق	۵۵	۲۳	ق	۵۵	۲۳	ق	۵۵	۲۳
ق	۲۷	۷	ق	۰	۲۹	ق	۰	۲۹	ق	۰	۲۹
ب	۲۶	۳۴	ب	۳۰	۴۱	ب	۳۰	۴۱	ب	۳۰	۴۱
ق	۲۴	۱۲	ب	۱۰	۵۵	ب	۱۰	۵۵	ب	۱۰	۵۵
ق	۴	۲۰	ق	۲۴	۱۴	ق	۲۴	۱۴	ق	۲۴	۱۴
ق	۱۰	۲۵	ق	۵۲	۲	ق	۵۲	۲	ق	۵۲	۲
ب	۲۰	۳۵	ق	۳۴	۲۵	ق	۳۴	۲۵	ق	۳۴	۲۵

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
ق	۴۰	۱۲۲	ق	۲۸	۱۳	ق	۳۷	۴۸	ق	۳۷	۴۸
ب	۴۹	۴	ق	۱۶	۲۱	ب	۳۵	۴۴	ق	۳۵	۴۴
ب	۴۵	۷	ب	۱۵	۰	ب	۳۰	۵۲	ب	۳۰	۵۲
ب	۳۰	۶۷	ق	۱۱	۲۰	ق	۱۲	۳۹	ق	۱۲	۳۹
ب	۵۰	۲۹	ب	۱۰	۵۴	ب	۱۰	۴۷	ب	۱۰	۴۷
ب	۲۰	۶۰	ق	۵۱	۱۹	ق	۳۵	۵۲	ق	۳۵	۵۲
ق	۴۱	۰	ب	۴۰	۷۵	ب	۳۷	۱۴	ب	۳۷	۱۴
ب	۵۰	۳۵	ق	۲۱	۱۳	ق	۷	۳۸	ق	۷	۳۸
ب	۵۹	۱	ب	۴۲	۱۷	ب	۳۰	۳۸	ب	۳۰	۳۸
ق	۳۰	۳۴	ق	۳۰	۱۱	ق	۰	۱۰	ق	۰	۱۰
ق	۵۰	۱۳	ب	۴۲	۲۰	ب	۵۳	۱۴	ب	۵۳	۱۴
ب	۳۱	۰	ب	۷	۴	ب	۲۳	۵۰	ب	۲۳	۵۰
ب	۲۵	۴	ق	۰	۱۱	ق	۰	۷	ق	۰	۷
ق	۲۳	۱۰	ب	۱۶	۴	ب	۹	۳۵	ب	۹	۳۵
ق	۳۰	۲۱	ق	۰	۱۲	ق	۴۸	۳۰	ق	۴۸	۳۰
ق	۲۷	۱۱	ق	۰	۴۳	ق	۲۸	۲۷	ق	۲۸	۲۷
ق	۲۹	۹	ب	۱۹	۱۷	ب	۲۷	۳۰	ب	۲۷	۳۰
ق	۳۲	۱۰	ب	۳۵	۲۹	ب	۰	۹	ب	۰	۹
ق	۳۵	۹	ق	۱۵	۱۰	ق	۰	۵	ق	۰	۵
			ب	۴۲	۷۰	ج	۲۲	۱۶	ج	۲۲	۱۶
ق	۱۵	۱۲	ب	۴۷	۵	ب	۳۲	۳۲	ب	۳۲	۳۲
ق	۵۵	۵	ب	۵۰	۶۰	ب	۲۴	۱۸	ب	۲۴	۱۸
ق	۲۵	۴	ق	۱۲	۲۴	ق	۵۰	۶۵	ق	۵۰	۶۵
ق	۰	۲۱	ب	۱۴	۹	ب	۴۳	۹	ب	۴۳	۹
ق	۱۵	۶۱	ب	۳۰	۱	ب	۱۷	۳۰	ب	۱۷	۳۰
ق	۳۰	۳۸	ق	۳۹	۱۳	ق	۱۲	۳۹	ق	۱۲	۳۹
ب	۱۵	۱	ق	۵۰	۱۶	ب	۳۰	۴۲	ب	۳۰	۴۲

ملاکات

نوع	طول	عرض	نوع	طول	عرض	نوع	طول	عرض	نوع
توتش	۳۸	۱۰	عربستان	۱۰	۳۸	توتش	۳۸	۱۰	عربستان
تیز	۲۸	۲۹	ایران	۲۸	۲۹	تیز	۲۸	۲۹	ایران
تیدویل	۲۵	۲۵	بلوچستان	۲۵	۲۵	تیدویل	۲۵	۲۵	بلوچستان
تیدور	۳۱	۱۱	ایران	۳۱	۱۱	تیدور	۳۱	۱۱	ایران
تیلک	۳۵	۳	پروشیه	۳۵	۳	تیلک	۳۵	۳	پروشیه
تیم	۲۳	۴	عربستان	۲۳	۴	تیم	۲۳	۴	عربستان
تیم	۳۸	۱۸	عربستان	۳۸	۱۸	تیم	۳۸	۱۸	عربستان
تیم	۲۵	۲۳	عربستان	۲۵	۲۳	تیم	۲۵	۲۳	عربستان
تیم	۲۷	۵۶	عربستان	۲۷	۵۶	تیم	۲۷	۵۶	عربستان
تیم	۳۳	۳۸	عربستان	۳۳	۳۸	تیم	۳۳	۳۸	عربستان
تیم	۲۱	۲۹	ایران	۲۱	۲۹	تیم	۲۱	۲۹	ایران
تیم	۳۲	۲۸	بلوچستان	۳۲	۲۸	تیم	۳۲	۲۸	بلوچستان
تیم	۲۰	۵	ایران	۲۰	۵	تیم	۲۰	۵	ایران
تیم	۱۰	۲۹	عربستان	۱۰	۲۹	تیم	۱۰	۲۹	عربستان
تیم	۵۵	۳۵	عربستان	۵۵	۳۵	تیم	۵۵	۳۵	عربستان
تیم	۳۲	۲۱	عربستان	۳۲	۲۱	تیم	۳۲	۲۱	عربستان
تیم	۵۴	۳۵	عربستان	۵۴	۳۵	تیم	۵۴	۳۵	عربستان
تیم	۱۵	۳۹	عربستان	۱۵	۳۹	تیم	۱۵	۳۹	عربستان
تیم	۵۴	۲۳	عربستان	۵۴	۲۳	تیم	۵۴	۲۳	عربستان
تیم	۱۸	۱۳	عربستان	۱۸	۱۳	تیم	۱۸	۱۳	عربستان
تیم	۴۵	۳۵	عربستان	۴۵	۳۵	تیم	۴۵	۳۵	عربستان
تیم	۱۰	۲	عربستان	۱۰	۲	تیم	۱۰	۲	عربستان
تیم	۴۵	۸۰	عربستان	۴۵	۸۰	تیم	۴۵	۸۰	عربستان
تیم	۱۰	۲۰	عربستان	۱۰	۲۰	تیم	۱۰	۲۰	عربستان
تیم	۴۵	۱۸	عربستان	۴۵	۱۸	تیم	۴۵	۱۸	عربستان
تیم	۴۵	۲۵	عربستان	۴۵	۲۵	تیم	۴۵	۲۵	عربستان
تیم	۱۱	۴۳	عربستان	۱۱	۴۳	تیم	۱۱	۴۳	عربستان
تیم	۱۵	۱۲	عربستان	۱۵	۱۲	تیم	۱۵	۱۲	عربستان
تیم	۱۵	۲۸	ایران	۱۵	۲۸	تیم	۱۵	۲۸	ایران
تیم	۱۵	۲۲	عربستان	۱۵	۲۲	تیم	۱۵	۲۲	عربستان

عرض		طول		چ	ج	چ	عرض		طول		چ	ج
دقیقه	دقیقه	دقیقه	دقیقه				دقیقه	دقیقه	دقیقه	دقیقه		
۵۴	۲۲	ش	۱۸	ق	۳۷	ق	۵۴	۲۲	ش	۱۸	ق	۳۷
۵۶	۲۸	ش	۲	ب	۵۸	ب	۵۶	۲۸	ش	۲	ب	۵۸
۵۳	۵۱	ش	۰	ب	۱۳	ب	۵۳	۵۱	ش	۰	ب	۱۳
۵۵	۵۵	ش	۴	ب	۳۰	ب	۵۵	۵۵	ش	۴	ب	۳۰
۵۲	۳۸	ش	۰	ق	۴	ق	۵۲	۳۸	ش	۰	ق	۴
۱۸	۴۱	ش	۱۹	ق	۱۶	ق	۱۸	۴۱	ش	۱۹	ق	۱۶
۴۰	۲۹	ش	۴۰	ق	۲۰	ق	۴۰	۲۹	ش	۴۰	ق	۲۰
۲۴	۵۰	ش	۴	ب	۱۱	ب	۲۴	۵۰	ش	۴	ب	۱۱
۲۷	۳۴	ش	۶۷	ق	۱۰	ق	۲۷	۳۴	ش	۶۷	ق	۱۰
۳۵	۲۸	ش	۱۲	ق	۱۲	ق	۳۵	۲۸	ش	۱۲	ق	۱۲
۴۰	۱۵	ش	۴۰	ق	۱۰	ق	۴۰	۱۵	ش	۴۰	ق	۱۰
۳۰	۲۸	ش	۳۰	ق	۴۰	ق	۳۰	۲۸	ش	۳۰	ق	۴۰
۵۰	۲۲	ش	۳۹	ق	۲۰	ق	۵۰	۲۲	ش	۳۹	ق	۲۰
۵۵	۵۱	ش	۴	ق	۳۰	ق	۵۵	۵۱	ش	۴	ق	۳۰
۵۸	۱۶	ش	۸۱	ق	۵۲	ق	۵۸	۱۶	ش	۸۱	ق	۵۲
۳۰	۱۹	ج	۶۳	ق	۵۰	ق	۳۰	۱۹	ج	۶۳	ق	۵۰
۳۰	۳۰	ش	۴	ق	۵	ق	۳۰	۳۰	ش	۴	ق	۵
۳۸	۴۲	ش	۱۸	ق	۱۶	ق	۳۸	۴۲	ش	۱۸	ق	۱۶
۷	۳۱	ش	۰	ق	۰	ق	۷	۳۱	ش	۰	ق	۰
۲۰	۲۹	ش	۵۶	ق	۵۲	ق	۲۰	۲۹	ش	۵۶	ق	۵۲
۴۳	۴۳	ش	۷۲	ب	۱۵	ب	۴۳	۴۳	ش	۷۲	ب	۱۵
۱۴	۴۹	ش	۱۲	ق	۶	ق	۱۴	۴۹	ش	۱۲	ق	۶
۵۳	۲۵	ش	۴۰	ق	۲۲	ق	۵۳	۲۵	ش	۴۰	ق	۲۲
۴۱	۴۴	ش	۱۰	ق	۳۷	ق	۴۱	۴۴	ش	۱۰	ق	۳۷
۳۸	۳۸	ش	۱۵	ق	۴۰	ق	۳۸	۳۸	ش	۱۵	ق	۴۰
۱۸	۵۲	ش	۳	ب	۲۰	ب	۱۸	۵۲	ش	۳	ب	۲۰

جداول النجوم

ج	ا	عرض			طول	ج	ا	عرض			طول	ج	ا
		درجه	دقیقه	ثانیه				درجه	دقیقه	ثانیه			
۱۰	ایطالیا	۲۵	۴۴	ش	۱۲	۱۲	ق	۲۵	۴۴	ش	۱۲	۱۲	ق
۱۱	ریاضی زو	۲۲	۵۶	ج	۱۰	۴۳	ب	۲۱	۵۹	ش	۱۰	۴۳	ب
۱۲	ریاضی ل	۲۹	۰	ج	۵۵	۶۷	ب	۲۲	۰	ش	۵۵	۶۷	ب
۱۳	روسیه	۰	۰	ش	۰	۰	ق	۰	۰	ش	۰	۰	ق
۱۴	روسیه	۲۰	۵۵	ش	۴	۸	ق	۲۰	۵۵	ش	۴	۸	ق
۱۵	انگلند	۲۶	۵۴	ش	۴۵	۱	ب	۲۶	۵۴	ش	۴۵	۱	ب
۱۶	ایرانی شمال	۳۳	۳۷	ش	۳۹	۷۷	ب	۳۳	۳۷	ش	۳۹	۷۷	ب
۱۷	ایران	۲۸	۵۲	ش	۵۶	۵۳	ق	۲۸	۵۲	ش	۵۶	۵۳	ق
۱۸	عربستان	۰	۲۶	ش	۱۰	۵۱	ق	۰	۲۶	ش	۱۰	۵۱	ق
۱۹	عربستان	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۰	ق	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۰	ق
۲۰	والمتیه	۷	۴۴	ش	۱۳	۱۵	ق	۷	۴۴	ش	۱۳	۱۵	ق
۲۱	کاشان	۲۳	۰	ش	۲۰	۱۰	ب	۲۳	۰	ش	۲۰	۱۰	ب
۲۲	سویز	۱۰	۴۷	ش	۳۰	۸	ق	۱۰	۴۷	ش	۳۰	۸	ق
۲۳	اسیاط	۳۹	۴۶	ش	۲۰	۳۶	ق	۳۹	۴۶	ش	۲۰	۳۶	ق
۲۴	جهرم	۵۰	۰	ش	۹	۷	ق	۵۰	۰	ش	۹	۷	ق
۲۵	افغانستان	۳۳	۵	ش	۰	۶۵	ق	۳۳	۵	ش	۰	۶۵	ق
۲۶	اسپانیا	۳۷	۴۱	ش	۵۰	۵	ب	۳۷	۴۱	ش	۵۰	۵	ب
۲۷	ایران	۲۹	۳۶	ش	۵۳	۵	ق	۲۹	۳۶	ش	۵۳	۵	ق
۲۸	انگلند	۴۵	۱	ش	۴۷	۱	ب	۴۵	۱	ش	۴۷	۱	ب
۲۹	سویز	۱۲	۴۲	ش	۳۲	۷	ق	۱۲	۴۲	ش	۳۲	۷	ق
۳۰	افغانستان	۳۰	۱۱۷	ج	۲۱	۱۱۷	ق	۳۰	۱۱۷	ج	۲۱	۱۱۷	ق
۳۱	ایطالیا	۱۰	۰	ش	۵۰	۹	ق	۱۰	۰	ش	۵۰	۹	ق
۳۲	ایران	۳۶	۵۷	ش	۲۳	۵۰	ق	۳۶	۵۷	ش	۲۳	۵۰	ق
۳۳	عربستان	۱۵	۳۶	ش	۲۲	۴۵	ق	۱۵	۳۶	ش	۲۲	۴۵	ق
۳۴	هند	۱۷	۴	ش	۱۸	۶۳	ب	۱۷	۴	ش	۱۸	۶۳	ب
۳۵	بریتانیا	۳۵	۵۶	ش	۱۸	۵	ب	۳۵	۵۶	ش	۱۸	۵	ب

عروض الزمان

درجات

۱۴

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
ق	۲۴	۲۲	ق	۵۳	۴۰	ق	۱۹	۰	ق	۵۹	۳۷
ق	۵۸	۲۲	ق	۱۶	۱۶	ق	۱۷	۰	ق	۳۱	۰
ق	۲۰	۲۵	ق	۰	۱۷	ق	۰	۱۷	ق	۳۰	۳۶
ق	۲۶	۴۵	ق	۰	۶۱	ق	۰	۹	ق	۴۰	۰
ق	۲۰	۱۹	ق	۰	۹	ق	۰	۹	ق	۱۰	۲۷
ق	۰	۱۲۵	ق	۰	۱۲	ق	۰	۱۲	ق	۰	۱۲۵
ق	۵۰	۶۰	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۲۴	۱۱۰	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۰	۶۹	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۲۰	۳۶	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۰	۷۰	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۰	۲۱	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۳۲	۵۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۵۲	۲۶	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۳۵	۱۹	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۴۵	۳۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۴۰	۴۰	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۴۴	۸	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۴۲	۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۴۰	۲	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۵۷	۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۴۰	۱	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۵۲	۶۲	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۱۸	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۱۲	۵۶	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۱۸	۳۰	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ب	۵۶	۵۶	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵
ق	۲۵	۶	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۳	ق	۰	۱۲۵

عرض		طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض
درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
۳۳	۲۶	ج	۲۰	۱۴	ب	۳۳	۲۶
۳۲	۲۵	ج	۱۹	۱۳	ب	۳۲	۲۵
۳۱	۲۴	ج	۱۸	۱۲	ب	۳۱	۲۴
۳۰	۲۳	ج	۱۷	۱۱	ب	۳۰	۲۳
۲۹	۲۲	ج	۱۶	۱۰	ب	۲۹	۲۲
۲۸	۲۱	ج	۱۵	۹	ب	۲۸	۲۱
۲۷	۲۰	ج	۱۴	۸	ب	۲۷	۲۰
۲۶	۱۹	ج	۱۳	۷	ب	۲۶	۱۹
۲۵	۱۸	ج	۱۲	۶	ب	۲۵	۱۸
۲۴	۱۷	ج	۱۱	۵	ب	۲۴	۱۷
۲۳	۱۶	ج	۱۰	۴	ب	۲۳	۱۶
۲۲	۱۵	ج	۹	۳	ب	۲۲	۱۵
۲۱	۱۴	ج	۸	۲	ب	۲۱	۱۴
۲۰	۱۳	ج	۷	۱	ب	۲۰	۱۳
۱۹	۱۲	ج	۶	۰	ب	۱۹	۱۲
۱۸	۱۱	ج	۵	۰	ب	۱۸	۱۱
۱۷	۱۰	ج	۴	۰	ب	۱۷	۱۰
۱۶	۹	ج	۳	۰	ب	۱۶	۹
۱۵	۸	ج	۲	۰	ب	۱۵	۸
۱۴	۷	ج	۱	۰	ب	۱۴	۷
۱۳	۶	ج	۰	۰	ب	۱۳	۶
۱۲	۵	ج	۰	۰	ب	۱۲	۵
۱۱	۴	ج	۰	۰	ب	۱۱	۴
۱۰	۳	ج	۰	۰	ب	۱۰	۳
۹	۲	ج	۰	۰	ب	۹	۲
۸	۱	ج	۰	۰	ب	۸	۱
۷	۰	ج	۰	۰	ب	۷	۰
۶	۰	ج	۰	۰	ب	۶	۰
۵	۰	ج	۰	۰	ب	۵	۰
۴	۰	ج	۰	۰	ب	۴	۰
۳	۰	ج	۰	۰	ب	۳	۰
۲	۰	ج	۰	۰	ب	۲	۰
۱	۰	ج	۰	۰	ب	۱	۰
۰	۰	ج	۰	۰	ب	۰	۰

نام	چ	عرض		طول	نام	چ	عرض		طول
		درج	دقیقه				درج	دقیقه	
صفین	۳۶	۰	۳۰	۲۵ ۳۸	صوفیه	۳۲	۳۰	۳۰	۲۸ ۲۳
صنعا	۱۰	۰	۱۰	۱۰ ۱۲	صیام	۱۴	۲۵	۱۰	۱۰ ۱۰
عربستان	۱۵	۲۸	۱۰	۱۰ ۱۴	شامات	۳۳	۳۵	۳۰	۱۰ ۳۵
شامات	۳۳	۱۸	۱۰	۱۲ ۳۵	مصر	۲۹	۱۲	۱۰	۱۰ ۱۶
ایران	۲۷	۵۴	۱۴	۱۴ ۵۵	اسپانیا	۴۱	۵۶	۱۴	۱۴ ۵۶
شامات	۳۴	۴۸	۵۴	۱۴ ۳۵	اسپانیا	۳۶	۵۸	۵۵	۱۴ ۳۶
اسپانیا	۴۰	۴۸	۳۴	۱۴ ۴۰	اسپانیا	۴۱	۸۱	۱۵	۱۵ ۱۵
ایران	۳۷	۳۷	۴۰	۱۴ ۴۵	فیلپس	۴۰	۲۸	۱۲	۱۲ ۱۷
ایران	۳۶	۱۰	۴۰	۱۴ ۵۰	هندستان	۱۰	۴۵	۵۰	۱۴ ۵۰
هندستان	۳۶	۴۲	۳۸	۱۴ ۴۲	برستان	۳۱	۱۵	۳۰	۱۴ ۳۰
ایران	۲۷	۳۸	۲۲	۱۴ ۵۲	اسپانیا	۳۹	۵۸	۲۷	۱۴ ۲۷
عربستان	۴۱	۳۰	۱۰	۱۴ ۱۰	برستان	۳۵	۴۹	۵۵	۱۴ ۵۵
شامات	۳۲	۴۰	۳۲	۱۴ ۳۲	کولومبیه	۵	۲۸	۴۸	۱۴ ۴۸
ایران	۳۳	۴۰	۱۴	۱۴ ۵۷	ازبکستان	۲۸	۱۷	۴۰	۱۴ ۴۰
ایران	۳۸	۲۰	۱۲	۱۴ ۱۲	برمان	۱۴	۱	۷۹	۱۴ ۷۹
شامات	۳۶	۲۰	۵۰	۱۴ ۲۰	برستان	۳۴	۲۸	۳۰	۱۴ ۳۰
برستان	۳۲	۵۲	۱۴	۱۴ ۱۲	ایران	۳۵	۴۰	۲۰	۱۴ ۲۰
ارمنیه	۴۱	۱۴	۱۴	۱۴ ۴۱	عراق عرب	۳۳	۸	۳۵	۱۴ ۳۵
بلاد اجزیه	۳۶	۲۰	۱۴	۱۴ ۲۰	عشقان	۳۱	۳۹	۳۲	۱۴ ۳۲
ایران	۳۶	۲۰	۱۴	۱۴ ۲۰	ایران	۲۷	۲۹	۴۳	۱۴ ۴۳
ایران	۲۷	۱۴	۳۳	۱۴ ۳۳	عربستان	۲۹	۲۵	۰	۱۴ ۰
عربستان	۱۲	۴۰	۰	۱۴ ۴۰	ایران	۳۲	۳۸	۴۰	۱۴ ۴۰
شامات	۳۳	۱۰	۳۵	۱۴ ۳۵	شامات	۳۲	۵۶	۶۰	۱۴ ۶۰
بلاد اجزیه	۳۶	۱۰	۳۸	۱۴ ۳۸	عین تاب	۳۷	۷	۳۰	۱۴ ۳۰
روسیه	۵۵	۴۰	۱۵	۱۵ ۴۰	برستان	۳۰	۴۵	۱۰	۱۵ ۱۰

نام	عرق	طول	ع	ج	عرض	طول	نام
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	
غری	۱۳	۵۱	ش	۳۳	۱۸	ق	غری
غزنین	۳۳	۳۷	ش	۱۸	۶۱	ق	غزنین
غزوة	۳۱	۲۷	ش	۳۴	۲۷	ق	غزوة
غذز	۱۲	۳۵	ش	۳۷	۳۰	ق	غذز
قادرین کی	۵۲	۳۲	ش	۰	۲۶	ب	قادرین کی
قارین	۶	۱۰	ش	۵۷	۳	ب	قارین
قارین	۳۰	۲۰	ج	۴۰	۲۰	ق	قارین
قارین	۲۴	۰	ش	۱۲	۰	ق	قارین
قارم	۵۱	۳۲	ش	۰	۳۷	ب	قارم
قارستان	۳۴	۰	ش	۵۵	۴	ب	قارستان
قارستان	۴۱	۲۷	ش	۱۵	۳۱	ق	قارستان
قارستان	۵۲	۰	ج	۶۰	۰	ب	قارستان
قارستان	۴۱	۲۳	ش	۲	۴۱	ق	قارستان
قارستان	۳۲	۵۰	ش	۶۲	۰	ق	قارستان
قارستان	۴۳	۳	ش	۶۶	۴۵	ب	قارستان
قارستان	۵۹	۱۰	ش	۱۱	۲۱	ق	قارستان
قارستان	۴۴	۵۰	ش	۱۱	۳۰	ق	قارستان
قارستان	۴۰	۰	ش	۷۰	۴۵	ق	قارستان
قارستان	۲۱	۲۰	ش	۵۵	۱۵	ق	قارستان
قارستان	۵۰	۱۸	ش	۰	۳۰	ق	قارستان
قارستان	۵۲	۲۰	ش	۱۴	۳۵	ق	قارستان
قارستان	۳۸	۱۰	ش	۱۴	۵۱	ب	قارستان
قارستان	۳	۱	ش	۸	۴۰	ق	قارستان
قارستان	۴۸	۰	ش	۷	۵۲	ق	قارستان
قارستان	۴۰	۴۸	ش	۷	۱۰	ق	قارستان
قارستان	۴۵	۱۲	ش	۵۰	۱۲	ب	قارستان

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
ق	۵۵	۳۰	ق	۱۰	۱۰	ق	۵۷	۳۹	ق	۱۵	۴۰
			ب	۱۰	۱۵						
ق	۵۹	۲۸	ق	۳۱	۱۰	ق	۴۵	۳۳	ق	۳۱	۱۰
ق	۲۲	۰۰	ب	۱۷	۰۰	ق	۳۲	۳۰	ق	۳۲	۳۰
ق	۰۰	۵۰	ق	۴۲	۰۰	ق	۳۴	۳۰	ق	۳۴	۳۰
ق	۱۵	۰۰	ق	۱۸	۳۱	ق	۳۰	۳۰	ق	۳۰	۳۰
ق	۰۰	۰۰	ق	۵۳	۵۹	ق	۲۵	۳۳	ق	۲۵	۳۳
ق	۴۷	۳۲	ق	۰۰	۳۳	ق	۳۰	۳۰	ق	۳۰	۳۰
ق	۵۶	۵۰	ق	۴۵	۴۴	ق	۳۰	۳۰	ق	۳۰	۳۰
ق	۰۰	۵۲	ق	۰۰	۱۰	ق	۳۰	۳۰	ق	۳۰	۳۰
ق	۲۰	۰۰	ق	۰۰	۱۳	ق	۳۰	۳۰	ق	۳۰	۳۰
ق	۱۱	۵۸	ق	۲۸	۳۳	ق	۵۲	۳۸	ق	۵۲	۳۸
ق	۰۰	۳۲	ق	۴۵	۵۰	ق	۴۰	۳۲	ق	۴۰	۳۲
ق	۱۵	۱۰	ق	۲۰	۴۰	ق	۱۵	۳۵	ق	۱۵	۳۵
ق	۰۰	۵۴	ق	۰۰	۵۰	ق	۱۰	۴۰	ق	۱۰	۴۰
ق	۵۳	۳۲	ق	۵۵	۴۹	ق	۲۲	۴۱	ق	۲۲	۴۱
ق	۲۲	۳۵	ق	۵۰	۳۳	ق	۲۲	۴۱	ق	۲۲	۴۱
ب	۳۰	۰۸	ق	۵۸	۱۰	ق	۱۵	۵۰	ق	۱۵	۵۰
ق	۱۵	۱۰	ق	۰۰	۵۹	ق	۲۷	۳۴	ق	۲۷	۳۴
ق	۳۵	۱۵	ق	۳۰	۰۷	ق	۲۱	۵۰	ق	۲۱	۵۰
ب	۲۰	۰۸	ب	۴۷	۰۲	ب	۵۲	۳۷	ب	۵۲	۳۷
ق	۵۳	۲۲	ب	۵۵	۳۳	ق	۲۰	۳۱	ق	۲۰	۳۱
ب	۴۸	۰۰	ق	۰۰	۰۹	ق	۳۷	۳۹	ق	۳۷	۳۹
ب	۵۸	۵۸	ق	۵۵	۱۹	ق	۳۸	۵۰	ق	۳۸	۵۰
ق	۳۸	۵۱	ب	۳	۰۲	ق	۳۸	۵۰	ب	۳	۰۲

مشرق الافاق العربیه

عرض		طول		عرض		طول	
درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
۵۵	۵	۳۵	۱	۵۹	۳۳	۱۸	۵۱
۵۴	۵	۳۴	۱	۵۸	۳۲	۱۷	۵۰
۵۳	۵	۳۳	۱	۵۷	۳۱	۱۶	۴۹
۵۲	۵	۳۲	۱	۵۶	۳۰	۱۵	۴۸
۵۱	۵	۳۱	۱	۵۵	۲۹	۱۴	۴۷
۵۰	۵	۳۰	۱	۵۴	۲۸	۱۳	۴۶
۴۹	۵	۲۹	۱	۵۳	۲۷	۱۲	۴۵
۴۸	۵	۲۸	۱	۵۲	۲۶	۱۱	۴۴
۴۷	۵	۲۷	۱	۵۱	۲۵	۱۰	۴۳
۴۶	۵	۲۶	۱	۵۰	۲۴	۹	۴۲
۴۵	۵	۲۵	۱	۴۹	۲۳	۸	۴۱
۴۴	۵	۲۴	۱	۴۸	۲۲	۷	۴۰
۴۳	۵	۲۳	۱	۴۷	۲۱	۶	۳۹
۴۲	۵	۲۲	۱	۴۶	۲۰	۵	۳۸
۴۱	۵	۲۱	۱	۴۵	۱۹	۴	۳۷
۴۰	۵	۲۰	۱	۴۴	۱۸	۳	۳۶
۳۹	۵	۱۹	۱	۴۳	۱۷	۲	۳۵
۳۸	۵	۱۸	۱	۴۲	۱۶	۱	۳۴
۳۷	۵	۱۷	۱	۴۱	۱۵	۰	۳۳
۳۶	۵	۱۶	۱	۴۰	۱۴	۰	۳۲
۳۵	۵	۱۵	۱	۳۹	۱۳	۰	۳۱
۳۴	۵	۱۴	۱	۳۸	۱۲	۰	۳۰
۳۳	۵	۱۳	۱	۳۷	۱۱	۰	۲۹
۳۲	۵	۱۲	۱	۳۶	۱۰	۰	۲۸
۳۱	۵	۱۱	۱	۳۵	۹	۰	۲۷
۳۰	۵	۱۰	۱	۳۴	۸	۰	۲۶
۲۹	۵	۹	۱	۳۳	۷	۰	۲۵
۲۸	۵	۸	۱	۳۲	۶	۰	۲۴
۲۷	۵	۷	۱	۳۱	۵	۰	۲۳
۲۶	۵	۶	۱	۳۰	۴	۰	۲۲
۲۵	۵	۵	۱	۲۹	۳	۰	۲۱
۲۴	۵	۴	۱	۲۸	۲	۰	۲۰
۲۳	۵	۳	۱	۲۷	۱	۰	۱۹
۲۲	۵	۲	۱	۲۶	۰	۰	۱۸
۲۱	۵	۱	۱	۲۵	۰	۰	۱۷
۲۰	۵	۰	۱	۲۴	۰	۰	۱۶
۱۹	۵	۰	۱	۲۳	۰	۰	۱۵
۱۸	۵	۰	۱	۲۲	۰	۰	۱۴
۱۷	۵	۰	۱	۲۱	۰	۰	۱۳
۱۶	۵	۰	۱	۲۰	۰	۰	۱۲
۱۵	۵	۰	۱	۱۹	۰	۰	۱۱
۱۴	۵	۰	۱	۱۸	۰	۰	۱۰
۱۳	۵	۰	۱	۱۷	۰	۰	۹
۱۲	۵	۰	۱	۱۶	۰	۰	۸
۱۱	۵	۰	۱	۱۵	۰	۰	۷
۱۰	۵	۰	۱	۱۴	۰	۰	۶
۹	۵	۰	۱	۱۳	۰	۰	۵
۸	۵	۰	۱	۱۲	۰	۰	۴
۷	۵	۰	۱	۱۱	۰	۰	۳
۶	۵	۰	۱	۱۰	۰	۰	۲
۵	۵	۰	۱	۹	۰	۰	۱
۴	۵	۰	۱	۸	۰	۰	۰
۳	۵	۰	۱	۷	۰	۰	۰
۲	۵	۰	۱	۶	۰	۰	۰
۱	۵	۰	۱	۵	۰	۰	۰
۰	۵	۰	۱	۴	۰	۰	۰
۰	۵	۰	۱	۳	۰	۰	۰
۰	۵	۰	۱	۲	۰	۰	۰
۰	۵	۰	۱	۱	۰	۰	۰
۰	۵	۰	۱	۰	۰	۰	۰

نام	چ	عرض		طول	نام	چ	عرض		طول
		درجه	دقیقه				درجه	دقیقه	
کلینت	استر	۳۰	۴۰	۱۵	گونیگ	خزیر	۱۰	۰	۴۰
کلنک	هندستان	۳۰	۲۱	۲۹	کوتایه	اسیانی	۳۹	۲۵	۲۰
کلونی	بحر شمالی	۳۰	۶۹	۱۵	کونکن	دنگ	۵۵	۴۱	۳۵
کله	سودین	۳۰	۵۰	۲۰	کونک	هندستان	۲۰	۲۵	۱۰
کلو	پرو	۳۱	۱۲	۱۴	کونکن	جرمنی	۵۱	۳۵	۱۱
کلوس	پروشیه	۳۲	۵۱	۸	کونکن	بالویه	۱۸	۲۲	۱۷
کلوی	کاسیکا	۳۳	۴۲	۱۴	کونکن	هندستان	۱۱	۳۲	۵۰
کلینک	پولند	۳۴	۵۱	۴	کونکن	بلجیوم	۵۰	۴۹	۳
کلینس	فرانس	۳۵	۵۷	۱	کونکن	افریقای شمالی	۱۲	۵۰	۳۰
کلینک	هندستان	۳۶	۱۱	۵۲	کونکن	ایرانی شمالی	۳۹	۵۸	۴
کلینو	پروشیه	۳۷	۵۱	۱	کونکن	ایرانی شمالی	۳۴	۰	۵۶
کلینو	پروشیه	۳۸	۱۲	۰	کونکن	سیلان	۶	۵۸	۵۴
کلینو	فرانس	۳۹	۱۰	۱۳	کونکن	پروشیه	۵۰	۵۶	۵۷
کلینو	انگلند	۴۰	۲۴	۱	کونکن	روسیه	۵۵	۱۰	۱۵
کلینو	اسکاندیناوی	۴۱	۲۹	۳	کونکن	میدان	۱۱	۳۰	۴۳
کلینو	روسیه	۴۲	۳۸	۳۲	کونکن	افریقای مغربی	۳۰	۳۰	۴۵
کلینو	ایران	۴۳	۹	۱۸	کونکن	کولومبیه	۱۰	۲۵	۱۱
کلینو	چین	۴۴	۱	۱۶	کونکن	اسیانی			
کلینو	انگلند	۴۵	۱۶	۵	کونکن	اندلس	۴۰	۴۸	۱۰
کلینو	طیستان	۴۶	۳۵	۱۰	کونکن	کولومبیه	۰	۱۳	۲۱
کلینو	مدیترانه	۴۷	۳۵	۲۵	کونکن	مالگا	۶	۰	۲۰
کلینو	لایت	۴۸	۲۹	۵۵	کونکن	مالسیکو	۲۰	۳۲	۱۰
کلینو	سیلان	۴۹	۱۷	۱۶	کونکن	افریقای شرقی	۹	۳۰	۰
کلینو	ایران	۵۰	۲۷	۱۰	کونکن	ایرستان	۳۰	۰	۳۰
کلینو	افریقای شمالی	۵۱	۱۳	۴	کونکن	کولومبیه	۳	۰	۱۵
کلینو	افریقا	۵۲	۱۱	۳	کونکن	ایرانی شمالی	۳۲	۱۸	۱۵
کلینو	هند غربی	۵۳	۲۲	۰	کونکن	افریقای مغربی	۵۰	۴۰	۳۰
کلینو	جرمنی	۵۴	۱۵	۵۸	کونکن	ایرانی شمالی	۴۰	۱۵	۰

طول	عرض			طول	عرض		
	درجه	دقیقه	ثانیه		درجه	دقیقه	ثانیه
۱۷ ب	۲	۵۹	۰	۲۵ ق	۱۸	۵۴	۳۳
۱۰ ق	۱۰	۲۳	۵۴	۱ ب	۶	۱۰	۱۰
۱۵ ب	۵۲	۵۱	۴	۲۰ ق	۹۹	۱۱	۷۶
۷۲ ب	۵۵	۴۱	۵۵	۲۰ ق	۷۷	۵	۱
۷۶ ب	۵۱	۱۷	۵۱	۱۵ ب	۱	۲۵	۵۵
۱۸ ب	۰	۲۵	۵۱	۲۳ ق	۱۸	۲۳	۳۴
۲۱ ب	۰	۲۵	۵۲	۲۰ ب	۶۷	۵۹	۵۵
۲۵ ق	۱۱۷	۳۵	۳۷	۳۲ ب	۱۷	۲۵	۱۴
۳۰ ق	۲۰	۴۲	۵۴	۲۴ ب	۰	۱۵	۰
۳۱ ق	۱۳۱	۳۰	۳۲	۲۶ ق	۶۱	۲۵	۲۵
۲۷ ق	۳۰	۲۷	۵۰	۳۰ ق	۱۰	۲۰	۵۰
۲۴ ق	۹	۱۹	۴۵	۱۵ ب	۲	۲۴	۵۲
				۳ ق	۱۸	۳۰	۵۷
۲۰ ب	۶۱	۳۱	۱۲	۳۴ ب	۹۰	۴۲	۱۴
۳۴ ب	۴	۵۷	۵۵	۵۶ ق	۹	۳۲	۵۱
۰	۰	۲۹	۵۱	۱۲ ق	۰	۴۲	۵۷
۲۱ ق	۲۱	۲۵	۴۵	۴ ب	۱۳	۱۰	۲۱
۱۵ ب	۲	۴۵	۵۱	۴۵ ب	۱۷	۳۵	۱۴
۳۵ ب	۳	۳۸	۵۱	۵۸ ب	۱۰۰	۴	۲۱
۹۰ ب	۰	۰	۰	۷۹ ب	۵۰	۱۲	۲
۱۵ ق	۵۰	۱۹	۳۳	۴۵ ب	۱۰	۱۰	۱۵
۲۵ ق	۱۶	۲۵	۵۰	۵۰ ب	۳	۱۸	۲۷
۴ ق	۹	۳۴	۳۷	۴۵ ب	۱۱	۱۲	۱۱
۱۵ ب	۴	۵۲	۵۵	۵۲ ق	۲۳	۱۵	۵۳
۲۴ ق	۷۳	۲۴	۱۷	۲۷ ق	۱۵	۴	۴۷
۳۰ ق	۱۲	۴۱	۱۷	۲ ب	۳	۵۹	۵۴
۴ ق	۶	۳۷	۵۱	۰ ق	۶۵	۳۵	۳۲

ردیف	نام	عرض		طول	ردیف	نام	عرض		طول
		درجه	دقیقه				درجه	دقیقه	
۱	دنگ	۵۳	۴۹	ش	۹	۲۰	۴	ق	۲۳
۲	ایرلند	۵۳	۱۶	ش	۹	۰	۷	ق	۲۳
۳	اروپای شمالی	۴۰	۲۰	ش	۳۹	۱۰	۴	ق	۳۹
۴	ایرکاتالی	۳۸	۵۵	ش	۱۲	۱۱	۳۹	ق	۳۹
۵	بلجیوم	۵۱	۵	ش	۳	۳۳	۱۳	ق	۳۳
۶	هندوستان	۱۶	۲۰	ش	۱۰	۱۷	۱۳	ق	۳۳
۷	روسیه	۴۰	۳۰	ش	۴	۲۳	۱۳	ب	۳۳
۸	استام	۲۰	۱۰	ش	۹۱	۴	۱۳	ب	۳۳
۹	جرمنی	۵۰	۵۰	ش	۱۰	۳۴	۲۴	ب	۳۴
۱۰	روسیه	۴۷	۵	ش	۵۲	۰	۰	ب	۳۴
۱۱	دنگ	۵۳	۲۲	ش	۱۰	۳۸	۱۲	ب	۳۸
۱۲	بریتانیا	۵۰	۳۰	ش	۸	۴۰	۱۵	ق	۳۸
۱۳	شام	۳۵	۳۰	ش	۳۵	۵۰	۲۲	ق	۳۹
۱۴	ایران	۲۷	۲۵	ش	۵۴	۱۴	۱۰	ب	۳۹
۱۵	کلی فارسیه	۲۰	۱۵	ش	۱۱	۵۱	۳۵	ق	۳۹
۱۶	سوئد	۵۴	۳۱	ش	۶	۴۵	۹۱	ق	۴۰
۱۷	سوئد	۲۷	۲۰	ش	۷	۳۰	۵۸	ق	۴۰
۱۸	سوئد	۲۷	۲۰	ش	۷	۳۰	۵۸	ق	۴۰
۱۹	فرانسه	۴۹	۳۴	ش	۳	۳۷	۱۷	ق	۴۰
۲۰	انگلیز	۵۰	۳۹	ش	۴	۳۳	۱۷	ق	۴۰
۲۱	هندوستان	۳۱	۲۵	ش	۷۴	۱۰	۱۰	ق	۴۰
۲۲	ایران	۲۷	۱۰	ش	۵۰	۵۰	۲۴	ق	۴۰
۲۳	ایرکاتالی	۵۵	۰	ش	۰	۰	۱۰	ب	۴۰
۲۴	پولند	۵۱	۱۵	ش	۲۲	۳۴	۳۱	ب	۴۰
۲۵	بالیوی	۷	۲۵	ج	۸	۲۵	۷	ب	۴۰
۲۶	یونان	۳۸	۲۳	ش	۲۱	۵۱	۳۸	ق	۴۰
۲۷	سکانی	۵۱	۱۶	ش	۱۲	۱۰	۲	ب	۴۰

عرض		طول		عرض		طول		عرض		طول	
درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
ب	۲۰	ش	۳	۵۱	۴۴	ش	۳	۲۰	ب	۵۱	۴۴
ق	۵۸	ش	۲۳	۱۸	۳۸	ش	۲۳	۱۸	ق	۵۸	۳۸
ق	۱۳	ش	۱۴	۵۷	۲۵	ش	۱۴	۱۳	ق	۱۳	۲۵
ق	۰	ش	۱۲	۲۲	۵۱	ش	۱۲	۰	ق	۰	۵۱
ق	۲۲	ش	۵	۱۷	۱۳	ش	۵	۲۲	ق	۲۲	۱۳
ب	۱۱	ش	۱	۰	۳۸	ش	۱	۱۱	ب	۱۱	۳۸
ق	۲۵	ش	۱۲	۳۸	۲۷	ش	۱۲	۲۵	ق	۲۵	۲۷
ق	۱۳	ش	۸۱	۲۱	۲۴	ش	۸۱	۱۳	ق	۱۳	۲۴
ب	۲۰	ش	۱۳	۴۷	۳۵	ش	۱۳	۲۰	ب	۲۰	۳۵
ب	۰	ش	۱۱۹	۰	۹	ش	۱۱۹	۰	ب	۰	۹
ق	۳۳	ش	۹۱	۵	۱۳	ش	۹۱	۳۳	ق	۳۳	۱۳
ب	۴۱	ش	۰	۳۴	۵۱	ش	۰	۴۱	ب	۴۱	۵۱
ق	۲۳	ش	۴۴	۲۷	۳۸	ش	۴۴	۲۳	ق	۲۳	۳۸
ب	۱۰	ش	۱۴	۳۰	۲	ش	۱۴	۱۰	ب	۱۰	۲
ق	۳۶	ش	۳۶	۲۱	۳۰	ش	۳۶	۳۶	ق	۳۶	۳۰
ق	۱۰	ش	۶۱	۳۰	۳۶	ش	۶۱	۱۰	ق	۱۰	۳۶
ب	۵۰	ش	۳	۵۰	۵۲	ش	۳	۵۰	ب	۵۰	۵۲
ب	۳۰	ش	۸۱	۲۱	۳۹	ش	۸۱	۳۰	ب	۳۰	۳۹
ب	۴۰	ش	۸۹	۰	۲۱	ش	۸۹	۴۰	ب	۴۰	۲۱
ب	۱۳	ش	۶	۵۱	۳۸	ش	۶	۱۳	ب	۱۳	۳۸
ق	۰	ش	۱۳	۴۰	۵۰	ش	۱۳	۰	ق	۰	۵۰
ق	۳	ش	۱۹	۱۵	۴۳	ش	۱۹	۳	ق	۳	۴۳
ق	۰	ش	۱۷	۲۱	۵۷	ش	۱۷	۰	ق	۰	۵۷
ب	۱۹	ش	۶۱	۵۶	۱۵	ش	۶۱	۱۹	ب	۱۹	۱۵
ق	۲۵	ش	۱۲	۴۰	۳۷	ش	۱۲	۲۵	ق	۲۵	۳۷
ق	۹	ش	۱۰	۲۴	۴۴	ش	۱۰	۹	ق	۹	۴۴
ق	۱۴	ش	۵۸	۳۸	۲۳	ش	۵۸	۱۴	ق	۱۴	۲۳
ق	۳۳	ش	۲۷	۵۵	۱۴	ش	۲۷	۳۳	ق	۳۳	۱۴

طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض		طول	عرض	
	درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه		درجه	دقیقه
۳۵	۴۵	۳۳	عراق عرب	۳۳	۴۵	۱۰	۱۲	۵۲	۶۷	۸۲	۶۷
۴۵	۱۱	۴۵	بربر کوس	۲۸	۱۱	۳۸	۳۹	۳۵	۱۵	۳۵	۱۵
۵۵	۶۱	۵۲	ل پلته	۳۲	۵۲	۲۴	۱۵	۱۱	۳۸	۱۱	۳۸
۶۷	۷	۵۱	پروشیه	۵۱	۷	۵	۴۴	۴۷	۳۲	۴۷	۳۲
۳۳	۱۱	۵۱	جرمنی	۵۱	۱۱	۵۰	۵۹	۲۰	۳۳	۲۰	۳۳
۳۱	۳۱	۳۳	مصر	۳۳	۳۱	۲۰	۴۵	۰	۲	۲۰	۴۵
۲۳	۱۸	۲۷	مصر	۱۸	۲۷	۴۴	۱۱۹	۱۰	۵	۴۴	۱۱۹
۵۸	۷۴	۵۴	هندستان	۱۲	۵۴	۵	۹۹	۲۴	۱۹	۲۴	۱۹
۴۲	۲	۴۹	انگله	۵۱	۴۹	۲۷	۳۷	۳۹	۲۰	۳۹	۲۰
۳۱	۲۸	۳۰	مصر	۳۰	۲۸	۳۴	۱۱۳	۱۸	۲۲	۳۴	۱۱۳
۲۷	۱	۲۹	بین	۴۹	۲۹	۳	۵	۰	۲۴	۳	۵
۴۷	۳۰	۲۸	مصر	۲۸	۳۰	۱۰	۴۰	۳۳	۲۱	۱۰	۴۰
۱۲	۱۲	۳۲	فیلیپین	۱۲	۳۲	۴۱	۱۱	۱۸	۵۲	۴۱	۱۱
۱۵	۱۸	۴۰	ایرانی شمال	۳۰	۴۰	۰	۴۹	۱۰	۳۴	۰	۴۹
۵۵	۱۰	۳۸	ایلیا	۴۴	۳۸	۴۲	۲۲	۱۳	۳۹	۴۲	۲۲
۴۵	۴۰	۰	افریقا شرقی	۱۵	۰	۱۲	۷۱	۱۰	۳۰	۱۲	۷۱
۰	۰	۳۰	افریقا شمال	۳۰	۰	۰	۷۲	۰	۳۰	۰	۷۲
۵۵	۴۱	۵۳	ارمنیه	۳۸	۵۳	۵۵	۵۴	۵۵	۳۴	۵۵	۵۴
۱۰	۴۳	۲۵	بلاد کوزیه	۲۵	۴۳	۱۵	۱۰۲	۱۱	۲	۱۵	۱۰۲
۲۵	۹	۲۴	بربرستان	۳۱	۲۴	۲۰	۳۸	۲۰	۳۸	۲۰	۳۸
۲۵	۷۸	۵۰	هندستان	۲۱	۵۰	۲۵	۴	۳۳	۳۰	۲۵	۴
۳۰	۷۲	۲۰	ایرانی شمال	۴۴	۲۰	۰	۶	۲۸	۵۵	۰	۶
۱۲	۶۲	۴۵	هند غرب	۶۲	۴۵	۴	۲	۳۰	۵۱	۴	۲
۹	۳	۳۵	ونیز	۵۲	۳۵	۰	۳	۱۷	۳۵	۰	۳
۸	۵۴	۵۵	ل پلته	۳۴	۵۵	۳۵	۴	۱۷	۵۴	۳۵	۴
۳۴	۹	۲۵	هنور	۵۱	۲۵	۰	۳۸	۳۰	۳۰	۰	۳۸
۱	۹۴	۲۴	ایرانی شمال	۴۴	۹۴	۴۴	۴	۳۵	۳۷	۴۴	۴
۰	۱۱	۲۴	بربرستان	۳۵	۲۴	۱۴	۲	۲۹	۵۳	۱۴	۲

عرض		طول		عرض	طول	عرض		طول		عرض	طول
درجه	دقیقه	درجه	دقیقه			درجه	دقیقه	درجه	دقیقه		
مکون	۳۹	۵۰	۳۰	ق	۳۰	۴۰	۳۰	۲۳	۱۶	ب	۱۶
مسی	۱۱	۴۰	۳۵	ق	۳۵	۷۵	۴۰	۵۱	۵	ب	۵
میان	۳۷	۲۵	۳۸	ق	۳۸	۱۶	۲۵	۴۱	۷۴	ب	۷۴
میسند	۳۲	۲۰	۵۵	ق	۵۵	۳۰	۲۰	۳۰	۳۰	ق	۳۰
پتا	۵۰	۳۸	۲۳	ق	۲۳	۵۲	۳۸	۵۵	۲۱	ق	۲۱
می تن	۲۹	۰	۷۰	ق	۷۰	۳۰	۲۹	۳۰	۱۵	ق	۱۵
می فی لین	۳۹	۱۵	۲۰	ق	۲۰	۱۵	۳۹	۲۷	۱۲	ق	۱۲
مید نوز	۲۲	۲۸	۸۷	ق	۸۷	۱۰	۲۲	۵۰	۸	ق	۸
مید استون	۵۱	۱۷	۰	ق	۰	۳۱	۱۷	۵۲	۱	ق	۱
میدین	۵۱	۳۱	۰	ب	۰	۴۰	۳۱	۷	۱۱	ق	۱۱
میسند و نا	۴۴	۵۲	۱۱	ق	۱۱	۴	۴۴	۵۲	۲۷	ق	۲۷
میسور	۱۲	۱۶	۷۰	ق	۷۰	۴۲	۱۲	۵۰	۱۰	ق	۱۰
میسور	۳۵	۰	۱۵	ق	۱۵	۵۵	۳۵	۴۰	۴	ق	۴
می کوی لان	۴۷	۵	۵۰	ب	۵۰	۲۵	۴۷	۱۳	۴۵	ق	۴۵
میلان	۲۸	۲۸	۹	ق	۹	۱۱	۲۸	۴۸	۱۱	ق	۱۱
میلن	۵۳	۵۱	۲	ب	۲	۲۵	۵۳				
نایلیه	۳۷	۳۴	۲۲	ق	۲۲	۴۸	۳۷	۳۲	۳۵	ق	۳۵
نایلیه	۵۳	۱۰	۰	ب	۰	۰	۵۳	۴۷	۱۳	ب	۱۳
نایلیه	۵۲	۱۵	۰	ب	۰	۰	۵۲	۴۳	۷	ق	۷
نایلیه	۴۲	۲۰	۷۳	ب	۷۳	۳۸	۴۲	۴۱	۲۰	ق	۲۰
نایلیه	۳۰	۱۵	۲	ب	۲	۳۱	۳۰	۴۰	۲۹	ق	۲۹
نایلیه	۷۱	۱۰	۰	ق	۰	۰	۷۱	۴۹	۳۵	ق	۳۵
نایلیه	۲۹	۰	۱۶	ق	۱۶	۴۸	۲۹	۳۳	۵۳	ق	۵۳
نایلیه	۳۳	۵۵	۷	ب	۷	۱۹	۳۳	۳۱	۹۱	ب	۹۱
نایلیه	۵۳	۳۸	۱	ق	۱	۱۸	۵۳	۵	۳۵	ب	۳۵
نایلیه	۵۹	۱۵	۸۱	ق	۸۱	۰	۵۹	۱۹	۴۴	ق	۴۴
نایلیه	۵۹	۲۳	۲۸	ق	۲۸	۱۳	۵۹	۳۳	۴۴	ق	۴۴

[illegible]

[illegible]

سالمای آحاد و شرارت

بهره و سود و غیره
بهره و سود و غیره
بهره و سود و غیره

سرمایه و پیش بینی
سرمایه و پیش بینی
سرمایه و پیش بینی

سالمای آحاد و شرارت
سالمای آحاد و شرارت
سالمای آحاد و شرارت

۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰																																																		
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰																																													
۱۶۰۰	۱۷۰۰	۱۸۰۰	۱۹۰۰	۲۰۰۰	۲۱۰۰	۲۲۰۰	۲۳۰۰	۲۴۰۰	۲۵۰۰	۲۶۰۰	۲۷۰۰	۲۸۰۰	۲۹۰۰	۳۰۰۰	۳۱۰۰	۳۲۰۰	۳۳۰۰	۳۴۰۰	۳۵۰۰	۳۶۰۰	۳۷۰۰	۳۸۰۰	۳۹۰۰	۴۰۰۰	۴۱۰۰	۴۲۰۰	۴۳۰۰	۴۴۰۰	۴۵۰۰	۴۶۰۰	۴۷۰۰	۴۸۰۰	۴۹۰۰	۵۰۰۰	۵۱۰۰	۵۲۰۰	۵۳۰۰	۵۴۰۰	۵۵۰۰	۵۶۰۰	۵۷۰۰	۵۸۰۰	۵۹۰۰	۶۰۰۰	۶۱۰۰	۶۲۰۰	۶۳۰۰	۶۴۰۰	۶۵۰۰	۶۶۰۰	۶۷۰۰	۶۸۰۰	۶۹۰۰	۷۰۰۰	۷۱۰۰	۷۲۰۰	۷۳۰۰	۷۴۰۰	۷۵۰۰	۷۶۰۰	۷۷۰۰	۷۸۰۰	۷۹۰۰	۸۰۰۰	۸۱۰۰	۸۲۰۰	۸۳۰۰	۸۴۰۰	۸۵۰۰	۸۶۰۰	۸۷۰۰	۸۸۰۰	۸۹۰۰	۹۰۰۰	۹۱۰۰	۹۲۰۰	۹۳۰۰	۹۴۰۰	۹۵۰۰	۹۶۰۰	۹۷۰۰	۹۸۰۰	۹۹۰۰	۱۰۰۰۰

جدول داخل آحاد و شرارت

روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاری
-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	-------	-----	------

اسامی کواکب

تاریخ

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ایضا در کتب

ذی سن اس ۱۲۲۶

مرکوری عطارد ۳۲۲

دوشنبه زهره ۷۶۸۷

ذی ایش الاثر ۷۱۱۲

اربع پنج ۲۸۹

فلو رت ۲۹۰۱۶۰۶۵

کحل ۲۲۱۸۳۲۰

وشت ۲۲۳۰۰۲۶۵

ایرینس ۲۲۰۱۶۲۴

پیش ۲۲۶۵۹۲۱۰

یونو ۲۲۶۵۳۲۶۵

یونو ۲۳۷۹۶۵۸۰۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

یونو ۲۳۹۹۲۵۰

۳۷۰۰۰۰۰ ۳۸۷۰۹۸ ۸۷

۶۸۰۰۰۰۰ ۷۲۳۳۳۱ ۲۲۲

۹۵۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰ ۳۶۵

۱۴۲۰۰۰۰۰ ۱۵۲۳۰۹۲ ۶۸۶

۲۲۰۱۶۰۶۵ ۲۲۰۱۶۰۶۵ ۱۱۹۳

۲۲۱۸۳۲۰ ۲۲۱۸۳۲۰ ۱۲۳

۲۲۳۰۰۲۶۵ ۲۲۳۰۰۲۶۵ ۱۲۳

۲۲۰۱۶۲۴ ۲۲۰۱۶۲۴ ۱۲۳

۲۲۶۵۹۲۱۰ ۲۲۶۵۹۲۱۰ ۱۲۳

۲۲۶۵۳۲۶۵ ۲۲۶۵۳۲۶۵ ۱۲۳

۲۳۷۹۶۵۸۰۰ ۲۳۷۹۶۵۸۰۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰ ۱۲۳

۸۷ ۳۸۷۰۹۸ ۳۷۰۰۰۰۰

۲۲۲ ۷۲۳۳۳۱ ۶۸۰۰۰۰۰

۳۶۵ ۱۰۰۰۰۰۰ ۹۵۰۰۰۰۰

۶۸۶ ۱۵۲۳۰۹۲ ۱۴۲۰۰۰۰۰

۱۱۹۳ ۲۲۰۱۶۰۶۵ ۲۲۰۱۶۰۶۵

۱۲۳ ۲۲۱۸۳۲۰ ۲۲۱۸۳۲۰

۱۲۳ ۲۲۳۰۰۲۶۵ ۲۲۳۰۰۲۶۵

۱۲۳ ۲۲۰۱۶۲۴ ۲۲۰۱۶۲۴

۱۲۳ ۲۲۶۵۹۲۱۰ ۲۲۶۵۹۲۱۰

۱۲۳ ۲۲۶۵۳۲۶۵ ۲۲۶۵۳۲۶۵

۱۲۳ ۲۳۷۹۶۵۸۰۰ ۲۳۷۹۶۵۸۰۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

۱۲۳ ۲۳۹۹۲۵۰ ۲۳۹۹۲۵۰

This Book is translated
 from the English Language
 in the Persian by his
 Royal Highness Prince
 Fakhad Meerza Styled
 Nāyeb ul Ayalah
 from William Pinnoct's
 Modern Geography and
 History

20 August
 1856
 Tehran

[illegible]

۱۸ غلط نوند و نصف شریک نوند و شریک نوند

